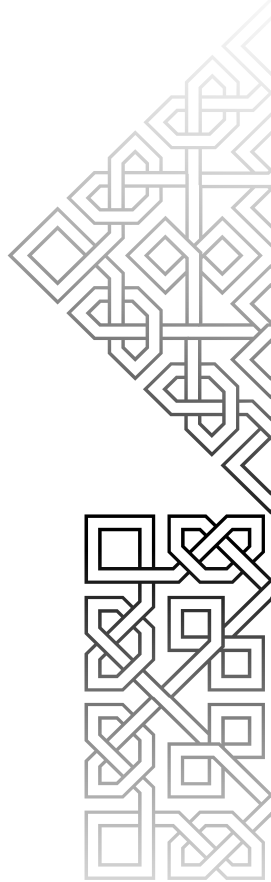
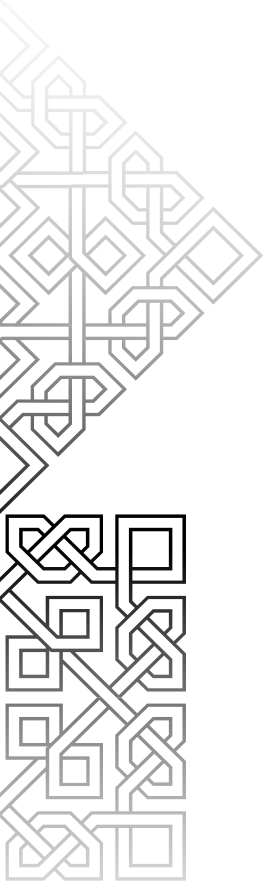


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ







شرح و تحقیق طب الائمه

به همراه مقدمه فرآیند روشمند دستیابی به طب
اسلامی

احمد میرزائی

مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام

سرشناسه	: میرزایی، احمد، ۱۳۷۰ -
عنوان قراردادی	: طب الائمه عليهم السلام . فارسی . شرح
عنوان و نام پدیدآور	: شرح و تحقیق طب الائمه : به همراه مقدمه فرآیند روشمند دستیابی به طب اسلامی/ احمد میرزایی.
مشخصات نشر	: مشهد : موسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ۳۷۸ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۷۷-۱۱-۰ : ۴۰۰۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتاب حاضر شرحی بر کتاب «طب الائمه عليهم السلام» تالیف حسین و عبدالله بن بسطام نیشابوری است.
یادداشت	: کتابنامه.
موضوع	: ابن بسطام، حسین، قرن ۴ق.. طب الائمه (عليهم السلام) -- نقد و تفسیر
موضوع	: ابن بسطام، عبدالله، قرن ۴ق.. طب الائمه (عليهم السلام) -- نقد و تفسیر
موضوع	: پزشکی اسلامی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴
موضوع	: *Early works to 20th century Islamic Medicine, 20th century
موضوع	: گیاهان دارویی -- احادیث
موضوع	: Medicinal plants -- Hadiths
موضوع	: اسلام و پزشکی -- احادیث
موضوع	: Medicine -- Religious aspects -- Islam -- Hadiths
شناسه افزوده	: ابن بسطام، حسین، قرن ۴ق.. طب الائمه (عليهم السلام). شرح
شناسه افزوده	: ابن بسطام، عبدالله، قرن ۴ق.. طب الائمه (عليهم السلام). شرح
شناسه افزوده	: موسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۷ ۴۲۲۸۴ ۲۰ ط ۱۱۴ الف / ۳ / ۱۲۸ R
رده بندی دیویی	: ۶۱۰/۹۱۷۶۷۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۶۰۱۴۷۳

شرح و تحقیق طب الائمه

به همراه مقدمه فرآیند روشمند دستیابی به طب اسلامی

مؤلف: احمد میرزائی ۰۹۱۵۶۴۹۲۳۳۷

ناشر: انتشارات مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام

صفحه آرا: حمزه خراباف

محل نشر: قم

چاپ اول: بهار ۱۳۹۸

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۴۰,۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۷۷-۱۱-۰

کلیه حقوق محفوظ است.

مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام

مشهد مقدس / بین چهارراه زرینه و چهارراه مقدم طلاب/ خیابان کاشانی / کاشانی ۱۲۵ / شماره: ۴۹۰/۴

تلفن: ۰۳-۳۲۲۸۵۸۰۰ (۰۵۱) فاکس: ۰۵-۳۲۲۸۵۸۰۵ (۰۵۱)

www.isin.ir ----- info@isin.ir



فهرست مطالب

فرآیند تحقیق کتاب

- الف. ذکر نسخ طولی روایات کتاب طب الائمه ۲۱
- ب. ذکر روایات دارای اصل مشترک ۲۲
- ج. افزودن متون مشابه روایت در شیعه و سنی ۲۲
- د. افزودن متون هم مضمون روایت در شیعه و سنی ۲۲
- هـ. اصلاح متون و اسناد کتاب ۲۲
- و. بیان نظر اطبای سنتی در مورد مسأله مطرح در روایت ۲۳
- ز. بیان نظر طب جدید در مورد مسأله مطرح در روایت ۲۳
- ح. بیان و شرح مفردات مبهم روایت ۲۴
- ط. شماره گذاری ابواب و روایات و بررسی ارتباط روایات با نام ابواب ۲۴
- ی. برقرار کردن ارتباط شبکه‌ای با کل روایات کتاب ۲۴
- ک. مستدرکات طب الائمه ۲۴
- ل. تهیه فهرست آیات مورد استفاده در کتاب به منظور به دست آوردن مجموعه آیات تعویذی ۲۴
- م. تهیه فهرست بیماری‌های مذکور در کتاب در مواضع مختلف ۲۵
- ن. تهیه فهرست آثار ذکر شده برای مواد غذایی مختلف در روایات کتاب ۲۵

- س. تهیه فهرست داروهای خاص که از ترکیب مواد مختلف حاصل می‌شود..... ۲۵
- ف. تهیه فهرست خواص افعال از قبیل شانه کشیدن و ناخن گرفتن و مثل این‌ها که در کتاب ذکر شده است..... ۲۵
- ق. تهیه مقدمه‌ای در شرح حال کتاب و مؤلف به همراه مقدمه‌ای نسبتاً تفصیلی در «فرآیند روشمند دستیابی به طب اسلامی»..... ۲۵
- ر. تهیه فهرستی جامع از مشایخ مؤلف به همراه مقارنه اسناد شبیه روش جناب آیت الله بروجردی رحمته‌الله‌علیه..... ۲۵
- ش. تهیه جداول آماری از وضعیت روایات کتاب از جهات مختلف..... ۲۵
- ت. تهیه مقدمه‌ای مفصل در بیان شرح حال کتاب بر پایه همه مطالب پیش گفته و کشف جریانی که مؤلف کتاب در آن جریان قرار دارد به همراه شرحی از جریان «غالیان سیاسی» بنابر اصطلاح جناب استاد آیت الله سید احمد مددی حفظه الله..... ۲۵

مقدمه کتاب «شرح و تحقیق طب الائمة»

- شرح اجمالی وضعیت کتاب و مؤلف..... ۲۹
- مؤلف کیست؟..... ۲۹
- شرح تفصیلی وضعیت کتاب..... ۳۱
- جریان غالیان سیاسی..... ۳۳

درآمدی بر روش‌شناسی پژوهش در روایات طبّی

- مقدمه..... ۵۹
۱. تبیین نقش وحی در علوم تجربی..... ۶۰
- مرحله اول: گزاره‌های بنیادین..... ۶۰
- مرحله دوم: قضایای خود علم..... ۶۰
- مرحله سوم: کاربردی کردن علم..... ۶۱
- نحوه تأثیر وحی در این سه مرحله..... ۶۱
۲. نقد و بررسی ارکان روشی و اصول موضوعی موجود در جریان‌های طبّی سنتی و به اصطلاح اسلامی معاصر..... ۶۳
- گزاره ۱: مواد موجود در طبیعت نباید خالص سازی صنعتی شوند!..... ۶۴
- گزاره ۲: مواد خالص سازی شده از حرام، حرام است..... ۶۵

- گزاره ۳: یکسان بودن قواعدی طبی موجود در روایات در تمامی اقلیم‌ها و تمامی زمان‌ها!
 ۶۵.....
- گزاره ۴: کلیه و نوعیه بودن خطابات روایات طبی و نه شخصی بودن و موردی بودن آن‌ها!
 ۶۷.....
- گزاره ۵: اجرا شدن قواعد حجیت خبر واحد و تعارض در روایات طبی..... ۶۷
- گزاره ۶: اجرا شدن قواعد حجیت ظواهر در روایات طبی..... ۶۹
- گزاره ۷: قواعد تجربی عوامانه! گویا شفا گرفتن موارد دلیل بر درست بودن داروست!..... ۷۰
- گزاره ۸: یکسان بودن نوع مواد غذایی در طول تاریخ و لا بشرط بودن آن نسبت به شرایط آب و هوایی و آلودگی‌های جدید..... ۷۱
- گزاره ۹: ضرورت وجود مطالب طبی کامل در میراث علمی اهل بیت علیهم‌السلام و برخورد
 اخباری، در تعامل با روایات طبی..... ۷۲
۳. جمع بندی و تبیین روش شناسی و اصول موضوعه صحیح کار با روایات طبی و
 میراث طب سنتی..... ۷۳

طب مزاجی، طب اسلامی یا سنتی یونانی

- مقدمه..... ۷۷
- مرحله اول: رابطه مطالب طب قدیم و تحقیقات علوم جدید..... ۷۸
- مرحله دوم: چگونگی زاویه دید پیشینیان در ابداع طب مزاجی یا همان مهندسی
 معکوس تفکر اطبای مزاجی..... ۸۰
- مرحله سوم: چگونگی ورود این الفاظ به دنیای عرب قبل و پس از اسلام..... ۸۲
- مرحله چهارم: بررسی روایاتی که در آن‌ها طب مزاجی مطابق یا مشابه قول حکمای
 یونان تبیین شده است..... ۸۳
- توحید مفضل..... ۸۴
- رساله ذهبیه..... ۱۰۳
- جمع بندی رساله ذهبیه..... ۱۱۵
- خبر وهب بن منبه..... ۱۱۶
- روایات تحف العقول..... ۱۱۷
- روایاتی پراکنده..... ۱۱۸
- جمع بندی طب مزاجی و انتساب آن به اهل بیت علیهم‌السلام..... ۱۱۹

ارکان طب اسلامی

- قسمت اول: مبانی علم طب ۱۲۳
- اصل اول: بدن صرفاً یک ماشین تابع قوانین فیزیکی و شیمیایی و زیستی نیست بلکه دارای روحی است که بر بدن حاکم است ۱۲۴
- اصل دوم: تأثیر ادعیه در درمان بیماری‌ها ۱۲۴
- اصل سوم: وجود موادی که دوا برای همه بیماری‌ها هستند ۱۲۵
- اصل چهارم: تأثیر برخی از افعال و یا داروها در زمانی خاص ۱۲۷
- اصل پنجم: ضرر استفاده از دارو برای شخص سالم ۱۲۷
- اصل ششم: شفا دهنده نبودن حرام ۱۲۸
- اصل هفتم: پیشگیری بهتر از درمان ۱۲۸
- قسمت دوم: گزاره‌های علمی درون دانش طب ۱۲۸
- الف. بررسی حجامت به عنوان روشی درمانی ۱۲۸
- ب. گوشت شرعی ۱۳۳
- قسمت سوم: مقام کاربردی کردن دانش طب ۱۳۴

مشایخ مؤلف

متن کتاب

- [مقدمه المؤلف] ۱۷۷
- [۱] مقدار الثواب فی کل علة ۱۷۹
- [۲] لوجع الرأس ۱۸۱
- [۳] ادواء للبلغم ۱۸۳
- [۴] عوذة للصداع ۱۸۴
- [۵] عوذة للشقیقة ۱۸۵
- [۶] عوذة لوجع العین ۱۸۶
- [۷] عوذة لوجع الأذن ۱۸۷
- [۸] صفة دواء له ۱۸۷
- [۹] للحصاة فی الأذن ۱۸۸
- [۱۰] عوذة للصمم ۱۸۸
- [۱۱] عوذة لوجع الذی یصیب الفم ۱۸۸

- ١٨٩.....[١٢] عودّة لوجع الأضراس و رقية لها
- ١٩١.....[١٣] رقية الضرس
- ١٩٢.....[١٤] عودّة مجربة للضرس
- ١٩٢.....[١٥] عودّة للسعال
- ١٩٤.....[١٦] عودّة لبلابل الصدر
- ١٩٤.....[١٧] عودّة لوجع البطن
- ١٩٥.....[١٨] عودّة لوجع الخاصرة و دواؤه
- ١٩٨.....[١٩] عودّة لوجع الطحال
- ١٩٨.....[٢٠] دواء له أيضا
- ١٩٩.....[٢١] عودّة لوجع المثانة
- ١٩٩.....[٢٢] عودّة لوجع الظهر
- ٢٠٠.....[٢٣] عودّة لوجع الفخذين
- ٢٠٠.....[٢٤] عودّة لوجع الفرج
- ٢٠٠.....[٢٥] عودّة لوجع الساقين
- ٢٠١.....[٢٦] عودّة للبواسير و دواؤه
- ٢٠٢.....[٢٧] عودّة لوجع الرجلين
- ٢٠٣.....[٢٨] عودّة للعراقيب و باطن القدم
- ٢٠٣.....[٢٩] عودّة للورم فى المفاصل كلها
- ٢٠٤.....[٣٠] عودّة لإبطال السحر
- ٢٠٥.....[٣١] عودّة للمرأة إذا تعسر عليها ولدها
- ٢٠٥.....[٣٢] عودّة للصبى إذا كثر بكاؤه
- ٢٠٦.....[٣٣] للدابة الحرون
- ٢٠٦.....[٣٤] للأمن فى السفر
- ٢٠٦.....[٣٥] عودّة للأمراض كلها
- ٢٠٧.....[٣٦] عودّة لعرق النساء
- ٢٠٧.....[٣٧] عودّة للسسل
- ٢٠٨.....[٣٨] عودّة للبشر
- ٢٠٨.....[٣٩] عودّة للقولنج
- ٢٠٩.....[٤٠] عودّة للحمى و تعويد حمى رسول الله
- ٢١٣.....[٤١] عودّة الرضا عليه السلام لكل داء و خوف

- ٢١٣.....[٤٢] عودَةٌ لكل ألم
- ٢١٣.....[٤٣] عودَةٌ الأيَّام
- ٢١٨.....[٤٤] عودَةٌ المأخوذ و المسحور
- ٢٢١.....[٤٥] ما يجوز من العوذ و الرقى و النشر
- ٢٢١.....[٤٦] بعض الرقى شرك
- ٢٢٢.....[٤٧] ما يجوز من التعويذ
- ٢٢٤.....[٤٨] فى صفة الحمى و طريق علاجه
- ٢٢٥.....[٤٩] ما جاء فى الحمى الربع و فى هذه الحمى و طريق علاجها
- ٢٢٥.....[٥٠] عودَةٌ للحمى الربع
- ٢٢٦.....[٥١] فى أدوية شتى عنهم عليه السلام
- ٢٢٧.....[٥٢] فى ماء زمزم
- ٢٢٧.....[٥٣] فى طين قبر الحسين ع
- ٢٢٧.....[٥٤] الأذنان و الإقامة فى قميص صاحب الحمى
- ٢٢٨.....[٥٥] فى التفاح
- ٢٢٨.....[٥٦] فى الاستشفاء بالحمد
- ٢٢٨.....[٥٦] فى انتشار البر للحمى
- ٢٢٩.....[٥٧] رقية بالغة مجربة للحمى الربع عنهم عليه السلام
- ٢٢٩.....[٥٨] فى الكى و الحقنات
- ٢٣٠.....[٥٩] فى الحقنات عنهم عليه السلام
- ٢٣١.....[٦٠] فى الحجامة و السعوط و الحمام و الحقنة عنهم عليه السلام
- ٢٣٣.....[٦١] فى علامات هيجان الدم
- ٢٣٣.....[٦٢] عودَةٌ عند الحجامة
- ٢٣٤.....[٦٣] اختيار الأيام للحجامة عنهم عليه السلام
- ٢٣٥.....[٦٤] منافع الحجامة
- ٢٣٥.....[٦٥] الأوقات المختلفة فى الحجامة
- ٢٣٦.....[٦٦] الحجامات فى مواضع شتى من البدن
- ٢٣٧.....[٦٧] النظر فى خروج الدم و الحجام يحجمك
- ٢٣٧.....[٦٨] حجامة الكاهل من دون الأخدعين
- ٢٣٨.....[٦٩] فى الحمية
- ٢٣٩.....[٧٠] فى التخمة

٢٣٩	[٧١] فى التسمية على الطعام
٢٤٠	[٧٢] لوجع الخاصرة
٢٤٠	[٧٣] صفة شراب
٢٤١	[٧٤] كراهية شرب الدواء إلا عند الحاجة
٢٤١	[٧٥] النبيذ الذى يجعل فى الدواء
٢٤٢	[٧٦] دواء يعجن بالخمير و شحم الخنزير
٢٤٢	[٧٧] فى الأبول بول البقر و الغنم
٢٤٣	[٧٨] فى الدواء يعالجه اليهودى و النصرانى و المجوسى
٢٤٣	[٧٩] فى الترياق
٢٤٤	[٨٠] فى التفاح
٢٤٤	[٨١] فى الدم و دوامه
٢٤٥	[٨٢] فى ضعف البدن
٢٤٥	[٨٣] فى الزكام
٢٤٦	[٨٤] لللخام و الإبردة و القولنج
٢٤٧	[٨٥] للزحير
٢٤٨	[٨٦] فى البلغم و علاجه
٢٤٩	[٨٧] فى الرطوبة
٢٥٠	[٨٨] افضل سكر الطبرزد
٢٥٠	[٨٩] فى السويق الجاف و شربه
٢٥١	[٩٠] فى القيء
٢٥١	[٩١] ما جاء فى الحرمل عنهم ع و
٢٥٢	[٩٢] فى الشونيز و منافعه
٢٥٢	[٩٣] فى البول و تقطيره
٢٥٣	[٩٤] فى اللواء
٢٥٣	[٩٥] لشدة الطلق و عسر الولادة
٢٥٤	[٩٦] لمن يضرب عليه عرق فى مفاصله
٢٥٤	[٩٧] فى الرياح المشبكة
٢٥٤	[٩٨] فى الريح الخبيثة التى تضرب الوجه
٢٥٥	[٩٩] فى البهق و الوضح
٢٥٥	[١٠٠] فى وجع الرأس

- ٢٥٥.....[١٠١]لوجع المعدة و برودتها و ضعفها.
- ٢٥٦.....[١٠٢]للحصاة و الخاصة.
- ٢٥٦.....[١٠٣]دواء اليرقان.
- ٢٥٦.....[١٠٤]رقية لمن هاج به حرارة من قبل الرأس.
- ٢٥٧.....[١٠٥]دواء الأذن جيد مجرب إذا ضربت عليك.
- ٢٥٧.....[١٠٦]دواء البلبله و كثرة العطش و يبس الفم.
- ٢٥٨.....[١٠٧]فى النظرة و العين و البطن.
- ٢٥٨.....[١٠٨]فى الصداع.
- ٢٥٩.....[١٠٩]عوده لجميع الأمراض.
- ٢٥٩.....[١١٠]دواء للأمراض المذكورة.
- ٢٦٠.....[١١١]وجع المثانة و الإحليل.
- ٢٦٠.....[١١٢]فى وجع الخاصة.
- ٢٦٠.....[١١٣]دواء عرق النسا.
- ١١٤]دواء لخفقان الفؤاد و النفس العالى و وجع المعدة و تقويتها و وجع الخاصة و يزيد
فى ماء الوجه و يذهب بالصفار و هو نافع بإذن الله عز و جل..... ٢٦١
- ١١٥]دواء عجيب ينفع بإذن الله تعالى لورم البطن و وجع المعدة و يقطع البلغم و
يذيب الحصاة و الحشو الذى يجتمع فى المثانة و وجع الخاصة..... ٢٦١
- ١١٦]دواء لكثرة الجماع و غيره..... ٢٦١
- ١١٧]دواء لوجع البطن و الظهر..... ٢٦٢
- ١١٨]فى النزع الشديد..... ٢٦٣
- ١١٩]فى تلقين الميت..... ٢٦٣
- ١٢٠]حالة الميت..... ٢٦٤
- ١٢١]فى تغيير اللون..... ٢٦٥
- ١٢٢]فى الوسخ الكثير..... ٢٦٦
- ١٢٣]فى الكمأة و المن و العجوة..... ٢٦٦
- ١٢٤]فى الإثمد..... ٢٦٨
- ١٢٥]عوده للرمد..... ٢٦٨
- ١٢٦]فى السمك..... ٢٧٠
- ١٢٧]فى تقليم الظفر..... ٢٧١
- ١٢٨]عوده فى الرمد..... ٢٧١

٢٧٢	[١٢٩] للرمد
٢٧٢	[١٣٠] فى السل
٢٧٣	[١٣١] فى السعال
٢٧٤	[١٣٢] فى الرازقى
٢٧٤	[١٣٣] فى الهليلج
٢٧٥	[١٣٤] فى بياض العين و وجع الضرس
٢٧٦	[١٣٥] فى برد الرأس
٢٧٦	[١٣٦] رريح الصبيان
٢٧٦	[١٣٧] للمولود فيه البله و الضعف
٢٧٧	[١٣٨] للدغة العقرب
٢٧٧	[١٣٩] دواء الشوصة
٢٧٨	[١٤٠] للفلالج و اللقوة
٢٧٨	[١٤١] فى وجع الحلق
٢٧٨	[١٤٢] فى برد المعدة و خفقان الفؤاد
٢٧٩	[١٤٣] دواء لوجع الطحال
٢٧٩	[١٤٤] لوجع الجنب
٢٧٩	[١٤٥] دواء البطن
٢٧٩	[١٤٦] فى الحصاة
٢٨٠	[١٤٧] عوذة نافعة للابن الصغير
٢٨٠	[١٤٨] لتواتر الوجع
٢٨١	[١٤٩] عوذة للمصروع
٢٨١	[] دهن الليل
٢٨١	[١٥٠] دهن البنفسج
٢٨٢	[١٥١] دهن ألبان
٢٨٣	[١٥٢] دهن الزنبق
٢٨٣	[١٥٣] أوجاع الجسد
٢٨٤	[١٥٤] عوذة للعسر و الولادة
٢٨٤	[١٥٥] عوذة للولادة
٢٨٥	[١٥٦] ما يكتب للمولود ساعة يولد
٢٨٦	[١٥٧] عوذة لمن يريد أن لا يعبث الشيطان بأهله

٢٨٦	[١٥٨] للفرس عند وضعها
٢٨٧	[١٥٩] عوذة للحوامل من الإنس و الدواب
٢٨٨	[١٦٠] فى النحول
٢٨٨	[١٦١] فى الزحير
٢٨٩	[١٦٢] فى علة البطن و ما يكتب من الدعاء
٢٨٩	[١٦٣] للقرقر فى البطن
٢٩٠	[١٦٤] فى تسكين الدم
٢٩٠	[١٦٥] فى المغص
٢٩٠	[١٦٦] فى البواسير
٢٩١	[١٦٧] فى البرص و البياض
٢٩٢	[١٦٨] ألبان اللقاح
٢٩٢	[١٦٩] فى الربو
٢٩٣	[١٧٠] حبابة الوالبيبة و داء الخبيثة
٢٩٤	[١٧١] الداء الخبيث
٢٩٤	[١٧٢] للأمان من الجذام
٢٩٥	[١٧٣] فى السلجم
٢٩٥	[١٧٤] فى الغدد
٢٩٦	[١٧٥] النظر إلى أهل البلاء
٢٩٦	[١٧٦] أخذ الشارب و الشعر فى الأنف
٢٩٦	[١٧٧] فى الذباب
٢٩٧	[١٧٨] فى الزكام
٢٩٧	[١٧٩] فى أكل الدراج
٢٩٨	[١٨٠] عوذة للخيل
٢٩٨	[١٨١] للفرع
٢٩٨	[١٨٢] للدم المحترق
٢٩٩	[١٨٣] فى الثؤلول
٢٩٩	[١٨٤] فى السلعة
٣٠٠	[١٨٥] للورم فى الجسد
٣٠٠	[١٨٦] للفرع فى النوم
٣٠١	[١٨٧] للأرواح

- ٣٠١.....[١٨٨] فى علاج المصروع
- ٣٠١.....[١٨٩] فى الحمام
- ٣٠١.....[١٩٠] قتل الحمام
- ٣٠٢.....[١٩١] عوذة لمن رماه الجن
- ٣٠٢.....[١٩٢] رؤيئة المبتلى
- ٣٠٣.....[١٩٣] للجنون و المصروع
- ٣٠٣.....[١٩٤] عوذة للسحر
- ٣٠٤.....[١٩٥] فى المعوذتين
- ٣٠٥.....[١٩٦] فى النشرة للمسحور
- ٣٠٥.....[١٩٧] عوذة لمن يريد الدخول على السلطان
- ٣٠٦.....[١٩٨] فى ضربان العروق
- ٣٠٧.....[١٩٩] فى استكفاء الجن
- ٣٠٧.....[٢٠٠] فى الوحشة
- ٣٠٧.....[٢٠١] للوسوسة
- ٣٠٨.....[٢٠٢] فى ربح البحر
- ٣٠٨.....[٢٠٣] فى النزاع الشديد
- ٣٠٩.....[٢٠٤] عوذة جامعة
- ٣١٠.....[٢٠٥] عوذة للمال و الولد
- ٣١٠.....[٢٠٦] عوذة للسارق
- ٣١١.....[٢٠٧] قملة النسر
- ٣١١.....[٢٠٨] فى عيادة المريض
- ٣١١.....[٢٠٩] عوذة للعين
- ٣١٢.....[٢١٠] دعاء المكروب
- ٣١٣.....[٢١١] دعاء الوالدة للولد من فوق البيت
- ٣١٣.....[٢١٢] من أراد سوء بغيره
- ٣١٣.....[٢١٣] الصدقة
- ٣١٤.....[٢١٤] عوذة
- ٣١٥.....[٢١٥] للبلاء الفادحة
- ٣١٥.....[٢١٦] دواء الشافية
- ٣١٨.....[٢١٧] دواء لجميع الأمراض و العلل

٣١٩	[٢١٨] ادواء محمد ﷺ
٣١٩	[٢١٩] لقلة الولد
٣٢٠	[٢٢٠] للجماع
٣٢١	[٢٢١] فى الأوقات المكروهة للجماع
٣٢٢	[٢٢٢] الجماع فى ليلة الهلال
٣٢٣	[٢٢٣] فى الجماع ليلة النصف من الشهر
٣٢٣	[٢٢٤] فيمن يجامع و هو مختضب
٣٢٣	[٢٢٥] فى الجماع ليلة السفر
٣٢٤	[٢٢٦] فى الجماع عند الصبيان
٣٢٤	[٢٢٧] مجامعة الحرة بين يدى الحرة
٣٢٤	[٢٢٨] عوذة للحيوان من العين
٣٢٥	[٢٢٩] فى أكل الرمان بشحمه
٣٢٦	[٢٣٠] التفاح
٣٢٦	[٢٣١] الكمثرى
٣٢٧	[٢٣٢] الأترج
٣٢٨	[٢٣٣] السفرجل
٣٢٩	[٢٣٤] المرار
٣٣٠	[٢٣٥] فى أكل الزبيب
٣٣١	[٢٣٦] فى التين
٣٣٢	[٢٣٧] فى الهندباء
٣٣٣	[٢٣٨] فى الدباء
٣٣٣	[٢٣٩] فى تقليم الظفر
٣٣٤	[٢٤٠] فى اللحم
٣٣٥	[٢٤١] فى الباذنجان
٣٣٦	[٢٤٢] فى الجرح
٣٣٧	[٢٤٣] فى العين
٣٣٧	[٢٤٤] النمل

فهرست آیات

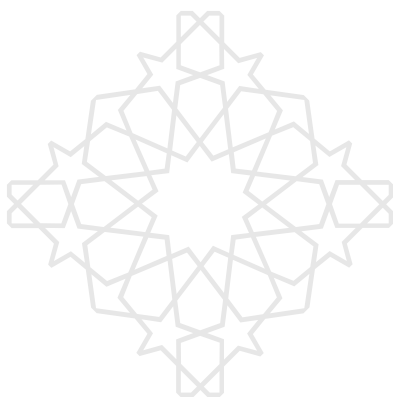
فهرست داروها و مواد و افعال درمانی

۳۵۵	افعال
۳۵۶	مواد خاص
۳۵۸	ترکیبات
۳۶۲	توصیف بیماری

فهرست منابع

۳۶۵	فهرست کتب
۳۷۴	مقالات
۳۷۸	سایت‌ها
۳۷۸	نرم افزارها

فرآیند تحقیق کتاب



در این قسمت کارهایی را که در شرح و تحقیق طب الائمة انجام دادیم از منظر می‌گذرانیم. لازم به تذکر است که متنی که به عنوان متن تحقیق انتخاب کردیم، متن طب الائمة مطبوع توسط دار الشریف المرتضی به تحقیق جناب آقای سید محمد مهدی خراسان در سال ۱۴۱۱ هجری قمری چاپ شده و در نرم افزار جامع الاحادیث ۳/۶ مؤسسه نور نیز موجود است. البته برای اینکه افرادی که از این نوشته استفاده می‌کنند بتوانند از آدرس‌های داده شده بر اساس نسخه آقای خراسان استفاده کنند، شماره صفحه‌های نسخه ایشان نیز در متن تحقیق آمده است و تمامی آدرس‌های داده شده در پاورقی‌ها به خود طب الائمة بر اساس نسخه آقای خراسان است که در این نوشته نیز گنجانده شده است. مجموعه فعالیت‌های تحقیقی که بر روی کتاب طب الائمة انجام دادیم عبارتند از:

الف. ذکر نسخ طولی روایات کتاب طب الائمة

به عنوان مثال نقل صاحب وسائل یا مرحوم مجلسی از کتاب طب الائمة از نسخه‌ای از این کتاب بوده است که نزد این دو بزرگوار بوده است. در تحقیق انجام شده به نسخ طولی کتاب مراجعه کرده‌ایم و در حاشیه اطلاعات آن را افزوده‌ایم. همچنین صاحب کتاب مکارم الاخلاق نیز نسخه‌ای از این کتاب داشته‌اند و متن کتاب با نسخه ایشان نیز مقابله شده است و البته نسخه ایشان با نسخ متعارف کتاب بسیار متفاوت است.

ب. ذکر روایات دارای اصل مشترک

فرض کنید سند در کتاب طب الائمه از طریق محمد بن خلف از وشاء از عبد الله بن سنان بوده است. ما در روایات در کتب دیگر جستجو کردیم و اگر از طریق دیگری جز محمد بن خلف از وشاء از عبد الله بن سنان این روایت نقل شده بود، در حاشیه تذکر داده و با آدرس و سند و متن آورده‌ایم تا اختلافات روشن شود.

ج. افزودن متون مشابه روایت در شیعه و سنی

گاهی روایتی تنها در طب الائمه نقل شده است ولی متون مشابهی با آن با اسناد کاملاً متفاوت در کتب شیعه یا اهل عامه نقل شده است که این موارد را نیز در حاشیه تذکر داده‌ایم و عین مطلب را نقل کرده‌ایم.

د. افزودن متون هم‌مضمون روایت در شیعه و سنی

گاهی روایت هیچ متن مشابهی هم ندارد ولی مضمون آن در روایات شیعه یا اهل عامه نقل شده است. این موارد را هم شناسایی کرده‌ایم و در حاشیه با متن و سند نقل کرده‌ایم.

هـ. اصلاح متون و اسناد کتاب

متون و اسناد کتاب پر است از تصحیفات و تحریفات که سعی کرده‌ایم تمامی آن‌ها را با دقت و موشکافی آشکار کنیم و شرح دهیم.

به عنوان نمونه در روایتی در طب الائمه می‌خوانیم:

«سَعَةُ الْجَنْبِ وَ الشَّعْرُ الَّذِي يَكُونُ فِي الْأَنْفِ أَمَانٌ مِنَ الْجُدَامِ.»^۱

تعبیر «سعة الجنب» معنای روشنی ندارد و لذا در حاشیه توضیح داده‌ایم که روایت دیگری در این مضمون در کافی^۲ چنین آمده است:

«الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْتَنِ بْنِ عَمْرِو بْنِ إِزْهِيمٍ عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ عَلِيِّ الْقُمِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَعَةُ الْجُرْبَانِ وَ نَبَاتُ الشَّعْرِ فِي الْأَنْفِ أَمَانٌ مِنَ الْجُدَامِ ثُمَّ قَالَ أَمَا سَمِعْتِ قَوْلَ الشَّاعِرِ - وَ لَا تَرَى قَمِيصِي إِلَّا وَاسِعَ الْجَيْبِ وَ الْيَدِ.»

بر اساس این روایت که صریح است که مراد «جربان» یا همان «جیب» است، معلوم می‌شود که

۱. طب الائمه، ص ۱۰۵.

۲. کافی، ج ۶، ص ۴۷۹.

متن روایت در طب الأئمة تصحیف شده است و صحیح «الجنب»، «الجیب» است و لذا بر اساس این روایت وسعت جیب، سبب امنیت شخص از جذام است. از این موارد در شرح و تحقیق پیش رو بسیار است.

و. بیان نظر اطبای سنتی در مورد مسأله مطرح در روایت

یکی از شواهد بر اینکه مطلب موجود در روایت چه مقدار دارای ارزش است این است که ببینیم آیا به حسب علوم آن زمان، این مطلبی که در روایت نقل شده است، ثابت شده بوده است یا خیر. طبیعی است که مثلاً اگر مطلبی در طب یونان و کتب نهضت ترجمه موجود باشد و بر فرض روایتی دقیقاً همان مطلب را تکرار کند و بعد مشاهده کنیم که آن دستور طبی موافق تجربه نیست، مطلب موجود در روایت ارزشی به اندازه حالتی که در جای دیگری گفته نشده است و از قضا موافق تجربه است، ندارد. ما در این کتاب سعی کردیم حتی الامکان از آثار اطبای سنتی قدیمی و ترجیحاً قبل از زکریای رازی (متوفای ۳۱۳) مطالبی را نقل کنیم، هر چند که به ندرت مجبور شده‌ایم سراغ ابن سینا (متوفای ۴۲۸) و به عدد انگشتان دست به سراغ اطبای سنتی بعد از این دو برویم و در نقل‌های از کتب طب قدیم نیز اولویت را به مطالب نقل شده از مثل زکریای رازی از اطبای قدیم یونان داده‌ایم تا به هدف ما نزدیکتر باشد. در مرحله بعد سراغ اطبای قدیمی عالم اسلام مثل یوحنا بن ماسویه رفته‌ایم. در صورتی که این احتمال وجود داشت که آن طبیب از اهل بیت علیهم‌السلام آن مطلب را گرفته باشد، به هیچ وجه نقل نکردیم. صرفاً سراغ اطبایی رفتیم که به حسب شواهد تاریخی، بی‌اطلاعی آن‌ها از میراث علمی روایات اهل بیت علیهم‌السلام مسلم باشد مثل ابن سینا و زکریای رازی که در سراسر کتبشان حتی یک مورد هم روایتی که منحصر به طرق شیعه باشد، نقل نکرده‌اند.

ز. بیان نظر طب جدید در مورد مسأله مطرح در روایت

به کمک پدر عزیز و بزرگوارم، مطالبی که احتمال می‌دادیم در طب جدید نیز مورد تحقیق قرار گرفته باشند، با ارائه مستند در حاشیه تذکر داده‌ایم تا روشن شود که دستور موجود در روایت اکنون از نظر علمی چگونه پنداشته می‌شود و آیا با تجربیات امروز سازگار است یا خیر. البته بسیاری از دستورهای طبی کتاب از این جهت مورد بررسی قرار نگرفت، زیرا دقیقاً بیماری راوی روشن نیست. به عنوان نمونه فرض کنید، راوی از محضر امام از دل درد شکوه کرده است و امام دستوری به او داده‌اند و درمان شده است. بدیهی است که این دارو دواي هر دل دردی نیست. اسباب زیادی برای دل درد وجود دارد. مثلاً ممکن است دل درد به دلیل مشکلی در معده یا هر یک از قسمت‌های دیگر دستگاه گوارش باشد و لذا چون دقیقاً نمی‌دانستیم که مشکل چه بوده است، عملاً نمی‌توانستیم بحث را در تحقیقات

جدید پیگیری کنیم.

ح. بیان و شرح مفردات مبهم روایت

به عنوان مثال در روایت شماره ۳۴ طب الائمه با تعبیر « یاهیا شراهیا » مواجه می شویم که در خود روایت به یکی از اسامی الهی تفسیر شده است. در حاشیه با ذکر منبع شرح داده ایم که به نظر می رسد این تعبیر همان « اهیه اشراهیه » (عبری: אהיה אשרה אהיה) اولین از سه پاسخی باشد که حضرت موسی هنگامی که نام خداوند را در خروج (۱۴:۳) می پرسد، دریافت می کند و به معنای «من آنم که هستم» ترجمه می شود که یکی از نام های خداست.

ط. شماره گذاری ابواب و روایات و بررسی ارتباط روایات با نام ابواب

به عنوان مثال در برخی از ابواب روایاتی مشاهده می شود که هیچ ربطی به عنوان باب ندارد. به عنوان نمونه در باب ۸۸ در فضل شکر طبرزد روایت ۱۷۵ از فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام است و هیچ ربطی به شکر طبرزد ندارد. چندین مورد در این کتاب به این صورت است.

ی. برقرار کردن ارتباط شبکه ای با کل روایات کتاب

به صورتی که هر جای کتاب مطلبی مرتبط با روایت مورد بررسی بود ذکر شد.

ک. مستدرکات طب الائمه

در کتاب مکارم الاخلاق تصریحا مطالبی از طب الائمه نقل شده اند که در طب الائمه موجود، یافت نشد. این موارد را به عنوان مستدرکات اضافه کردیم.

ل. تهیه فهرست آیات مورد استفاده در کتاب به منظور به دست آوردن مجموعه آیات تعویذی

منظور از آیات تعویذی، آیاتی است که به عنوان حرز و امان و درمان بیماری ها از آن ها می توان

بهره برد.

م. تهیه فهرست بیماری‌های مذکور در کتاب در مواضع مختلف

ن. تهیه فهرست آثار ذکر شده برای مواد غذایی مختلف در روایات کتاب

س. تهیه فهرست داروهای خاص که از ترکیب مواد مختلف حاصل می‌شود

ف. تهیه فهرست خواص افعال از قبیل شانه کشیدن و ناخن گرفتن و مثل این‌ها که در کتاب ذکر شده است

ق. تهیه مقدمه‌ای در شرح حال کتاب و مؤلف به همراه مقدمه‌ای نسبتاً تفصیلی در «فرآیند روشمند دستیابی به طب اسلامی»

متأسفانه غالب افرادی که در زمینه طب اسلامی یا سنتی در زمان ما کار می‌کنند به صورت روشمند به این مسأله توجه نمی‌کنند و به همین سبب به صورت ناآگاهانه روش فقهی را به عنوان مثال، روش دستیابی به طب اسلامی اتخاذ می‌کنند. به عنوان مثال در تعارض روایات ضوابط جرح و تعدیل را اجرا می‌کنند و در نهایت نظر طبی (!) خویش را بیان می‌کنند و حال اینکه در این مقدمه به تفصیل از اشکالات این روش و روش‌های مشابه سخن گفته‌ایم و در نهایت به فرآیند صحیح دستیابی به طب اسلامی پرداخته‌ایم.

خود میراث طبی روایی شیعه نیز خصائص ویژه‌ای دارد که باید با دقت تمام مورد بررسی قرار بگیرد، که در مقدمه با محوریت کتاب طب الانمة به شرح این ویژگی‌ها پرداخته‌ایم.

ر. تهیه فهرستی جامع از مشایخ مؤلف به همراه مقارنه اسناد شبیه روش جناب آیت الله بروجردی رحمته‌الله‌علیه

آیت الله بروجردی رحمته‌الله‌علیه به کمک ذکر کامل اسناد روایات، اسناد اشتباه را شناسایی و تصحیح می‌کردند و در این نوشته از این روش استفاده شده است.

ش. تهیه جداول آماری از وضعیت روایات کتاب از جهات مختلف

مثل اینکه چند درصد روایات طبی کتاب با فضای کلی طب قدیم همسواست و نیز چند درصد روایات کتاب در کتب دیگر با سندی مشابه یا متنی مشابه یا مضمونی مشابه آمده است.

ت. تهیه مقدمه‌ای مفصل در بیان شرح حال کتاب بر پایه همه مطالب پیش گفته و کشف جریانی که مؤلف کتاب در آن جریان قرار دارد به همراه شرحی از جریان

«غالیان سیاسی» بنابر اصطلاح جناب استاد آیت الله سید احمد مددی حفظه الله

توضیح اینکه بعد از بررسی جهات مختلفی که در بررسی کتاب به ذکر آن پرداختیم، مناسب بود که نتیجه کل بررسی‌ها را به صورت یکجا عرضه کنیم تا وضعیت علمی کتاب به خوبی روشن شود. همچنین به برخی از سؤالات اساسی مثل اینکه چرا غالب مشایخ مؤلف مجهول هستند و نیز چرا روایات کتاب اضطراب زیادی دارد و امثال این سؤالات پردازیم. نتیجه‌ای که به آن دست یافتیم، خصوصیات در مورد مؤلف و جریان اجتماعی ناقل آثار مؤلف است که در این مقدمه به تفصیل از آن سخن گفته‌ایم.

نکته نهایی که باید در این قسمت متذکر شویم اینکه، به دلیل وجود ترجمه‌های متعدد از کتاب طب الائمه به ترجمه روایات داخل کتاب پرداختیم ولی در مقدمه کتاب، تمام عبارات عربی را در حاشیه ترجمه کردیم و در برخی از ترجمه‌ها از ترجمه توحید مفضل مرحوم علامه مجلسی و نیز ترجمه نجف علی میرزایی بر همان کتاب و نیز ترجمه نصیر الدین امیر صادقی بر طب الرضا علیه السلام بهره برده‌ایم.

مقدمه كتاب «شرح و
تحقيق طب الأئمة»

شرح اجمالی وضعیت کتاب و مؤلف

مؤلف کیست؟

همانطور که از اسناد لابه‌لای کتاب و نیز کلمات فهرست نگاران فهمیده می‌شود نویسندگان این کتاب دو برادر با نام‌های الحسین بن بسطام بن سابور الزیات و ابو عتاب عبد الله بن بسطام بن سابور الزیات هستند. مرحوم نجاشی ترجمه دو برادر را در کتاب خویش چنین ذکر می‌کند:

«الحسین بن بسطام و قال أبو عبد الله بن عیاش: هو الحسین بن بسطام بن سابور الزیات. له و لأخيه أبي عتاب كتاب جمعا في الطب كثير الفوائد و المنافع على طريق (طريقة) الطب في الأطعمة و منافعها و الرقي و العوذ. قال ابن عیاش: أخبرنا الشریف أبو الحسین صالح بن الحسین النوفلي قال: حدثنا أبي قال: حدثنا أبو عتاب و الحسین جميعا به.»^۱

«عبد الله بن بسطام أبو عتاب أخو الحسین بن بسطام المقدم ذكره في باب الحسین الذي له و لأخيه كتاب الطب. و هو عبد الله بن بسطام بن سابور الزیات.»^۲

از ترجمه این دو برادر در کتاب نجاشی روشن می‌شود که:

۱. فهرست نجاشی، ص ۳۹. ترجمه عبارت: الحسین بن بسطام: و ابو عبد الله ابن عیاش گفت: او همان الحسین بن بسطام بن سابور روغن زیتون فروش است، و برای او برادرش کتابی است که آن دو آن کتاب را جمع کرده‌اند که در مورد طب است و دارای فوائد و منافع بسیار است و بر مسلک طب غذاها و منافع آن‌ها و دعاها و حرز است. ابن عیاش گفت: (سپس طریق کتاب را ذکر کرد)

۲. فهرست نجاشی، ص ۲۱۸. ترجمه عبارت: عبد الله بن بسطام ابو عبد الله برادر ابو العتاب است که در باب «حسین» ذکر شد و برای او و برای برادرش کتاب طب است و او عبد الله بن بسطام بن سابور روغن زیتون فروش است.

اولا مرحوم نجاشی از طرف مشایخ جلیل القدر خویش، طریقی به این کتاب نداشته‌اند و تنها مسیر اطلاعاتی ایشان به این کتاب، مرحوم ابن عیاش هستند که به دلیل اینکه مرحوم نجاشی ایشان را قبول ندارند، مطالب ایشان را با تعبیر «قال»، و نه «اخبرنی» و مانند آن که علامت قبول تحدیث است، نقل می‌کنند.^۱

ثانیا مرحوم شیخ طوسی در فهرست اسمی از این کتاب نبرده‌اند و این نشان می‌دهد که ایشان نیز به این کتاب طریقی نداشته‌اند.

ثالثا این کتاب در طرق معروف بین اصحاب امامیه موجود نبوده است و لذا نجاشی از طریق ابن عیاش از طریق شخصی کاملاً مجهول الحال (صالح بن الحسین النوفلی) این کتاب را نقل می‌کنند و نیز مرحوم شیخ طوسی نیز اسمی از کتاب نمی‌برند.

خود کتاب چندان در میان شیعه مشهور نبوده است و اولین کسی که یافتیم که صریحا از کتاب روایت نقل می‌کند، حسن بن فضل طبرسی فرزند امین الاسلام صاحب کتاب مجمع البیان است که در کتاب مکارم الاخلاق بارها به اسم کتاب تصریح می‌کند و مطالبی از این کتاب را نقل می‌کند. حتی ابن ندیم با اینکه یک کتابخانه بزرگی در بغداد داشته است و در آن غالب کتاب‌های مشتری‌دار را ذکر کرده است، در قسمت کتب طب، اسمی از این کتاب نمی‌برد و این نشان می‌دهد که این کتاب در بغداد نیز به حسب ظاهر شهرت نداشته است.

عجیب اینکه حتی بزرگانی مثل سید ابن طاووس که کتابخانه بزرگی داشته‌اند، ظاهرا خبری از این کتاب نداشتند و لذا در کل کتبشان با اینکه از نظر موضوعی به بسیاری از روایات کتاب نزدیک است، از این کتاب حتی یک روایت نیز نقل نمی‌کنند.

این کتاب همچنان نامعروف بود تا در زمان مرحوم مجلسی و شیخ حر، توسط نقل این دو بزرگوار در بحار و وسائل به شهرت می‌رسد. لذا ما اطلاع چندانی از شخصیت صاحب کتاب نداریم و کتاب ایشان نیز چندان در حوزه‌های علمیه معروف نبوده است و علماء چندان از آن اطلاع نداشته‌اند و عمده شهرت کتاب از قرن یازدهم است و سرّ خرابی شدید نسخ کتاب که در تحقیق کتاب روشن می‌شود، همین دوری کتاب از حوزات شیعی است. البته از سبک و سیاق کتاب، همانطور که در آینده نشان خواهیم داد، روشن خواهد شد که صاحب کتاب به نسخ زیادی از کتب اصحاب دست داشته است و به حسب ظاهر از مشایخ و اساتید بسیاری استفاده کرده است که توانسته است چنین کتاب جامعی جمع کنند. از القاب مشایخ مؤلف چنین به دست می‌آید که ایشان از طیف وسیعی از مشایخ مناطق

۱. برای اطلاع از تفصیل این نکته رجوع شود به کتاب «بررسی روایات به روش فهرستی» از همین مؤلف به آخرین مطلب قبل از فصل دوم کتاب.

۳۱ ❖ مقدمه کتاب «شرح و تحقیق طب الائمه»

مختلف استفاده کرده‌اند ولی ظاهراً بیشترین مقدار استفاده ایشان از شخصی قزوینی و برخی از مشایخ قم است.

البته متأسفانه غالب مشایخ مؤلف نیز مثل خود ایشان مجهول مطلق هستند و به جز احمد برقی و احمد بن محمد السیاری و محمد بن عبد الله بن مهران و چند شیخ دیگر که توسط خود مؤلف معرفی شده‌اند، از هیچ یک از آن‌ها اطلاعی نداریم. در انتهای مقدمه، فهرستی از مشایخ مؤلف را به ترتیب حروف الفبا به همراه شماره حدیثی که نقل کرده‌اند به همراه قسمتی از سند حدیث برای کشف موارد تصحیف و تحریف، تقدیم کرده‌ایم.

شرح تفصیلی وضعیت کتاب

از عجایب طرق موجود در این کتاب این است که به جز سه نفر از مشایخ مصنف همگی ناشناس هستند ولی ادامه طرق معاریف و افراد کاملاً شناخته شده هستند. لذا اولین چیزی که به ذهن ما می‌رسد، این است که مؤلف کتاب اسناد را جعل کرده است، زیرا یکی از طرق متعارف جعل همین بوده است. ولی با اندکی تعمق و مقایسه اسناد کتاب با سائر کتب روایی همانطور که در متن تحقیق می‌بینید، در می‌یابیم که بسیاری از روایات این کتاب با اسنادی که انتهای مشابهی دارند، در کتب حدیثی معتبر، مثل کافی و محاسن و امثال آن‌ها آمده است. مطالب این کتاب به صورت کلی به چند دسته قابل تقسیم هستند.

دسته اول: روایاتی که با انتهای سند مشابه در کتب حدیثی دیگر آمده است که حدود ۶۱ مورد از ۴۱۳ روایت کتاب را شامل می‌شود و شماره این روایات عبارت است از:

۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۳۹، ۱۱۹، ۱۳۸، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۳، ۷۷ تا ۷۲، ۴۰، ۳۵، ۳۳، ۳۲ تا ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۱، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷، ۳۳۸، ۳۳۷، ۳۳۶، ۳۳۳، ۳۳۱، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۰، ۳۱۱، ۲۸۵، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۷۳، ۲۷۲، ۳۴۰ تا ۳۴۲، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۶۱، ۳۵۴، ۳۶۸، ۳۶۹.

دسته دوم: روایاتی که با سندی دیگر از روایات دیگر در کتب حدیثی دیگر آمده است که ۹۳ مورد از ۴۱۳ روایت کتاب در این دسته قرار دارند و شماره آن‌ها عبارت است از:

۳ و ۴ و ۶ و ۷ و ۹ و ۴۴ و ۴۶ و ۵۸ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۸ و ۸۰ و ۹۲ و ۹۵ و ۱۰۴ و ۱۰۶ و ۱۰۹ و ۱۱۲ و ۱۲۰ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۷ و ۱۴۰ و ۱۴۵ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۵۱ و ۱۵۵ و ۱۵۹ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۷۰ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۸۰ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۸ و ۲۰۱ و ۲۰۸ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۸ و ۲۲۶ و ۲۳۰ و ۲۵۹ و ۲۶۲ و ۲۸۰ و ۲۸۶ و ۲۹۰ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۹ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۱۲ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۳۲

۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۵۳ و ۳۶۲ و ۳۶۶ و ۳۷۰ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۷ و ۳۸۲ و ۳۸۴ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۹ و ۴۰۳ و ۴۰۵.

دسته سوم: روایاتی که اگرچه با همین متن جایی نیامده است ولی در مجموع مضامینش در مجموعه روایات دیگر یافت می‌شود که ۴۹ مورد از روایات کتاب است و شماره آن‌ها عبارت است از: ۱، ۶۱، ۵۹، ۴۵، ۳۰، ۲۲، ۱۸، ۸۳، ۸۶ تا ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۱۱۳ تا ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۴۴ و ۱۶۷، ۱۷۸، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۵۱، ۲۴۹، ۲۲۲، ۲۵۸، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۸، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۵۵، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۷۸ تا ۳۹۰ و ۴۱۰.

دسته چهارم: انفرادات این کتاب. اگر روایتی تنها یک قسمت منفرد داشته باشد نیز آن را در این دسته حساب کرده‌ایم و لذا در روایت شماره ۲ با اینکه صدر مطلب در مصادر دیگر آمده است ولی آن را در این دسته حساب کرده‌ایم. و تعداد آن‌ها ۲۱۰ مورد است که ۲۰ مورد آن‌ها انفرادشان به شدت بقیه موارد نیست و بخشی از آن‌ها در سایر روایات آمده است. برای روشن شدن این روایات، در فهرست پایین زیر آن‌ها یک خط کشیده‌ایم.

۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۵۳، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۶۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۵ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۸ و ۱۲۱ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۴۳ و ۱۴۹ و ۱۵۸ و ۱۶۰ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۱ و ۱۷۵ و ۱۷۹ و ۱۸۱ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۵۰ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۶ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۷ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۵ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۹ و ۳۲۲ و ۳۲۵ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۹ و ۳۴۳ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۳ و ۳۶۵ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۳ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۴ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳.

بر اساس آماری که ارائه شد، نزدیک به نیمی از کتاب، انفرادات مؤلف نیست و لذا نسبت دادن جعل به مؤلف در غایت ضعف است.

۳۳ ❖ مقدمه کتاب «شرح و تحقیق طب الائمه»

اما آنچه مسلم است اینکه همانطور که از تذکراتی که در ضمن روایات نشان داده‌ایم، هم متون کتاب بسیار مضطرب و پرخطاست و هم اسناد آن و هم مشکلات محتوایی و سندی ویژه‌ای در کتاب وجود دارد که ان شاء الله در ادامه با مقداری از آن‌ها آشنا خواهید شد.

اما از حیث مقدار دستوره‌های طبی کتاب و نسبت آن با طب قدیم می‌توان خلاصه آن را چنین گزارش داد:

تعداد کل روایات طبی این کتاب که در آن‌ها دستوری طبی صادر شده است، ۱۵۶ عدد است. منظور ما از روایات طبی، روایاتی است که در آن‌ها صحبت از یک دعا و یا یک دستور خاص که مشروط به ایمان شخص بیمار است نباشد و از آن بتوان به صورت همگانی استفاده کرد.

از این تعداد روایات، حدود ۹۰ عدد از آن‌ها با طب قدیم سازگار است و ۴ عدد خلاف طب قدیم است و ۶۲ روایت در طب قدیم به کلی مطرح نشده است. شرح کیفیت سازگاری و عدم آن در حواشی ضمن کتاب به تفصیل و به صورت مستند مطرح شده است. گاهی در بین روایات سازگار مطالبی هست که در طب قدیم مطرح نشده است و لذا به روایاتی که چنین وضعیتی دارند، عدد کسری نسبت دادیم و روایاتی را که مخالف هستند، عدد منفی یک و روایاتی را که به طور کلی در طب قدیم مطرح نشده‌اند عدد صفر نسبت دادیم. برآیند اعداد، ۸/۸۳ شد و این نشان می‌دهد که فضای غالبی روایات کتاب کاملاً با طب قدیم سازگار است. یعنی حدود ۵۸ درصد روایات طبی کتاب در طب قدیم مطرح شده است. البته ظاهراً اگر تعداد گزاره‌های طبی را حساب کنیم (و نه بر اساس عدد روایات به صورت کسری)، این عدد بیشتر خواهد بود و به چیزی حدود ۷۰ درصد می‌رسد.

بر اساس این مجموعه از اطلاعاتی که خیلی سریع در مورد کتاب مطرح کردیم، روشن می‌شود که این کتاب، شرایطی بسیار مشابه میراث حدیثی خط‌غالبان سیاسی دارد. این مطلب نیاز به شرح مفصلی دارد که برای فهم آن ابتداء ناچاریم مختصری از ویژگی‌های غالبان سیاسی را که به موضوع بحث ما ربط دارد، مطرح کنیم و سپس علاوه بر تبیین کیفیت ارتباط این داده‌ها با خط غلو سیاسی، شواهد دیگری که مؤید اصلی ادعا آن شواهد هستند، مطرح می‌کنیم.

جریان غالبان سیاسی^۱

مقدمه

تاکنون نوشته‌ها و تحقیقات زیادی در مورد جریان غالبان نوشته شده است، اما این نوشتار در صدد

۱. ایده اصلی خط غلو سیاسی و تکنیک آن از خط غلو انحرافی و ویژگی‌های این جریان، برگرفته از درس‌های جناب استاد معظم آیت الله سید احمد مددی موسوی ادام الله بقاءه است. به صورت کلی در این نوشتار از ایده‌های حضرت استاد بسیار استفاده کرده‌ایم.

اثبات نظریه جدیدی در این زمینه است که بین غالبان انحرافی و غالبان سیاسی تفکیک قائل می‌شود و بر این اساس بسیاری از عبارات رجالی‌ها را به صورت متفاوتی توضیح می‌دهیم و بسیاری از معضلات نقل‌هایی که در مورد برخی از رهبران این خط مطرح شده است، حل می‌کنیم.

در بررسی جریان‌های اجتماعی باید به اصلی مهم در جریان‌شناسی اشاره کرد و آن اینکه هر جریان اجتماعی، دارای یک سری اصول و تفکرات اساسی است که اصل شکل‌گیری آن جریان بر پایه آن اصول و تفکرات شکل گرفته است ولی معمولاً جریان‌های اجتماعی، یک سری ملازمات خارج از اصول خویش دارند که اگرچه هیچ‌جا نوشته نشده‌اند و معمولاً مورد تصریح قرار نگرفته‌اند ولی به دلیل ملازمه با آن جریان، غالباً به آن‌ها نسبت داده می‌شود. عدم تفکیک بین این دو مسأله سبب انحرافات اساسی در تحلیل جریان‌های اجتماعی می‌شود که یکی از مصادیق این اشتباه، در تحلیل جریان غالبان رخ داده است.

تبیین اصلی جریان شناسانه به منظور تفکیک بین اصول و مبانی جریان‌ها و ملازمات خارجی آن‌ها

برای تبیین مطلب نیاز به مطرح کردن چند مثال در این زمینه داریم. برای فهم بهتر مطلب از جریان‌های زمان معاصر مثال‌هایی را مطرح می‌کنیم.

در زمان ما به عنوان مثال جریانی به اسم «مکتب تفکیک» وجود دارد. این جریان ابتداء یک جریان فکری (و نه سیاسی) است که از اصول و تفکرات اصلی آن‌ها، مخالفت با فلسفه متعارف و یا حداقل تفکیک بین برداشت‌های غیر فلسفی از دین با برداشت‌های متأثر از فلسفه نسبت به دین است. این مسأله از ارکان فکری این تفکر است و جزو اصول بنیادین و تفکرات ریشه‌ای این جریان فکری است.

از طرفی در زمان ما، به عنوان مثال جریان دیگری وجود دارد که جریان طلاب انقلابی حوزه هستند و در مقابل آن‌ها جریان دیگری وجود دارد که طلاب خنثی نسبت به انقلاب نامیده می‌شوند. جریانی در حوزه علمیه که چندان دغدغه حکومت و بالخصوص جمهوری اسلامی را ندارد و آرمان‌های دیگری را در سر می‌پروراند. این دو جریان، دو جریان سیاسی هستند که البته غالباً بر اثر یک سری اصول و مبانی فکری شکل گرفته‌اند، هرچند که ممکن است در جریان طلبه‌های خنثی نسبت به انقلاب اسلامی، احیاناً افرادی باشند که اصول فکری کاملاً متفاوتی دارند ولی در نتیجه، هر دو یک ظهور و بروز اجتماعی یکسان دارند و آن عبارت است از «خنثی بودن نسبت به انقلاب اسلامی».

طبیعی است که بین دو جریان تفکیک و جریان طلاب خنثی، هیچ نحوه اشتراکی در اصول و

مبانی جریان وجود ندارد، زیرا همانطور که عرض کردیم، اصل بنیادین جریان تفکیک، مخالفت با فلسفه متعارف است و حال اینکه اصل بنیادین شکل دهنده جریان طلاب خنثی، بی دغدگی نسبت به جریان انقلاب اسلامی است که حتی ممکن است از ریشه‌های فکری کاملاً متفاوتی ناشی شده باشد ولی در نهایت عده زیادی با تفکرات مختلف را در زیر پرچم یک جریان قرار دهد.

اما با وجود تفاوت بنیادین میان اصول و مبانی شکل دهنده این دو جریان، در خارج مشاهده می‌کنیم که معمول افرادی که با فلسفه میانه خوبی ندارند، انقلابی هم نیستند و بالعکس غالب کسانی که با فلسفه متعارف ارتباط خوبی دارند، انقلابی نیز هستند. البته این مسأله قطعا مثال نقض‌هایی دارد و افرادی یافت می‌شوند که ولو با فلسفه متعارف میانه خوبی ندارند ولی انقلابی هستند و بالعکس. اما «غالب» افراد در این قاعده که مطرح کردیم، صدق می‌کنند.

بر این اساس اگر کسی در ابتدای آشنایی با یک طلبه جا افتاده در حوزه علمیه، ببیند که ایشان میانه خوبی با ملاحظه‌داران ندارد، طبیعی به نظر می‌رسد که در مورد مشرب سیاسی ایشان نیز، او را خنثی بدانند. البته این صرفاً یک حدس است که بر پایه مشاهده موارد بسیاری از ملازمه بین این دو جریان شکل می‌گیرد.

به بیان دیگر، مکتب تفکیک یک اصل بنیادین دارد و آن مخالفت با فلسفه متعارف است ولی یک ملازمه خارجی در میان پیروان خود دارد و آن این است که غالب پیروان این تفکر، نسبت به انقلاب خنثی هستند.

حال اگر ما بین این دو مسأله فرق نگذاریم، همانطور که بسیار چنین پنداشته می‌شود، فکر می‌کنیم که هر کس که رابطه خوبی با فلسفه ندارد، انقلابی هم نیست. بسیار دیده می‌شود که در تحلیل جریان‌های اجتماعی بین ملازمت خارجی آن‌ها و افکار اصلی پیروان آن‌ها که تشکیل دهنده اصل جریان است خلط می‌شود و به اشتباه ملازمت خارجی جریان که البته همیشگی و کلی نیستند، به تمام جریان به عنوان یکی از شاخصه‌های آن‌ها نسبت داده می‌شود؛ یعنی گاهی بر اثر دیدن یکی از ملازمت خارجی یک جریان، در فردی خاص، سریعاً او را به آن جریان نسبت می‌دهند و حال اینکه آن فرد صرفاً در آن ملازمه خارجی با آن‌ها مشترک است و نه در اصل و رکن بنیادین آن جریان. به عنوان مثال به محض اینکه می‌بینند طلبه‌ای با فلسفه متعارف رابطه خوبی ندارد، او را از جریان خنثی نسبت به انقلاب می‌شمارند و حال اینکه این فرد، تنها در آن لازم خارجی با آن جریان مشترک است و نه در اصل بنیادین آن جریان.

تبیین ادعا نسبت به غالیان سیاسی

ادعا در مورد غالیان این است که در جامعه اسلامی در حدود سال‌های ۱۲۰ تا ۲۰۰ هجری، چند جریان اجتماعی مختلف با یکدیگر خلط شده‌اند.

جریان اول خط غلو منحرف بود که رکن اصلی تفکرات آن‌ها غلو در حق اهل بیت علیهم‌السلام بود و به دنبال آن معمولاً انحراف عملی مثل نخواندن نماز و نیز روحیه تقابل با حکومت و حتی قیام مسلحانه بر علیه حکومت نیز در این جریان وجود داشته است. به بیان ساده، رکن اصلی این جریان غلو اعتقادی بوده است و ملازمات خارجی این جریان معمولاً انحراف عملی در به جا آوردن عبادات و نیز تمایل بالا به قیام مسلحانه بر علیه حکومت بوده است.

در کنار این جریان، گروه‌های دیگری نیز بوده‌اند که در برخی از ملازمات خارجی با این جریان مشترک بوده‌اند. به عنوان مثال بی‌دینان و فساق نیز، انحراف عملی در به جا آوردن عبادات داشته‌اند.

همچنین گروه‌های مختلفی بودند که بر علیه حکومت قیام مسلحانه می‌کردند مثل زیدیه و خوارج و حتی برخی از شیعیانی که اگرچه انحراف اعتقادی و مشکل عملی در به جا آوردن عبادات نداشتند ولی تمایل بالایی به قیام مسلحانه بر علیه حکومت برای رساندن حکومت به اهل بیت علیهم‌السلام داشته‌اند. البته بزرگان شیعه به تبع عملکرد خارجی اما صادق و امام کاظم و امام رضا علیهم‌السلام معمولاً تمایلی به تحریکات اجتماعی مسلحانه بر علیه حکومت نداشتند ولی ادعا این است که عده‌ای از شیعیان با اصول اعتقادات سالم بودند که به دنبال تشکیل حکومت و رساندن حق اهل بیت علیهم‌السلام به آن‌ها بودند. از این جریان اخیر به «خط غلو سیاسی» تعبیر می‌کنیم که ادعا این است که به خاطر شباهت‌ها و تقارب‌های اجتماعی در ملازمات خارجی بین این جریان و جریان خط غلو انحرافی، با یکدیگر خلط شده‌اند.

ما در این نوشتار تأثیر این مباحث را بر میراث‌های حدیثی این گروه خاص از شیعیان (غالیان سیاسی) بیان خواهیم کرد.

خلاصه ادعای ما نسبت به جریان خط غلو سیاسی این است که این جریان در ابتدا یک رکن اساسی داشته است و آن «تشکیل حکومت به منظور رساندن آن به اهل بیت علیهم‌السلام» بوده است. البته این رکن اصلی، با یک سری ملازمات خارجی مثل «تحریکات اجتماعی مسلحانه بر علیه حکومت» و نیز «تمایل بسیار بالا به نقل کراماتی خاص برای اهل بیت علیهم‌السلام» و «عدم رعایت ضوابط علمی نقل حدیث از قبیل سماع و قرائت و اعتماد به نقل کتب به صورت وجاده» و «عدم علاقه به افراد جلیل‌القدر از اصحاب ائمه علیهم‌السلام مثل زراره و محمد بن مسلم و امثال این دو» و «همراهی با تحریکات اجتماعی مسلحانه غلو انحرافی» و ... بوده است. بر این اساس اگر بزرگان ما می‌دیدند که کسی به عنوان مثال در «رعایت ضوابط علمی نقل حدیث» متساهل است، اولین چیزی که به ذهنشان می‌رسید این بود که این

فرد از غالیان است و اگر با چند ملازمه خارجی دیگر از قبیل «تحركات مسلحانه» و یا «نقل کراماتی خاص برای اهل بیت (علیهم السلام)» و ... همراه می‌شود، سریعا به غالی بودن این شخص، مطمئن می‌شدند و حال اینکه این فرد در اصل اساسی غلو انحرافی با آن‌ها همراه نیست و صرفا در بسیاری از ملازمات اجتماعی به آن‌ها شبیه است!

البته هر یک از این اصول و لوازم خارجی مثل «مایل به نقل فضائلی خاص برای اهل بیت (علیهم السلام)» نیاز به شرح و تحدید دقیق دارد که ان شاء الله در ادامه به شرح و بیان برخی از مهمترین آن‌ها خواهیم پرداخت.

بررسی خط غلو سیاسی از زاویه میراث حدیثی

آنچه مسلم است اینکه جریان غالیان سیاسی جریانی اجمالا منقرض شده در طول تاریخ است و در ادامه نیز کم و بیش به عاقبت آن‌ها اشاره خواهیم کرد. آنچه که دغدغه اصلی ما در این نوشتار است بیان ویژگی‌های میراث‌های علمی این جریان است که هم اکنون در میراث‌های حدیثی ما به مقدار زیادی باقی مانده است و در بسیاری از مسائل تأثیر گذار است. البته ما در مباحث خارج حدیث شناسی، به تفصیل متعرض زوایای دیگر این جریان شده‌ایم ولی در این نوشتار صرفا به مهمترین جهت این جریان می‌پردازیم و البته به مقداری که اصل ادعا در مورد این جریان ثابت شود، به جهات دیگر این جریان نیز خواهیم پرداخت.

بیان روش اثبات مدعی

در قدم اول باید ثابت کنیم که عده‌ای از افراد در بازه زمانی حدود سال‌های ۱۲۰ تا ۲۰۰ در جامعه اسلامی بوده‌اند که با یکدیگر کاملا ارتباط داشته‌اند و به اصطلاح یک جریان اجتماعی منحاز از سائر جریان‌ها بوده‌اند و در مرحله دوم به بررسی ارکان اصلی فکری آن‌ها که بر آن اساس بر محور یکدیگر جمع شده بودند، پردازیم و در مرحله سوم به ملازمات خارجی آن‌ها خصوصا ملازماتی که در ارتباط با میراث حدیثی هستند، پردازیم.

در تمامی مراحل باید توجه داشت که معمولا در جریان شناسی‌های مربوط به زمان گذشته، نقل‌های صریح که بیان‌کننده جریان و حدود آن باشند، وجود ندارد. غالبا روش شناسایی جریان‌ها به این صورت است که ابتداء باید فردی خاص را که رهبری یک جریان اجتماعی را بر عهده دارد شناسایی کنیم و بعد بر اساس نظراتی که افراد دیگر که نماینده جریان‌های دیگر هستند، در مورد این فرد داده‌اند، جریان‌های معارض را شناسایی کنیم و معمولا در این سنخ مسائل، اسامی موجود در سند، همفکران رأی اراکه شده در آن روایت هستند، البته مشروط به اینکه شواهد جعل سند وجود نداشته باشد.

البته ما سه مرحله را در هم ادغام شده مطرح می‌کنیم.

اثبات تفصیلی مدعا در مورد خط غلو سیاسی

خلاصه نتایجی از که از این مرحله می‌خواهیم بگیریم این است که به نظر می‌رسد چهره اصلی این جریان مفضل بن عمر جعفری باشد. هر چند به نظر می‌رسد که قبل از ایشان، جابر بن یزید جعفری برخی از جرقه‌های اصلی جریان غالبان سیاسی را زده است. لذا بر اساس نکته‌ای که عرض کردیم آراء و انظار در مورد مفضل و اطرافیان او که در نقل‌های مختلف نقل شده است، نشان دهنده انعکاس‌های این جریان اجتماعی است. ظاهراً این جریان به جابر بن یزید جعفری به عنوان شخصیتی پیشین و همفکر از خود یاد می‌کرده‌اند و افکار خویش را به او به عنوان یکی از اصحاب سرّ اهل بیت علیهم‌السلام نسبت می‌داده‌اند.^۱ همچنین از همدیفان او در طبقه‌های بعد می‌توان محمد بن سنان و محمد بن علی ابوسمینه و سهل بن زیاد و محمد بن اورمه و جعفر بن محمد بن مالک الفزاری را نام برد.

طبق اصل جریان شناسانه‌ای که عرض کردیم، دیگران گاهی بین این جریان و جریان‌هایی که ملازمات خارجی این‌ها را دارد خلط کرده‌اند. به عنوان مثال به دلیل نشاط اجتماعی این جریان، گاهی خطّابی (پیروان ابو الخطاب) پنداشته شده‌اند^۲؛ زیرا خطّابی‌ها نیز اهل قیام مسلحانه بوده‌اند و از طرفی به دلیل همین ویژگی این جریان، معمولاً افرادی که با آن‌ها همراه می‌شدند، علماء و شخصیت‌های فرهیخته اجتماعی نبوده‌اند و لذا برخی به این جهت به جریان آن‌ها خرده می‌گرفتند.^۳

اما برخی از نقل‌ها که به وجود اصحاب و یارانی برای مفضل بن عمر دارد، توجه کنید:

مرحوم نجاشی در ترجمه احمد بن الحارث ایشان را چنین معرفی می‌کنند:

۱. به عنوان نمونه در رجال کشی (ص ۱۹۲) چنین می‌خوانیم: آدم بن محمد البلخی قال حدثنا علي بن الحسن بن هارون الدقاق قال حدثنا علي بن أحمد قال حدثني علي بن سليمان قال حدثني الحسن بن علي بن فضال عن علي بن حسان عن المفضل بن عمر الجعفي قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن تفسير جابر؟ فقال لا تحدث به السفلة فيذويه أ ما تقرأ في كتاب الله عز وجل فإذا نقر في الناقدور إن منا إماما مستترا فإذا أراد الله إظهار أمره نكت في قلبه فظهر فقام بأمر الله.

۲. مرحوم نجاشی این مسأله را چنین مطرح می‌کنند: وقيل إنه كان خطابيا (فهرست نجاشی، ص ۴۱۶). کشی نیز این مسأله را چنین نقل می‌کند: جبریل بن أحمد قال حدثني محمد بن عيسى عن يونس عن حماد بن عثمان قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول للمفضل بن عمر الجعفي يا كافر يا مشرك ما لك ولابني يعني إسماعيل بن جعفر و كان منقطعاً إليه يقول فيه مع الخطابية ثم رجع بعد. (كشي، ص ۳۲۱)

۳. قال نصر بن الصباح رفعه عن محمد بن سنان أن عدة من أهل الكوفة كتبوا إلى الصادق عليه السلام فقالوا إن المفضل يجالس الشطار وأصحاب الحمام و قوما يشربون الشراب فينبغي أن تكتب إليه و تأمره إلا يجالسهم (كشي، ص ۳۲۶)

یا به عنوان مثال به این روایت نیز توجه کنید: ابراهیم بن علی الکوفی قال حدثنا ابراهیم بن إسحاق الموصلي عن يونس بن عبد الرحمن عن العلاء بن رزين عن المفضل بن عمر قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إياك و السفلة إنما شيعة جعفر من عف بطنه و فرجه و اشدت جهاده و عمل لخالفه و رجا ثوابه و خاف عقابه. (همان، ص ۳۰۶)

«کوفی غمز أصحابنا فيه و كان من أصحاب المفضل بن عمر أبوه روى عن أبي عبد الله عليه السلام». ^۱
 همچنين در روایتی که در کتاب کشی^۲، بعد از ماجرای رحلت امام صادق عليه السلام و تقیه‌ای که در
 اعلام امام بعدی وجود داشت، جزو اولین کسانی که به حضرت کاظم عليه السلام ایمان آوردند، بزرگانی ذکر
 شده‌اند که از جمله آن‌ها مفضل بن عمر است. شاهد بر اینکه در این نقل سران جریان‌های اصحاب
 ائمه ذکر شده‌اند این است که حتی در کتاب ملل و نحل هم در بیان فرقه مفضلیه، بیان می‌کند که از
 جمله اولین افرادی که به امام کاظم ایمان آوردند، مفضل بن عمر است.^۳
 همچنين قبلاً گذشت که برخی به دلیل اینکه مفضل برای اهداف خویش به سراغ به اصطلاح اراذل
 و اوباش می‌رفته است، مورد خورده قرار گرفته بود و برخی از همفکران او مثل نصر بن صباح در صدد
 توجیه این عمل او، روایتی را از امام نقل می‌کردند که در آن روایت امام عليه السلام کار او را به دلیل هدفش
 توجیه کرده بودند. به دور روایت در این زمینه توجه کنید:

«قال نصر بن الصباح رفعه عن محمد بن سنان أن عدة من أهل الكوفة كتبوا إلى الصادق عليه السلام
 فقالوا إن المفضل يجالس الشطار و أصحاب الحمام و قوما يشربون الشراب فينبغي أن تكتب إليه
 و تأمره إلا يجالسهم فكتب إلى المفضل كتابا و ختم و دفع إليهم و أمرهم أن يدفعا الكتاب من
 أيديهم إلى يد المفضل فجاءوا بالكتاب إلى المفضل منهم زرارة و عبد الله بن بكير و محمد بن مسلم

۱. فهرست نجاشی، ص ۹۹. ترجمه عبارت: کوفی است که اصحاب بر او طعن وارد کرده‌اند و از اصحاب مفضل بن عمر بود و پدرش
 از ابی عبد الله عليه السلام نقل کرده است.

۲. رجال کشی، ص ۲۸۳. البته همین روایت در کتاب کافی به جای مفضل، «فضیل» آمده است (کافی، ج ۱، ص ۳۵۱) و نیز در
 ارشاد خرائج به جای آن، «زراره» آمده است. (ارشاد، ج ۲، ص ۲۲۱ و الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۳۱). اما به نظر می‌رسد که اولاً
 نقل فضیل درست نباشد، زیرا ما در این طبقه شخصی با نام فضیل که شأنیت اجتماعی به این اهمیت داشته باشد که در اینجا به
 این صورت ذکر شود، نداریم. البته فضیل بن یسار از اصحاب بزرگ است ولی شأنیت رهبری جریان را ندارد و به هیچ وجه گروه و
 اصحاب و مریدانی نداشته است. اما زراره هم صحیح نیست زیرا در برخی از نقل‌ها آمده است که زراره بعد از شهادت امام صادق
عليه السلام پسرش عبید را فرستاد تا از امام بعد تحقیق کند و خودش (ظاهراً به دلیل پیری) از کوفه به مدینه نیامد و به محضر امام نرسید و
 هنوز خبر امام بعد به ایشان نرسیده بود از دنیا رفت. (رجال کشی، ص ۱۵۴) البته نقلی که در ادامه از ملل و نحل در متن آمده است
 نیز، مؤید همین نسخه (مفضل بن عمر) است.

۳. متن عبارت چنین است: الموسویة، والمفضلیة: فرقة واحدة قالت بإمامة موسى بن جعفر نضا عليه بالاسم، حيث قال الصادق
 رضي الله عنه: سابقكم قائمكم، وقيل صاحبكم قائمكم، ألا وهو سمي صاحب التوراة. ولما رأَت الشيعة أن أولاد الصادق على تفرق،
 فمن ميت في حال حياة أبيه ولم يعقب، ومن مختلف في موته، ومن قائم بعد موته مدة يسيرة، ومن ميت غير معقب، وكان موسى هو
 السذي تولى الأمر وقام به بعد موت أبيه، رجعوا إليه واجتمعوا عليه مثل المفضل بن عمر، ووزارة بن أعين، وعمار الساباطي. (الملل
 و النحل، ج ۱، ص ۱۹۸) البته متأسفانه بزرگان اهل عامه در مقام نقل احوالات شیعه نه دقیق عمل می‌کنند و نه متصفانه. معمولاً
 جریان‌ها را به اشتباه به عنوان مذهب ذکر می‌کنند! شبیه اینکه کسی امروزه مقلیدن امام خمینی را به عنوان فرقه جدیدی در شیعه به
 اسم خمینیة ذکر کند! همچنین همانطور که در این نقل می‌بینید به اشتباه عمار ساباطی را که به امام کاظم ایمان نیاورد، به اشتباه جزو
 پیروان ایشان ذکر کرده است.

و أبو بصیر و حجر بن زائدة و دفعوا الكتاب إلى المفضل ففكه و قرأه فإذا فيه بسم الله الرحمن الرحيم اشتر كذا و كذا و اشتر قليلا و لم يذكر قليلا و لا كثيرا مما قالوا فيه فلما قرأ الكتاب دفعه إلى زرارة و دفع زرارة إلى محمد بن مسلم حتى دار الكتاب إلى الكل فقال المفضل ما تقولون؟ قالوا هذا مال عظیم حتى ننظر و نجمع و نحمل إليك لم ندرك إلا نراك بعد ننظر في ذلك و أرادوا الانصراف فقال المفضل حتى تغدوا عندي فحبسهم لغدائه و وجه المفضل إلى أصحابه الذين سعوا بهم فجاءوا فقرأ عليهم كتاب أبي عبد الله عليه السلام فرجعوا من عنده و حبس المفضل هؤلاء ليتغدوا عنده فرجع الفتيان و حمل كل واحد منهم على قدر قوته ألفا و ألفين و أقل و أكثر فحضرُوا أو أحضروا ألفي دينار و عشرة آلاف درهم قبل أن يفرغ هؤلاء من الغداة فقال لهم المفضل: تأمروني أن أطرد هؤلاء من عندي تظنون أن الله تعالى يحتاج إلى صلاتكم و صومكم.»^۱

«و حکي نصر بن الصباح: عن ابن أبي عمير بإسناده أن الشيعة حين أحدث أبو الخطاب ما أحدث: خرجوا إلى أبي عبد الله عليه السلام فقالوا أقم لنا رجلا نفرع إليه في أمر ديننا و ما نحتاج إليه من الأحكام قال لا تحتاجون إلى ذلك متى ما احتاج أحدكم عرج إلي و سمع مني و ينصرف فقالوا لا بد فقال قد أقمتم عليكم المفضل اسمعوا منه و أقبلوا عنه فإنه لا يقول على الله و علي إلا الحق فلم يأت عليه كثير شيء حتى شنعوا عليه و على أصحابه و قالوا أصحابه لا يصلون و يشربون النبيذ و هم أصحاب الحمام و يقطعون الطريق و المفضل يقربهم و يدنيهم.»^۲

۱. ترجمه قسمت اول عبارت: نصر بن صباح از محمد بن سنان مرفوعاً نقل کرده است که عده‌ای از اهل کوفه به امام صادق عليه السلام نامه نوشتند که مفضل با انسانهای دور از حق و کفتر باز و شارب خمر مجالست می‌کند پس شایسته است که برای او نامه‌ای بنویسی که با آن‌ها مجالست نکنند پس امام به مفضل نامه‌ای نوشتن و آن را مهر زد و نوشته را به آن‌ها داد تا نوشته را از دستان خود به دست مفضل برسانند. پس نامه را برای مفضل بردند و از جمله آن افراد زراره و عبد الله بن بکیر و محمد بن مسلم و ابویصیر و حجر بن زائده بود. پس نامه را به مفضل دادند و پس آن را باز کرد و آن را خواند پس در آن این بود: «بسم الله الرحمن الرحيم فلان و فلان چیز را بخور و فلان چیز را بخور» و هیچ چیز کم یا زیاد از آنچه گفته بودند در آن نوشته نشده بود. پس هنگامی که نوشته را خواند آن را به زراره داد و بعد به محمد بن مسلم تا اینکه نوشته دست همگان گشت. پس مفضل گفت: چه می‌گویید؟ آن‌ها گفتند این مال زیادی است (و ما نمی‌توانیم الآن بدهیم) تا اینکه نگاه کنیم جمع کنیم و آن را به سوی تو حمل کنیم. بعدا در آن نگاه می‌کنیم در آن اراده کردند که بروند. (قسمتی از متن در فراز اخیری که گذشت، مفهوم نیست) مفضل گفت: نمی‌روید تا اینکه نزد من غذا بخورید (با نزد من صبح کنید). پس مفضل آن‌ها را برای غذا (یا صبح) نگاه داشت و رو به اصحابش که آنها (زراره و ...) به خاطر آن‌ها (یعنی همان کفتر بازها) سخن چینی مفضل را کرده بودند، کرد و آن‌ها آمدند و نامه امام صادق عليه السلام را برای آن‌ها خواند و پس آن‌ها (کفتر بازها و ...) رفتند و مفضل زراره و ... را نگاه داشت تا نزد او غذا بخورند (صبح کنند) پس جوانان (کفتر بازها) برگشتند و هر یک به اندازه قوتش هزار و دو هزار و بیشتر و کمتر آورده بود پس دو هزار دینار و ده هزار درهم را قبل از اینکه آنها (زراره و ...) از بعد غذا (بعد صبح) بروند آماده کردند. پس مفضل به آن‌ها گفت: به من امر می‌کنید که آن‌ها (کفتر بازها) را از خود دور کنم. گمان می‌کنید خدا به نماز و روزه شما نیاز دارد؟! و

۲. رجال کشی، ص ۳۲۶-۳۲۸. ترجمه قسمت دوم عبارت: و نصر بن صباح از ابن ابی عمیر به سندش حکایت کرد که شیعه هنگامی که ابو الخطاب آنچه را که کرد، انجام داد، به سوی ابی عبد الله عليه السلام خارج شدند و گفتند برای ما شخصی را قرار بده که برای امر دینمان و آنچه از احکام به او نیاز داریم، به او پناه ببریم. امام فرمود به چنین چیزی نیاز ندارید. هر زمان کسی از شما محتاج شد

از سوی دیگر معارضان این جریان، به همین مسأله خورده گرفته و از امام ع چنین نقل می‌کنند:
 «إبراهيم بن علي الكوفي قال حدثنا إبراهيم بن إسحاق الموصلي عن يونس بن عبد الرحمن عن
 العلاء بن رزين عن المفضل بن عمر قال سمعت أبا عبد الله ع يقول: إيال و السفلة إنما شيعة
 جعفر من عف بطنه و فرجه و اشتد جهاده و عمل لخالقه و رجا ثوابه و خاف عقابه.»^۱
 «حمدويه قال حدثنا يعقوب بن يزيد عن العباس القصباني بن عامر الكوفي عن المفضل
 قال سمعت أبا عبد الله يقول: اتق السفلة و احذر السفلة فإني نهيت أبا الخطاب فلم
 يقبل مني.»^۲

همانطور که می‌بینید هر دو گروه (جریان غالی انحرافی و غالیان سیاسی) به دلیل تمایل به قیام
 مسلحانه به ارادل و اوباش نیاز داشتند و به سراغ آن‌ها می‌رفتند و لذا سریعاً آن‌ها هم خط تلقی می‌شوند
 و حال اینکه اگر مفضل هم انحرافات ابو الخطاب را داشت، به همان‌ها معروف می‌شد و مانند ابو
 الخطاب که امروزه تقریباً تمام روایاتش از میراث ما حذف شده است، روایتی از او در میراث ما باقی
 نمی‌ماند و حال اینکه چنین نیست.

و جالب اینکه همان اصل جریان شناسانه‌ای که در ابتدا عرض کردیم در برخی از روایات به
 وضوح در مورد همین خط غلو مشاهده می‌شود. به این روایت توجه کنید:

«محمد بن مسعود قال حدثني علي بن محمد القمي قال حدثني محمد بن أحمد بن يحيى عن
 محمد بن الحسين عن موسى بن سلام عن حبيب الخثعمي عن ابن أبي يعفور قال كنت عند أبي
 عبد الله ع فاستأذن عليه رجل حسن الهيئة فقال: اتق السفلة فما تقارت في الأرض حتى خرجت
 فسألت عنه فوجدته غاليا.»^۳

می‌بینید که عبد الله بن ابی یعفور به محض اینکه می‌بیند امام به او در مورد سفله و به اصطلاح

به سوی من بیاید و از من بشنود و برود. گفتند چاره‌ای نیست (و حتماً نیاز داریم). حضرت فرمود مفضل را برای شما قرار دادم از
 او بشنوید و از او قبول کنید، زیرا که او بر خدا و بر من جز حق نمی‌گوید. پس زمان کمی نگذشته بود که بر او و اصحابش بدگویی
 کردند و گفتند که اصحاب او نماز نمی‌خوانند و شراب می‌نوشند و آن‌ها کفرتیاز هستند و در راه دزدی می‌کنند و با این حال مفضل
 آن‌ها را به خود نزدیک می‌کند.

۱. رجال کشی، ص ۳۰۶. ترجمه عبارت: مفضل بن عمر گفت: از ابو عبد الله ع شنیدم می‌فرمود: بر حذر باش از انسان‌های
 پست. شیعیان جعفر کسی است که شکمش و فرجش را پاک نگاه دارد و جهادش زیاد باشد برای خالقش عمل کند و امید داشته باشد
 به ثواب او و از عقاب او بترسد.

۲. رجال کشی، ص ۲۹۵. ترجمه عبارت: مفضل گفت که شنیدم از ابی عبد الله ع که می‌فرمود: از انسان‌های پست دوری کن و
 از آن‌ها بر حذر باش. من ابو الخطاب را هم از آنها نهی کردم ولی از من قبول نکرد.

۳. رجال کشی، ص ۳۰۷. ترجمه عبارت: ابن ابی یعفور گفت که نزد ابی عبد الله ع بودم پس مردی خوش ظاهر از امام اجازه
 گرفت پس فرمود: از انسان‌های پست دوری کن! پس بر زمین قرار نگرفتم تا اینکه بیرون رفتم (یعنی نتوانستم سر جایم بنشینم تا اینکه
 بیرون رفتم) و در مورد (آن فرد خوش ظاهر) سؤال پرسیدم و پس دریافتم که او غالی است!

امروز، اراذل و اوباش تذکر می دهند، سریعاً به غالی بودن او مشکوک می شود و بعد از تحقیق به این نکته جزم پیدا می کند. این نقل کاملاً نشان می دهد که تعامل با اراذل و اوباش و انسان های پست از ملازمت خارجی خط غلو بوده است.

و اتفاقاً برخی از ویژگی هایی که برای میراث های خط غالیان سیاسی عرض خواهیم کرد، برخاسته از همین ویژگی آنهاست. حال که به این ملازم خارجی آن ها توجه کردیم، جا دارد که دوباره به این نقل که در گذشته به آن در حاشیه اشاره کردیم، دوباره توجه کنیم:

«آدم بن محمد البلخي قال حدثنا علي بن الحسن بن هارون الدقاق قال حدثنا علي بن أحمد قال حدثني علي بن سليمان قال حدثني الحسن بن علي بن فضال عن علي بن حسان عن المفضل بن عمر الجعفي قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن تفسير جابر؟ فقال لا تحدث به السفلة فيذيعوه أ ما تقرأ في كتاب الله عز و جل فإذا نقر في الناقدور إن منا إماما مستترا فإذا أراد الله إظهار أمره نكت في قلبه فظهر فقام بأمر الله.»^۱

اذاعه در لغت به معنای پخش کردن است و در ادبیات روایی شیعه به نشر احادیث در میان کسانی که ظرفیت کافی برای آن حدیث را ندارند، به کار می رود.^۲ طبیعی است که این روایات از ارتباطی میان خط غالیان سیاسی و نشر احادیث خاص اهل بیت علیهم السلام در فضای عام جامعه اسلامی و به دنبال آن، وارد شدن انگ های مختلف بر شیعیان و ائمه علیهم السلام پرده بر می دارد. یعنی این جریان سبب شدند احادیثی که صعب مستصعب هستند و به خواص تعلق دارند در کوچه و بازار بدون فهم معنای حقیقی آن، منتشر شوند و به دنبال آن سبب استهزاء شیعه و یا بد جلوه دادن تشیع در جامعه شوند.

حال که به این قسمت رسیدیم مناسب است که هدف خویش از طرح این مباحث را مطرح کنیم. از آنجا که مفضل و اصحابش همگی از دار دنیا رفته اند، نیاز ما به طرح این مباحث جهات خاصی خواهد بود. به عنوان مثال اگر آن ها زنده بودند، شاید برای ما عدالت آن ها اهمیت داشت تا به عنوان مثال به ارزش شهادت آن ها در دادگاه آگاه شویم. اما آنچه امروز در درجه اول اهمیت دارد، میراث های این جریان است. مطالبی که توسط این جریان در کتب مختلف نقل شده است، نکاتی دارند که در شناخت ما از دین بسیار مؤثر است.

ما در بررسی میراث های این افراد دو رویکرد می توانیم داشته باشیم. یک رویکرد، رویکرد پیش

۱. رجال کشی، ص ۱۹۲. ترجمه عبارت: مفضل بن عمر گفت که از امام صادق عليه السلام در مورد تفسیر جابر (منظور جابر بن یزید جعفی) پرسیدم. امام فرمود: از احادیث آن به انسان های پست حدیث نگویید زیرا که انسان های پست آن احادیث را پخش می کنند. آیا نمی خوانی در کتاب خدا که فرمود: * (پس هنگامی که در ناقور کوبیده می شود) * همانا از ما امام پنهانی است پس هنگامی که خدا اراده کرد که امر او را ظاهر کند در قلب او می زند و پس ظاهر می شود و به امر خدا قیام می کند.

۲. رک: بحار الانوار، ج ۲، باب ۱۳ النهي عن كتمان العلم والخيانة و جواز الكتمان عن غير أهله.

بینانه بر اساس نکاتی است که از این جریان شناخته‌ایم و رویکرد دوم، رویکردی پسینی بعد از بررسی میراث‌های این جریان است.

به عبارت دیگر یک بار، قبل از اینکه سراغ میراث‌های این‌ها برویم، حدس می‌زنیم که گروهی با این ویژگی‌ها علی‌القاعده چه نوع میراث‌هایی خواهد داشت.

اما بار دیگر بعد از مراجعه به میراث‌های این‌ها و بررسی و مقایسه این میراث‌ها با سائر روایات، به ویژگی‌های این میراث‌ها آگاه می‌شویم.

در مورد خط غلو سیاسی، هر دو رویکرد به یک نتیجه می‌انجامد.

رویکرد پیشینی

گروهی را تصور کنید که عمده افراد آن، به تعبیر روایات: «شطار» و «قطاع الطريق» و «سفلة» هستند. نخبگان اجتماعی و شخصیت‌های علمی هم به همین دلیل طبیعتاً تمایلی به ارتباط با این شخصیت‌ها ندارند. میراث‌های چنین گروهی طبیعتاً دارای ویژگی‌های زیر خواهد بود:

۱. ضوابط علمی نقل حدیث مثل سماع و اجازه و قرائت به صورت جدی در آن‌ها پیگیری نخواهد شد.

۲. مطالب به دقت نقل نخواهد شد.

۳. نسخ آن‌ها دقیق نخواهد بود و کم و زیاد و تصحیف و تحریف زیاد خواهد بود.

۴. روایات جعلی گنجانده شده در میان کتب آن‌ها وجود خواهد داشت.

۵. مطالبی که جنبه احساسی بالا دارند و سبب تهییج و انگیزه بیشتر برای اهداف جریان می‌شوند به شدت رواج پیدا می‌کند. به عنوان مثال اگر فضائل خاص برای اهل بیت علیهم‌السلام و یا داستان فرج اهل بیت علیهم‌السلام و حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف سبب تهییج بیشتر برای فعالیت‌های انقلابی این گروه می‌شود، بیشتر توسط این‌ها نقل می‌شود و به شدت توسط این‌ها رواج پیدا می‌کند. برای تقریب به ذهن می‌توان به ترویج حداکثری فرهنگ شهادت طلبی و تمسک به سیره حسینی علیه‌السلام و نیز امید به جامعه مهدوی، در زمان هشت سال جنگ تحمیلی مثال زد. اصل این مسائل از مسلمات تفکر شیعی است ولی در جریان جنگ تحمیلی و انقلاب اسلامی، مطالب بسیاری نسبت به این مسائل در جامعه همگانی شد و برخی از ادعیه‌ای که قبل از انقلاب تنها در کتب و در میان علماء اسمش آشنا بود، همگانی شد و به کوچه و بازار کشیده شد.

البته طبیعی است که در نقل این مطالب بیش از اینکه برای این گروه اسناد مطلب و استحکام علمی آن اهمیت داشته باشد، جذابیت بیشتر آن اهمیت دارد. به عنوان مثال وقتی یک منبری بخواهد

برای مردم سخن بگویند، بیش از اینکه به سند روایت توجه کند، به جذابیت آن برای مخاطبین خویش می‌اندیشد در حالی که علماء بیش از جذابیت مطلب، به صحت و استحکام آن از نظر علمی توجه دارند. به عنوان مثال در ادعیه نیز علماء بیشتر به استحکام محتوای دعا توجه دارند ولی عوام بیشتر به جذابیت و خوش آمد یا نیامد محتوای دعا از نظر مخاطبینشان توجه دارند.

۶. رواج مطالبی که برای عوام جذابیت ویژه‌ای دارد. به عنوان مثال یکی از تعبیری که در مورد افراد این جریان ذکر شده است، «اصحاب الحمام»^۱ است که تقریباً معادل «کفتر باز» در فرهنگ ماست. طبیعی است که نقل چنین محتوایی توسط این گروه بسیار رواج پیدا می‌کند و اگر بر فرض روایت ضعیفی در این زمینه وجود داشته باشد، توسط این گروه به کثرت نقل خواهد شد. یا به عنوان مثالی دیگر اگر این گروه از رمال‌ها و غیبگوها بسیار خوششان بیاید و بسیار از آن‌ها متأثر باشند، طبیعی است که اگر از امام ع هم مطلبی چنین نقل شده باشد، بسیار به آن بهاء خواهند داد و تمایل دارند که محضر امام را به صورت یک رمال و غیبگو نشان دهند.

۷. جعل محتوای مناسب با اهداف، امری طبیعی خواهد بود؛ زیرا چنین کسانی ابایی از این کارها ندارند و حتی به راحتی به بزرگان جریان خویش یا سایر جریان‌ها محتوایی تأیید کننده برای خویش جعل می‌کنند.^{۳۲}

قبل از اینکه به رویکرد پسینی برسیم، لازم به تذکر است که بر فرض این ویژگی‌ها ثابت شود، در واقع ملازمات خارجی این جریان خواهد بود و در نتیجه اگر کسی چنین ویژگی داشته باشد، انگشت اتهام تعلق به این جریان به سوی او نشانه خواهد رفت ولو اینکه واقعا جزو این جریان نباشد.

جالب اینکه خط غلو منحرف نیز از نظر ویژگی‌های کلی میراثی، بسیار شبیه خط غلو سیاسی هستند، بلکه ابتداء ویژگی‌های خط غلو منحرف چنین بوده است و لذا اگر کسی در مقام نقل میراث‌ها ویژگی‌های بالا را داشت، ابتداء متهم به غلو می‌شد در حالی که ممکن بود که غالی نباشد بلکه به اصطلاح ما از غالیان سیاسی باشد. البته غالیان انحرافی مشکلسان کمی بیشتر است؛ زیرا ظاهراً نوعی تعمد در جعل حدیث نیز داشته‌اند.

و اتفاقاً نکته جالب همین است که وقتی کسی میراث‌های چنین مشکلاتی را دارد ولی غالی منحرف نیست معمولاً در کتاب دقیقی مثل کتاب نجاشی، نسبت غلو با «قیل» یا تعبیر «رمی بالغلو»

۱. رجال کشی، ص ۳۲۷.

۲. ابن غضائری در ترجمه مفضل بن عمر به این نکته چنین اشاره می‌کند: وقد زيد عليه شيء كثير و حمل الغلاة في حديثه حملا عظيما. (رجال ابن غضائری، ص ۸۷)

۳. بررسی تفصیلی سه نکته اخیر از حوصله این نوشتار خارج است، زیرا تعداد مطالبی که مصداق چنین مباحثی هستند بسیار است.

به او داده می‌شود و حال اینکه مرحوم نجاشی در غالی بودن او تردید دارد. معمولاً در غالب این موارد بعد از توسعه تحقیقات در می‌یابیم که این فرد از غالیان سیاسی است. در رویکرد پسینی با برخی از این افراد آشنا می‌شوید.

نکته نهایی در این قسمت اینکه بر عکس این مسأله نیز می‌تواند به نوعی صادق باشد. یعنی غلات منحرف وقتی می‌دیدند که شخصی به آن‌ها منسوب شده است، از این مسأله به عنوان یک فرصت استفاده می‌کردند و خود آن‌ها نیز به این مسأله دامن می‌زدند و مطالبی در تأیید اینکه آن فرد از آن‌هاست جعل می‌کردند؛ زیرا در مجموع این مسأله به تحقق اهداف آن‌ها کمک می‌کرد.

رویکرد پسینی

اتفاقاً بعد از مراجعه به میراث‌های این گروه نیز به وضوح همین پدیده را مشاهده می‌کنیم. اما ویژگی اول تا چهارم را در برخی از بزرگترین اشخاص این جریان در روایات زیر ببینید:

الف. محمد بن سنان

ایشان جزو اصلی‌ترین شخصیت‌های این جریان است. در روایات نقل‌های بسیار زیادی از ایشان از مفضل و امثال او نقل شده است.^۱ در سندی در کتاب کشی چنین می‌خوانیم:

«حدثني أبو القاسم نصر بن الصباح و كان غاليا قال حدثني أبو يعقوب بن محمد البصري و هو غال ركن من أركانهم أيضا قال حدثني محمد بن الحسن بن شمون و هو أيضا منهم قال حدثني محمد بن سنان و هو كذلك عن بشير النبال الخ.»^۲

که می‌بینید محمد بن سنان را از ارکان خط غلو شمرده‌اند و حال اینکه طبق توضیحاتی که عرض کردیم، ایشان از خط غلو نیستند بلکه دارای ملازمات خارجی خط غلو بوده‌اند نه اینکه غلو انحرافی داشته باشند. به عنوان مثال به برخی از ملازمات خارجی خط غلو انحرافی که در ایشان بوده است توجه کنید:

«ذكر حمدويه بن نصير أن أيوب بن نوح دفع إليه دفترًا فيه أحاديث محمد بن سنان فقال لنا: إن شئتم عن تكتبوا ذلك فافعلوا فإني كتبت عن محمد بن سنان و لكن لا أروي لكم أنا عنه شيئًا فإنه

۱. به عنوان مثال طبق آمار نرم افزار درایة النور ۱/۲ تنها در کتب اربعه، ۴۴ مورد محمد بن سنان از المفضل بن عمر نقل می‌کند و مفضل بن عمر در رتبه سوم افرادی است محمد بن سنان از آن‌ها نقل می‌کند.

۲. رجال کشی، ص ۳۲۲. ترجمه عبارت: ابو القاسم نصر بن صباح به من تحدیث کرد و او غالی بود. او گفت: به من تحدیث کرد ابو یعقوب بن محمد بصری و او نیز غالی است و رکنی از ارکان آنهاست او گفت محمد بن حسن بن شمون به من تحدیث کرد و او نیز از آنهاست (غلات) و او گفت محمد بن سنان به من تحدیث کرد و او نیز چنین است (از غلات است) از بشیر نبال الخ.

قال قبل موته: كلما حدثتكم به لم يكن لم سماع و لا رواية إنما وجدته.»^۱

ابن داود در کتاب خویش در ترجمه محمد بن سنان چنین می گوید:

«بن م ضا د [جخ] ضعيف [غض] غال [ست] قد طعن عليه ضعيف و روى عنه أنه قال عند موته:

لا ترووا عني مما حدثت شيئا فإنما هي كتب اشتريتها من السوق و الغالب على حديثه الفساد.»^۲

مسأله نقل کتب به صورت و جاده در میان اصحاب حدیث بسیار امر ناسپندی بوده است و بزرگان حدیث به هیچ وجه راضی به نقل روایات سماع نشده نمی شدند. به عنوان مثال احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی که از بزرگان مشایخ قم است در ماجرای با الحسن بن علی الوشاء، استاد خویش، حتی حاضر نمی شوند کتاب و شاء را یک شب سماع نشده در منزل خویش نگه دارند که مبادا اگر اجل ایشان در آن شب رسید، کتاب سماع نشده و شاء به توهم اینکه سماع شده است، توسط اصحاب احمد، از احمد نقل شود.^۳

اما می بینیم که بزرگترین بزرگان این خط مثل محمد بن سنان، چندان اهل رعایت این مطلب نبوده اند. البته اگر این نقل هم نبود، خود ما به راحتی حدس می زدیم که چنین کاری توسط ایشان صورت گرفته است زیرا قطعا محمد بن سنان که در طبقه اصحاب امام رضا علیه السلام به بعد است، نمی تواند از ابو الجارود و برخی از اصحاب پر سن و سال امام صادق علیه السلام که به زودی بعد از امام علیه السلام فوت شده اند مثل ابو بصیر اسدی^۴ یا حریره^۵ که در زمان امام صادق علیه السلام فوت شده است، نقل کند و حال اینکه در بسیاری از روایات ایشان چنین مسأله ای هست و حتی نقل ایشان از ابوالجارود بسیار زیاد است به طوری که طبق آمار نرم افزار درایة النور ۱/۲، ابوالجارود تنها در کتب اربعه ۴۰ مورد بدون واسطه ای در طریق محمد بن سنان قرار گرفته است.

البته شواهد بر اینکه ایشان از نظر شخصیتی انسان سالمی بوده است، بسیار است ولی صحبت ما بر سر میراث های ایشان است که به وجدان دچار مشکلات بسیار است. البته این مشکلات به معنای کنار گذاشتن میراث های ایشان نیست بلکه به این معناست که در بررسی میراث های ایشان باید دقت

۱. رجال کشی، ص ۵۰۷.

۲. رجال ابن داود، ص ۵۰۴ و ۵۰۵. ترجمه قسمت شاهد عبارت: محمد بن سنان نزد فوتش گفت: «از من از آنچه به شما تحدیث کردم، نقل نکنید زیرا که آنها تنها کتابهایی بود که از بازار خریدم» و بیشتر حدیث او فاسد است.

۳. فهرست نجاشی، ص ۳۹ و ۴۰.

۴. به عنوان نمونه رک: کافی، ج ۱، ۴۸۶ و تهذیب، ج ۱، ص ۲۲۹ و ۲۵۴.

۵. به عنوان نمونه رک: تهذیب، ج ۷، ص ۳۱۵.

۶. به عنوان نمونه رک: مستدرک الوسائل، خاتمة ج ۴، ص ۶۷-۹۰. مرحوم حاجی در این آدرس مفصلا شواهد وثاقت شخصیتی محمد بن سنان را ذکر کرده اند.

نظر بیشتری به خرج داد و در صورت انفراد، اعتماد به آن مشکل خواهد بود.

ب. مفضل بن عمر

مرحوم نجاشی در مورد مفضل می‌فرماید:

«و قیل أبو محمد الجعفی کوفی فاسد المذهب مضرب الروایة لا یعبأ به. و قیل إنه کان خطایا. و قد ذکرت له مصنفاً لا یعول علیها.»^۱

البته شاید تعابیر مرحوم نجاشی در مورد مفضل مقداری تند باشد ولی اصل فرمایش ایشان در مورد این مشکل موجود روایات ایشان مسلم است و مطابق با میراث‌های موجود ایشان نیز هست. همچنین جناب ابن غضائری در مورد ایشان می‌فرماید:

«ضعیف متهافت مرتفع القول خطایی. و قد نرید علیه شیء کثیر و حمل الغلاة فی حدیثه حملاً عظیماً. و لا یجوز أن یکتب حدیثه. و روی عن أبی عبد الله و أبی الحسن علیهما السلام.»^۲

ج. سهل بن زیاد الآدمی

مرحوم نجاشی در مورد ایشان می‌فرماید:

«کان ضعیفاً فی الحدیث غیر معتمد فیه. و کان أحمد بن محمد بن عیسیٰ یشهد علیه بالغلو و الکذب و أخرجه من قم إلى الری و کان یسکنها.»^۳

ظاهراً نکته شهادت احمد اشعری در مورد ایشان نسبت به مسأله غلو همین مسأله بوده است. ایشان ملازمات خارجی خط غلو از جمله رعایت نکردن ضوابط نقل حدیث و ... را داشته‌اند و همین مسأله سبب تکذیب ایشان شده است. تکذیب سهل بن زیاد نیز به همین معناست که مثلاً سهل می‌گوید: «عن فلان» در حالی که واقعا از «فلان» نشنیده است بلکه کتاب او را به عنوان مثال از بازار تهیه کرده است. و به دلیل همین نکته است که با وجود اینکه احمد اشعری او را از قم بیرون کرد، میراثش همچنان باقی ماند، زیرا میراثش دارای مطلب غالیانه نبود. بلکه ویژگی میراث غالیان سیاسی را داشت.

۱. فهرست نجاشی، ص ۴۱۶. ترجمه عبارت: و گفته شده ابو محمد جعفی. او کوفی است و مذهبش فاسد است و روایتش اضطراب دارد و به او اعتنا نمی‌شود. و گفته شده که او خطابی (پیروان ابو الخطاب) بوده است. و برای او تصنیفاتی ذکر شده که به آن‌ها تکیه نمی‌شود.

۲. رجال ابن غضائری، ص ۸۷. ترجمه عبارت: ضعیف است و متهافت است و غالی خطابی است. و به تحقیق بر او چیزهای زیادی اضافه شده است (که از خود او نیست و به او دروغ بسته‌اند) و غلات از حدیث او مقدار زیادی را تحمل کرده‌اند و جایز نیست که حدیث او نوشته شود و از امام صادق و امام کاظم علیهما السلام نقل کرده است.

۳. فهرست نجاشی، ص ۱۸۵. ترجمه عبارت: در حدیث ضعیف بود و در آن غیر معتمد بود و احمد بن محمد بن عیسیٰ بر علیه او به غلو و دروغ گویی او شهادت داد و از قم به سوی ری خارج کرد و او در ری سکنی گزید.

لذا نظر نه‌ای مرحوم نجاشی در مورد سهل بن زیاد، «ضعیف فی الحدیث» است که به معنای ضعف مبانی حدیثی و اعتماد به مراسیل و مجاهیل است و ابن غضائری نیز چنین می‌گوید:

«و یروی المراسیل و یعتمد المجاهیل»^۱

و به همین دلیل است که وقتی عالم بزرگ و دقیقی مثل فضل بن شاذان در مورد سهل نظر می‌دهد، نمی‌گوید او دروغگوست یا وضاع است بلکه می‌گوید:

«و لا یرتضی أبو سعید الآدمی أباً سعید الآدمی و یقول هو الأحمق»^۲

این دقیق‌ترین تعبیر در مورد افراد این جریان اجتماعی است. غالبان سیاسی غالباً شخصیت‌های ساده لوح و دور از روحیه علمی و با رویه منبری بودند که بر اساس جذابیت محتوا و بدون توجه به ضوابط علمی نقل حدیث، به نقل میراث‌ها می‌پرداختند. در اینجا هم تذکر می‌دهم که این به معنای بی‌ارزش بودن میراث‌های آن‌ها نیست بلکه میراث‌های آن‌ها بسیار قابل استفاده از لحاظ‌های مختلف هستند و تنها نکته‌ای که هست اینکه در قبول میراث‌های این‌ها باید شواهد بیشتری را بررسی کرد.

د. محمد بن اورمه

مرحوم نجاشی در مورد ایشان می‌فرماید:

«ذکره القمیون و غمزوا علیه و رموه بالغلو حتی دس علیه من یفتک به فوجده یصلي من أول اللیل إلى آخره فتوقفوا عنه. و حکى جماعة من شیوخ القمیین عن ابن الولید أنه قال: محمد بن أورمة طعن علیه بالغلو و کل (فکل) ما کان فی کتبه مما وجد فی کتب الحسین بن سعید و غیره فقل به و ما تفرد به فلا تعتمده.»^۳

با توجه به زمینه‌هایی که عرض کردیم به عبارت بالا دقت کنید. ابن الولید حدیث شناس بزرگ قمی، با دقت تمام فرموده است که از نسخ و جاده نقل می‌کرده است و نوشته‌هایش سماع نشده است. می‌بینیم که ظاهراً به همین دلیل قمی‌ها برداشت کرده‌اند که ایشان غالی انحرافی است. بعد که برنامه ترور این شخص را می‌ریزند متوجه می‌شود که او شب تا صبح مشغول به عبادت است. از این مطلب پی می‌برند که او غالی انحرافی نیست بلکه صرفاً از جهت بی‌دقتی در نقل احادیث به آن‌ها شبیه است و لذا از ترور او منصرف می‌شوند.

۱. رجال ابن غضائری، ص ۶۶. ترجمه عبارت: روایات مرسل را نقل می‌کند و به افراد مجهول اعتماد می‌کند.

۲. رجال کشی، ص ۵۶۶. ترجمه عبارت: و او ابو سعید آدمی را نمی‌پسندید و می‌گفت او (سهل) احمق است!

۳. فهرست نجاشی، ص ۳۲۹. ترجمه عبارت: قمی‌ها او را ذکر کرده‌اند و بر او طعنه وارد کرده‌اند و به او نسبت غلو داده‌اند تا اینکه کسی عده‌ای دسیسه می‌کنند که او را بکشند تا اینکه او را یافتند در حالی که از اول شب تا آخر آن نماز می‌خواند پس از کشتن او دست نگه داشتند و عده‌ای از شیوخ قمی از ابن الولید نقل کرده‌اند که فرمود: محمد بن اورمه به غلو نسبت داده شده است پس هر چه در کتب او از آنچه در کتب حسین بن سعید و غیر او بود، پس به آن‌ها قائل باش و به آنچه که او در آن متفرد است، اعتماد نکن.

سؤال این است که با میراث‌های چنین شخصیتی چه باید کرد؟ ابن الولید با دقت پاسخ می‌دهند که قبول منفرداتش مشکل است ولی غیر آن‌ها مانعی ندارد.

این مسأله کاملاً سرّ اختلاف عمل اصحاب در تعامل با خط غلو منحرف و این افراد (غالیان سیاسی به اصطلاح ما) را نشان می‌دهد. کسی که در نقل میراث‌ها بی دقت است، باید میراثش را پالایش کرد ولی غالیان انحرافی، قابل اعتماد نیستند و بنای بر کذب دارند و لذا میراث‌هایشان حذف می‌شود.

گاهی این سؤال پیش می‌آید که چه طور مرحوم کلینی و سائر اهل حدیث از شخصیت‌هایی چون محمد بن علی ابوسمینه و سهل بن زیاد و امثال آن‌ها به مقدار زیاد روایت کرده‌اند. پاسخ بر اساس توضیحات روشن می‌شود. مرحوم کلینی میراث‌های این‌ها را پالایش کرده‌اند.

همچنین است عمل احمد اشعری در تعامل با میراث‌های محمد بن سنان. در مجموعه کتب روایی موجود، به روایات زیادی بر می‌خوریم که احمد اشعری از محمد بن سنان نقل می‌کند. تنها در کتب اربعه ۳۵۱ روایت طبق آمار نرم افزار درایة النور ۱/۲ احمد اشعری از محمد بن سنان نقل می‌کند. احمد اشعری با آن روحیه ضد غلو، میراث محمد بن سنان را پالایش کرده‌اند. و لذا می‌بینیم که میراث‌های این جریان، در کتب فهرستی همواره با استثناء روایات مشکلدار آن‌ها نقل شده است. به چند مورد توجه کنید:

مرحوم شیخ طوسی در ترجمه محمد بن سنان می‌فرماید:

«له كتب و قد طعن علیه و ضعف و کتبه مثل کتب الحسين بن سعيد علی عددها و له کتاب النوادر. و جمیع ما رواه إلا ما کان فیہ تخلیط أو غلو. أخبرنا به جماعة عن محمد بن علی بن الحسين عن أبيه و محمد بن الحسن عن سعد بن عبد الله و الحميري و محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين و أحمد بن محمد عن محمد بن سنان.»^۱

می‌بینید که چه طور روایات مشکلدار این‌ها را در اجازه کتبشان استثناء کرده‌اند.

همچنین است احمد بن محمد سیاری، که از چهره‌های همین خط است. مرحوم نجاشی در مورد ایشان می‌فرمایند:

«بصري كان من کتاب آل طاهر في زمن أبي محمد عليه السلام. و يعرف بالسياري ضعيف الحديث فاسد المذهب ذكر ذلك لنا الحسين بن عبید الله. مجفو الرواية كثير المرسل. له كتب وقع إلينا منها:

۱. فهرست شیخ طوسی، ص ۴۰۶. ترجمه عبارت: برای او کتابهایی است و بر آنها طعنه وارد شده است و تضعیف شده است و کتابهای او مثل کتابهای حسین بن سعید و به عدد آنهاست و برای او کتاب نوادر است و همه آنچه در کتابهای اوست به جز موارد لو تخلیط به این طریق اجازه داریم: ...

کتاب ثواب القرآن کتاب الطب کتاب القراءات کتاب النوادر کتاب الغارات أخبرنا الحسين بن عبید الله قال: حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى و أخبرنا أبو عبد الله القزويني قال: حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى عن أبيه قال: حدثنا السيارى إلا ما كان من غلو و تخليط.^۱

از این سنخ عبارات در کتاب نجاشی و فهرست شیخ طوسی بسیار است. البته منظور این نیست که هر جا استثنائی از روایات عده‌ای در طریق به اجازه آن کتاب بود، آن فرد از این جریان است و حتی به این معنا نیست که هر جا شخصی از این جریان بود، حتما در طریق اجازه به کتاب ایشان استثناء می‌آید بلکه چه بسا فردی از این جریان یک کتاب را به تمام و کمال با دقت نقل کند، بلکه منظور این است که غالبا در طریق اجازه به کتابشان، استثناء صورت می‌گیرد و اصحاب با رویکرد پالایش میراث‌های این گروه با آن‌ها تعامل می‌کرده‌اند.

البته مناسب است که در رویکرد پسینی، متعرض برخی از موضوعاتی که در آن‌ها کاملا این مسأله واضح است، بشویم ولی چون موضوع خود تحقیق (یعنی کتاب شرح و تحقیق طب الائمه) مصداقی از همین مباحث است، مسأله را به تحلیل وضعیت کتاب موکول می‌کنیم.

عاقبت غالیان سیاسی

ظاهرا غالیان سیاسی به مرور زمان در چند جریان دیگر هضم شده‌اند. عده‌ای از آن‌ها به دلیل تمایل شدید به قیام مسلحانه و تشکیل حکومت سراغ دولت‌های زیدی و اسماعیلی رفتند و به آن‌ها پیوستند.

عده‌ای دیگر نیز آرام آرام از موضع خود در مورد قیام مسلحانه برگشتند و حتی بالاتر اینکه عدم جواز قیام برای حکومت را به رهبران خود مثل جابر و مفضل نیز نسبت دادند. ظاهرا علت این مسأله یأس این جریان بعد از تلاشی است که به نتیجه نرسیده بود. البته شاید عوامل دیگری نیز در این مسأله تأثیر گذار بوده باشد که تبیین آن‌ها محتاج نوشتاری مستقل است. مثلا جناب استاد آیت الله سید احمد مددی، نوشته شدن کتاب مرحوم کلینی را یکی از عوامل اصلی عدم امتداد تاریخی جریان غالیان سیاسی به صورت جریانی مستقل می‌دانستند. در مجموع غالیان سیاسی در طول تاریخ شیعه و تا امروز باقی مانده‌اند ولی در برخی از جهات نسبت به پیشینیان خویش تغییراتی داشته‌اند ولی ارکان کلی جریان در مورد آن‌ها ثابت باقی مانده است و شرح این مطالب از حوصله این نوشتار خارج است.

۱. فهرست نجاشی، ص ۸۰. ترجمه عبارت: او بصری و از نویسندگان آل طاهر در زمان امام حسین عسکری علیه السلام بود. و به سیاری شناخته می‌شد در حدیث ضعیف و دارای مذهب فاسد بود و این را ابن غضائری پدر برای ما ذکر کرده است. دارای جفا در روایات و مراسیل بسیار است. برای او کتابهایی است که به دست ما رسیده است که از جمله آنها کتاب ثواب القرآن و کتاب طب و کتاب قراءات و کتاب نوادر و کتاب غارات است. به ما تحدیث کرد ابن غضائری پدر که گفت (و طریق را ذکر می‌کند و در نهایت می‌فرماید که) سیاری برای ما تحدیث کرد مگر آنچه که از قبیل غلو و تخلیط در آن بود.

ادعا در مورد کتاب طب الائمه

به نظر می‌رسد که خود کتاب طب الائمه یکی از میراث‌های خط غلو سیاسی باشد.

دلیل بر این مطلب شواهدی از این قرار است:

۱. برخی از تعابیر موجود در خود کتاب

صاحب کتاب طب الائمه در لابه‌لای کتاب گاهی فرمایشاتی دارد و در بیان یکی از اسناد کتاب

که البته بدون این توضیحات در کل کتاب بسیار تکرار شده است چنین می‌گوید:

«مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيِّ الْبُرْسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَرْمَنِيُّ وَكَانَ أَبَاً لِلْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ وَكَانَ الْمُفَضَّلُ أَبَاً لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَرْمَنِيُّ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانَ السَّنَانِيِّ الزَّاهِرِيُّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ قَالَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنِي الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ»^۱

انصافاً اگر مؤلف کتابی در مورد شخصی بگوید که بابی برای مفضل بود و مفضل را بابی برای امام

علیه السلام معرفی کنید کاملاً صریح در این است که خط آن‌ها را قبول دارد.

۲. کثرت نقل از طریق خط غالیان سیاسی

همان طور که در قسمت مشایخ کتاب مشاهده کردید، غالباً مؤلف کتاب با اسناد جدید روایت

می‌کند و کمتر سند مکرری در این کتاب یافت می‌شود و جالب اینکه پر تکرارترین سند در این کتاب

سندی است که در بالا گذشت یعنی: محمد بن جعفر البرسی عن محمد بن یحیی الارمنی عن محمد

بن سنان عن مفضل بن عمر.

۳. برخی از مشایخ مؤلف

احمد بن محمد سیاری و نیز محمد بن عبد الله بن مهران^۲ که از معدود مشایخ شناخته شده مؤلف

هستند از این خط محسوب می‌شوند.

۴. وجود اسامی افرادی در کتاب که سائر اصحاب ائمه بنا بر حذف اسامی آن‌ها از میراث‌ها

داشته‌اند، مثل ابو الخطاب غالی معروف. در اسناد متعددی از این کتاب به اسم ابو الخطاب به صورت

۱. طب الائمه، ص ۱۲۸. ترجمه عبارت: محمد بن جعفر بن علی برسی گفت که محمد بن یحیی الارمنی برای ما تحدیث کرد و او

بابی برای مفضل بن عمر بود و مفضل بابی برای ابی عبد الله بود. محمد بن یحیی الارمنی تحدیث کرد از محمد بن سنان سنانی

زاهری ابو عبد الله گفت مفضل بن عمر به من امام صادق علیه السلام تحدیث کرد.

۲. به ترجمه ایشان در کتاب مرحوم نجاشی دقت کنید: محمد بن عبد الله بن مهران أبو جعفر الکرخی من أبناء الأعاجم غال کذاب

فاسد المذهب و الحدیث مشهور بذلک. له کتب منها: کتاب الممدوحین و المذمومین کتاب مقتل ابي الخطاب کتاب مناقب ابي

الخطاب کتاب الملاحم کتاب التبصرة کتاب القباب کتاب النوادر و هو أقرب کتبه إلى الحق و الباقي تخلیط قاله ابن نوح. أخبرنا ابن

نوح قال: حدثنا الحسن بن حمزة الطبري قال: حدثنا ابن بطة قال: حدثنا البرقي عنه.

محمد بن ابی زینب یا ابو اسماعیل محمد بن ابی زینب و یا به صورت مصحف محمد بن اسماعیل بن ابی زینب آمده است که راوی و مروی عنه در تمامی موارد نشانگر این است که مراد خود ابو الخطاب است. این مطلب بسیار مطلب مهمی است و از مهمترین شواهد هم بر جعلی بودن سند برخی از اسناد کتاب و هم بر غالی بودن مؤلف است. از طرفی شواهد بر اینکه خط مفضل غیر از خط ابو الخطاب است، بسیار زیاد است و بر فرض گاهی این دو به دلیل اهداف مشترک با یکدیگر همراهی داشته باشند، قطعاً به صورتی نبوده‌اند که مطالبی را از یکدیگر به دیده قبول نقل کنند، خصوصاً که راوی از مفضل محمد بن سنان است که بر فرض ایشان را درک کرده باشد، در زمانی این ملاقات رخ داده است که سال‌ها از مرگ ابو الخطاب می‌گذرد.

۵. تصحیفات بسیار زیاده از حد متون و اسناد این کتاب که به تفصیل در متن شرح و تحقیق آمده است. همانطور که قبلاً عرض کردیم، متون و اسناد خط غالیان سیاسی به صورت کلی این طور است. ۶. تعداد زیاد مشایخ کاملاً ناآشنای مؤلف. بسیاری از علمای قم و آن مناطق در عصر مؤلف برای ما شناخته شده هستند ولی معمولاً افراد خط غالیان سیاسی به طور کلی ناشناس هستند؛ زیرا معمولاً شأن علمی ندارند و از عوام محسوب می‌شوند. جالب اینکه حتی خود مفضل بن عمر به ندرت در کتب اهل سنت ذکری از او به میان آمده است. به خلاف شخصیت‌های مطرح خط اعتدال که معمولاً به عنوان وجوه اجتماعی، در کتب اهل سنت نیز سخن از آن‌ها آمده است. اصولاً این تعداد از مشایخ ناآشنا آن هم در یک کتاب، آن هم به صورتی که آشناها معمولاً از خط غالیان سیاسی باشند و از طرفی تعداد بسیار زیاد روایات محمد بن سنان و سائر غالیان سیاسی در ضمن اسناد، کاملاً از ویژگی‌های میراث همین خط است.

۷. محتوای عوام‌پسند بسیاری از روایات این کتاب. به صورت کلی اینکه ائمه یک سری داروهایی بگویند و شخص مقابل بلافاصله شفا پیدا کند، محتوایی بسیار جذاب برای این جریان است. دقیقاً مشابه زمان ما که اهل منبر وقتی از این سنخ حرف‌ها بزنند، منبرشان جذاب می‌شود ولی علماء به خود اجازه نمی‌دهند که به راحتی این سنخ محتواها را نقل کنند؛ زیرا اولاً ظرف مخاطب را لحاظ می‌کنند که آیا او ظرفیت شنیدن چنین مطالبی را دارد یا خیر و ثانیاً به دنبال این هستند که آیا چنین واقعه‌ای رخ داده است یا اینکه شخصی جعل آن را ساخته و پرداخته است.

به صورت کلی یکی از مشکلات خط غالیان سیاسی این است که گاهی مطالب معروفی که به عنوان مثال در نهضت ترجمه صورت گرفته بود و یا مطالب حکمت‌آمیز و امثال آن‌ها را که به نظرشان جالب می‌رسید، به اهل بیت علیهم‌السلام نسبت می‌دادند. بر اثر این فرآیند چند اتفاق ناخوشایند رخ می‌داد. اول اینکه بسیاری اوقات آن مطلب ولو به نظر زیبا می‌آمد ولی در واقع غلط بود و به اشتباه به اهل

بیت علیهم السلام نسبت داده می‌شود. به عنوان مثال در روایتی در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام وقتی از حضرت در مورد فضائلی که از مخالفین نقل شده است، می‌پرسند، حضرت می‌فرماید که:

برخی از مخالفین ما فضائلی را جعل می‌کنند به سه هدف. یکی از آن سه هدف این است که فضائلی را که در آن‌ها تنقیص ماست، نقل می‌کنند تا مردم این تنقیص‌ها را بشنوند و از این جهت ما را تخریب کنند.^۱

ابتداء ممکن است تصور نشود که چه طور نقل فضائل همراه با تقصیر و تنقیص شأن اهل بیت علیهم السلام سازگار است و حال اینکه مطلب بسیار واضح است و مصادیق زیادی دارد. گاهی مطلبی به گونه‌ای است که شیعیان با سابقه ذهنی و پیش زمینه بسیار مثبت نسبت به اهل بیت علیهم السلام، از آن برداشت تنقیص نمی‌کنند ولی در فضای عام جامعه اسلامی، ملازماتی از آن برداشت می‌شود که تنقیص اهل بیت علیهم السلام است. این مخالفین با هدف تنقیص اهل بیت چنین مطالبی را نقل می‌کنند و جُهل غالی سیاسی از روی ساده لوحی خود، این مطالب را به خیال اینکه فضیلت از زبان مخالف است نقل می‌کنند و حال اینکه به سبب آن در فضای عام اسلامی سبب تنقیص اهل بیت علیهم السلام می‌شوند. به عنوان مثال‌هایی برای این مطلب می‌توان به روایت مطلق بودن امام حسن مجتبی علیه السلام^۲ و نیز ماجرای قذف امام جواد علیه السلام توسط عموهای ایشان^۳ اشاره کرد. این دو مطلب در جامعه شیعی شاید به دلیل تفکرات ما نسبت به امام معصوم علیه السلام مشکل خاصی نداشته باشد ولی قطعا در فضای عام اسلامی قدح در حق حضرات معصومین علیهم السلام است؛ زیرا معنای اولی ذواق بودن امام حسن مجتبی علیه السلام و معنای دومی شبهه در حلال زادگی امام جواد علیه السلام و رفع آن توسط یک قیافه شناس -نستجیر بالله- است. بنده حتی دیده‌ام که گاهی برخی از منبری‌ها داستان دوم را به عنوان فضیلت امام جواد علیه السلام ذکر می‌کنند در حالی که بدون شک این داستان از ابتدا تا انتها برای تنقیص شأن ائمه بزرگوار ماست.

در مطالب طیبی این کتاب نیز این مطلب به شکل‌های مختلفی متصور است. به عنوان مثال شخصی این داروی تجویز شده در این روایت را مصرف می‌کند و جواب نمی‌گیرد (همانطور که به کرات مشاهده شده است!) و به اهل بیت علیهم السلام بد بین می‌شود. غالی سیاسی به هدف کرامت برای امام علیه السلام این مطلب را نقل کرده بود ولی در واقع جاعل اصلی این روایت به هدف خویش که تقصیر است،

۱. رک: عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰۴.

۲. کافی، ج ۶، ص ۵۶، ح ۵۰۴.

۳. کافی، ج ۱، ص ۳۲۲، ح ۱۴.

می‌رسد. جا دارد در اینجا به جملاتی از مرحوم صدوق در اعتقاداتشان که در تصحیح الاعتقاد^۱ مورد تأیید شیخ مفید نیز قرار گرفته است، توجه کنیم:

«قال الشيخ أبو جعفر- رضي الله عنه:- اعتقادنا في الأخبار الواردة في الطب أنها على وجوه: منها: ما قيل على هواء مكة و المدينة، فلا يجوز استعماله في سائر الأهوية. و منها: ما اخبر به العالم- عليه السلام- على ما عرف من طبع السائل و لم يتعد موضعه، إذ كان أعرف بطبعه منه. و منها: ما دلّسه المخالفون في الكتب لتبحيح صورة المذهب عند الناس. و منها: ما وقع فيه سهو من ناقله. و منها: ما حفظ بعضه و نسي بعضه.»^۲

شاهد ما در این مورد است مرحوم صدوق می‌فرماید برخی از اخبار طبی را مخالفان شیعه برای تقبیح مذهب شیعه جعل کرده‌اند و توضیح آن همانی است که عرض شد.

۸. شواهد بر جعلی بودن برخی از اسناد کتاب. همانطور که عرض کردیم غالیان سیاسی اصرار چندانی بر حفظ اسناد نداشتند و گاهی به جعل سند دست می‌زدند. سند برای آن‌ها به منزله ابزار قانع کننده‌ای برای دیگران بوده است و همین که به نظر آن‌ها مطلب درست بوده است، برایش سندی جعل می‌کرده‌اند.

عجیب اینکه برخی از داستان‌های این کتاب ظاهراً یک قضیه شخصی هستند که تنها یک بار اتفاق افتاده است، به سندی است که به نظر ما جعلی است و در کتب دیگر به سندی کاملاً متفاوت است. به این روایت، روایت هفتم کتاب طب الائمه است:

«و بهذا الإستاد عن عبد الله بن سنان^۳ قال: كنت بمكة فأضمرت في نفسي شيئاً لا أعلمه إلا الله عزَّ

۱. تصحیح اعتقادات الإمامیه، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.

۲. الاعتقادات، ص ۱۱۵ و ۱۱۶. ترجمه عبارت: شیخ ابو جعفر صدوق رحمه الله فرمود: اعتقاد ما در مورد اخبار وارد شده در طب این است که آن‌ها بر وجوهی هستند. از جمله آن‌ها بر اساس هوای مکه و مدینه است پس استعمال آن دارو در هواهای دیگر جایز نیست. و از جمله آن‌ها آن چیزی است که امام علیه السلام به آن بر اساس طبع پرسش کننده پاسخ داده است و به جای دیگری سرایت نمی‌کند (و شخص دیگری نمی‌تواند از آن استفاده کند) زیرا امام از خودش به طبع او آگاهتر است. و از جمله آنها روایاتی است که مخالفین انمه در کتب تدلیس کرده‌اند تا مذهب شیعه را نزد مردم زشت نشان دهند. و از جمله آن‌ها آن روایاتی است که سهوی از ناقل آن رخ داده است. و از جمله آن‌ها روایتی است که بعضی آن حفظ شده است و بخشی از آن فراموش شده است.

۳. روایات سابق بر این روایت در کتاب طب الائمه سندها چنین است:

۴ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ بِسْطَامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلْفٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سِنَانٍ عَنْ

أَخِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُفْضِلُ بْنُ عَمَرَ قَالَ سَمِعْتُ الصَّادِقَ عليه السلام يُحَدِّثُ عَنِ الْبَاقِرِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام

۵ أَبُو عَتَابٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلْفٍ وَ أَظُنُّ الْحُسَيْنَ حَدَّثَنَا أَيضاً عَنْهُ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ

سِنَانٍ يُحَدِّثُ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام

عَوْ عَنْهُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُ ذَا النُّفَّاتِ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُ

رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم

وَجَلَّ فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى الْمَدِينَةِ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام فَتَنَظَّرَ إِلَيَّ ثُمَّ قَالَ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ مِنِّي مَا أَضْمَرْتُ وَلَا تَعُدْ فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ قَالَ وَخَرَجَ فِي إِحْدَى رَجُلِي الْعِرْقِيُّ الْمَدِينِيُّ فَقَالَ لِي حِينَ وَدَعْتُهُ قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ ذَلِكَ الْعِرْقِيُّ فِي رَجُلِي أَهْمًا رَجُلٍ اسْتَكَى فَصَبَرَ وَاحْتَسَبَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنْ الْأَجْرِ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ قَالَ فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى الْمَرْحَلَةِ الثَّانِيَةِ خَرَجَ ذَلِكَ الْعِرْقِيُّ فَمَا زِلْتُ شَاكِيًا أَشْهُرًا فَحَجَّجْتُ فِي السَّنَةِ الثَّانِيَةِ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ عَوِّذُ بِرَجُلِي وَأَخْبَرْتُهُ أَنَّ هَذِهِ الَّتِي تُوجِعُنِي فَقَالَ لَا بَأْسَ عَلَى هَذِهِ أَعْطَيْتِي رَجُلَكَ الْأُخْرَى الصَّحِيحَةَ فَقَدْ أَتَاكَ اللَّهُ بِالشِّفَاءِ فَبَسَطْتُ الرَّجُلَ الْأُخْرَى بَيْنَ يَدَيْهِ فَعَوَّذَهَا فَلَمَّا قُضِيَ مِنْ عِنْدِهِ وَوَدَعْتُهُ صِرْتُ إِلَى الْمَرْحَلَةِ الثَّانِيَةِ خَرَجَ فِي هَذِهِ الصَّحِيحَةِ الْعِرْقِيُّ فَقُلْتُ وَاللَّهِ مَا عَوَّذَهَا إِلَّا لِاحْتِاجِي بِهَا فَاسْتَكَيْتُ ثَلَاثَ لَيَالٍ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَاقَانِي وَنَفَعَنِي الْعَوْدَةَ بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الطَّاهِرِ الْمُطَهَّرِ الْقُدُّوسِ الْمُبَارَكِ الَّذِي مَنْ سَأَلَكَ بِهِ أُعْطِيْتَهُ وَمَنْ دَعَاكَ بِهِ أَجَبْتَهُ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَنْ تُعَافِيَنِي مِمَّا أُجِدُّ فِي رَأْسِي وَفِي سَمْعِي وَفِي بَصَرِي وَفِي بَطْنِي وَفِي ظَهْرِي وَفِي يَدَيَّ وَفِي رَجُلِي وَفِي جَسَدِي وَفِي جَمِيعِ أَعْضَائِي وَجَوَارِحِي إِنَّكَ لَطِيفٌ لِمَا تَشَاءُ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

جالب اینکه قطب الدین راوندی در کتاب الخرائج و الجرائح تقریباً همین داستان را به سند دیکر از جناب محمد بن فضیل در ضمن کرامات امام جواد عليه السلام آورده شده است:

«مَا رَوَى بَكْرُ بْنُ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فَضِيلِ الصَّرِفِيِّ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام كِتَابًا وَفِي آخِرِهِ هَلْ عِنْدَكَ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَنَسِيتُ أَنْ أَبْعَثَ بِالْكِتَابِ فَكَتَبَ إِلَيَّ بِخَوَانِجٍ لَهُ وَفِي آخِرِ كِتَابِهِ عِنْدِي سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَهُوَ فِينَا مَمْرَلَةَ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ يَدُورُ مَعَنَا حَيْثُ دُرْنَا وَهُوَ مَعَ كُلِّ إِمَامٍ. وَكُنْتُ مِمَّا أَضْمَرْتُ فِي نَفْسِي شَيْئًا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى الْمَدِينَةِ وَدَخَلْتُ عَلَيْهِ نَظَرُ إِلَيَّ فَقَالَ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ مِمَّا أَضْمَرْتُ وَلَا تَعُدْ. قَالَ بَكْرٌ فَقُلْتُ لِمُحَمَّدٍ أَيُّ شَيْءٍ هَذَا قَالَ لَا أُخْبِرُ بِهِ أَحَدًا. قَالَ وَخَرَجَ بِإِحْدَى رَجُلِي الْعِرْقِيُّ الْمَدِينِيُّ وَقَدْ قَالَ لِي قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ الْعِرْقِيُّ فِي رَجُلِي وَ قَدْ وَدَعْتُهُ فَكَانَ آخِرَ مَا قَالَ إِنَّهُ سَتُصِيبُ وَجَعًا فَاصْبِرْ فَأَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ شَيْعَتِنَا اسْتَكَى فَصَبَرَ وَاحْتَسَبَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ. فَلَمَّا صِرْتُ فِي بَطْنِ مَرِّ صَرَبَ عَلَيَّ رَجُلِي وَخَرَجَ بِي الْعِرْقِيُّ فَمَا زِلْتُ شَاكِيًا أَشْهُرًا وَحَجَّجْتُ فِي السَّنَةِ الثَّانِيَةِ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ عَوِّذُ بِرَجُلِي وَأَخْبَرْتُهُ أَنَّ هَذِهِ الَّتِي تُوجِعُنِي فَقَالَ لَا بَأْسَ عَلَى هَذِهِ وَأَعْطَيْتِي رَجُلَكَ الْأُخْرَى الصَّحِيحَةَ فَبَسَطْتَهَا بَيْنَ يَدَيْهِ فَعَوَّذَهَا فَلَمَّا قُضِيَ مِنْ عِنْدِهِ خَرَجَ فِي الرَّجُلِ الصَّحِيحَةِ فَرَجَّعْتُ إِلَى نَفْسِي فَعَلِمْتُ أَنَّهُ عَوَّذَهَا مِنَ الْوَجَعِ فَعَاقَانِي اللَّهُ بَعْدَهُ».

متأسفانه از این سنخ مطالب در این کتاب بیش از این مقدار است. یعنی داستان‌هایی که به حسب ظاهر یک داستان است ولی به دو سند کاملاً متفاوت آمده است که مواردش را در شرح و تحقیق طب الائمه تذکر داده‌ایم.

بدتر اینکه گاهی یک مطلب واحد با متن واحد در دو جای کتاب با دو سند مختلف می‌آید. این مسأله ابتداء مشکل‌دار به نظر نمی‌رسد ولی مشکل زمانی جدی می‌شود که مشاهده می‌کنیم ظاهراً دو مطلب یک چیز بیشتر نیست و یک قضیه شخصی بوده است. موارد این مسأله را نیز در ضمن شرح و تحقیق کتاب طب الائمه متذکر شده‌ایم. خصوصاً که متأسفانه در مواردی مشاهده می‌کنیم که سند به حسب ظاهر جعل شده در طب الائمه دقیقاً همین سند معروف محمد بن سنان از مفضل و سائر سر شاخه‌های غالیان سیاسی است.

۹. در باب «دواء الشافية» در ضمن سند کتاب مؤلف کتاب می‌گوید:

«أَبُو عَتَّابٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَسْطَامَ قَالَ حَدَّثَنِي إِبرَاهِيمُ بْنُ النَّضْرِ مِنْ وُلْدِ مَيْمَمِ التَّمَّارِ بِقَرْوِينَ وَ نَحْنُ مُرَابِطُونَ عَنِ الْأَمَّةِ بِهَا»^۱

که نشان می‌دهد مؤلف کتاب مشغول فعالیت مرزداری و به حسب ظاهر فعالیت سیاسی در اطراف نواحی حکومت زیدیه بوده است، زیرا تاریخ مؤلف کتاب به زمان حکومت زیدیه در نیمه دوم قرن سوم نزدیک است و این سنخ فعالیت‌ها نیز اجمالاً با خط غلو سیاسی سازگاری دارد. در مجموع شواهد دیگری نیز بر مدعا وجود دارد که البته برخی از آن‌ها به طور ضمنی در گذشته مورد اشاره قرار گرفت^۲ ولی به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

۱. طب الائمه، ص ۱۲۴. ترجمه عبارت: عبد الله بن بسطام ابو عتاب گفت، ابراهیم بن النضر از فرزندان میثم تمار در قزوین برای ما حدیث گفت در حالی که ما از جانب ائمه مرزداری می‌کردیم.

۲. مثل ناآشنا بودن کتاب در میان اصحاب بغدادی و قمی ما و شهرت آن پس از صاحب وسائل و صاحب بحار.

**درآمدی بر روش شناسی
پژوهش در رواپات طبی**

مقدمه

در عصری که در آن به سر می‌بریم، گروه‌ها و جریان‌های مختلفی تحت عنوان «اطبای اسلامی» یا «اطبای سنتی» شکل گرفته است. با دقت در شیوه عملکرد این گروه‌ها و جریان‌ها در می‌یابیم که این‌ها از نظر روشی، یکسان نیستند و از آنجا که متأسفانه به طور مستقل به مباحث روشی این حوزه نپرداخته‌اند گاهی اشتباهات بزرگی مرتکب شده‌اند.

لذا بر آن شدیم تا نوشتاری کوتاه ولی جامع در مورد «روش دستیابی به طب اسلامی» بنگاریم. امیدواریم که این نوشتار، مقدمه‌ای برای جلوگیری از برخی انحرافات اساسی در جامعه اسلامی باشد. همچنین این تحقیق مقدمه خوبی برای استفاده منطقی و روشمند از میراث طبیبی اهل بیت علیهم‌السلام است. همچنین این نوشتار مختصر را در مقدمه کتاب «شرح و تحقیق طب الأئمة علیهم‌السلام» قرار دادیم تا به صورت عملی نشان دهیم که روش دستیابی به طب اسلامی صحیح چیست؛ یعنی تحقیق کتاب طب الأئمة یک نمونه تحقیق روشمند بر روی روایات طبیبی بر اساس روشی که در اینجا شرح می‌دهیم، است.

سیر مباحث این نوشتار به این صورت است:

۱. تبیین نقش وحی در علوم تجربی
۲. نقد و بررسی ارکان روشی و اصول موضوعی موجود در جریان‌های طبیبی سنتی معاصر

۳. جمع بندی و تبیین روش شناسی و اصول موضوعه صحیح کار با روایات طبی و میراث طب

سنتی

۱. تبیین نقش وحی در علوم تجربی

در مورد هر علمی از علوم تجربی سه مرحله قابل تصور است که باید نقش وحی در این سه مرحله مورد بررسی قرار بگیرد.

مرحله اول: گزاره‌های بنیادین

هر علمی از علوم تجربی تعدادی گزاره‌های «غیر تجربی» بنیادین دارد که در آن علم نقش اساسی بازی می‌کنند.

به عنوان مثال در علم داروسازی، «اصل علیت» یا چیزی شبیه به آن، نقش محوری بازی می‌کند؛ یعنی کسی که به فکر کشف دارویی برای حل یک بیماری است باید اصل علیت یا چیزی شبیه به آن را قبول کرده باشد. به عبارت دیگر باید قبول کرده باشد که یک سری عوامل خاص منجر به بر طرف شدن بیماری خاص می‌شود. بعد از پذیرش چنین اصلی به دنبال داروی بر طرف کننده آن بیماری حرکت می‌کند. یا به عنوان مثالی دیگر، باید اصل وجود موادی در طبیعت را که موجب درمان بیماری می‌شوند، پذیرفته باشد. به عبارت دیگر باید پذیرفته باشد که دارویی برای این بیماری وجود دارد که باید با جستجو در طبیعت یافت شود و گرنه به دنبال دارو گشتن لغو خواهد بود.

در همین دو مثالی که مطرح شد، هیچ یک از این دو قضیه تجربی نیستند؛ مثلاً اصل علیت که اصلی «کلی» و «ضروری» است، تجربی نیست و همین دو وصف «کلیت» و «ضرورت» نشان می‌دهد که این قضیه تجربی نیست، زیرا هیچ قضیه تجربی «کلی» یا «ضروری» نیست. قضایای تجربی همگی شخصی و امکانی هستند. مجموعه این قضایای بنیادین پیش فرض گرفته شده در هر علمی، در فلسفه آن علم مورد بررسی قرار می‌گیرند.

مرحله دوم: قضایای خود علم

مرحله بعد مربوط به خود علم است. خود علم مجموعه‌ای از سؤالات و پاسخ‌ها در مورد محورهای خاصی است که روش تحقیق مخصوص به خود را دارد. امروزه در کتب فلسفه علوم تجربی، به طور تفصیلی از روش شناسی علوم تجربی صحبت شده است و مباحث این علم به پختگی و واقع گرایی نسبتاً خوبی رسیده است و البته شرح و نقد مباحث باید در محل خود پیگیری شود. در ادامه به نکاتی در مورد این مرحله خواهیم پرداخت.

مرحله سوم: کاربردی کردن علم

در مرحله بعد به کاربردی سازی آن علم می‌رسیم. کاربردی کردن علم می‌تواند در قالب علمی دیگر از قبیل علوم مهندسی باشد و یا میتواند جزئی از خود آن علم در نظر گرفته شود.

نحوه تأثیر وحی در این سه مرحله

وحی در هر سه مرحله دخالت‌هایی می‌تواند داشته باشد ولی سهم دخالت آن در این سه مرحله یکسان نیست.

اما در مرحله اول، بسیاری از گزاره‌های وحیانی مستقیماً ناظر به این گزاره هاست. به عنوان مثال اصل اینکه خداوند متعال هیچ بیماری را بدون دوائی در طبیعت نیافرید، در روایات ما موجود است.^۱ در روایات ما مسائلی وجود دارد که به عنوان پیش فرض در علوم مختلف کاملاً قابل پیگیری است. مثلاً در روایات داریم که خداوند متعال شفا را در حرام قرار نداد. البته این فرمایش نیاز به تفسیر و توضیح تفصیلی دارد که البته در محل خودش به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است. در مجموع تأثیر آیات و روایات در این مرحله کاملاً محسوس است.

اما در مرحله دوم؛ یعنی «مسائل خود علم»، در بسیاری از علوم تجربی تعداد قابل توجهی روایت وجود دارد، خصوصاً در علم طب که موضوع اصلی بحث ماست. طبیعی است که این گزاره‌ها برای هر مسلمانی حائز اهمیت هستند و طبیعی است که هیچ مسلمانی به فکر دور ریختن این میراث ارزشمند و بی‌اعتنایی به آن نیست. آنچه از این بخش در این نوشتار مفصلاً به آن خواهیم پرداخت، مقدار صحت انتساب این میراث‌ها به معصومین علیهم‌السلام و روش شناسی تعامل با آنهاست، تا از افراطها و تفریطها در امان بمانیم.

البته گزاره‌های وحیانی، تأثیرات دیگری نیز در این مرحله دارند. به عنوان نمونه، یک مسلمان بر اساس نظام ارزشی اسلام، هیچگاه در مورد «روش از بین بردن سر درد بعد از شرب خمر» تحقیق نمی‌کند! بسیاری از گزاره‌های وحیانی، به تحقیق جهت می‌دهند. به عنوان مثال یک مثال خیلی علاقه دارد که در موضوعاتی مثل «فوائد جسمانی نماز» یا مثلاً «تأثیرات روزه بر سلامت بدن» و ... تحقیق کند، و حال اینکه شخصی با نظام ارزشی دیگر ممکن است به موضوعاتی علاقه داشته باشد که هیچگاه یک مسلمان علاقه‌ای به تحقیق در مورد آنها ندارد، مثل «روش از بین بردن سر درد بعد از شرب خمر»!

اما در مرحله سوم؛ یعنی مرحله «کاربردی سازی علوم» نیز، گزاره‌های وحیانی بسیار تأثیر گذار هستند. بدون شک اگر مسلمانان جلودار مسیر پیشرفت علوم جدید بودند، سیر تکنولوژی (به عنوان

۱. به عنوان نمونه رک: طب الاثمة، ص ۶۳، ح ۱۵۷.

نماد کاربردی سازی علوم) به گونه‌ای دیگر سپری می‌شد. عمده اشکال تکنولوژی که امروزه سراسر زندگی بشر را فراگرفته است، این است که با بشر چندان دوست نیست. تکنولوژی عمدتاً موجب آسیب‌هایی به طبیعت و محیط زیست و به تبع خطرات گوناگون برای آینده نسل بشری است و از طرفی عمدتاً از بین برنده آرامش است. مسیر تکنولوژی به سمت رفاه طلبی رفته است ولی رفاهی که آرامش را از بشر می‌رباید و نه رفاهی که آرامش بخش و آرامش دهنده به بشر باشد. این مباحث در این نوشتار چندان بررسی نمی‌شود ولی به صورت کلی برخی از جهات آن که به وحی مرتبط می‌شوند، اشاره خواهیم کرد. اگر نظام ارزشی اسلام به این مرحله اضافه شود، طبیعتاً بشر حاضر نخواهد بود برای دستیابی به درآمد خوب اقتصادی یا رفاه بیشتر، به محیط زیست و خود و نسل آینده آسیب بزند.

پس اجمالاً وحی هم در مبانی علوم و هم در خود آن‌ها و هم در کاربردی سازی آن‌ها تأثیر گذار هستند، هر چند که سهم و کیفیت تأثیرها متفاوت است.

البته ممکن است وحی در راه و روش تعامل با مسائل، راهکارهایی با تفاوت بنیادین ارائه دهد. به عنوان مثال در اصل تحقق بیمار یا اصل نیاز به درمان تغییری بنیادین ایجاد کند. به عبارت دیگر وحی ممکن است سؤال ما را عوض کرده یا اینکه ریل گذاری مطالب را به نحو دیگری قرار دهد و توجه به این نحوه تأثیر بسیار حائز اهمیت است.

توضیح اینکه به عنوان مثال در روایات فرموده‌اند که بسیاری از بیماری‌ها به عنوان عقوبت گناهان در جامعه ایجاد شده است و اگر این گناهان نبود، این بیماری‌ها هم نبود. طبیعی است که یکی از راهکارهای مقابله با این بیماری ریشه کن کردن آن در جامعه آینده است و از بین بردن آن گناه در جامعه راه حل اسلامی آن است. بله، در جامعه‌ای که به ایده آل نرسیده است، راه حلی موقت از قبیل واکسیناسیون یا راه حل‌های دیگر، منطقی و بلکه وظیفه است ولی راه حل نهایی آن از بین آن گناه در سطح جامعه است.

یا به عنوان مثالی در حوزه ای دیگر، بسیاری از بیماری‌ها خصوصاً روانی، با عمل به دین واقعی ایجاد نمی‌شود. حال اگر روان شناسان برای حل آنها توصیه‌ای ندارند و در نتیجه مجبور می‌شوند به روان پزشکان ارجاع دهند و روان پزشک هم دارویی که دارو ساز تهیه کرده است تجویز می‌کند، کل سیر به طور نسبی به عنوان راه حل موقت و غیر فنی طی شده است. یعنی از اول روان شناس باید اسلام می‌آموخت تا با توصیه‌های روان شناسانه برگرفته از اسلام راه حلی برای بیماری تجویز کند تا نیازی به دارو نباشد.

یا مثلاً ممکن است مسیر کلی مطلب توسط وحی عوض شود. مثلاً قبل از وحی بحث کنیم از اینکه «نوشیدنی‌ها» دارای چه آثار جسمی هستند و بعد از وحی، متوجه شویم که این زاویه دید درست

۶۳ ❖ درآمدی بر روش شناسی پژوهش در روایات طبّی

نیست. بلکه مثلاً به جای تقسیم مواد به نوشیدنی و خوراکی، و در مرحله بعد توجه به آثار آن‌ها، باید ابتدا مواد را به مست کننده و غیر آن تقسیم کنیم و بعد در مورد خواص انواع خوراکی یا نوشیدنی غیر مست کننده بحث کنیم. تقسیم بندی‌ها و نوع نگاه‌ها خصوصاً در علوم اجتماعی تأثیرات بسیار مهمتری دارد که در اینجا از ذکر آن خودداری می‌کنیم.

همچنین در مسأله روش نیز وحی تأثیر گذار است. چه از حیث بایدها و نبایدهایی که موجب محدودیت در روش‌ها می‌شود و چه از حیث ایده‌هایی که مقام گردآوری و داوری را جهت دهی می‌کند.

با توجه به مباحثی که مطرح شد، طرح بحثی به اسم پزشکی اسلامی، به هیچ وجه استبعادی ندارد؛ زیرا وحی در تک تک مراحل می‌تواند تأثیر گذار باشد. اما باید توجه داشت که پزشکی اسلامی، به معنای این نیست که ما برویم احکام پزشکی را از آیات و روایات استخراج کنیم، هر چند که اگر در آیات و روایات چنین چیزهایی باشد، خوب است که استخراج شود و مورد مطالعه قرار بگیرد که آیا در انسان امروز نیز آن آثار را دارد یا نه ولی این معنای این نیست که روش در پزشکی اسلامی، روش فقهی و استنباطی است. تمام تقریر بالا به منزله بیان اصول روشی طب اسلامی است. در قسمت بعد مفصلاً به نقد دیدگاه‌های موجود در طب اسلامی و سنتی می‌پردازیم. البته لازم به تذکر است که تبیین اسلامی سازی در علوم انسانی به گونه‌ای دیگر است و با تبیینی که در علوم تجربی در اینجا به اجمال بیان کردیم، بسیار متفاوت است.

۲. نقد و بررسی ارکان روشی و اصول موضوعی موجود در جریان‌های طبّی سنتی و به اصطلاح اسلامی معاصر

در این مرحله تعدادی از گزاره‌های روشی و اصول موضوعه گروه‌هایی که در حال فعالیت در طب سنتی هستند مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم. نکته لازم به تذکر اینکه همه این اصول و روش‌ها در تمام جریان‌ها و گروه‌های طب اسلامی - سنتی قابل قبول نیست. معیار ما در ذکر این اصول این است که حداقل یکی از این گروه‌ها یا جریان‌ها این ادعا را داشته باشند. البته طبیعی است که از آنجا که این گروه‌ها از نظر علمی در این سطح نیستند که به تفصیل به اصول روشی خود بپردازند، اصولی که ذکر می‌کنیم، توسط خود آن‌ها صراحتاً بیان نشده است و لذا برای هیچ یک از اصول آدرسی را مطرح نکردیم بلکه به کمک رویکرد روشی به کتب ایشان و نیز استفاده از جلسات درس ایشان، به این اصول دست پیدا کرده‌ام و بعد از مباحثه با برخی از افرادی که از نزدیک با این‌ها در ارتباط هستند و مقایسه با آثار نوشتاری آن‌ها، صحت فهم خود را ارزیابی کرده‌ام.

گزاره ۱: مواد موجود در طبیعت نباید خالص سازی صنعتی شوند!

بسیاری از مواد موجود در طبیعت درمان‌های خوبی برای بسیاری از بیماری‌ها هستند. مثلاً سفیده تخم مرغ برای لحظات اول سوختگی بسیار مفید است یا مثلاً گُمایل^۱ ماده‌ای بسیار مفید برای درمان برخی از اقسام دل درد می‌باشد. یا مثلاً دم کرده آویشن برای برخی از سرما خوردگی‌ها و گلودردها مفید است. در هر یک از این مواد، علت اصلی درمان مشکل توسط آن‌ها، ماده یا موادی خاص در آن است و بقیه مواد موجود در آن یا اثر تخریبی دارند یا حداقل بی‌اثر هستند. به عبارت دیگر از نظر طب جدید، آویشن حاوی مواد متعددی است که برخی مستقیماً یا با واسطه در بهبود بیماری اثرگذار هستند و برخی هیچ تأثیری ندارند و ممکن است حتی برخی از مواد تشکیل دهنده آن، برای درمان بیماری مضر هم باشند.

لذا راهکاری که طب جدید پیش گرفته است، این است که مواد را خالص سازی کنند و موادی را که فایده‌ای برای درمان ندارند یا احیاناً مضر هستند، جدا کنند و سپس از ماده خالص سازی شده استفاده دارویی کنند.

یک اصل بسیار مهم بسیاری از اطبای سنتی معاصر، این است که داروهای صنعتی مضر هستند! هیچ دلیل عقلی یا نقلی معتبری هم برای این ادعا وجود ندارد. هیچ روایتی نداریم که بگوید با تغییر در مواد طبیعت، مضر می‌شوند. هیچ معیار واضحی برای تفکیک فرآیند صنعتی از غیر صنعتی وجود ندارد. شکی نیست که خود این افراد از بسیاری از روش‌ها و حتی ابزارهای نوین برای تهیه داروهای خود استفاده می‌کنند. مثلاً از دستگاه‌های پرس قوی برای جدا کردن روغن بسیاری از مواد بدون گرم کردن آن، استفاده می‌کنند.

دقیقاً معیار صنعتی بودن یا نبودن چیست؟ مثلاً خود اینها پوست بعضی از مواد را در تهیه دارو می‌گیرند و می‌گویند پوستش مفید نیست! یا گاهی آب میوه را بدون پوره توصیه می‌کنند. چه عیبی دارد که کسی ماده دیگری را هم بگیرد؟ حرفشان هم این است که در حالت طبیعی موادی وجود دارد که با عملیات بشری از بین می‌رود و بشر هنوز فوائد آن‌ها برای بیماری را کشف نکرده است! من نمی‌دانم چرا در مورد پوره میوه یا پوست برخی از میوه‌ها و آجیل‌ها و ... این حرف را نمی‌زنند! نمی‌دانم دلیل خود این ادعا چیست! آیا روایتی داریم؟ آیه قرآنی وجود دارد؟ یا تجربه روشمندی بر آن دلالت می‌کند؟!

البته شکی نیست که گاهی خالص سازی سبب مشکلاتی می‌شود ولی صحبت بر سر این است که ما خالص سازی کنیم و آزمایش کنیم و ببینیم که آیا مشکلی ایجاد می‌کند یا خیر!

۱. نام محلی ماده‌ای آشنا در منطقه خراسان است.

گزاره ۲: مواد خالص سازی شده از حرام، حرام است.

بر کسی که اندکی با اصطلاحات فقهی آشنا باشد پوشیده نیست که چنین استدلالی قیاس است. یکی از بزرگان طب سنتی معاصر در کانال خود این مطلب را گذاشته بود! می‌گفت که خوردن خاک در شریعت مقدس حرام است! پس هر ماده‌ای که از خاک تهیه شده باشد نیز حرام است. نمی‌دانم آیا ایشان بحث‌های فقهی مکاسب محرمه در مورد خرید و فروش و خوردن محرّمات را دیده‌اند یا خیر! اصولاً چنین استدلالی قیاس است. آنچه حرام شده است، خاک است و الا قطعاً میوه‌ها نیز از خاک درست شده‌اند! غالب مواد معدنی میوه‌ها از مواد معدنی خاک تهیه می‌شود که توسط ریشه‌های گیاهان جذب می‌شود. طبق این استدلال قاعده در میوه‌ها هم حرمت است مگر میوه‌هایی که با دلیل قطعی خارج شده باشند!

مثلاً منیزیم ماده‌ای است که مقدار قابل توجهی در خاک موجود است. در بسیاری از مواد خوراکی هم یافت می‌شود که از خاک آمده است. چه فرقی می‌کند که از خاک گرفته شود یا از ماده خوراکی یا از اجزای دیگر گیاهان یا از مواد محلول در آب یا از هر چیز دیگری. بله، اگر دلیل خاصی داشتیم که اجزای تهیه شده از خاک هم حرام است، تعبداً قبول می‌کردیم ولی چنین دلیلی نداریم.

گزاره ۳: یکسان بودن قواعدی طبّی موجود در روایات در تمامی اقلیم‌ها و تمامی زمان‌ها!

گویا این اصل را پذیرفته‌اند که انسان‌ها در گذر زمان، تغییر نمی‌کنند! گویا اگر دارویی ۱۴۰۰ سال پیش برای نسل بشر مناسب بود، امروز هم ضرورتاً مناسب است. گویا اگر امام صادق علیه السلام به یکی از اصحابشان در سرزمین حجاز دارویی را توصیه کرده‌اند، آن دارو مناسب ایران و هند و چین و تمام دنیا خواهد بود و گویا تعداد بیماری‌هایی که در همه زمان‌ها وجود دارد یکسان است. به نظر می‌رسد با توجه به روایاتی که سخن از ایجاد بیماری‌های جدید بر اثر گناهان بشر می‌کند و با توجه به گزارش‌های تاریخی موجود در زمینه بیماری‌های مختلف، تعداد بیماری‌های زمان ما بسیار بیشتر از بیماری‌های سابق است. به چه دلیل می‌توان ادعا کرد که بر فرض اگر مجموعه روایات ما کفایت از طب زمان سابق می‌کرد، در این زمان هم کفایت از این همه بیماری جدید مختلف می‌کند؟

اگر چنین اصلی را قبول نداشتند، در روش شناسی تجویز طبّی این اطبا، مرحله آزمودن مطلب مستنبط از روایات نیز گنجانده می‌شد. یعنی بعد از اینکه تمام تلاش خود را می‌کردند که تا مطلب روایات را استنباط کنند، برنامه‌ای مفصل طبق روش تحقیق در علوم تجربی اجرا می‌کردند تا مطمئن شوند که این دارو مناسب سرزمینی با اقلیم ایران و ۱۳۰۰ سال بعد از امام صادق علیه السلام نیز هست یا خیر. در قسمت روش عوامانه بیشتر در این زمینه توضیح خواهیم داد.

جالب اینکه حتی برخی از بزرگان اخباری و اهل حدیث بسیار قدیمی ما، مثل امام اهل حدیث مرحوم صدوق نیز مطلب ما را قبول داشته‌اند ولی عجیب اینکه این افراد حتی به اندازه اخباری‌ها نیز از میراث طبی و ضوابط تعامل با آن مطلع نیستند. مرحوم صدوق در کتاب اعتقادات خویش می‌فرماید:

«قال الشيخ أبو جعفر- رضي الله عنه:- اعتقادنا في الأخبار الواردة في الطب أنها على وجوه: منها: ما قيل على هواء مكة و المدينة، فلا يجوز استعماله في سائر الأهوية. و منها: ما اخبر به العالم- عليه السلام- على ما عرف من طبع السائل و لم يتعد موضعه، إذ كان أعرف بطبعه منه. و منها: ما دلّسه المخالفون في الكتب لتقبيح صورة المذهب عند الناس. و منها: ما وقع فيه سهو من ناقله. و منها: ما حفظ بعضه و نسي بعضه»^۱

مرحوم شیخ مفید نیز فرمایشات صدوق را به طور کلی تأیید می‌فرماید و یک صورت دیگر را که مرحوم صدوق ذکر نکرده بودند، بیان می‌کنند:

«و قد ينجع في بعض أهل البلاد من الدواء من مرض يعرض لهم ما يهلك من استعماله لذلك المرض من غير أهل تلك البلاد و يصلح لقوم ذوي عادة ما لا يصلح لمن خالفهم في العادة.»^۲

یعنی دو مکتب اساسی شیعه در ابتدای غیبت کبری که مکتب قم و بغداد باشد، هر دو بر این نکته که احادیث طبی کلیت ندارند و به حسب نواحی و افراد متفاوت هستند، اتفاق نظر داشته‌اند ولی عجیب اینکه بعد از بیش از ۱۰۰۰ سال عده‌ای نامطلع از میراث اهل بیت علیهم‌السلام مطالبی را که قطعاً خلاف تجربه است به راحتی به اهل بیت علیهم‌السلام نسبت می‌دهند و دلیل خود را روایات می‌شمارند.

گاهی پنداشته می‌شود که نکاتی که عرض شد، در فقه و احکام اسلامی نیز قابل پیاده سازی است و طبق نکاتی که گفته شد، احکام نیز مختص به زمان گذشته هستند، ولی باید دانست که چنین پنداری درست نیست. نکته اصلی این است که روایات متعددی در مورد احکام هست که می‌فرمایند که حتی حلال و حرام رسول اکرم صلی الله علیه و آله که همان سنن هستند نیز تا روز قیامت به حال خود باقی

۱. الاعتقادات، ص ۱۱۵ و ۱۱۶، ترجمه عبارت: «شیخ ابو جعفر صدوق رحمه الله فرمود: اعتقاد ما در مورد اخبار وارد شده در طب این است که آن‌ها بر وجوهی هستند. از جمله آن‌ها بر اساس هوای مکه و مدینه است پس استعمال آن دارو در هواهای دیگر جایز نیست. و از جمله آن‌ها آن چیزی است که امام علیه‌السلام به آن بر اساس طبع پرشش کننده پاسخ داده است و به جای دیگری سرایت نمی‌کند (و شخص دیگری نمی‌تواند از آن استفاده کند) زیرا امام از خودش به طبع او آگاهتر است. و از جمله آنها روایاتی است که مخالفین ائمه در کتب تدلیس کرده‌اند تا مذهب شیعه را نزد مردم زشت نشان دهند. و از جمله آن‌ها آن روایاتی است که سهوی از ناقل آن رخ داده است. و از جمله آن‌ها روایاتی است که بعضی آن حفظ شده است و بخشی از آن فراموش شده است.» مرحوم صدوق در ادامه مثال‌هایی برای مطالب نقل شده، می‌زنند.

۲. تصحیح اعتقادات الإمامیه، ص ۱۴۴ و ۱۴۵. ترجمه عبارت: و گاهی اوقات بعضی از افراد شهری خاص از دارویی خاص در زمان بیماری خاصی، درمان می‌شود، در حالی که اگر برای همان بیماری در سرزمینی غیر از آن سرزمین همان دارو استفاده شود، آن فرد به سبب همان دارو، هلاک می‌شود و همان دارو برای قومی با عادت خاصی خوب است و برای قومی دیگر که آن عادت را ندارد، خوب نیست. (ترجمه روان فارسی است نه کلمه به کلمه)

۶۷ ❖ درآمدی بر روش شناسی پژوهش در روایات طبی

هستند و حتی ائمه اطهار علیهم السلام نیز در زمان‌های بعد از پیغمبر اکرم با آن‌ها مخالفت نمی‌کنند، چه برسد به فرائض و احکام قرآنی که قطعاً ثابت هستند.^۱ و حال اینکه در روایات طبی نه تنها چنین دلیلی نداریم بلکه علاوه بر تجربه قطعی خلاف، مطالبی در خود روایات هست که آن را نفی می‌کند و همان طور که گذشت، علمای شیعه نیز از گذشته همین تلقی را نسبت به این روایات داشته‌اند. البته نکاتی که عرض شد به معنی بی ارزش بودن میراث طبی رسیده از اهل بیت علیهم السلام نیست، بلکه این نوشتار به دلیل اهمیت این میراث تنظیم شده است و ان شاء الله در ادامه نحوه تعامل صحیح با این میراث‌ها روشن خواهد شد.

گزاره ۴: کلیه و نوعیه بودن خطابات روایات طبی و نه شخصی بودن و موردی بودن آن‌ها!

در بحثهای فقهی، وقتی راوی از انجام ندادن کاری در نماز سخن می‌گوید و حضرت در پاسخ به او دستور به اعاده نماز می‌دهند، این شبهه مطرح می‌شود که شاید دستور به اعاده نماز، مخصوص این فرد بوده باشد و بر دیگران لازم نباشد بعد از انجام ندادن آن کار، نماز را اعاده کنند. فقهاء در پاسخ می‌فرمایند که احکام در حق مکلفین مشترک هستند و لذا اگرچه خطاب امام در این روایت جزئی و خاص و مخاطب هم فردی خاص است ولی مطلبی که فرموده‌اند کلی و نوعی است و اگر هر مکلفی چنین عمل کند، باید نماز را اعاده کند.

در بحثهای فقهی چنین کلامی اجمالاً درست است؛ زیرا احکام در حالت عمومی بین افراد عادی مشترک هستند ولی آیا در روایات طبی نیز چنین است؟ آیا خصوصیات فردی در تجویز نسخه بسیار مؤثر نیستند؟ آیا ممکن نیست که راوی بیماری خود را درست تشخیص نداده باشد و امام علیه السلام بر اساس علم خویش و نه اطلاعات او، نسخه تجویز کنند؟ دیدیم که نظر مرحوم صدوق در روایات طبی همین بود.

گزاره ۵: اجرا شدن قواعد حجیت خبر واحد و تعارض در روایات طبی

در مباحث اصول فقه، بسیاری از علماء قائل به حجیت خبر واحد هستند و اگر سند روایت و مضمون روایت، ویژگی‌هایی داشته باشد، قائل به حجیت آن هستند و می‌گویند عمل به این روایت حجت است و در نتیجه حتی اگر مطلب روایت در واقع باطل باشد، عمل به آن روایت معذر است و

۱. به عنوان نمونه در کتاب کافی به سند صحیح اعلانی: الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۱ / ۵۸ / باب البدع و الرأی و المقایس، ح ۱۹ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع - عَنِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ فَقَالَ حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا يَكُونُ غَيْرُهُ وَ لَا يَجِيءُ غَيْرُهُ وَ قَالَ قَالَ عَلِيُّ عليه السلام مَا أَخَذَ ابْتَدَعَ بِدْعَةً إِلَّا تَرَكَ بِهَا سُنَّةً. برای آشنایی با تفصیل وضعیت سنن دائم و موقت و کیفیت تمیز آن‌ها رک: فرآیند ثبوتی و اثباتی احکام اسلامی، مرحله چهارم، بخش فریضه و سنت و فضل، نوشته همین مؤلف.

مانعی ندارد. همچنین وقتی به روایات معارض بر می خوریم، قواعدی برای ترجیح یکی از روایات بر دیگری مطرح می کنند.

در کتابهای بعضی از معاصرین حوزوی، دقیقا مشابه همین بحث ها را در مورد روایات مطرح کرده اند. معنای رفتار آن ها این است که اعتقاد دارند: فلان چیز داروی فلان بیماری است تعبدا و شما حجت دارید که فلان دارو را برای فلان بیماری تجویز کنید ولو در واقع این دارو برای آن بیماری نباشد و بیمار هم باید تعبدا مصرف کند ولو خوب نشود!

هر چند اشکالات این سنخ کلمات بسیار واضح است ولی به قدر ضرورت متعرض برخی از اشکالات آن می شویم.

اول اینکه در مباحث اصول فقه ثابت شده است که بر فرض حجیت تعبدی داشته باشیم مختص به دایره احکام و موضوعات احکام است و نه بیشتر. دوم اینکه در علم طب، تعبد معنی ندارد. افزون بر ضررهای بسیاری که ممکن است بر اثر مصرف دارویی به جای داروی دیگر به وجود بیاید، داروی طبیعی قابل آزمودن است. هر چند مباحث حجیت خیر از نظر بسیاری از علماء شامل فضای افتتاح علم نیز می شوند ولی با صرف نظر از درستی یا نادرستی این برداشت آن ها، حداقل می توان گفت که در فضای افتتاح، دنیای علم امروز، پذیرای تعبد نیست. وقتی ما می توانیم آزمایش کنیم، به چه عقلی، در مسأله بیماری، تعبد بورزیم و سراغ تجربه روشمند دارو نرویم؟!

بله، بررسی سندی روایات طبی فائده ای دیگر دارد و آن اینکه اگر مطلب طبی که در روایت موجود است و با آزمایش تأیید شده است، سند خوبی داشته باشد، می توانیم از آن به عنوان گزاره ای در طب اسلامی یاد کنیم. یعنی آن گزاره را به امام صادق یا سائر ائمه اطهار علیهم السلام منتسب کنیم و در صورتی که روایتی ضعیف باشد یا شبهه جعل داشته باشد، طبیعی است که نهایتا آن را می توان به میراث طب سنتی منتسب کنیم و نه ائمه اطهار علیهم السلام، زیرا انتساب آن مطلب به آن ها از نظر سندی ثابت نیست.

طبیعی است که هر حقی از جهت حق بودنش قابل انتساب به ائمه هست ولی زمانی که سخن از طب اسلامی است چنین معنایی مراد نیست وگرنه تمام مطالب حق پزشکی امروز نیز اسلامی بود و می توانستیم به داروسازی یا پزشکی جدید، در مواردی که شواهد تجربی کاملا مؤید آنهاست، لقب اسلامی بدهیم!

۱. چون داروهای طبیعی هم ممکن است برای بیماری خاص، حتی کشنده باشند. برخی تصور می کنند که داروهای طبیعی مصرفشان ضرری ندارد در صورتی که از این جهت هیچ فرقی بین داروهای صنعتی و طبیعی نیست و هر دو ممکن است ضررهای جبران ناپذیری داشته باشند.

گزاره ۶: اجرا شدن قواعد حجیت ظواهر در روایات طبی

تقریر مطلب دقیقاً مشابه مطلب قبلی است. به عنوان مثال در روایات متعددی سخن از شفا بخش بودن «باقی مانده غذای مؤمن» آمده است.^۱ حال ممکن است ادعا شود که ظاهر این روایات این است که از باقی مانده غذای مؤمن می‌توان استفاده دارویی کرد؛ یعنی اگر کسی بیمار شد به او داروی سؤر مؤمن تجویز کنیم.

اما ممکن است بعد از تحقیقات تجربی به این نکته دست یابیم که سؤر مؤمن به مرور زمان منجر به افزایش قدرت دفاعی بدن می‌شود و لذا از بیماری‌های زیادی پیشگیری می‌کند، که در این صورت قید مؤمن از جهت دیگری (مثل نجاست و...) اخذ شده است و نه جنبه تجربی آن و همچنین مراد از شفاء پیشگیری خواهد شد و همچنین هفتاد بیماری هم کنایه از عدد زیادی از بیماریهاست که بر اثر افزایش قدرت دفاعی بدن، در بدن فرد ایجاد نخواهند شد.

یا به عنوان مثالی دیگر که در همین کتاب طب الانمة روایتی از رسول خدا ﷺ نقل شده است که بر اساس آن «در خرماى عجوه شفاء از سم وجود دارد.»^۲ اگر ما ابتداء با این تعبیر مواجه شویم، برداشت می‌کنیم که خرماى عجوه خاصیت سم زدایی دارد ولی عجیب اینکه زید پسر امام سجاد علیه السلام، در کلامی سم زدایی عجوه را منحصر به استفاده خاصی از «هسته خرما» می‌کند و عجیبتر اینکه در تحقیقات جدید، چنین خاصیتی برای هسته خرما، ثابت شده است.^۳ و بر این اساس تعبیر «فیها» در روایت اشاره به هسته خرماست که البته ابتداء به ذهن نمی‌آید.

البته در اینجا درصدد اثبات این نکات نیستیم، بلکه می‌خواهیم در قالب مثال شرح دهم که چگونه ممکن است برداشت ما نسبت به یک تعبیر بر اثر تحقیقات تجربی عوض شود. طبیعی است که شفاء بودن سؤر مؤمن قابل آزمون است و اگر امتحان کردیم و جواب نداد، معلوم می‌شود که مطلب به گونه‌ای که ما برداشت کرده‌ایم، نیست.

به عبارت دیگر آنکه حسابش پاک است از محاسبه چه باک است. می‌توانیم آن را در صورت آزمون پذیری بیازماییم. بله اموری هستند که قابل آزمون نیستند. مثلاً اگر در روایات داریم که صدقه منجر به افزایش روزی می‌شود، چنین مطلبی قابل آزمون نیست؛ زیرا افزایش روزی ممکن است به صورت رفع شدن بلاهایی باشد که ما از آن‌ها خبری نداریم و هم چنین فرموده‌اند منجر به افزایش روزی می‌شود و فرموده‌اند که منجر به افزایش روزی نسبت به گذشته می‌شود. به عبارت دیگر مقدار

۱. به عنوان مثال در کتاب ثواب الاعمال شیخ صدوق به سند صحیح: أپی ره قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ بَنْتِ الْإِنَّاسِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي سُورِ الْمُؤْمِنِينَ شِفَاءٌ مِنْ سَبْعِينَ دَاءً.

۲. در کتاب طب الانمة، ص ۸۲، تعبیر آن به این صورت است: «و العجوة من الجنة و فيها شفاء من السم».

۳. رک به حواشی ضمن روایت ۲۱۴ همین کتاب.

روزی فردا، برای ما روشن نیست و در نتیجه نمی‌دانیم که روزی به دست آمده در فردا را با چه عددی مقایسه کنیم. به عبارت دیگر هرچند که روزی فردای ما از دیروز کمتر باشد، ممکن است نسبت به اصل مقدار روزی مقدر برای فردا بیشتر شده باشد و صدقه موجب این امر باشد.

در مسأله شفاء هم در برخی از موارد آزمون پذیر نیست. به عنوان مثال ممکن است احترام به مؤمن در قالب خوردن سؤر او، مستقیماً سبب شفاء نباشد بلکه سبب پیدا شدن دکتری خاص که داروی درد ما را دارد باشد یا سبب دعای ملائکه برای این بیمار شود که آن مسأله منجر به فراهم شدن اسباب شفای این بیمار شود. در احتمال اولی که مطرح شد، سؤر مؤمن علت ناقصه است و در نتیجه باید شخص پیگیر دوا و درمان هم بشود و در احتمال دوم ممکن است عوامل متعددی منجر به عدم استجاب دعای ملائکه شود. به عبارت فنی‌تر، با در نظر گرفتن بسیاری از امور، آزمون پذیری یک مسأله دچار مشکل می‌شود و نمی‌توانیم شرایط آزمایش روش تحقیق در علوم تجربی را رعایت کنیم و به دنبال آن به نتیجه مطلوب هم نخواهیم رسید.

در هر صورت کلام ما در اموری است که قابل آزمون هستند و قابل آزمون بودن یا نبودن، نباید با برداشت‌های سطحی مورد بررسی قرار بگیرد و نیاز به دقت نظرهای ویژه‌ای دارد. با این مقدمه می‌توانیم وارد بحث بعدی شویم.

گزاره ۷: قواعد تجربی عوامانه! گویا شفا گرفتن موارد دلیل بر درست بودن داروست!

بسیار دیده‌ایم که این آقایان به استناد به مواردی که شفا گرفته‌اند، بر صحت روش خود و داروهای خویش تأکید می‌کنند. در مقابل بیماران بسیاری که شفا نگرفته‌اند نیز، دو جمله کلیشه‌ای دارند که می‌گویند:

۱. باید به این دستگاه اعتقاد داشت! کسی که شفا نگرفته اعتقادش درست نیست!

۲. حتماً دارو را از موادی که مد نظر ما بوده است، تهیه نکرده است! مثلاً عسلی که ما می‌گوییم باید فلان شرایط را داشته باشد که هیچ عسلی در بازار آن شرایط را ندارد! مثلاً روغن بنفشه‌ای که ما می‌گوییم درمان فلان بیماریهاست باید از گل‌هایی تهیه شده باشد که باران‌های اسیدی و سموم بر آن فرود نیامده باشد و حال اینکه حتی در مناطق غیر صنعتی به دلیل وزش باد، از هزاران کیلومتر آن طرف‌تر ابرهایی که حاوی سموم و آلاینده‌های بسیاری هستند بر این سرزمین‌ها می‌بارند و به آن‌ها آسیب می‌زنند و لذا عملاً در بسیاری از شرایط نمی‌توان مواد اولیه درجه یک را تحصیل کرد.

اول اینکه باید متذکر شویم که امروزه برای اثبات خاصیت درمانی مواد مختلف، قواعد بسیار مفصلی پیاده می‌شود که تا دقت بسیار خوبی احراز کنند که درمان صورت گرفته، ناشی از مصرف این

۷۱ ❖ درآمدی بر روش شناسی پژوهش در روایات طبی

ماده خاص بوده است و حال اینکه هیچ یک از این آقایان معاصر، یک صدم آن ضوابط را رعایت نمی‌کنند. این آقایان صرفاً با همین گفتگوهای ساده و پیگیری‌های ساده و شرایط غیر آزمایشگاهی، به ادعا کردن می‌پردازند!

دوم اینکه امروزه ثابت شده است که عواطف و اعتقادات افراد و تلقین‌های آن‌ها در بسیاری از موارد موجب شفا یافتن فرد می‌شود.^۱ بسیاری از مردم، انسان‌های معتقدی هستند و همین که از کسی که مورد اعتماد آنهاست بشنوند که فلان دارو به سفارش امام صادق علیه السلام است آن قدر روحیه می‌گیرند که به نظر می‌رسد، بدترین سرطان‌ها هم اگر درمان شود، اصلاً عجیب نیست. چه بسا بسیاری از درمان‌هایی که این افراد به کیفیت داروهای خود نسبت می‌دهند، ناشی از این اعتقاد راسخ مردم به امور مذهبی و قدرت تلقین آن‌ها باشد. شما برای ادعای خود (یعنی اثبات اثر بخشی داروهای خود) ناچارید شرایط آزمایشگاهی خاصی را فراهم کنید که فرد بیمار مطلع به نوع ماده مصرف شده و انتسابش به اهل بیت علیهم السلام قرار نگیرد و بعد در صورت شفا یافتن می‌توانید به اثر بخشی داروهای خود پی ببرید. چه بسا داروهایی که شما می‌دهید به مراتب از نمونه‌های دارویی داروخانه‌ها ضعیف‌تر باشد ولی به دلیل نوع اعتقاد مراجعه‌کننده‌های شما، اثر بیشتری از خود نشان بدهند.

سوم اینکه خیلی اوقات وقتی با این بزرگواران معاصر صحبت می‌کنیم که چرا شما ضوابط تحقیق تجربی را رعایت نمی‌کنید و صرفاً به ادعا می‌پردازید می‌گویند که ما فعلاً امکانات کافی نداریم و رسیدن به آن سطح، هم زمان زیادی می‌برد و هم نیازمند امکانات بسیاری است. لذا ما ابتداءً با این سبک خود را به جامعه راه می‌دهیم و بعد آرام آرام تحقیقات خود را عمیق می‌کنیم!

نمی‌دانم این چه مسأله‌ایست که برخی از ما به آن عادت کرده‌ایم که اولاً کار ضعیف بیرون بدهیم و بعد که آبروی اسلام و مسلمین را با این کارهای عوامانه بردیم، آرام آرام سعی کنیم برای خویش آبرو بخریم! اگر از اول به صورت ریشه‌ای وارد شویم ولو یک گزاره ثابت و مسلم بگوییم، بهتر از یک کتاب چند جلدی است که همه آن روی هواست!

گزاره ۸: یکسان بودن نوع مواد غذایی در طول تاریخ و لا بشرط بودن آن نسبت به شرایط آب و هوایی و آلودگی‌های جدید

با کمال تعجب می‌بینیم که برخی از اطباء حوزوی معاصر، به راحتی تمام، توصیه به خوردن شکر قهوه‌ای و یا خوردن خربزه با پوست آن و یا آب کش نکردن برنج و ... می‌کنند. شاید در حالت طبیعی این مواد، این توصیه‌ها خوب باشد ولی مشکل اصلی این است که در شرایط فعلی کشور ما و وضع آلاینده‌های به وجود آمده در خاک و آب و ...، مقادیر زیادی از سموم مختلف در پوست یا جان مواد

۱. به عنوان نمونه رک به اصل سوم از «مبانی علم طب» در قسمت بعدی نوشتار که در آنجا آدرس‌هایی در این زمینه آمده است.

مختلف وارد شده است و استفاده این مواد به صورتی که توسط این افراد توصیه می‌شود، به مراتب ضررهای بیشتری نسبت به استفاده متعارف مردم دارد. به عنوان مثال مقادیر سموم موجود در پوست خربزه بسیار بیشتر از مقدار موجود در داخل آن است و همچنین بر اثر آبکش برنج ولو بسیاری از مواد مفید آن هم خارج می‌شود ولی در کنار آن مقدار سموم موجود در برنج بسیار کاهش می‌یابد. هر چند این آقایان با دیدن عنوان این گزاره سریعاً دامن خود را از آن میرا می‌دانند ولی در عمل بسیاری از توصیه‌های آن‌ها مصداق همین اصل است.

گزاره ۹: ضرورت وجود مطالب طبّی کامل در میراث علمی اهل بیت علیهم‌السلام و برخورد اخباری، در تعامل با روایات طبّی

شکی در کامل بودن حقیقت دین نیست و شکی نیست که بر اساس روایات صحیح متعدد، اصل حقیقت قرآن تبیان بر هر چیز (و نه خصوص مطالب مرتبط با هدایت اخروی بشر) است. ولی اینها همه به تصریح خود روایاتی که به آن‌ها اشاره کردیم در حقیقت قرآن است و عالمان به آن هم خصوص اهل بیت علیهم‌السلام هستند و هر کس نمی‌تواند جواب تمام پرسش‌های بشر را از قرآن بگیرد.^۱

لذا اینکه انمه علیهم‌السلام که حَمَلَه تام و تمام قرآن هستند، عالم به مطالب طبّی عمیق هستند، مطلبی انکار ناپذیر است ولی صحبت بر سر این است که آیا این بزرگواران، علوم خود را به گونه‌ای منتقل کرده‌اند که برای ساختن نظامی طبّی، برای ما کافی باشد و به گونه‌ای پاسخ‌گوی جمیع یا اکثر نیازهای ما باشد؟

به نظر می‌رسد که صدور توصیه‌هایی موردی و جزئی در مسائل مختلف نیز انکار ناپذیر باشد ولی ادعای بالا؛ قطعاً باطل است. یعنی مجموعه روایاتی که قابلیت استناد به اهل بیت علیهم‌السلام را دارند بسیار کمتر از نیازهای فعلی ما در علم پزشکی است.

البته طبیعی است که همان‌طور که قبلاً عرض کردیم، برای هر مسلمانی این میراث محدود نیز ارزشمند است و باید روی آن کارهای تحقیقاتی مفصلی صورت گیرد و حتی امکان دارد دریچه‌های جدیدی نیز به سوی مسائل مختلف ایجاد کنند ولی این‌ها همه غیر ادعای مذکور است.

اثبات تفصیلی این مطلب از حوصله این نوشتار خارج است ولی به نظر می‌رسد وجدان مخاطب برای دریافت اجمالی این مطلب کافی باشد. عدد کل روایات طبّی با حذف مکرراتش به عدد

۱. به عنوان نمونه: الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۱ / ۶۰ / باب الرد إلى الكتاب و السنة و أنه ليس شيء من الحلال و الحرام و جميع ما يحتاج الناس إليه إلا و قد جاء فيه كتاب أو سنة، ح ۶: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ حَدَّثَهُ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ حُنَيْسٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَا مِنْ أَمْرٍ يُخْتَلَفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ.

بیماری‌های زمان ما نمی‌رسد!

بله، میراث طب «سنتی» (و نه روایی) ما وسیعتر از این مقدار است ولی آن میراث نیز نیازمند آزمودن نو مطابق با روش‌های پیشرفته‌تر و مطابق‌تر با نسل امروز و بررسی آن در اقلیم‌های مختلف است.

از طرفی گویا این آقایان تصور می‌کنند همه روایات درست هستند و گویا در آن زمان داعی بر جعل آن‌ها وجود نداشته است. در محل خود تفصیلاً اثبات کرده‌ایم که برخی از مشهورترین روایات مورد استفاده این آقایان با شواهد تاریخ قطعی، جعلی هستند و به تفصیل به شرح دواعی جعل این روایات پرداخته‌ایم. در ادامه همین نوشتار تا حدی متعرض برخی از جوانب این مسأله شده‌ایم و نشان داده‌ایم که روایات بسیاری مثل روایت «توحید مفضل» یا «رساله ذهبیه» و ... نه فقط ضعیف بلکه یقیناً جعلی هستند و شواهد مفصلی بر اثبات این ادعا مطرح کرده‌ایم و نشان داده‌ایم که این روایات ظاهراً توسط اسماعیلیه جعل شده است.

۳. جمع بندی و تبیین روش شناسی و اصول موضوعه صحیح کار با روایات طب و میراث طب سنتی

بدون تردید روش شناسی تحقیقات تجربی جا افتاده در زمان ما، تا حد زیادی نسبت به گذشته پیشرفت‌هایی داشته است و استفاده از آن و تلاش در صدد تکمیل آن امری نیکوست.

از سویی دیگر در بسیاری از روایات اصول موضوعه اولیه‌ای وجود دارد که در طب جدید به آن بی‌اعتنایی می‌شود و ما به عنوان یک مسلمان قطعاً موضع منفی نسبت به آن خواهیم داشت. به عنوان مثال اگر در فضای روایی خاص خودش ثابت شود که خداوند متعال در حرام خود شفاء قرار نداده است، طبیعی است که با مصرف عمده برخی از محرّمات در محصولات دارویی مخالفت خواهیم ورزید. به عنوان مثال اگر با تحقیقات روایی ثابت شود که حرام، شامل موادی چون اتانول هم می‌شود، طبیعتاً به فکر حلالی غیر از آن در محصولات دارویی خواهیم بود.

از طرفی در روایات نیز مطالب بسیاری وجود دارند که ارزش وقت‌گذاری و تحقیق و تفحص دارند.

از طرفی در میراث طب سنتی ما نیز چنین مطالبی بسیار است و طبیعی است که علم جدید به فهم آن‌ها و کیفیت علل آن‌ها و تکمیل آن‌ها می‌تواند کمک‌های بسیاری کند.

از طرفی این مطالب می‌تواند به کیفیت مقام داوری و گردآوری ما جهت بدهد.

لذا در مجموع به نظر می‌رسد که با رعایت کلیات روش تحقیق تجربی و جهت‌دهی حاصل از

روایات در مقام گردآوری و داوری، باید میراث طب سنتی - اسلامی خود را از نو بیازماییم و مطابق با زمان خود به روز کنیم.

روش اجتهادی نیز برای کشف دلالت روایات و مقدار انتساب آنها به معصوم ارزشمند است.

تحقیقاتی که جنبه تکمیلی نسبت به روایات معتبر دارند و به منزله بنایی بر روی روایات هستند نیز با واسطه یا وسائلی قابل انتساب به صفت اسلامی هستند و غیر آن را می‌توان منتسب به عنوان «طب سنتی به روز شده و موجه» کرد. بر این اساس می‌توان ادعا کرد که طب اسلامی، نه به این معناست که برویم و با رویکرد فقهی از روایات برداشت کنیم بلکه به معنای بالا گفته شده است و طب اسلامی حقیقی در فضای عدم دسترسی به امام معصوم، آمیزه‌ای از نقل و تجربه است و در نوشتار بالا سهم نقل در هر قسمت از دانش پزشکی را بیان کردیم. حداقل به دلیل تأثیرات جغرافیایی و زمانی بر بدن انسان‌ها و داروها، تا زمانی که مطالب گفته شده در روایات از محک تجربه سر بلند بیرون نیایند، قابل اتصاف به صفت اسلامی نخواهند بود. تجربه هم باید تجربه‌ای روشمند و در شرایط آزمایشگاهی باشد و نه تجربه عوامانه و شرح این مطلب نیز در نوشتار گذشت. مجموعه مطالب ثابت منقول از ائمه علیهم‌السلام حتی از نظر حدیثی - فقهی نیز به قدری نیست که بر طرف کننده همه نیازهای طبی باشد. به عبارت فنی باید بین گزاره‌های طبی اسلام و طب اسلامی فرق گذاشت. گزاره‌های طبی اسلام برخی از مطالب طبی است که از معصومین علیهم‌السلام صادر شده است و امروزه ما با فرآیند فقهی می‌توانیم آن‌ها را از میان مجموعه روایات طبی شناسایی کنیم. اما طب اسلامی مجموعه‌ای منجسم برای بر طرف کردن همه یا عمده نیازهای طبی جامعه اسلامی است که چنین چیزی به هیچ وجه وجود خارجی ندارد و طبق ادعای نگارنده، باید در زمان عدم دسترسی به امام معصوم، با فرآیندی که شرح داده شد برای دستیابی به آن تلاش کرد.

طب مزاجی، طب اسلامی
پا سنخی پونانی

مقدمه

آنچه مسلم است اینکه عده‌ای در یونان باستان، عناصر اصلی جهان مادی را چهار عنصر آب و خاک و هوا و آتش می‌دانستند که به ترتیب نماد رطوبت و خشکی و سردی و گرمی بودند و عناصر اصلی سازنده بدن انسان را^۱ از ترکیب دو به دوی این عناصر چهارگانه، یعنی دم (آب و آتش یا همان رطوبت و گرمی) و صفراء (آتش و خاک یا همان رطوبت و گرمی) و سوداء (هوا و خاک یا همان خشکی و سردی) و بلغم (آب و هوا یا همان رطوبت و سردی) می‌دانستند^۲ و هر یک از این چهار جزء اصلی بدن را به یکی از عناصر چهارگانه به ترتیب به هوا و آتش و زمین و آب تشبیه می‌کردند.^۳

همچنین آنچه مسلم است اینکه اندیشمندان متعارف در دنیای اسلام نیز این مطلب را به عنوان پیش فرض قبول کردند و مطالبی که در طب نگاشتند بر پایه همین اصول بود. به عنوان مثال زکریای رازی و یا ابن سینا که می‌توان این دو نفر را بزرگترین و پر ایده‌ترین اطباء دنیای اسلام دانست، این مطلب را از اطباء یونان پذیرفتند و مطالب خویش را بر پایه این اصول در دو کتاب اصلی خویش (الحاوی

۱. البته بدن موجودات دیگر خصوصیات دیگری داشتند و ممکن بود که مثلاً از دو یا سه تا از این عناصر اصلی ساخته شده باشند. به عنوان نمونه رک: سر الخلیقة و صنعة الطبيعة (کتاب العلل)، ص ۵۶۸.

۲. به عنوان نمونه رک: جوامع کتاب جالینوس فی العناصر بحسب رأی أبقراط (ثلاث رسائل لبقراط و جالینوس)، ص ۱۹۵. البته در یونان عده‌ای خلاف آنچه بیان شد، قبول داشتند و به عنوان مثال بدن را از عنصری واحد می‌دانستند ولی رأی مذکور که بعدها در عالم اسلام نیز همان جا افتاد، رأی ۴ عنصر اصلی است که همان رأی بقراط و تابعین اوست. برای اطلاع از آراء دیگر رک: همان، ص ۲۳۱.

۳. رک: سر الخلیقة و صنعة الطبيعة (کتاب العلل)، ص ۵۶۸.

و القانون) نگاشتند.

آنچه محل بحث ماست اینکه ببینیم آیا اهل بیت علیهم السلام نیز این اصول را پذیرفتند یا خیر و اگر در برخی از روایات با تعبیری مثل بلغم و صفراء و دم و امثال اینها مواجه می‌شویم، آیا انتساب این روایات به اهل بیت علیهم السلام ثابت است و بر فرض در مواردی که انتساب ثابت است، ائمه علیهم السلام، چه معنایی از این عناوین را اراده کرده بودند. ادعا این است که برخی از روایات در این زمینه جعلی است ولی برخی دیگر ثابت است ولی مراد از این واژگان، معنای مصطلح در میان اطبای یونان و بعدها اطبای دنیای اسلام نبوده است و معنای هر یک از این واژگان را در ادبیات اهل بیت علیهم السلام توضیح خواهیم داد.

همچنین توضیح خواهیم داد که مبنای بین اطبای قدیم، قطعاً باطل است ولی این به معنای بیهوده و بی‌فایده بودن آن نیست بلکه بر اساس نکاتی که عرض خواهیم کرد، این ظرفیت در میراث طبی سنتی وجود دارد که حتی برخی از تحقیقات جدید را جهت دهی کند و به پیشرفت علوم جدید، کمک کند. مطالب را در چند مرحله مطرح می‌کنیم:

مرحله اول: رابطه مطالب طب قدیم و تحقیقات علوم جدید

شکی نیست که مبنای طب قدیم از نظر تحقیقات جدید باطل است. به عنوان مثال در طب قدیم وقتی می‌دیدند که شخصی بر اثر بیماری مثلاً چهره‌ای گلگون پیدا کرده است، بر اساس مبانی خویش نهایتاً چند احتمال مختصر مثل زیاد شدن دم و امثال آن را می‌دادند. ولی در طب جدید روشن شده است که منشأ این حالت، دهها مسأله مختلف است و نه آن چند عامل محدود و بلکه در بسیاری از موارد روشن شده است که آن چند عامل محدود است، اصلاً درست نیست و هیچ یک از آن عوامل تأثیری در آن بیماری ندارند. به عنوان مثال شخصی که از شدت بیماری چهره‌اش گلگون می‌شود، هیچگاه خون بدنش زیاد نشده است و مقدار خون بدن او با قبل از بیماری یکسان است.

اما آنچه ایجاد سؤال می‌کند این است که اگر این مبانی باطل است، چه طور ممکن است این مبانی باطل، بسیاری اوقات جواب دهد و بیماران توسط آن درمان شوند؟ چون این حقیقتی وجدانی و انکارناپذیر است که بسیاری اوقات درمان‌های سابق به شفای بیمار منجر می‌شد.

برای پاسخ به این سؤال ابتداء مثالی در مورد مسأله‌ای مشابه مطرح می‌کنیم. هیئت بطلمیوسی نیز شرایط مشابهی دارد. هیئت بطلمیوسی بر پایه اصل زمین مرکزی بنا شده است که امروزه قطعاً باطل شده است و ثابت شده است که گردش سیارگان و خورشید به دور زمین نیست بلکه زمین به و سیارگان به دور خورشید و خود خورشید و مجموعه سیارگان در محورهای دیگری می‌چرخند.

اما جالب اینجاست که در هیئت بطلمیوسی نیز مشابه همین مسأله دیده می‌شود. تا همین زمان،

برخی از اساتید بر اساس هیئت بطلمیوسی بسیاری از پدیده‌های آسمانی را به دقت بسیار بالا پیش بینی می‌کنند. دقیقاً همین سؤال در هیئت بطلمیوسی نیز مطرح می‌شود که چه طور با وجود مبانی باطل، پدیده‌های آسمانی مثل خسوف و کسوف را با این دقت پیش بینی می‌کند؟

پاسخ این است که در هیئت بطلمیوسی دو دسته مطالب دارد.

یک دسته از مطالب آن تجربی است. به عنوان مثال مشاهده کرده‌اند که سیاره زهره بر روی این مدار فرضی خاص در آسمان به صورت منظم بعد از زمان معینی دوباره مسیری مشابه با دفعه قبل را سپری می‌کند.

دسته دیگر مطالب آن، تحلیل‌هایی است که بر این تجربیات افزوده شده است. مثل اینکه بر اثر دیدن حرکت زهره به صورت گفته شده، به این تحلیل می‌رسیدند که زهره بر روی چنین مداری به دور زمین می‌چرخد. مشاهده خالص آن‌ها حرکت سیاره زهره به صورتی خاص بود ولی این مطلب که «زهره به دنبال زمین می‌گردد» تحلیلی بود که از مشاهده خود داشتند و این تحلیل، تنها تحلیل ممکن در این واقعه نبود بلکه مشاهده این حرکت با اینکه زهره و زمین هر دو به دور محوری خاص با سرعت و کیفیتی خاص بگردند نیز سازگار بود که چون این فرض ابتداء به ذهن نمی‌رسید، آن‌ها به اشتباه تصور می‌کردند که لازمه چنین مشاهده‌ای، تنها این است که زهره به دور زمین بچرخد در حالی که از همان ابتداء این مشاهده با هر دو نظریه سازگار بود و این‌ها با تعجیلی که به خرج داده بودند یک حالت را انتخاب کرده بودند.^۱

حال گاهی بر اساس این تحلیل‌ها به نتایجی دست پیدا می‌کردند که هنوز تجربه نشده بود و یا قابل تجربه نبود. طبیعی است که احتمال خطا در این سنخ از مطالب بسیار است ولی مطالبی که بر پایه تجربه خالص است، احتمال خطای بسیار کمی دارد که ناشی از مشکلات ذاتی تجربه است.

با توجه به این نکات در می‌یابیم که پیش بینی دقیق وقایع آسمانی از سنخ مطالب تجربه شده این علم است که به عنوان مثال این سیاره در هر بازه زمانی به مدت خاص، تکرار می‌شود یا به دنبال فلان واقعه آسمانی در زمانی خاص بعد از آن رخ می‌دهد. این مسأله تجربه خالص است جز اینکه بر آن قید کلیتی افزوده شده است که قابل تجربه نیست و تمامی علوم تجربی، چنین مشکلی دارند و اختصاصی به علوم قدیم یا جدید ندارد.

مسأله در علم طب نیز دقیقاً به همین صورت پاسخ داده می‌شود. علم طب نیز دو دسته گزاره دارد. یک دسته از آن‌ها حاصل تجربه است به این صورت که دیده‌اند وقتی شخصی فلان مشکل را داشته

۱. مطلبی که اینجا عرض کردیم به اضافه مطلبی در فصل آخر کتاب «فرآیند ثبوتی و اثباتی احکام اسلامی»، تمام مشکلات و شبهاتی را که برای فلاسفه علم پیش آمده است، پاسخ می‌دهد.

باشد با انجام حجامت یا خوردن فلان ماده مشککش حل می‌شود. دسته دیگر تحلیلی است که بر این تجربه بار کرده‌اند که مثلاً از آنجا که با خارج شدن خون توسط حجامت، بیماری‌اش بر طرف شد، پس معلوم می‌شود که مشکل او، زیاد بودن خون بدنش بوده است یا مثلاً فلان ماده سرد است و حرارت زیاد خون را خنثی کرد و لذا باعث بهبود وضعیت بیمار شد و حال اینکه این تحلیل‌ها تنها یک فرض مسأله است و ممکن است منشأ بر طرف شدن بیماری این فرد بر اثر حجامت زیادی خون او نباشد، بلکه به کار افتادن فلان قسمت خاص بدن، بعد از حجامت باشد که بر اثر فعالیت آن قسمت، بیماری درمان شود.

لذا از آنجا که طب قدیم بر پایه تجربیات بسیار زیادی در طی زمانی بسیار طولانی صورت گرفته است، بسیار ارزشمند است و می‌تواند تا حد زیادی به تحقیقات جدید نیز یاری کند و حتی با تأیید تجربه پیشینیان در شرایط آزمایشگاهی تحقیقات امروز، در این زمان نیز مورد استفاده قرار بگیرد ولی هیچ‌گاه نتیجه بخش بودن مطالب طب جدید در درمان بیماری‌ها دلیل بر صحت مبانی آن‌ها نیست. لذا اگر بر فرض ثابت شود که ائمه علیهم‌السلام طب مزاجی را تأیید کرده‌اند، معنایش این می‌شود که ائمه علیهم‌السلام مطلبی را که امروزه بطلانش کاملاً ثابت شده است، تأیید کرده‌اند و این از دو حال خارج نیست. یا باید به دلیل عصمت امام علیه‌السلام، در اصل تأیید تشکیک کنیم و یا اینکه تأیید را بر اساس مصالح آن روزگار توجیه کنیم به این صورت که ائمه علیهم‌السلام به دلیل مصالحی ولو اصل مبنا را باطل می‌دانستند ولی اجمالاً حاضر به پرداخت هزینه‌های مخالفت با طب مزاجی نبوده‌اند و به دلیل اینکه طب مزاجی نیز در مسائل زیادی نتیجه بخش بوده است، لزومی به اعلام مخالفت با آن را نمی‌دیدند. البته در این تحقیق نشان خواهیم داد که ائمه علیهم‌السلام با طب مزاجی مخالفت هم کرده‌اند و به هیچ وجه طب مزاجی قابل انتساب به ائمه علیهم‌السلام نیست و مراد از واژگان مشترک با طب مزاجی که در لسان برخی از روایات آمده است، چیز دیگری است که ان شاء الله روشن خواهد شد.

مرحله دوم: چگونگی زاویه دید پیشینیان در ابداع طب مزاجی یا همان مهندسی معکوس تفکر طبای مزاجی

بیاییم خود را جای بقراط که به حسب ظاهر مبدع طب مزاجی است بگذاریم. چه شده است که ایشان طب مزاجی را ابداع کرده است؟ او چه طور فکر می‌کرده که عناصر اصلی بدن را این چهار چیز دانسته است؟ یا به عبارت دیگر بیاییم از زاویه دید او به بدن بنگریم تا دقیقاً بفهمیم که او از چه طریقی به این داده‌ها دست پیدا کرده است و چرا او بدن و بیماری‌ها و حالات آن را چنین تحلیل کرده است. به نظر می‌رسد که او چنین پنداشته است که بدن به صورت کلی قسمت‌های مختلفی دارد. قسمت‌هایی از بدن سفت و صلب مثل سنگ و خاک هستند. قسمت‌هایی از بدن جاری و روان مثل

۸۱ ❖ طب مزاجی، طب اسلامی یا سنتی یونانی

آب هستند. برخی از قسمت‌های بدن گرم هستند مثل خون و برخی از قسمت‌ها خنک و سرد هستند مثل مو. از آنجا که در تحلیل جهان مادی، عناصر چهارگانه آب و آتش و خاک و هوا نماد رطوبت و گرما و خشکی و سردی بودند، هر یک از این قسمت‌ها به برخی از این عناصر چهارگانه شباهت داشتند. مثلاً خون هم رطوبت آب را داراست و هم گرمی آتش را دارد. لذا دم ترکیبی از آتش و آب محسوب می‌شود. و همین طور سایر اجزای بدن بر این اساس قابل تحلیل هستند. به صورت کلی دیدند که بدن چهار حالت خاص در هنگام بیماری دارد. یا به عبارت دیگر حالات بیماری انسان را می‌توان به چهار حالت خاص تقسیم کرد.

الف. حالتی که خون بدن زیاد شده است و مثلاً رنگ و روی چهره خیلی سرخ می‌شود و یا مثلاً تن انسان کبیرهایی قرمزی می‌زند و یا مثلاً برخی از قسمت‌ها خود به خود شروع به خون ریزی می‌کنند. در این حالت خون زیاد شده است.

ب. حالتی که خلط سینه زیاد می‌شود و از دهان و بینی انسان خارج می‌شود. بلغم را به این معنا به کار بردند.

ج. حالتی که چهره انسان زرد می‌شود و یا مایع زرد رنگ چرک آلودی از قسمت‌های مختلف بدن خارج می‌شود. این را صفراء نامیدند.

د. حالتی که چهره سیاه می‌شود و یا جوش‌های سیاهی در بدن شکل می‌گیرد و یا چرک سیاه رنگی از قسمتی از بدن خارج می‌شود. این را سوداء نامیدند.

دقیقاً همان حالتی که در فلسفه تعادل قوا سبب تعادل اخلاقی و شکل‌گیری ملکه عدالت بود و طغیان قوا بر خلاف آن بود، در بدن نیز تعادل این چهار ماده، یعنی تعادل اجزای سازنده بدن و سلامت بدن و اما زیاد شدن هر یک از این چهار ماده، به معنا بیماری است و باید درمان شود. گاهی برخی از بیماری‌ها ترکیبی از زیادی این مواد هستند مثل خلط خونی که ترکیبی از زیادی بلغم و دم است و یا چرک زرد همراه خون آبه که ترکیب صفراء و دم است و همین طور موارد دیگر ممکن است قابل توجه باشد.

وقتی کسی چیزی نمی‌خورد رنگ چهره‌اش کم رنگ می‌شد (مثل حال و هوای روزه داران قبل از افطار) و بعد از خوردن غذا، چهره‌اش گلگون می‌شد و لذا می‌گفتند که غذا خون تولید می‌کند. همچنین چون در طحال خونی مایل به سیاه رنگ جمع می‌شد آن را مرکز سوداء می‌دانستند. ادرار نیز وسیله دفع رطوبت زائد از بدن است.

حتی بر اساس رنگ پوست مناطق مختلف تصور می‌کردند که مثلاً از آنجا که در مناطق گرم سیاه پوست هستند، سودای چهره آن‌ها بیشتر است و بر اساس مناطق و بیماری‌های مناطق نیز بر همین

اساس‌ها بیان می‌شد. لذا از بقراط کتابی با نام «کتاب البقراط فی الامراض البلادیة» باقی مانده است. خلاصه اینکه بر اساس یک سری مشاهدات کاملاً سطحی، بر پایه اصل چهار عنصر تشکیل دهنده جهان مادی، خیلی راحت به چنین دیدگاهی دست یافته بودند و به هیچ وجه چهار عنصر اصلی بدن در ابتدای راه عمقی بیش از این نداشت. اما پس از مدتی می‌دیدند که فلان چیز که ابتداء به نظر می‌آید از جنس رطوبت است وقتی خورده می‌شود به بیوست بدن می‌افزاید و یا بالعکس. این سنخ مشاهدات سبب شد که آرام آرام دریابند که گویا بدن پیچیده‌تر از اینهاست و آرام آرام واژگان مذکور حاوی بار معنایی افزوده و استبطانات معنایی خاصی شدند به طوری که دیگر واژه بلغم معنای خلط سینه نمی‌داد بلکه معنایش یک مجموعه منسجم بود که در تمام بدن حضور دارد و یکی از آثار آن در هنگام زیاد شدن آن، افزایش خلط سینه است.

آنچه در اینجا هدف ما بود اینکه نشان دهیم که چه مقدار تحلیل‌ها ساده و ابتدایی و بر پایه برداشت‌های اولیه صورت گرفته است و البته هر چند به مرور زمان انسجام و وسعت پیدا کرده است ولی اصل آن بر پایه برداشتی بسیار ناقص است؛ زیرا که امروزه ثابت شده است که مثلاً خلط سینه به عوامل بسیار متفاوتی بستگی دارد و به هیچ وجه به سادگی تحلیل پیشینان قابل بیان نیست و چه بسا که تمام آنچه پیشینان می‌گفتند رخ دهد ولی خلط سینه به دلیل عدم وجود علت اصلی آن زیاد نشود و بالعکس.

مرحله سوم: چگونگی ورود این الفاظ به دنیای عرب قبل و پس از اسلام

آنچه مسلم است اینکه واژگانی مثل دم و بلغم قبل از اسلام نیز در جامعه عربستان رواج داشته است و در برخی از روایات نبی اکرم صلی الله علیه و آله نیز استفاده شده است. لذا به نظر بدیهی می‌رسد که این واژگان بعد از نهضت ترجمه در شبه جزیره عربستان وارد نشده است و ظاهراً دلیل آن این بوده است که نیاز به پزشکی و پزشکی قبل از اسلام نیز بوده است و بالاخره در عربستان هم افرادی بوده‌اند که از طریق تمدن‌های پیش از اسلام ایران و یونان و امثال آن‌ها با طب و طبابت آشنایی داشتند و وجود این افراد سبب ورود برخی از اصطلاحات طبی در میان مردم نیز می‌شد. همانطور که برخی در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان طیب ذکر شده‌اند مثل حارث بن کلدۀ که طیب العرب نامیده شده است.^۱

اما به نظر می‌رسد مسأله در اینجا فراتر از این مقدار باشد. این واژگان حقایقی هستند که حتی اگر پزشکی هم در جامعه‌ای وجود نداشته باشد، این الفاظ وجود دارند. بالاخره خون یک حقیقتی است که افراد با آن تعامل دارند و طبیعی است که برای آن لفظی وضع می‌کنند. وقتی گوسفند یا انسانی را می‌کشتند در بدن او سیاهی‌ها یا زردی‌های تلخ مزه‌ای یافت می‌شد. بالاخره برای این‌ها لفظی وضع

۱. به عنوان نمونه رک: الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۴۷ و معرفة الصحابة لابی نعیم، ج ۲، ص ۷۷۹ و الاعلام، ج ۲، ص ۱۵۷.

می‌شد. برای اخلاط سینه باید لفظی وضع شود؛ زیرا کاملاً در زندگی بشر مشهود هستند و حتی اگر پزشکی نیز در جامعه نباشد، این حقائق دارای لفظ خواهند بود.

بالتر اینکه به نظر می‌رسد حتی اگر در جامعه‌ای پزشکی وارد شود، عدد کمی از پزشکان توان تغییر دادن موضوع له این الفاظ را به حالت اصطلاحی آن در علم طب ندارند، زیرا ارتباط شدید بین لفظ و این معانی به قدری قوی است که اگر پزشکی بخواهد بر خلاف فهم عرفی از این واژگان استفاده کند، مورد اعتراض واقع می‌شود و نه اینکه بتواند این واژگان را عوض کند و به معانی خاصی توسعه یا ضیق دهد.

البته انصافاً در خود طب قدیم به قدری این واژگان با همان معانی عرفی نزدیک هستند که وقتی پزشک از این واژگان استفاده می‌کرد شاید حتی عرف متوجه تفاوت‌های ظریف این واژگان در طب قدیم با معانی موضوع له عرفی آن متوجه نمی‌شدند.

بله. امکان دارد که بعد از نهضت ترجمه آرام آرام بر اثر کثرت پزشکان - به خلاف سابق که به ندرت پزشک رسمی در شهری یافت می‌شد - جامعه پزشکی به قدری قدرت پیدا کرده باشند که در جامعه به صورت کلی اصطلاحات خویش را به طور محدود بتوانند، رواج دهند ولی آنچه مسلم است اینکه این مسأله در زمانی قبل از امام رضا علیه السلام رخ نداده است، زیرا ترجمه کتب طبی عمدتاً مربوط به بعد از تاریخ شهادت امام رضا علیه السلام است.

بر این اساس وقتی در روایتی به عنوان مثال لفظ بلغم یا دم به کار رفته بود، مراد معنای متعارف آن است مگر اینکه ثابت شود که ائمه علیهم السلام در این اصطلاحات از اطبای یونان پیروی می‌کرده‌اند و یا اینکه اصطلاحی مخصوص به خود داشته‌اند. در مرحله بعد به مجموعه روایاتی می‌پردازیم که ممکن است کسی بر اساس آن‌ها یکی از دو احتمال فوق را قبول کند و نشان خواهیم داد که این روایات از جهات مختلف نمی‌توانند، چنین مطالبی را ثابت کنند.

مرحله چهارم: بررسی روایاتی که در آن‌ها طب مزاجی مطابق یا مشابه قول حکمای یونان تبیین شده است

در بررسی روایات گاهی سخن بر سر این است که به عنوان مثال روایت توحید مفضل سندش ضعیف است ولی گاهی سخن بر سر بالاتر از اینهاست، مثل اینکه در مورد توحید مفضل به مقداری تجمیع قرائن صورت بگیرد که محقق یقین کند که این روایت جعلی است. در اینجا در صدد اثبات این نکته هستیم که روایات این چنینی جعلی هستند. یعنی نه تنها اسناد آن‌ها ضعیف است بلکه بر اساس قرائن بسیاری، این روایات جعل شده‌اند و بالاتر اینکه حتی خصوصیات جعل کننده حدیث و اینکه به چه جریانی در جامعه تعلق دارد و امثال این اطلاعات را نیز آشکار کنیم. البته متأسفانه برخی به گونه‌ای

رفتار کرده‌اند که گویا در توحید مفضل و رساله ذهبیه علوم عجیبه‌ای از دریای علم اهل بیت علیهم‌السلام آشکار شده است و شدیداً به ترویج این سنخ روایات پرداخته‌اند ولی همان طور که به تفصیل نشان خواهیم داد، این رفتارها خارج از روحیه بی طرفانه علمی است و روایاتی مثل توحید مفضل نه تنها حاوی علوم اهل بیت علیهم‌السلام نیستند بلکه از نظر محتوا دارای مشکلات بسیار جدی هستند و دفاع از کیان اهل بیت علیهم‌السلام اقتضا می‌کند که مطالبی در این درجه بطلان را از صاحب آنوار مقدس، مبرا کنیم. البته مشکلات همانطور که روشن خواهد شد، بیش از اینهاست.

توحید مفضل

در مورد شخصیت مفضل بن عمر و جریان اجتماعی او در قسمت‌های قبل تا حدی سخن گفتیم و روشن شد که ایشان به نوعی سردهسته غالیان سیاسی هستند و روشن شد که به دلیل همین رهبری که داشته‌اند، غلات مطالب بسیاری را جعل کرده و به ایشان نسبت داده‌اند. توضیح دادیم که از طرفی غالیان منحرف ایشان را از خود می‌دانستند و حال اینکه ایشان از آن‌ها جدا بوده است و صرفاً بر اثر برخی از اهداف اجتماعی ممکن است ایشان با آن‌ها همراهی‌هایی داشته باشند و همچنین غالیان سیاسی نیز به دلیل عدم رعایت ضوابط علمی به دامنه این انتساب‌ها افزوده‌اند و در مجموع هر مطلبی که از جناب مفضل می‌بینیم، خصوصاً اگر ضوابط اجازه و سماع در آن رعایت نشده باشد، احتمال اینکه از این سنخ مطالب باشد که برای او جعل کرده‌اند، بسیار است. سند این روایت که در ابتدای آن آمده است به صورت وجاده و بدون رعایت ضوابط و سماع از محمد بن سنان از مفضل بن عمر است. شواهدی که در ادامه خواهد آمد، نشان خواهیم داد که توحید مفضل نیز از این سنخ مطالب است و به احتمال قوی توسط اسماعیلیه که با غالیان سیاسی تقارب بسیاری داشته‌اند^۱، جعل شده است.

اما شواهد بر جعلی بودن نوشتار توحید مفضل را به ترتیب ذکر می‌کنیم. مهمترین شاهدی که داریم، وجود بیش از بیست فقره از این نوشتار است که در حاوی مطالب مسلماً باطل و خلاف تجربه است و از قضا این فقرات دقیقاً با نظریات متعارف طبیعیات قدیم همسو بوده است و بعدها در علوم جدید به نحو قطعی و نه مشکوک بطلان این مطالب ثابت شده است.

در اینجا شواهد مختلفی را که می‌توان ذکر کرد به ترکیب مطرح می‌کنیم. این شواهد عبارتند از:

الف. به کار رفتن برخی از اصطلاحات خاص اسماعیلیه در متن توحید مفضل

در مقدمه مجلس چهارم توحید مفضل چنین آمده است:

۱. در گذشته اشاره کردیم که غالیان سیاسی، تمایل بسار زیادی به قیام مسلحانه برای تشکیل حکومت داشته‌اند و احتمالاً بعد از تشکیل حکومت اسماعیلیه عده زیادی از غالیان سیاسی به آن‌ها پیوسته‌اند و در مجموع شباهت‌های بسیار بین اسماعیلیه و جریان غالیان سیاسی وجود دارد که شرح و تبیین آن‌ها نیازمند نوشتاری مستقل است.

«المجلس الرابع: قَالَ الْمُفَضَّلُ: فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمَ الرَّابِعَ بَكَرْتُ إِلَى مَوْلَايَ فَاسْتُوذِنَ لِي فَأَمَرَنِي بِالْجُلُوسِ فَجَلَسْتُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا التَّحْمِيدُ وَالتَّسْبِيحُ وَالتَّعْظِيمُ وَالتَّقْدِيسُ لِلَّاسِمِ الْأَقْدَمِ وَالنُّورِ الْأَعْظَمِ الْعَلِيِّ الْعَلَامِ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَ مُنْشِي الْأَنَامِ وَ مُفْنِي الْعَوَالِمِ وَ الدُّهُورِ وَ صَاحِبِ السَّرِّ الْمُسْتَوْرِ وَ الْغَيْبِ الْمَحْظُورِ وَ الْأَسْمِ الْمَخْزُونِ وَ الْعِلْمِ الْمَكْنُونِ وَ صَلَوَاتِهِ وَ بَرَكَاتِهِ عَلَى مُبْلَغِ وَحْيِهِ وَ مُؤَدِّي رِسَالَتِهِ الَّذِي بَعَثَهُ بِشِيرًا وَ نَذِيرًا- وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا- لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيْتِهِ وَ يَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيْتِهِ فَعَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ مِنْ بَارئِهِ الصَّلَوَاتُ الطَّيِّبَاتُ وَ التَّحِيَّاتُ الزَّكَايَاتُ النَّامِيَّاتُ وَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ الرَّحْمَةُ وَ الْبَرَكَاتُ فِي الْمَاضِيْنَ وَ الْعَابِرِينَ أَبَدَ الْأَبَدِينَ وَ دَهْرَ الدَّاهِرِينَ وَ هُمْ أَهْلُهُ وَ مُسْتَحَقُّوهُ.»

تعبیر «صاحب السر المستور و الغیب المحظور» از اصطلاحات خاص اسماعیلیه است که برای امامان خویش قائل بودند و ائمه خویش قبل از تشکیل حکومت فاطمیون را ائمه ستر می دانستند.^۱ البته نسخه موجود از توحید مفضل شامل مقدمه‌ای از اسماعیلیه نیز هست که در آن تعابیری از قبیل: «امام عصرنا المقیم دعوة الحق بالملقین الدعاء» و «أید الله داعی هذا الوقت بالمواد اللطيفة و البركات» به کار رفته است که کاملاً بر اساس اصطلاحات اسماعیلیه در مورد ائمه خویش است و لذا علمای شیعه مثل مرحوم مجلسی که توحید مفضل را نقل کرده‌اند، این مقدمه را حذف کرده و صرفاً اصل توحید مفضل را آورده‌اند.

علاوه بر این در توحید مفضل فلسفه عددی فیثاغورث نیز مشاهده می‌شود که برخی از اسماعیلیه نیز از این فلسفه متأثر بوده‌اند که در قسمت نظریات خاص موجود در توحید مفضل ان شاء الله به شرح این موارد خواهیم پرداخت. همچنین محتوای این کتاب هم از محتواهای بسیار مورد علاقه اسماعیلیه است، زیرا آن‌ها بسیار به طب یونان و مطالب علوم جدید آن زمان بها می‌دادند و برای ترویج آن دست به روش‌های مختلفی می‌زدند از جمله انتساب این سنخ علوم به اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ که ان شاء الله در آینده روشن خواهد شد. لذا در مجموع این کتاب ارتباط واضحی با اسماعیلیه دارد.

ب. محتوای غیر قابل قبول

توضیح اینکه علوم جدید در یک تقسیم بندی دو دسته هستند. عده‌ای از تحقیقات جدید نظریه‌هایی دارند به صورتی که ابتداء فرضیه‌ای بوده‌اند که بعد از اقامه شدن برخی از شواهد، به صورت موقت در دنیای علم پذیرفته شده‌اند. از این قبیل می‌توان نظریه داروین یا نظریه بیگ بنگ یا بسیاری از نظریات دیگر را که محل کلام هستند، ذکر کرد.

اما عده‌ای از تحقیقات مشاهداتی هستند که چنین وضعیتی ندارند و به نوعی قطعی تلقی می‌شوند.

۱. مؤید الدین شیرازی در دیوان خویش در مورد خود می‌گوید: «رضیت التستر لی مذهبا / و ما أبتغی عنه من معدل».

از این قبیل است گردش زمین به دور خورشید و شبه کروی بودن کره زمین و اقسام رگ‌های خونی در بدن انسان و ورود و خروج آن‌ها از بدن و امثال این نظریات که به مقدار قطعیت گزاره‌های حسی، قطعی هستند.

حال اگر روایتی بگویند که خورشید به دور زمین می‌گردد، معنایش این است که خلاف قطعیات ما سخن گفته است و بر فرض قطع به صدور سبب می‌شود که علمش را به اهلش بسپاریم و بگوئیم که معنای این خبر را نمی‌دانیم و اگر صدورش قطعی نبود، باید بگوئیم که یا این مطلب از جانب معصومان صادر نشده است و اگر هم صادر شده است، آن‌ها خودشان به مرادشان آگاه هستند و ما معنای کلام آن‌ها را نمی‌دانیم.

حال اگر در روایتی حجم مطالبی که با قطعیات دانش‌های ما در تعارض هستند و تنافی دارند، زیاد باشد، سبب می‌شود که وثوق و اطمینان ما به صدور روایت بسیار کاهش پیدا کند و اگر ببینیم که همین مطالبی که در این روایت هست، مثلاً در یونان باستان مطرح بوده است و در نهضت ترجمه در آثار عربی ترجمه شده است، طبیعی است که بر اثر تجمیع این شواهد آرام آرام ظن یا قطع به جعلی بودن آن خبر پیدا می‌کنیم و اگر ببینیم که در روایات دیگر اهل بیت علیهم‌السلام خلاف مطالب این روایت خاص آمده است، طبیعی است که قطع به جعلی بودن این روایت پیدا می‌کنیم.

در مورد توحید مفضل نیز دقیقاً همین حالت را مشاهده می‌کنیم و در ادامه به تفصیل به بررسی این موارد می‌پردازیم.

مرحله اول و دوم: مطالب خلاف دانش‌های قطعی ما در توحید مفضل و نشان دادن کسانی که در روزگار گذشته آن را قائل بودند و نشان دادن مخالفت روایات با برخی از آن‌ها

مورد اول:

«نَبَدَأُ يَا مُفَضَّلُ بِذِكْرِ خَلْقِ الْإِنْسَانِ فَاعْتَبِرْ بِهِ فَأَوَّلُ ذَلِكَ مَا يُدَبَّرُ بِهِ الْجَنِينُ فِي الرَّحِمِ وَ هُوَ مَحْجُوبٌ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ظُلْمَةِ الْبَطْنِ وَ ظُلْمَةِ الرَّحِمِ وَ ظُلْمَةِ الْمَشِيمَةِ حَيْثُ لَا حِيلَةَ عِنْدَهُ فِي طَلَبِ غِذَاءٍ وَ لَا دَفْعِ أَدَى وَ لَا اسْتِجْلَابِ مَنْفَعَةٍ وَ لَا دَفْعِ مَضَرَّةٍ فَإِنَّهُ يَجْرِي إِلَيْهِ مِنْ دَمِ الْحَيْضِ مَا يَغْدُوهُ الْمَاءُ وَ النَّبَاتُ فَلَا يَرَى ذَلِكَ غِذَاؤُهُ»^۱

۱. ای مفضل ابتدا به ذکر خلق انسان شروع می‌پردازیم، پس عبرت بگیر از اول آن هنگامی که جنین را در رحم تدبیر می‌کند در حالی که آن جنین در تاریکی‌های سه گانه یعنی تاریکی شکم و تاریکی رحم و تاریکی مشیمه است در جایی که چاره‌ای برای طلب غذا و دفع اذیت و جلب منفعت و دفع ضرر ندارد پس در این حال از خون حیض به سوی او جاری می‌شود آنچه که به او آب و رشد می‌دهد پس دانما آن (خون حیض) غذای اوست.

در این قسمت گفته شده که خون حیض غذای نوزاد است. وجهش هم واضح و آشکار است. چون معمولاً شخص حامله خون حیض نمی‌بیند، جعل کننده حدیث تصور کرده است که خون حیض غذای نوزاد است ولی امروزه ثابت شده است که خون حیض هیچ ربطی به خونی که داخل بدن نوزاد می‌شود و غذای اوست ندارد؛ زیرا خون حیض خون جداره داخلی رحم است که بعد از مدتی که ریزش می‌کند، آشکار می‌شود و تا دوباره دیواره رحم ترمیم شود، به طول می‌انجامد و خونی که داخل بدن نوزاد می‌شود ربطی به چنین مسأله‌ای ندارد.

البته این تفکر در بین اطباء قدیم بسیار رواج داشته است. به عنوان مثال جالینوس در رساله‌اش به غلو قن می‌گوید:

«دم الطمث الذی ینحدر فی کل شهر و یرتفرغ من أبدان النساء یرعرض له فی وقت الحمل أن یرتیبس. فإذا احتبس صار أجود شیء فیہ و أنفعه غذاء للجنین.»^۱

محقق همین کتاب در حاشیه چنین تذکر می‌دهد:

«کتاب فیہ جامع کتاب ارسطاطالیس فی معرفة طبائع الحیوان لتامسطیوس ترجمة اسحق ابن حنین، فی: شروح علی ارسطو مفقودة فی الیونانیة، تحقیق الدكتور عبد الرحمن بدوی، دار الشرق، بیروت ۱۹۷۲، المقالة الثامنة عشرة، ص ۲۶۶-۲۶۷: و کل ما فیض عن تربية الأولاد من صافی دمر الحیض یرتفع إلی التدیین و الی الضروع فیکون مهینا لغذاء الولد بعد خروجه، لأن هیولی التی تغذیه داخلا و خارجا واحدة هی. و قد أخطأ انبذقلس حیث قال: إن اللبن عفونة مثل القیح (من) فساد و قلة الانهضام.»^۲

و حتی در برخی از آثار طبیبان نسبتاً متأخر (قرن ۷) نیز عین این تعابیر را یافتیم. ابن نفیس قرشی در شرح فصول بقراط می‌گوید:

«و تعلق الجنین لیس بجرم الرحم بل بالحجب و خاصة المشیمة و هو معلق بأقواء العروق التی تسمى النقر، إذ منها یأتی الغذاء إلی الجنین؛ و هی مخارج دم الحیض.»^۳

۱. کتاب جالینوس إلی غلو قن فی التأتی لشفاء الأمراض، النص، ص: ۲۳۶. ترجمه عبارت: خون حیض که در هر ماه سرازیر می‌شود و بدن‌های زنان از آن خالی می‌شود در وقت حاملگی محبوس می‌شود پس هنگامی که محبوس شد بهترین چیز و مفیدترین چیز در آن غذای جنین می‌شود.

۲. همان. ترجمه عبارت: ... و هر آنچه که از خون حیض برای رشد فرزندان زیاد بیاید (سریز شود) به سمت سینه‌ها بالا می‌رود و به سوی پستان می‌رود پس برای غذای کودک بعد از خروج از شکم مادر آماده می‌شود؛ زیرا هیولایی که در داخل و خارج از بدن به او غذا می‌رساند (بنابر تصورات فلسفه قدیم) یکسان است و انبذقلس هنگامی که گفت: شیر مادر عفونتی مانند چرک زخم است که از فساد و کمی هضم صورت می‌گیرد، اشتباه کرد.

۳. شرح فصول بقراط، ص ۲۶۶. ترجمه عبارت: آویزان شدن جنین به جرم رحم نیست بلکه به پرده‌ها و خصوص مشیمة است و آن آویزان به دهانه‌های رگ‌هایی است که «نقر» نامیده می‌شود؛ زیرا از آنجا غذای جنین می‌آید و آن همان محل‌های خروج خون حیض

مورد دوم:

«حَتَّىٰ إِذَا كَمَلَ خَلْقُهُ وَ اسْتَحْكَمَ بَدَنُهُ وَ قَوِيَ أَدِيمُهُ عَلَىٰ مُبَاشَرَةِ الْهَوَاءِ وَ بَصَرُهُ عَلَىٰ مَلَاقَةِ الضِّيَاءِ هَاجَ الطَّلُقَ بِأُمِّهِ فَأَزَعَجَهُ أَشَدُّ إِزْعَاجٍ وَ أَعْتَقَهُ حَتَّىٰ يُؤَلِّدَ فَإِذَا وُلِدَ صَرَفَ ذَلِكَ الدَّمَّ الَّذِي كَانَ يَغْذُوهُ مِنْ دَمِ أُمِّهِ إِلَىٰ تَدْيِهَا وَ انْقَلَبَ الطَّعْمُ وَ اللُّوْنُ إِلَىٰ صَرْبٍ آخَرَ مِنَ الْغِذَاءِ وَ هُوَ أَشَدُّ مُوَافَقَةً لِلْمَوْلُودِ مِنَ الدَّمِّ فَيُؤَافِقُهُ فِي وَفْتِ حَاجَتِهِ إِلَيْهِ فَحِينَ يُؤَلِّدُ قَدْ تَلَمَّظَ وَ حَرَكَتْ شَفْتَيْهِ طَلَبًا لِلرُّضَاعِ فَهُوَ يَجِدُ تَدْيَ أُمِّهِ كَالْإِدَاوَتَيْنِ الْمُعْلَقَتَيْنِ لِحَاجَتِهِ فَلَا يَزَالُ يَتَعَدَّى بِاللَّبَنِ مَا دَامَ رَطَبَ الْبَدَنِ رَفِيقَ الْأَمْعَاءِ لَبْنِ الْأَعْضَاءِ.»^۱

این نظریه نیز از نظر علمی کاملاً باطل شده است و خونی که به سینه‌ها داخل می‌شود هیچ ربطی به خونی که به رحم می‌رود ندارد. علت اینکه آن‌ها نیز چنین می‌پنداشتند این بود که می‌دیدند زن بعد از حاملگی تا چندین ماه خون نمی‌بیند و در نتیجه می‌گفتند که همان خون حیض است که به سینه‌ها رفته است.

این مسأله هم در طب قدیم از قدیمی‌ترین اطبا تا اطبای دنیای اسلام در کلماتشان یافت می‌شود. نمونه‌هایی از این کلمات را در مورد قبل ذکر کردیم که در آن‌ها هم به مورد اول تصریح شده بود و هم به اینکه خون حیض است که بعد از حاملگی به سینه‌ها می‌رود و تبدیل به شیر می‌شود.

مورد سوم:

«اعْرِفْ يَا مَفْضَلٌ مَا لِلْأَطْفَالِ فِي الْبُكَاءِ مِنَ الْمُنْفَعَةِ وَ اعْلَمْ أَنَّ فِي أَدْمَعَةِ الْأَطْفَالِ رُطُوبَةً إِنْ بَقِيَتْ فِيهَا أَحَدَتْتْ عَلَيْهِمْ أَحْدَانًا جَلِيلَةً وَ عَلَلًا عَظِيمَةً مِنْ ذَهَابِ الْبَصْرِ وَ غَيْرِهِ وَ الْبُكَاءُ يُسِيلُ تِلْكَ الرُّطُوبَةَ مِنْ رُءُوسِهِمْ فَيَعْقِبُهُمْ ذَلِكَ الصِّحَّةَ فِي أَبْدَانِهِمْ وَ السَّلَامَةَ فِي أَبْصَارِهِمْ أَ قَلَيْسَ قَدْ جَازَ أَنْ يَكُونَ الطِّفْلُ يَنْتَفِعُ بِالْبُكَاءِ وَ الْوَالِدُ لَا يَعْرِفَانِ ذَلِكَ.»^۲

گذشتگان فکر می‌کردند که اشک چشم چون از سر می‌آید، از رطوبت مغز است که وقتی بر اثر

است.

۱. توحید مفضل، ص ۴۸. ترجمه عبارت: تا اینکه هنگامی که خلقتش کامل می‌شود و بدنش مستحکم می‌شود و پوستش بر مباشرت با هوا قوی می‌شود و چشمش بر ملاقات نور قوی می‌شود درد زایمان مادر را می‌گیرد پس او را به شدت مضطرب و لرزان می‌کند و او را به درد می‌آورد تا اینکه فرزندی به دنیا می‌آید پس هنگامی که به دنیا آمد آن خونی را که از آن تغذیه می‌کرد(که در فراز قبلی گفت: خون حیض است) به سوی سینه‌ها می‌برد و مزه و رنگ آن به نوع دیگری از غذا تبدیل می‌شود و آن سازگاری‌اش با نوزاد از خون بیشتر است پس در زمان نیاز نوزاد به آن می‌دهد و هنگامی که به دنیا می‌آید دو لیش را تکان می‌دهد و باز و بسته می‌کند برای طلب پستان پس هنگامی که سینه مادر را برای حاجتش می‌یابد که مانند دو مشک آویزان هستند، پس دانما به آن تغذیه می‌کند تا زمانی که بدنش مرطوب و دستگاه گوارش لطیف و اعضای نرمی دارد.

۲. توحید المفضل، ص ۵۳. ترجمه عبارت: شناس ای مفضل منفعت گریه اطفال را و بدان که در دماغ اطفال رطوبتی هست که اگر بماند علتها و دردهای عظیم در ایشان احداث می‌نماید مانند کوری و امثال آن، پس گریه این رطوبت را از سر ایشان فرود می‌آورد و باعث صحت بدن و سلامتی ابصار ایشان می‌گردد، پس چنانچه طفل به گریه منتفع می‌گردد و بر پدر و مادر منفعت آن پنهان است

عاملی زیاد می‌شود از مغز سر خارج می‌شود و از طریق مجاری کنار چشم به صورت اشک بیرون می‌آید!

به عنوان مثال در کتاب فردوس الحکمة که از قدیمی‌ترین کتب طبی دنیای اسلام است (وفات مؤلف ۲۶۰) می‌گوید:

«فَأَمَّا الْبُكَاءُ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا حَزَنَ «مَنْ أَمَرَ مَا» انْعَصَمَ الدِّمَاغُ لَرْدِ الْحُزْنِ حَتَّى تَسِيلَ رَطُوبَتُهُ مِنَ الْعَيْنِ.»^۱

در حالی که در علم جدید ثابت شده است که فرآیند ریختن اشک هیچ ربطی به مغز و رطوبت مغز ندارد و کیسه اشک چشم در کنار چشم وجود دارد که بر اثر عوامل مختلفی گاهی مقداری از آب آن کیسه به صورت اشک جاری می‌شود.

مورد چهارم:

«فَأَمَّا مَا يَسِيلُ مِنْ أَفْوَاهِ الْأَطْفَالِ مِنَ الرَّيْقِ فَفِي ذَلِكَ خُرُوجُ الرُّطُوبَةِ الَّتِي لَوْ بَقِيَتْ فِي أَيْدَانِهِمْ لَأَحْدَثَتْ عَلَيْهِمُ الْأُمُورَ الْعَظِيمَةَ كَمَا تَرَاهُ قَدْ غَلَبَتْ عَلَيْهِ الرُّطُوبَةُ فَأَخْرَجَتْهُ إِلَى حَدِّ الْبَلْهِ وَالْجُنُونِ وَالتَّخْلِيطِ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْأَمْرَاضِ الْمُتَلَفَةِ كَالْقَالِحِ وَاللَّقْوَةِ وَ مَا أَشْبَهَهُمَا فَجَعَلَ اللَّهُ تِلْكَ الرُّطُوبَةَ تَسِيلُ مِنَ أَفْوَاهِهِمْ فِي صِغَرِهِمْ لِمَا لَهُمْ فِي ذَلِكَ مِنَ الصَّحَةِ فِي كِبَرِهِمْ فَتَفَضَّلَ عَلَى خَلْقِهِ مِمَّا جَهَلُوهُ.»^۲

این مورد هم دقیقاً شبیه مورد قبل است. در طب قدیم رطوبت شدید را دارای عوارضی از جمله عوارض روانی مثل جنون و تخلیط و نیز سبب برخی از فلج شدگی‌های موضعی می‌دانستند.

وجهش هم این بود که وقتی شخص فلج موضعی پیدا می‌کرد گوشت تشش آویزان می‌شد و این‌ها تصور می‌کردند که رطوبتش آن قدر زیاد شده است که مثل آب که تمایل به جاری شده دارد، عضو فلج شده نیز چنین است. و همچنین مغزشان نیز قدرت انقباض و دقت نخواهد داشت و مثل آب مطالب در آن روان می‌شود!

به عنوان مثال به این عبارت دقت کنید:

«وَأَمَّا الْحَيَةُ الْمَسْمُومَةُ فَحُرُوسٌ: فَهِيَ حَيَّةٌ تَكُونُ أَصْغَرَ مِنَ الْأَفْعَى وَ أَعْرَضَ عَنَّا، وَ مِنْ نَهَشْتِهِ هَذِهِ الْحَيَّةُ يَكُونُ حَالُهُ شَبِيهًا بِحَالِ مَنْ نَهَشْتَهُ الْأَفْعَى وَ يُعْرَضُ لَهُ مَعَ ذَلِكَ اسْتِرْخَاءٌ فِي اللَّحْمِ وَ وَرْمٌ شَبِيهٌ

۱. فردوس الحکمة، ص ۶۶. ترجمه عبارت: اما گریه پس هنگامی که انسان از یک چیزی ناراحت می‌شود، مغز فشرده می‌شود برای اینکه ناراحتی را رد کند تا رطوبت مغز از چشم جاری شود.

۲. توحید المفضل، ص ۵۳-۵۴: ترجمه عبارت: و اما آبی که از دهان اطفال جاری می‌شود و اکثر اوقات سبب دفع رطوبتی می‌گردد که در ابدان ایشان بماند، هر آینه احداث دردهای عظیم در ایشان نماید چنانچه می‌بینی کسی را که رطوبت بر او غالب می‌شود یا دیوانه و مختبط می‌شود یا به فلج و لغوه و اشباه آن مبتلا می‌گردد. پس خداوند علیم در کودکی مقرر گردانیده که این رطوبت از دهان ایشان دفع شود تا موجب صحت ایشان در بزرگی گردد. و تفضّل کرده است بر خلق خود به آنچه جاهلند به حکمت آن و لطف کرده است بر ایشان به آنچه نمی‌دانند آن را.

بورم الاستسقاء حتى يسيل اللحم من شدة الرطوبة»^۱

«و علامة الذي يكون من كثرة الرطوبة، كالذي يعرض للصبان، من النوم المستغرق مع غطيته أو خرخرة في الحلق و ظهور البلغم على الفم و المنخرين و دموع العينين كالذي يعرض للشيوخ و أكثر ما يكون ذلك مع الأبدان الرطبة الكثيرة البلغم. و هذا الصنف من النور إما يكون من زيادة رطوبات معتدلة إلى الدماغ، و يكون ذلك في حالة الصحة»^۲

«ثم اعلم أيها الملك أن البرودة و الرطوبة يجر إلى العي و البله، و قلة العمل، و قد مرأينا مع ذلك ناسا إذا أبردت أدمغتهم انقطع عند ذلك عقلهم»^۳

«و جميع الأعراض الحادثة في الدماغ، من البرودة و الرطوبة»^۴

در حالی که در علم جدید تک تک این مسائل تبیین های کاملاً متفاوتی دارند و به طور قطعی ثابت شده است که این مسأله ربطی به رطوبت این اندامها ندارد و این برداشتها بر پایه همان برداشت ابتدایی سطحی عوامانه بوده است.

مورد پنجم:

«و الْكَيْدُ لِلتَّخْلِيسِ»^۵

همین مطلب در چند سطر بعد با تفصیل بیشتری چنین آمده است:

«فَكَرُّ يَأْمُضُ فِي وُضُولِ الْغِذَاءِ إِلَى الْبَدَنِ وَ مَا فِيهِ مِنَ التَّدْبِيرِ فَإِنَّ الطَّعَامَ يَصِيرُ إِلَى الْمَعْدَةِ فَتَطْبُخُهُ وَ تَبْعَثُ بِصَفْوِهِ إِلَى الْكَيْدِ فِي عُرُوقِ دِقَاقٍ وَاشْجَةٍ بَيْنَهُمَا قَدْ جُعِلَتْ كَالْمَصْفَى لِلْغِذَاءِ لِكَيْلَا يَصِلَ إِلَى الْكَيْدِ مِنْهُ شَيْءٌ فَيُنْكَأَهَا وَ ذَلِكَ أَنَّ الْكَيْدَ رَقِيقَةٌ لَا تَحْتَمِلُ الْعُنْفَ ثُمَّ إِنَّ الْكَيْدَ تَقَبَّلَهُ فَيَسْتَجِيلُ بِلُطْفِ التَّدْبِيرِ دَمَا وَ يُنْفِذُهُ إِلَى الْبَدَنِ كُلِّهِ فِي مَجَارِي مَهْيَأَةً لِذَلِكَ مَنَزَلَةَ الْمَجَارِي الَّتِي تُهَيِّئُ لِلْمَاءِ لِيَطْرُدَ فِي الْأَرْضِ كُلِّهَا وَ يَنْفِذَ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ مِنَ الْخَبَثِ وَ الْفُضُولِ إِلَى مَقَائِصَ قَدْ أُعِدَّتْ لِذَلِكَ فَمَا كَانَ مِنْهُ مِنَ جِنْسِ الْمِرَّةِ الصَّفْرَاءِ جَرَى إِلَى الْمَرَامَةِ وَ مَا كَانَ مِنْ جِنْسِ السُّودَاءِ جَرَى إِلَى الطَّحَالِ وَ مَا كَانَ مِنْ

۱. کامل الصناعة الطيبة، ج ۲، ص ۳۱۴. ترجمه عبارت: اما ماری که فنحرسوس نامیده می شود پس ماری کوچکتر از افعی است و گردن عریض تری دارد و هرکه را که این مار نیش بزند حال او شبیه کسی است که افعی او را نیش زده است و بر او شلی و آویزانی گوشت و ورم شبیه به ورم بیماری استسقاء (طلب سقی و آب) عارض می شود تا اینکه گوشت از شدت رطوبت جاری می شود.

۲. التصريف لمن عجز عن التأليف، ص ۳۱۹. ترجمه عبارت: علامت کسی که از کثرت رطوبت است مانند آنچه بر کودکان عارض می شود، خواب با صدا یا خرخر در حلق است و ظاهر شدن بلغم در دهان و سوراخ های بینی است و اشک دو چشم مانند آنچه بر پیرها عارض می شود، است و بیشتر آن ها با بدن های مرطوب و دارای بلغم بسیار است و این نوع از خواب از زیادی رطوبت معتدل به سمت مغز است و این در حالت صحت و سلامت است.

۳. الملکی فی الطب، ص ۲۰۸. ترجمه عبارت: و همه آنچه بر مغز حادث می شود لز سرما و رطوبت است.

۴. المعتمد فی الادویة المفردة، ج ۱، ص ۲۶.

۵. توحید المفضل، ص ۵۵. ترجمه عبارت: کبد برای تصفیه نمودن است.

الْبَلَّةُ وَالرُّطُوبَةُ جَرَى إِلَى الْمَنَائَةِ فَتَأْمَلُ حِكْمَةَ التَّدْبِيرِ فِي تَرْكِيبِ الْبَدَنِ وَوَضَعَ هَذِهِ الْأَعْضَاءَ مِنْهُ مَوَاضِعَهَا وَإِعْدَادَ هَذِهِ الْأَوْعِيَةِ فِيهِ لِتَحْمِلَ تِلْكَ الْفُضُولَ لِيَلَّا تَنْتَشِرَ فِي الْبَدَنِ فَتُسْقِمَهُ وَتَنْهَكُهُ فَتَبَارَكَ مَنْ أَحْسَنَ التَّقْدِيرَ وَ أَحْكَمَ التَّدْبِيرَ وَ لَهُ الْحَمْدُ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَ مُسْتَحِقُّهُ.»^۱

همچنین در چند صفحه قسمتی از مطلب تکرار شده است:

«مَنْ جَعَلَ الْمَعِدَةَ عَصَابِيئَةً شَدِيدَةً وَقَدَّرَهَا لِهَضْمِ الطَّعَامِ الْغَلِيظِ وَمَنْ جَعَلَ الْكَبِدَ رَقِيقَةً نَاعِمَةً لِقَبُولِ الصَّفْوِ اللَّطِيفِ مِنَ الْغِذَاءِ وَ لِتَهْضِمَ وَ تَعْمَلَ مَا هُوَ أَلْطَفُ مِنْ عَمَلِ الْمَعِدَةِ إِلَّا اللَّهُ الْقَادِرُ.»^۲

شبهه این مطلب در طب قدیم این مطلب قائلین زیادی داشت. به عنوان مثال بلینیوس حکیم (قرن

اول میلادی) در کتاب سرّ الخلیقه و صنعة الطبیعة چنین می گوید:

«فلذلك شبهت الشمس بالكبد الموضوعة في وسط البدن الطابخة بجميع ما يكون في بطن الإنسان،

و شبه القمء بالمعدة التي إليها يلج جميع الطعام و الشراب فتطبخ الكبد ما في المعدة حتى تخرج

منه لطيفا.»^۳

در کتاب جالینوس به غلوق نیز چنین آمده است:

«و اما من الكبد فلان الكبد هي المعدن الذي متولد فيه الاخلاط.»^۴

۱. همان، ص ۵۶ و ۵۷. ترجمه مرحوم مجلسی: تفکر کن: ای مفضل در تدبیر حکیم قدیر در رسیدن غذا به جمیع بدن، به درستی که اول غذا وارد معده می شود و معده آن را طبخ می دهد، هضم می کند و خالص آن را به جگر می فرستد در عروق باریکی چند که در میان معده و جگر هستند، و این عروق مانند پالایشند برای غذا که نرسد از ثقل غذا چیزی به جگر که باعث جراحت آن گردد زیرا که جگر نازک است و تاب غذای خشن و غلیظ را ندارد، پس جگر صافی غذا را قبول می کند و در آنها به لطف تدبیر حکیم خبیر مستحیل به خون و بلغم و صفرا و سودا می شود و از جگر راهها و مجاری به سوی سایر بدن هست که خون از آن مجاری و عروق به سایر بدن می رسد مانند مجاری که در زمین برای آب مهیا کنند تا به همه زمین جاری گردد و آنچه خبائث و زیادتی هاست جاری می شود به سوی اوعیه ای که برای آنها خلق شده است و آنچه از صفرا است به سوی زهره می رود و سودا به سوی سپرز می رود، و رطوبت ها به سوی مئانه جاری می شود. پس تأمل کن حکمت تدبیر حق تعالی را در ترکیب بدن و گذاشتن هر یک از اعضا در جای خود و مهیا کردن اوعیه و ظرفها در آن برای فضول اغذیه و اخلاط تا آن که این زیادتی ها و کثافتها در بدن پهن نشوند که مورث فساد بدن و دردها شوند پس صاحب برکت و نعمت است خداوندی که نیکو کرده است تقدیر را و محکم گردانیده است تدبیر را و او را است حمد و ستایش چنانچه اهل و مستحق آن است.

۲. همان، ص ۶۶ و ۶۷. ترجمه عبارت: چه کسی جز خدا معده را این گونه سخت و با صلابت آفریده تا غذاهای سنگین را نیز هضم کند؟ چه کسی جگر را آنقدر نرم و لطیف آفریده تا عصاره و لطافت غذا را بپذیرد و هضم آن از عمل معده ظریفتر باشد؟ آیا اندکی اهمال و ناهماهنگی در این اعمال می بینی؟ هرگز! چه اینها همه به تدبیر مدبری حکیم است که پیش از آفرینش، نسبت به اشیا قادر و دانا بود و چیزی او را ناتوان نمی گرداند و هم او لطیف و بسیار آگاه است.

۳. سر الخلیقه و صنعة الطبیعة (کتاب العلل)، ص: ۱۶۲. ترجمه عبارت: پس به این جهت خورشید به کبد تشبیه شده است کبدی که در وسط بدن پزنده هرچه در شکم انسان است، قرار داده شده است و ماه به معده تشبیه شده است، معده ای که همه غذاها داخل آن می شود و کبد هر آنچه در معده است می برد تا اینکه از آن به صورت ماده ای لطیف خارج شود.

۴. کتاب جالینوس إلى غلوقن (المقالة الأولى و الثانية) (مجموعه هشت کتاب طبی (مجموعه ثمانیه کتب طبی))، ص ۹۳. ترجمه عبارت: اما از کبد زیرا که کبد معدنی است که در آن اخلاط (چهارگانه یعنی بلغم و دم و صفراء و سوداء) تولید می شود.

و نیز: «و سهل نفوذه من المعدة الي الكبد و من الكبد الي الاعضاء الباقية»^۱
 و نیز: «المرة السوداء يكثر في البدن عند ما يكون الكبد من شأنها ان تولد مرة سوداء اعنى اذا كثرت
 و قويت حرارتها و يبسها حتى يصير بسبب ذلك الي ان يحرق الدم و تيبسه و تعطله و يكون الغذاء
 من شانه توليد الاخلاط الغليظة العكرة و الطحال ضعيف يعجز لضعفه عن اجتذاب جميع ما يتولد
 في الكبد من المرة السوداء و اذا كثرت المرة السوداء في العروق فرمّا يثبت فيها ثم يدفع بها الي
 الاعضاء السفلى التي ليست بشريفة فيحدث هناك العلة التي يقال لها قرسوس»^۲

و در دنیای اسلام نیز این نظریه اجمالاً در اطبا مطرح بوده است و به عنوان مثال در ادب الطیب
 نیز همین مطلب گفته می شود.^۳

بنای ما در این قسمت توجه به این اصل بود که نشان دهیم که آنچه در این روایت در بیان اصل
 بنیان طب مزاجی آمده است، همان مطلب طب سنتی است که در طب قدیم یونان به همین شکل با
 اندکی تفاوت آمده است که این تفاوتها بین اطبای سنتی امری طبیعی بوده است.

مورد ششم:

(وَمَعَ هَذَا فَقَدْ جُعِلَتْ أَشْيَاءٌ مُتَوَسِّطَةٌ بَيْنَ الْحَوَاسِّ وَ الْمَحْسُوسَاتِ لَا تَتِمُّ الْحَوَاسُّ إِلَّا بِهَا كَمَثَلِ
 الصِّيَاءِ وَ الْهَوَاءِ فَإِنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ ضِيَاءٌ يُظْهِرُ اللَّوْنَ لِلْبَصْرِ لَمْ يَكُنِ الْبَصْرُ يُدْرِكُ اللَّوْنَ.)^۴

۱. همان، ص ۱۴۳. ترجمه عبارت: و نفوذ آن از معده به کبد و از کبد به سایر اعضا ساده است.

۲. همان، ص ۱۸۵. ترجمه عبارت: مره سوداء در بدن زمانی زیاد میشود که کبد از شأش تولید مره سواد سواء باشد یعنی هنگامی که زیاد
 شود و حرارتش و خشکی اش زیاد شود تا اینکه به سبب آن تا اینکه خون را بسوزاند و خشکش کند و تعطیلش کند و غذا شود، شأن
 آن تولید اخلاط غلیظ است و طحال ضعیف است به خاطر ضعفش پر می شود از جذب کردن همه آنچه از مره سوداء در کبد تولید
 می شود پس هنگامی که مره سوداء در رگها پر شد پس چه بسا در آن ثابت شود سپس به اعضای پایینی که شریف نیست دفع شود پس
 مرضی که به آن قرسوس گفته می شود حادث می شود.

۳. ادب الطیب، ص ۹۹ و ۱۰۰. عبارت: الكبد ايضا فهي عضو رئيس خلق لتكوين الدم وذلك ان الكبد تجذب اليها بالقوة الجاذبة
 التي خلقها الله عز و جل فيها و في كل معتد الصافي من الغذاء التي قد طبخته المعدة و انضجته نضجا اولاً فاذا انطبخ فيها اعني في
 الكبد و نضج نضجا ثانيا صار بالقوة المغيرة في مدة الزمان الذي قد مسكته القوة الماسكة دما و بعد ذلك تنفذه و تدفعه الى الاعضاء
 و ترسل ذلك في العروق (النابته) منها الي كل عضو ما يشاكله و بحسب كفايته بعد ان تأخذ منه هي غذائها و تبقي منه ما لا يصلح
 لغذائها و لا لغذاء الاعضاء من عكر و زبد و ماء ذلك تقدير العزيز الحكيم و خلقت الكبد بشكل هلالی ذي زيادات محدودب الظاهر
 أخص الباطن ليتمكن بذلك احتواؤها بتغيرها و باصابعها الزائدة على المعدة لتسخينها و تعينها على طبخ الغذاء فيكون مثالها مع
 المعدة مثال القدر الموضوعة على الموقد و بالقوى الطبيعية التي في الكبد يتم الكون لان منها قوى أول و هي المصورة و المرية و
 ثواني و هي الجاذبة و الماسكة و الهاضمة و الدافعة، و بصلاح الكبد تصلح جميع هذه و تصلح حال الحي فلذلك يجب على الطيب
 العناية بها فيما يرد اليها من الأغذية و الأشربة و ما يبرز عنها و بالجمله من تقدير الأمور الطبيعية بحسب مصلحتها كالذي تقدم به
 القول.

۴. توحيد المفضل، ص ۵۹ و ۶۰. ترجمه عبارت: بنگر که چگونه تقدير شده که هر کدام چیزی را دریابند. برای هر حس، محسوسی
 است و هر محسوس، حسّی دارد که آن را ادراك می کند. با این همه، چیزهایی در میان حسّ و محسوس قرار گرفته که تنها از طریق آنها،
 حس صورت می پذیرد؛ مانند نور و هوا. اگر نوری که رنگ و صورت را برای دیده عیان کند نبود دیده آن را ادراك نمی کرد و نمی دید.

مطلب اینجا بر پایه تصور رایج است که رنگ حقیقتی دارد که بر اثر نور دیده می‌شود در صورتی که در فیزیک جدید ثابت شده است که رنگ در واقع همان نور منعکس شده از شیء است. لذا مطلب اینجا بر پایه همان تصور متعارف طبیعیات قدیم از رنگ و نور است. البته در طبیعیات قدیم، اختلاف نظر بود که نور خارج شده از پشم سبب آشکار شدن جسم خارجی برای چشم می‌شود و یا نوری که از شیء به چشم می‌رسد ولی در اصل اینکه نور آشکار کننده رنگ است، مشترک بودند.

البته شاید نظریه جدید در مورد رنگ‌ها به قطعیت موارد سابق نباشد ولی شواهد بر بطلان نظریه سابق و متعارف در مورد رنگ بسیار است و لذا از این جهت نقد مطرح شده بر مطلب اینجا طبق مبنای ما در ابتدای بحث است.

مورد هفتم:

«مَنْ جَعَلَ الرِّئَةَ مِرْوَحَةً الْفُؤَادِ لَا تَفْتُرُ وَلَا تَخْتَلُّ لِكَيْلَا تَتَحَيَّرَ [تَتَحَيَّرَ] الْحَرَارَةُ فِي الْفُؤَادِ فَتُؤَدِّيَ إِلَى التَّلْفِ»^۱

«أَصِفُ لَكَ الآنَ يَا مَفْضَلُ الْفُؤَادَ اعْلَمْ أَنَّ فِيهِ ثَقْبًا مُوجَّهَةً نَحْوَ الثَّقْبِ الَّتِي فِي الرِّئَةِ تُرْوَحُ عَنِ الْفُؤَادِ حَتَّى لَوْ اخْتَلَفَتْ تِلْكَ الثَّقْبُ وَ تَزَايَلَتْ بَعْضُهَا عَنْ بَعْضٍ لَمَا وَصَلَ الرُّوحُ إِلَى الْفُؤَادِ وَ لَهَلَكَ الْإِنْسَانُ»^۲

در طب قدیم یکی از فواید ریه را این می دانستند که گذرگاه باد (مروحه) است و به سبب این گذر باد در داخل ریه، بدن خنک می شود و اگر این نبود، حرارت در بدن باقی می ماند و سبب کشته شدن انسان می شد.

اما در علم جدید ثابت شده است که مطلب به گونه ای دیگر است بلکه تا حدودی می توان گفت که مطلب به عکس تصور آنهاست. توضیح اینکه ماده سوختی بدن، اکسیژن است و اگر تنفس صورت نگیرد، سوخت و ساز بدن با مشکل مواجه شده و انرژی لازم و مورد نیاز بدن بوجود نخواهد آمد (در واقع هیدروکربن و چربی در حضور اکسیژن کافی انرژی مورد نیاز بدن را فراهم می آورد). لذا نه تنها ریه خنک کننده محسوب نمی شود بلکه به عکس، اصل حرارت بدن به خاطر فعالیتی است که ریه انجام می دهد.

در ضمن سوارخ هایی بالای شکم که هوای ریه را به شکم برساند، تاکنون کشف نشده است! علم امروز نشان داده است که نحوه رسیدن اکسیژن به قسمت های مختلف بدن از طریق اتصال مولکول اکسیژن به هموگلوبین خون در رگ های خونی مجاور کیسه های هوایی (آلوئول ها) داخل خود ریه است. مطلب اینجا نیز همان تفکر متعارف ابتدایی آن روزگار است نه علم غیب و علوم الهی نزد ائمه معصومین علیهم السلام که افراد ساده لوحی، همان ها را برای فضیلت سازی به ائمه علیهم السلام نسبت داده است.

مورد هشتم:

«اعْلَمْ أَنَّ آلَامَ الْبَدَنِ وَ أَدْوَاءَهُ تَخْرُجُ بِخُرُوجِ الشَّعْرِ فِي مَسَامِهِ وَ بِخُرُوجِ الْأَطْفَارِ مِنْ أُنَامِلِهَا وَ لِذَلِكَ أَمَرَ الْإِنْسَانَ بِالنُّورَةِ وَ حَلْقِ الرَّأْسِ وَ قَصِّ الْأَطْفَارِ فِي كُلِّ أُسْبُوعٍ لِيُسْرَعَ الشَّعْرُ وَ الْأَطْفَارُ فِي النَّبَاتِ فَتَخْرُجَ الْأَلَامُ وَ الْأَدْوَاءُ بِخُرُوجِهِمَا وَ إِذَا طَلَا تَحَيَّرًا [تَحَيَّرًا] وَ قَلَّ خُرُوجُهُمَا فَاحْتَبَسَتْ الْأَلَامُ وَ الْأَدْوَاءُ فِي الْبَدَنِ فَأَخَذَتْ عِلَلًا وَ أُوجَاعًا وَ مَنَعَ مَعَ ذَلِكَ الشَّعْرَ مِنَ الْمَوَاضِعِ الَّتِي تَضُرُّ بِالْإِنْسَانِ وَ تُحْدِثُ

۱. همان، ص ۶۶. ترجمه عبارت: و چه کسی ریه را وسیله خنکی قلب قرار داد تا با کار همیشگی و پیوسته اش حرارتی در قلب گرد نیاید و به هلاکت شخص نینجامد؟

۲. همان، ص ۶۸. ترجمه عبارت: ای مفضل! اکنون وصف می کنم برای تو احوال دل را: که سوراخ چند در آن هست مقابل سوراخ چند که در شش هست که باد زن دل است. اگر اینها مقابل یک دیگر نمی افتاد، هر آینه نسیم نفس به دل نمی رسید و آدمی هلاک می شد.

عَلَيْهِ الْفَسَادُ»^۱

در طب قدیم نیز اجمالا چنین تصویری بوده است:

«أَنَّ الْغِذَاءَ يَنْتَهِي إِلَى الشَّعْرِ وَالْأظْفَارِ وَيَنْفِذُ مِنْ دَاخِلِ الْبَدَنِ إِلَى ظَاهِرِهِ، أَنَّ رَطوباتِ الْبَدَنِ كُلَّهُ

تَسِيلُ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ وَتَتَنَفَّسُ بَعْضُهَا بِبَعْضٍ وَ يَحْسَنُ الْبَدَنُ كُلَّهُ أَوْ جَاعَ أَجْزَائِهِ بَعْضُهَا بِبَعْضٍ»^۲

و نیز در کتاب فردوس الحکمة چنین آمده است:

«إِنَّ مِنْ شَأْنِ الطَّبِيعَةِ إِخْرَاجَ فَضُولِ الْأَغْذِيَةِ عَنِ الْأَعْضَاءِ الرَّئِيسَةِ إِلَى ظَاهِرِ الْبَدَنِ، وَ إِنَّ لِبَسِّ كُلِّ

شَيْءٍ مِنْ حَيَوَانَاتٍ أَوْ شَجَرٍ أَوْ ثَمَرٍ قَشْرًا وَ جِلْدًا يَاقِيهِ وَ يَسْتَرِهِ فَمَا كَانَ مِنْ تِلْكَ الْفَضُولِ الَّتِي تَخْرُجُهَا

الطَّبِيعَةُ يَابَسًا وَ كَانَ مَخْرَجُهُ مِنْ مَنَافِذِ الْجِلْدِ صَارَ شَعْرًا، وَ مَا كَانَ مِنْ تِلْكَ الْفَضُولِ الَّتِي تَخْرُجُهَا

الطَّبِيعَةُ يَابَسًا وَ كَانَ مَجْرَاهُ إِلَى اللَّثَاتِ وَ الْأَصَابِعِ صَارَ أَسْنَانًا وَ أَظْفَارًا»^۳

در صورتی که طب جدید مشخص کرده است که جنس مواد موهای قسمت‌های زائد بدن و نیز

ناخن‌ها مشکل خاصی ندارد و آنچه سبب بروز بیماری در اثر کوتاه نکردن ناخن و مو می‌شود،

آلودگی‌های خارج از بدن است که در مو و استخوان تجمع می‌یابد.

مورد نهم:

«إِنَّ الْمَنَائِيَّةَ وَ أَشْبَاهَهُمْ حِينَ أَجْهَدُوا فِي عَيْبِ الْخُلُقَةِ وَ الْعَمْدِ عَابُوا الشَّعْرَ النَّابِتَ عَلَى الرِّكْبِ وَ

الْإِبْطَيْنِ وَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ ذَلِكَ مِنْ رَطُوبَةٍ تَنْصَبُ إِلَى هَذِهِ الْمَوَاضِعِ فَيَنْبُتُ فِيهَا الشَّعْرُ كَمَا يَنْبُتُ

الْعُشْبُ فِي مَسْتَنْقَعِ [مُسْتَنْقَعِ] الْمِيَاهِ»^۴

معنای عبارت این است که اگر قسمت دیگری از بدن نیز دائما با رطوبت در تماس باشد، مو در

می‌آورد و حال اینکه اگر ما هر روز هم یک جایی را مو در نمی‌آورد بارها خیس کنیم، مویی از آن در

۱. همان، ص ۷۱ و ۷۲. ترجمه عبارت: بدان که دردها و الم‌های بدن بیرون می‌رود به بیرون آمدن موها از مسامات آنها و به دراز شدن ناخن‌ها از سر انگشتان و به این سبب امر کرده‌اند آدمی را به نوره مالیدن و سر تراشیدن و ناخن گرفتن در هر هفته تا مو و ناخن زودتر بلند شوند و به بیرون آمدن آن دردها از بدن بیرون رود، و چون بلند شوند و نبریدند دیرتر دراز می‌شوند و دردها و مواد آنها در بدن محتبس می‌شوند و باعث بیماری‌ها و علت‌ها می‌گردند. و ایضا مو را در جایی چند که ضرر دارد نروینانیده.

۲. ثلاث رسائل لبقراط و جالینوس (کتاب الغذاء لبقراط (عربی - انگلیسی))، ص: ۱۳۸-۱۴۰. ترجمه عبارت: غذا به مو و ناخن منتهی می‌شود و از داخل بدن به ظاهرش نفوذ می‌کند. همانا رطوبت‌های بدن همه‌اش از بعضی به سوی بعضی دیگر جاری می‌شود و بعضی‌اش با بعضی دیگر تنفس می‌کند و همه بدن دره‌های اجزاء‌اش را برخی به سبب برخی دیگر حس می‌کند.

۳. فردوس الحکمة، ص ۴۰. ترجمه عبارت: از شأن طبیعت اخراج زیادی غذا از اعضای رئیسی بدن به سوی ظاهر بدن است و همانا پوشیده شدن هر چیزی از قبیل حیوان یا درخت یا میوه، به سبب یک پوسته یا پوستی که او را نگه دارد و بپوشاند پس هر چه از زیاده‌هایی که طبیعت به صورت خشک خارج می‌کند و مجرای آن به سوی لثه‌ها و ناخن‌ها باشد، تبدیل به دندان‌ها و ناخن‌ها می‌شود.

۴. توحید المفضل، ص ۷۲. ترجمه عبارت: و اصحاب «مانی» ملعون که در خلقت قادر بی‌چون خواسته‌اند که راه خطا پیدا کنند! عیب کرده‌اند موئی را که پشت زهار و زیر بغل می‌روید و نمی‌دانند که روئیدن این موها به علت رطوبتی است که بر این مواضع ریخته می‌شود و در آنها مو می‌روید مانند گیاهی که در جایی که آب جمع می‌شود از زمین می‌روید.

مورد دهم:

«فَانظُرْ كَيْفَ جَعَلَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْ هَذِهِ الْأَفْعَالِ الَّتِي بِهَا قَوَامُ الْإِنْسَانِ وَ صَلَاحُهُ مُحَرَّكَاً مِنْ نَفْسِ الطَّبَعِ يَحْرَكُهُ لِذَلِكَ وَ يَحْدُوهُ عَلَيْهِ وَ اعْلَمْ أَنَّ فِي الْإِنْسَانِ قُوَى أَرْبَعاً قُوَّةً جَادِبَةً تَقْبَلُ الْغِذَاءَ وَ تُوَرِّدُهُ عَلَى الْمَعِدَةِ وَ قُوَّةً مَاسِكَةً تَحْسُسُ الطَّعَامَ حَتَّى تَفْعَلَ فِيهِ الطَّبِيعَةَ فَعَلَهَا وَ قُوَّةً هَاضِمَةً وَ هِيَ الَّتِي تَطْبُخُهُ وَ تَسْتَخْرِجُ صَفْوَهُ وَ تَبْتِئُهُ فِي الْبَدَنِ وَ قُوَّةً دَافِعَةً تَدْفَعُهُ وَ تَحْدُمُ الثُّفْلَ الْفَاضِلَ بَعْدَ اخْتِذِ الْهَاضِمَةِ حَاجَتَهَا فَفَكَّرْ فِي تَقْدِيرِ هَذِهِ الْقُوَى الْأَرْبَعِ الَّتِي فِي الْبَدَنِ وَ أَفْعَالِهَا وَ تَقْدِيرِهَا لِلْحَاجَةِ إِلَيْهَا وَ الْإِرْبِ فِيهَا وَ مَا فِي ذَلِكَ مِنَ التَّدْبِيرِ وَ الْحِكْمَةِ فَلَوْ لَا الْجَادِبَةُ كَيْفَ كَانَ يَتَحَرَّكُ الْإِنْسَانُ لِيَطْلُبَ الْغِذَاءَ الَّذِي بِهِ قَوَامُ الْبَدَنِ وَ لَوْ لَا الْمَاسِكَةُ كَيْفَ كَانَ يَلْبَثُ الطَّعَامُ فِي الْجَوْفِ حَتَّى تَهْضِمَهُ الْمَعِدَةُ وَ لَوْ لَا الْهَاضِمَةُ كَيْفَ كَانَ يَنْطَبِخُ حَتَّى يَخْلُصَ مِنْهُ الصَّفْوُ الَّذِي يَغْدُو الْبَدَنَ وَ يَسُدُّ خَلْلَهُ وَ لَوْ لَا الدَّافِعَةُ كَيْفَ كَانَ الثُّفْلُ الَّذِي تُخَلِّفُهُ الْهَاضِمَةُ يَنْدَفِعُ وَ يَخْرُجُ أَوَّلًا فَأَوَّلًا أَ فَلَا تَرَى كَيْفَ وَكَّلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِلُطْفٍ صُنْعِهِ وَ حُسْنِ تَقْدِيرِهِ هَذِهِ الْقُوَى بِالْبَدَنِ وَ الْقِيَامِ بِمَا فِيهِ صَلَاحُهُ وَ سَأْمَثَلْ لَكَ فِي ذَلِكَ مِثَالًا إِنَّ الْبَدَنَ مِثْلُ دَائِرِ الْمَلِكِ لَهُ فِيهَا حَشَمٌ وَ صَبِيَّةٌ وَ قَوَامٌ مُوَكَّلُونَ بِالدَّائِرِ فَوَاحِدٌ لِقَضَاءِ حَوَائِجِ الْحَشَمِ وَ إِيرَادِهَا عَلَيْهِمْ وَ آخِرُ لِقَبْضِ مَا يَرِدُ وَ حَزْنِهِ إِلَى أَنْ يُعَالَجَ وَ يَبِيَّأُ وَ آخِرُ لِعِلَاجِ ذَلِكَ وَ تَهْيِئَتِهِ وَ تَفْرِيقِهِ وَ آخِرُ لِنَتْنِظِيفِ مَا فِي الدَّائِرِ مِنَ الْأَقْدَارِ وَ إِخْرَاجِهِ مِنْهَا فَالْمَلِكُ فِي هَذَا هُوَ الْخَلِيقُ الْحَكِيمُ مَلِكُ الْعَالَمِينَ وَ الدَّائِرُ هِيَ الْبَدَنُ وَ الْحَشَمُ هُمُ الْأَعْضَاءُ وَ الْقَوَامُ هُمُ هَذِهِ الْقُوَى الْأَرْبَعُ وَ لَعَلَّكَ تَرَى ذِكْرَنَا هَذِهِ الْقُوَى الْأَرْبَعُ وَ أَفْعَالِهَا بَعْدَ السِّدِّيِّ وَ صَفَتْ فَضْلاً وَ تَزْدَاداً وَ لَيْسَ مَا ذَكَرْتَهُ مِنْ هَذِهِ الْقُوَى عَلَى الْجِهَةِ الَّتِي ذَكَرْتُمْ فِي كِتَابِ الْأَطْبَاءِ وَ لَا قَوْلُنَا فِيهِ كَقَوْلِهِمْ لِأَنَّهُمْ ذَكَرُوهَا عَلَى مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ فِي صِنَاعَةِ الطَّبِّ وَ تَصْحِيحِ الْأَبْدَانِ وَ ذَكَرْنَاهَا عَلَى مَا يُحْتَاجُ فِي صَلَاحِ الدِّينِ وَ شِفَاءِ النَّفْسِ مِنَ الْعَيْ.»^۱

۱. همان، ص ۷۶ و ۷۷. ترجمه عبارت: بنگر که چگونه برای هر کدام از این افعال که قوام و سود بدن در آنهاست، در درون و به طور طبیعی محرک و عامل حرکت دهنده آن قرار داده شده است. بدان که در [جسم] انسان چهار نیرو [و دستگاه] نهفته شده است: ۱- نیروی جاذبه [یا گرسنگی یا طلب درونی غذا] که غذا را می‌گیرد و سوسوی معده می‌فرستد. ۲- نیروی ماسکه [یا نگاهدارنده] که غذا را در معده و جز آن نگاه می‌دارد تا عملیات طبیعی روی آن انجام شود. ۳- نیروی [یا جهاز] هاضمه که غذا را در معده طبخ [یا هضم] می‌کند. عصاره و اصل خالص آن را جدا می‌کند و در تمام بدن می‌پراکند. ۴- نیروی دافعه که زواید و سنگینیهای غذا را پس از رفع نیاز دستگاه هاضمه به جانب پایین سرازیر می‌کند [و دفع می‌نماید]. با تأمل فراوان در این نیروهای چهارگانه و کارهای آنها نیاز بدن به آنها و هم در حکمتها و تدابیر الهی نهفته در آن اندیشه کن. اگر نیروی جاذبه نبود، انسان چگونه در اندیشه چاره‌جویی غذا که ایستادگی بدن به آن است، می‌افتاد؟ اگر نیروی نگاهدارنده و ماسکه غذا نبود، چگونه غذا در درون می‌ایستاد تا معده آن را هضم کند؟ اگر نیروی هاضمه نبود، چگونه غذا هضم می‌شد و می‌پخت تا خالص آن که برآورنده نیاز [سلولهای] بدن است، از آن جدا شود؟ اگر نیروی دافعه نبود، چگونه سنگینیها، غذاهای غیر قابل هضم و مانده‌های دستگاه هاضمه دفع و خارج می‌گشت؟ نمی‌نگری که خداوند جل و علا چگونه با لطف تدبیر و حسن تقدیر خود این نیروها را بر بدن گامرد تا به سود و مصلحت و برای

متأسفانه اطلاعات جعل کننده این روایت از کتب طبی هم چندان بالا نیست و از مطلبی که بارها توسط اطباء قدیم و حتی فلاسفه در علم النفس مطرح شده است، بی اطلاع است.^۱
مورد یازدهم:

«فَكَرَّ يَا مَفْضَلُ فِي خَلْقَةِ عَجِيْبَةٍ جَعَلْتَ فِي الْبَهَائِمِ فَإِنَّهُمْ يُوَارُونَ أَنْفُسَهُمْ إِذَا مَاتُوا كَمَا يُوَارِي النَّاسُ مَوْتَاهُمْ وَ إِلَّا فَأَيَّنَ جَيْفَ هَذِهِ الْوُحُوشِ وَالسَّبَاعِ وَ غَيْرَهَا لَا يَرَى مِنْهَا شَيْءٌ وَ لَيْسَتْ قَلِيْلَةً فَتَحْفَى لِقَلْبِهَا بَلْ لَوْ قَالَ قَائِلٌ أَنَّهَا أَكْثَرُ مِنَ النَّاسِ لَصَدَقَ فَاعْتَبِرْ فِي ذَلِكَ مِمَّا تَرَاهُ فِي الصَّحَارِي وَ الْجِبَالِ مِنْ أَسْرَابِ الطَّيْرِ وَ الْمَهْمَا وَ الْحَمِيْرِ الْوُحْشِ وَ الْوُعُولِ وَ الْأَيَائِلِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْوُحُوشِ وَ أَصْنَافِ السَّبَاعِ مِنَ الْأَسْدِ وَ الصَّبَاعِ وَ الذَّنَابِ وَ النَّمُورِ وَ غَيْرِهَا وَ ضُرُوبِ الْهُوَامِ وَ الْحَشْرَاتِ وَ دَوَابِّ الْأَرْضِ وَ كَذَلِكَ أَسْرَابِ الطَّيْرِ مِنَ الْعِرْبَانِ وَ الْقَطَاةِ وَ الْإِوَزِّ وَ الْكِرَايِ وَ الْحَمَامِ وَ سِبَاعِ الطَّيْرِ جَمِيْعًا وَ كُلُّهَا لَا يَرَى مِنْهَا إِذَا مَاتَتْ إِلَّا الْوَاحِدَ بَعْدَ الْوَاحِدِ يَصِيْدُهُ قَانِصٌ أَوْ يَفْتَرِسُهُ سَبْعٌ فَإِذَا أَحْسُوا بِالْمَوْتِ كَمُنُوا فِي مَوَاضِعَ خَفِيَّةٍ فَيَمُوتُونَ فِيهَا وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَأَمْتَلَأَتِ الصَّحَارِي مِنْهَا حَتَّى تَفْسُدَ رَائِحَةُ الْهُوَاءِ وَ تَحْدُثَ الْأَمْرَاضُ

تقویت آن عمل کنند؟ در این باره برای تو مثالی می‌زنم: بدن به منزله خانه پادشاه است. او در این خانه غلامان، نوکران، خدمتکاران و تدبیرگران داخلی دارد، یکی از این مدبران برای رفع نیازها و برآوری حاجات آنان (جاذبه)، یکی برای آنکه هر چه را که وارد می‌شود بگیرد و ذخیره سازد (ماسکه)، یکی برای آنکه آن را به عمل آورد و مهیا سازد و میان نیازمندان پخش کند. (هاضمه). و یکی برای آنکه خانه را از آلودگیها و زواید پاکیزه نماید. (دافعه). در سخن ما نیز آفرینشگر حکیم، پادشاه عالمیان و بدن نیز همان خانه و غلامان و حشم، اعضای آن است و موکلان و مدبران هم این نیروهای چهارگانه به شمار می‌روند. شاید بینداری که شرح این قوی و نیروهای چهارگانه و عملکرد آنها زیادی است. آنچه که من شرح کردم با آنچه که طبیبان در نوشته‌های خویش گرد آورده‌اند یکسان نیست؛ آنان چیزهایی را توضیح داده‌اند که دانش پزشکی و سلامت بدن به آن نیاز دارد ولی ما آن را بگونه‌ای گفتیم که مصلحت دین و شفای جانها از بیماری گمراهی در آن نهفته است.

۱. به عنوان نمونه در کتاب جالینوس إلى غلوقةن (المقالة الأولى و الثانية) (مجموعه هشت کتاب طبی (مجموعه ثمانیه کتب طبیه))، ص ۸۶ می‌گوید: «و اما القوي الثواني فهي الجاذبة و الماسكة و الهاضمة و الدافعة» و نیز در کتاب المسائل في الطب للمتعلمين، النص، ص ۱۲، می‌گوید: «كم هي أصناف القوى الطبيعية الخادمة؟ أربعة [أصناف] و ما هي؟ (هي) الجاذبة و الماسكة و الهاضمة و الدافعة» و نیز: «در کتاب فردوس الحكمة، ص ۶۳ و ۶۴ می‌گوید: و لهذه القوة الطبيعية التي أنا في ذكرها أربع قوى أولها القوة الجاذبة التي تجذب الغذاء إلى المعدة بالحرارة و اليبوسة و ذلك كالنار و السراج الذي يجذب إليه الرطوبة و الدهن بالحر و اليبس، ثم القوة الماسكة التي تمسك الغذاء في المعدة بالبرودة و اليبس، ثم القوة الهاضمة التي تهضم الغذاء و تنضجه بالحرارة و الرطوبة لأن الهضم ضرب من العفن و لا يعفن شيء إلا بالحرارة و الرطوبة، فأما الحرارة و اليبس و البرودة فلا يكون منها العفونة و لا البخارات كما ذكرنا أنفساً، و الرابعة القوة الدافعة التي تدفع الفضول عن البدن بالبرودة و الرطوبة، و ذلك لأن الأمعاء إنما تنعصر و تتضمن بالبرودة، و إنما تزلق الأثقال و تحدرها بالرطوبة فإن غلب عليها حرارة أو يبس ضعفت عن إحدار أثقال تلك الأغذية و انسدت مجريها، فهذه القوى الأربع أعني الجاذبة و الماسكة و الهاضمة و الدافعة هي موجودات في أعضاء البدن كلها و بها تكون التربة و البقاء، و لا بد لكل عضو من غذاء يقيمه، فهو يجذب الغذاء إلى نفسه بالقوة الجاذبة و يمسكه بالماسكة و يهضمه بالهاضمة، و يدفع ما لا يحتاج إليه منه بالدافعة، فإن ضعفت القوة الجاذبة في المعدة فترت و ضعفت شهوة الطعام، و إن ضعفت الهاضمة كان ما يجري من الغذاء إلى البدن فاسداً غير نضيج و لا محكم، و إن ضعفت الدافعة لم تخرج الفضول في وقتها، و مما يعد أيضاً من الطبيعة الأكل و الشرب و النوم و اليقظة و الراحة و التعب، فأما ما يسمى بنات الطبيعة فأسنان الناس و أزمان السنة و اختلاف البلدان، فأما ما ليس من الطبيعة فالعلل و الأعراض و ما أشبهها.»

و الْوَبَاءُ فَانظُرْ إِلَى هَذَا بِالَّذِي يَخْلُصُ إِلَيْهِ النَّاسُ وَ عَمَلُوهُ بِالتَّمْثِيلِ الْأَوَّلِ الَّذِي مَثَلُ لَهُمْ كَيْفَ جُعِلَ
طَبْعًا وَ إِذْكَارًا فِي الْبَهَائِمِ وَ غَيْرَهَا لِيَسْلَمَ النَّاسُ مِنْ مَعَرَّةٍ مَا يَحْدُثُ عَلَيْهِمْ مِنَ الْأَمْرَاضِ وَ الْفَسَادِ.»^۱

امروزه از نظر علمی ثابت شده است که علت اینکه اجسام این حیوانات بیابانها را فرا نمی‌گیرد این نیست که حیوانات یکدیگر را دفن می‌کنند بلکه جانوران دیگر بدن آنها را می‌خورند و نیز به دلیل شرایط مناسب تجزیه، بدنشان به سرعت تجزیه می‌شود و جزئی از خاک و هوا می‌گردد.

مورد دوازدهم:

«أَعْلِمْتُ مَا طَعُمَ هَذِهِ الْأَصْفَافِ مِنَ الطَّيْرِ الَّتِي لَا تَخْرُجُ إِلَّا بِاللَّيْلِ كِمَثَلِ الْبُومِ وَ الْهَامِ وَ الْخُفَّاشِ
قُلْتُ لَا يَا مَوْلَايَ قَالَ إِنَّ مَعَاشَهَا مِنْ ضُرُوبٍ تَنْتَشِرُ فِي الْجَوِّ مِنَ الْبُعُوضِ وَ الْفَرَاشِ وَ أَشْبَاهِ الْجِرَادِ
وَ الْيَعَاسِبِ وَ ذَلِكَ أَنَّ هَذِهِ الضُّرُوبَ مَبْنُوتَةٌ فِي الْجَوِّ لَا يَخْلُو مِنْهَا مَوْضِعٌ وَ اعْتَبِرْ ذَلِكَ بِأَنَّكَ إِذَا
وَضَعْتَ سِرَاجًا بِاللَّيْلِ فِي سَطْحٍ أَوْ عَرَصَةٍ دَارٍ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ مِنْ هَذِهِ الضُّرُوبِ شَيْءٌ كَثِيرٌ فَمِنْ أَيْنَ يَأْتِي
ذَلِكَ كُلُّهُ إِلَّا مِنَ الْقُرْبِ.»^۲

در صورتی که ظاهراً جغد از موجودات دیگری مثل موش و ... نیز تغذیه می‌کند و در شب با چشمان قوی خود می‌تواند حرکت موجودات کوچک را رصد کند و به سرعت به آنها حمله کند.

مورد سیزدهم:

«تَأَمَّلْ خَلْقَ السَّمَكِ وَ مُشَاكَلَتَهُ لِلْأَمْرِ الَّذِي قُدِّرَ أَنْ يَكُونَ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ خَلِقَ غَيْرَ ذِي قَوَائِمٍ لِأَنَّهُ لَا يَحْتَاجُ
إِلَى الْمَشْيِ إِذْ كَانَ مَسْكَنَهُ الْمَاءَ وَ خَلِقَ غَيْرَ ذِي رِيَّةٍ لِأَنَّهُ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَتَنَفَّسَ وَ هُوَ مُنْعَمِسٌ فِي

۱. توحید المفضل، ص ۱۰۷-۱۰۹. ترجمه عبارت: تفکر کن ای مفضل! در خلق عجیبی که حق تعالی بهایم را بر آن مجبول گردانیده که در هنگام مردن جثه خود را پنهان می‌کنند از مردم چنانچه مردم مرده‌های خود را پنهان می‌کنند. و اگر این نباشد پس در کجاست مردار وحشیان و درندگان و مرغها و غیر اینها که هیچ یک به نظر نمی‌آید و اندک نیست که برای کمی پنهان باشد، بلکه اگر کسی گوید که از آدمی زیاده‌اند راست گفته. نمی‌بینی در صحراها و کوه‌ها و گله‌های آهو و گوزن و گاو کوهی و بز وحشی و غیر اینها از وحشیان و اصناف درندگان از شیر و پلنگ و گرگ و کفتار و غیر اینها. و انواع حشرات زیر زمین و روی زمین و فوج‌های پرندگان از کلاغ و کلنگ و کبوتر و اسفر و اردک و غاز و مرغان شکاری از جمیع اینها مرده و جیفه نمی‌یابی مگر نادری که صیادی شکار کند یا درنده آن را هلاک کند. هر یک از این حیوانات چون آثار مرگ در خود احساس کردند، در مواضع پنهان مخفی می‌شوند و در آنجا می‌میرند، اگر چنین نبود باید صحراها مملو از جیفه اینها تا آن که هوا را متعفن گرداند و طاعون‌ها و بیماری‌ها به سبب آن در میان مردم به هم رسد.

۲. همان، ص ۱۱۹ و ۱۲۰. ترجمه عبارت: آیا می‌دانی که چیست طعمه این مرغان که بیرون نمی‌آیند مگر در شبها مانند: بوم و شب پره؟ گفتم: نه ای مولای من! فرمود که: معاش ایشان از جانورانی است که در هوا می‌باشند مانند پشه و شب پره‌های کوچک و ملخ‌های ریزه و مگس عسل و اشباه اینها که در هوا منتشرند و هیچ موضع از آنها خالی نمی‌باشد. و عبرت بگیر به آن که هر گاه در شب چراغی را بر افروزی بر بام یا عرصه خانه در ساعت جمع می‌شود در دور آن جانور بسیار، اگر اینها در هوا نباشند پس از کجا می‌آیند؟ اگر کسی گوید که از صحراها و بیابانها می‌آیند، جواب می‌گویند که: در این زمان قلیل چگونه این مسافت بعید را طی می‌کنند؟ چگونه می‌بینند از مواضع به این دوری چراغی را که در میان خانه افروخته شده و خانه‌ها بر دور آن احاطه کرده که متوجه آن چراغ شوند با آن که مشاهده و محسوس است که از نزدیک آن چراغ هجوم می‌آورند، پس این دلیل است بر آن که این قسم جانوران در همه مواضع در هوا می‌باشند، و آن مرغان که در شب بیرون می‌آیند و پرواز می‌کنند و دهان می‌گشایند و این جانوران را در میان هوا می‌ربایند و قوت خود می‌گردانند.

اللَّجَّةَ وَ جُعِلَتْ لَهُ مَكَانَ الْقَوَائِمِ أَجْنَحَةٌ شَدَادٌ يَضْرِبُ بِهَا فِي جَانِبَيْهِ كَمَا يَضْرِبُ الْمَلَأُ بِالْمَجَادِيفِ مِنْ جَانِبَيْ السَّفِينَةِ وَ كَسَا جِسْمَهُ قُشُورًا مَتَانًا مُتَدَاخِلَةً كَتَدَاخِلِ الدَّرُوعِ وَ الْجَوَاشِنِ لِتَقِيَهُ مِنَ الْآفَاتِ فَأَعْيَنَ بِفَضْلِ حِسِّ فِي الشَّمِّ لِأَنَّ بَصَرَهُ ضَعِيفٌ وَ الْمَاءُ يُحِبُّهُ فَصَارَ يَسْمُ الطَّعْمَ مِنَ الْبُعْدِ الْبَعِيدِ فَيَنْتَجِعُهُ فَيَتَّبِعُهُ وَ إِلَّا فَكَيْفَ يَعْلَمُ بِهِ وَ مَوْضِعِهِ وَ اعْلَمْ أَنَّ مِنْ فِيهِ إِلَى صِمَاحِهِ مَنَافِدٌ فَهُوَ يَعْبُ الْمَاءَ فِيهِ وَ يُرْسِلُهُ مِنْ صِمَاحِيهِ فَيَتَرَوَّحُ إِلَى ذَلِكَ كَمَا يَتَرَوَّحُ غَيْرُهُ مِنَ الْحَيَوَانِ إِلَى تَنَسُّمِ هَذَا النَّسِيمِ.»^۱

متأسفانه این فراز از روایت نیز بر پایه تصور بدوی آن زمان می باشد و نویسنده گمان می کرده که همانطور که وقتی ما سرمان را زیر آب می کنیم، آب مانع از دیدن مناسب است و به زحمت می توانیم در آب مشاهده کنیم، ماهی نیز چنین است. امروزه تحقیقات نشان داده است که ماهی ها نیز به خوبی در آب می بینند و حتی در نور کم اعماق دریا نیز می توانند تا فاصله دور را با چشمانشان تشخیص دهند.^۲

مورد چهاردهم:

«فَكَرَّ فِي هَذَا الْفَلَكِ بِشَمْسِهِ وَ قَمَرِهِ وَ نُجُومِهِ وَ بُرُوجِهِ تَدُورُ عَلَى الْعَالَمِ هَذَا الدَّوْرَانَ الدَّائِرَةَ بِهَذَا التَّقْدِيرِ.»^۳

مطلب اینجا دقیقاً بر پایه هیئت قدیم است که تصور می کردند که خورشید و ماه و صورت های فلکی به دور ما می گردند و حال اینکه امروزه ثابت شده است که اولاً زمین و سیارگان به دور خورشید می گردند و ثانیاً صورت های فلکی در فلکی در عرض هم و در کنار هم نیستند بلکه به مقدار فواصل نجومی بسیار زیاد از یکدیگر در فضا فاصله دارند و از زمین در عرض هم دیده می شوند.

مورد پانزدهم:

«وَ أُتْبِهَتْ يَا مَفْضُلُ عَلَى الرِّيحِ وَ مَا فِيهَا أَلَسْتَ تَرَى رُكُودَهَا إِذَا رَكَدَتْ كَيْفَ يُحَدِّثُ الْكَرْبَ الَّذِي يَكَادُ أَنْ يَأْتِيَ عَلَى النَّفُوسِ وَ يَمْرُضُ الْأَصْحَاءَ وَ يَنْهَكَ الْمَرْضَى وَ يَفْسِدُ الثَّمَارَ وَ يَعْفَنُ الْبُقُولَ وَ يُعْقِبُ

۱. همان، ص ۱۲۳ و ۱۲۴. ترجمه عبارت: تأمل کن: خلقت ماهی را و مناسب آن مر آن امری را که برای آن آفریده شده، به درستی که آن را بی پا آفریده برای آن که به راه رفتن محتاج نیست زیرا که مسکنش آب است و شش به آن نداده برای آن که نفس نمی تواند کشید در میان آب. و به جای پا دو بال محکم به او داده که در دو پهلو خود بر آب می زند چنانچه مألح از دو جانب کشتی مجازیف قرار داده که به حرکت آنها کشتی جاری می شود. و جسمش را فلسها پوشانیده که در میان يك دیگر داخل شده اند مانند حلقه های زره برای آن که او را از آفتها محافظت نماید و چون بینائی آن ضعیف است و آب مانع دیدن وی است شامه قوی به آن عطا فرموده که بوی طعمه خود را از مسافت بعید احساس می نماید و طلب می کند. اگر او را چنین شامه نمی بود به روزی خود نمی توانست رسید. و از دهانش به سوی گوش هایش منفذها هست و دهان را از آب پر می کند و از گوش هایش بیرون می کند و به این راحت می یابد چنانچه حیوانات دیگر در نفس کشیدن به نسیم راحت می یابند.

۲. ستاری، مسعود؛ ماهی شناسی (تشریح و فیزیولوژی)؛ جلد اول، انتشارات نقش مهر، چاپ اول ۱۳۸۱.

۳. توحید المفضل، ص ۱۳۶. ترجمه عبارت: پس تأمل کن در این فلک با خورشید و ماه و ستارگان و برج هایش که بر هستی به صورت دائم با این اندازه گیری می گردند.

الْوَبَاءِ فِي الْأَبْدَانِ وَالْآفَةِ فِي الْغَلَاتِ فِي هَذَا بَيَانٌ أَنَّ هُبُوبَ الرِّيحِ مِنْ تَدْبِيرِ الْحَكِيمِ فِي صَلَاحِ الْخَلْقِ.»^۱

هر یک از اموری که اینجا به باد نسبت داده شده است، در واقع به عوامل دیگری مرتبط است که گاهی حامل آن‌ها باد است.

مورد شانزدهم:

«فَكَرَّ يَا مَفْضَلُ فِيمَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ هَذِهِ الْجَوَاهِرَ الْأَرْبَعَةَ لِيَتَسَّخَّ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْهَا.»^۲

نظریه خلق جهان از جواهر اربعه آتش و خاک و هوا و آب نیز امروزه باطل شده است و روشن شده است که خود این عناصر چهارگانه از عناصر اولیه بسیاری تشکیل شده‌اند.

مورد هفدهم:

«ثُمَّ إِنَّ الْأَرْضَ فِي طَبَعِهَا الَّذِي طَبَعَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ بَارِدَةٌ يَابِسَةٌ وَ كَذَلِكَ الْجِحَارَةُ وَ إِذَا الْفُرْقُ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ الْجِحَارَةِ فَضْلُ يُبْسٍ فِي الْجِحَارَةِ أَوْ فَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ الْيُبْسَ أَفْرَطَ عَلَى الْأَرْضِ قَلِيلًا حَتَّى تَكُونَ حَجْرًا صَلْدًا أَوْ كَانَتْ تَنْبُتُ هَذَا النَّبَاتِ الَّذِي بِهِ حَيَاةُ الْحَيَوَانِ وَ كَانَ يُحْكِنُ بِهَا حَرْثًا أَوْ بِنَاءً أَوْ فَلَا تَرَى كَيْفَ نَقَصَتْ مِنْ يُبْسِ الْجِحَارَةِ وَ جُعِلَتْ عَلَى مَا هِيَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّيْنِ وَ الرَّخَاوَةِ لِتَنْهَيَاً لِلِاعْتِمَادِ.»^۳

این تحلیل‌ها بر پایه نظریه عناصر چهارگانه است و امروزه به عنوان مثال نمک‌های آب دیده که کاملاً مانند سنگ هستند، مقدار بسیار زیادی آب در داخل هر مولکول خود دارند ولی به مراتب سخت‌تر از بسیاری از سنگ‌ها هستند. همچنین خاک همان خورد شده و ریز شده تکه‌های سنگ است و به صورت کلی اختلاف در کمی و زیادی رطوبت با سنگ ندارد.

مورد هجدهم:

«وَ مِنْ تَدْبِيرِ الْحَكِيمِ جَلَّ وَ عَلا فِي خَلْقَةِ الْأَرْضِ أَنَّ مَهَبَّ الشَّمَالِ أَرْفَعُ مِنْ مَهَبِّ الْجَنُوبِ فَلِمَ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ كَذَلِكَ إِلَّا لِتَنْحَدِرَ الْمِيَاهُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَتَسْقِيَهَا وَ تَرْوِيهَا ثُمَّ تُفِيضُ آخَرَ ذَلِكَ إِلَى الْبَحْرِ فَكَمَا يُرْفَعُ أَحَدُ جَانِبَيْ السَّطْحِ وَ يُخْفَضُ الْآخَرَ لِيَنْحَدِرَ الْمَاءُ عَنْهُ وَ لَا يَقُومَ عَلَيْهِ كَذَلِكَ جُعِلَ مَهَبُّ الشَّمَالِ أَرْفَعُ مِنْ مَهَبِّ الْجَنُوبِ لِهَذِهِ الْعِلَّةِ بِعَيْنِهَا وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَبَقِيَ الْمَاءُ مُتَحَرِّراً عَلَى وَجْهِ

۱. همان، ص ۱۴۰. ترجمه عبارت: تشبیه می‌کنم تو را ای مفضل بر منافعی که در باد هست، نمی‌بینی اگر چند گاه باد نوزد، موجب حدوث امراض می‌شود و نفس‌ها را می‌گیرد و بیماران را می‌گدازد و میوه‌ها را فاسد می‌گرداند و بقول و سبزی‌ها متعفن می‌شوند و احداث مواد و بآب و طاعون در ابدان می‌کند و آفت در غلات پدید می‌آید، پس معلوم شد که وزیدن باد از حسن تدبیر خالق عباد است.

۲. همان، ص ۱۴۲. ترجمه عبارت: فکر کن ای مفضل: در جواهر چهارگانه که هر یک را حق تعالی به قدر احتیاج مردم آفریده

۳. همان، ص ۱۴۴. ترجمه عبارت: و از جمله حکمت‌ها آن است که زمین را به طبع سرد و خشک آفریده و سنگ نیز سرد و خشک است و فرق میان آنها آن است که سنگ خشک‌تر است از سایر اجزای زمین اگر سایر اجزای زمین در این مرتبه از بیس می‌بود همه سنگ سفت می‌بود و گیاهی که حیات همه حیوانات به آن است نمی‌رویند و شخم و بنا و هیچ یک از اعمال ضروریه متمسکی نمی‌شد پس بیس آن را از سنگ کمتر گردانیده و نرم و ملایم ساخته که اعمال ضروریه در آن به آسانی صورت یابد.

الأرض فكان يمتنع الناس من أعمالها و يقطع الطرق و المسالك.»^۱

امروزه ثابت شده است که آنچه معیار جریان رود است، صرفاً اختلاف ارتفاع است و امروزه بسیاری از بزرگترین رودهای جهان چنین حرکتی که در اینجا ادعا شده است، ندارند.
مورد نوزدهم:

«فَكَمَا أَنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا سَقَمَ بَدَنُهُ احتاج إلى الأذوية المرة البشعة ليقوم طباعه و يصلح ما فسد.»^۲

در میان اعراب این تصور بوده است که دارو حتماً باید تلخ باشد و امروزه بسیاری از داروهای شیرین هستند. همچنین در روایات نیز به این مطلب تصریح شده است که خدایی که در تلخی شفا قرار داده است قادر است که آن را در شیرینی نیز قرار دهد.^۳ البته این استدلال ما بنابر این است که ظاهر روایت را وصف توضیحی دانستیم و نه وصف احترازی.

مورد بیستم:

«و قد كان أرسطاطاليس مرده عليهم فقال إن الذي يكون بالعرض و الاتفاق إنما هو شيء يأتي في القسط مرة لأعرض تعرض للطبيعة فتزبلها عن سبيلها و ليس بمنزلة الأمور الطبيعية الجارية على شكل واحد جرياً دائماً متتابعاً.»^۴

آنچه از ارسطو معروف است همین است که اصل علیت را در عرض اتفاق قرار می‌دهد. ارسطو در امور دائمی و اکثری اصل علیت را حاکم می‌داند و در غیر آن‌ها اصل اتفاق را حاکم می‌داند. این دقیقاً به خلاف آن چیزی است که در فلسفه اسلامی رایج است که اصل علیت را در همه هستی حاکم می‌داند، نه اینکه حاکم در برخی موارد علیت و در برخی دیگر اتفاق باشد. در مجموع این مطلب که در فلسفه اسلامی رواج دارد، کاملاً مطابق با فهم و عقل سلیم است و لذا مطلبی که در اینجا در تأیید

۱. همان، ص ۱۴۴ و ۱۴۵. ترجمه عبارت: و از جمله تدبیر خظیر ملک قدیر آن است که در معظم معموره قطب شمالی مرتفع است و چون زمین از کرویت حقیقیه بیرون رفته است، طرف شمال همه جا بلندتر است از طرف جنوب و به این سبب اکثر آنها مانند دجله و فرات از جهت شمال به جانب جنوب جاری شده‌اند و چون آب‌ها که در جوف زمین است تابع روی زمین است در ارتفاع و انخفاض لهذا چشمه‌ها و قنوت که جاری می‌کنند همه از شمال به جنوب می‌آید تا بر روی زمین می‌افتد و همه آب‌ها چنین بر روی زمین جاری می‌شود و در عمارت زمین به کار می‌رود و آنچه زیاد می‌آید به دریا می‌ریزد، پس چنانچه یک جانب بام را بلند و جانب دیگر را پست می‌گرداند که آب منحدر شود و بر روی آن نایستد، هم چنین حق تعالی جهت شمال را بلندتر از جهت جنوب گردانیده برای همین علت و اگر چنین نبود آب بر روی زمین می‌ایستاد و مردم را مانع می‌شد از اعمال ایشان و راه‌ها را مسدود می‌گردانید.

۲. همان، ص ۱۴۸. ترجمه عبارت: چنانچه هر گاه بدن آدمی را بیماری عارض شود و محتاج شود به دواهای تلخ ناگوار تا طبعش را به اصلاح آورد و فسادی که در مزاجش به هم رسیده است زایل گرداند.

۳. کافی، ج ۶، ص ۳۳۴، ح ۹.

۴. توحید المفضل، ص ۱۸۱. ترجمه عبارت: «ارسطاطاليس» به آنان چنین پاسخ داده است: اینکه گاه بالعرض و اتفاق چیزی به خاطر دلیل‌های چندی پدید می‌آید و از راه طبیعی خود خارج می‌شود به منزله بیرون رفتن امور از حالت طبیعی نیست و این اتفاقات نادر همیشه و به طور دائم جاری نیستند [تا دلیل نبود حکمت گردند و آفرینش را به خاطر این امور اتفاقی، مهمل بشماریم].

ارسطو آورده شده است، خلاف عقل سلیم است. همانطور که می‌بینید در این متن، در عبارت «فَقَالَ إِنَّ الَّذِي يَكُونُ بِالْعَرَضِ وَالْإِتِّفَاقِ إِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ يَأْتِي فِي الْفَرْطِ مَرَّةً» صریح در همین مطلبی است که از ارسطو مشهور است. یعنی در این عبارت، اتفاق نفی نمی‌شود بلکه به یک حوزه خاص اختصاص داده می‌شود.

مرحله سوم: مطالبی که ادعا شده است از ابداعاتی است که به تازگی کشف شده است

این دسته اخیر بر فرض ثبوت از شواهد تأیید کننده این روایت هستند ولی آنچه مشاهده کردیم این است که چنین مطالبی در این کتاب وجود ندارد و مسأله دقیقاً به عکس است. از میان مطالبی که چنین ادعایی در مورد آن صورت گرفته است تنها یک مطلب باقی مانده است. این مطلب در این قسمت عبارت توحید مفضل قابل مشاهده است:

«يَا مَفْضَلُ أَلْقَيْنَ عَلَيْكَ مِنْ حِكْمَةِ الْبَارِي جَلَّ وَعَلَا وَتَقَدَّسَ اسْمُهُ فِي خَلْقِ الْعَالَمِ وَالسَّبَاعِ وَالْبَهَائِمِ وَالطَّيْرِ وَالْهَوَامِّ وَكُلِّ ذِي رُوحٍ مِنَ الْأَنْعَامِ وَالنَّبَاتِ وَالشَّجَرَةِ الْمُثْمِرَةِ وَغَيْرِ ذَاتِ الثَّمَرِ وَالْحُبُوبِ وَالْبُقُولِ الْمَأْكُولِ مِنْ ذَلِكَ وَغَيْرِ الْمَأْكُولِ مَا يَعْتَبَرُ بِهِ الْمُعْتَبِرُونَ.»^۱

اما باید دانست نظریه روح انگاری برای نباتات بلکه بالاتر برای جمادات نظریه جدیدی نیست و در یونان باستان و در میان فلاسفه این نظریه، نظریه مشهوری بوده است و در کتب تاریخ فلسفه یونان و روم مفصلاً به این موضوع پرداخته شده است.

جمع بندی

مطالب روایت توحید مفضل قابل تقسیم به سه قسمت است. یک دسته شامل یک سری اطلاعات علمی است که تقریباً همه آن‌ها مطابق رأی در طبیعیات قدیم است و مواردی را که اشتباه بودن آن‌ها ثابت شده است، در این بیست مورد از منظر گذرانندیم. لذا یک طبیعی دان در آن زمان به راحتی این کلمات را می‌دانست و نیازی به علوم و حیانی و الهی نیز نداشت. دسته دوم مطالب، توجه دادن به ظرافت‌هایی است که در این جهان وجود دارد، مثل اینکه رنگ ماهی‌ها بسیار متنوع است و امثال این‌ها که هر کس می‌تواند به آن‌ها توجه دهد و در روایت توحید مفضل از این جهت نیز ویژگی منحصر به فردی مشاهده نمی‌شود. دسته سوم مطالب که عمدتاً در مجلس چهارم بود و از جهتی برتری محتوایی

۱. همان، ص ۴۳. ترجمه عبارت: فرمود که: بیان خواهم کرد برای تو از حکمت حضرت صانع جَلَّ وَعَلَا در خلق عالم و درندگان و حیوانات و مرغان و حشرات و هر صاحب روحی از چهار پایان و گیاه‌ها و درختان میوه‌دار و غیر میوه‌دار و سبزی‌های مأكول و غیر مأكول آنچه عبرت گیرند از آن عبرت‌گیرندگان و زیاده گردد به سبب آن معرفت مؤمنان، و متحیر گردند در آن ملحدان و کافران، فردا بامداد نیز به نزد ما بیا.

داشت، مطالب فلسفی است که در بیان فلسفه ضرور و امثال آن ذکر شده است که علاوه بر مناقشاتی که در برخی از قسمت‌های آن وجود دارد، همین مباحث و بلکه بسیار دقیقتر آن در فلسفه قدیم یافت می‌شود و این قسمت نیز یک سری مطالب عادی و بلکه غلط دار است.

در مجموع این روایت به علاوه بر مشکلات قطعی سندی، مشکلات قطعی علمی و عقلی نیز دارد و در مجموع به هیچ وجه حاوی متنی سلیم از حیث محتوا نیست و تمسک به چنین روایتی که سر تا پا برگرفته از طبیعیات قدیم است، برای اثبات طب مزاجی و انتساب آن به اهل بیت علیهم‌السلام در غایت ضعیف است.

رساله ذهبیه

روایت بعدی که گاهی ادعا شده است که از علوم خاص اهل بیت علیهم‌السلام است ولی باز هم به دلانلی مشابه روایت سابق مسلماً جعلی است، رساله ذهبیه است.

بررسی سند رساله ذهبیه

مرحوم مجلسی در ابتدای این روایت چنین می‌فرماید:

«أَقُولُ وَجَدْتُ بِحَظِّ الشَّيْخِ الْأَجَلِّ الْأَفْضَلِ الْعَلَامَةِ الْكَامِلِ فِي فُنُونِ الْعُلُومِ وَالْأَدَبِ مُرَوِّجَ الْمِلَّةِ وَالدِّينِ وَ الْمَذْهَبِ نُورِ الدِّينِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْعَالِي الْكَرْكِيِّ جَزَاهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَنِ الْإِيمَانِ وَعَنْ أَهْلِ الْجَزَاءِ السَّنِيِّ مَا هَذَا لَفْظُهُ الرَّسَالَةُ الذَّهَبِيَّةُ فِي الطَّبِّ الَّتِي بَعَثَ بِهَا الْإِمَامَ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا عليه‌السلام إِلَى الْمَأْمُونِ الْعَبَّاسِيِّ فِي حِفْظِ صِحَّةِ الْمِرْزَاجِ وَ تَدْبِيرِهِ بِالْأَعْدِيَّةِ وَالْأَشْرَبَةِ وَالْأَدْوِيَةِ. قَالَ إِمَامُ الْأَنْبَاءِ عَزَّةَ وَجْهِ الْإِسْلَامِ مُظْهِرُ الْعُمُوضِ بِالرُّوِيَّةِ اللَّامِعَةِ كَاشِفُ الرُّمُوزِ فِي الْجَفْرِ وَالْجَامِعَةُ أَقْضَى مَنْ قَضَى بَعْدَ جَدِّهِ الْمُصْطَفَى وَ أَعَزَّى مَنْ عَزَا بَعْدَ أَبِيهِ عَلِيِّ الْمُرْتَضَى إِمَامِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَبِي [أَبُو] الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ النَّجَبَاءِ النَّبِيِّينَ الْكَرَامِ الْأَتْقِيَاءِ اعْلَمُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى آخِرِ مَا سَيَأْتِي مِنَ الرَّسَالَةِ. وَ وَجَدْتُ فِي تَأْلِيفِ بَعْضِ الْأَفَاضِلِ بِهَدْيِ السَّنَدَيْنِ قَالَ مُوسَى بْنُ عَلِيِّ بْنِ جَابِرِ السَّلَامِيِّ أَخْبَرَنِي الشَّيْخُ الْأَجَلُّ الْعَالِمُ الْأَوْحَدُ سَدِيدُ الدِّينِ يَحْيَى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلْبَانَ الْخَازِنِ أَدَامَ اللَّهُ تَوْفِيقَهُ قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ. وَ قَالَ هَارُونَ بْنُ مُوسَى التَّلَعُّكَبْرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هِشَامِ بْنِ سَهْلٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي وَ كَانَ عَالِمًا بِأَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عليه‌السلام خَاصَّةً بِهِ مُلَازِمًا لِحَدِيثِهِ وَ كَانَ مَعَهُ حِينَ حَمَلٍ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى أَنْ سَارَ إِلَى خُرَّاسَانَ وَ اسْتَشْهَدَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ بِطُوسَ وَ هُوَ ابْنُ تِسْعٍ وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً. قَالَ وَ كَانَ الْمَأْمُونُ بَنِيَسَابُورَ وَ فِي مَجْلِسِهِ سَيِّدِي أَبُو الْحَسَنِ الرَّضَا عليه‌السلام وَ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمُتَطَبِّينَ وَ الْفَلَسَافَةِ مِثْلَ يُوْحَنَّا بْنِ مَاسَوِيَهٍ وَ جَبْرِئِيلِ بْنِ بَخْتِشُوعَ وَ صَالِحِ بْنِ سَلْهَمَةَ الْهِنْدِيِّ وَ غَيْرَهُمْ مِنْ مُنْتَحِلِي الْعُلُومِ وَ ذَوِي الْبَحْثِ وَ النَّظْرِ فَجَرَى ذِكْرُ الطَّبِّ

وَمَا فِيهِ صَلَاحُ الْأَجْسَامِ وَ قِوَامُهَا فَأَعْرَقَ الْمَأْمُونُ وَ مَنْ بِحَضْرَتِهِ فِي الْكَلَامِ وَ تَعَلَّغُوا فِي عِلْمِ ذَلِكَ وَ كَيْفَ رَكَّبَ اللَّهُ تَعَالَى هَذَا الْجَسَدَ وَ جَمِيعَ مَا فِيهِ مِنْ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ الْمُتَصَادَةِ مِنَ الطَّبَائِعِ الْأَمْرِيَّةِ وَ مَصَارِّ الْأَعْذِيَّةِ وَ مَنَافِعِهَا وَ مَا يُلْحَقُ الْأَجْسَامَ مِنْ مَصَارِّهَا مِنَ الْعَلَلِ. قَالَ وَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام سَاكَتْ لَا يَتَكَلَّمُ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ مَا تَقُولُ يَا أَبَا الْحَسَنِ فِي هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي نَحْنُ فِيهِ هَذَا الْيَوْمَ وَ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ مِنْ مَعْرِفَةِ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ وَ الْأَعْذِيَّةِ النَّافِعِ مِنْهَا وَ الضَّارِّ وَ تَدْبِيرِ الْجَسَدِ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام عِنْدِي مِنْ ذَلِكَ مَا جَرَّبْتُهُ وَ عَرَفْتُ صِحَّتَهُ بِالِاخْتِبَارِ وَ مَرُورِ الْأَيَّامِ مَعَ مَا وَقَفَنِي عَلَيْهِ مِنْ مَضَى مِنَ السَّلَفِ مِمَّا لَا يَسَعُ الْإِنْسَانَ جَهْلُهُ وَ لَا يُعْذِرُ فِي تَرْكِهِ فَأَنَا أَجْمَعُ ذَلِكَ مَعَ مَا يَقَارِبُهُ مِمَّا يُحْتَاجُ إِلَى مَعْرِفَتِهِ. قَالَ وَ عَاجَلَ الْمَأْمُونُ الْخُرُوجَ إِلَى بَلْخِ وَ تَخَلَّفَ عَنْهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام وَ كَتَبَ الْمَأْمُونُ إِلَيْهِ كِتَابًا يَتَنَجَّرُهُ مَا كَانَ ذِكْرُهُ مِمَّا يُحْتَاجُ إِلَى مَعْرِفَتِهِ مِنْ جِهَتِهِ عَلَى مَا سَمِعَهُ مِنْهُ وَ جَرَّبَهُ مِنَ الْأَطْعِمَةِ وَ الْأَشْرِبَةِ وَ أَخَذِ الْأَدْوِيَةِ وَ الْفُضْدِ وَ الْحِجَامَةِ وَ السَّوَاكِ وَ الْحَمَامِ وَ الثُّورَةِ وَ النَّوْرَةِ وَ التَّدْبِيرِ فِي ذَلِكَ. فَكَتَبَ الرِّضَا عليه السلام إِلَيْهِ كِتَابًا دَسَخْتَهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اغْتَضَمْتُ بِاللَّهِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ وَصَلَ إِلَيَّ كِتَابٌ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فِيمَا أَمَرَنِي مِنْ تَوْفِيهِ عَلَى مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ مِمَّا جَرَّبْتُهُ وَ مَا سَمِعْتُهُ فِي الْأَطْعِمَةِ وَ الْأَشْرِبَةِ وَ أَخَذِ الْأَدْوِيَةِ وَ الْفُضْدِ وَ الْحِجَامَةِ وَ الْحَمَامِ وَ الثُّورَةِ وَ النَّوْرَةِ وَ الْبَاهِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يُدْبَرُ اسْتِقَامَةُ أَمْرِ الْجَسَدِ وَ قَدْ فَسَّرْتُ لَهُ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ وَ شَرَحْتُ لَهُ مَا يَعْمَلُ عَلَيْهِ مِنْ تَدْبِيرِ مَطْعَمِهِ وَ مَشْرَبِهِ وَ أَخَذِ الدَّوَاءِ وَ فَضْدِهِ وَ حِجَامَتِهِ وَ بَاهِهِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ سِيَاسَةِ جِسْمِهِ وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقِي. عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَبْتَلِ الْجَسَدَ بِدَاءٍ حَتَّى جَعَلَ لَهُ دَوَاءً إِلَى آخِرِ مَا سَبَّأَنِي. أَقُولُ وَ ذَكَرَ الشَّيْخُ أَبُو جَعْفَرٍ الطُّوسِيُّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ الْقُدُّوسِيَّ فِي الْفَهْرِسْتِ فِي تَرْجَمَةِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ جُمْهُورٍ الْعَمِّيِّ الْبَصْرِيِّ لَهُ كُتِبَ مِنْهَا كِتَابُ الْمَلَا حِمِرِّ وَ كِتَابُ الْوَاحِدَةِ وَ كِتَابُ صَاحِبِ الرِّمَّانِ عليه السلام وَ لَهُ الرِّسَالَةُ الْمُدَهَّبَةُ عَنِ الرِّضَا عليه السلام أَخْبَرَنَا بِرَوَايَاتِهِ كُلِّهَا إِلَّا مَا كَانَ فِيهَا مِنْ غُلُوٍّ أَوْ تَخْلِيطِ جَمَاعَةٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ. وَ رَوَاهَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَتَيْلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِيِّ عَنِ الْعُمَرِيِّ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ. وَ ذَكَرَ النَّجَاشِيُّ أَيْضًا طَرِيقَهُ إِلَيْهِ هَكَذَا أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْكَاتِبُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْهُدَلِيِّ الْمَسْعُودِيِّ قَالَ لَقِيتُ الْحَسَنَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ فَقَالَ لِي حَدِّثْنِي أَيُّ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ وَ هُوَ ابْنُ مَائَةٍ وَ عَشْرِ سِنِينَ. وَ أَخْبَرَنَا ابْنُ سَادَانَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ سَعْدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ بِجَمِيعِ كُتُبِهِ. وَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ شَهْرَاشُوبَ قَدَّسَ سِرُّهُ فِي كِتَابِ مَعَالِمِ الْعُلَمَاءِ فِي تَرْجَمَةِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ لَهُ الرِّسَالَةُ الْمُدَهَّبَةُ عَنِ الرِّضَا عليه السلام فِي الطَّبِّ انْتَهَى. وَ ذَكَرَ الشَّيْخُ مُنْتَجِبُ الدِّينِ فِي الْفَهْرِسْتِ أَنَّ السَّيِّدَ فَضْلَ اللَّهِ بْنَ عَلِيٍّ الرَّوَنْدِيَّ كَتَبَ عَلَيْهَا شَرْحًا سَمَّاهُ تَرْجَمَةَ الْعَلَوِيِّ لِلطَّبِّ الرَّصَوِيِّ. فَظَهَرَ أَنَّ الرِّسَالَةَ كَانَتْ مِنَ الْمَشْهُورَاتِ بَيْنَ عُلَمَائِنَا وَ لَهُمْ

إِيَّهِ طُرُقٌ وَ أَسَانِيدٌ لَكِنْ كَانَ فِي نُسُخَتِهَا الَّتِي وَصَلَتْ إِلَيْنَا اخْتِلَافٌ فَاحِشٌ أَشْرْنَا إِلَى بَعْضِهَا وَ لَنُشْرِعُ فِي ذِكْرِ الرِّسَالَةِ ثُمَّ فِي شَرْحِهَا عَلَى الْإِحْمَالِ. اعْلَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَبْتَلِ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ بِبَلَاءٍ حَتَّى جَعَلَ لَهُ دَوَاءً يُعَالِجُ بِهِ وَ لِكُلِّ صِنْفٍ مِنَ الدَّاءِ صِنْفٌ مِنَ الدَّوَاءِ الخ.»^۱

می‌بینید که مرحوم مجلسی بعد از ذکر طرق موجود در فهرست شیخ طوسی و مرحوم نجاشی و مطلب کتاب معالم العلماء و فهرست منتجب الدین، نتیجه می‌گیرند که رساله در میان اصحاب مشهور بوده است. در نقد فرمایشات مرحوم مجلسی باید عرض کنیم که:

اولاً مرحوم نجاشی اسمی از کتاب رساله مذهبه یا ذهبیه در هیچ جای کتابشان نیآورده‌اند و در ترجمه الحسن بن محمد بن جمهور تنها طریق خویش به کتاب الواحده ایشان را ذکر می‌کنند و در ترجمه پدر نیز، سه کتاب را ذکر می‌کنند که عبارتند از: «الملاحم الکبیر» و «نوادر الحج» و «ادب العلم» و طریقی که مرحوم مجلسی ذکر کرده‌اند، طریق ایشان به این کتب است و نه به رساله ذهبیه. آپس حدیث شناس بزرگ مرحوم نجاشی نه طریقی به کتاب ذکر می‌کنند و نه اسمی از آن می‌برند و تعجب است که مرحوم مجلسی چه طور طریق ذکر شده در ضمن ترجمه محمد بن جمهور در نجاشی را مرتبط به این کتاب می‌دانند و حال اینکه نه در مطلبی که خود ایشان از نجاشی نقل کرده‌اند و نه در نسخ موجود نجاشی اسمی از این کتاب برده نشده است.

ثانیاً مرحوم شیخ طوسی از طریق قمی‌ها این رساله را نقل می‌کنند و حال اینکه خود قمی‌ها در

۱. بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۳۰۶-۳۰۹. ترجمه عبارت: می‌گویم که یافتم به خط انسان جلیتر و با فضیلت‌تر علامه کامل در علوم و ادب که ترویج‌کننده ملت و دین و مذهب است جناب نور الدین علی بن عبد العالی کرکی که خداوند سبحان جزای او را از ایمان و از اهلش به جزاء بلندی بدهد، چیزی را که لفظ آن این است رساله طلابی در طب که امام رضا علیه‌السلام به سوی مأمون فرستاد در حفظ سلامتی مزاج و تدبیر آن با غذاها و نوشیدنی‌ها و دواها. امام مردم غره چهره اسلام و ظاهر کننده پیچیدگی‌ها با رویه درخشان کشف‌کننده رمزهای جفر و جامعه و اهل قضاوت ترین کسانی که قضاوت کردند بعد از جد ایشان و اهل جنگ‌ترین کسانی که جنگیدند بعد از پدرش علی مرتضی امام جن و انس، یعنی ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله بر او و بر پدران نجیب و تقییب که اهل کرامت و تقوی هستند: بدان ای امیر المؤمنین تا آخر آنچه از رساله می‌آید. و یافتم در تألیف بعضی از افاضل به این دو سند که فرمود... (دو سند را به همراه ابتدای دو روایت در دو سند ذکر کردند) سپس مرحوم مجلسی فرمود: می‌گویم: و شیخ طوسی ابو جعفر قدس الله روحه در کتاب فهرست در ترجمه محمد بن حسن بن جمهور عمی بصری ذکر کرد که برای او کتاب‌هایی است از جمله آن‌ها کتاب ملاحم و کتاب واحده و کتاب صاحب الزمان علیه السلام است و برای او کتاب رساله طلاکاری شده از امام رضا علیه السلام است که به روایت‌های او ما را خبر داده است مگر آنچه که در آن‌ها از غلو و تخلیط است جماعتی از (طرق) به روایات ایشان را ذکر کردند و سپس طریق نجاشی را ذکر کردند و سپس فرمودند: (محمد بن شهر آشوب قدس سره در کتاب معالم العلماء در ترجمه محمد بن حسن فرمود: برای او رساله طلاکاری شده است از امام رضا علیه السلام در طب. مطلب او تمام شد. و شیخ منتجب الدین در فهرست ذکر کرد که سید فضل الله بن علی راوندی شرح بر آن نوشت که آن را ترجمه علوی برای طب رضوی نام گذاشت. پس (از آنچه نقل کردیم) ظاهر شد که رساله از مطالب مشهور بین علمای ماست و برای آن‌ها طرق و اسانید به سوی آن است و لکن در نسخی که از این کتاب به سوی ما رسیده است اختلاف فاحشی است که به برخی از آن‌ها اشاره کردیم و باید ذکر رساله را شروع کنیم سپس به صورت اجمالی شرحش دهیم. بدان ای امیر المؤمنین که ... الی آخر روایت.

هیچ یک از آثار خویش هیچ اسم و رسمی از این کتاب بیان نمی‌کنند. مرحوم صدوق حتی در یک مورد از کل کتب ایشان که به دست ما رسیده است، حتی تکه‌ای از این روایت را نقل نمی‌کنند. ثالثاً بر فرض برای کتاب شهرتی تصور شود، متعلق به قرن ۵ یا ۶ به بعد است و قبل از آن هیچ یک از بزرگان قمی و بغدادی ما، حتی قسمتی از این رساله را در کتب خویش ذکر نکرده‌اند و لذا شهرت این چینی ارزشی ندارد.

رابعا صدر سند این روایت شخصی به نام محمد بن جمهور است که ظاهراً از غالیان سیاسی یا حتی غالیان منحرف است و بعد از آن پسر اوست که او از غالیان سیاسی است و به تصریح ائمه حدیث، در اینکه از چه کسی نقل کند، حساسیت نداشته است.^۱ همچنین نسخه‌ای از این روایت که به دست ما رسیده است به تصریح مرحوم مجلسی «وجاده» است و حداقل حدود ۷۰۰ سال ضوابط اجازه و سماع را نگذرانده است زیرا صدر نسخه مرحوم تلعبیری است که در قرن چهارم زیسته‌اند و مرحوم مجلسی در اواخر قرن یازده عمده زندگانی خویش را گذرانده‌اند.

عبارات ائمه رجال در مورد محمد بن جمهور چنین است:

«ضعیف فی الحدیث فاسد المذهب و قیل فیہ اشیاء الله أعلم بها من عظمها.»^۲

«عربی بصری غال.»^۳

ابن غضائری در مورد پسر می‌گوید:

«محمد بن الحسن بن جمهور أبو عبد الله العمی غال فاسد الحدیث لا یکتب حدیثه.

رأیت له شعراً یحلل فیہ محرّمات الله عز و جل.»^۴

البته احتمال دارد که در اینجا مراد پدر باشد و زیاده‌ای در نسخه ابن غضائری رخ داده باشد خصوصاً که ابن داود از ابن غضائری این مطالب را در ترجمه پدر نقل می‌کند و نه پسر.^۵ لذا این روایت از نظر سندی ضعیف و از نظر حدیثی دارای شهرتی چندان نبوده است و از قرن ۵-۶ به بعد احتمالاً در میان برخی از علماء موجود بوده است.

اما از حیث محتوا نیز این کتاب دارای اشکالات محتوایی بسیاری است که مشابه روشی که در

۱. فهرست نجاشی، ص ۶۲.

۲. فهرست نجاشی، ص ۳۳۷. ترجمه عبارت: در حدیث ضعیف است و مذهب او فاسد است و در مورد او چیزهایی گفته شده است که به خاطر بزرگی اش (می‌گوئیم) خدا به آن‌ها داناتر است (و از ذکر آن خودداری می‌کنیم).

۳. رجال شیخ طوسی، ص ۳۶۴. ترجمه عبارت: عرب بصری است. غالی است.

۴. رجال ابن غضائری، ص ۹۲. ترجمه عبارت: غالی و دارای احادیث فاسد است و حدیث او نوشته نمی‌شود. برای او شعری دیدم که در آن محرّمات خداوند متعال را حلال می‌شمرد.

۵. رجال ابن داود، ص ۵۰۲.

توحید مفضل در پیش گرفتیم، در اینجا نیز به شرح مشکلات محتوایی این کتاب می پردازیم.

مشکلات محتوایی رساله ذهبیه

الف. عبارات منافی با مقام امامت

مورد اول:

در رساله ذهبیه می خوانیم:

«قَالَ وَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَتَكَلَّمُ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ مَا تَقُولُ يَا أَبَا الْحَسَنِ فِي هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي نَحْنُ فِيهِ مِنْذُ الْيَوْمِ فَقَدْ كَبُرَ عَلَيَّ وَ هُوَ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ وَ مَعْرِفَةَ هَذِهِ الْأَعْزَبَةِ النَّافِعِ مِنْهَا وَ الضَّامِرِ وَ تَدْبِيرِ الْجَسَدِ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدِي مِنْ ذَلِكَ مَا جَرَّبْتَهُ وَ عَرَفْتَ صِحَّتَهُ بِالْإِخْتِبَارِ وَ مُرُورِ الْأَيَّامِ مَعَ مَا وَقَفَنِي عَلَيْهِ مَنْ مَضَى مِنَ السَّلَفِ مِمَّا لَا يَسَعُ الْإِنْسَانَ جَهْلُهُ وَ لَا يُعَدَّرُ فِي تَرْكِهِ.»^۱

اینکه امام علیه السلام بر اساس تجربه به این دانش ها دست پیدا کرده باشند منافی مقام امامت و علم الهی ایشان است و تنها توجیه این عبارت این است که بگوییم، این جملات تقیّه صادر شده است! البته با فرض اینکه تقیّه در چنین مسأله ای تصور شود! آیا امام نمی توانستند منبع علم خویش را بیان نکنند! یا صرفاً به آموختن از سلف اکتفا کنند؟ همچنین در ادامه می فرمایند که ندانستن این مطالب جایز نیست و در ترکش انسان معذور نیست و این هم خلاف ضرورت فقه در بسیاری از مسائل این رساله است.

مورد دوم:

«فَابْدَأُ عِنْدَ دُخُولِ الْحَمَامِ بِخَمْسِ حَسَوَاتٍ مَاءَ حَامِرٍ [حَارًّا] فَإِنَّكَ تَسْلَمُ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ وَجَعِ الرَّأْسِ وَ الشَّقِيقَةِ وَ قِيلَ خَمْسَةٌ أَكْفٌ مَاءَ حَارٌّ تَصُبُّهَا عَلَى رَأْسِكَ عِنْدَ دُخُولِ الْحَمَامِ.»^۲

ظاهر این عبارت این است که نستجیر بالله امام رضا علیه السلام شک داشته اند که وقتی حمام می شویم پنج کف آب به روی سر بریزیم یا اینکه آن را بخوریم! لذا با تعبیر «قیل» دومی را نقل کرده اند!

۱. طب الإمام الرضا علیه السلام (الرسالة الذهبية)، النص، ص: ۷. ترجمه عبارت: گفت: و امام رضا علیه السلام ساکت بودند و سخنی در مورد آن نمی فرمودند پس مأمون به ایشان عرض کرد ای ابو الحسن، در مورد این مسأله که ما از آن روز در آن هستیم چه می گویی. به تحقیق که بر من بزرگ شده است و شناخت سودمند و مضر از این غذاها و تدبیر بدن چاره ای از آن نیست. پس ابو الحسن فرمود نزد من از آن چیزی است که آن را تجربه کرده ام (آزموده ام) و صحت آن را با آزمایش و گذر زمان دانسته ام علاوه بر اینکه من را بر آن گذشتگان از سلف آگاه کرده اند از آنچه که بر انسان جهل آن جایز نیست و در ترکش معذور نیست.

۲. طب الإمام الرضا علیه السلام (الرسالة الذهبية)، النص، ص: ۲۹ و ۳۰. ترجمه عبارت: هنگامی که خواستی داخل حمام شوی و گرفتار درد سر و گیجی آن نگردي قبل از ورود در گرمخانه یا فرورفتن در آب گرم پنج جرعه از آب نیم گرم بیاشام که بخواست خدای تعالی از دردسر و شقیقه سالم میمانی. و نیز گفته شده: بر سر خود هنگام داخل شدن در حمام پنج کف آب گرم می ریزی.

طبیعی است که ائمه علیهم السلام این چنین صحبت نمی کنند. اهل بیت علیهم السلام اهل «قال فلان» نیستند بلکه اهل «قال رسول الله» هستند. لذا در کافی شریف می خوانیم:

«عَلِيٌّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ قُتَيْبَةَ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَهُ فِيهَا فَقَالَ الرَّجُلُ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ كَذَا وَ كَذَا مَا يَكُونُ الْقَوْلُ فِيهَا فَقَالَ لَهُ مَهْ مَا أَجَبْتُكَ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم لَسْنَا مِنْ أَرَأَيْتَ فِي شَيْءٍ»^۱

ب. برخی از محتواهای مسلما باطل بر اساس یافته‌های جدید بشر

مورد اول:

«وَذَلِكَ أَنَّ هَذِهِ الْأَحْسَامَ أُسِّسَتْ عَلَى مِثَالِ الْمَلِكِ فَمَلِكُ الْجَسَدِ هُوَ مَا فِي الْقَلْبِ وَ الْعُمَالُ الْعُرُوقُ فِي الْأَوْصَالِ وَ الدَّمَاعُ وَ بَيْتُ الْمَلِكِ قَلْبُهُ وَ أَرْضُهُ الْجَسَدُ وَ الْأَعْوَانُ يَدَاهُ وَ رِجْلَاهُ وَ عَيْنَاهُ وَ شَفَتَاهُ وَ لِسَانُهُ وَ أُذُنَاهُ وَ خَزَائِنُهُ مَعَدَّتُهُ وَ بَطْنُهُ وَ حِجَابُهُ وَ صَدْرُهُ قَائِدِيَانِ عَوَانِ يَقْرَبَانِ وَ يُبْعَدَانِ وَ يَعْمَلَانِ عَلَى مَا يُوجِي إِلَيْهَا الْمَلِكُ وَ الرَّجُلَانِ يَنْقُلَانِ الْمَلِكَ حَيْثُ يَشَاءُ وَ الْعَيْنَانِ يَدُلَانِهِ عَلَى مَا يَغِيبُ عَنْهُ لِأَنَّ الْمَلِكَ وَرَاءَ حِجَابٍ لَا يُوَصِّلُ إِلَيْهِ إِلَّا بِإِذْنٍ وَ هُمَا سِرَاجَاهُ أَيْضاً وَ حِضْنُ الْجَسَدِ وَ حِرْزُهُ الْأَذُنَانِ لَا يَدْخِلَانِ عَلَى الْمَلِكِ إِلَّا مَا يُوَافِقُهُ لِأَنَّهُمَا لَا يَقْدِرَانِ أَنْ يَدْخِلَا شَيْئاً حَتَّى يُوجِي الْمَلِكُ إِلَيْهِمَا أَطْرُقَ الْمَلِكُ مُنْصِتاً لَهُمَا حَتَّى يَبْعِي مِنْهُمَا ثُمَّ يُجِيبُ بِمَا يَرِيدُ نَادِئاً مِنْهُ رِيحُ الْفُؤَادِ وَ بَخَارُ الْمَعْدَةِ وَ مَعُونَةُ الشَّفَتَيْنِ وَ لَيْسَ لِلشَّفَتَيْنِ قُوَّةٌ إِلَّا بِإِشَاءِ اللِّسَانِ وَ لَيْسَ يَسْتَعْنِي بَعْضُهَا عَنْ بَعْضٍ وَ الْكَلَامُ لَا يَحْسُنُ إِلَّا بِتَرْجِيحِهِ فِي الْأَنْفِ لِأَنَّ الْأَنْفَ يَزِينُ الْكَلَامَ كَمَا يَزِينُ النَّافِخُ الْمِرْمَاسَ وَ كَذَلِكَ الْمَنْجَرَانِ هُمَا تَقَبَا الْأَنْفِ وَ الْأَنْفُ يَدْخُلُ عَلَى الْمَلِكِ مِمَّا يُحِبُّ مِنَ الرِّوَائِحِ الطَّيِّبَةِ فَإِذَا جَاءَ رِيحٌ يَسُوءُ أَوْحَى الْمَلِكُ إِلَى الْيَدَيْنِ فَحَجَبَتْ بَيْنَ الْمَلِكِ وَ بَيْنَ تِلْكَ الرِّوَائِحِ وَ لِلْمَلِكِ مَعَ هَذَا ثَوَابٌ وَ عَذَابٌ فَعَذَابُهُ أَشَدُّ مِنْ عَذَابِ الْمُلُوكِ الظَّاهِرَةِ الْقَادِرَةِ فِي الدُّنْيَا وَ ثَوَابُهُ أَفْضَلُ مِنْ ثَوَابِهَا فَأَمَّا عَذَابُهُ فَالْحَزْنُ وَ أَمَّا ثَوَابُهُ فَالْفَرَحُ وَ أَصْلُ الْحَزْنِ فِي الطَّحَالِ وَ أَصْلُ الْفَرَحِ فِي التَّرْبِ وَ الْكُلْيَتَيْنِ وَ فِيهِمَا عِرْقَانِ مُوَصَّلَانِ فِي الْوَجْهِ فَمِنْ هُنَاكَ يَظْهَرُ الْفَرَحُ وَ الْحَزْنُ فَتَرَى تَبَاشِيرَهُمَا فِي الْوَجْهِ وَ هَذِهِ الْعُرُوقُ كُلُّهَا طُرُقٌ مِنَ الْعُمَالِ إِلَى الْمَلِكِ وَ مِنَ الْمَلِكِ إِلَى الْعُمَالِ»^۲

۱. کافی، ج ۱، ص ۵۸، ح ۲۱. ترجمه عبارت: مردی از امام صادق علیه السلام از مسأله‌ای سؤال پرسید پس حضرت در آن به او جواب داد. پس مرد گفت اگر چنین و چنان باشد نظر تو چیست؟ پس حضرت به او فرمود: ساکت باش. هر چه که من در مورد آن به تو جواب دادم از رسول خدا است. ما از اصحاب «نظر» نیستیم.

۲. طب الإمام الرضا عليه السلام (الرسالة الذهبية)، النص، ص: ۱۰-۱۳. ترجمه عبارت: و آن به این سبب است که این اجسام مانند یک فرمانروایی ساخته شده است پس فرمانروای جسم آن چیزی است که در قلب است و کارگران همان رگهای در قسمتهای مختلف بدن هستند و خانه فرمانروا قلب اوست و زمین او جسم اوست و یاران او دو دست و دو پا و دو چشم و دو لب و دو گوش اوست و خزائن او معده و شکم و حجاب و سینه اوست پس دو دست دو پا هستند که او را نزدیک و دور می کنند و مانند‌ی که فرمانروا به آن دو الهام می کند عمل می کنند و دو پا فرمانروا را به هر جا که بخواهد منتقل می کنند و دو چشم او را به چیزهایی که بر او پوشیده می ماند

این عبارات علاوه بر اینکه وجه شبه‌های بسیار غریبی دارد، در آن عباراتی یافت می‌شود که قطعا با دانسته‌های علوم جدید منافی است و جالب اینکه مشابه آن در تفکرات یونان باستان و طبای قدیم نیز یافت می‌شود! یعنی اگر بر فرض محال این روایت از حضرت رضا علیه السلام صادر شده بود، در این قسمت چیزی جز تکرار برخی از مطالبی که در نهضت ترجمه، ترجمه شده بود و نیز برخی از نظرات طبای دنیای اسلام، نیست.

مورد دوم:

«وَلَا تُجَامِعِ امْرَأَةً حَتَّى تُلَاعِبَهَا وَ تَغْمِرَ ثَدْيَيْهَا فَإِنَّكَ إِنْ فَعَلْتَ اجْتَمَعَ مَأْوَاهَا وَ مَاؤُكَ فَكَانَ مِنْهَا الْحَمْلُ لَان مَائِهَا يَخْرُجُ مِنْ ثَدْيَيْهَا»^۱

بدیهی است که طبق دانسته‌های جدید اینکه سینه زن فشار داده شود یا خیر، هیچ دخلی به بچه دار شدن ندارد. ذیل عبارت نیز قطعا با دانسته‌های جدید در تعارض است. گذشتگان وقتی مشاهده می‌کردند که بر اثر فشردن سینه، زن تحریک می‌شود و مایع از او خارج می‌شود تصور می‌کردند که منشأ اصلی آب آنجاست در حالی که مسأله به صورت دیگری است.

ج. برخی از مطالبی که دقیقا توسط طبای قدیم بیان شده است و ذکر مواردی که خلاف روایات دیگر است:

تنها به مواردی در چند صفحه اول این نوشتار اکتفا می‌کنیم. تقریبا هر سطر این کتاب چنین وضعیتی دارد.

راهنمایی می‌کنند؛ زیرا فرمانروا پشت حجاب است و به او کسی نمی‌رسد مگر با اذن و آن دو چشم، دو چراغ او نیز هستند و قلعه بدن و حفاظ آن دو گوش هستند که بر فرمانروا داخل نمی‌کنند مگر آنچه را که با او سازگار باشد زیرا آن دو نمی‌توانند بر فرمانروا کسی را داخل کنند مگر اینکه او به آن دو الهام کند و او برای آن دو (گوش) سکوت کند تا اینکه از آن دو بشنوند و سپس به آنچه اراده می‌کند پاسخ دهد از جمله با باد شکم و بخاره معده و کمک دو لب. برای دو لب قدرتی نیست مگر با ایجاد زبان و برخی از آن‌ها با برخی دیگر بی‌نیاز نمی‌شود و کلام زیبا نمی‌شود مگر با رفت و برگشت در بینی؛ زیرا بینی کلام را زیبا می‌کند همانطور که دمنده در مزار آن را زیبا می‌کند. و همچنین هستند دو سوراخ بینی و بینی بر فرمانروا بوهای پاک را داخل می‌کند پس هنگامی که بوی بدی بیاید که او آن را خوش نداشته باشد، فرمانروا به دو دست الهام می‌کند پس آن دو بین فرمانروا و آن بوها مانع می‌شوند و با فرمانروا علاوه بر این‌ها عذاب و ثوابی است. عذاب او شدیدتر از عذاب فرمانرواهای ظاهر قادر در این دنیا است و ثواب او از ثواب آن‌ها بهتر است. اما عذاب او حزن و ثواب او شادی است و اصل اندوه در طحال است و اصل شادی در دو کلیه و چربی اطراف روده هاست. و در آن دو، دو رگ است که به چهره می‌رسد پس از آنجا شادی و اندوه آشکار می‌شود پس می‌بینی بشارت‌های آن دو را در چهره و همه این رگ‌ها راهی از کارگران فرمانروا و از فرمانروا به سوی کارگران است.

۱. طب الإمام الرضا علیه السلام (الرسالة الذهبية)، النص، ص: ۶۵ بر اساس نقل حاشیه. البته فراز اخیر عبارت در برخی از نسخ نیست. رک: همان، حاشیه. البته در هر صورت مطلبی که در همه نسخ نیز آمده است خلاف دانش قطعی است. ترجمه عبارت: با زن مقاربت نداشته باش مگر اینکه با او شوخی کنی و دو سینه او را بفشاری؛ زیرا که اگر چنین کنی آب او با آب تو جمع می‌شود پس به دنبال آن بچه حاصل می‌شود؛ زیرا آب او از دو سینه او خارج می‌شود.

مورد اول:

«فَإِنَّ الْاِغْتِسَالَ بِالْمَاءِ الْبَارِدِ بَعْدَ أَكْلِ السَّمَكِ الطَّرِي يُورِثُ الْفَالِحَ.»^۱

ابن قیّم از ابن بختیشوع چنین نقل می‌کند:

«و قال ابن بختيشوع: احذر ان تجمع البيض و السمك...الاغتسال بالماء البارد بعد أكل السمك

الطري يؤثّر الفالج.»^۲

همچنین زکریای رازی می‌گوید:

«و على أن الأجداد أن لا يؤكل السمك إلا في يوم يعزم فيه على القيء. و متى أكل منه و لم يؤثر

القيء، شرب بعده دواء مسهلا ليخرج من البدن ما يؤثّره من البلغم اللزج و الزجاجة الذي كثيرا

ما يكون سببا للقولنج الصعب و الفالج و السكتة.»^۳

لذا به صورت کلی اینکه ماهی سبب بیماری فالج می‌شود در میان اطباء قدیم رایج بوده است و

در اینجا حالتی ذکر شده است که زمینه سازی بیشتری برای این بیماری دارد.

مورد دوم:

«و إتيان المرأة الحائض يؤثّر الجذام في الولد و الجماع من غير إهراق الماء على أثره يؤثّر الحصة.»^۴

ابن قیّم از ابن بختیشوع چنین نقل می‌کند:

«وطء المرأة الحائض يؤثّر الجذام، الجماع من غير أن يهريق الماء عقيبها يؤثّر الحصة الخ.»^۵

مورد سوم:

«و الجماع بعد الجماع من غير أن يكون بينهما غسل يؤثّر الجذام إن غفل عن الغسل.»^۶

۱. طب الإمام الرضا عليه السلام (الرسالة الذهبية)، النص، ص: ۲۶ و ۲۷. البته محقق کتاب در حاشیه تذکر داده است که سه نسخه از نسخ ایشان به این صورت مطلب را نقل کرده است و نسخه دیگر به جای تعبیر «الاغتسال بالماء البارد»، تعبیر «الماء البارد» دارد. ترجمه عبارت: زیرا شستشو با آب سرد بعد از خوردن ماهی تازه سبب بیماری فالج می‌شود.

۲. الطب النبوي، ص: ۳۱۰. مشابه همین نقل را پیش از ابن قیّم در کتاب «الوصلة إلى الحبيب في وصف الطيبات و الطيب»، ص ۱۵۹ نیز می‌بینیم. ترجمه عبارت: ابن بختیشوع گفت: از با هم خوردن تخم مرغ و ماهی خودداری کن ... شستن با آب سرد بعد از خوردن ماهی تازه سبب بیماری فالج می‌شود.

۳. منافع الأغذية و دفع مضارها، ص: ۱۴۶. ترجمه عبارت: علاوه بر اینکه بهتر این است که ماهی را نخورد مگر در روزی که در آن روز قصد کرده که قیء کند (عمدا یا بیاورد) و هر گاه از آن بخورد و قیء اثر نکند بعد از آن دوی مسهل می‌خورد برای اینکه آنچه از بلغم لزج و شیشه‌ای که بسیار سبب قولنج سخت و فالج و سکتة می‌شود، تولید کرده است، از بدن خارج شود.

۴. طب الإمام الرضا عليه السلام (الرسالة الذهبية)، النص، ص: ۲۸. ترجمه عبارت: و نزدیکی با زن حائض سبب جذام در فرزند می‌شود و نزدیکی بدون ریختن منی به دنبالش سبب بیماری سنگ (تولید سنگ در مجاری) می‌شود.

۵. الطب النبوي، ص ۳۱۰. ترجمه عبارت: نزدیکی با زن حائض سبب جذام می‌شود و نزدیکی بدون اینکه به دنبال آن منی ریخته شود تولید سنگ می‌کند.

۶. طب الإمام الرضا عليه السلام (الرسالة الذهبية)، النص، ص: ۲۸. ترجمه: و جماع بعد از جماع بدون اینکه بین آن دو غسلی باشد برای

عبد اللطیف بغدادی (متوفای ۶۲۹ ق) می گوید:

«و من احتلم و لم یغتسل حتی جامع فولد له مجنون أو مختل فلا یلومن إلا نفسه.»^۱

جالب اینکه همین مطلب را ابن قیم از کتاب محاذیر یوحنا بن ماسویه چنین نقل می کند:

«وَمَنْ احْتَلَمَ فَلَمْ يَغْتَسِلْ حَتَّى وَطِئَ أَهْلَهُ فَوَلَدَتْ مَجْنُونًا أَوْ مُخْتَلًا فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ.... وَمَنْ

جَامَعَ فَلَمْ يَصِرْ حَتَّى يَفْرَعَ فَأَصَابَهُ حَصَاةٌ فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ.»^۲

مورد چهارم:

«و كَثْرَةُ أَكْلِ الْبَيْضِ وَ إِدْمَانُهُ يُورِثُ الطُّحَالَ وَ رِيَاحًا فِي رَأْسِ الْمَعِدَةِ.»^۳

ابن ازرق در فصلی از کتابش که آرای اطبای سابق را بیان می کند، می گوید:

«و الإكثار من أكل البيض يضر بالطحال و يكبره.»^۴

همچنین زکریای رازی می گوید:

«و ينبغي أن يجتنب الإكثار من البيض المسلوق من يعتره القولنج، و لا سيما مع الشواء، و البقل،

أو مع اللبن، أو مع الشراب، أو الماست، أو الجبن.»^۵

لذا در طب قدیم اجمالاً این مطلب بوده است. البته جالب اینکه در روایات به اکثار در خوردن

تخم مرغ توصیه شده است. به این روایات توجه کنید:

«عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ أَكْثَرُوا مِنَ الْبَيْضِ فَإِنَّهُ

يَزِيدُ فِي الْوَلَدِ.»^۶

«عَنْهُ عَنْ نُوحِ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ كَامِلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَنْ

فرزند دیوانگی به ارث می گذارد اگر از غسل غافل شود.

۱. الطب من الكتاب و السنة، ص ۲۱. ترجمه عبارت: و کسی که محتلم شود و غسل نگیرد تا اینکه جماع کند پس برای او فرزندی حاصل شود که دیوانه یا مختل است، پس چنین کسی جز خود کسی را سرزنش نکند.

۲. زاد المعاد، ج ۴، ص ۳۷۲. ترجمه عبارت: و کسی که محتلم شود و غسل نگیرد تا اینکه جماع کند پس برای او فرزندی حاصل شود که دیوانه یا کم عقل است، پس چنین کسی جز خود کسی را سرزنش نکند... و کسی که جماع کند و صبر نکند تا اینکه منی از او خارج شود و سنگ برای او حاصل شد، کسی جز خود را ملامت نکند.

۳. طب الإمام الرضا عليه السلام (الرسالة الذهبية)، النص، ص: ۲۸. ترجمه عبارت: زیاد خوردن تخم مرغ و مداومت بر آن سبب بیمار شدن طحال و بادهایی در سر معده می شود.

۴. تسهيل المنافع في الطب و الحكمة، ج ۱، ص: ۱۵۴. ترجمه عبارت: و زیاد خوردن تخم مرغ به طحال ضرر می زند و آن را بزرگ می کند.

۵. منافع الأغذية و دفع مضارها، ص: ۱۹۱. ترجمه: و شایسته است کسی که قولنج بر او عارض می شود از زیاد خوردن تخم مرغ جوشیده اجتناب کند خصوصاً با گوشت بریان شده و سبزی یا با شیر یا با نوشیدنی یا با ماست یا پنیر.

۶. محاسن برقی، ج ۲، ص ۴۸۱. ترجمه: زیاد تخم مرغ بخورید زیرا فرزند را زیاد می کند.

عَدِمَ الْوَلَدَ فَلْيَأْكُلِ الْبَيْضَ وَ لِيُكْتَبَ مِنْهُ»^۱

مورد پنجم:

«وَالَّذِي يَجِبُ أَنْ يَكُونَ أَكْلَكَ فِي كُلِّ يَوْمٍ، عِنْدَ مَا يَمْضِي مِنَ النَّهَارِ ثَمَانِ سَاعَاتٍ، أَكْلَةً وَاحِدَةً أَوْ ثَلَاثَ أَكْلَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ تَتَعَدَّى بَاكِرًا فِي أَوَّلِ يَوْمٍ ثُمَّ تَتَعَشَّى فَإِذَا كَانَ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي عِنْدَ مَضِيِّ ثَمَانِ سَاعَاتٍ مِنَ النَّهَارِ أَكَلْتَ أَكْلَةً وَاحِدَةً وَ لَمْ تَحْتَجِ إِلَى الْعِشَاءِ.»^۲

این مضمون در هیچ روایتی یافت نشد و نیز در روایات بسیار زیاد که سند برخی از آن‌ها صحیح است، دقیقاً خلاف این نظریه آمده است و صریحاً فرموده‌اند دوبار در روز غذا بخوریم^۳ و نخوردن شام سبب خرابی بدن است^۴ و شام قوتی برای پیر و جوان است^۵ و اولین نابودی بدن به ترک شام است^۶ و ترک شام سبب ضعف و پیری است^۷ و اینکه شایسته فرد مسن نیست که شبی بگذراند مگر اینکه شکم او پر از غذا باشد^۸ و کسی که شام را شب شنبه و شب یکشنبه به صورت متوالی ترک کند قوتی از بدن او می‌رود که تا چهل روز بر نمی‌گردد^۹ و کسی که شام را ترک کند قوتی از او می‌رود که بر نمی‌گردد^{۱۰}.

مورد ششم:

«وَأَكْلُ الْأَنْرَجِ بِاللَّيْلِ يَقْلِبُ الْعَيْنَ وَ يُورِثُ الْحَوْلَ.»^{۱۱}

در روایات دیگر مطلقاً به خوردن ترنج چه قبل از غذا و چه بعد از غذا و بدون هیچ‌قد و شرطی نسبت به شب توصیه شده است و انصافاً آن تعداد از روایات مطلق با آن صراحت نسبت به نفی اطبا در

۱. همان. و نیز مکارم الاخلاق، ص ۱۶۳ و نیز طب الائمه، ص ۱۳۰ از امام باقر علیه السلام. ترجمه: کسی که بچه ندارد پس تخم مرغ بخورد و زیاد بخورد.

۲. طب الإمام الرضا علیه السلام (الرسالة الذهبية)، النص، ص: ۱۵ و ۱۶. ترجمه: و چیزی که بر تو لازم است که در هر روز بخوری هنگامی که از روز ۸ ساعت می‌گذرد، یک بار خوردن یا سه بار خوردن در دو روز است. صبح در اول روز غذا می‌خوری سپس شام می‌خوری پس هنگامی که در روز دوم ۸ ساعت از روز گذشته بود یک بار می‌خوری و دیگر به شام نیاز نداری.

۳. محاسن برقی، ج ۲، ص ۴۲۰ و نیز کافی، ج ۶، ص ۲۸۸، ح ۲ و نیز طب الائمه، ص ۵۹.

۴. همان، ص ۴۲۰ و نیز ص ۴۲۱ و سند روایت دوم صحیح است.

۵. همان.

۶. همان، ص ۴۲۲.

۷. همان. سند این روایت صحیح است.

۸. همان. سند این روایت صحیح است.

۹. همان، ص ۴۲۲ و ۴۲۳.

۱۰. همان، ۴۲۳.

۱۱. طب الإمام الرضا علیه السلام (الرسالة الذهبية)، النص، ص: ۲۷. ترجمه: و خوردن ترنج در شب چشم را بر می‌گرداند و سبب چپ چشمی می‌شود.

مفید بودن مطلق ترنج، قابل تقیید با چنین روایتی نیست.^۱

همچنین در برخی از کلمات اطبای قدیم چنین مطلبی آمده است. عبد اللطیف بغدادی (متوفای ۶۲۹) می‌گوید:

«و من أكل الأترج ليلا فاحول فلا يلومن إلا نفسه.»^۲

ابن ازرق در فصلی از کتابش که به بیان کلماتی منقول از اطبای قدیم اختصاص داده است، چنین نقل می‌کند:

«و أكل الأترج بالليل يورث الحول.»^۳

همچنین در جایی دیگر می‌گوید:

«و أكل الأترج بالليل يورث الحول و يقلب العين.»^۴

مورد هفتم:

«و الإمتلاء من الأبيض المسلوق يورث الربو و الإبتهاار.»^۵

ابن قیم از کتاب محاذیر یوحنا بن ماسویه چنین نقل می‌کند:

«وَمَنْ أَكَلَ بَيْضًا مَسْلُوقًا بَارِدًا وَامْتَلَأَ مِنْهُ فَأَصَابَهُ رَبْوٌ فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ.»^۶

مورد هشتم:

«وَأَكَلَ اللَّحْمَ النَّيِّ يورثُ الدُّودَ فِي البُطْن.»^۷

در کتاب الماء که یک لغت نامه طبی است، یکی از عوامل ایجاد کرم شکم را همین می‌داند:

«الدُّودُ، بالضمّ: معروف، ... و ممّا یولدها ... و أكل اللحم النيء.»^۸

ابن جوزی نیز یکی از مضرات هریسه را همین می‌داند و ظاهراً وجهش این است که ماده اصلی

۱. برای مشاهده روایات رک بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۱۹۱-۱۹۳.

۲. الطب من الكتاب و السنة، ص ۲۱. ترجمه: کسی که در شب ترنج بخورد پس چپ چشم شود پس کسی جز خود را سرزنش نکند.

۳. تسهیل المنافع فی الطب و الحکمة، ج ۱، ص: ۱۵۴. ترجمه: خوردن ترنج در شب سبب چپ چشمی می‌شود.

۴. همان، ص ۱۵۵. ترجمه: و خوردن ترنج در شب سبب چپ چشمی و برگشتن چشم می‌شود.

۵. طب الإمام الرضا علیه السلام (الرسالة الذهبية)، النص، ص: ۲۸. ترجمه: پر شدن از تخم مرغ جوشیده سبب بیماری تنگی نفس می‌شود.

۶. زاد المعاد، ج ۴، ص ۳۷۲. ترجمه: و کسی که تخم مرغ جوشیده در حالی که سرد شده بخورد و از آن پر شود پس تنگی نفس بگیرد، کسی جز خود را سرزنش نکند.

۷. یعنی گوشت دارای چربی گوشت. رک: کتاب العين، ج ۸، ص ۳۹۴.

۸. طب الإمام الرضا علیه السلام (الرسالة الذهبية)، النص، ص: ۲۸ و ۲۹. ترجمه: خوردن گوشت دارای چربی سبب کرم شکم می‌شود.

۹. کتاب الماء، ج ۲، ص ۴۷۱. ترجمه: دود معنایش معروف است ... و از جمله چیزهایی که آن را (در شکم) تولید می‌کند... خوردن گوشت همراه با چربی است.

هریسه نیز گوشت پر چرب است:

«جیدها ما كان باللحم اللطيف و البر النقي، غذاؤها كثير بطيء الانهضام تصلح للباه إلا أنها تضر بالمعدة الضعيفة، و تولد الدود.»^۱

مورد نهم:

«وَأَكْلُ التَّيْنِ يُقْمِلُ الْجَسَدَ إِذَا أَدْمِنَ عَلَيْهِ.»^۲

زکریای رازی از ابن ماسویه همین مطلب را به این صورت نقل می‌کند:

«و هو يقمل، و لذلك يجب الإقلال منه.»^۳

علت این مسأله را نیز چنین تبیین می‌کردند:

«و في التين اليابس خلال حميدة كثيرة، و ينقي الكليتين إلا أنه ليس بجيد الدم جدا، و لذلك يقمل.»^۴

ابن سینا نیز مشابه همین تعلیل را چنین مطرح می‌کند:

«إلا أن الدم المتولد منه غير جيد، و لذلك يقمل.»^۵

در مجموع این مطلب در طب قدیم قائلینی داشته است.

مورد دهم:

«و الْإِكْتَارُ مِنْ أَكْلِ لُحُومِ الْوَحْشِ وَ الْبَقْرِ يُورِثُ تَبَيُّسَ الْعَقْلِ وَ تَحْيِيرَ الْفَهْمِ وَ تَلَبُّدَ الدَّهْنِ وَ كَثْرَةَ النَّسِيَانِ.»^۶

جالینوس در مورد گوشت گاو تصریح می‌کند که سبب تولید دم سوداوی می‌شود^۷ و لذا از این

۱. لفظ المنافع في علم الطب، النص، ص: ۳۹۱. ترجمه: خوبترین هریسه آن است که با گوشت لطیف و گندم تمیز باشد که فائده غذایی زیادی دارد و سخت هضم می‌شود و برای قدرت جنسی خوب است جر اینکه به معده ضعیف ضرر می‌زند و سبب کرم می‌شود.

۲. طب الإمام الرضا عليه السلام (الرسالة الذهبية)، النص، ص: ۲۹. ترجمه: خوردن انجیر هنگامی که مداوم باشد سبب شپش در بدن می‌شود.

۳. الحاوی فی الطب، ج ۲۰، ص ۷۳. ترجمه: و آن (انجیر) سبب شپش می‌شود و برای همین باید از آن کم خورد.

۴. همان، ص ۷۲. ترجمه: و در انجیر خشک فاصله‌های خوب زیادی است که دو کلیه را تمیز می‌کند جز اینکه از نظر خونی که تولید می‌کند جدا خوب نیست و لذا سبب شپش می‌شود.

۵. القانون فی الطب، ج ۲، ص ۱۵۵ و ۱۵۶. ترجمه: جز اینکه خود تولید شده از آن خوب نیست و به همین سبب، شپش می‌اندازد.

۶. طب الإمام الرضا عليه السلام (الرسالة الذهبية)، النص، ص: ۲۹. ترجمه: زیاد خوردن از گوشت حیوانات وحشی و گاو سبب خشک شدن عقل و تحیر فهم و کند ذهنی و زیادی فراموشی است.

۷. به نقل از «الجامع لمفردات الأدوية والأغذية»، ج ۱، ص ۱۴۴. عبارت: جالینوس في كتاب أغذيته: لحم البقر غذاؤه غذاء ليس ببسرير ولا بسريع التحلل إلا أن الدم المتولد عنه أغلظ من المقدار الذي يحتاج إليه، وإن كان الذي يأكل لحم البقر صاحب مزاج مائل إلى المرة السوداء بالطبع إذا هو أكثر منه أعمى بالأمراض الحادثة عن المرة السوداء كالسرطان والجذام والعلة التي يتقشر معها الجلد

جهت می شود که سبب بیماری های ذکر شده و نسیان و خشکی مغر شود.

همچنین در مورد لحوم وحش اطباء قدیم تصریح کرده اند که سبب تولید دم سوداوی می شود^۱ و از این جهت می تواند سبب خشکی ذهن و بیماری های گفته شده شود.

مورد یازدهم:

«و اعلم یا امیر المؤمنین أن ترکیب الحماّم علی ترکیب الجسد للحماّم أربعة أیّاتٍ مثل أربع طبائع البیّت الأوّل باردٌ یابسٌ و الثانی باردٌ رطبٌ و الثالّث حارٌ رطبٌ و الرابع حارٌ یابسٌ و منقعة الحماّم قوّدی إلى الاعتدال و ینقی الدرن ینقّب العصب و العروق و یقوی الأعضاء الکبائر و یدیب القُصول و العفونات.»^۲

خجندی در مورد بیوت الحماّم می گوید:

«الفعال الطبیعی للحماّم ان یسخن بهوائه، و یرطب بهائه. و العرضی مثل: ان یسخن بهائه البارد، و بهوائه الحار. و البیت الاول: مرید مجفف، و الثانی مرید مرطب، و الثالث مسخن مرطب، و الرابع مسخن مجفف.»^۳

جمع بندی رساله ذهبیه

موارد بسیار بیش از اینهاست و همانطور که عرض کردیم این مواردی که ذکر شد صرفاً نمونه ای از خروار است و تقریباً هر سطر این رساله دارای مشکلات پیش گفته است.

لذا به جمع بندی مختصری در مورد این رساله می پردازیم:

اول اینکه تقریباً تمام توصیه های طبی این رساله در طب قدیم قائل داشته است و جالب اینکه

و حمی الربع و الوسواس و بعض الناس یعرض له منه غلظ فی طحاله و یفسد به مزاج بدنه و یصیبه منه استسقاء.

۱. به عنوان مثال در کامل الصناعة الطبیة (ج ۱، ص ۵۳۴) می گوید: و أما لحوم الوحش: کلّها فردیة تولد دماً غلیظاً سوداوياً و أقلها رداءة لحم الغزلان، و من بعده لحوم الارانب. و نیز در «مادة البقاء فی اصلاح فساد الهواء و التحرز من ضرر الاوباء» (ص ۳۳۷) می گوید: و یجتنبوا من الأغذیة کل ما کان زائداً فی کمية الدم مقویاً له کأکل لحمان الخراف و أکل الفراخ و لحم الجزور و لحوم الوحش کلها. و نیز رک: المختارات فی الطب، ج ۱، ص ۲۳۶.

۲. طب الإمام الرضا علیه السلام (الرسالة الذهبیة)، النص، ص: ۳۰. ترجمه: و بدان ای امیر المؤمنین که ترکیب حماّم بر اساس ترکیب بدن، چهار نوع اتاق حماّم است مثل چهار نوع طبیعتی که در انسان هست. اتاق اول سرد خشک است و اتاق دوم سرد مرطوب است و اتاق سوم گرم مرطوب است و اتاق چهارم گرم خشک است و منفعت حماّم این است که سبب اعتدال مزاج می شود و آلودگی را پاک می کند و اعصاب و رگ ها را نرم می کند و اعضای بزرگ را قوی می کند و فضولات و عفونت ها را ذوب می کند.

۳. به نقل از حاشیه «طب الإمام الرضا علیه السلام (الرسالة الذهبیة)، النص، ص: ۳۰» به نقل محقق کتاب از کتاب التلویح، ص ۱۲۱. ترجمه: کار طبیعی حماّم این است که با هوایش گرم کند و با آتش مرطوب کند و کار غیر طبیعی آن مثل این است که با آب سردش و نیز با هوایش گرم کند و خانه اول سرد کننده خشک کننده است و خانه دوم سرد کننده مرطوب کننده است و خانه سوم گرم کننده مرطوب کننده است و خانه چهارم گرم کننده خشک کننده است.

۴. مشابه این عبارات را در القانون، ج ۱، ص ۱۴۰ و نیز الصیدلیة المجریة (الموجز فی الطب)، ص ۷۶ مشاهده کنید.

بسیاری از توصیه‌های این رساله هم اکنون از یوحنا بن ماسویه و ابن بختیشوع موجود است.^۱
دوم اینکه بسیاری از مواردی که به عنوان توصیه‌های طبی در این رساله ذکر شده است خلاف روایات دیگر است.^۲

سوم اینکه عباراتی در این رساله یافت می‌شود که به هیچ وجه قابل انتساب به امام معصوم نیست که نمونه‌هایی از آن گذشت.

چهارم اینکه سند این رساله بسیار ضعیف است.

پنجم اینکه مطالب خلاف مسلمات یافته‌های جدید بشر در این رساله بسیار است که برخی از موارد آن گذشت.

ششم اینکه علمای ما این روایت را به صورت تقطیع شده در کتب روایی خویش نگنجانده‌اند و اسلوب تعابیر این روایت نیز حتی به روایات طبی معتبر ما شباهتی ندارد.
در مجموع این مقدار شواهد برای اثبات جعلی بودن چنین رساله‌ای کافیست.

خبر وهب بن منبه

اول اینکه این روایت از معصوم نقل نشده است بلکه با سندی شدیداً ضعیف از وهب بن منبه چنین نقل شده است:

«أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ شَادَانَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عُثْمَانَ الْبَرَاؤِذِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ سُفْيَانَ السَّمَرْقَنْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ سَعِيدِ التَّرْمِذِيِّ عَنْ عَبْدِ الْمُنْعِمِ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ وَهْبِ بْنِ مُتَبِّهِ أَنَّهُ وَجَدَ فِي التَّوْرَةِ صَفَةَ خَلْقِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ خَلَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَابْتَدَعَهُ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِنِّي خَلَقْتُ آدَمَ وَرَكَّبْتُ جَسَدَهُ مِنْ أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ الْخ.»^۳

و البته مطلبی که اینجا به تورات نسبت داده شده است در تورات موجود یافت نشد و بر فرض هم در تورات قدیم موجود باشد، در تورات تحریف شده موجود بوده است و وجود در آن ارزش چندانی ندارد و خصوصاً که مطالبی که در این روایت گفته شده است، بیشتر جنبه اخلاقی دارد به این صورت که بعد از بیان اخلاط اربعه در هر یک از آن‌ها به خصوصیات اخلاقی و محل خصائص اخلاقی در بدن (!) می‌پردازد و بر اساس مزاج، شخص را از نظر اخلاقی بررسی می‌کند.

۱. مواردی در گذشته ذکر شد. برای مشاهده موارد دیگر رک به حاشیه طب الإمام الرضا عليه السلام (الرسالة الذهبية)، النص، ص: ۲۷ و ۲۸ و ۶۳ و ۶۴.

۲. برخی از موارد گذشت و به عنوان نمونه می‌توان به برخی موارد دیگر از قبیل حجامه نقره و نظریه در مورد زمان حجامت اشاره کرد.

۳. علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۱۰. ترجمه: او در کتاب تورات در وصف خلقت حضرت آدم یافت که هنگامی که خداوند او را خلق کرد و ابداع کرد خداوند تبارک و تعالی فرمود که همانا من آدم را خلق کردم و بدنش را از چهار چیز ترکیب کردم الی آخر.

البته اخلاق مزاجی نیز از ابداعات این روایت نیست و در طب قدیم بسیار شیوع داشته است و برای مشاهده برخی از موارد آن به حاشیه مراجعه کنید.^۱

در مجموع چون سند این روایت بسیار ضعیف است و انتسابش به معصوم در غایت وهن است و نیز مطالب آن بسیار خلاف واضحات است، به شرح این روایت نمی‌پردازیم.

روایات تحف العقول

این روایت در قسمت روایات امام صادق علیه السلام با این صدر شروع می‌شود:

«قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِرْقَانُ الْمَرْءِ نَفْسُهُ أَنْ يَعْرِفَهَا بِأَرْبَعِ طَبَائِعٍ وَأَرْبَعِ دَعَائِمٍ وَأَرْبَعَةِ أَرْكَانٍ فَطَبَائِعُهُ الدَّمُ وَالْمِرَّةُ وَالرِّيحُ وَالبَلْغَمُ وَدَعَائِمُهُ الْعَقْلُ وَمِنَ الْعَقْلِ الْقَهْمُ وَالْحِفْظُ وَأَرْكَانُهُ النَّوْرُ وَالنَّارُ وَالتَّوْرُ وَالْمَاءُ وَصُوْرَتُهُ طِينَتُهُ فَأَبْصَرَ بِالنَّوْرِ وَآكَلَ وَشَرِبَ بِالنَّارِ وَجَامَعَ وَتَحَرَّكَ بِالرَّوْحِ وَوَجَدَ طَعْمَ الدَّوْقِ وَ الطَّعَامِ بِالمَاءِ فَهَذَا تَأْسِيسُ صُوْرَتِهِ الخ.»^۲

این روایت بر خلاف طب قدیم، دو خلط صفراء و سوداء را یکی کرده است و ریح را که از عناصر

۱. در کتاب سر الخلیقة و صنعة الطبيعة می‌گوید: إنَّ الغضب غلی دم الفؤاد یثیره بخار المرّة، فمن أجل ذلك یقال: الغضب من النفس؛ و يكون الغضب للغضوب أحيانا حریضا على الانتقام لأنَّ الرجل إذا ظلم أو ظنَّ أنه مظلوم یغضب فیکون هیجته مختلطا من غضب و حرص على الانتقام. (سر الخلیقة و صنعة الطبيعة (کتاب العلل)، النص، ص ۶۱۲)

و نیز در کتاب جالینوس فی الصنعة الصغیرة می‌گوید: و العلامات الدالة على ان مزاج القلب بارد رطب لین النبض و صغره و افراط الخلق و الكسل و قلة الغضب و قله الشعر فی الصدر و برد جمیع البدن و ان لم یضاده الكبد كان البدن مع برده رطبا و العلامات الدالة على ان مزاج القلب بارد یابس صغر النبض و صلابته و صغر الصدر و ضيقه و قله الشعر فی الصدر و صغر التنفس و برد جمیع البدن و بیسه و العلامات الدالة على ان مزاج الكبد حار سعة العروق و كثرة المره الصفراء و فی منتهی الشباب كثرة السواد او كثرة الشعر فی مراق البطن و حرارة جمیع البدن ان لم یقاومها القلب و العلامات الدالة على ان مزاج الكبد بارد ضیق العروق و افراط البلغم فی الدم و قله الشعر فی مراق البطن و برد البدن ان لم یخالفها القلب و العلامات الدالة على ان مزاج الكبد یابس صلابه العروق و غلظ الدم و بیس جمیع البدن. (کتاب جالینوس فی الصنعة الصغیرة (مجموعه هشت کتاب طبی (مجموعه ثمانیه کتب طبیة))، ص ۲۷.) و نیز در کتاب جالینوس به غلوقن می‌گوید: و اما عوارض النفس فهی الغضب و الغم و الفزع و اللذة و الخوف و السهر و الهم. (کتاب جالینوس إلى غلوقن (المقالة الأولى و الثانية) (مجموعه هشت کتاب طبی (مجموعه ثمانیه کتب طبیة))، ص ۸۵.)

و نیز در کتاب فردوس الحکمة برخی از صفات روحی را به برخی از اندام‌های بدن چنین نسبت می‌دهد: و قالوا إنَّ الحکمة و الفکره فی الدماغ و الفرح و الشهوة فی الكبد و الغضب و الحرد فی القلب. (فردوس الحکمة فی الطب، ص ۳۸.)

و نیز در همان کتاب می‌گوید: و قال أبقراط إنَّ علة الغضب و غیر الغضب مما یغیر عقول الناس إنما هو تغیر الهواء و اختلاف الأزمنة، و قال جالینوس إنَّ الحکیم یدلنا بقوله هذا على أن أخلاق الأنفس تابعة لمزاجات الأبدان و سأشرح ذلك فی بابه إن شاء الله. (همان، ص ۶۷ و ۶۸)

و مانند این عبارات بسیار است.

۲. تحف العقول، ص ۳۵۴. ترجمه عبارت: فرمود علیه السلام: خودشناسی مرد آن است که خود را به چهار طبیعت و چهار ستون و چهار پایه بشناسد. پس طبیعت‌های چهارگانه او: خون و صفرا و باد و بلغم باشد و ستون‌هایش: خرد است و از خرد فهم و حافظه برآید، و پایه‌هایش نور است و آتش و روح است و آب. و صورتش خمیره سرشت اوست. پس به نور بینا شده و به آتش بخورد و بیاشامد و هماغوشی کند، و به روح بجنبد. و مزه چشیدن و خوردن را به آب دریابد، این است بنیاد صورت او.

چهارگانه هستی می دانستند به عنوان خلط پنجم افزوده است.

اما این روایت هم به قدری مشکلاتش زیاد است که هرگز قابل انتساب به معصوم نیست. اول اینکه در این روایت مطالبی که قطعاً باطل است، آمده است. به عنوان مثال به این فرازا توجه کنید:

«فَلَوْ لَا أَنَّ النَّاسَ فِي مَعِدَتِهِ لَمَا هَضَمَتِ الطَّعَامَ وَ الشَّرَابَ فِي جَوْفِهِ وَ لَوْ لَا الرِّيحُ مَا التَّهَبَّتْ نَأْسُ
الْمَعِدَةِ وَ لَا خَرَجَ الثُّفُلُ مِنْ بَطْنِهِ.»^۱
«وَ الْمُخُّ دَسَمُ الدِّمِّ وَ زُبْدُهُ.»^۲

در حالی که اولاً در معده هیچ آتشی نیست و بر فرض هم هیچ هوایی در معده نباشد، غذا هضم می شود و خروج مواد زائد از بدن هم به دلیل فشار ماهیچه های روده بزرگ است که البته از اکسیژن محلول در خون نیز تغذیه می کنند. همچنین جنس مغز هیچ ربطی به چربی خون و خالص شده یا کف خون ندارد!

دوم اینکه سندش مرسل است.

سوم اینکه حتی بر اساس علوم آن زمان نیز باطل است.

این بود مجموعه روایاتی که صریحاً ساخته شدن بدن از اخلاط اربعه را مطرح کرده بود و وضعیت این روایات را مشاهده کردید.

روایاتی پراکنده

اما علاوه بر این چند روایت که صریحاً از اخلاط اربعه سخن می گویند روایات دیگری نیز هست که به نظر می رسد بر اساس نظریه مزاجی مطرح شده باشند. ادعا شده است که تمامی روایاتی که در آن ها الفاظی از قبیل بلغم و صفراء و سوداء و امثال این ها را دارد، مؤید طب مزاجی است. اما این ادعا قابل قبول نیست. توضیح اینکه در یک تقسیم بندی روایات این چنینی به دو قسم تقسیم می شوند.

دسته اول روایاتی است که این الفاظ در کلام راوی به کار رفته است. مثل اینکه راوی بگوید، دم به من غلبه کرده است و حضرت به او پاسخی داده باشند. طبیعی است که این دسته از روایات حاکی از این است که در آن زمان تفکر مزاجی در میان عوام هم رایج بوده است و افراد بر اساس آن سخن می گفته اند ولی جواب امام علیه السلام داروی بیماری آن شخص است که بر اساس برداشت امام علیه السلام خواهد

۱. همان، ص ۳۵۴ و ۳۵۵. ترجمه عبارت: و اگر در معده اش گرمی نبود خوراک و نوشیدنی درونش گواریده نمی شد و اگر باد «۲» نبود آتش معده بر افروخته نمی شد و تفاله از شکمش به در نمی آمد.

۲. همان، ص ۳۵۵. ترجمه: و مغز چربی خون و کف آن است.

بود و نه الزاما کلام راوی و لذا ممکن است راوی در تشخیص بیماری خویش اشتباه کرده باشد ولی حضرت پاسخی در خور بیماری واقعی او داده باشند. در قسمت روش شناسی همین نوشتار، عبارتی از مرحوم صدوق گذشت که ایشان هم در آنجا صریحا به این نکته تأکید کرده بودند. خصوصا که افرادی که از امام سؤال می‌پرسیدند غالبا توان و ظرفیت تحمل کل مبنای طب آن زمان را نداشتند و لذا بسیار بعید است که ائمه علیهم‌السلام خود را در این مباحث درگیر کنند.

لذا در مجموع این دسته از روایات نمی‌تواند مؤیدی برای طب مزاجی باشد.

دسته دوم روایاتی است که کلماتی از قبیل بلغم و مانند آن در کلام امام علیه‌السلام به کار رفته است. این دسته نیز به دلیل پیش گفته نمی‌تواند چنین دلالتی داشته باشد. البته به دو دسته می‌توان این نکته را که قبلا عرض کرده بودیم اضافه کرد که این الفاظ علاوه بر معنای رایج در طب قدیم، معانی عرفی واضحی دارند که ممکن است به همان معانی در کلام ائمه علیهم‌السلام یا روایات به کار رفته باشد و در بسیاری از موارد شواهد در این زمینه قطعی است، به این معنا که از لفظ «دم» خود خون اراده شده باشد و یا از لفظ «بلغم» خلط سینه و از لفظ «سوداء» و «صفراء» سیاهی و زردی اراده شده باشد.

لذا در مجموع روایات این چینی از زاویه دیگر دو دسته هستند. دسته‌ای از آن‌ها ثابت نیست و دسته‌ای نیز شواهد خوبی برای صدور دارد که طبق مطالب گفته شده در آن‌ها این الفاظ یا به معانی عرفی به کار رفته است یا امام علیه‌السلام از باب مماشات با عقل راوی، با او سخن گفته‌اند.

جمع بندی طب مزاجی و انتساب آن به اهل بیت علیهم‌السلام

لذا در مجموع طب مزاجی قابل قبول نیست و قابل انتساب به ائمه علیهم‌السلام نیست و البته این به معنای بی‌فایده بودن طب مزاجی نیست، زیرا همان طور که عرض شد در طب قدیم تحقیقات تجربی خوبی در این زمینه انجام شده است که اگر در زمان ما در شرایط آزمایشگاهی آزموده و تأیید شود، بسیار قابل استفاده خواهد بود.

ارکان طب اسلامی

حال که در مورد روش دستیابی به طب اسلامی و نقد طب مزاجی مطالبی را نگاشتیم، نوبت به بررسی مصداقی طب اسلامی می‌رسد. در این قسمت یک ادعا داریم و آن اینکه مجموعه طب منسوب به ائمه علیهم‌السلام حاوی نکات بدیعی است که حتی علم امروز نیز برخی از آن‌ها را کشف نکرده است و در گذشته نیز قائلینی نداشته است.

برای اثبات این مقصود برخی از مهم‌ترین محتواهای طب که در روایات اهل بیت علیهم‌السلام اجمالا ثابت است، از منظر می‌گذرانیم. البته اگر تحقیقاتی در بخشی از این مسائل انجام شده باشد، آن‌ها را بیان خواهیم کرد.

در گذشته عرض کردیم که دانش طب در سه قسمت قابل پیگیری است. یک قسمت مبانی و زیر بناهای دانش طب است که عمدتاً غیر تجربی است. قسمت دیگر خود گزاره‌های داخل علم طب است. قسمت سوم در کاربردی سازی علم طب می‌باشد. ما هم مباحث این نوشتار را بر اساس این سه قسمت مطرح خواهیم کرد.

قسمت اول: مبانی علم طب

ابتداء باید گفت که این قسمت بسیار بیش از اصول محدودی است که در اینجا می‌نویسیم و در اینجا تنها اصولی را ذکر می‌کنیم که به نظر می‌رسد در فضای طب جدید چندان مورد توجه نیست هر چند که در مورد برخی از این اصول تحقیقاتی چند صورت گرفته است. برای سادگی مراجعه برای اصول هر قسمت حتی الامکان به خود طب الائمه آدرس می‌دهیم و در محل آدرس داده شده در طب

الائمه، آدرس هایی از کتب دیگر نیز آمده است.

اصل اول: بدن صرفاً یک ماشین تابع قوانین فیزیکی و شیمیایی و زیستی نیست بلکه دارای روحی است که بر بدن حاکم است

قسمت‌های مختلف این اصل در آیات و روایات متعددی مورد بحث قرار گرفته است. به عنوان نمونه به این آیه مبارکه توجه کنید:

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فِيمُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَ يُرْسِلِ الْأَخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْتَمِرُونَ﴾^۱

در این آیه مبارکه سخن از نفسی است که خداوند متعال هنگام مرگ و خواب از انسان به تمام و کمال دریافت می‌کند با این فرق که در هنگام خواب، بعد از مدتی نفس را بر می‌گرداند و انسان بیدار می‌شود ولی در مرگ نفس نزد خدا باقی می‌ماند.

اما ممکن است این آیه صریح در این نباشد که روح و نفس در حالات جسمانی تأثیر گذار است. لذا به این روایت با سند صحیح در کتاب من لا یحضره الفقیه یکی از کتب اربعه شیعه، توجه فرمایید:

«وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام مَا ضَعَفَ بَدَنٌ عَمَّا قَوَّيْتُ عَلَيْهِ النَّيَّةُ»^۲

این بدین معناست که اراده که یکی از افعال نفس است، به قدری تأثیر گذار است که تمام شؤونات بدن محکوم آن است و اگر اراده به قدر کافی قدرت پیدا کند، بدن سستی نخواهد کرد.

در روایتی ماجرای کندن در قلعه خیبر توسط حضرت امیر عليه السلام صراحتاً به جنبه روحی و قدرت معنوی ایشان نسبت داده شده است و نه قوت بدنی و ناشی از مصرف مواد غذایی.^۳

اصل دوم: تأثیر ادعیه در درمان بیماری‌ها

این اصل می‌تواند از طرفی نتیجه اصل قبلی باشد و از طرفی مستقل از آن لحاظ شود. در روایات بسیاری که نمونه‌های زیادی از آن در تحقیق طب الائمه با آدرس‌های گوناگون در معتبرترین کتب شیعه مثال کافی و با اسناد متفاوت خواهد آمد، روشن می‌شود که دعا در درمان بیماری‌ها تأثیر گذار است و

۱. سوره زمر (۳۹)، آیه ۴۲.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۰، و من ألفاظ رسول الله ص الموجزة التي لم يسبق إليها ص: ۳۷۶. ترجمه روایت: هیچ بدنی در آنچه که نیت در آن قوی شده باشد سستی نکرد.

۳. فَرُوِيَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ فِي رِسَالَتِهِ إِلَى سَهْلِ بْنِ حَنْبَلٍ رَحِمَهُ اللَّهُ وَاللَّهِ مَا قَلَعْتُ بَابَ خَيْبَرَ وَرَمَيْتُ بِهِ خَلْفَ ظَهْرِي أَوْ بَعِينَ ذِرَاعًا بِقُوَّةِ جَسَدِيَّةٍ وَلَا حَرَكَةَ غَدَائِيَّةٍ لَكِنِّي أُسِدْتُ بِقُوَّةِ مَلَكُوتِيَّةٍ وَنَفْسٍ بِنُورِ رَبِّهَا مُضِيئَةٍ وَأَنَا مِنْ أَحْمَدَ كَالضُّوءِ مِنَ الضُّوءِ وَاللَّهُ لَوْ نَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَيَّ قِتَالِي لَمَا وَايَيْتُ وَ لَوْ مَكَّنْتَنِي الْفُرْصَةَ مِنْ رِقَابِهَا لَمَا بَقَيْتُ وَ مَنْ لَمْ يُبَالِ مَتَى حُفَّتْ عَلَيْهِ سَاقِطُ فَجَنَانِهِ فِي الْمَلِمَاتِ رَاطِبُ. امالی صدوق، ص ۵۱۴.

مطابق روایتی در طب الائمه^۱ در افراد با درجات ایمانی بالا اصل دعا شفا بخش است و در افراد با درجات ایمانی پایین تر تنها دعاهای مأثور می‌توانند تأثیر گذار باشند و البته ممکن است این مطلب به سبب نکته‌ای که در اصل پیشین عرض شد باشد.

البته تأثیر اصل دعا و معنویت درمانی در دنیای امروز بحثی جدی است و برخی از محققین مقالات متعددی در تأثیر دعا و معنویت درمانی در تسریع درمان بیماری نگاشته‌اند و حتی برخی پا را از این فراتر گذاشته و اثبات کرده‌اند که دعا در ژن‌ها نیز تأثیر می‌گذارد.^۲ این به این معناست که نه تنها بدن شخص بر اثر دعا تغییر می‌کند بلکه از آنجا که ژن‌ها از عوامل وراثت نیز هستند، بدن نسل آینده شخص دعا کننده تغییر خواهد کرد.

اصل سوم: وجود موادی که دوا برای همه بیماری‌ها هستند

در روایات متعددی مواد ذکر شده‌اند که درمانی برای همه انواع بیماری هستند. به عنوان مثال سیاه دانه^۳ و عسل^۴ و تربت سید الشهداء علیه السلام^۵ و آب زمزم^۶ نمونه‌ای از این مواد هستند. سؤالی که ابتداء ایجاد می‌شود اینکه آیا این شفادهی جنبه صرفاً طبیعی است و یا اینکه ایمان افراد و نیز اعتقاد آن‌ها به دارو بودن این مواد در شفادهی این مواد تأثیر گذار است. همچنین اینکه آیا این موارد واقعا شفا دهنده

۱. روایت شماره ۲ در کتاب طب الائمه (ص ۱۶ و ۱۵).

۲. به عنوان نمونه جناب آقای دکتر محمد اسماعیل اکبری و برخی از همکارانشان تاکنون بیش از ۸۰ مقاله علمی پژوهشی در این زمینه منتشر کرده‌اند. برخی از این مقالات عبارتند از:

Kashani FL, Akbari S, Akbari ME, The Islamic Perspective of Spiritual Intervention Effectiveness on Bio-Psychological Health Displayed by Gene Expression in Breast Cancer Patients, Iran J Cancer Prev. 2016; 9(2), <https://www.ncbi.nlm.nih.gov/pmc/articles/PMC4951763/>

Ghahari Sh, Fallah R, Bolhari J, Effectiveness of Cognitive-behavioral and Spiritual-religious Interventions on Reducing Anxiety and Depression of Women with Breast Cancer, Knowledge & Research in Applied Psychology, Vol 13. No. 4 (Continuous No. 50) – winter 2012, PP: 33-40, http://pdfarchive.ir/pack-19/Do_33413915003.pdf

Akbari ME, Asadi Lari M, Akbari A, Mousavi R, Spiritual care, neglected aspects of health in cancer management, Palliative medicine in Iran, 2010, [http://www.senkyo.co.jp/apcc20th_abstract/pdf/0003_O-3\)00058.pdf](http://www.senkyo.co.jp/apcc20th_abstract/pdf/0003_O-3)00058.pdf)

برای مشاهده سایر مقالات ایشان به عنوان Akbari ME در گوگل اسکولار مراجعه فرمایید.

۳. به عنوان نمونه رک به: روایت شماره ۱۸۲-۱۸۴ طب الائمه (ص ۶۸).

۴. برای نمونه رک: الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا علیه السلام، ص ۳۴۶ و المحاسن، ج ۲، ص ۴۹۸ و ۴۹۹ و کافی، ج ۶، ص ۳۳۲ و خصال، ج ۲، ص ۶۲۳. البته این آدرس‌های مختلف تنها دو روایت است و بقیه طرق مختلف این دو روایت است.

۵. به عنوان نمونه رک: روایت شماره ۱۰۴ طب الائمه (ص ۵۲).

۶. به عنوان نمونه رک: روایت شماره ۱۰۳ طب الائمه (ص ۵۲).

همه بیماری‌ها هستند یا اینکه برای درمان هر بیماری باید به صورتی خاص مورد استفاده قرار بگیرند یا اینکه اصل شفا دهنده بودن آن‌ها نسبت به همه چیز روشن نیست.

در پاسخ به این سؤال باید ابتداء زاویه دید به مسأله را روشن کرد.

گاهی ما از زاویه یک فقیه به این روایات می‌نگریم و به عنوان مثال بعد از بررسی‌های مفصل سندی و شواهد تاریخی به این نتیجه می‌رسیم که روایت «سیاه دانه» ثابت است ولی روایت «بادمجان» ثابت نیست.

اما گاهی به عنوان یک طبیب و عالم به علوم تجربی به مسأله می‌نگریم و می‌بینیم که به عنوان مثال سیاه دانه نمی‌تواند به صورت عادی در مانگر همه بیماری‌ها باشد و بعد از تجربه در اهل ایمان و غیر آن‌ها در می‌یابیم که یا باید اصل مطلب از اهل بیت صادر نشده باشد و یا اینکه یک نوع استفاده خاصی برای هر نوع بیماری مد نظر این بزرگان باشد که در مواقع خاص به این صورت جوابگو باشد و یا اینکه مراد از عبارت چیزی خلاف ظاهر آن است. به عنوان مثال سیاه دانه تقویت کننده سیستم ایمنی بدن است و از این جهت نسبت به تمام بیماری‌های ناشی از عوامل خارجی مثل ویروس و باکتری و میکروب، ایمنی ایجاد می‌کند و این روایت ناظر به این سنخ بیماری‌ها و آن هم جنبه پیشگیرانه سیاه دانه است و نه درمانی آن. طبیعی است که این مطلب خلاف ظاهر ابتدائی روایت است ولی چون ظاهر آن قابل التزام نیست ممکن است کسی به این سمت جهتگیری کند.

اما اینکه مصرف سیاه دانه به گونه‌ای خاص هر بیماری را شفا دهد، مطلبی است که علوم جدید نیز به آن دست پیدا نکرده است و شاید اگر رشته‌ای با نام «سیاه دانه درمانی» تأسیس شود بعد از مدتی داروی بسیاری از بیماری‌ها را از سیاه دانه بسازند. در هر صورت این مطلب نیز نیازمند تحقیقات مفصلی است. اینکه در گذشته عرض کردیم که داده‌های موجود در روایات می‌تواند در مقام گردآوری و کشف بسیاری مؤثر باشد، در این مثال به وضوح قابل مشاهده است.

اما در مورد این مطلب که مصرف این داروها تنها در صورت اعتقاد داشتن اثر گذار است و نه برای غیر آن، باید گفت که در برخی از موارد محدود در روایات در مورد برخی از داروهای خاص چنین مطلبی آمده است^۱ ولی این دلیل نمی‌شود که در مورد تمامی داروها چنین مطلبی را قائل شویم و دلیلی بر کلیت این مطلب نداریم.

خلاصه اینکه این روایات باید مورد تحقیقات مفصل تجربی قرار بگیرند و حتی شاید سبب پیشرفت‌هایی در علوم پزشکی شوند.

۱. به عنوان مثال رک: روایت شماره ۲۵۷ طب الائمه (ص ۹۳).

اصل چهارم: تأثیر برخی از افعال و یا داروها در زمانی خاص

به عنوان مثال برخی از روایات سخن از تأثیر برخی از افعال در روزی خاص مثل جمعه می‌کند.^۱ این مطلب هر چند قابل تجربه است ولی تاکنون علوم بشری به وجود خاصیتی خاص در روزی خاص در هفته پی نبرده است. به عنوان مثال برای یافته‌های بشری فرقی بین این نیست که شخصی شنبه‌ها مقید به گرفتن ناخن خود باشد یا جمعه‌ها و به این امور به صورت صرفاً قرار دادی می‌نگرند.

البته ممکن است به دلیل اینکه جمعه روز تعطیل در بین مسلمانان، برخی عبادات سیاسی مذهبی و همچنین زمان استراحت و آرامش بیشتر می‌باشد، منجر به اثرات بیشتری شود. مثلاً کارگرانی که در کارخانجات ریسندگی و بافندگی کار می‌کنند و در مواجهه با گردوغبار الیاف پنبه هستند به تب دوشنبه در کشورهایی که روزهای یک شنبه تعطیلی دارند مبتلا می‌شوند یکی از دلایل ابتلا به این بیماری تعطیلی و دور بودن از آلاینده الیاف و مواجهه بعد از یک روز تعطیلی با عوامل خارجی موجود در الیاف پنبه می‌باشد. همچنین در مواجهه با مواد سمی با عنایت به اینکه هر ترکیب سمی وارد شده به بدن به ویژه در خصوص فلزات دارای نیمه عمر را (مدت زمانی که بعد از آن نیمی از آن ماده از بدن به طرق مختلف دفع شده باشد) می‌باشند که بر این اساس تعطیلی یک روز باعث دفع بیشتر ماده سمی و در نتیجه در حفظ سلامت فرد تأثیر گذار باشد، می‌توان به اثرات برخی توجهات به روز خاص نسبت داد. ولی باید توجه داشت که امثال این موارد توجه به روز خاص مثلاً شنبه یا دو شنبه نیست، بلکه این موارد بستگی به سنت و فرهنگ جامعه، مثل تعطیلی در روز خاص دارد و حال اینکه ظاهر بسیاری از روایات ایام خاص، خصوصیت داشتن آن ایام است؛ یعنی سیاق کلی این روایات در بیان این حقیقت است که روز جمعه خاصیت ویژه‌ای دارد، حال چه شما در جامعه‌ای زندگی کنید که روز جمعه آن تعطیل باشد و چه در جایی باشید که در آن روز مشغول به کار باشید.

اصل پنجم: ضرر استفاده از دارو برای شخص سالم

دارو دارای ضررهایی است و اگر از دارو در زمان سلامتی استفاده شود به ضرر سلامتی انسان است.^۲

این اصل که سم و دارو منشا یکسانی دارند و تفاوت آنها در میزان یا دوز مصرفی آنهاست در توجه به این اصل دارای اهمیت است.

۱. برای نمونه رک: روایت شماره ۴۰۳ و ۴۰۴ طب الائمة (ص ۱۳۸).

۲. به عنوان نمونه رک: روایت ۱۴۸ طب الائمة (ص ۶۱).

اصل ششم: شفا دهنده نبودن حرام

اینکه مراد از حرام خصوص حرام قرآنی است یا مطلق محرمات را شامل می‌شود بحثی فقهی است که باید در محل خود مورد بررسی قرار بگیرد ولی اجمالاً در روایات متعددی این مضمون آمده است.^۱

اصل هفتم: پیشگیری بهتر از درمان

سبک زندگی اسلامی مهمترین قسمتی است که در اسلام مورد هدف قرار گرفته است. به عبارت دیگر توجه به بهداشت (فردی، تغذیه، مسکن، عمومی، محیط، روان، خانواده و بهداشت حرفه‌ای) به منظور توجه بیشتر به پیشگیری بجای درمان مورد تأکید قرار گرفته است. به عبارت دیگر بر اثر عمل به بسیاری از دستورات اسلامی، زمینه ابتلا به بسیاری از بیماری‌ها از بین می‌رود و در عمل نیز مشاهده می‌کنیم که علمای عامل به دین معمولاً سال‌ها با سلامتی عمر می‌کنند.^۲ همینطور طول عمر بیشتر پیامبرانی چون حضرت نوح و همچنین حضرت مهدی علیه السلام را علاوه بر اراده الهی، می‌توان در این خصوص مورد بحث قرار داد.

قسمت دوم: گزاره‌های علمی درون دانش طب

در این قسمت روایات بسیار زیادی وجود دارد و خود کتاب شرح و تحقیق طب الائمه با هدف جمع آوری محققانه بسیاری از این گزاره‌ها صورت گرفته است و این کتاب می‌تواند قدمی نیکو به منظور بررسی محققانه روایات طبی باشد. اما در این قسمت صرفاً برخی از دستوره‌های درمانی که در روایات به آن اشاره شده است ولی در طب جدید چندان به آن توجهی نمی‌شود یا بر عکس که از نظر روایات بد است ولی در طب جدید به آن اعتناء می‌شود، تا حدی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

الف. بررسی حجامت به عنوان روشی درمانی**حجامت**

تصور ابتدائی که معمولاً در میان جامعه متدینین رواج دارد این است که حجامت به عنوان توصیه‌ای شرعی است که خوب است مؤمنان کم و بیش به آن عادت داشته باشند و در ایام خاصی سالی یک یا چند بار آن را انجام دهند و در درمان برخی از بیماری‌ها از آن بهره ببرند.

اما تأمل و تحقیق در تاریخچه حجامت قبل از اسلام و نیز روایات اسلامی در مورد حجامت به ما

۱. به عنوان نمونه رک: روایت ۵۵ طب الائمه (ص ۳۲).

۲. برای نمونه رک: روایت ۴۰۳ و ۴۰۴ طب الائمه در باب «تقلیم الظفر».

می گوید که اولاً حجامت در سنت اسلامی اجمالاً امضاء شده است و قبل از اسلام نیز بسیار شیوع داشته است و در تمامی طب‌های یونانی و ایرانی و هندی رواج داشته است و ثانیاً در سنت اسلامی صرفاً به عنوان یک روش صرفاً درمانی اجمالاً مورد امضاء قرار گرفته است و حجامت به هیچ وجه جنبه غیر درمانی ندارد که به عنوان مثال هر از چند وقت خود به خود به سراغ آن بریم و ثالثاً در مورد برخی از جزئیات این روش درمانی روایاتی معمولاً به شدت متعارض نقل شده است که گاهی تشخیص مطلب اصلی را به شدت مشکل می‌کند.

خلاصه مدعیات فوق را در چند بخش توضیح می‌دهیم.

حجامت در سنت طب قدیم

از قدیمی‌ترین اطباء عباراتی و نقل‌هایی موجود است که کاملاً نشان می‌دهد که حجامت در میان آن‌ها به عنوان روشی درمانی رواج داشته است.

از بقراط قدیمی‌ترین طبیبی که می‌شناسیم عباراتی به این صورت نقل شده است:

«فإن أبقراط قال: إن المرأة إذا نفتت الدم، فانحدر طمئها، انقطع عنها القيء. و بهذا السبب صرنا متى أفرطت بالمرأة انحدر دم الطمث، أو انبعث من الأرحام دم على غير جهة الطمث بأى سبب كان ذلك، اجتذبنا الدم الى فوق بأن نعلق فوق الثديين محجمة عظيمة.»^۱

«قال الحكيم أبقراط أن من علاجها أن يوضع على الخرخررة الأولى محجمة و يحلق الرأس و يكمد بإسفنجة سخنة الخ.»^۲

بعد از بقراط نقل‌ها و مطالبی که در درمان بیماری خاصی از حجامت استفاده کنند بسیار است. به عنوان نمونه فقط در کتاب جالینوس به غلوقن، هفت مورد در بیماری‌های مختلف از حجامت یا بادکش استفاده شده است.^۳

از برخی از عبارات معلوم می‌شود که حجامت اختصاصی به طب یونانی نداشته است. مسیح بن حکم (متوفای قرن ۲ و معاصر هارون الرشید) در مورد زمان حجامت می‌گوید:

«قد اجتمعت جميع أطباء الهند و فارس و الروم و الإسلام و المجوس على أن الحجامة في نقصان الهلال أنفع.»^۴

۱. محقق کتاب «کتاب جالینوس إلى غلوقن في التأتی لشفاء الأمراض» (ص ۳۳۰) در حاشیه در نقل این عبارت چنین آدرس می‌دهد: - مخطوط فلورنسه ۳۷۴ شرقی، ۹۱-۱۴۴ ب ۲ - مخطوط پاریس ۲۵۹۵۸ عربی ۱۲۶-۱۲۰-۱۶.

۲. فردوس الحکمة فی الطب، ص ۱۴۷ و نیز رک: ص ۲۱۹. مشابه همین عبارت در الحاوی فی الطب، ج ۳، ص ۵۰۴.

۳. رک: کتاب جالینوس الی غلوقن. صص ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۶ و ۱۵۳ و ۱۵۶ و ۱۷۰ و ۱۷۶.

۴. الرسالة الهارونیه، ج ۱، ص ۱۹۳.

البته در برخی از جزئیات حجامت اختلاف نظراتی بوده است ولی کلیت خاصیت درمانی آن مسلم بوده است. هم بادکش و قرار دادن ظرف بادکش حجامت (محجمه) در موضعی خاصی و هم حجامت رواج بسیار داشته است.

حجامت در سنت اسلامی به عنوان مسأله‌ای صرفاً درمانی

اما در روایات مختلف از حجامت به عنوان روشی درمانی ذکر شده است و حتی برخی از شواهد که در ادامه ذکر می‌شود نشان می‌دهد که اجمالاً مؤثر نیز بوده است و مورد تأیید اهل بیت علیهم‌السلام نیز قرار گرفته است^۱ ولی بحث اصلی بر سر چند مسأله است:

اول اینکه آیا حجامت صرفاً روشی درمانی است و یا اینکه به صورت کاری پیشگیرانه نسبت به برخی از بیماری‌ها و نیز تقویت صحت و سلامت بدن نیز توصیه می‌شود؟
دوم اینکه برای چه نوع بیماری‌هایی کاربرد دارد؟ آیا ممکن است که رواج حجامت در جامعه عربی به دلیل بیماری‌های خاصی باشد که در آن جامعه مبتلا به بوده است؟

سوم اینکه آیا در زمان ما نیز به عنوان روشی درمانی کاربرد دارید یا روش‌های امروزی جایگزین بهتر از حجامت هستند و عملاً حجامت روش درمانی منسوخ شده‌ای در زمان ما محسوب می‌شود.
اما در مورد سؤال اول باید گفت که اکثر روایاتی که در مورد حجامت داریم در مورد درمان بیماری است.^۲ به عنوان نمونه در روایات مختلف از حجامت به دواء تعبیر شده است.^۳

اما تعداد کمی از روایات هستند که ممکن است ابتداء از آن‌ها چنین برداشت شود که حجامت علاوه بر استفاده درمانی، استفاده بهداشتی هم دارد. خیلی سریع روایاتی که ارزش استدلال بر این مطلب را ابتداء دارند از منظر می‌گذرانیم.

روایت اول:

«اسْتَعْطُوا بِالْبَنْفَسِجِّ وَ عَلَيْكُمْ بِالْحِجَامَةِ»^۴

۱. به عنوان نمونه می‌توان به روایات بسیاری که دال بر جوار حجامت برای شخص محرم در حال بیماری هستند، اشاره کرد. به عنوان نمونه رک: بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۶، ص ۱۷۹، باب ۳۰ الحجامة و إخراج الدم و إزالة الشعر و بط الجرح و الاستياك.
۲. برای مشاهده مواردی بیش از آنچه در متن ذکر کردیم به عنوان نمونه رک: الأصول الستة عشر (ط - دار الشبستري) / النص / ۸۵ / محمد بن المثنی الحضرمی و نیز: الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۶ / ۳۲۴ / باب السمک.
۳. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۸ / ۱۹۲ / ح ۲۲۶ و همان، ص ۱۹۴، ح ۲۳۱. و نیز: الجعفریات (الأشعثیات) / ج ۱۶۲ / باب الحجامة و نیز: دعائم الإسلام / ج ۲ / ۱۴۴ و ۱۴۵ / فصل ذکر العلاج و الدواء و نیز: من لا یحضره الفقیه / ج ۱ / ۱۲۶ / باب غسل يوم الجمعة و دخول الحمام و آدابه و ما جاء في التنظيف و الزينة و نیز الخصال / ج ۱ / ۲۴۹ / الدواء أربعة و نیز الخصال / ج ۲ / ۳۸۳ / ما جاء في الأحد و ما بعده و نیز الخصال / ج ۲ / ۳۸۵ / ما جاء في يوم الإثنين و نیز الخصال / ج ۲ / ۳۸۵ / ما جاء في يوم الثلاثاء و بسیاری از مصادر دیگر.
۴. عیون الحکم و المواعظ (للثیثی) / ۹۳ / الفصل الرابع بلفظ الأمر في خطاب الجمع.

ابتداء ممکن است از این روایت چنین برداشت شود که به صورت کلی به حجامت به عنوان یک دستور توصیه شده است. اما این روایت در کتاب خصال به همراه صدی آمده است که به سبب آن این برداشت ابتدائی قطعاً صحیح نخواهد بود. متن خصال چنین است:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَدَاوَيْتُمْ بِهِ الْحُقْنَةُ وَ هِيَ تُعْظَمُ الْبَطْنَ وَ تُنْفَى دَاءَ الْجَوْفِ وَ تُقْوِي الْبَدْنَ اسْتَعِطُوا بِالْبَنْفَسِجِ وَ عَلَيْكُمْ بِالْحِجَامَةِ.»^۱

بر اساس این متن حجامت در ادامه بهترین اموری است که در این حدیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از بهترین دواها شمرده‌اند.

روایت دوم: در داستان معراج پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در تفسیر قمی چنین آمده است:

«ثُمَّ صَعِدْنَا إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ - فَمَا مَرَرْتُ بِمَلَكٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ - إِلَّا قَالُوا يَا مُحَمَّدُ احْتَجِم - وَ أَمْرٌ أُمَّتَكَ بِالْحِجَامَةِ.»^۲

شاید کسی ابتداء چنین برداشت کند که حجامت دستوری کلی برای سلامتی بدن است؛ زیرا در معراج به صورت دستوری ذکر شده است.

اما پاسخ این است که با صرف نظر از مشکلات جدی کتاب تفسیر قمی و نقل‌های او از تفسیر علی بن ابراهیم^۳، این روایت مطلق است با آن همه مقیداتی که حجامت را روش درمانی می‌دانند، تقیید می‌خورد. به عبارت دیگر چه عیبی دارد که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به امت خود توصیه به حجامت کنند ولی نه از جهت دستور بهداشتی بلکه از جهت درمانی. به عبارت فنی‌تر این روایت از اینکه جهت توصیه به امت درمانی است یا بهداشتی، ساکت است و به آن نظارتی ندارد.

روایت سوم:

«نَزَلَ جَبْرَيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالسَّوَاكِ وَالْخِلَالِ وَالْحِجَامَةِ.»^۴

به این بیان که خلال و مسواک توصیه بهداشتی هستند و در نتیجه حجامت نیز از جهت وحدت سیاق باید بهداشتی باشد!

با صرف نظر از مشکلات سندی^۵ جواب سابق دقیقاً در مورد این روایت هم می‌آید و این روایت

۱. الخصال، ج ۲، ص ۶۳۷، علم امیر المؤمنین علیه السلام أصحابه فی مجلس واحد أربعمائة باب مما يصلح للمسلم فی دینه و دنیا.

۲. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۹، [سورة الإسراء (۱۷): آیات ۱ الی ۱] ص: ۳.

۳. چون طریق مؤلف کتاب که احتمالاً علی بن حاتم قزوینی است به علی بن ابراهیم بسیار ضعیف است. به عبارت دیگر علی بن حاتم از نسخه‌ای بسیار ضعیف از تفسیر علی بن ابراهیم نقل می‌کند.

۴. المحاسن، ج ۲ / ۵۵۸ / ۱۲۳ باب الخلال و السواک و به همان سند در الکافی (ط - الإسلامیة) / ج ۶ / ۳۷۶ و مرسل در من لا یحضره الفقیه / ج ۱ / ۵۲ / باب السواک. متن نقل شده در اینجا متن کافی است ولی نقل محاسن و فقیه اندکی تفاوت دارد.

۵. به دلیل وجود المفضل بن صالح ابو جمیله، در سند روایت که از غالیان سیاسی است و ابن غضائری ایشان را وضاع حدیث و کذاب می‌دانند (رجال ابن غضائری، ص ۸۸) و نجاشی ایشان را تضعیف شده می‌دانند (فهرست نجاشی، ص ۱۲۸).

نظارتی به این جهت ندارد و صرف ذکر شدن سه امر در سیاق واحد، قابل چنین برداشتی نیست.

روایت چهارم روایت چهارصد توصیه امیرالمؤمنین علیه السلام:

«الْحِجَامَةُ تُصِحُّ الْبَدَنَ وَ تَشُدُّ الْعَقْلَ.»^۱

اما جواب این روایت نیز این است که ممکن است مراد از صدر روایت جهت درمانی حجامت و مراد از قسمت دوم، استفاده از آن در خصوص مشکلات عقلی نیز باشد همانطور که از برخی از روایات برداشت، می شود که ظاهراً در برخی شرایط خاص برخی دچار سرگیجه می شده اند و به آن ها به حجامت توصیه می کرده اند.^۲ از همینجا پاسخ نسبت به روایت «نِعْمَ الْعَيْدُ الْحِجَامَةُ يُعْنِي الْعَادَةَ تَجْلُو الْبَصَرَ وَ تَذْهَبُ بِالذَّاءِ.»^۳ روشن می شود.

روایت پنجم:

«إِذَا بَلَغَ الصَّبِيُّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ فَاحْجُمُهُ فِي كُلِّ شَهْرٍ فِي النُّقْرَةِ فَإِنَّهَا تُجَفِّفُ لُعَابَهُ وَ تُهَيِّطُ الْحَرَارَةَ مِنْ رَأْسِهِ وَ جَسَدِهِ.»^۴

ظاهر این روایت نیز این است که برای بچه هایی که آب دهانشان به صورت غیر عادی جاری است و نیز حرارت زیادی دارند، این دستور توصیه شده است و لذا این روایت نیز ربطی به یک دستور بهداشتی برای انسان های سالم برای پیشگیری ندارد.

بر اساس توضیحاتی که عرض شد تکلیف روایات دیگری نیز که تعبیری مشابه این روایات دارند روشن می شوند. خلاصه اینکه در بین کل روایات مرتبط با حجامت تنها این چند روایت احتمال داشت که دچار چنین برداشتی شوند که با صرف نظر از اشکالات سندی، مشکل استدلال به آن ها روشن شد.

حجامت یا درمان های جایگزین

اگر با صرف نظر از روایات نسبت به مسأله سخن بگوییم پاسخ بسیار روشن است. باید روش های درمانی مختلف با حجامت مقایسه شود. به عنوان مثال بینیم که کدام درمان در عین سادگی تأثیر بیشتر و سریعتر و عوارض جانبی کمتری دارد و با مقایسه مورد به مورد، بینیم که کدام نوع درمان بهتر است. در زمان ما معمولاً درمانی مثل حجامت، زنده و سسخت است به طوری که معمولاً بیماران حاضرند عوارض جانبی بدتری را تحمل کنند ولی به سراغ این روش درمانی نروند.

۱. تحف العقول / النص / ۱۰۰ و نیز الخصال / ج ۲ / ۶۱۱.

۲. الأصول الستة عشر (ط - دار الشبستري) / النص / ۸۵ / محمد بن المثنی الحضرمی.

۳. معانی الأخبار / النص / ۲۴۷ / باب معنی قول النبي ﷺ نعم العيد الحجامه.

۴. الكافي (ط - الإسلامية) / ج ۶ / ۵۳ و نیز به سندی دیگر متنی مشابه در: الأصول الستة عشر (ط - دار الشبستري) / النص / ۲ / أصل زيد الزراد.

اما در مورد روایات، در مجموع روایات دو روایت هست که بر اساس آن دو، توصیه بر این است که این درمان به صورت کلی استفاده شود. اما مشکل این است که این دو روایت از نظر سندی ضعیف هستند. بقیه روایات هیچ نحوه صراحتی در این زمینه ندارد و ممکن است بر اساس شرایط آن زمان صادر شده باشد. این دو روایت روایت دوم و سوم قسمت قبل است. بر اساس توضیحاتی که عرض کردیم روشن می شود که فتوای به استحباب حجامت، محل تأمل است.

ب. گوشت شرعی

یکی از اموری که از مسلمات اسلام است، خوردن گوشت حیوانات در شرایطی خاص است. به عنوان مثال حیوان وحشی باید با شرایطی خاص صید شود و برخی از حیوانات اهلی باید ذبح و برخی باید نحر شوند که هر یک شرایط ویژه ای دارند. صحبت بر سر این است که آیا این دستورات صرفاً جنبه تعبد شرعی و امور ماورایی دارند و یا اینکه ادعای خود وحی این است که گوشتی که چنین شرایطی را ندارد، ضررهایی دارد. همچنین باید نظر دانش جدید را در مورد آن مورد بررسی قرار دهیم.

ذکاة که سبب تذکوة حیوان و در نتیجه جواز شرعی خوردن گوشت حیوانات می شود، ظاهراً با واژه تزکیه از نظر اصل معنا در یک حوزه باشند و در واقع واژه تذکوة لهجه ای از واژه تزکیه باشد که بعدها به دلیل استعمال قرآنی یکی مختص به پاک کردن حیوان شده است و دیگری در مطلق پاکی استعمال می شود. زمخشری در ضمن شرح حدیث «ذکاة الأرض بیسها» می گوید:

«أی إذا بیست من رطوبة النجاسة فذاک تطهیرها، كما أن الذکاة تحل الذبیحة و تطیبها.»^۱

ابن اثیر می گوید:

«فی حدیث محمد بن علی «ذکاة الأرض بیسها» یرید طهارتها من النجاسة، جعل بیسها من النجاسة

الرطوبة فی التطهیر بمنزلة تذکوة الشاة فی الإحلال؛ لأن الذبح یطهرها و یحل أكلها.»^۲

لذا ظاهراً ذبح شرعی و یا نحر شرعی به گونه ای سبب پاکی حیوان می شود و اگر این اتفاق نیفتد، آن گوشت پاک نیست و خوردن آن جایز نیست. البته این احتمال وجود دارد که مراد از این پاکی، معنوی باشد و نه جهات پاکی ظاهری ولی این معنا با برخی از روایات در تعارض است. به عنوان نمونه به این روایت توجه کنید:

«و کُلُّ أَمْرٍ یَکُونُ فِیهِ الْفَسَادُ مِمَّا قَدْ نُهِیَ عَنْهُ مِنْ جِهَةِ أَكْلِهِ وَ شُرْبِهِ وَ نُبْسِهِ وَ نِكَاحِهِ وَ إِمْسَاكِهِ لَوْجِهِ الْفَسَادِ مِمَّا قَدْ نُهِیَ عَنْهُ مِثْلُ الْمَيْتَةِ وَ الدَّمِ وَ لَحْمِ الْخَنْزِيرِ وَ الرَّبَا وَ جَمِیعِ الْفَوَاحِشِ وَ لُحُومِ

۱. الفائق فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۴۰۱، [ذکا] ص : ۴۰۱.

۲. النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۲، ص ۱۶۴، (ذکا) ص : ۱۶۴.

السَّبَاعِ وَالْخَمْرِ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ فَحَرَامٌ ضَارٌّ لِلْجِسْمِ وَفَاسِدٌ لِلنَّفْسِ»^۱

در این روایت تصریح شده است که گوشت‌هایی که از خوردن آن‌ها نهی شده است مثل میتة، برای جسم مضر هستند. همچنین در برخی از روایات دیگر نیز به این مطلب تصریح شده است:

«وَحُرْمَتِ الْمَيْتَةِ لِمَا فِيهَا مِنْ فَسَادِ الْأَبْدَانِ وَالْأَفَقَةِ... وَحَرَمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الدَّمَ كَتَحْرِيمِ الْمَيْتَةِ لِمَا فِيهِ مِنْ فَسَادِ الْأَبْدَانِ»^۲

قسمت سوم: مقام کاربردی کردن دانش طب

در این قسمت به عنوان مثال می‌توان به تکنولوژی‌های مختلف درمانی از قبیل ساخت دارو و تجهیزات پزشکی اشاره کرد که بر اساس دیدگاه‌های اسلامی فرآیند متفاوتی خواهد داشت.

به عنوان مثال قرص کلسیم تهیه شده از ژلاتین خوکی و یا ویتامین د۳ تهیه شده از چربی کوسه و یا استفاده از حلالی مثل اتانول که مسکر است در بسیاری از داروهای خوراکی به حسب ظاهر از نظر اسلامی ممنوع است و چه بسا به مقتضای اصل ۶، شفا نیز در آن نباشد.

در واقع این مرحله نتیجه قسمت‌های سابق است. البته در مقام کاربردی کردن، گزاره‌های دینی همواره محدود کننده نیستند بلکه گاهی توسعه دهنده نیز هستند. به عنوان مثال وقتی ثابت شد که دعا در درمان بیماری تأثیر گذار است، یک سری شیوه‌های جدید درمانی ایجاد می‌شود و یا وقتی ثابت شد که حجامت خاصیت درمانی دارد، تجهیزات پزشکی متناسب با آن در فضای تجهیزات پزشکی ایجاد خواهد شد.

۱. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، ص ۲۵۰، ۳۶ باب التجارات والبيوع والمكاسب.

۲. عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۹۴، ۳۳ باب في ذكر ما كتب به الرضا عليه السلام إلى محمد بن سنان في جواب مسانله في العلل و نیز علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۸۵، ۲۳۷ باب العلة التي من أجلها حرم الله تعالى الخمر و الميتة و الدم و لحم الخنزير و القرد و الدب و الفيل و الطحال. برای مشاهده موارد دیگر رک: الکافي (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۲۴۲، باب علل التحريم.

مشايخ مؤلف

در انتهای مقدمه فهرستی از مشایخ مؤلف را به ترتیب حروف الفبا به همراه شماره حدیثی که نقل کرده‌اند به همراه قسمتی از سند حدیث برای کشف موارد تصحیف و تحریف، خدمت شما تقدیم می‌کنیم. در ضمن مواردی که احتمال داده‌ایم که اختلاف اسامی به دلیل خرابی نسخه باشد، شماره مستقل زده‌ایم و لذا شماره مشایخ، حداقل مقدار ممکن است. همچنین بعد از ذکر برخی از طرق تنها به برخی از موارد تصحیف و اشکالات و خلاصه دلیل آن اشاره کرده‌ایم و در متن کتاب «شرح و تحقیق طب الأئمة» به سائر موارد تصحیف و تحریف نیز اشاره کرده‌ایم.

الف

۱. ابن ما شاء الله

۱۱۲- ابْنُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُبَارَكُ بْنُ حَمَّادٍ عَنْ زُرْعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ

۲. ابو بکر بن محمد بن حریش

۲۹۳- أَبُو بَكْرٍ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَرِيشِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسَيَّبٍ قَالَ: قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۳. ابن الجریری

۲۱۳- ابْنُ الْجَرِيرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ أَبَانَ عَنِ النَّعْمَانِ بْنِ يَعْلَى قَالَ:

حَدَّثَنَا جَابِرُ الْجُعْفِيُّ قَالَ: شَكَّوتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام

٤. ابو الحسن المعلى السجاده

٤٠٨ق-ال حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ الْمُعَلَّى سِجَادَةَ عَنْ أَبِي الْخَيْرِ الرَّازِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي الْأَعْرَجِ النَّحَّاسِ عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْقُوبَ

٥. ابو عبيده بن محمد بن عبيد

٣١٤-أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ عَنْ مِيسِرٍ

٦. ابو الفوارس بن غالب بن محمد بن فارس

٢٨٠-أَبُو الْفَوَارِسِ بْنُ غَالِبِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ فَارِسٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ حَمَّادِ الْبَصْرِيُّ مِنْ وُلْدِ نَصْرِ بْنِ سَيَّارٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مَعْمَرُ بْنُ خَلَّادٍ قَالَ: كَانَ أَبُو الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام

٧. ابو يزيد القناد

٢٧١-أَبُو يَزِيدَ الْقَنَادُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام قَالَ:

٨. احمد بن ابراهيم بن رباح

١٥٥-إِبْرَاهِيمُ بْنُ رِبَاحٍ قَالَ: حَدَّثَنَا فَضَالَةُ بْنُ أَيُّوبَ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ أَبِي يَعْقُوبَ قَالَ:

احتمال دارد این فرد احمد بن ابراهيم بن رباح هم باشد زیرا این فرد هم جزو مشايخ مؤلف است.
(ص ٧٠ طب الاثمه) و نیز ص ٧٥ تعبیر املى علينا احمد بن رباح.

١٩٠-أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ رِبَاحٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الصَّبَّاحُ بْنُ مُحَارِبٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ الرَّضَا عليه السلام

٢٠٣-قَالَ عَبْدُ اللَّهِ وَ الْحُسَيْنُ ابْنَا بَسْطَامٍ أَمَلَى عَلَيْنَا أَحْمَدُ بْنُ رِبَاحٍ الْمُطَبِّبُ هَذِهِ الْأَدْوِيَّةَ

٩. احمد بن اسحاق

٢١٢-أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ أَبِي مُحَمَّدِ الثَّمَالِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ الْجَرِيرِيِّ قَالَ: قَالَ الْبَاقِرُ عليه السلام

١٠. احمد بن بشير

٢٢٧-أَحْمَدُ بْنُ بَشِيرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجَمَّالِ رَفَعَ الْحَدِيثَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام

۱۱. احمد بن الحارث

۳۷۸- أَحْمَدُ بْنُ الْحَارِثِ قَالَ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ

الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۲. احمد بن الحسن النيسابوری

۳۷۱- أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا النَّضْرُ بْنُ سُوَيْدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ

۱۳. احمد بن الخضيب

۳۶۹- أَحْمَدُ بْنُ الْخَضِيبِ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا النَّضْرُ بْنُ سُوَيْدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عَبْدِ

الرَّحْمَنِ

۱۴. ابراهيم

۲۹۰- إِبْرَاهِيمُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ

۱۵. ابراهيم البيطار

۳۲۵- إِبْرَاهِيمُ الْبَيْطَارُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَ يُقَالُ لَهُ يُونُسُ

الْمُصَلِّي لِكثْرَةِ صَلَاتِهِ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۶. ابراهيم بن حزام الحريري

۱۶۲- إِبْرَاهِيمُ بْنُ حِزَامِ الْحَرِيرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي نَصْرٍ

۱۷. ابراهيم بن الحسن

۲۵۳- إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي

جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۸. ابراهيم بن خالد

۳۴- إِبْرَاهِيمُ بْنُ خَالِدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ رَبِّهِ عَنْ ثَعْلَبَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ

در طب الائمه در يك مورد ديگر (ص ۶۷) نیز از اين فرد نقل شده است و آنجا از ابو اسحاق بن

ابراهيم بن عبد ربه نقل کرده است و ظاهراً آنجا تصحيف شده است و درست آن، ابو اسحاق ابراهيم

بن عبد ربه (بدون بن بعد از ابو اسحاق) باشد، زیرا كنيه متعارف افرادی كه نامشان ابراهيم بود، ابو

اسحاق بود. (به دليل حضرت ابراهيم و فرزندش اسحاق) در رجال برقی (ص ۵۷) شخصی به اين نام

چنين توصيف شده است: ابراهيم بن عبد ربه من أهل جسر بابل و همين شخص با همين توصيف در

رجال شیخ طوسی (ص ۳۷۳) با عنوان ابراهیم بن مهرویه آمده است. در هر صورت شخصی با این نام و متناسب با این طبقه تنها در کتاب بلاغات النساء (ص ۳۹) یافتیم که در هر صورت ناشناس است.

۱۸۰- اِبْرَاهِيمُ بْنُ خَالِدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ عَنْ عَبْدِ الْوَاحِدِ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ أَبِي خَالِدِ الْوَاسِطِيِّ

۱۹. ابراهیم بن سرحان المتطبب

۲۸۵- اِبْرَاهِيمُ بْنُ سِرْحَانَ الْمُتَطَبِّبُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَسْبَاطٍ عَنْ حَكِيمِ بْنِ مَسْكِينٍ

۲۰. ابراهیم بن سنان

۱۳۶- اِبْرَاهِيمُ بْنُ سِنَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الدَّارِمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا زُرَّارَةُ بْنُ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۲۱. ابراهیم بن عبد الحمید الانصاری

۳۹۱- اِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَرْوَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ نَجِيحٍ

۲۲. ابراهیم بن عبد الرحمن

۱۱۵- اِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ حَسَّانَ قَالَ: حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ بَشِيرٍ الْوَاسِطِيُّ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ

۲۳. ابراهیم بن عبد الله الخزامی

۱۳۲- اِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخَزَامِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ يُونُسَ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَخِيهِ عَنْ عُمَرَ بْنِ شَيْمِرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ۱۹۹- اِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ عِيسَى عَنِ الْمُخْتَارِ

۲۴. ابراهیم بن عیسی الزعفرانی

۳۳۸- اِبْرَاهِيمُ بْنُ عِيسَى الزَّعْفَرَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَبِيبٍ الْحَارِثِيُّ

۲۵. ابراهیم بن مأمون

۸۲- اِبْرَاهِيمُ بْنُ مَأْمُونٍ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ عِيسَى عَنْ شُعَيْبِ الْعَقْرُقُوفِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ

۲۶. ابراهیم بن محمد بن ابراهیم الاودی

۵۷- أَبُو عَتَّابٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَسْطَامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا اِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَوْدِيُّ [۱] عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

[۱] در برخی از نسخ الازدی (نسخه کنز الدقائق، ج ۱۱، ص ۳۳۴). اینجا به نظر می‌رسد سقط از سند قطعی باشد زیرا طبیعی است که مؤلف کتاب نمی‌توان با یک واسطه از اصحاب ابی عبدالله علیه السلام نقل کند.

۱۵۱- إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا فَصَالَةُ بْنُ أَيُّوبَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُحَمَّدٍ

۱۵۹- إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا زُرْعَةُ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقَ علیه السلام

۲۴۱- إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْفُضْلُ بْنُ مَيْمُونِ الْأَزْدِيُّ

۲۷. ابراهیم بن مسلم

۱۵۷- إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ

۲۸. ابراهیم بن المنذر الخزاعی

۲۵۱- إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ الْخَزَاعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي بَشِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام

۲۹. ابراهیم بن النضر

۳۵۸- أَبُو عَتَّابٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ بَسْطَامٍ قَالَ حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ النَّضْرِ مِنْ وُلْدِ مَيْمَنِ التَّمَارِ بِقَرْوِينَ

۳۰. ابو القاسم التقلیسی

۳۸- أَبُو الْقَاسِمِ التَّقْلِسِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ عَيْسَى

۳۱. ابو المعز الواسطی

۶۲- حَدَّثَنَا أَبُو الْمَعْرِزِ الْوَاسِطِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ مَرْوَانَ [۱] بْنِ الْجَهْمِ عَنْ مُحَمَّدٍ

بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ علیه السلام

[۱] ظاهراً هارون بن الجهم باشد که در کتب اربعه طبق آمار نرم افزار درایة النور ۱/۲، ۱۶ مورد از

محمد بن مسلم نقل می‌کند و نیز محمد بن سلیمان الدیلمی نیز از او در کتب اربعه، ۶ مورد نقل می‌کند و البته مثل اکثر روایات طب الائمة استاد مؤلف ناشناس است.

۳۲. احمد بن ابی زیاد

۷۲- أَحْمَدُ بْنُ أَبِي زَيْدٍ [۱] قَالَ: حَدَّثَنَا فَصَالَةُ بْنُ أَيُّوبَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ زَيْدٍ [۲] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

الصَّادِقِ علیه السلام

[۱] این فرد نه در این کتاب و نه در مصدري ديگر يافت نشد.

[۲] صحيح اسماعيل بن ابی زیاد مسلم السكونی معروف است که طبق آمار نرم افزار درایة

النور ۱/۲، ۲۱ مورد در کتب اربعه فضالة بن ایوب از او نقل کرده است.

٣٣. احمد بن بصير

٢٩٨-أحمدُ بنُ بصيرٍ قال: حَدَّثَنَا زِيَادُ بْنُ مَرْوَانَ الْعَبْدِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

٣٤. احمد بن الجارود العبدى

٢٢١-أحمدُ بنُ الجارودِ العبدِيُّ مِنْ وُلْدِ الْحَكَمِ بْنِ الْمُنْذِرِ قَالَ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عَيْسَى عَنْ مُسْرِيرِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

٣٥. احمد بن حبيب

٢٣٤-أحمدُ بنُ حبيبٍ قال: حَدَّثَنَا النَّضْرُ بْنُ سُوَيْدٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ ذَرِيحِ

٣٦. احمد بن الحسن بن الخليل

٣٧٥-أحمدُ بنُ الحسنِ بنِ الخليلِ قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْوَلِيدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنِ النَّعْمَانَ بْنِ يَعْلَى

٣٧. احمد بن سلمة

٧١-أحمدُ بنُ سلمةَ قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ السَّجِسْتَانِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَمْرَةَ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

٣٨. احمد بن صالح

٧٧-أحمدُ بنُ صالحِ النَّيْشَابُورِيِّ قال: حَدَّثَنَا جَمِيلُ بْنُ صَالِحٍ عَنْ ذَرِيحِ
٢٢٩-أحمدُ بنُ صالحٍ قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ السَّلَامِ

٣٩. احمد بن طالب

٢٣٠-أحمدُ بنُ طالبِ الهَمْدَانِيِّ قال: حَدَّثَنَا عَمْرُ بْنُ إِسْحَاقَ قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ صَالِحِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الضَّحَّاكِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

٤٠. احمد بن العباس بن المفضل

٢٤٠-أحمدُ بنُ العباسِ بنِ الْمُفَضَّلِ قال: حَدَّثَنِي أَخِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ الْمُفَضَّلِ

٤١. احمد بن عبد الله

٢٢٤-أحمدُ بنُ عَبْدِ اللَّهِ قال: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ قال: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۴۲. احمد بن عبد الرحمن بن جمیلة

۲۷۴- أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جَمِيلَةَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۴۳. احمد بن عمران بن ابی لیلی

۳۶۱- أَحْمَدُ بْنُ عِمْرَانَ بْنِ أَبِي لَيْلَى قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ

۴۴. احمد بن العیص

۴۱۲- أَحْمَدُ بْنُ الْعَيْصِ قَالَ: حَدَّثَنَا النَّصْرُ بْنُ سُوَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرٍ عَنْ

أَبِيهِ

۴۵. احمد بن غیاث

۲۳۹- أَحْمَدُ بْنُ غِيَاثٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ

۴۶. احمد بن الفضل الدامغانی

۱۵۴- أَحْمَدُ بْنُ الْفَضْلِ الدَّامَغَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ

۴۷. احمد بن محارب السودی

۲۷۵- أَحْمَدُ بْنُ مُحَارِبِ السُّودَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ عَيْسَى بْنِ يَحْيَى الْبَيْعِ

۴۸. احمد بن محمد بن خالد البرقی ابو جعفر

۲۳- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ قَالَ

۷۰- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ خَالِدٍ [۱] عَنْ

مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ [۲] بْنِ عَمَارٍ الدُّهْنِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمْرِو ذِي فَرٍّ وَتَغْلِبَةَ الْجَمَالِيِّ قَالَا سَمِعْنَا
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

[۱] ظاهراً صحیح بکر بن صالح باشد زیرا هم ایشان از محمد بن سنان روایات متعددی دارد و هم اینکه محمد بن خالد از ایشان به دفعات نقل می‌کند. البته اصل این سند در کتب مختلف محل تأمل است و ظاهراً در آن‌ها محمد بن خالد عطف بر بکر بن صالح شده باشد ولی در هر صورت این سند دقیقاً به همین شکل مکرر است. (رک نرم افزاز درباره‌ی النور، قسمت اسناد، قسمت راوی، ذیل عنوان بکر بن صالح)

[۲] در کتب احادیث و رجال شخصی به این نام نداریم و ظاهراً معاویه بن عمار الدهنی صحیح آن باشد. برای نمونه رک: کافی، ج ۲، ص ۴۲۶ و ۴۸۴. و ایشان که از بزرگان طائفه هستند گاهی مقل اینجا از پدرشان نقل می‌کنند. برای نمونه رک: تهذیب، ج ۱۰، ص ۱۳۹. و در کتب حدیثی دیگر پدر

ایشان تنها از امام زین العابدین علیه السلام و ابو الطفیل عامر بن واثله از صحابی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کنند. به احتمال قوی نفر انتهایی سند همین صحابی باشد که به دلیل خرابی نسخ، به این وضع موجود در آمده است.

۱۲۹- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ

۱۳۹- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَجْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَائٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام

۲۱۴- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ ظَبْيَانَ عَنْ

جَابِرِ

۲۸۴- أَبُو جَعْفَرٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ السَّنَانِيِّ عَنِ الْمُفْضَلِ

۴۹. احمد بن محمد بن الجارود

۳۳۰- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْجَارُودِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى عَنْ دَاوُدَ بْنِ رَزِينٍ

۵۰. احمد بن محمد ابو عبد الله

۳۶۰- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ عَيْسَى عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام

۵۱. احمد بن محمد السیاری

۲۱- السِّيَّارِيُّ [۱] قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ [۲] عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ [۳] قَالَ: سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام

[۱] ظاهراً احمد بن محمد السیاری است که هم از لحاظ طبقه با مؤلف کتاب سازگاری دارد و هم در مشایخ مؤلف در همین کتاب در موارد متعددی محتمل است مراد از احمد بن محمد، همین السیاری مراد باشد. نقل السیاری از محمد بن علی ابو سمینه نیز کاملاً متعارف است (برای نمونه رک: کافی، ج ۴، ص ۱۰۶).

[۲] ظاهراً در این قسمت سند تصحیفی رخ داده است و صحیح محمد بن سنان است زیرا اولاً در این طبقه محمد بن مسلم نداریم و ثانیاً محمد بن علی ابو سمینه، در کتب اربعه ۲۰ مورد از محمد بن سنان نقل کرده است و نیز محمد بن سنان از علی بن ابی حمزه بطاننی نیز در مواردی نقل کرده است. (رک: کافی، ج ۲، ص ۶۵۱)

[۳] این سند جزو معدود اسنادی از مؤلف کتاب است که از ابتدای آن تا انتهای آن واضح و آشکار

است.

۵۲. احمد بن محمد بن عبد الله الكوفي

۳۴۳-أحمدُ بنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبرَاهِيمُ بْنُ مَيْمُونٍ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ

حَرِيزِ

۵۳. احمد بن محمد بن عبد الله النيسابوري

۳۹۶-أحمدُ بنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ النَّيْسَابُورِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَرَفَةَ قَالَ: كُنْتُ بِخُرَّاسَانَ أَيَّامَ

الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ

۵۴. احمد بن المرزبان بن احمد

۹۱-أحمدُ بنُ المرزُبَانِ بْنِ أحمدَ قَالَ: حَدَّثَنَا أحمدُ بنُ خَالِدِ الأشْعَرِيِّ [۱] قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بنُ

بَكِيرِ

[۱] ظاهراً صحیح محمد بن خالد الاشعری است که در کتب اربعه طبق آمار نرم افزار درایة النور ۱/۲، ۱۷ مورد از عبد الله بن بکیر نقل می کند و نسخه صاحب وسائل هم از طب الائمة به صورت صحیح آن است (ج ۲، ص ۴۳۱) و باز هم استاد مؤلف ناشناس است و در کل این کتاب تنها یک مورد اسم ایشان یافت شد.

۵۵. احمد بن المسيب بن المستعين

۲۴۲-أحمدُ بنُ المُسَيَّبِ بْنِ المُسْتَعِينِ قَالَ: حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ:

۵۶. احمد بن المنذر

۲۸۶-أحمدُ بنُ المُنْذِرِ قَالَ: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ عَبْدِ العَزِيزِ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۵۷. احمد بن يزيد

۴۸-أحمدُ بنُ يَزِيدَ [۱] عَنِ الصَّحَّافِ الْكُوفِيِّ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

[۱] در کل کتاب طب الائمة تنها همین جا از ایشان نقل شده است. سند بسیار نا معلوم است.

۸۱-أحمدُ بنُ يَزِيدَ [۱] عَنِ إِسْحَاقَ الصَّحَّافِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

[۱] در خود طب الائمة (ص ۳۰) شخصی به اسم احمد بن يزيد از اسحاق الصحاف از موسی بن جعفر علیهما السلام روایتی نقل می کند که ظاهراً احمد بن يزيد در آنجا و احمد بن بدر در این روایت، اسم یک نفر باشند که بر اثر خرابی نسخه در این دو قسمت کتاب مختلف شده اند.

٥٨. احمد بن يوسف

٢٠٨- أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ قَالَ: حَدَّثَنَا النَّضْرُ بْنُ سُورَيْدٍ عَنْ أَبِي الْأَشْعَثِ الْخُرَاعِيِّ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ

٥٩. الاحوص بن محمد

٣٣٧- الْأَحْوَصُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي نَجْرَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ عِيْسَى

٦٠. اسحاق بن ابراهيم

١٤- عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَسْطَامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ

٦١. اسحاق بن حسان العلاف العارف

٢٤٩- إِسْحَاقُ بْنُ حَسَّانَ الْعَلَّافِ الْعَارِفُ عَنِ الْحُسَيْنِ

٦٢. اسحاق بن يوسف المكي

٨٦- إِسْحَاقُ بْنُ يُونُسَ الْمَكِّيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا فَضَالَةُ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ

٨٧- إِسْحَاقُ بْنُ يُونُسَ قَالَ: حَدَّثَنَا فَضَالَةُ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ إِسْحَاقِ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

١٣٨- إِسْحَاقُ بْنُ يُونُسَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَيْصِ (الصحيح: الفيض)

٦٣. اسلم بن عمرو النصيبي

٢٥- اسْلَمُ بْنُ عَمْرِو النَّصِيبِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي رَيْثَةَ [زَيْنَبَةَ] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَلْمَانَ عَنْ أَبِيهِ

٦٤. اسماعيل بن القاسم المتطبب الكوفي

٢٧٢- إِسْمَاعِيلُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُتَطَبِّبِ الْكُوفِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى

٦٥. الاشعث بن عبد الله من ولد محمد بن الاشعث بن قيس الكندي

٣٢٩- الْأَشْعَثُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مُوسَى بْنِ

جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

٣٨٩- الْأَشْعَثُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْأَشْعَثِ مِنْ وُلْدِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسِ الْكِنْدِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا

إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُخْتَارِ مِنْ وُلْدِ الْمُخْتَارِ بْنِ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانَ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ

٦٦. ايوب بن عمر

٢٧٩- أَيُوبُ بْنُ عَمْرٍو قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى عَنْ كَامِلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجُعْفِيِّ

ب

٦٧. بشر بن عبد الحميد الانصاري

١٦٨- بِشْرُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْوَشَّاءُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فُضَيْلٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ
الْثَّمَالِيِّ

ت

٦٨. تميم بن احمد السيرافي

١٥- تَمِيمُ بْنُ أَحْمَدَ السَّرِيفِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ
١٦- تعليق

ج

٦٩. جابر بن عمر السكسكي

٣٨٢- جَابِرُ بْنُ عُمَرَ السَّكْسَكِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى عَنْ أَيُّوبَ بْنِ فَضَالَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
مُسْلِمٍ

٧٠. الجارود بن احمد

١٠٣- الْجَارُودُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْجَعْفَرِيِّ [١] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ
إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ

[١] احتمال دارد که ايشان محمد بن جعفر بن اسماعيل العبدی باشد که از محمد بن سنان نقل
کرده است. برای نمونه رک: تهذيب، ج ٦، ص ٤٩.

١٠٤- مشابه قبلی

٧١. الجارود بن محمد

٢٨٣- الْجَارُودُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ كَامِلٍ قَالَ سَمِعْتُ مُوسَى بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
الْحُسَيْنِ

٧٢. جعفر بن جابر الطائي

١٨٩- جَعْفَرُ بْنُ جَابِرِ الطَّائِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ الصَّقَلِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ يَزِيدَ

۷۳. جعفر بن حنان الطائی

۳۰۷- جَعْفَرُ بْنُ حَنَّانِ الطَّائِيّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْكَانَ

۷۴. جعفر بن عبد الله بن ميمون السعدي

۸۵- جَعْفَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونِ السَّعْدِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ يَزِيدَ [۱] عَنِ الْقَاسِمِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

[۱] ظاهرا اینجا تصحیف رخ داده است و صحیح النصیر بن سوید است و ایشان مشهورترین راوی القاسم بن سلیمان البغدادی هستند که در کتب اربعه طبق آمار نرم افزار درایة النور ۲/۱، ۱۱۱ مورد از ایشان نقل کرده‌اند و البته باز هم مثل بسیاری از اسناد این کتاب استاد مؤلف ناشناس است و حتی در خود این کتاب تنها در اینجا اسمی از ایشان است.

۷۵. جعفر بن عبد الواحد

۱۱۱- جَعْفَرُ بْنُ عَبْدِ الْوَاحِدِ قَالَ: حَدَّثَنَا النَّصْرُ بْنُ سُوَيْدٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ

۷۶. جعفر بن محمد بن ابراهیم

۲۲۸- جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ بَشَّارَةَ

۷۷. جعفر بن منصور الوداعی

۱۷۹- جَعْفَرُ بْنُ مَنْصُورِ الْوَدَاعِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ

ح

۷۸. حاتم بن اسماعیل

۱۵۰- حَاتِمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا النَّصْرُ بْنُ سُوَيْدٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَرْجَانِيِّ عَنْ مَالِكِ بْنِ مِسْمَعِ الْمِسْمَعِيِّ عَنْ قَائِدِ بْنِ طَلْحَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۷۹. حاتم بن عبد الله الازدی

۶۳- حَاتِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَزْدِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ الْمُقْرِيّ إِمَامُ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا جَابِرُ بْنُ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۹۶- حَاتِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الصَّائِعِ عَنْ حَمَّادِ

۸۰. الحارث من ولد الحارث الاعور الهمدانی

۱۳۴- الْحَارِثُ مِنْ وُلْدِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ:
قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام

۸۱. حریز بن ایوب

۱۱- حَرِيزُ بْنُ أَيُّوبَ الْجُرْجَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي نَصْرٍ

۲۹- حَرِيزُ بْنُ أَيُّوبَ الْجُرْجَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سُمَيْئَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي
بَصِيرٍ [۱] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام

[۱] به جز استاد مؤلف کتاب، نقل سائر افراد سند از یکدیگر در کتب حدیثی به دفعات مشاهده می شود. برای نمونه رک: کافی، ج ۱، ص ۳۴۳ و ج ۲، ص ۹۴ و ۶۶۳ و نیز کافی، ج ۱، ص ۴۱۴ و ۴۲۱.
۴۳- حَرِيزُ بْنُ أَيُّوبَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سُمَيْئَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ [۱] عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ
[۱] آنچه مسلم است اینکه در اینجای سند خرابی است. نقل علی بن اسباط از علی بن ابی حمزه بطائنی متعارف است و لذا ظاهرا در اینجا تصیفی رخ داده باشد ولی خود علی بن ابی حمزه بطائنی اگرچه در طبقه ای است که می تواند از حمران نقل کند، در روایات حدیثی از علی بن ابی حمزه از حمران یافت نشد. نقل علی بن اسباط از حمزه بن حمران نیز معمولا با یک یا دو واسطه است که در هیچ یک از موارد پدر ایشان وجود ندارد، هر چند که بر اساس طبقات مشکل خاصی ندارد. در مجموع سند اختلالی دارد.

۱۴۹- أَيُّوبُ بْنُ حَرِيزٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي حَرِيزُ بْنُ أَبِي الْوَرْدِ عَنْ زُرْعَةَ

ظاهرا اینجا حریز بن ایوب باشد که نفر بعدی هم مثلا محمد بن ابی نصر باشد

۱۷۰- حَرِيزُ بْنُ أَيُّوبَ الْجُرْجَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَمَّارِ
النُّوفَلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَرْفَعُهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ:

۲۱۵- جَابِرُ بْنُ أَيُّوبَ الْجُرْجَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى عَنْ ابْنِ الْمُفْضَلِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ

يَزِيدَ

۸۲. حسام بن محمد

۲۵۴- حُسَامُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ جَنَابٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمْرِوٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ

۸۳. الحسن بن اورمة

۲۳۵- الْحَسَنُ بْنُ أُرْمَةَ [أُرْمَةَ] عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةَ عَنْ بَرِيغِ الْمُؤَدَّنِ

۸۴. الحسن بن الحسين الدامغانی

۲۵۰- الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَيْنِ الدَّامَغَانِيُّ عَنِ الْحَسَنِ عَنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبَلَادِ

۸۵. الحسن بن الخليل

۲۸۸- الْحَسَنُ بْنُ الْخَلِيلِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ شَاذَانَ بْنِ الْخَلِيلِ عَنْ ذَرِيعِ

۸۶. الحسن بن رجاء

۱۴۰- الْحَسَنُ بْنُ رَجَاءٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۸۷. الحسن بن شاذان

۱۰۱- الْحَسَنُ بْنُ شَاذَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع [۱]

[۱] ظاهرا به قرينه روايت آخر اين باب، مراد ابی الحسن الثالث یعنی امام هادی عليه السلام است و ظاهرا مراد از ابو جعفر هم احمد بن محمد برقی باشد هر چند که چندان مسلم نیست. البته هر چند ابتداء به نظر می‌رسد که برقی بی واسطه از امام هادی نقل می‌کند ولی با تحقیق روشن می‌شود که این‌ها مکاتبات غیر برقی است که برقی نقل کرده است.

۱۰۲- همین سند

۸۸. الحسن بن صالح المحمودی

۵۸- الْحَسَنُ بْنُ صَالِحِ الْمَحْمُودِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو [۱] عَمْرٍو وَبْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ

مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

[۱] اینجا تصحیف شده است. راوی بعدی عمرو بن شمر است که راوی معروف کتب جابر بن یزید است و لذا لفظ ابو در اینجا صحیح نیست. اما استاد مؤلف را نیز نمی‌شناسیم و در غیر این مورد ایشان نقلی ندارند.

۸۹. الحسن بن عبد الله

۱۶۵- الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا فَصَالَةُ بْنُ أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ بْنِ يَزِيدَ السَّكُونِيِّ

۹۰. الحسن بن الفضل

۲۳۱- الْحَسَنُ بْنُ الْفَضْلِ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ عَيْسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۹۱. الحسين بن محمد (احمد) الخواتیمی ابو عبد الله

۳۰- أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ [أَحْمَدَ] مُحَمَّدِ الْخَوَاتِيمِيِّ [۱] قَالَ: قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنِيُّ بْنُ عَلِيِّ بْنِ

يَقْطِينِ

[۱] در روایات و منابع رجالی و حدیثی، شخصی به نام الحسین بن علی الخواتیمی یافت می‌شود (برای نمونه، رک رجال کشی، ص ۵۱۹)

۴۱- أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْخَوَاتِمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ يَقْطِينٍ عَنْ حَسَّانَ الصَّقَلِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ
 ۶۱- الْخَوَاتِمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الصَّرَفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَسْلَمَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ
 مُحَمَّدٍ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبِي بَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ [۱] عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 [۱] ظاهرا این روایت یک روایت بسیار شاذ از کتاب سلیم باشد.

۹۲. الحسین بن المختار الحنظلي

۲۵۲- وَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُخْتَارِ الْحَنْظَلِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي هَاشِمٍ عَنِ أَبِي الْجَارُودِ
 این روایت احتمال تعلیق دارد و بنابر تعلیق ایشان از مشایخ مؤلف نیست.

۹۳. حفص بن عمر

۱۱۳- حَفْصُ بْنُ عُمَرَ [۱] قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ [۲] بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ عَنْ حَفْصِ
 بْنِ عُمَرَ [۳] وَ هُوَ بَيَّاعُ السَّابِرِيِّ
 [۱] در نسخه صاحب بحار الانوار، ظاهرا حفص بن محمد آمده است. (بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۱۱۷) البته عجیب اینکه همین روایت در قسمت دیگری از بحار به صورت دیگری آمده است و به جای حفص بن محمد، جعفر بن عمر آمده است! (بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۷۶) و جالب اینکه مرحوم صاحب مستدرک نیز نسخه متفاوتی داشته‌اند و در آنجا جعفر بن محمد آمده است! (مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۴۳۹)

[۲] در نسخه صاحب وسائل، ابی القاسم بن محمد آمده است. (الفصول المهمة، ج ۳، ص ۱۸)
 [۳] اسم ایشان در نسخه صاحب وسائل نیامده است. (الفصول المهمة، ج ۳، ص ۱۸)

۹۵. حکیم بن محمد بن مسلم

۳۴۶- حَكِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ يُونُسَ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ
 عَنْ حَفْصِ

۹۶. حمدان بن اعین الرازی

۳۱- حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ أَعِينِ الرَّازِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو طَالِبٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ [۱] عَنْ سَمَاعَةَ
 بْنِ مِهْرَانَ

[۱] ظاهراً عبارت «ابی حمزه» در اینجا زائد باشد، زیرا اولاً یونس بن عبدالرحمن به دفعات از سماعة بن مهران نقل کرده است. (طبق آمار نرم افزار درایة النور ۲/۱، در کتب اربعه ۴۷ مورد این نقل یافت می‌شود.) و نیز جناب ابو طالب الازدی الشعرانی نیز از جناب یونس در روایات یافت می‌شود. (برای نمونه رک: کافی، ج ۱، ص ۴۱۷)

۱۷۵- حَمْدَانُ بْنُ أَعْيَنَ الرَّازِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ زُرَّارَةَ

۹۷. حمید بن عبد الله المدنی

۱۸۶- حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمَدَنِيُّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ صَاحِبِ أَبِي الْحَسَنِ

۹۸. حنان بن ابراهیم بن محمد الکرمانی

۴۰۱- حَنَانُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكِرْمَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ نُمَيْرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُبَارَكِ بْنِ عَجَلَانَ عَنْ ابْنِ [أَبِي] أَسَامَةَ زَيْدِ الشَّحَامِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام

۹۹. حنان بن جابر الفلستانی

۲۸- حَنَانُ بْنُ جَابِرِ الْفَلَسْطِينِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنِ ابْنِ سِنَانَ [۱] عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنِ الْمُتَخَلِّ عَنِ جَابِرِ [۲] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عليه السلام

[۱] محمد بن سنان.

[۲] مشابه همین سند (به جز استاد مؤلف کتاب) در موارد متعددی در کتب حدیثی آمده است. برای نمونه رک: کافی، ج ۱، ص ۲۲۸ و ۲۷۲ و ۴۰۱ و بسیاری موارد دیگر. نقل محمد بن علی ابو سمینه نیز از محمد بن سنان بسیار است. برای نمونه رک: کافی، ج ۱، ص ۱۹۶ و ۳۱۲ و ۳۱۹ و بسیاری موارد دیگر.

۵۶- حَنَانُ بْنُ جَابِرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الصَّيْرَفِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ الْأَشْقَرِ [۱] عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمُقَدَّمِ [۲] عَنْ جَابِرِ الْجَعْفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ عليه السلام

[۱] حسین بن حسن اشقر فزاری، کوفی، راست گو است، ولی در تشیع اهمیت دارد. وی در سال ۲۰۸ فوت کرده است و از رجال نسائی است. (تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۲۱۴، ش ۱۳۲۳) ایشان در میان شیعه راوی پر روایتی نیست ولی در کتب عامه فضائلی از امیرالمؤمنین عليه السلام به واسطه این شخص نقل شده است.

[۲] طبق آمار نرم افزار درایة النور ۲/۱، ایشان در کتب اربعه ده مورد از جابر نقل کرده است.

۱۰۰. الحوارینی الرازی

۵۴- الحَوَارِیْنِیُّ الرَّازِیُّ [۱] قَالَ: حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ یَحْیَى السَّابِرِیُّ وَ لَیْسَ هُوَ صَفْوَانُ الْجَمَّالِ [۱] قَالَ: حَدَّثَنَا یَعْقُوبُ بْنُ شُعَیْبٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِیِّ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ

[۱] این توضیح مؤلف درست است و صفوان بن یحیی اصحاب امام رضا علیه السلام است (نجاشی، ص ۱۹۷) در حالی که صفوان بن مهران اصحاب امام صادق علیه السلام است (نجاشی، ص ۱۹۸) و نقل صفوان بن یحیی از یعقوب بن شعیب بسیار زیاد است طوری که در کتب اربعه طبق آمار نرم افزار درایه النور ۱/۲، ۶۸ مورد این نقل صورت گرفته است.

خ

۱۰۱. خراش بن زهیر (خداش بن سبرة)

۲۴- خِرَاشُ بْنُ زُهَيْرٍ الْأَزْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جُمُهَيْرٍ الْقُمِّيُّ [۱] قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ ظَبْيَانَ [۲]

[۱] اینجا تصحیف شده است و صحیح العمی می باشد. (رک: نجاشی، ص ۳۳۷)
[۲] نقل محمد بن جمهور از یونس بن ظبیان، در یک مورد مسلم و در تعدادی موارد دیگر به احتمال قوی موجود است. در کتاب تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، ص ۲۱۹ چنین مسلماً مراد از یونس، یونس بن ظبیان است و در تعدادی موارد دیگر در کتب حدیثی نقل محمد بن جمهور از یونس موجود است که ظاهراً آن‌ها نیز یونس بن ظبیان باشد. (برای نمونه رک: کافی، ج ۱، ص ۳۸۵ و ۴۲۲ و ۴۳۷)

۵۳- خِدَاشُ بْنُ سَبْرَةَ [۱] قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جُمُهَيْرٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ بِيَّاعِ السَّابِرِيِّ [۲] عَنْ سَالِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: شَكَّوْتُ إِلَى الصَّادِقِ علیه السلام

[۱] در خود طب الائمه (ص ۲۲) ابتداء به نام خراش بن زهیر شده است و هر دو از محمد بن جمهور نقل می کنند و لذا ظاهراً این دو اختلاف نسخه یک اسم باشد.

[۲] نقل محمد بن جمهور از صفوان بن یحیی در سائر مصادر حدیثی نیز موجود است. برای نمونه رک: کافی، ج ۱، ص ۳۷۱ و ۳۷۳ و ۳۷۶ و ۴۱۵. ولی سالم بن محمد شناسایی نشد.

۱۰۲. الخراز (الخزاز) الرازی

۸- حَدَّثَنِي الْخَزَارُ [الرَّازِيُّ] قَالَ: حَدَّثَنِي فَصَالَةُ

۱۰۳. الخضر بن محمد

۵۰- الخَضْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَوَارِيُّ [۱] فَقَالَ حَدَّثَنِي فَصَالَةُ عَنْ ابْنِ بَنِي عُمَانَ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

[۱] در کتاب طب الاثمه در ۸ مورد ابتداء به نام الخضر بن محمد شده است که در سه مورد از «الحوارینی» نقل کرده است و در یک مورد «الحرادینی» که ظاهراً همان «الحوارینی» باشد که البته نسخه بحار الانوار (ج ۹۲، ص ۶۸) و وسائل الشیعة (ج ۲، ص ۴۲۴) «الخرازی» است. بقیه سند کاملاً واضح و آشکار است و نقل افراد سند از دیگر به وضوح در کتب حدیثی مختلف مشاهده می شود. طبق آمار نرم افزار درایة النور ۱/۲، در کتب اربعه ده مورد ابان بن عثمان از ابو حمزه ثمالی نقل کرده است و فضالة بن ایوب ۳۲۲ مورد در کتب اربعه از ابان بن عثمان نقل کرده است

۱۰۷- الخَضْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَوَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ

۱۳۰- الخَضْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَوَارِيُّ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْبُرْدَعِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا صَفْوَانُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۹۴- الخَضْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْخَرَّازِيُّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَحَدِهِمْ ع

۲۰۵- الخَضْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ عَيْسَى عَنْ حَرِيرِ السَّجِسْتَانِيِّ

۲۶۹- الخَضْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَرَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ

۳۴۱- الخَضْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ مُسْلِمٍ وَ مُحَسِّنُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ

۳۸۸- الخَضْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْعَبَّاسِ الْخَرَّازِيُّ عَنْ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۰۴. الخضيب بن المرزبان العطار

۹۲- الْخَضِيبُ بْنُ الْمَرْزَبَانَ الْعَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى بِيَّاعُ السَّابِرِيِّ وَ فَصَالَةُ بْنُ أَيُّوبَ عَنْ عَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۰۵. خلف بن احمد

۳۷۶- خَلْفُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَرْوَانَ الرَّعْفَرَانِيُّ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ سَلَمَةَ بِيَّاعِ السَّابِرِيِّ

۱۰۶. داود بن سلیمان البصری الجوهری

۱۳۵- داؤد بن سُلَیْمَانَ الْبَصْرِيَّ الْجَوْهَرِيَّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: سَأَلْتُ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۰۷. الزبير بن البكار

۱۲۵- الزُّبَيْرُ بْنُ بَكَّارٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَمَّارٍ عَنْ فَضْلِ الرَّسَّانِ

۱۰۸. سالم بن ابراهيم

۱۷۲- سَالِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا الدَّيْلَمِيُّ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ قَالَ: سَكَرَ رَجُلٌ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
۱۹۲- سَالِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا الدَّيْلَمِيُّ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ قَالَ: حَضَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۰۹. السرى بن احمد بن السرى (القسرى بن احمد بن القسرى)

۹۷- الْقَسْرِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْقَسْرِيِّ [۱] قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانَ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زَيْنَبَ [۲] قَالَ سَمِعْتُ الْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ
[۱] ظاهرا استاد مؤلف در این روایت و روایت بعدی، یک نفر است که اسمشان تصحیف شده است.

[۲] ظاهرا این فرد همان ابو اسماعیل محمد بن ابی زینب است که خط اعتدال از او به ابو الخطاب تعبیر می کردند.

۹۸- قَالَ السَّرِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ السَّرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَرْمَنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانَ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۱۰. سعد بن محمد بن سعيد

۳۵۱- سَعْدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ قَيْسِ الْحَنَاطِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ

۱۱۱. سعد بن مهران

۲۶۷- سَعْدُ بْنُ مِهْرَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ صَدَقَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ الرَّاهِرِيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ

۱۱۲. سعدويه بن عبد الله

۳۱۱- سَعْدَوَيْهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ التُّعْمَانِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۱۳. سعيد بن منصور

۱۶۳- سَعِيدُ بْنُ مَنْصُورٍ قَالَ: حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ يَحْيَى الْمُرَنْبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِي يَحْيَى

۱۱۴. سلمة بن محمد الأشعري

۲۷۷- سَلَمَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عَيْسَى قَالَ: شَكَارَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ

الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۱۵. سليمان بن محمد مؤذن مسجد رسول الله ﷺ

۳۷۹- سُلَيْمَانُ بْنُ مُحَمَّدٍ مُؤَذِّنُ مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عَيْسَى الْكَلَابِيِّ قَالَ:

حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَابِرٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ الطَّاهِرِينَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۱۶. سهل بن احمد

۱۰ سهل بن أحمد

۲۹۹- سَهْلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَرْوَمَةَ [أَرْوَمَةَ] قَالَ: حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عُمَرَ

۱۱۷. سهل بن محمد بن سهل

۳۲۷- سَهْلُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ رَبِّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ ابْنِ أَرْوَمَةَ [أَرْوَمَةَ]

ش

۱۱۸. شعيب بن زريق

۹۰- شُعَيْبُ بْنُ زُرَيْقٍ قَالَ: حَدَّثَنَا فَصَالَةُ وَ الْقَاسِمُ [۱] جَمِيعًا عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ

أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ هُوَ ابْنُ سَالِمٍ [۲]

[۱] القاسم بن محمد جوهری است.

[۲] ابان بن عثمان طبق آمار نرم افزار درایة النور ۲/ ۱، در کتب اربعه ۳۰۲ مورد از عبد الرحمن

بن ابی عبد الله نقل کرده است ولی عبد الرحمن بن ابی عبد الله هیچ ربطی به «ابن سالم» ندارد زیرا اسم ابی عبد الله، میمون است. استاد مؤلف هم ناشناخته است و تنها در همین مورد از او نقل شده

است.

ص

۱۱۹. صالح بن ابراهیم المصری

۱۷۷-صَالِحُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْمِصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا فَضَالَةُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ عَنْ أَبِي يَعْقُوبٍ

۱۸۷-صَالِحُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْمِصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ فَضَالَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَهْمِ عَنِ الْمُنْخَلِ عَنْ جَابِرِ

بْنِ يَزِيدَ الْجَعْفِيِّ: أَنَّ رَجُلًا أَتَى أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۲۰. صالح بن احمد

۳۴۰-صَالِحُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَبَلَةَ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ

۱۲۱. صالح بن محمد العنبري

۱۴۶-صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَنْبَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي النَّصْرُ بْنُ سُوَيْدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَوْنِ بْنِ عَبْدِ

اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۲۲. الصباح بن محمد الازدي

۲۷۸-الصَّبَاحُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ خَالِدٍ قَالَ: كَتَبَتْ امْرَأَةٌ إِلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ

ض

۱۲۳. الضراري

۶۹-الضَّرَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عُمَرُ بْنُ يَزِيدَ الصَّبِيقَلُ [۱] عَنِ

الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

[۱] موسی بن عمر بن یزید بن ذبیان الصبیقل علاوه بر اینجا در یک مورد دیگر در خود طب

الائمة (ص ۷۰) از پدرش نقل می کند، هر چند که در سائر کتب حدیثی روایتی از ایشان از پدرش نیافتیم.

ط

۱۲۴. طاهر بن حرب الصيرفي

۲۹۶-طَاهِرُ بْنُ حَرْبٍ الصَّيْرَفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانِ السَّعِيدِيِّ

ع

۱۲۵. عابد بن عون بن عبد الله المدني

۳۲۰-عابد بن عون بن عبد الله المدني قال: حدثنا صفوان بن يحيى بباع السابري

۱۲۶. العباس بن عاصم المؤذن

۲۶۲-العباس بن عاصم المؤذن قال: حدثنا إبراهيم بن المفضل عن حماد بن عيسى عن حريز بن عبد الله

۱۲۷. عبد الرحمن سهل بن مخلد

۲۴۵-عبد الرحمن سهل بن مخلد قال: حدثني أبي قال: دخلت على الرضا عليه السلام

۱۲۸. عبد الله بن ابراهيم

۳۸۶-أبو غياث عبد الله بن بسطام قال: حدثنا عبد الله بن إبراهيم عن محمد بن الجهم عن إبراهيم

۱۲۹. عبد الله بن الاجلح المؤذن

۱۹۸-عبد الله بن الاجلح المؤذن قال: حدثنا إبراهيم بن محمد المتطبب

۱۳۰. عبد الله بن جعفر

۱۵۳-عبد الله بن جعفر قال: حدثنا صفوان بن يحيى البباع عن عبد الله بن مسكان عن الحلبي

۱۳۱. عبد الله بن خالد بن نجیح ابو غسان

۹۳-أبو غسان عبد الله بن خالد بن نجیح [۱] قال: حدثنا حماد بن عيسى عن الحسين بن المختار عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام

[۱] در کتاب طب الاثمه یک مورد دیگر (ص ۵۳) نیز ابتدا به اسم ایشان شده است. حماد بن عيسى از الحسين بن المختار نیز در کتب اربعه طبق آمار نرم افزار درایه النور ۱/۲، ۵۵ روایت نقل کرده است. ولی از الحسين بن المختار حتی یک روایت هم که در آن از محمد بن مسلم نقل کند، نیافتیم.

۹۴- تعلیق

۱۰۹-أبو غسان عبد الله بن خالد بن نجیح قال: حدثنا ابن مسعود محمد بن عبد الله بن أبي أحمد قال: حدثنا عبد الرحمن أبي نجران قال: حدثنا يونس بن يعقوب [۱] قال: حضرت أبا عبد الله عليه السلام وهو يعلم

[۱] سند وضع واضحی ندارد. عبد الرحمن بن ابی نجران به ندرت از یونس بن یعقوب نقل می کند و نیز بقیه افراد سند نیز به هیچ وجه شناخته شده نیستند و نیز ابن مسعود محمد بن عبدالله بن ابی احمد ظاهراً اشتباه است زیرا یا باید ابو مسعود به عنوان کنیه ذکر شود و بعد از آن اسم بیاید یا بالآخره باید اسم پدر عبد الله نباشد. در هر صورت متن سند بسیار مضطرب است.

۱۳۲. عبد الله بن زهير العابد

۲۳۷-عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زُهَيْرِ الْعَابِدِ وَكَانَ مِنْ زُهَادِ الشَّيْعَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ الْمُفَضَّلُ النَّوْفَلِيُّ عَنْ أَبِيهِ

۱۳۳. عبد الله بن عبيدة

۱۱۸-عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبِيدَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنْ مُيَسَّرِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۳۴. عبد الله بن العلاء القزويني

۵۹-عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَلَاءِ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مَيْمَنٍ عَنْ عَبَّادَةَ بْنِ رَبِيعٍ الْأَسَدِيِّ

۱۳۵. عبد الله بن مسعود اليماني

۱۷-عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودِ الْيَمَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الطَّرِيَانِيُّ عَنْ خَالِدِ الْقَمَاطِ

۱۳۶. عبد الله بن موسى الطبري

۱۳۱-عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الطَّبْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ أَبِي الْحَسَنِ عَنْ أُمِّهِ أُمِّ مُحَمَّدٍ

۲۰۰-عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الطَّبْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ

۲۲۳-الْحُسَيْنُ بْنُ بَسْطَامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُطَّلِبُ بْنُ زِيَادِ الرَّادِعِيِّ عَنِ

الْحَلْبِيِّ

۱۳۷. عبد الله بن يحيى البزاز

۳۳۲-عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَحْيَى الْبَزَّازُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْكَانٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُفَضَّلِ [۱]

[۱] صحیح عبد الله بن الفضل النوفلی است که طبق آمار نرم افزار درایة النور ۱/۲، در ۹ مورد در

کتاب اربعه از پدر خویش نقل می کند.

۱۳۸. عبد العزيز بن عبد الجبار

۲۸۱-عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ قَالَ: حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ يُونُسَ

۱۳۹. عبد الوهاب بن مهدی

۲۶۵-عَبْدُ الْوَهَّابِ بْنِ مَهْدِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى عَنِ ابْنِ هَمَّامٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ

۱۴۰. عبد الوهاب بن محمد المقرئ مقرئ اهل مكة

۳۵۷-عَبْدُ الْوَهَّابِ بْنِ مُحَمَّدِ الْمُقْرِيِّ مُقْرِيٌّ أَهْلِ مَكَّةَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو زَكَرِيَّا يَحْيَى بْنُ أَبِي زَكَرِيَّا عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ قَالَ: حَدَّثَنَا شَرِيفُ بْنُ سَابِقِ الثَّقَلَيْسِيِّ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِي قُرَّةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ

۱۴۱. عثمان بن سعید القطان

۳۰۵-عُثْمَانُ بْنُ سَعِيدِ الْقَطَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدَانُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ

۱۴۲. علان بن محمد

۸۸-عَلَانُ بْنُ مُحَمَّدٍ [۱] قَالَ: حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى عَنِ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنِ عُنْبَسَةَ بْنِ مُصْعَبٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

[۱] در اینجا ابتدا به نام ایشان شده است ولی در ص ۱۳۳ مؤلف با واسطه المنذر بن محمد از ایشان نقل می‌کند. در این کتاب جز این دو مورد، مورد دیگری نام ایشان یافت نشد. جالب اینکه روایت ص ۱۳۳، در نسخه صاحب وسائل از طب الاثمه چنین آمده است: المنذر بن محمد عن سالم بن محمد عن علي بن أسباط عن خلف بن سلمة عن علان بن محمد عن ذريح عن أبي عبد الله قال قال الباقر (وسائل، ج ۲۰، ص ۱۳۲) و البته باز هم مثل غالب اسناد این کتاب، نقل تک تک افراد سند از یکدیگر کاملاً واضح است و به دفعات در کتب حدیثی مشاهده می‌شود ولی استاد مؤلف ناشناخته است.

۱۴۳. علی بن ابراهیم الواسطی

۹-عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْوَاسِطِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا (ابن) مَحْبُوبٌ

۶۶-حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْوَاسِطِيُّ [۱] قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحْرَزِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْأَزْرَقِيِّ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ الْهَمْدَانِيِّ عَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

[۱] در یک سند دیگر در کتاب طب الاثمه (ص ۱۷) ابتدا به نام علی بن ابراهیم الواسطی شده است و در آنجا نیز ظاهراً نقل از ابن محبوب باشد و جالب اینکه تا انتهای سند در دو روایت یکسان است و لذا به احتمال قوی، این دو اسم (المعلی و علی) اختلاف نسخه باشند و از یک فرد حکایت کنند. سند ص ۱۷ چنین است: حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْوَاسِطِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحْرَزِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْأَزْرَقِيِّ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ الْهَمْدَانِيِّ عَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

۱۴۴. علی بن اسحاق البصری

۶۵- عَلِيُّ بْنُ إِسْحَاقَ الْبَصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ أَدَمَ الْمُقْرِيُّ [۱] وَكَانَ يَخْدُمُ الرَّضَا بِخِرَاسَانَ قَالَ سَمِعْتُ الرَّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ [۱] در کتب رجال و احادیث برای جناب زکریا بن آدم قمی، لفظ مقری بیان نشده است و لذا احتمالا تصحیف «قمی» باشد.

۱۴۵. علی بن الحسن الحنّاط

۲۳۶- عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ الْحَنَّاظُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۴۶. علی بن الخلیل

۳۰۲- عَلِيُّ بْنُ الْخَلِيلِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ حَسَّانَ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ

۱۴۷. علی بن سعید

۳۱۷- عَلِيُّ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَرَامَةَ قَالَ: رَأَيْتُ فِي مَنْزِلِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۳۱۸- عَلِيُّ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَرَامَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَمْرَةَ الشَّمَالِيُّ

۱۴۸. علی بن العباس

۶۸- عَلِيُّ بْنُ الْعَبَّاسِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْعَلَوِيُّ [۱] عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ [۱] در خود طب الاثمه سه مورد از ایشان (ص ۵۴ و ۶۸ و ۱۱۲) اسم برده شده است که البته به نظر می آید که بر اساس طبقه به دست آمده در سائر روایات از ایشان، در این روایت بین او و امام سقطی رخ داده باشد.

۱۴۹. علی بن عروة الاهوازی

۱۲- عَلِيُّ بْنُ عُرْوَةَ الْأَهْوَازِيُّ وَكَانَ رَاوِيَةً لِعُلُومِ أَهْلِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنَا الدَّيْلَمِيُّ

۶۴- عَلِيُّ بْنُ عُرْوَةَ الْأَهْوَازِيُّ [۱] قَالَ: حَدَّثَنَا الدَّيْلَمِيُّ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ [۲] عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ [۱] در کتاب طب الاثمه یک مورد دیگر (ص ۱۸) نیز از ایشان از دیلمی نقل شده بود و در آنجا ایشان را چنین توصیف می کند: «وَكَانَ رَاوِيَةً لِعُلُومِ أَهْلِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ». از ایشان به جز این دو مورد (اینجا و ص ۱۸) اسمی در این کتاب برده نشده است.

[۲] نقل محمد بن سلیمان الدیلمی از داود الرقی در کتب حدیثی در مواردی یافت شد. برای نمونه: محاسن برقی، ج ۱، ص ۲۵۵ و ثواب الاعمال، ص ۱۳۳ و نیز در خود کتاب طب الاثمه:

۱۵۰. علی بن ماهان

۳۳۳- عَلِيُّ بْنُ مَاهَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا سِرَاجُ مَوْلَى الرَّضَا عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ دَيْلَمٍ

۱۵۱. علی بن محمد بن هلال

۳۰۹- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ هِلَالٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ

اللَّهِ

۱۵۲. علی بن مهران بن الولید العسکری

۳۵۰- عَلِيُّ بْنُ مِهْرَانَ بْنِ الْوَلِيدِ الْعَسْكَرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَالِمٍ عَنِ الْأَرْقَطِ

۱۵۳. عمر بن عبد الله بن عمر التمیمی

۸۹- عُمَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ التَّمِيمِيِّ [۱] قَالَ: حَدَّثَنِي حَمَّادُ بْنُ عَيْسَى عَنْ شُعَيْبِ الْعَقْرُقُوفِيِّ عَنِ

الْحَلْبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام

[۱] در طب الائمه تنها همینجا اسمی از ایشان آمده است. البته در این سند هر چند نقل حماد از

شعیب بن یعقوب العقرقوفی بسیار زیاد است ولی نقل شعیب از حلبی منحصر به همینجاست و در

کتاب دیگری یافت نشد.

۱۵۴. عمرو بن عثمان الخزاز

۳۳۶- عُمَرُ بْنُ عُثْمَانَ الْخَزَّازُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَمِّهِ

۱۵۵. عون بن محمد (بن) القاسم

۹۵- عَوْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ [بْنِ الْقَاسِمِ] قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ عَيْسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ أُسَامَةَ [۱]

الشَّحَامِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام

[۱] صحیح ابی اسامه است. ایشان ابو اسامه زید الشحام هستند که در کتب اربعه الحسین بن

مختار طبق آمار نرم افزار درایه النور ۱/۲، ۹ مورد نقل کرده است. استاد مؤلف هم تنها در اینجا و

روایت بعد مشاهده شد.

۹۶- مثل قبل

۱۵۶. عیسی بن داود

۲۶۶- عَيْسَى بْنُ دَاوُدَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ الْقَاسِمِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ عَنْ أَبِي الطَّبَّيَّانِ

۱۵۷. الفیض بن المبارک الاسدی

۱۰۸- الفیض بن المبارک الاسدی قال: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ عَنْ يُونُسَ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ [۱]

[۱] اینکه داود در اینجا داود بن فرقد است یا داود الرقی یا داود بن زری الخندفی یا داود بن نعمان،

دقیقا روشن نیست. در کتاب کافی (ج ۲، ص ۵۶۴ و نیز ج ۸، ص ۸۸) نسخه ای از همین روایت چنین آمده است: عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهْتَدِيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ زُرَيْبٍ قَالَ: مَرَضْتُ بِالْمَدِينَةِ مَرَضًا شَدِيدًا فَبَلَغَ ذَلِكَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَتَبَ إِلَيَّ قَدْ بَلَغَنِي عِلَّتُكَ فَاشْتَرِ صَاعًا مِنْ بُرٍّ ثُمَّ اسْتَلْقِ عَلَيَّ قَفَاكَ وَ انْتُرُهُ عَلَيَّ صَدْرِكَ كَيْفَمَا انْتَرْتَنِي وَ قُلِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي إِذَا سَأَلْتُكَ بِهِ الْمُضْطَرَّ كَشَفْتَ مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ مَكَّنْتَ لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْتَهُ خَلِيفَتَكَ عَلَيَّ خَلْقِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ عَلَيَّ أَهْلَ بَيْتِهِ - وَ أَنْ تُعَافِيَنِي مِنْ عِلَّتِي ثُمَّ اسْتَوِ جَالِسًا وَ اجْمَعْ الْبُرَّ مِنْ حَوْلِكَ وَ قُلْ مِثْلَ ذَلِكَ وَ افسِمْهُ مُدًّا مُدًّا لِكُلِّ مَسْكِينٍ وَ قُلْ مِثْلَ ذَلِكَ قَالَ دَاوُدُ فَقَعَلْتُ مِثْلَ ذَلِكَ فَكَأَنَّمَا نَشِطْتُ مِنْ عِقَالٍ وَ قَدْ فَعَلَهُ غَيْرٌ وَاحِدٍ فَانْتَفَعَ بِهِ. پس بر اساس این روایت هم مراد از عبد العزيز روشن می شود و هم اینکه به دلیل بهتر بودن اجمالی نسخ کافی علی القاعدة صحیح داود بن زری خندفی باشد.

۱۵۸. القاسم بن احمد بن جعفر

۱۸۲- القاسم بن أحمد بن جعفر قال: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْلَى

أَبِي عَمْرٍو عَنْ ذَرِيحٍ

۱۵۹. القاسم بن بهرام

۳۴۸- القاسم بن بهرام قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ

الْحُرَّاسَانِيِّ

۱۶۰. الکلابی البصری

۲۴۳- الکلابی البصری قال: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ عُثْمَانَ الْبَزَّازُ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ

عَنِ الْحَلْبِيِّ

۱۶۱. محمد بن ابراهیم السراج

۲۰- مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ السَّرَّاجُ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ مَحْبُوبٍ

۷۶- مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ السَّرَّاجُ قَالَ: حَدَّثَنَا فَضَالَةُ وَ الْقَاسِمُ [۱] جَمِيعاً عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي

حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

[۱] اینجا مراد از القاسم، القاسم بن محمد جوهری است که طبق آمار نرم افزار درایة النور ۲/ ۱،

۴۴ مورد از ابان بن عثمان نقل کرده است. همچنین فضالة بن ایوب نیز ۸۳ مورد در کتب اربعة از ابان نقل می کند.

۱۷۳- مُحَمَّدُ بْنُ السَّرَّاجِ قَالَ: حَدَّثَنَا فَضَالَةُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ

۱۱۰- مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْعَلَوِيُّ الْمَوْسَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ يَعْنِي أَبَاهُ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ

الْعَسْكَرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ الرَّضَاءَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلَ يُونُسُ بْنُ يَعْقُوبَ الرَّجُلَ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۸۵- مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْعَلَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا فَضَالَةُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِيهِ

۱۶۲. محمد بن اسحاق بن الوليد

۳۱۳- مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ الْوَلِيدِ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ عَمِّي أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْوَلِيدِ قَالَ: حَدَّثَنَا

عَلِيُّ بْنُ أَسْبَاطٍ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ مَيْسَرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۶۳. محمد بن اسماعیل بن حاتم التمیمی

۱۴۷- عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَسْطَامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ حَاتِمِ التَّمِيمِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُ بْنُ أَبِي

خَالِدٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ

۲۰۱- مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ عَنْ أَبِي يَعْقُوبَ الزِّيَّاتِ

۲۰۲- مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ سَعْدِ

الْمَوْلَى

۳۷۳- مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحْرِزٍ عَنْ عَمْرٍو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ

جَابِرِ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَرِهَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۱۶۴. محمد بن بن الاسود العطار

۳۴۲- مُحَمَّدُ بْنُ الْأَسْوَدِ الْعَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ

الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَحْيَى

۱۶۵. محمد بن الاشعث من ولد الاشعث بن قیس الكندی

۲۰۹- مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ مِنْ وُلْدِ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسِ الْكِنْدِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: ثَقُلَ ابْنُ لِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۶۶. محمد بن بكير بن المصفي

۱۴۲- مُحَمَّدُ بْنُ بَكَيْرِ بْنِ الْمُصَفَّى قَالَ: حَدَّثَنَا فَصَالَةُ بْنُ أَيُّوبَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۳۱۵- مُحَمَّدُ بْنُ بَكَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى الْبَيْتَاعِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُنْدِرُبِيُّ بْنُ هَامَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ سَعْدِ الْمَوْلَى قَالَا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۶۷. محمد بن جعفر البرسی

۱۸- مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْبُرْسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَرْمَنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانِ السَّنَائِيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ذِي الثَّنَفَاتِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۴۴- مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْبُرْسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَرْمَنِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانِ [۱] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

[۱] قطعاً اینجا سند ارسال دارد زیرا طبقه محمد بن سنان، اصحاب امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ به بعد است.

۴۵- وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ ع
۴۹- مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْبُرْسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَرْمَنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانِ السَّنَائِيِّ عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ أَبِي زَيْنَبٍ
۷۳- مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْبُرْسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَرْمَنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ عَنْ سَلْمَةَ بْنِ مُحَرِّزٍ [۱] قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

[۱] هر چند در کتب رجالی وصفی برای سلمة بن محرز بیان نشده است ولی نقل تک تک اعضاى سند از یکدیگر اجمالاً واضح است. محمد بن جعفر برسی از محمد بن یحیی الارمنی در خود این کتاب تا به حال چندین مورد داشته است و در همه موارد نقل از محمد بن سنان است و محمد بن سنان نیز در کتب حدیثی دیگر روایاتی از سلمة بن محرز دارد. برای نمونه رک: کافی، ج ۲، ص ۶۲۶. همین آدرس داده شده روایت مربوطه را به این صورت نقل کرده است: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ سَلْمَةَ بْنِ مُحَرِّزٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ لَمْ يُبْرِئْهُ الْحَمْدُ لَمْ يُبْرِئْهُ شَيْءٌ. و نیز مانند متن طب الاثمة که سوره توحید ندارد، در تفسیر عیاشی نیز از سلمة بن محرز نقل

شده است. (تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰)

۱۰۵- مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْبُرْسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَرْمِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانِ أَبُو

عَبْدِ اللَّهِ السَّنَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ ظَبْيَانَ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۲۰- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْبُرْسِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَرْمِينِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ

الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: سَأَلَ طَلْحَةَ بْنَ زَيْدِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۴۳- مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْبُرْسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَرْمِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ

۱۴۴- الْبُرْسِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنِ سِنَانِ [۱] عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ جَابِرٍ عَنْ أَبِي

جَعْفَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

[۱] صحیح محمد بن سنان است و در خود این کتاب بارها محمد بن یحیی الارمنی از محمد بن

سنان نقل کرده است و نیز محمد بن سنان در کتب روایی دیگر نیز از یونس بن ظبیان نقل کرده است.

(برای نمونه رک: کافی، ج ۲، ص ۳۶۷ و تهذیب، ج ۶، ص ۴۹) و همین روایت در خود طب الائمه با

سند صحیح در ص ۲۹ آمده است و در آنجا اسم «جعفر» هم که اینجا زانده است، نیامده است.

۱۸۸- مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْبُرْسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَرْمِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ ظَبْيَانَ

۲۰۶- مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْبُرْسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَرْمِينِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانِ الرَّاهِرِيِّ

السَّنَانِيِّ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ وَفَضْلِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي زَيْنَبٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۲۶۴- مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْبُرْسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَرْمِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانِ

الرَّاهِرِيِّ

۲۹۵- مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْبُرْسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَرْمِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانِ

قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَمِيرِ

الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

۳۲۳- مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْبُرْسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى الْأَرْمِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَيَّارٍ

۳۵۹- مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيِّ الْبُرْسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَرْمِينِيُّ وَكَانَ أَبَا لِلْمُفَضَّلِ

بِنِ عُمَرَ وَكَانَ الْمُفَضَّلُ أَبَا لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَرْمِينِيُّ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ

سِنَانِ السَّنَانِيِّ الرَّاهِرِيِّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ قَالَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنِي الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ

۳۷۲- مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْبُرْسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَرْمِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانِ

الرَّاهِرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ ظَبْيَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زَيْنَبٍ

۳۸۴- مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْبُرْسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَرْمِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانِ

الرَّاهِرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ ظَبْيَانَ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زَيْنَبٍ عَنْ جَابِرِ

الْجُعْفِيُّ

۳۹۴- مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْبُرْسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَزْمِنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانِ

السَّنَانِيُّ

۳۹۹- مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْبُرْسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَزْمِنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانِ بْنِ

عَبْدِ اللَّهِ السَّنَانِيِّ الرَّاهِرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ ظَبْيَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي زَيْنَبٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ

الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۴۰۳- مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْبُرْسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَزْمِنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانِ

الرَّاهِرِيِّ عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عَمْرِو الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي الظُّبْيَانِ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدٍ

الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۶۸. محمد بن جعفر بن مهران

۳۲۲- مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مَهْرَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ حَمَادٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۶۹. محمد بن حامد

۷۹- مُحَمَّدُ بْنُ حَامِدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا خَلْفُ بْنُ حَمَادٍ عَنْ خَالِدِ الْعَبْسِيِّ

۱۷۰. محمد بن حكيم

۲۴۸- مُحَمَّدُ بْنُ حَكِيمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ النَّضْرِ مُوَدَّبٌ وَوَلَدُ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ

مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۷۱. محمد بن الحسين

۱۲۴- مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا فَصَالَةُ بْنُ أَيُّوبَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ [۱] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ

الصَّادِقِ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

[۱] ظاهراً مراد اسماعیل بن ابی زیاد السکونی است که در خود این کتاب (ص ۳۹ و ۶۵ و ۶۶) از

سکونی نقل می‌کند و شاهد بر این مطلب وجود این روایت در کتاب جعفریات که در اصل کتاب

سکونی است نیز می‌باشد.

۱۷۲. محمد بن خلف

۱- مُحَمَّدُ بْنُ خَلْفٍ بَقْرَوِيْنٍ وَكَانَ مِنْ جُمْلَةِ عُلَمَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ

الْوَشَّاءُ

۲- مُحَمَّدُ بْنُ خَلْفٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْوَشَّاءُ

۳- مُحَمَّدُ بْنُ خَلْفٍ عَنِ الْوَشَاءِ

۴- مُحَمَّدُ بْنُ خَلْفٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ

۵- أَبُو عَتَّابٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلْفٍ وَأُظْنُ الْحُسَيْنِ حَدَّثَنَا أَيضاً عَنْهُ عَنِ الْوَشَاءِ

۶- تعلیق

۷- اشاره

۳۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلْفٍ [۱] عَنِ الْوَشَاءِ

[۱] در ابتدای کتاب مؤلف کتاب ایشان را از جمله علماء آل محمد (صلوات الله علیهم اجمعین) در قزوین نام می برد و در این کتاب ۱۱ مورد از ایشان نقل کرده است که از این ۱۱ مورد ۹ یا ۱۰ مورد آن (تردید به سبب احتمال تصحیف یکی از روایات است) از الحسن بن علی الوشاء است.

۱۰۶- الْحُسَيْنُ بْنُ بِسْطَامٍ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلْفٍ عَنِ الْوَشَاءِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ

۱۹۱- عَبْدُ اللَّهِ وَالْحُسَيْنُ ابْنَا بِسْطَامٍ قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلْفٍ قَالَ

۲۳۳- أَبُو عَتَّابٍ وَالْحُسَيْنُ ابْنَا بِسْطَامٍ قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلْفٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ نُؤَيْبَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ

الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

۳۳۴- الْحُسَيْنُ بْنُ بِسْطَامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلْفٍ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْوَشَاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ

بْنِ سِنَانَ

۳۷۰- عَبْدُ اللَّهِ وَالْحُسَيْنُ ابْنَا بِسْطَامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلْفٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْجَهْمِ عَنْ سَعْدِ الْمَوْلَى قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

۱۷۳. محمد بن رزین (زریق)

۴۶- مُحَمَّدُ بْنُ رَزِينٍ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

۱۴۵- عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بِسْطَامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زُرَيْقٍ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ

اللَّهِ

۱۷۴. محمد بن سلیمان بن مهران

۳۴۴- مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ بْنِ مَهْرَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا زِيَادُ بْنُ هَارُونَ الْعَبْدِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ

الْبَجَلِيِّ

۱۷۵. محمد بن عامر

۳۱۲- مُحَمَّدُ بْنُ عَامِرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الثَّقَفِيُّ عَنْ عَمَّارِ بْنِ عَيْسَى الْكِلَابِيِّ

۱۷۶. محمد بن عبد الله الاجلج

۱۵۸- مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَجَلَجِ قَالَ: حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى الْبَيْعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْحَبَّاجِ

۱۷۷. محمد بن عبد الله ابو عبد الرحمن الكاتب

۵۱- أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْكَاتِبِ [۱] قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الزَّعْفَرَانِيُّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى رَفَعَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

[۱] شخصی با این نام در این کتاب و نه جای دیگر که متناسب با ایشان باشد، یافت نشد. البته در خود طب الاثمة یک مورد ابتداء به اسم محمد بن عبد الله الكاتب (ص ۹۱) کرده است که در هر صورت اثبات اتحاد این دو مشکل است. اما به نظر می رسد در این قسمت سند اشکالی پیش آمده باشد و صحیح سند چنین باشد: «ابو عبد الرحمن الكاتب محمد بن عبد الله عن الزعفرانی» و اسم زعفرانی بر اساس سائر اسناد موجود در کتاب طب الاثمة (ص ۱۳۳) در مشایخ با واسطه مؤلف کتاب محمد بن مروان باشد. بر این اساس در صفحه ۸۴ طب الاثمة که ابتداء به نام محمد بن عبد الله الزعفرانی شده است نیز سقط رخ داده است و صحیح آن: «محمد بن عبد الله عن الزعفرانی» خواهد بود.

۵۲- وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ حَرِيْزِ السَّجِسْتَانِيِّ

۲۲۶- مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الزَّعْفَرَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ عَيْسَى بْنِ سُلَيْمَانَ

۲۴۷- مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْكَاتِبِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ: كُنْتُ كَثِيرًا مَا أَجَالِسُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۷۸. محمد بن عبد الله من ولد المعلى بن خنيس

۲۰۴- مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ مِنْ وُلْدِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ أَبِي يَعْقُوبَ الزِّيَّاتُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

۱۷۹. محمد بن عبد الله بن مهران الكوفي

۴۷- مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَهْرَانَ الْكُوفِيِّ [۱] قَالَ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ [۲] عَنْ عُمَرَ [۳] بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

[۱] در طب الاثمة در چندین مورد از ایشان نقل شده است (طب الاثمة، ص ۲۵ و ۳۲) ولی در چند مورد ظاهرا اسم ایشان تصحیف شده است. (ص ۱۱۲ و ۱۲۱) ایشان در کتب رجال و کتب حدیثی دیگر روایاتی دارند و عمدتا تضعیف شده اند و از غلاة معرفی شده اند. برای نمونه رک: رجال کشی، ص ۵۷۱.

[۲] روشن نشد که چه کسی مراد است.

[۳] اینجا تصحیف شده است و صحیح آن «عمرو بن شمر» است که راوی معروف «جابر بن یزید جعفی» است.

۳۷-عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مِهْرَانَ الْكُوفِيُّ [۱] قَالَ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرِ عَنْ جَابِرِ
[۱] اسم ایشان به این صورت در این کتاب تنها در همین یک مورد آمده است ولی ظاهراً در اسم ایشان جا به جایی رخ داده است و صحیح آن «محمد بن عبد الله بن مهران» است. از ایشان در کتاب طب الاثمه چندین مورد نقل شده است. برای نمونه رک: طب الاثمه، ص ۲۹ و ۳۲. در ص ۱۱۲ و ۱۲۱ نیز ابتداءً به اسامی شده است که محتمل است، تصحیف شده باشند و در واقع همین فرد باشند. همچنین در کتب دیگر حدیثی شخصی با این نام وجود دارد و در کتب رجال نیز فردی ذکر شده است که با این فرد همخوانی دارد. برای نمونه رک: رجال کشی، ص ۱۹ و ۴۶ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۸ و ۸۳ و ۱۰۳ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۳۸۰ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۵ و ۴۴۸ و ۴۷۰ و ۵۵۲ و ۵۵۴ و مواردی دیگر و ترجمه خود ایشان در ص ۵۷۱ این کتاب آمده است.

۵۵-مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مِهْرَانَ الْكُوفِيُّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ عَمْرِو بْنِ يَزِيدَ الصَّقَلِيِّ [۱]
[۱] صحیح عمر بن یزید الصیقلی است که همان عمر بن یزید بن ذبیان است. (نجاشی، ص ۲۸۶)

۱۸۰. محمد بن عبد الله العسقلانی

۱۴۱-مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْعَسْقَلَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا النَّصْرُ بْنُ سُؤَيْدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي صَلْتِ بْنِ أَخِي
شَهَابٍ

۱۸۱. محمد بن علی بن رنجویه المتطبب

۲۴۴-مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ رَنْجَوِيهِ الْمُتَطَبِّبِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُثْمَانَ قَالَ: شَكَّوتُ إِلَى أَبِي
جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۸۲. محمد بن العيص

۳۶۲-مُحَمَّدُ بْنُ الْعَيْصِ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ عُثْمَانَ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ

۱۸۳. محمد بن القاسم بن منجاب

۱۱۹-مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ مَنْجَابٍ قَالَ: حَدَّثَنَا خَلْفُ بْنُ حَمَادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ جَابِرِ
بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ

۱۸۴. محمد بن کثیر البزودی

۲۴۶-مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ الْبَزُودِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ وَكَانَ يَأْخُذُ عِلْمَ أَهْلِ الْبَيْتِ عَنِ

۱۸۵. محمد بن كثير الدمشقي

۶۷- مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ الدَّمَشْقِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۷۸- مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ الدَّمَشْقِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۸۶. محمد بن المثنى

۲۱۸- مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمُقَدَّامِ عَنْ جَابِرِ بْنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۸۷. محمد بن المنذر

۴۰۵- مُحَمَّدُ بْنُ الْمُنْذِرِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَخِي يَعْقُوبَ عَنْ دَاوُدَ

۱۸۸. محمد بن موسى الربعي (السديفي)

۶۰- مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الرَّبَعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَحْبُوبٍ [۱] عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ غَالِبٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ ظَرِيفٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ السُّلَمِيِّ [۲] عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

[۱] صحيح الحسن بن محبوب است زیرا علاوه بر اینکه ایشان از عبد الله بن غالب روایات متعددی نقل کرده است (برای نمونه رک: کافی، ج ۳، ص ۱۶۴ و نیز تهذیب، ج ۱، ص ۳۰۳)، راوی کتاب عبد الله بن غالب نیز می باشد. (نجاشی، ص ۲۲۲) از اینجا به بعد سند، نقل تک تک افراد به دفعات در کتب حدیثی مشاهده می شود و مشکل خاصی ندارد ولی مثل اکثر احادیث این کتاب، استاد مؤلف چندان شناخته شده نیست. در یک مورد دیگر در خود طب الاثمه (ص ۶۴) از شخصی به اسم محمد بن موسی السدیفی نقل شده است که در آنجا هم از ابن محبوب نقل کرده اند و لذا ظاهراً اختلاف نسخه است و همین فرد است.

[۲] ظاهراً تصحیف الحنظلی یا التمیمی باشد زیرا اصبع بن نباته این دو وصف را دارند.

۱۶۱- مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى السُّدَيْفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ مَحْبُوبٍ وَ هَارُونُ بْنُ أَبِي الْجَهْمِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ

مُسْلِمٍ

۱۸۹. محمد بن میمون المکی

۳۴۵- مُحَمَّدُ بْنُ مَيْمُونِ الْمَكِّيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عَيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَفْوَانَ

الْجَمَّالِ

۱۹۰. محمد بن یزید بن سلیم الكوفی

۷۴- مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ [۱] عَنْ زِيَادِ بْنِ مُحَمَّدِ الْمَلَطِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ هِشَامِ بْنِ أَحْمَرَ [۲] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام

[۱] در خود طب الائمه (ص ۶۱) یک مورد ابتدا به اسم محمد بن یزید بن سلیم الكوفی شده است که احتمالاً یک نفر باشند.

[۲] ایشان در منابع روایی موجود از امام کاظم عليه السلام نقل می کنند ولی در رجال شیخ از اصحاب ابی عبدالله عليه السلام نیز شمرده شده اند. (رجال شیخ طوسی، ص ۳۱۹)

۸۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ بْنِ سَلِيمِ الْكُوفِيِّ [۱] قَالَ: حَدَّثَنَا النَّضْرُ بْنُ سُوَيْدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام

[۱] قبلاً روایتی از ایشان در خود طب الائمه (ص ۳۹) گذشت که با عنوان محمد بن یزید بود و مورد دیگری در این کتاب نداریم.

۱۹۱. محمد بن یوسف المؤذن مؤذن مسجد سر من رأی

۳۵۶- مُحَمَّدُ بْنُ يَوْسُفَ الْمُؤَذِّنِ مُؤَذِّنُ مَسْجِدِ سُرْمَنْ رَأَى قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ

۱۹۲. مرزوق بن محمد الطائی

۱۵۶- مَرْزُوقُ بْنُ مُحَمَّدِ الطَّائِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا فَضَالَةُ بْنُ أَيُّوبَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ

۱۹۳. مروان بن محمد

۳۰۳- مَرْوَانَ بْنَ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ النُّعْمَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ

۱۹۴. المسعودی

۱۶۰- الْمَسْعُودِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ خَالِدٍ قَالَ: كَتَبْتُ امْرَأَةً إِلَى الرَّضَا عليه السلام

۱۹۵. المسيب بن واضح

۲۳۲- الْمُسَيْبُ بْنُ وَاضِحٍ وَكَانَ يَخْدُمُ الْعَسْكَرِيَّ عليه السلام عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام

۱۹۶. المظفر بن عبد الله اليماني

۱۴۸- الْمُظْفَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْيَمَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ الْأَشْهَلِيُّ عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي خَيْثَمَةَ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام

١٩٧. المظفر بن محمد بن عبد الرحمن

٣١٩- حَدَّثَنَا الْمُظْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي يَحْيَى الْمَدَنِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

١٩٨. المعلى

٢١١- قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُعَلَّى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِيْسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يُونُسَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ

١٩٩. المنذر بن عبد الله

١١٤- الْمُنْذِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ عِيْسَى عَنْ حَرِيْزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ السَّجِسْتَانِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ﷺ

٢٠٠. المنذر بن محمد

٣٧٧- الْمُنْذِرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَانُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ ذَرِيْحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ الْبَاقِرُ ﷺ

٢٠١. منصور بن محمد

٢١٦- مَنْصُورُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي صَالِحِ الْأَحْوَلِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا ﷺ

٩

٢٠٢. الوليد بن بينة (نقية) مؤذن مسجد الكوفة

٢٦٨- الْوَلِيدُ بْنُ بِيْنَةَ [نَقِيَّةً] مُؤَدِّنُ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيُّ عَنْ آبَائِهِ عَنْ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ ﷺ

٥

٢٠٣. هارون بن شعيب

١٦٤- هَارُونُ بْنُ شُعَيْبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زَيْنَبٍ عَنِ الْجُعْفِيِّ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ

ی

۲۰۴. یحیی بن ابی بکر الحضری ابو زکریا

۱۰۰-عَبْدُ اللَّهِ [۱] قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو زَكْرِيَا يَحْيَى بْنُ أَبِي بَكْرٍ عَنِ الْحَضْرَمِيِّ

[۱] ظاهراً مراد مؤلف کتاب است.

۱۳۳-أَبُو زَكْرِيَا يَحْيَى بْنُ أَدَمَ قَالَ: حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى بِيَأْغُ السَّابِرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُكَيْرٍ
عَنْ شُعَيْبِ الْعَقْرُقُوفِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ الْأَزْدِيُّ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبْعِيِّ

۲۰۵. یحیی بن الحجاج

۲۵۹-يَحْيَى بْنُ الْحَجَّاجِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنْ خَالِدِ بْنِ عَثْمَانَ عَنْ أَبِي الْعِيسَى

۲۰۶. یحیی بن محمد الحصب

۲۶۰-وَ عَنْ يَحْيَى بْنِ مُحَمَّدِ الْحَصْبِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمْرَةُ بْنُ عِيسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ

السَّجِسْتَانِيِّ

این روایت احتمال تعلیق دارد.

۲۰۷. یوسف بن یعقوب الزعفرانی ابو یعقوب

۲۷۳-أَبُو يَعْقُوبَ يَوْسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ الزَّعْفَرَانِيُّ قَالَ الْحَكَمُ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ عَنْ يُونُسَ ابْنِ

يَعْقُوبَ

که بر اساس دو روایتی که احتمال تعلیق در ظاهر آن به دلیل وجود واو در ابتدای آن زیاد بود،

می توان عدد مشایخ مؤلف را به ۲۰۵ نفر تقلیل داد.

سبحان ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين

مفن كتاب

[مقدمة المؤلف]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله حق حمده وصلى الله على محمد وآله الطيبين الطاهرين الأخيار و بعد فهذا كتاب

يشتمل على طب أهل البيت عليهم السلام

(١) حَدَّثَنَا أَبُو عَتَّابٍ وَ الْحُسَيْنُ ابْنَا بَسْطَامٍ قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلْفٍ بَقْرَوَيْنَ وَ كَانَ مِنْ جُمَلَةِ
عُلَمَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْوَشَّاءُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَخِيهِ مُحَمَّدٍ عَنْ
جَعْفَرِ الصَّادِقِ عليه السلام عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ مَوْلَانَا الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: عَادَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ
أَبِي طَالِبٍ عليه السلام سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ كَيْفَ أَصْبَحْتَ مِنْ عَلْتِكَ؟ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
أَحْمَدُ اللَّهُ كَثِيرًا وَأَشْكُو إِلَيْكَ كَثْرَةَ الصَّجَرِ قَالَ فَلَا تَصْجُرْ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ شِيعَتِنَا يُصِيبُهُ
وَجَعٌ إِلَّا بَدَنُ قَدْ سَبَقَ مِنْهُ وَ ذَلِكَ الْوَجَعُ تَطْهِيرٌ لَهُ قَالَ سَلْمَانُ فَإِنْ كَانَ الْأَمْرُ عَلَيَّ مَا ذَكَرْتَ وَ هُوَ كَمَا
ذَكَرْتَ فَلَيْسَ لَنَا فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَجْرٌ خَلَا التَّطْهِيرُ قَالَ عَلِيُّ عليه السلام يَا سَلْمَانُ إِنَّ لَكُمْ الْأَجْرَ بِالصَّبْرِ عَلَيْهِ
وَ النَّصْرُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ اسْمُهُ وَ الدُّعَاءُ لَهُ بِهِمَا يُكْتَبُ لَكُمْ الْحَسَنَاتُ وَ يُرْفَعُ لَكُمْ الدَّرَجَاتُ وَ أَمَّا الْوَجَعُ
فَهُوَ خَاصَّةٌ تَطْهِيرٌ وَ كَفَّارَةٌ قَالَ فَقَبَّلَ سَلْمَانُ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ بَكَى وَ قَالَ مَنْ كَانَ يُمَيِّرُ لَنَا هَذِهِ الْأَشْيَاءَ لَوْلَاكَ
يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

(٢) وَ حَدَّثَنَا أَبُو عَتَّابٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَسْطَامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلْفٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْوَشَّاءُ قَالَ:
حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سِنَانٍ عَنْ أَخِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام: مَا مِنْ أَحَدٍ تَخَوَّفَ

الْبَلَاءَ فَتَقَدَّمَ فِيهِ بِالْدُعَاءِ إِلَّا صَرَفَ اللَّهُ عَنْهُ ذَلِكَ الْبَلَاءَ أَمَا عَلِمْتَ أَنْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ يَا عَلِيُّ قُلْتُ لَيْتَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِنَّ الدُّعَاءَ يُرَدُّ الْبَلَاءَ وَقَدْ أُبْرِمَ إِبْرَامًا

طب الأئمة عليهم السلام، ص ۱۶

قَالَ الْوَشَّاءُ فَقُلْتُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ هَلْ فِي ذَلِكَ دُعَاءٌ مُوقَّتٌ؟ قَالَ أَمَا إِنِّي فَقَدْ سَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ نَعَمْ أَمَا دُعَاءُ الشَّيْخَةِ الْمُسْتَضْعَفِينَ فَفِي كُلِّ عِلَّةٍ مِنَ الْعِلَلِ دُعَاءٌ مُوقَّتٌ وَأَمَا دُعَاءُ الْمُسْتَبْصِرِينَ فَلَيْسَ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ دُعَاءٌ مُوقَّتٌ لِأَنَّ الْمُسْتَبْصِرِينَ الْبَالِغِينَ دَعَاؤُهُمْ لَا يُحْجَبُ

(۳) وَحَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَسْطَامَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلْفٍ عَنِ الْوَشَّاءِ قَالَ: قَالَ لِي الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا مَرَضَ أَحَدُكُمْ فَلْيَأْذَنْ لِلنَّاسِ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ لَهُ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ ثُمَّ قَالَ يَا وَشَّاءُ قُلْتُ لَيْتَكَ يَا سَيِّدِي وَمَوْلَايَ قَالَ فَهَمَّتْ مَا أَخْبَرْتِكَ؟ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ نَعَمْ قَالَ لَمْ يُفْهَمَ أَ تَدْرِي مِنَ النَّاسِ؟ قُلْتُ بَلَى أُمَّةٌ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ النَّاسُ هُمُ الشَّيْخَةُ

(۴) حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ بَسْطَامَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلْفٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سِنَانٍ عَنْ أَخِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ بْنُ عَمْرٍو قَالَ سَمِعْتُ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُحَدِّثُ عَنِ الْبَاقِرِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا مَرَضَ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى صَاحِبِ الشَّمَالِ لَا تَكْتُبْ عَلَيَّ عَبْدِي مَا دَامَ فِي حَبْسِي وَوَتَاقِي ذَنْبًا أَصْلًا قَالَ وَ يُوجِي إِلَى صَاحِبِ الْيَمِينِ أَنْ أَكْتُبَ لِعَبْدِي مَا كُنْتُ تَكْتُبُ لَهُ وَ هُوَ صَاحِبٌ فِي صَحِيفَتِهِ مِنَ الْحَسَنَاتِ

۱. صدر روایت که دعاء قضاء محکم شده را نیز رد می کند در روایات معتبر بسیاری آمده است (برای نمونه رک: کافی، ج ۲، ص ۴۶۹، باب ان الدعاء یرد البلاء و القضاء) ولی تعابیر ذیل روایت ظاهرا منحصر به همینجاست.

۲. مشابه این روایت در کتاب کافی (ج ۳، ص ۱۱۷) به این صورت آمده است: مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهَنْدِي عَنْ يُونُسَ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا مَرَضَ أَحَدُكُمْ فَلْيَأْذَنْ لِلنَّاسِ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ لَهُ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ.

۳. مشابه این روایت در کتاب کافی (ج ۳، ص ۱۱۳) به این صورت آمده است: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغْبِرَةِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلْمَلِكِ الْمُوَكَّلِ بِالْمُؤْمِنِ إِذَا مَرَضَ أَكْتُبُ لَهُ مَا كُنْتُ تَكْتُبُ لَهُ فِي صَحِيفَتِي أَنَا الَّذِي صَبَّرْتُهُ فِي جِبَالِي. نیز مشابه این روایت در کتاب کافی (ج ۳، ص ۱۱۴) به سندی کاملا متفاوت از امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَامُ چنین نقل شده است: عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ دُرُسْتٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِذَا مَرَضَ الْمُؤْمِنُ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى صَاحِبِ الشَّمَالِ لَا تَكْتُبْ عَلَيَّ عَبْدِي مَا دَامَ فِي حَبْسِي وَوَتَاقِي ذَنْبًا وَ يُوجِي إِلَى صَاحِبِ الْيَمِينِ أَنْ أَكْتُبَ لِعَبْدِي مَا كُنْتُ تَكْتُبُ فِي صَحِيفَتِهِ مِنَ الْحَسَنَاتِ.

مشابه این روایت با تفاوتی بیشتر در کتاب کنز الفوائد (ج ۱، ص ۳۷۸): به این صورت آمده است: وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا مَرَضَ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى كَاتِبِ الشَّمَالِ لَا تَكْتُبْ عَلَيَّ عَبْدِي خَطِيئَةً مَا دَامَ فِي حَبْسِي وَوَتَاقِي إِلَى أَنْ أُطْلِقَهُ وَ أَوْحَى إِلَى كَاتِبِ الْيَمِينِ أَنْ أَجْعَلَ أَبِينَ عَبْدِي حَسَنَاتِ.

[۱] مقدار الثواب في كل علة

(۵) أَبُو عَتَّابٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلْفٍ وَأَطْرُ بْنُ الْحُسَيْنِ حَدَّثَنَا أَيضاً عَنْهُ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ سِنَانٍ يُحَدِّثُ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَهَرٌ لَيْلَةٍ فِي الْعِلَّةِ الَّتِي يُصِيبُ الْمُؤْمِنَ عِبَادَةٌ سَنَةً

(۶) وَعَنْهُ عَنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُ ذَا الثَّقِنَاتِ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: حَمَى لَيْلَةً كَفَّارَةٌ سَنَةً^۲

طب الأئمة عليهم السلام، ص ۱۷

(۷) وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ^۳ قَالَ: كُنْتُ بِمَكَّةَ فَأَضْمَرْتُ فِي نَفْسِي شَيْئاً لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا

۱. ظاهراً مراد محمد بن سنان برادر عبد الله است و نه محمد بن سنان معروف، زیرا محمد بن سنان معروف در طبقه اصحاب امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ است. (رک: نجاشی، ص ۳۲۸ و نیز ص ۲۱۴)

۲. این روایت بدون هیچ تفاوتی در متن در کتاب التمهید (ج ۱، ص ۴۲) از العلاء عن ابی الحسن عَلَيْهِمَا السَّلَامُ نقل شده است و نیز در کتاب ثواب الاعمال و عقاب الاعمال شیخ صدوق (ص ۱۹۲) و نیز علل الشرائع (ج ۲، ص ۲۹۷)، به همراه تعلیلی به این صورت آمده است: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ زَيْنَ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ حَمَى لَيْلَةً كَفَّارَةٌ سَنَةً وَ ذَلِكَ أَنَّ أَلَمَهَا يَبْقَى فِي الْجَسَدِ سَنَةً. در ضمن این روایت به همراه صدری متفاوت در کتاب امالی شیخ طوسی (ص ۶۳۰) چنین آمده است: وَعَنْهُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُعَمَّرٍ أَبُو الْحُسَيْنِ الْكُوفِيُّ الْمُؤَدَّبُ بِوَاسِطٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ الْمُعَاوِي الصَّبِيحِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ سَعْدَانَ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ: الْمُؤْمِنُ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَمُرَّ بِهِ أَرْبَعُونَ يَوْمًا لَا يَمُحُّهُ اللَّهُ (تعالی) فِيهَا مِنْ ذُنُوبِهِ، وَإِنَّ الْخُدْشَ وَالْعَثْرَةَ وَالْإِقْطَاعَ الشَّعْصَعِ وَالْخِتَالَجَ الْعَيْنِ وَأَشْبَاهَ ذَلِكَ لِيُمَحِّصَ بِهِ وَلَيْتًا مِنْ ذُنُوبِهِ، وَأَنْ يَغْتَمَّ مِنْ يَدْرِي مَا يَدْرِي، وَأَمَّا الْحَمَى فَإِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ آيِهِ، قَالَ: حَمَى لَيْلَةً كَفَّارَةٌ سَنَةً. مشابه مضمونی این روایت با صدر و ذیلی متفاوت در کتاب ارشاد القلوب الی الصواب (ج ۱، ص ۴۳) آمده است: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْحَمَى زَائِدُ الْمَوْتِ وَسِجْنُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حَرْهَا مِنْ جَهَنَّمَ وَ هِيَ حَطَّ كُلُّ مُؤْمِنٍ مِنَ النَّارِ وَ نِعْمَ الْوَجَعُ الْحَمَى تُعْطِي كُلَّ عَضْوٍ حَقَّهُ مِنَ الْبَلَاءِ وَ لَا حَيْرَ فِيمَنْ لَا يُبْتَلَى وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا حَمَّ حَمَّةً وَاحِدَةً تَنَاقَرَتْ عَنْهُ الذُّنُوبُ كَوَرَقِ الشَّجَرِ فَإِنْ أَنْ عَلَى فِرَاشٍ فَأَيُّنَهُ تَسْبِيحٌ وَ صِبَا حُهُ تَهْلِيلٌ وَ تَقْلُبُهُ فِي فِرَاشِهِ كَمَنْ يَضْرِبُ بَسْبِيحَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ أَقْبَلَ يُعْبَدُ اللَّهُ فِي مَرَضِهِ كَانَ مَغْفُورًا لَهُ وَ طُوبَى لَهُ وَ حَمَى لَيْلَةً كَفَّارَةٌ سَنَةً لِأَنَّ أَلَمَهَا يَبْقَى فِي الْجَسَدِ سَنَةً فَهِيَ كَفَّارَةٌ لِمَا قَبْلَهَا وَ لِمَا بَعْدَهَا وَ مَنْ اسْتَسَكَى لَيْلَةً قَبْلَهَا بِقَبُولِهَا وَ آدَى شُكْرَهَا كَانَتْ لَهُ كَفَّارَةٌ سِتِّينَ سَنَةً لِقَبُولِهَا وَ مِثَّةً لَصَبْرِهِ عَلَيْهَا وَ الْمَرَضُ لِلْمُؤْمِنِ تَطْهِيرٌ وَ رَحْمَةٌ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ وَ لَعْنَةٌ وَ لَا يَزَالُ الْمَرَضُ بِالْمُؤْمِنِ حَتَّى لَا يَبْقَى عَلَيْهِ ذَنْبٌ وَ صَدَاعٌ لَيْلَةً تَحُطُّ كُلُّ حَاطِبَةٍ إِلَّا الْكِنَانِ. همچنین در کتاب کافی (ج ۲، ص ۱۱۵) و نیز کتاب ثواب الاعمال و عقاب الاعمال مرحوم صدوق (ص ۱۹۲) روایتی با اندکی تفاوت یافت می شود: أَبِي رَه قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْجُمَيْرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَمَى لَيْلَةً كَفَّارَةٌ لِمَا قَبْلَهَا وَ لِمَا بَعْدَهَا (در کتاب کافی سند از محمد بن الحسين بن ابی الخطاب یکسان است و صدر سند محمد بن یحیی آمده است.)

۳. قطب الدین راوندی در کتاب الخرائج و الجرائع (ج ۱، ص ۳۸۷) تقریباً همین داستان را به سندی دیگر از جناب محمد بن فضیل در ضمن کرامات امام جواد عَلَيْهِ السَّلَامُ آورده شده است: مَا رَوَى بَكْرُ بْنُ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فَضِيلِ الصَّيْفِيِّ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كِتَابًا وَ فِي آخِرِهِ هَلْ عِنْدَكَ سِلَاحٌ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ تَسَمِيَتْ أَنْ أَبْعَثَ بِالْكِتَابِ فَكَتَبَ إِلَيَّ بِحَوَائِجِ لَهُ وَ فِي آخِرِ كِتَابِهِ عِنْدِي سِلَاحٌ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ هُوَ فِيهَا بِمَنْزِلَةِ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ يَدُورُ مَعَنَا حَيْثُ دُرْنَا وَ هُوَ مَعَ كُلِّ إِمَامٍ. وَ كُنْتُ بِمَكَّةَ فَأَضْمَرْتُ فِي نَفْسِي شَيْئاً لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى الْمَدِينَةِ وَ دَخَلْتُ عَلَيْهِ نَظَرُ إِلَيَّ فَقَالَ اسْتَغْفِرِ اللَّهُ مِنِّي أَمْضَرْتُ وَ لَا تَعُدْ. قَالَ بَكْرٌ فَقُلْتُ لِمُحَمَّدٍ أَيُّ شَيْءٍ

اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى الْمَدِينَةِ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام فَتَطَرَّ إِلَيَّ ثُمَّ قَالَ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ مِمَّا أَصَمَّرْتَ وَلَا تَعُدْ فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ قَالَ وَخَرَجَ فِي إِحْدَى رِجْلِي أَيُّمَا رَجُلٍ اسْتَكَى فَصَبِرَ وَاحْتَسَبَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ قَالَ فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى الْمَرْحَلَةِ الثَّانِيَةِ خَرَجَ ذَلِكَ الْعِرْقُ فَمَا زِلْتُ شَاكِيًا أَشْهْرًا فَحَبَّجْتُ فِي السَّنَةِ الثَّانِيَةِ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ عَوِّذْ رِجْلِي وَخَبِّرْتُهُ أَنَّ هَذِهِ الَّتِي تُوجِعُنِي فَقَالَ لَا بَأْسَ عَلَيَّ هَذِهِ أَعْطَانِي رَجُلًا الْأُخْرَى الصَّحِيحَةَ فَقَدْ أَتَاكَ اللَّهُ بِالشِّفَاءِ فَبَسَطْتُ الرَّجْلَ الْأُخْرَى بَيْنَ يَدَيْهِ فَعَوَّذَهَا فَلَمَّا قُمْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَدَعَعْتُهُ صِرْتُ إِلَى الْمَرْحَلَةِ الثَّانِيَةِ خَرَجَ فِي هَذِهِ الصَّحِيحَةِ الْعِرْقُ فَقُلْتُ وَاللَّهِ مَا عَوَّذَهَا إِلَّا لِحَدِيثٍ يَحْدُثُ بِهَا فَاسْتَكَيْتُ ثَلَاثَ لَيَالٍ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَافَانِي وَنَفَعْتَنِي الْعَوْدَةَ بِسَمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الطَّاهِرِ الْمُطَهَّرِ الْقُدُّوسِ الْمُبَارَكِ الَّذِي مَنْ سَأَلَكَ بِهِ أَعْطَيْتَهُ وَمَنْ دَعَاكَ بِهِ أَجَبْتَهُ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَنْ تُعَافِيَنِي مِمَّا أَحْدُ فِي رَأْسِي وَفِي سَمْعِي وَفِي بَصَرِي وَفِي بَطْنِي وَفِي ظَهْرِي وَفِي يَدَيَّ وَفِي رِجْلِي وَفِي جَسَدِي وَفِي جَمِيعِ أَعْصَابِي وَجَوَارِحِي إِنَّكَ لَطِيفٌ لِمَا تَشَاءُ وَأَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

(٨) قَالَ حَدَّثَنِي الْخَزَارِ [الْخَزَارِيُّ] قَالَ: حَدَّثَنِي فَصَالَةَ عَنْ أَبِي بَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الشُّمَالِيِّ عَنِ الْبَاقِرِ عليه السلام قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: مَنْ أَصَابَهُ أَلَمٌ فِي جَسَدِهِ فَلْيَعُوذْ نَفْسَهُ وَلْيُقِلْ أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ وَقُدْرَتِهِ عَلَى الْأَشْيَاءِ أُعِيدُ نَفْسِي بِجَبَّارِ السَّمَاءِ أُعِيدُ نَفْسِي بِمَنْ لَا يَضُرُّهُ مَعَ اسْمِهِ دَاءٌ أُعِيدُ نَفْسِي بِالَّذِي اسْمُهُ بَرَكَةٌ وَشِفَاءٌ فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ لَمْ يَضُرَّهُ أَلَمٌ وَلَا دَاءٌ

هَذَا قَالَ لَا أُخْبِرُ بِهِ أَحَدًا. قَالَ وَخَرَجَ بِإِحْدَى رِجْلِي الْعِرْقُ الْمَدِينِيَّ وَقَدْ قَالَ لِي قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ الْعِرْقُ فِي رِجْلِي وَقَدْ دَعَعْتُهُ فَكَانَ أَجْرٌ مَّا قَالَ إِنَّهُ سَنُصِيبُ وَجَعًا فَاصْبِرْ فَإِيَّامًا رَجُلٌ مِنْ شِيعَتِنَا اسْتَكَى فَصَبِرَ وَاحْتَسَبَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ. فَلَمَّا صِرْتُ فِي بَطْنِ مَرِّ صَرَبَ عَلَيَّ رِجْلِي وَخَرَجَ بِي الْعِرْقُ فَمَا زِلْتُ شَاكِيًا أَشْهْرًا وَحَبَّجْتُ فِي السَّنَةِ الثَّانِيَةِ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ عَوِّذْ رِجْلِي وَخَبِّرْتُهُ أَنَّ هَذِهِ الَّتِي تُوجِعُنِي فَقَالَ لَا بَأْسَ عَلَيَّ هَذِهِ وَأَعْطَانِي رَجُلًا الْأُخْرَى الصَّحِيحَةَ فَبَسَطْتُهَا بَيْنَ يَدَيْهِ فَعَوَّذَهَا فَلَمَّا قُمْتُ مِنْ عِنْدِهِ خَرَجَ فِي الرَّجْلِ الصَّحِيحَةِ فَرَجَعْتُ إِلَى نَفْسِي فَعَلِمْتُ أَنَّهُ عَوَّذَهَا مِنَ الْوَجَعِ فَعَافَانِي اللَّهُ بَعْدَهُ

١. مشابهه همين عوذة در همين كتاب (طب الانمه، ص ٧٤) در باب «عوذة لجميع الامراض» به سندي ديگر آمده است: مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَنِ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ سَعْدِ الْمُؤَلَّى قَالَ: أَمَلَى عَلَيْنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ عليه السلام الْعَوْدَةَ الَّتِي تُسَمَّى الْجَامِعَةَ بِسَمِّ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسَمِّ اللَّهِ الَّذِي لَا يَضُرُّهُ مَعَ اسْمِهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الطَّاهِرِ الطُّهْرِ الْمُطَهَّرِ الْمُقَدَّسِ السَّلَامِ الْمُؤْمِنِ الْمُهَيِّمِ الْمُبَارَكِ الَّذِي مَنْ سَأَلَكَ بِهِ أَعْطَيْتَهُ وَمَنْ دَعَاكَ بِهِ أَجَبْتَهُ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُعَافِيَنِي مِمَّا أَحْدُ فِي سَمْعِي وَبَصَرِي وَفِي يَدَيَّ وَرِجْلِي وَفِي شَعْرِي وَبَشْرِي وَفِي بَطْنِي إِنَّكَ لَطِيفٌ لِمَا تَشَاءُ وَأَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

(۹) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْوَاسِطِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مَحْبُوبٌ^۱ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْأَوْدِيِّ^۲ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ^۳ قَالَ: شَكَّوتُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۱۸

أَلَمَاءَ وَجَعًا فِي جَسَدِي فَقَالَ إِذَا اشْتَكَيْتَ أَحَدَكُمْ فَلْيَقُلْ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَآلِهِ أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ وَقُدْرَتِهِ عَلَيَّ مَا يَشَاءُ مِنْ شَرِّ مَا أَحْدُ فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ صَرَفَ اللَّهُ عَنْهُ الْأَذَى إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى^۴

[۲] الوجود الرأس

(۱۰) سَهْلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ التُّعْمَانِ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْقَصِيرِ^۵ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عليه السلام قَالَ: مَنْ اشْتَكَى رَأْسَهُ فَلْيَمْسَحْهُ بِيَدِهِ وَلْيَقُلْ أَعُوذُ بِاللَّهِ الَّذِي سَكَنَ لَهُ مَا فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَمَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ﴿ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴾^۶ - سَبْعَ مَرَّاتٍ فَإِنَّهُ يَرْفَعُ عَنْهُ الْوَجْعَ^۷

۱. ظاهرا صحیح «ابن محبوب» است که همان «الحسن بن محبوب» معروف است و شاهد بر این مدعا اولاً وجود روایتی در کافی (ج ۸، ص ۲۸۹) به صورت مقابل است: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَلْمَانَ الْأَزْدِيِّ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام. و ثانياً در نسخه مرحوم مجلسی (بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۵۳) و نیز مرحوم شیخ حر (وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۴۲۲) از این روایت طب الائمه، ابن محبوب آمده است.

۲. یا محمد بن سلیمان الازدی یا محمد بن سلمان الازدی، احتمالات مختلف نام این راوی است که در هر صورت ناشناس است. رک: بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۵۳ و نیز کافی، ج ۸، ص ۲۸۹.

۳. ظاهراً در سند تصحیفاتی رخ داده است. مشابه همین سند در کتاب کافی (ج ۸، ص ۲۸۹) چنین آمده است: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَلْمَانَ الْأَزْدِيِّ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام. در سند کافی اسم حارث اعور بین امیر المؤمنین عليه السلام و ابی اسحاق السبعی سقط شده است. همچنین در سند طب الائمه ابن محبوب به اشتباه به محبوب تبدیل شده است. محمد بن سلیمان یا سلمان الازدی یا الودی نیز بر اساس رجال شیخ طوسی (ص ۲۸۳) ظاهراً محمد بن سلیمان الازدی باشد که در هر صورت ناشناس است. مشابه این سند با اندکی اختلاف نسخه در خود طب الائمه (ص ۳۷) در مورد مسأله‌ای دیگر آمده است.

۴. مشابه همین روایت در همین کتاب (ص ۳۹) چنین آمده است: مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ السَّرَّاجِ قَالَ: حَدَّثَنَا فَضَالَةُ وَ الْقَاسِمُ جَمِيعاً عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ عَنِ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عليه السلام قَالَ: إِذَا اشْتَكَى أَحَدُكُمْ شَيْئاً فَلْيَقُلْ - بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ وَ قُدْرَتِهِ عَلَيَّ مَا يَشَاءُ مِنْ شَرِّ مَا أَحْدُ.

۵. ظاهراً در این قسمت سند، اسم تحریف شده است و صحیح آن، عبدالرحیم القصیر است، زیرا در اسناد متعددی ابن مسکان از این فرد با این اسم نقل کرده است. برای نمونه رک: کافی، ج ۸، ص ۲۹۶، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۳۹.

۶. سوره انعام، آیه ۱۳.

۷. دقیقاً عین تعابیر این تعویذ، برای درد گوش در همین کتاب (ص ۲۲) به دو سند دیگر آمده است: خِرَاشُ بْنُ زُهَيْرِ الْأَزْدِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جُمُهَورٍ الْقَمِّيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ طَلْبِيَّانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: شَكَّوتُ إِلَيْهِ وَجَعًا فِي أُذُنِي فَقَالَ ضَغَّ بِإِصْبَعِهِ وَ قُلْ أَعُوذُ بِاللَّهِ الَّذِي سَكَنَ لَهُ مَا فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ سَبْعَ مَرَّاتٍ فَإِنَّهُ يَبْرِأُ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى أَسْلَمَ مِنْ عَمَرِ وَ النَّصِيبِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي رَيْثَمَةَ [رَبِيتَهُ] زَيْنَبَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَلْمَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَنَّهُ عَوَّذَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ مِنْ وَجَعِ الْأُذُنِ فَذَكَرَ مِثْلَ هَذَا. و نیز در همین کتاب (ص ۱۱۷) تعویذ دیگری از مفضل به عمر مرسلا نقل شده است که ذیل آن بسیار شبیه

مَا هُوَ؟ قَالَ وَجَعُ الرَّأْسِ قَالَ خُذْ قَدْحًا مِنْ مَاءٍ وَاقْرَأْ عَلَيْهِ ﴿۱﴾ وَأَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱﴾ ثُمَّ اشْرَبْهُ فَإِنَّهُ لَا يَصْرُهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى ۲

(۱۵) تَمِيمُ بْنُ أَحْمَدَ السَّيْرَافِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ التُّعْمَانِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ وَ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ ۳ قَالَا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: تَسْرِيحُ الْعَارِضِينَ تُشَدُّ الْأَضْرَاسَ وَ تَسْرِيحُ اللَّحْيَةِ يَذْهَبُ بِالْوَبَاءِ وَ تَسْرِيحُ الذُّوَابِيِّنَ يَذْهَبُ بِبَلَابِلِ الصَّدْرِ وَ تَسْرِيحُ الْحَاجِبِينَ أَمَانٌ مِنَ الْجُدَامِ وَ تَسْرِيحُ الرَّأْسِ يَقْطَعُ الْبُلْغَمَ ۴.

[۳] دواء للبلغم

(۱۶) قَالَ ۵ ثُمَّ وَصَفَ دَوَاءً لِلْبُلْغَمِ قَالَ تَأْخُذُ جُزْءًا مِنْ عِلْكِ رُومِيٍّ وَ جُزْءًا مِنْ كُنْدُرٍ وَ جُزْءًا مِنْ سَعْتَرٍ وَ جُزْءًا مِنْ نَانْحَوَاهُ وَ جُزْءًا مِنْ شُونِيزٍ أَجْزَاءً سِوَاءً تَدُقُّ كُلَّ وَاحِدٍ عَلَى حِدَةٍ دَقًّا نَاعِمًا ثُمَّ تَنْخُلُ وَ تَجْمَعُ وَ تَسْحَقُ حَتَّى يَخْتَلِطَ ثُمَّ تَجْمَعُهُ بِالْعَسَلِ وَ تَأْخُذُ مِنْهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ بِنَدْفَةٍ عِنْدَ الْمَنَامِ نَافِعٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى ۶

۱. سوره انبياء، آیه ۳۰.

۲. در همین کتاب (ص ۶۹) همین آیه مبارکه و خواندن آن بر آب به همراه آیه‌ای دیگر، به عنوان درمانی برای درد دیگری ذکر شده است: حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمَدَنِيُّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ صَاحِبِ أَبِي الْحَسَنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سِنْدِيٍّ عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ﷺ: أَنَّهُ قَالَ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ وَ هُوَ يَشْكُو الْوَبَاءَ خُذْ مَاءً وَ ازِفِهِ بِهَذِهِ الرَّقِيَّةِ وَ لَا تَصَبَّ عَلَيْهِ دُهْنًا وَ قُلْ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ ثَلَاثًا أَوْ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ثُمَّ اشْرَبْهُ وَ امْرُؤٌ يَدَّكَ عَلَى بَطْنِكَ فَإِنَّكَ تُعَافَى بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى.

۳. اجمالاً نقل افراد سنده (به جز استاد صاحب کتاب) از یکدیگر واضح است مگر نقل علی بن النعمان از المعلى بن خنيس كه تنها در همین جا یافت شد.

۴. مشابه همین روایت در مکارم الاخلاق (ج ۱، ص ۷۲) به این صورت آمده است: عَنِ الصَّادِقِ ﷺ قَالَ تَسْرِيحُ الرَّأْسِ يَقْطَعُ الْبُلْغَمَ وَ تَسْرِيحُ الْحَاجِبِينَ أَمَانٌ مِنَ الْجُدَامِ وَ تَسْرِيحُ الْعَارِضِينَ تُشَدُّ الْأَضْرَاسَ وَ سُئِلَ عَنْ حَلْقِ الرَّأْسِ قَالَ حَسَنٌ. همچنین در خود طب الانمة در جای دیگر (ص ۶۶) با مقداری تفاوت چنین آمده است: وَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ ﷺ قَالَ: كَثْرَةُ التَّمَسُّطِ تَذْهَبُ بِالْبُلْغَمِ وَ تَسْرِيحُ الرَّأْسِ يَقْطَعُ الرُّطُوبَةَ وَ يَذْهَبُ بِأَصْلِهِ. در نتیجه زیاد شانه کشیدن، چنین اثری دارد و در ضمن شانه کشیدن سر رطوبت آن را کم می‌کند. در اهل عامه نیز برخی از این مضامین نقل شده است. به عنوان نمونه در کتاب تسهیل المنافع فی الطب و الحکمة، ج ۱، ص ۱۴۰ از پیغمبر اکرم ﷺ چنین نقل می‌کند: المشط يذهب بالبلغم و الوباء و الفقير.

ولی در طب قدیم چندان مطلبی در مورد خواص شانه کشیدن در قطع شدن بلغم و امثال آن نیافتیم.

۵. ظاهراً اینجا ادامه روایت سابق است و سند همان است. البته این قسمت روایت کاملاً منفرد است و در جای دیگر یافت نمی‌شود. ۶. این دستور نیز در کتب طب قدیم یافت نشد ولی موادی که در آن به کار رفته است، همگی دارای خاصیت‌هایی هستند که برای درمان بلغم مفید هستند. زکریای رازی در مورد سیاه دانه (ج ۲۱، ص ۲۴۷) چنین نقل می‌کند: ابن ماسویه: الشونيز في الثالثة من الحرارة و البیس. خاصته اذهاب الحمى الكائنة من البلغم و السوداء و قتل حب القرع، نافع من لسع الرتيلا. در مورد عسل نیز (ج ۲۱، ص ۲۶۸) چنین نقل می‌کند: قال: و العسل حار، يابس في الثالثة حلا، لطيف، يجذب الرطوبات من قعر الجسم، و ينقي القروح. و متى طبخ قلت حدته و حرافته، جيد للبلغم، رديء للصفراء، مانع للجسم أن يفسد و يتنن. همچنین علك نیز به تمامی انواع خشک

أیضاً له

(۱۷) عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ الْيَمَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الطَّرِيَانِيُّ عَنْ خَالِدِ الْقَمَاطِ^۱ قَالَ: أَمَلَى عَلَيَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام هَذِهِ الْأَذْوِيَّةُ لِلْبَلْغَمِ قَالَ تَأْخُذُ إِهْلِيلِجَ أَصْفَرَ وَزَنْ مِثْقَالَ وَ مِثْقَالَيْنِ خَرْدَلٍ وَ مِثْقَالَ عَاقِرِ قَرْحَا فَتَسْحَقُهُ سَحْقًا نَاعِمًا وَ تَسْتَاكُ بِهِ عَلَى الرَّيِّقِ^۲ فَإِنَّهُ يُبْقِي الْبَلْغَمَ وَ يُطَيِّبُ التَّكْهَةَ وَ يَشُدُّ الْأَضْرَاسَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى

طب الأئمة عليهم السلام، ص ۲۰

[۴] عودة للصداع

(۱۸) مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْبُرْسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَزْمِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانِ السَّنَانِيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام عَنْ أَبِيهِ عَنْ ذِي الثَّنَنَاتِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: هَذِهِ عَوْدَةٌ نَزَلَتْ بِهَا جَبْرَائِيلُ عليه السلام عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله يُصَدِّعُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ عَوْدٌ صَدَاعَكَ بِهَذِهِ الْعَوْدَةِ يُخَفِّفُ اللَّهُ عَنْكَ وَ قَالَ يَا مُحَمَّدُ مَنْ عَوَّذَ بِهَذِهِ الْعَوْدَةِ سَبْعَ مَرَّاتٍ عَلَى أَيِّ وَجَعٍ يُصِيبُهُ شَفَاهُ اللَّهُ بِأَذْنِهِ تَمْسُحُ يَدَكَ عَلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي تَشْتَكِي وَ تَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ رَبَّنَا الَّذِي فِي السَّمَاءِ تَقْدَسَ ذِكْرُهُ رَبَّنَا الَّذِي فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَمْرُهُ نَافِذٌ مَاضٍ كَمَا أَنَّ أَمْرَهُ فِي السَّمَاءِ اجْعَلْ رَحْمَتَكَ فِي الْأَرْضِ وَ اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ خَطَايَانَا يَا رَبَّ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ أَنْزِلْ شِفَاءً مِنْ شِفَائِكَ وَ رَحْمَةً مِنْ رَحْمَتِكَ عَلَى فُلَانِ ابْنِ فُلَانَةَ وَ تَسْمِي اسْمُهُ^۳

کننده و گرم کننده است و لذا در مقابل بلغم است. (الحاوی، ج ۲۱، ص ۲۶۹) کندر هم در همین کتاب مطالبی در ضمن روایت شماره ۱۷۰ نقل کردیم که چنین است. سعتور (یا همان صعتر) نیز گرم و خشک است و دقیقاً مقابل بلغم است. (الحاوی، ج ۲۱، ص ۲۵۶). نانخواه نیز خشک کننده و گرم کننده است. (همان، ج ۲۱، ص ۴۳۲)

۱. سند به طور کلی مجاهلیست و تنها اسمی که مشابه آن در روایت یافت می شود، خالد القمط است که مشابه ابو الخالد القمط است که ظاهراً اینجا آن شخص مراد نباشد زیرا او از صحابی امام صادق عليه السلام است و دلیلی بر نقل او از امام رضا عليه السلام نداریم. حتی خود استاد مؤلف تنها در اینجا ذکر شده است و در هیچ روایت دیگری از این کتاب، چنین شخصی یافت نشد.

۲. این دارو به این صورت در جایی در کتب طبی یافت نشد ولی موادی که در این دستور به صورت جدا جدا دارای خواصی هستند که برای رفع بلغم مفید است. به عنوان مثال عاقرقرا، جانشین درونج (همان درونک) در داروهایست (رک: الابدال، ص ۲۸) و درونج به تصریح این سینا در قانون دارای طبع گرم و خشک است (قانون، ج ۱، ص ۳۹۹) و طبیعی است که مواد گرم و خشک برای درمان بلغم (سرد و تر) مناسبترین مواد هستند. همچنین در خردل نیز رافع بلغم است. (رک: الحاوی، ج ۲۰، ص ۱۳۰) و نیز هلیله نیز طبع سرد و خشک دارد که البته در میان هلیله های مختلف از همه بیشتر حلیله زرد به گرمی نزدیک است و لذا احتمالاً به این دلیل در این دستور به آن توصیه شده است. (رک: مادة البقاء في إصلاح فساد الهواء و التحرز من ضرر الأوباء، ص ۵۷۴، منهاج البيان في ما يستعمله الإنسان، ص ۱۷۲).

اما آثار دیگری که جز رفع بلغم برای این دستور ذکر شده است ظاهراً به جهت فائده دیگری در این مواد است که به خوش بویی دهان و نیز محکم شدن دندان ها کمک می کند. مثلاً خردل هم بر طرف کننده ورم های دهان است و هم بلغم زبان را نیز بر طرف می کند. (الحاوی، ج ۲۰، ص ۱۳۱)

۳. مشابه این روایت با تفاوتی کم در کتاب مکارم الاخلاق (ج ۱، ص ۳۹۴) به عنوان تعویذی برای سختی بول کردن آمده است. متن

أَيْضاً رَقِيَّةٌ لِلصُّدَاعِ

(١٩) يَا مُصَعَّرَ الْكُبْرَاءِ وَيَا مُكَبَّرَ الصُّغَرَاءِ وَيَا مُذْهَبَ الرَّجْسِ عَنْ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ مُطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَامْسَحْ مَا بِي مِنْ صُدَاعٍ وَشَقِيقَةٍ.

[٥] عُوذَةٌ لِلشَّقِيقَةِ

(٢٠) مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ السَّرَّاجُ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ حَبِيبِ السَّجِسْتَانِيِّ وَكَانَ أَقْدَمَ مِنْ حَرِيْزِ السَّجِسْتَانِيِّ إِلَّا أَنْ حَرِيْزاً كَانَ أَسْبَغَ عِلْماً مِنْ حَبِيبٍ هَذَا^٢ قَالَ: شَكَّوتُ إِلَى الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَقِيقَةً تَعْتَرِينِي فِي كُلِّ أُسْبُوعٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ فَقَالَ ضَعْ يَدَكَ عَلَى الشَّقِّ الَّذِي يَعْتَرِيكَ وَقُلْ يَا ظَاهِراً مُوجُوداً وَيَا بَاطِئاً غَيْرَ مُفْقُودٍ اذْذُ عَلَى عَبْدِكَ الضَّعِيفِ أَيَادِيكَ الْجَمِيلَةَ عِنْدَهُ وَأَذْهَبْ عَنْهُ مَا بِهِ مِنْ أذى إِنَّكَ رَحِيمٌ وَدُودٌ قَدِيرٌ تَقُولُهَا ثَلَاثاً تَعْفَى مِنْهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى

طب الأئمة عليهم السلام، ص ٢١

أَيْضاً لِلشَّقِيقَةِ

(٢١) السِّيَّارِيُّ^٣ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ^٤ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ^٥ قَالَ: سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَعُودُ رَجُلًا مِنْ أَوْلِيَائِهِ ذَكَرَ أَنَّهُ أَصَابَتْهُ شَقِيقَةٌ فَذَكَرَ نَحْوَ الْعُوذَةِ الْمُتَقَدِّمَةِ

أَيْضاً لِلشَّقِيقَةِ

(٢٢) يَكْتُبُ فِي قِرْطَاسٍ وَيَعْلَقُ عَلَى الْجَانِبِ الَّذِي يَشْتَكِي بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَشْهَدُ أَنَّكَ

جنتين است: رَبُّنَا اللَّهُ الَّذِي فِي السَّمَاءِ تَقَدَّسَ اللَّهُ اسْمُكَ فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ اللَّهُمَّ كَمَا جَعَلْتَ رَحْمَتَكَ فِي السَّمَاءِ اجْعَلْ رَحْمَتَكَ فِي الْأَرْضِ اغْفِرْ لَنَا حُوبَنَا وَ خَطَايَانَا أَنْتَ رَبُّ الطَّيِّبِينَ أَنْزِلْ رَحْمَةً مِنْ رَحْمَتِكَ وَ شِفَاءً مِنْ شِفَائِكَ عَلَى هَذَا الْوَجْعِ فَلْيُبَيِّرْ.

١. اینجا سندی برای روایت ذکر نشده است و لذا یا تعلیق به سابق و یا روایتی مرسل است. مشابه این تعابیر در هیچ روایتی یافت نشد.

٢. نقل افراد سند از یکدیگر (به جز استاد مؤلف) اشکالی ندارد و برای آن موارد دیگری در کتب حدیثی موجود است. (برای نمونه رک:

کافی، ج ١، ص ٣٧٦ و ٤٥٧ و ج ٢، ص ٨ و ١١٧ و ٣٠٢ و ج ٧ ص ٣١٩)

در ضمن فرمایش مؤلف کتاب در این قسمت فرمایش درستی است. حبیب بن المعلى السجستانی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام است (رجال شیخ طوسی، ص ١٣٢) به خلاف حرز که صرفاً در طبقه اصحاب امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ ذکر شده است. (رجال شیخ طوسی، ص ١٩٤)

٣. ظاهراً احمد بن محمد السیاری است که هم از لحاظ طبقه با مؤلف کتاب سازگاری دارد و هم در مشایخ مؤلف در همین کتاب در موارد متعددی محتمل است (رجال شیخ طوسی، ص ١٣٢) به خلاف حرز که صرفاً در طبقه اصحاب امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ ذکر شده است. (رجال شیخ طوسی، ص ١٩٤)

٤. ظاهراً در این قسمت سند تصحیفی رخ داده است و صحیح محمد بن سنان است زیرا اولاً در این طبقه محمد بن مسلم نداریم ثانیاً محمد بن علی ابو سمینه، در کتب اربعه ٢٠ مورد از محمد بن سنان نقل کرده است و نیز محمد بن سنان از علی بن ابی حمزه بطائنی نیز در مواردی نقل کرده است. (رک: کافی، ج ٢، ص ٦٥١)

٥. این سند جزو معدود اسنادی از مؤلف کتاب است که از ابتدای آن تا انتهای آن واضح و آشکار است.

لَسْتُ بِإِلَهِهِ اسْتَحْدَثْنَاكَ وَلَا بَرِّبٍ يَبِيدُ ذِكْرَكَ وَلَا مَلِكٍ يَشْرُكَكَ قَوْمٌ يَقْضُونَ مَعَكَ وَلَا كَانَ قَبْلَكَ مِنْ إِلَهِ نَلْجَأُ إِلَيْهِ أَوْ نَتَعَوَّذُ بِهِ وَ نَدْعُوهُ وَ نَدْعُكَ وَ لَا أَعَانَكَ عَلَى خَلْقِنَا مِنْ أَحَدٍ فَيَسْأَلُ فِيكَ سُبْحَانَكَ وَ بِحَمْدِكَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَشْفِهِ بِشِفَائِكَ عَاجِلًا

[۶] عودۀ لوجع العين

(۲۳) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَيُّوبَ الْخَزَّازُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ^۲ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام عَنِ الْبَاقِرِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام لَمَّا دَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَوْمَ خَيْبَرَ قِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ أَرْمَدُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله انْتَوْنِي بِهِ فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَرْمَدُ لَا أَبْصِرُ شَيْئًا قَالَ فَقَالَ ادْنُ مِنِّي يَا عَلِيُّ فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَمَسَحَ يَدَهُ عَلَيَّ عَيْنِي فَقَالَ بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ اللَّهُمَّ اكْفِهِ الْحَرَّ وَ الْبَرْدَ وَ قِهِ الْأَذَى وَ الْبَلَاءَ قَالَ عَلِيُّ عليه السلام فَبَرَأْتُ وَ الَّذِي أَكْرَمَهُ بِالتُّبُّورَةِ وَ حَصَّه بِالرِّسَالَةِ وَ اصْطَفَاهُ عَلَى الْعِبَادِ مَا وَجَدْتُ بَعْدَ ذَلِكَ حَرًّا وَ لَا بَرْدًا وَ لَا أَدَى فِي عَيْنِي قَالَ وَ كَانَ عَلِيُّ رُبَّمَا خَرَجَ فِي الْيَوْمِ الشَّاتِي الشَّدِيدِ الْبَرْدِ وَ عَلَيْهِ فَمِصُّ شِقِّ [شَفِّ] فَيَقَالُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَمَا تُصِيبُ الْبَرْدَ؟ فَيَقُولُ مَا أَصَابَنِي حَرٌّ وَ لَا بَرْدٌ مُنْذُ عَوَّذَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ رُبَّمَا خَرَجَ الْيَتْنَا فِي الْيَوْمِ الْحَارِّ الشَّدِيدِ الْحَرِّ فِي جَبَّةٍ مَحْشُورَةٍ فَيَقَالُ لَهُ أَمَا يُصِيبُكَ مَا يُصِيبُ النَّاسَ مِنْ شِدَّةِ هَذَا الْحَرِّ حَتَّى تَلْبَسَ الْمَحْشُورَ؟ فَيَقُولُ لَهُمْ مِثْلَ ذَلِكَ

طب الأئمة عليهم السلام، ص ۲۲

۱. ظاهرا ابن روايت مرسل است. در كتاب مكارم الاخلاق(ص ۴۰۴) نیز متنی بسیار نزدیک به آن به همراه ذیلی که در اینجا نیست چنین آمده است: عن أبي جعفر عليه السلام قال يُكْتَبُ فِي كِتَابٍ وَيُعَلَّقُ عَلَى صَاحِبِ الصُّدَاعِ مِنَ الشَّقِّ الَّذِي يُسْتَكْبِي اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَسْتُ بِإِلَهِهِ اسْتَحْدَثْنَاكَ وَلَا بَرِّبٍ يَبِيدُ ذِكْرَهُ وَلَا مَعَكَ شُرَكَاءُ يَقْضُونَ مَعَكَ وَلَا كَانَ قَبْلَكَ إِلَهٌ نَدْعُوهُ وَ نَتَعَوَّذُ بِهِ وَ نَتَضَرَّعُ إِلَيْهِ وَ نَدْعُكَ وَ لَا أَعَانَكَ عَلَى خَلْقِنَا مِنْ أَحَدٍ فَسَأَلَ فِيكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَ حُدِّدَكَ لَا تُسْرِبُكَ لَكَ عَافٍ فَلَانَ بْنِ فَلَانَةَ وَ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ فِي رِوَايَةِ أُسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي قَامَ بِهِ عَرْشُكَ عَلَى الْمَاءِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُشْفِيَّ فَلَانَ بْنِ فَلَانَةَ مِنَ الصُّدَاعِ وَ الشَّقِيَّةِ فَضَرَبْنَا عَلَى أَدَانِهِمْ فِي الْكُفْهِ سِنِينَ عَدَدًا وَ أُسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي بِهِ خَلَقْتَ آدَمَ وَ أَنْمَمْتَ خَلْقَهُ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُشْفِيَّ فَلَانَ بْنِ فَلَانَةَ

۲. ظاهرا مراد از ابو جعفر احمد بن محمد، احمد بن محمد بن خالد برقی باشد زیرا مؤلف کتاب در ص ۳۸ چنین می فرماید: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ وَ لَذَا ظَاهِرًا مُرَادًا مِنْ إِيشَانَ بَرَقِي بِأَشَدِّ وَ بِنَابِرِ ابْنِ سَنَدِ ابْنِ رِوَايَةِ صَحِيحِ خِوَاهِدِ بُوَدِ وَ نَقَلَ تَكَ تَكَ اجْزَايَا سَنَدِ از يكديگر در غایت وضوح است و نمونه های بسیاری در كتب حدیثی دارد. (برای نمونه رک: کافی، ج ۱، ص ۹۲ و ۳۸۳ و ج ۲، ص ۲۵۴) و متأسفانه با وجود سند نوزانی آن، در هیچ کتابی از كتب حدیثی موجود یافت نشد. البته اصل ماجرا شفای چشمان امیرالمؤمنین در جنگ خیبر به کرامت رسول اکرم صلى الله عليه وآله را حتی عامه نیز نقل کرده اند. (برای نمونه رک: صحیح بخاری، ج ۵، کتاب المغازی، باب غزوه خیبر، ج ۵، ص ۷۶ و ۷۷)

[۷] عودة لوجع الأذن

(۲۴) خِرَاشُ بْنُ زُهَيْرِ الْأَزْدِيِّ^۱ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جُمُهَورٍ الْقُمِّيُّ^۲ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ طَبَّيَانَ^۳ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: شَكَوْتُ إِلَيْهِ وَجَعًا فِي أُذُنِي فَقَالَ صَغَّ يَدَكَ عَلَيْهِ وَقُلْ أَعُوذُ بِاللَّهِ الَّذِي سَكَنَ لَهُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَالسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ﴿ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴾^۴ سَبَعَ مَرَّاتٍ فَإِنَّهُ يَبْرَأُ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى^۵

(۲۵) أَسْلَمُ بْنُ عَمْرٍو النَّصَبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي رَبِيبَةَ [رَبِيبَةَ] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَلْمَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ عَوَّذَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ مِنْ وَجَعِ الْأُذُنِ فَذَكَرَ مِثْلَ هَذَا

[۸] صفة دواء له

(۲۶): يُؤْخَذُ كَفُّ سَمْسِمٍ غَيْرِ مُقَشَّرٍ وَكَفُّ خَرْدَلٍ يُدْقُ كُلُّ وَاحِدٍ عَلَى حِدَةٍ ثُمَّ يُخْلَطَانِ جَمِيعًا وَيُسْتَخْرَجُ دُهْنُهُمَا وَيُحْعَلُ فِي قَارُورَةٍ وَيُخْتَمُ بِخَاتَمِ حَدِيدٍ فَإِذَا أَرْدَتْ شَيْئًا مِنْهُ فَقَطَّرَ مِنْهُ فِي الْأُذُنِ قَطْرَتَيْنِ وَشُدَّهَا بِقَطْطَةِ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فَإِنَّهَا تَبْرَأُ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى^۶ وَ^۷

۱. در خود طب الانمة(ص۳۲) ابتداء به نام خراش بن زهير شده است و هر دو از محمد بن جمهور نقل می کنند و لذا ظاهر ابن دو اختلاف نسخه یک اسم باشد.
۲. اینجا تصحیف شده است و صحیح العمی می باشد.(رک: نجاشی، ص ۳۳۷)
۳. نقل محمد بن جمهور از یونس بن ظبيان، در یک مورد مسلم و در تعدادی موارد دیگر به احتمال قوی موجود است. در کتاب تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص ۲۱۹ چنین مسلما مراد از یونس، یونس بن ظبيان است و در تعدادی موارد دیگر در کتب حدیثی نقل محمد بن جمهور از یونس موجود است که ظاهرا آنها نیز یونس بن ظبيان باشد.(برای نمونه رک: کافی، ج ۱، ص ۳۸۵ و ۴۲۲ و ۴۳۷)
۴. سوره انعام، آیه ۱۳.
۵. مشابه این روایت در خود کتاب طب الانمة(ص۱۱۷): عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ رُبُّنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعُوذُ أَهْلُهُ بِهَذِهِ الْعُودَةِ وَيَعْلَمُهُ لِخَاصِّيَّتِهِ تَضَعُ يَدَكَ عَلَى فَيْكٍ وَتَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ بِسْمِ اللَّهِ بِسْمِ اللَّهِ بِسْمِ اللَّهِ وَبِصْنَعِ اللَّهِ الَّذِي أَنْقَذَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ ثُمَّ تَقُولُ اسْكُنْ أَيُّهَا الْوَجَعُ سَأَلْتُكَ بِاللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكَ وَرَبِّ كُلِّ شَيْءٍ الَّذِي سَكَنَ لَهُ مَا فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ سَبَعَ مَرَّاتٍ. و نیز در همین کتاب طب الانمة(ص ۱۸) گذشت: سَهْلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ النُّعْمَانِ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْقَصِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ النَّبَاقِرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ اسْتَسْتَكَى رَأْسَهُ فَلْيَمْسَحْهُ بِيَدِهِ وَلْيَقُلْ أَعُوذُ بِاللَّهِ الَّذِي سَكَنَ لَهُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ - سَبَعَ مَرَّاتٍ فَإِنَّهُ يَرْفَعُ عَنْهُ الْوَجَعُ.
۶. ظاهرا صحیح محمد بن سلیمان الدیلمی باشد که در موارد متعددی از پدرش نقل می کند. برای نمونه رک: کافی، ج ۱، ص ۱۱ و ۲۵۷ و ۳۸۱ و ۳۸۷ و ۴۲۲ و ۴۳۰ و...
۷. ظاهرا این روایت مرسل است.
۸. دققا همین دارو برای کری با درجات پایین(الطرش) در کتاب الحاوی(ج ۳، ص ۳۶۰) چنین آمده است: للطرش: قال: ينفع من الطرش عجيب: يؤخذ سمسوم و خردل بالسوية فيخرج دهنهما ثم يقطر منه في الأذن و يكون أبدا رأسه مسدودا. قال: و مما يعظم نفعه للوصم الذي يكون من بلة كثيرة في الرأس: يوضع على رأس بعد حلقة ضماد الخردل.

[۹] للحصاة في الأذن

(۲۷) وَرَوِي^۱ عَنْ بَكْرِ عَنْ عَمِّهِ سَدِيرٍ قَالَ: أَخَذْتُ حَصَاةً فَحَكَكْتُ بِهَا أُذُنِي فَغَاصَتْ فِيهَا فَجَهَدْتُ كُلَّ جَهْدٍ أَنْ أُخْرِجَهَا مِنْ أُذُنِي فَلَمْ أَقْدِرْ عَلَيْهِ أَنَا وَلَا الْمُعَالِجِينَ فَحَجَجْتُ وَلَقِيتُ الْبَاقِرَ ع فَشَكَوْتُ إِلَيْهِ مَا لَقِيتُ مِنْ أَلَمِهَا فَقَالَ لِلصَّادِقِ ع يَا جَعْفَرُ خُذْ بِيَدِهِ فَأَخْرِجْهُ إِلَى الصُّوءِ فَانظُرْ فَانظُرْ فِيهِ وَقَالَ لَا أَرَى شَيْئًا وَقَالَ اذْنُ مَنِّي فَدَنَوْتُ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ أَخْرِجْهَا كَمَا أَدْخَلْتَهَا بِلاَ مُؤَنَّةٍ وَلَا مَشَقَّةٍ وَقَالَ قُلْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ كَمَا قُلْتَ فَقُلْتَهَا فَقَالَ لِي ادْخُلْ إِصْبِعَكَ فَأَدْخَلْتُهَا وَأَخْرَجْتُهَا بِالْإِصْبَعِ الَّتِي أَدْخَلْتُهَا ع وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ع^۲

طب الائمة عليهم السلام، ص ۲۳

[۱۰] عودة للصمم

(۲۸) حَتَّانُ بْنُ جَابِرِ الْفِلَسْطِينِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ ^۳ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنِ الْمُتَخَلِّ عَنِ جَابِرِ ^۴ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ ع: أَنَّ رَجُلًا شَكَاَ إِلَيْهِ صَمَمًا فَقَالَ امْسَحْ يَدَكَ عَلَيْهِ وَاقْرَأْ عَلَيْهِ ع لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهِيبُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ع^۵

[۱۱] عودة لوجع الذي يصيب الفم

(۲۹) حَرِيزُ بْنُ أَيُّوبَ الْجُرْجَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سُمَيْئَةَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ^۶ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: شَكَاَ إِلَيْهِ وَلِيٌّ مِنْ أَوْلِيَائِهِ وَجَعًا فِي فَمِهِ فَقَالَ إِذَا أَصَابَكَ ذَلِكَ فَضَعْ يَدَكَ

۱. مؤلف کتاب مرسلای ابن روایت را نقل کرده است.

۲. سوره انعام، آیه ۴۵.

۳. محمد بن سنان.

۴. مشابه همن سند(به جز استاد مؤلف کتاب) در موارد متعددی در کتب حدیثی آمده است. برای نمونه رک: کافی، ج ۱، ص ۲۲۸ و ۲۷۲ و ۴۰۱ و بسیاری موارد دیگر. نقل محمد بن علی ابو سمنیه نیز از محمد بن سنان بسیار است. برای نمونه رک: کافی، ج ۱، ص ۱۹۶ و ۳۱۲ و ۳۱۹ و بسیاری موارد دیگر.

۵. سوره حشر، آیات ۲۱-۲۴.

۶. این آیات در خود کتاب طب الائمه(ص ۳۴) برای درمان هر ورم نیز آمده است.

۷. به جز استاد مؤلف کتاب، نقل سائر افراد سند از یکدیگر در کتب حدیثی به دفعات مشاهده می شود. برای نمونه رک: کافی، ج ۱،

عَلَيْهِ وَ قُلْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ دَاءٌ أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ الَّتِي لَا يَضُرُّ مَعَهَا شَيْءٌ قُدُوسًا قُدُوسًا قُدُوسًا بِاسْمِكَ يَا رَبَّ الطَّاهِرِ الْمُقَدَّسِ الْمُبَارَكِ الَّذِي مَنْ سَأَلَكَ بِهِ أَعْطَيْتَهُ وَمَنْ دَعَاكَ بِهِ أَجَبْتَهُ أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدِ النَّبِيِّ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَأَنْ تُعَافِيَنِي مِمَّا أَحْدُ فِي فَمِي وَفِي رَأْسِي وَفِي سَمْعِي وَفِي بَصْرِي وَفِي بَطْنِي وَفِي ظَهْرِي وَفِي يَدَيَّ وَفِي رِجْلَيَّ وَفِي جَمِيعِ جَوَارِحِي كُلِّهَا فَإِنَّهُ يُخَفِّفُ عَنْكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى

[۱۲] عوذة لوجع الأضراس و رقية لها

(۳۰) أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ [أَحْمَدَ] مُحَمَّدٍ الْخَوَاتِمِيُّ^۱ قَالَ: قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ

طَبِ الْأُئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ص: ۲۴

عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ حَنَانِ الصَّيْقَلِ^۲ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} قَالَ: شَكَّوتُ إِلَيْهِ وَجَعَ أَضْرَاسِي وَ أَنَّهُ يُسَهِّرُنِي اللَّيْلَ قَالَ فَقَالَ يَا أَبَا بَصِيرٍ إِذَا أَحْسَسْتَ بِذَلِكَ فَضَعْ يَدَكَ عَلَيْهِ وَ اقْرَأْ سُورَةَ الْحَمْدِ وَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ثُمَّ اقْرَأْ ﴿ وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمْرٌ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَنْتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ ﴾^۳ فَإِنَّهُ يَسْكُنُ ثُمَّ لَا يَعُودُ^۴

(۳۱) حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ أَعْيَنَ الرَّازِيُّ^۵ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو طَالِبٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ}: أَنَّهُ أَمَرَ رَجُلًا بِذَلِكَ وَ زَادَ فِيهِ قَالَ اقْرَأْ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ مَرَّةً وَاحِدَةً فَإِنَّهُ يَسْكُنُ وَ لَا يَعُودُ

أيضا عوذة لوجع الضرس

ص ۳۴۳ و ج ۲، ص ۹۴ و ۶۶۳ و نیز کافی، ج ۱، ص ۴۱۴ و ۴۲۱.

۱. در روایات و منابع رجالی و حدیثی، شخصی به نام الحسین بن علی الخواتیمی یافت می شود (برای نمونه، رک رجال کشی، ص ۵۱۹)

۲. سندی که چنین اسمی در میان ابی بصیر و الحسین بن علی بن یقطین فاصل شده باشد، منحصر به همین مورد است و در کتب حدیثی دیگر یافت نشد و البته در خود کتاب طب الائمه (ص ۲۸) در یک مورد دیگر آمده است که در آنجا به جای حنان، حسان آمده است.

۳. سوره نمل، آیه ۸۸.

۴. تعویذ به این آیه مبارکه در کتاب مکارم الاخلاق (ص ۴۱۱) تحت عنوان « الدعاء للکلف و البرسون » (یک نوع سیاهی که در چهره آشکار می شود) آمده است و نیز در کتاب مکارم الاخلاق (ص ۴۰۳) نیز تحت عنوان « رقية لجميع الآلام و قيل للضرس » آمده است.

۵. در همین کتاب تنها در یک مورد دیگر (ص ۶۶) از این فرد نقل شده است.

۶. ظاهراً عبارت « ابی حمزه » در اینجا زائد باشد، زیرا ابی یونس بن عبدالرحمن به دفعات از سماعة بن مهران نقل کرده است. (طبق آمار نرم افزار درایة النور ۲/۱، در کتب اربعه ۴۷ مورد این نقل یافت می شود.) و نیز جناب ابو طالب الازدی الشعرانی نیز از جناب یونس در روایات یافت می شود. (برای نمونه رک: کافی، ج ۱، ص ۴۱۷)

(۳۲) وَعَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَنْ اشْتَكَى مِنْ ضَرْسِهِ فَلْيَأْخُذْ عَنِ مَوْضِعِ سُجُودِهِ وَ لِيَمْسَحْهُ عَلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي يَشْتَكِي وَيَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ وَالشَّافِي لِلَّهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

(۳۳) وَرَوَى عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي ع^۲ قَالَ: ضُرِبَتْ عَلَى أَسْنَانِي فَجَعَلْتُ عَلَيْهَا السُّعْدَ^۳ وَقَالَ خَلُّ الْخَمْرِ يَشُدُّ اللَّئِمَةَ^۴ وَقَالَ تَأْخُذُ حِنْطَةً وَ تَقْشُرُهَا وَ تَسْتَخْرِجُ دُهْنَهَا فَإِنْ كَانَ الضَّرْسُ مَأْكُولًا مُتَحَفِّرًا تَقْطُرُ فِيهِ قَطْرَتَانِ مِنَ الدَّهْنِ وَ اجْعَلْ مِنْهُ فِي قُطْنَةٍ وَ اجْعَلْهَا فِي أُذُنِكَ الَّتِي تَلِي الضَّرْسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ فَإِنَّهُ يَحْسِمُ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى^۵

۱. این روایت در اینجا مرسل است ولی در کتاب مکارم الاخلاق (ص ۴۰۵) چنین آمده است: عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَنْ اشْتَكَى ضَرْسَهُ فَلْيَأْخُذْ مِنْ مَوْضِعِ سُجُودِهِ ثُمَّ يَمْسَحْ بِهِ عَلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي يَشْتَكِي وَيَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ وَالْكَافِي اللَّهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. ظاهرا اولاً نسخه «الشافي» که در طب الانمه هست بهتر از نسخه «الكافي» که در مکارم است، می باشد و نیز بر اساس نقل مکارم الاخلاق ظاهرا مصدر اصلی روایت کتاب سکونی است.

۲. این روایت در اینجا مرسل است ولی در کتاب کافی (ج ۸، ص ۱۹۴) با سند با مقداری اختلاف در متن و معنا آمده است: عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام يَقُولُ دَوَاءُ الضَّرْسِ تَأْخُذُ حِنْطَةً فَتَقْشُرُهَا ثُمَّ تَسْتَخْرِجُ دُهْنَهَا فَإِنْ كَانَ الضَّرْسُ مَأْكُولًا مُنْحَفِرًا تَقْطُرُ فِيهِ قَطْرَاتٌ وَ تَجْعَلُ مِنْهُ فِي قُطْنَةٍ سُبْنَا وَ تَجْعَلُ فِي جَوْفِ الضَّرْسِ وَ يَتَامُ صَاحِبُهُ مُسْتَلْقِيًا يَأْخُذُهُ ثَلَاثَ لَيَالٍ فَإِنْ كَانَ الضَّرْسُ لَا أَكَلَ فِيهِ وَ كَانَتْ رِيحًا قَطُرَ فِي الْأُذُنِ الَّتِي تَلِي ذَلِكَ الضَّرْسَ لَيَالِي كُلِّ لَيْلَةٍ قَطْرَتَيْنِ أَوْ ثَلَاثَ قَطْرَاتٍ يَبْرَأُ بِإِذْنِ اللَّهِ الْخ.

۳. در طب قدیم این تصور بوده است که وقتی دندان تازه خراب شده است بر روی آن «سعد» بمالند. به عنوان نمونه رک: المنصوری فی الطب، ص ۲۶۳. همچنین برای محکم کردن دندان های متحرک نیز به استفاده از آن توصیه می شده است. برای نمونه رک: تقاسیم العلل، ص ۱۶۶ و نیز برای تعویب دندان ها نیز از آن استفاده می کردند. رک: کامل الصناعة الطبية، ج ۳، ص ۶۶ و نیز در بسیاری از داروهای دندان نیز از آن به عنوان جزئی از دارو استفاده می کردند. برای نمونه رک: الحاوی فی الطب، ج ۳، ص ۴۲۴ و ۴۱۳ و ۴۴۴.

۴. این مضمون که «خل الخمر» سبب محکم شدن لثه می شود در روایات متعددی آمده است. برای نمونه در محاسن (ج ۲، ص ۴۸۷) چنین نقل می کند: عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدَانَ عَنْ سَدِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: ذَكَرَ عِنْدَهُ خَلُّ الْخَمْرِ فَقَالَ يَقْتُلُ دَوَابَّ الْبُظْنِ وَ يَشُدُّ الْفَمَ وَ رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ سَدِيرٍ وَ نَزَّ فِيهِ هَمَانٌ: عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ذَكْرَةَ عَنْ صَبَّاحِ الْحَدَّاءِ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام خَلُّ الْخَمْرِ يَشُدُّ اللَّئِمَةَ وَ يَقْتُلُ دَوَابَّ الْبُظْنِ وَ يَشُدُّ الْعُقْلَ وَ رَوَاهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَبَّاحِ الْحَدَّاءِ. و نیز رک: کافی، ج ۶، ص ۳۳۰ و نیز عیون اخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۴۰.

۵. استفاده از دهن الحنطه که به آن سحسبویه هم گفته می شود (الذخیره فی علم الطب، ص ۳۴۴) برای دوی دندان درد در کتب طب قدیم یافت نشد.

[۱۳] ارقية الضرس

(۳۴) إِبْرَاهِيمُ بْنُ خَالِدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ رَبِّهِ عَنْ ثَعْلَبَةَ عَنْ أَبِي بصير^۲ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ هَذِهِ الرُّقِيَّةُ رُقِيَةُ الصَّرْسِ وَهِيَ نَافِعَةٌ لَا تُخَالِفُ أَبَدًا أَصْلًا بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى حَمْدًا (۱) [تَعْمِدُ] إِلَى ثَلَاثَةِ أَوْرَاقٍ مِنْ وَرَقِ الزَّيْتُونِ فَكُتِبَ [فَتَكْتُبُ] عَلَيَّ وَجْهَ الْوَرَقَةِ بِسْمِ اللَّهِ لَا مَلِكَ أَعْظَمَ مِنَ اللَّهِ مَلَكٌ وَ أَنْتَ لَهُ الْخَلِيفَةُ يَا هَيَا شَرَاهِيَا^۳ أَخْرَجَ الدَّاءَ وَ أَنْزَلَ الشِّفَاءَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا-

(۱) کذا في جميع النسخ.

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۲۵

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا هَيَا شَرَاهِيَا اسْمَانِ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالَى بِالْعِبْرَانِيَّةِ وَ تَكْتُبُ عَلَيَّ ظَهْرَ الْوَرَقَةِ ذَلِكَ وَ تُشَدُّ بِغَزَلٍ جَارِيَةٍ أَمْ تَحِضُّ فِي حِرْقَةٍ نَظِيفَةٍ وَ تَعْقِدُ عَلَيْهِ سَبْعَ عُقَدٍ وَ تُسَمِّي عَلَيَّ كُلَّ عُقْدَةٍ بِاسْمِ نَبِيٍّ وَ الْأَسَامِيِّ أَدَمَ نُوحَ إِبْرَاهِيمَ مُوسَى عِيسَى شُعَيْبَ وَ تُصَلِّي عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ تَعْلِقُهُ عَلَيْهِ بِيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى

(۳۵) جَبْرِئِيلُ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ^۴ (۱): الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِذَاتِهِ تَكُونُ فِي الْفَمِ تَأْكُلُ الْعَظْمَ وَ تَتْرُكُ اللَّحْمَ أَنَا أَزْقِي وَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الشَّافِي الْكَافِي لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿ وَ إِذْ قَاتَلْتُمْ

۱. در طب الائمه در یک مورد دیگر (ص ۶۷) نیز از ابن فرد نقل شده است و آنجا از ابو اسحاق بن ابراهيم بن عبد ربه نقل کرده است و ظاهرا آنجا تصحيف شده است و درست آن، ابو اسحاق ابراهيم بن عبد ربه (بدون بن بعد از ابو اسحاق) باشد، زیرا کنيه متعارف افرادی که نامشان ابراهيم بود، ابو اسحاق بود. (به دليل حضرت ابراهيم و فرزندش اسحاق) در رجال برقي (ص ۵۷) شخصي به اين نام چنين توصيف شده است: ابراهيم بن عبد ربه من أهل جسر بابل و همين شخص با همين توصيف در رجال شيخ طوسي (ص ۳۷۳) با عنوان ابراهيم بن مهرويه آمده است. در هر صورت شخصي با اين نام و متناسب با اين طبقه تنها در کتاب بلاغات النساء (ص ۳۹) يافتيم که در هر صورت ناشناس است.

۲. نقل ثعلبه بن ميمون از ابي بصير در کتب حديثي موارد متعددي دارد. برای نمونه رک: کافي، ج ۲، ص ۴۳۴ و ج ۷، ص ۴۰۷.

۳. در ادامه اين روايت، اين عنوان دو نام از اسامي خداوند متعال به زبان عبري شمرده شده است. به نظر مي رسد اين تعبير همان: اهيه اشرايه (عبري: אֱהִיָּה אֲשֶׁר אֱהִיָּה) اولين از سه پاسخي باشد که حضرت موسي هنگامی که نام خداوند را در خروج (۳: ۱۴) مي پرسد، در يافت مي کند و به معنای «من آمم که هستم» ترجمه مي شود که یکی از نام های خداست. (منبع: دانش نامه آزاد ويکی پديا، صفحه نام های خداوند در يهود: https://en.wikipedia.org/wiki/Names_of_God_in_Judaism)

۴. هر چند در جميع نسخ طب الائمه چنين آمده است ولي صحيح مطابق نقل مكارم الاخلاق (ص ۴۰۶) چنين است: رَفِيَ بِهَا جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَضَعُ عُوْدَةً أَوْ حَدِيدَةً عَلَيَّ الصَّرْسِ وَيَرْقِيهِ مِنْ جَانِبِهِ سَبْعَ مَرَّاتٍ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ دُوْدَةٌ تَكُونُ فِي الْفَمِ تَأْكُلُ الْعَظْمَ وَ تَنْزِلُ الدَّمَّ أَنَا الرَّاقِي وَ اللَّهُ الشَّافِي وَ الْكَافِي لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿ وَ إِذْ قَاتَلْتُمْ نَفْسًا فَاذْرَأْتُمْ فِيهَا وَ اللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ سَبْعَ مَرَّاتٍ

نَفْسًا فَاذَارُكُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مَخْرُجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ فُقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا^۱ تَضَعُ اصْبَعَكَ عَلَى الصُّرْسِ ثُمَّ تَرْقِيهِ مِنْ جَانِبِهِ سَبْعَ مَرَّاتٍ بِهَذَا بَيِّرًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى

[۱۴] عودۀ مجربۀ للضرس

(۳۶): تَقْرَأُ الْحَمْدَ وَ الْمُعَوِّذَتَيْنِ وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ مَعَ كُلِّ سُورَةٍ تَقْرَأُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بَعْدَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿ وَ لَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴾^۲ ﴿ قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ أَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ ﴾^۳ ﴿ نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾^۴ ثُمَّ تَقُولُ بَعْدَ ذَلِكَ اللَّهُمَّ يَا كَافِيَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا يَكْفِيَّ مِنْكَ شَيْءٌ أَكْفَ عَبْدِكَ وَ ابْنِ أُمَّتِكَ مِنْ شَرِّ مَا يَخَافُ وَ يَحْذَرُ مِنْ هَذَا الْوَجَعِ الَّذِي يَسْكُوهُ إِلَيْكَ^۵

[۱۵] عودۀ للسعال

(۳۷) عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَهْرَانَ الْكُوفِيُّ^۶ قَالَ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ عَنْ عَمْرِو بْنِ شُمَيْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحُسَيْنِ (۲)^۷ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ

(۱) كذا في جميع النسخ.

(۲) كذا في النسخة المطبوعة.

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۲۶

۱. سوره بقره، آیه ۷۲.

۲. سوره انعام، آیه ۱۳.

۳. انبیاء، آیه ۶۹ و ۷۰.

۴. سوره نمل، آیه ۸.

۵. این روایت در اینجا مرسل است و هیچ شاهد دیگری ندارد. صرفاً قسمت‌هایی از آن را در مکارم الاخلاق (ص ۳۶۹) در ضمن تعویذی به جهت سردرد و تب، یافتیم ولی متن آنجا به کلی متفاوت است.

۶. اسم ایشان به این صورت در این کتاب تنها در همین یک مورد آمده است ولی ظاهراً در اسم ایشان جا به جایی رخ داده است و صحیح آن «محمد بن عبد الله بن مهران» است. از ایشان در کتاب طب الأئمة چندین مورد نقل شده است. برای نمونه رک: طب الأئمة، ص ۲۹ و ۳۲. در ص ۱۱۲ و ۱۲۱ نیز ابتداء به اسامی شده است که محتمل است، تصحیف شده باشند و در واقع همین فرد باشند. همچنین در کتب دیگر حدیثی شخصی با این نام وجود دارد و در کتب رجال نیز فردی ذکر شده است که با این فرد همخوانی دارد. برای نمونه رک: رجال کشی، ص ۱۹ و ۴۶ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۸ و ۸۳ و ۱۰۳ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۳۸۰ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۵ و ۴۴۸ و ۴۷۰ و ۵۵۲ و ۵۵۵ و ۴ و مواردی دیگر و ترجمه خود ایشان در ص ۵۷۱ این کتاب آمده است.

۷. ظاهراً در اینجا اشتباه شده است و صحیح آن است که در روایات بسیار امام باقر از پدرشان و ایشان از پدرشان و ایشان از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کنند.

عَلَيْكَ: مَنْ اشْتَكَى حَلْقَهُ وَكَثُرَ سَعَالُهُ وَاشْتَدَّ يَأْسُ بَيْنِهِ فَلْيَعُوذْ بِهَذِهِ الْكَلِمَاتِ وَكَانَ يُسَمِّيهَا الْجَامِعَةَ
لِكُلِّ شَيْءٍ اَللَّهُمَّ أَنْتَ رَجَائِي وَ أَنْتَ ثِقَتِي وَ عِمَادِي وَ غِيَاثِي وَ رَفْعَتِي وَ جَمَالِي وَ أَنْتَ مَفْرَعُ الْمَفْرَعِينَ
لَيْسَ لِلْهَارِبِينَ مَهْرَبٌ إِلَّا إِلَيْكَ وَ لَا لِلْعَالَمِينَ مَعْوَلٌ إِلَّا عَلَيْكَ وَ لَا لِلرَّاغِبِينَ مُرْغَبٌ إِلَّا لَدَيْكَ وَ لَا
لِلْمَظْلُومِينَ نَاصِرٌ إِلَّا أَنْتَ وَ لَا لِذِي الْحَوَائِجِ مَقْصِدٌ إِلَّا إِلَيْكَ وَ لَا لِلطَّالِبِينَ عَطَاءٌ إِلَّا مِنْ لَدَيْكَ وَ لَا
لِلتَّائِبِينَ مَتَابٌ إِلَّا إِلَيْكَ وَ لَيْسَ الرِّزْقُ وَ الْخَيْرُ وَ الْفَرَجُ إِلَّا بِيَدِكَ حَزَنَتِي الْأُمُورُ الْفَادِحَةُ وَ أَعْيُنِي الْمَسَالِكُ
الصَّيْفَةُ وَ احْتَوَشْتَنِي الْأَوْجَاعُ الْمُوجِعَةُ وَ لَمْ أَحِدْ فَتَحْ بَابِ الْفَرَجِ إِلَّا بِيَدِكَ فَأَقَمْتُ تِلْقَاءَ وَجْهِكَ وَ
اسْتَفْتَحْتُ عَلَيْكَ بِالِدُّعَاءِ إِغْلَاقَهُ فَأَفْتَحْ يَا رَبِّ لِلْمُسْتَفْتَحِ وَ اسْتَجِبْ لِلدَّاعِي وَ فَرِّجْ الْكَرْبَ وَ اكْشِفِ الضَّرَّ
وَ سُدِّ الْفَقْرَ وَ أَجْلِ الْحُزْنَ وَ أَنْفِ اَللَّهُمَّ وَ اسْتَنْتِذِنِي مِنَ الْهَلَكَةِ فَإِنِّي قَدْ اشْقَيْتُ [أَشْفَيْتُ] عَلَيْهَا وَ لَا أَحِدٌ
لِخَلَّاصِي مِنْهَا غَيْرُكَ يَا اللَّهُ يَا مَنْ ﴿يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ اِرْحَمْنِي وَ اكْشِفْ مَا بِي
مِنْ غَمٍّ وَ كَرْبٍ وَ وَجَعٍ وَ دَاءٍ رَبِّ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ لَمْ أَرْجُ فَرَجِي مِنْ عِنْدِ غَيْرِكَ فَارْحَمْنِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
هَذَا مَكَانُ الْبَائِسِ الْفَقِيرِ هَذَا مَكَانُ الْخَائِفِ الْمُسْتَجِيرِ هَذَا مَكَانُ الْمُسْتَعِيثِ هَذَا مَكَانُ الْمَكْرُوبِ
الضَّرِيرِ هَذَا مَكَانُ الْمَلْهُوفِ الْمُسْتَعِيدِ هَذَا مَكَانُ الْعَبْدِ الْمُسْتَفْتِي الْهَالِكِ الْغَرِيبِ الْخَائِفِ الْوَجِلِ هَذَا
مَكَانُ مَنْ اتَّيَبَهُ مِنْ رَقَدَتِهِ وَ اسْتَيْقَظَ مِنْ غَفْلَتِهِ وَ أَفْرَقَ مِنْ عِلَّتِهِ وَ شَدَّ وَجِعَهُ وَ خَافَ مِنْ خَطِيئَتِهِ وَ اعْتَرَفَ
بِذَنْبِهِ وَ أَخْبَتَ إِلَى رَبِّهِ وَ بَكَى مِنْ حَذَرِهِ وَ اسْتَعْفَرَ وَ اسْتَعَبَّرَ وَ اسْتَقَالَ وَ اسْتَعْمَى وَ اَللَّهُ إِلَى رَبِّهِ وَ رَهَبَ مِنْ
سَطْوَتِهِ وَ أَرْسَلَ مِنْ عِبْرَتِهِ وَ رَجَا وَ بَكَى وَ دَعَا وَ نَادَى رَبِّ إِنِّي مَسْنِي الضَّرَّ فَتَلَّافِنِي قَدْ تَرَى مَكَانِي وَ تَسْمَعُ
كَلَامِي وَ تَعْلَمُ سَرَائِرِي وَ عَلَانِيَتِي وَ تَعْلَمُ حَاجَتِي وَ تُحِيطُ بِمَا عِنْدِي وَ لَا يَخْفَى عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِي
مِنْ عَلَانِيَتِي وَ سِرِّي وَ مَا أُبْدِي وَ مَا يُكِنُّهُ صَدْرِي فَاسْأَلْكَ بِأَنَّكَ تَلِي التَّذْيِيرَ وَ تَقْبَلُ الْمَعَادِيرَ وَ تُمَضِي
الْمَقَادِيرَ بِسُؤَالِ مَنْ أَسَاءَ وَ اعْتَرَفَ وَ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ اقْتَرَفَ وَ نَدِمَ عَلَى مَا سَلَفَ وَ أَنَابَ إِلَى رَبِّهِ وَ أَسْفَ وَ لَأَذْ
بِفَنَائِهِ وَ عَكَفَ وَ أَنَاخَ رَجَاهُ وَ عَطَفَ وَ تَبَتَّلَ إِلَى مُقْبِلِ عَثْرَتِهِ [وَ] قَابِلِ تَوْبَتِهِ وَ غَافِرِ حَوْبَتِهِ وَ رَاحِمِ غُرْبَتِهِ وَ
كَاشِفِ كُرْبَتِهِ وَ شَافِي عِلَّتِهِ أَنْ تَرْحَمَ تَجَاوِزِي بِكَ وَ تَصْرَعِي إِلَيْكَ وَ تَغْفِرَ لِي

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ٢٧

جَمِيعَ مَا أَخْطَأْتُهُ مِنْ كِتَابِكَ وَ أَحْصَاهُ كِتَابُكَ وَ مَا مَضَى مِنْ عِلْمِكَ مِنْ ذُنُوبِي وَ خَطَايَايَ وَ جَرَائِرِي
فِي خَلَوَاتِي وَ فَجْرَاتِي وَ سَيِّئَاتِي وَ هَفَوَاتِي وَ هَنَاتِي وَ جَمِيعَ مَا تَشْهَدُ بِهِ حَفَظَتُكَ وَ كَتَبْتَهُ مَلَأْتُكَ فِي
الصُّغْرِ وَ بَعْدَ الْبُلُوغِ وَ السَّيْبِ وَ السَّبَابِ وَ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ الْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ وَ بِالْعَشِيِّ وَ الْأَبْكَارِ وَ الصُّحَى
وَ الْأَسْحَارِ وَ فِي الْحَضَرِ وَ فِي السَّفَرِ وَ فِي الْخَلَاءِ وَ الْمَلَأِ وَ أَنْ تَجَاوَزَ عَنْ سَيِّئَاتِي ﴿فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَ عِنْدَ
الصَّدِيقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ﴾^٢ اَللَّهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَنْ تُكْشِفَ عَنِّي الْعِلَلَ الْغَاشِيَةَ فِي جِسْمِي وَ فِي

١. سورة نمل، آية ٦٢.

٢. سورة احقاف، آية ١٦.

شَعْرِي وَبَشْرِي وَعُرْوِي وَعَصْبِي وَجَوَارِحِي فَإِنَّ ذَلِكَ لَا يَكْشِفُهَا غَيْرُكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ

[۱۶] عودۀ لبلابل الصدر

(۳۸) أَبُو الْقَاسِمِ التَّفَلِيسِيُّ^۱ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ عَيْسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ السَّجِسْتَانِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي أَجِدُ بَلَابِلَ فِي صَدْرِي وَوَسَاوِسَ فِي فُؤَادِي حَتَّى لَرُبَّمَا قَطَعَ صَلَاتِي وَشَوَّشَ عَلَيَّ قِرَاءَتِي قَالَ وَأَيْنَ أَنْتَ مِنْ عُوذَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع^۲؟ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ عَلَّمَنِي قَالَ إِذَا أَحْسَسْتَ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ فَضَعْ يَدَكَ عَلَيْهِ وَقُلْ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ اللَّهُمَّ مَنَنْتَ عَلَيَّ بِالْإِيمَانِ وَأَوْدَعْتَنِي الْقُرْآنَ وَرَدَّقْتَنِي صِيَامَ شَهْرِ رَمَضَانَ فَأَمَنْتُ عَلَيَّ بِالرَّحْمَةِ وَالرَّضْوَانِ وَالرَّافَةِ وَالْغُفْرَانِ وَتَمَّامَ مَا أَوْلَيْتَنِي مِنَ النِّعَمِ وَالْإِحْسَانِ يَا حَنَّانُ يَا مَنَّانُ يَا دَائِمُ يَا رَحْمَانَ سُبْحَانَكَ وَنَيْسَ لِي أَحَدٌ سِوَاكَ سُبْحَانَكَ أَعُوذُ بِكَ بَعْدَ هَذِهِ الْكِرَامَاتِ مِنَ الْهَوَانِ وَأَسْأَلُكَ أَنْ تُجَلِّيَ عَن قَلْبِي الْأَحْزَانَ تَقُولُهَا ثَلَاثًا فَإِنَّكَ تُعَافِي مِنْهَا بِعَوْنِ اللَّهِ تَعَالَى ثُمَّ تُصَلِّيَ عَلَيَّ النَّبِيِّ ﷺ وَالسَّلَامَ عَلَيْهِمْ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتَهُ

[۱۷] عودۀ لوجع البطن

(۳۹) الْحُسَيْنُ بْنُ بَسْطَامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلْفٍ^۳ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ

طَبِ الْأُئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ص: ۲۸

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: شَكَا رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لِي إِخَاً يَشْتَكِي بَطْنَهُ فَقَالَ مَرُّ أَخَاكَ أَنْ يَشْرَبَ شَرْبَةَ عَسَلٍ بِمَاءٍ حَارًّا فَانْصَرَفَ إِلَيْهِ مِنَ الْغَدِ وَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ اسْقَيْتُهُ وَمَا انْتَفَعَ بِهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَدَقَ اللَّهُ وَكَذَبَ بَطْنُ أَخِيكَ^۴ أَذْهَبَ فَأَسْقِ أَخَاكَ شَرْبَةَ عَسَلٍ وَعُوذَةَ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ سَبْعَ مَرَّاتٍ فَلَمَّا أَذْبَرَ الرَّجُلُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَا عَلِيُّ إِنَّ إِخَا هَذَا الرَّجُلِ مُنَافِقٌ فَمِنْ هَاهُنَا لَا تَنْفَعُهُ الشَّرْبَةُ

(۴۰): وَشَكَا رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَعَ الْبَطْنُ فَأَمَرَهُ أَنْ يَشْرَبَ مَاءً حَارًّا وَيَقُولَ يَا اللَّهُ يَا

۱. تنها از ایشان همین یک روایت در این کتاب آمده است.

۲. در خود طب الائمه (ص ۲۹) مطلب کاملاً متفاوتی به عنوان «عودۀ امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ» نقل شده است.

۳. در ابتدای کتاب مؤلف کتاب ایشان را از جمله علماء آل محمد (صلوات الله عليهم اجمعين) در قزوین نام می برد و در این کتاب ۱۱ مورد از ایشان نقل کرده است که از این ۱۱ مورد ۹ یا ۱۰ مورد آن (تردید به سبب احتمال تصحیف یکی از روایات است) از الحسن بن علی الوشاء است.

۴. مشابه این فراز از متن، در کتاب بخاری در کتاب الطب، ج ۷، ص ۱۸ آمده است. و نیز صحیح مسلم، ج ۷، ص ۲۶ ولی در هر دو بعد از تکذیب بطن برادر فرد، حضرت دوباره دستور خوردن عسل دادند و در نهایت فرد شفا گرفت. ترمذی هم بعد از نقلی مشابه، می گوید هذا حدیث حسن صحیح، (ترمذی، ج ۳، ص ۲۷۷)

اللَّهُ يَا رَبَّ الْأَرْبَابِ يَا إِلَهَ الْأَلِهَةِ يَا مَلِكَ الْمُلُوكِ يَا سَيِّدَ السَّادَاتِ أَشْفِنِي بِشِفَانِكَ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ سُقِّمْ فَإِنِّي عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ أَتَقَلَّبُ فِي قَبْضَتِكَ^۱

(۴۱) أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْخَوَاتِمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ يَقْطِينٍ^۲ عَنْ حَسَّانِ الصَّيْقَلِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: شَكَا رَجُلٌ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام وَ جَعَّ السُّرَّةَ فَقَالَ لَهُ أَذْهَبْ فَصَعَّ يَدَكَ عَلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي تَشْتَكِي وَ قُلْ ﴿وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾^۳ ثَلَاثًا فَإِنَّكَ تُعَافَى بِإِذْنِ اللَّهِ

(۴۲) قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع:^۴ مَا اسْتَكَى أَحَدٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ شَكَاءَ قَطُّ فَقَالَ بِإِخْلَاصٍ نِيَّةً وَ مَسَحَ مَوْضِعَ الْعِلَّةِ ﴿وَ نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾^۵ إِلَّا عُوفِيَ مِنْ تِلْكَ الْعِلَّةِ آيَةً عَلَيْهِ كَانَتْ وَ مِصْدَاقٌ ذَلِكَ فِي الْآيَةِ حَيْثُ يَقُولُ ﴿شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۶

۱۸] عودۀ لوجع الخاصرة و دواؤه

(۴۳) حَرِيْرُ بْنُ أَيُّوبَ^۷ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سُمَيْنَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَبَاطٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ^۸ عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ

۱. داستان دوم ابن روایت ظاهرا مرسل است ولی در کتاب کافی (ج ۲، ص ۵۶۶) به صورت مسند با اندکی اختلاف نسخه چنین نقل شده است: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عُمَرُو بْنِ عُمَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عِيْسَى عَنْ عَمِّهِ قَالَ: قُلْتُ لَهُ عَلَّمْنِي دُعَاءَ أَدْعُو بِهِ لَوْجَعِ أَصَابِنِي قَالَ قُلْ وَ أَنْتَ سَاجِدٌ- يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانَ يَا رَحِيمَ يَا رَبَّ الْأَرْبَابِ وَ إِلَهَ الْأَلِهَةِ وَ يَا مَلِكَ الْمُلُوكِ وَ يَا سَيِّدَ السَّادَةِ أَشْفِنِي بِشِفَانِكَ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ سُقِّمْ فَإِنِّي عَبْدُكَ أَتَقَلَّبُ فِي قَبْضَتِكَ. که البته ظاهرا واژه «بطن» بعد از لفظ «وجع» سقط شده است. جالب اینکه همین روایت با همین سند در خود کتاب الائمه (ص ۱۱۸) چنین نقل شده است: عُمَرُ بْنُ عُمَانَ الْخَرَّازُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عِيْسَى عَنْ عَمِّهِ قَالَ: شَكُوْتُ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام رِيحَ الْبَحْرِ فَقَالَ قُلْ وَ أَنْتَ سَاجِدٌ يَا اللَّهُ يَا إِلَهَ يَا رَحْمَانَ يَا رَبَّ الْأَرْبَابِ يَا سَيِّدَ السَّادَاتِ يَا إِلَهَ الْأَلِهَةِ يَا مَلِكَ الْمُلُوكِ يَا مَلِكَ الْمُلُوكِ أَشْفِنِي بِشِفَانِكَ مِنْ هَذَا الدَّاءِ وَ اصْرِفْهُ عَنِّي فَإِنِّي عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ أَتَقَلَّبُ فِي قَبْضَتِكَ فَانصَرَفْتُ مِنْ عِنْدِهِ فَوَّ اللَّهُ الَّذِي أَكْرَمَهُمْ بِالْإِمَامَةِ مَا دَعَوْتُ بِهِ إِلَّا مَرَّةً وَاحِدَةً فِي سُجُودِي فَلَمْ أَحْسَبْ بِهِ بَعْدَ ذَلِكَ. که معلوم می شود «ريح البحر» تصحیف «وجع البطن» است. و نیز همین روایت در کتاب مکارم الاخلاق (ص ۴۰۷) با اندکی اختلاف نسخه از شخصی دیگر چنین آمده است: عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جَعَلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أَجِدُ وَجَعًا فِي بَطْنِي فَقَالَ وَحَدِّ اللَّهُ فَقُلْتُ مَاذَا أَقُولُ قَالَ تَقُولُ يَا اللَّهُ يَا رَبِّي يَا رَحْمَانَ يَا رَبَّ الْأَرْبَابِ يَا سَيِّدَ السَّادَاتِ أَشْفِنِي وَ عَافِنِي مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ سُقِّمْ فَإِنِّي عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ أَتَقَلَّبُ فِي قَبْضَتِكَ. جالب اینکه سند روایت در کتاب طب الائمه (ص ۱۱۸) و کتاب کافی (ج ۲، ص ۵۶۶) یکسان است.

۲. مراد ظاهرا الحسین بن علی بن یقطین است زیرا در خود کتاب طب الائمه (ص ۲۳) ابو عبدالله الخواتمی از الحسین بن علی بن یقطین نقل کرده است.

۳. سوره فصلت، آیه ۴۱ و ۴۲.

۴. ابن روایت مرسل است.

۵. سوره اسراء، آیه ۸۲.

۶. سوره اسراء، آیه ۸۲.

۷. در خود طب الائمه (ص ۱۸ و ۲۳ و ۶۶) با وصف الجرجانی آمده است.

۸. آنچه مسلم است اینکه در اینجا سند خرابی است. نقل علی بن اسباط از علی بن ابی حمزه بطائنی متعارف است و لذا ظاهرا در اینجا تصحیفی رخ داده باشد ولی خود علی بن ابی حمزه بطائنی اگر چه در طبقه ای است که می تواند از حمران نقل کند، در روایات

قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ عليه السلام فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي أَحَدٌ فِي خَاصِرَتِي وَجَعًا شَدِيدًا وَقَدْ عَالَجْتُهُ بِعَلَّاجٍ كَثِيرٍ فَلَيْسَ يَبْرَأُ فَقَالَ أَيْنَ

طب الأنمة عليهم السلام، ص: ۲۹

أَنْتَ مِنْ عُوذَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام؟ قَالَ وَمَا ذَلِكَ؟ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ إِذَا فَرَعْتَ مِنْ صَلَاتِكَ فَضَعْ يَدَكَ عَلَى مَوْضِعِ السُّجُودِ ثُمَّ امْسَحْهُ وَأَقْرَأْ ﴿أَفْحَسِبْتُمْ أَنَّا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ﴾^۱ قَالَ الرَّجُلُ فَفَعَلْتُ ذَلِكَ فَذَهَبَ عَنِّي بِحَمْدِ اللَّهِ تَعَالَى

(۴۴) مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْبُرْسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَرْمِينِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ^۲ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ: اشْرَبُوا الْكَاشِمَ فَإِنَّهُ جَيِّدٌ لَوْجَعِ الْخَاصِرَةِ^۳ وَهُ

(۴۵) وَعَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ عليه السلام قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: مَنْ آزَادَ أَنْ لَا يَصُرَّهَ طَعَامٌ فَلَا يَأْكُلُ حَتَّى يَجُوعَ وَتَنْقَى مَعِدَّتُهُ فَإِذَا أَكَلَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَلِيَجِدَ الْمَضْغَ وَلِيَكْفَ عَنِ الطَّعَامِ وَهُوَ يَشْتَهِيهِ وَيَحْتَاجُ إِلَيْهِ^۴

حدیثی از علی بن ابی حمزه از حرمان یافت نشد. نقل علی بن اسباط از حمزه بن حرمان نیز معمولاً با یک یا دو واسطه است که در هیچ یک از موارد پدر ایشان وجود ندارد، هر چند که بر اساس طبقات مشکل خاصی ندارد. در مجموع سند اختلالی دارد.

۱. در خود طب الانمه (ص ۲۷) مطلب کاملاً متفاوتی به عنوان «عوذة امير المؤمنين عليه السلام» نقل شد.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵-۱۱۸.

۳. قطعاً اینجا سند ارسال دارد زیرا طبقه محمد بن سنان، اصحاب امام رضا عليه السلام به بعد است.

۴. همین روایت دقیقاً با همین متن و سند در خود طب الانمه (ص ۶۰) آمده است. همچنین استفاده از «کاشم» به منظور بر طرف شدن «وجع الخاصرة» در مکارم الاخلاق (ص ۷۶) از طریق ظاهراً متفاوتی چنین نقل شده است: عَنْ مُحَسِّنِ الْوَشَاءِ قَالَ شَكُوْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَجَعُ الْكَبِدِ فَذَعَا بِالْفَاصِدِ فَصَدَنِي مِنْ قَدَمِي وَقَالَ اشْرَبُوا الْكَاشِمَ لَوْجَعِ الْخَاصِرَةِ. ممکن است فردی که در سند سقط شده است همین فرد باشد که در اینجا در انتهای سند ذکر شده است..

۵. به صورت کلی در طب قدیم چیزهایی که سبب افزایش ادرار می شدند برای برخی از دردهای خاصه مفید محسوب می شدند. و کاشم (کرفس جبلی) از جمله مدره‌های بول است. برای نمونه در الحاوی (ج ۲۱، ص ۳۴۵) چنین می‌گوید: ويدر البول والحيض، نافع جدا. همچنین در برخی از داروهای مخصوص وجع خاصه نیز چنین چیزی آمده است: لیوحنابن ماسویه نفعه کالتمری و اقوی، و غیره ظاهر یافع من وجع الخاصرة والقولنج و بفت الحصاة، و یدر البول و یسهل الطبع: یؤخذ ملح نبطی و بزر کرفس جبلی، و هو الفطر أسالیون و فلفل أبيض من کل واحد درهمان و نصف سقمونیا خمسة دراهم سذاب یابس اثنا عشر درهما تین لحیم و لوز حلو من کل واحد اثنا عشر درهما یدق الجمیع، و ینخل و یعجن بثلاثة أمثاله عسل نحل منزوع الرغوة، و یرفع الشربة منه وقت الحاجة خمسة دراهم نافع إن شاء الله تعالی. (منهاج الدکان و دستور الاعیان فی اعمال و تراکیب الادویة النافعة للأبدان، ص ۷۰)

۶. مشابه مضمون این روایت در طب النبوی (ص ۱۹) به این صورت آمده است: وَقَالَ صلى الله عليه وآله كُلُّ وَ أَنْتَ تَشْتَهِي وَأَنْتَ تَشْتَهِي. در کتاب مستدرک الوسائل (ج ۱۶، ص ۲۱۹) به نقل از بشارة المصطفی به سندی طولانی از امیرالمؤمنین عليه السلام چنین نقل می‌کند: يَا كُمَيْلُ لَا تَرْتَعَنَّ يَدَكَ مِنَ الطَّعَامِ إِلَّا وَأَنْتَ تَشْتَهِيهِ فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ فَأَنْتَ تَسْتَمِرُّهُ. همچنین در علل الشرائع (ج ۲، ص ۴۹۷) در روایتی

(۴۶) عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَسْطَامٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَنْ أَرَادَ الْبَقَاءَ وَ لَا بَقَاءَ فَلْيُخَفِّفِ الرِّدَاءَ وَ لِيُبَاكِرِ الْغِدَاءَ وَ لِيُقِلِّلْ مُجَامَعَةَ النِّسَاءِ ^۱

از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نقل می‌کند: إِذَا أَكَلْتَ فَإِيَّاكَ أَنْ تُسَبِّعِينَ (صحیح: شعبی). نیز در کتاب خصال (ج ۱، ص ۲۲۸) به سندی دیگر از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نقل شده است: قَالَ لَا تَجْلِسْ عَلَى الطَّعَامِ إِلَّا وَ أَنْتَ جَائِعٌ وَ لَا تَقُمْ عَنِ الطَّعَامِ إِلَّا وَ أَنْتَ تَشْتَهِيهِ وَ جَوْدُ الْمَصْنُوعِ. و نیز در کتاب محاسن برقی (ج ۲، ص ۴۴۷) چنین نقل شده است: عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ رَفَعَهُ قَالَ: قَامَ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ عليه السلام خَطِيبًا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَأْكُلُوا حَتَّى تَجُوعُوا وَ إِذَا جُعْتُمْ فَكُلُوا وَ لَا تُشَبِّعُوا فَإِنَّكُمْ إِذَا سَبِعْتُمْ غَلَطْتُمْ وَ رَقَابَتُكُمْ وَ سَمِنْتُمْ جُنُوبَكُمْ وَ نَسِيتُمْ رَبَّكُمْ.

لذا با توجه به اینکه تسمیه نیز از مسلمات قرآنی غذا خوردن است (سوره انعام آیه ۱۱۸ و ۱۱۹)، لذا در مجموع تمامی قطعات این روایت شواهد روایی متعددی دارد.

۱. این روایت در اسناد متعددی از اشخاص متعددی با اختلاف نسخ از امیرالمؤمنین علیه السلام یا رسول الله صلی الله علیه و آله نقل شده است. برای نمونه:

الف. من لا يحضره الفقيه (ج ۳، ص ۵۵۵): قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَنْ أَرَادَ الْبَقَاءَ وَ لَا بَقَاءَ فَلْيُبَاكِرِ الْغِدَاءَ وَ لِيُجَوِّدِ الْجِدَاءَ وَ لِيُخَفِّفِ الرِّدَاءَ وَ لِيُقِلِّلْ مُجَامَعَةَ النِّسَاءِ - قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا خِيفَةُ الرِّدَاءِ قَالَ قِلَّةُ الدِّينِ. و مشابه این نسخه در مکارم الاخلاق (ص ۲۱۲) و عیون اخبار الرضا علیه السلام (ج ۲، ص ۳۸) مشاهده می‌شود.

ب. دعائم الاسلام (ج ۲، ص ۱۴۴): وَ عَنْ عَلِيِّ عليه السلام أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ مَنْ أَرَادَ الْبَقَاءَ وَ لَا بَقَاءَ فَلْيُخَفِّفِ الرِّدَاءَ وَ يُدِيمِ الْجِدَاءَ وَ يُبَاكِرِ الْغِدَاءَ وَ يَقِلِّلْ إِيَّانَ النِّسَاءِ وَ قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیه السلام يَعْنِي بِالرِّدَاءِ الدِّينَ.

ج. جعفریات (ج ۱، ص ۲۴۳): مَنْ أَرَادَ الْبَقَاءَ وَ لَا بَقَاءَ فَلْيُخَفِّفِ [الرِّدَاءَ] وَ لِيُبَاكِرِ الْغِدَاءَ وَ لِيُقِلِّلِ الْجَمَاعَ قَبِيلَ لَهُ مَا الرِّدَاءُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ الدِّينُ. و مشابه این متن در امالی شیخ طوسی (ص ۶۶۶) نیز مشاهده می‌شود.

د. دعوات راوندی (ص ۷۵): وَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مَنْ أَرَادَ الْبَقَاءَ وَ لَا بَقَاءَ فَلْيُبَاكِرِ الْغِدَاءَ وَ لِيُوَخِّرِ الْعَشَاءَ وَ لِيُقِلِّلْ غَشِيَانَ النِّسَاءِ وَ لِيُخَفِّفِ الرِّدَاءَ قَبِيلَ وَ مَا خِيفَةُ الرِّدَاءِ يَا وَلِيَّ اللَّهِ قَالَ عليه السلام الدِّينُ وَ فِي رَوَايَةٍ مَنْ أَرَادَ النِّسَاءَ وَ لَا نِسَاءَ.

این حدیث در اهل عامه نیز نقل شده است. به عنوان نمونه در کنز العمال (ج ۱۰، ص ۸۶) در حدیثی طولانی چنین آمده است: قال وكيع حدثنا الفضل بن سهل الأعرج حدثنا زيد بن الحباب حدثني عيسى بن الأشعث عن جويبر عن الضحاک عن النزال بن سبرة عن علي بن أبي طالب قال: من ابتدا غداء بالملح أذهب الله عنه سبعين نوعا من البلايا، ومن أكل كل يوم سبع تمرات عجوة قتلت كل داء في بطنه ومن أكل كل يوم إحدى وعشرين زبينة حمراء لم ير في جسده شيئا يكرهه، واللحم ينبت اللحم، والثريد طعام العرب والباشياز حار جار يعظم البطن ويرخي الألتين، ولحم البقر داء ولبنها شفاء وسمنها دواء والشحم يخرج مثله من الداء، ولم يستشف الناس بشفاء أفضل من السمن وقراءة القرآن، والسواك يذهب البلغم، ولم تستشف النفساء بشئ أفضل من الرطب، والسمنك يذيب الجسد، والمرء يسعى بجده، والسيف يقطع بده، ومن أراد البقاء ولا بقاء فليباكر الغداء، وليقل غشيان النساء وليخفف الرداء قيل: وما خفة الرداء في البقاء؟ قال خفة الدين - روى بعضه ابن السني وأبو نعيم معا في الطب، عب وعيسى بن الأشعث، قال في المغني مجهول وجويبر متروك.

۲. در کتاب الحاوی (ج ۱۰، ص ۳۷۲) زکریای رازی از فلسفه ارسطو نقل می‌کند که جماع سبب پیری زودرس می‌شود. (في فلسفة أرسطاطاليس قال: الجماع يهرم سريعا لأنه يجفف الجسم.)

۱۹] عودۀ لوجع الطحال

(۴۷) مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مِهْرَانَ الْكُوفِيُّ^۱ قَالَ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ^۲ عَنْ عُمَرَ^۳ بْنِ شِمْرِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ مِنْ خُرَّاسَانَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ حَجَجْتُ وَنَوَيْتُ عِنْدَ خُرُوجِي أَنْ أَقْصِدَكَ فَإِنَّ بِي وَجَعُ الطَّحَالِ وَأَنْ تَدْعُو لِي بِالْفَرْجِ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَدْ كَفَّاكَ اللَّهُ ذَلِكَ وَ لَهُ الْحَمْدُ فَإِذَا أَحْسَسْتَ بِهِ فَأَكْتُبْ هَذِهِ الْآيَةَ بِرُغْفَرَانِ بِمَاءِ زَمْزَمَ وَ اشْرَبْهُ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَدْفَعُ

طب الأنمة عليهم السلام، ص: ۳۰

عَنْكَ ذَلِكَ الْوَجَعُ ﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُوا بِهَا وَ اتَّبِعْ يَتْرَافَ ذَلِكَ سَبِيلًا وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وِليٌّ مِنَ الدُّلِّ وَ كَبَّرَهُ تَكْبِيرًا ۝﴾ تَكْتُبُ عَلَى رَقِّ طَبِيِّ وَ عَلَفَهَا عَلَى الْعَصْدِ الْأَيْسَرِ سَبْعَةَ أَيَّامٍ فَإِنَّهُ يَسْكُنُ وَ هِيَ هَذِهِ التَّرْجَمَةُ لَا س س س ح ح د م ك ر م ل ه و محاح حح لله صره ر ححب سى حججت عشره به هك ان عنها ح حل بصرس هوبوا امبوا مسعوف تم

۲۰] دواء له أيضا

(۴۸) أَحْمَدُ بْنُ يَزِيدَ^۵ عَنِ الصَّحَّافِ الْكُوفِيِّ عَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنِ الصَّادِقِ عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: سَكَا إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَوْلِيَائِهِ وَ جَعَّ الطَّحَالِ وَ قَدْ عَالَجَهُ بِكُلِّ عِلَاجٍ وَ أَنَّهُ يَزْدَادُ كُلَّ يَوْمٍ شَرًّا حَتَّى أَشْرَفَ عَلَى الْهَلَكَةِ فَقَالَ لَهُ اشْتَرِ بِقِطْعَةٍ فِصَّةٍ كُرَانًا وَ أَقْلِهِ قَلْبًا جَيِّدًا بِسَمْنِ عَرَبِيِّ وَ أَطْعِمْ مَنْ بِهِ هَذَا الْوَجَعُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَإِنَّهُ إِذَا فَعَلَ ذَلِكَ بَرِيءٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى^۶

۱. در طب الانمة در چندین مورد از ایشان نقل شده است (طب الانمة، ص ۲۵ و ۳۲) ولی در چند مورد ظاهرا اسم ایشان تصحیف شده است. (ص ۱۱۲ و ۱۲۱) ایشان در کتب رجال و کتب حدیثی دیگر روایاتی دارند و عمدتا تضعیف شده اند و از غلاة معرفی شده اند. برای نمونه رک: رجال کشی، ص ۵۷۱.
۲. روشن نشد که چه کسی مراد است.
۳. اینجا تصحیف شده است و صحیح آن «عمرو بن شمر» است که راوی معروف «جابر بن یزید جعفی» است.
۴. سوره اسراء، آیه ۱۱۰ و ۱۱۱.
۵. در کل کتاب طب الانمة تنها همین جا از ایشان نقل شده است. سند بسیار نا معلوم است. البته در خود طب الانمة (ص ۴۵) شخصی به اسم احمد بن بدر از اسحاق الصحاف از موسی بن جعفر علیهما السلام روایتی نقل می کند که ظاهرا احمد بن یزید در اینجا و احمد بن بدر در آن روایت، اسم یک نفر باشند که بر اثر خرابی نسخه در این دو قسمت کتاب مختلف شده اند.
۶. استفاده از کرات (تره) در طب قدیم برای درمان درد طحال توصیه شده است. به عنوان نمونه در کتاب تسهیل المنافع فی الطب و الحکمة (ج ۱، ص ۲۸۹) می گوید: و الهلیلجات تنفع من وجع الطحال خصوصا الأسود أن شرب. و الأغذية التي توافق المطحولین کل غذاء لطیف غیر مولد للسوءاء مثل الخبز المحمر المعتدل من الحنطة و يكون فيه الشمار و الحبة السوداء و جميع لحوم الطير و الثوم و البصل و الكراث و البقل و اللوز.

[۲۱] عودۀ لوجع المثانة

(۴۹) مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْبُرْسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَزْمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانِ السَّنَائِي عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ أَبِي زَيْنَبٍ قَالَ: شَكَرَ رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِنَا إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام وَجَعَ الْمَثَانَةَ قَالَ فَقَالَ لَهُ عَوْدُهُ بِهَذِهِ الْآيَاتِ إِذَا نِمْتَ ثَلَاثًا وَإِذَا انْتَبَهْتَ مَرَّةً وَاحِدَةً فَإِنَّهُ لَا تُحْسِبُ بِهِ بَعْدَ ذَلِكَ ﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾^۱ قَالَ الرَّجُلُ فَفَعَلْتُ ذَلِكَ فَمَا أَحْسَسْتُ بَعْدَ ذَلِكَ بِوَجَعٍ^۲

[۲۲] عودۀ لوجع الظهر

(۵۰) الْخَضِرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَوَارِيُّ^۳ فَقَالَ حَدَّثَنِي فَضَالَةُ عَنْ أَبِي بَانٍ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ عليه السلام قَالَ: شَكَرَ رَجُلٌ مِنْ هَمْدَانَ إِلَى

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۳۱

أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَجَعَ الظَّهْرَ وَأَنَّهُ يَسْهَرُ اللَّيْلَ فَقَالَ ضَعْ يَدَكَ عَلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي تَشْتَكِي مِنْهُ وَاقْرَأْ ثَلَاثًا ﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَتَجْزِي الشَّاكِرِينَ﴾^۴ وَاقْرَأْ سَبْعَ مَرَّاتٍ ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾^۵ إِلَى آخِرِهَا فَإِنَّكَ تُعَافَى مِنَ الْعِلَلِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى

۱. احتمالاً در این قسمت سند اشکالی رخ داده است و ظاهراً صحیح آن محمد بن ابی زینب باشد که همان ابو الخطاب معروف است که از بزگان خط غلو منحرف است (رجال شیخ طوسی، ص ۲۹۶)، خصوصاً که کنیه ابو الخطاب ابو اسماعیل نیز هست (رجال کشی، ص ۳۲۴) و لذا ظاهراً اصل نسخه چنین بوده است: ابو اسماعیل محمد بن ابی زینب که با مقداری جا به جایی و سقط و تصحیف چنین شده است. گاهی خط غلو منحرف مطالب خود را به مفضل نسبت می‌داده‌اند (رجال کشی، ص ۳۲۴) و حتی مدح ابو الخطاب را نیز به مفضل نسبت داده‌اند. (رجال کشی، ص ۳۲۴)

۲. سوره بقره، آیه ۱۰۶ و ۱۰۷.

۳. این دستور در هیچ کتاب حدیثی یافت نشد به جز در کتاب زاد المعاد (مفتاح الجنان) (ص ۵۵۶) مرحوم مجلسی که به منظور دفع درد کتف، بیان فرموده‌اند: لِأَلَامِ الْكُتِفِ: لِيَقُلْ ثَلَاثًا عِنْدَ النَّوْمِ، وَ مَرَّةً عِنْدَ الْإِسْتِيقَاطِ: أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ.

۴. در کتاب طب الأئمة در ۸ مورد ابتداء به نام الخضر بن محمد شلده است که در سه مورد از «الحوارینی» نقل کرده است و در یک مورد «الحرادینی» که ظاهراً همان «الحوارینی» باشد که البته نسخه بحار الانوار (ج ۹۲، ص ۶۸) و وسائل الشیعة (ج ۲، ص ۴۲۴) «الخرازینی» است. بقیه سند کاملاً واضح و آشکار است و نقل افراد سند از دیگر به وضوح در کتب حدیثی مختلف مشاهده می‌شود. طبق آمار نرم افزار درایة النور ۱/۲، در کتب اربعه ده مورد ابان بن عثمان از ابو حمزه ثمالی نقل کرده است و فضالة بن ایوب ۳۲۲ مورد در کتب اربعه از ابان بن عثمان نقل کرده است.

۵. سوره آل عمران، آیه ۱۴۵.

۶. سوره قدر، آیه ۱.

[۲۳] عودۀ لوجع الفخذین

(۵۱) أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْكَاتِبُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الزَّعْفَرَانِيُّ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى رَفَعَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا اشْتَكَى أَحَدُكُمْ وَجَعَ الْفَخْذَيْنِ فَلْيَجْلِسْ فِي نَوْرٍ كَبِيرَةٍ [كَبِيرًا] أَوْ طَشَّتْ فِي الْمَاءِ الْمُسَخَّنِ وَ لِيَضَعْ يَدَهُ عَلَيْهِ وَ لِيَقْرَأَ ﴿أَوْ لَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾^۲

[۲۴] عودۀ لوجع الفرج

(۵۲) وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ حَرِيْزِ السَّجِسْتَانِيِّ قَالَ: حَبَجْتُ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْمَدِينَةِ وَإِذَا بِالْمُعَلَّى بْنِ حُنَيْسٍ رَحِمَهُ اللَّهُ يَشْكُو إِلَيْهِ وَجَعَ الْفَرْجِ فَقَالَ لَهُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّكَ كَشَفْتَ عَوْرَتَكَ فِي مَوْضِعٍ مِنَ الْمَوَاضِعِ فَأَعْقَبَكَ اللَّهُ هَذَا الْوَجَعَ وَ لَكِنْ عَوَّذَهُ بِالْعُوذَةِ الَّتِي عَوَّذَ بِهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَبَا وَائِلَةَ ثُمَّ لَمْ يَعُدْ قَالَ لَهُ الْمُعَلَّى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَا الْعُوذَةُ؟ قَالَ قُلْ بَعْدَ أَنْ تَضَعَ يَدَكَ الْيُسْرَى عَلَيْهِ وَ تَقُولَ بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ (بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ) ﴿۳﴾ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْلَمْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ وَ فَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ لَا مَلْجَأَ وَ لَا مَنجَى مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَإِنَّكَ تُعَافِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۳۲

[۲۵] عودۀ لوجع الساقین

(۵۳) خِدَاشُ بْنُ سَبْرَةَ^۴ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جُمْهُورٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَسَّارِ بْنِ سَالِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: شَكَوْتُ إِلَى الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَعَ السَّاقَيْنِ وَ أَنَّهُ قَدْ أَقْعَدَنِي عَنْ أُمُورِي وَ أَسْبَابِي فَقَالَ عَوَّذَهُمَا

۱. شخصی با این نام در این کتاب و نه جای دیگر که متناسب با ایشان باشد، یافت نشد. البته در خود طب الائمه یک مورد ابتداء به اسم محمد بن عبد الله الكاتب (ص ۹۱) کرده است که در هر صورت اثبات اتحاد این دو مشکل است. اما به نظر می رسد در این قسمت سند اشکالی پیش آمده باشد و صحیح سند چنین باشد: «ابو عبدالرحمن الكاتب محمد بن عبدالله عن الزعفرانی» و اسم زعفرانی بر اساس سائر اسناد موجود در کتاب طب الائمه (ص ۱۳۳) در مشایخ با واسطه مؤلف کتاب محمد بن مروان باشد. بر این اساس در صفحه ۸۴ طب الائمه که ابتداء به نام محمد بن عبدالله الزعفرانی شده است نیز سقط رخ داده است و صحیح آن: «محمد بن عبد الله عن الزعفرانی» خواهد بود.

۲. سوره انبیاء، آیه ۳۰.

۳. سوره بقره، آیه ۱۱۲.

۴. در خود طب الائمه (ص ۲۲) ابتداء به نام خراش بن زهیر شده است و هر دو از محمد بن جمهور نقل می کنند و لذا ظاهرا این دو اختلاف نسخه یک اسم باشد.

۵. نقل محمد بن جمهور از صفوان بن یحیی در سائر مصادر حدیثی نیز موجود است. برای نمونه رک: کافی، ج ۱، ص ۳۷۱ و ۳۷۳ و ۳۷۶ و ۴۱۵. ولی سالم بن محمد شناسایی نشد.

قُلْتُ بِمَاذَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ بِهَذِهِ الْآيَةِ سَمِعَ مَرَاتٍ فَإِنَّكَ تُعَافَى بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿وَآتِلْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ لَنْ نَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا﴾^۱ قَالَ فَعَوَّذْتُهُمَا سَبْعًا كَمَا أَمَرَنِي فَرَفَعَ الْوَجَعَ عَنِّي رَفْعًا حَتَّى لَمْ أَحِسَّ بَعْدَ ذَلِكَ بِشَيْءٍ مِنْهُ

۲۶] عودۀ لبواسیر و دواؤہ

(۵۴) الْحَوَارِيُّ الرَّازِيُّ^۲ قَالَ: حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى السَّابِرِيُّ وَ لَيْسَ هُوَ صَفْوَانُ الْجَمَّالِ^۳ قَالَ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ شَعِيبٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: مَنْ عَوَّذَ الْبُؤَاسِيرَ بِهَذِهِ الْعُودَةِ كُفِيَ شَرَّهَا بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى وَ هِيَ يَا جَوَادُ يَا مَاجِدُ يَا رَجِيمُ يَا قَرِيبُ يَا مُجِيبُ يَا بَارِي يَا رَاحِمُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ ازْدُدْ عَلَيَّ نِعْمَتَكَ وَ اكْفِنِي أَمْرَ وَ جَعِي فَإِنَّهُ يُعَافَى مِنْهُ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ

(۵۵) مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مِهْرَانَ الْكُوفِيُّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ عَمْرِو بْنِ يَزِيدَ الصَّيْقَلِيِّ^۴ قَالَ: حَضَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقَ عليه السلام وَ سَأَلَهُ رَجُلٌ بِهِ الْبُؤَاسِيرُ الشَّدِيدُ وَ قَدْ وُصِفَ لَهُ دَوَاءٌ سُكَّرُجَةٌ مِنْ نَبِيذِ صُلْبٍ لَا يُرِيدُ بِهِ اللَّذَّةَ وَ لَكِنْ يُرِيدُ بِهِ الدَّوَاءَ فَقَالَ لَا وَ لَا جُرْعَةً قُلْتُ لِمَ؟ قَالَ حَرَامٌ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَجْعَلْ فِي شَيْءٍ مِمَّا حَرَمَهُ دَوَاءً وَ لَا شِفَاءً^۵ خُذْ كُرَاتًا بَيْضَاءَ فَتَقَطِّعْ رَأْسَهَا الْأَبْيَضَ وَ لَا تَغْسِلَهُ وَ تَقَطِّعْهُ صِغَارًا صِغَارًا وَ تَأْخُذْ سَنَامًا فَتُدْبِيهِ وَ تَلْقِيهِ عَلَى الْكُرَاتِ وَ تَأْخُذْ عَشْرَ جُوزَاتٍ فَتَقْسِرُهَا وَ تَدْفُقُهَا مَعَ وَرَنِ عَشْرِ دَرَاهِمٍ جُبْنًا فَارِسِيًّا وَ تَلْقِي الْكُرَاتِ عَلَى النَّارِ فَإِذَا نَضِجَ الْقَيْتُ

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۳۳

عَلَيْهِ الْجُوزُ وَ الْجُبْنُ ثُمَّ أَنْزَلْتَهُ عَنِ النَّارِ فَأَكَلْتَهُ عَلَى الرَّيْقِ بِخُبْزٍ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ أَوْ سَبْعَةً وَ نَحْتَمِي عَنْ غَيْرِهِ مِنَ الطَّعَامِ وَ تَأْخُذُ بَعْدَهَا أَبْهَلُ مُحَمَّصٍ قَلِيلًا بِالْخُبْزِ وَ جُوزٍ مُقْسَّرٍ بَعْدَ السَّنَامِ وَ الْكُرَاتِ تَأْخُذُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ نِصْفَ أُوقِيَّةٍ دُهْنٍ شَرِجٍ عَلَى الرَّيْقِ وَ أُوقِيَّةٌ كُنْدَرٌ ذَكَرَ تَدْفُقُهُ وَ تَسْتَسْقِيهِ وَ تَأْخُذُ بَعْدَهُ نِصْفَ أُوقِيَّةٍ شَرِجٍ

۱. سوره كهف، آیه ۲۷.

۲. قبلا گذشت كه شخصى به اين نام، بدون وصف رازى، در چند مورد در مشايخ با واسطه مؤلف كتاب ذكر شده است كه در همه موارد الخضر بن محمد از او نقل مى كند. (طب الائمة، ص ۳۰ و ۵۷)

۳. اين توضيح مؤلف درست است و صفوان بن يحيى اصحاب امام رضا عليه السلام است (نجاشى، ص ۱۹۷) در حالى كه صفوان بن مهران اصحاب امام صادق عليه السلام است (نجاشى، ص ۱۹۸) و نقل صفوان بن يحيى از يعقوب بن شيعب بسيار زياد است طورى كه در كتب اربعه طبق آمار نرم افزار درايه النور ۱/۲، ۶۸ مورد اين نقل صورت گرفته است.

۴. صحيح عمر بن يزيد الصيقل است كه همان عمر بن يزيد بن ذبيان است. (نجاشى، ص ۲۸۶)

۵. اين مضمون كه خداوند متعال در حرام شفاء را قرار نداده است، در روايات متعددى آمده است. براى نمونه رك: بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۷۹ به بعد، باب التداوى بالحرام.

آخِرُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ وَ تُوَخَّرُ أَكْلَكَ إِلَى بَعْدِ الظُّهْرِ تَبْرَأُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى^۱

[۲۷] عودۀ لوجع الرجلین

(۵۶) حَنَّانُ بْنُ جَابِرٍ^۲ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الصَّيْرَفِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ الْأَشْقرِ^۳ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ^۴ عَنْ جَابِرِ الْجَعْفِيِّ عَنِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ عليه السلام قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع^۵ إِذْ أَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ مِنْ شِيعَتِنَا فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا قَدَرْتُ أَنْ أَمْشِيَ إِلَيْكَ مِنْ وَجَعِ رِجْلِي قَالَ فَأَيَّنَ أَنْتَ مِنْ عَوْدَةِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ؟ قَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَا ذَاكَ؟ قَالَ الْآيَةُ ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيمًا هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ يُكَفِّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا وَ يُعَدِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْمُنْكَرِينَ وَ الْمُنْكَرَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ

۱. ابن دارود در جایی در کتب قدیم یافت نشد. البته اصل استفاده از آب کرات (تره) برای درمان بواسیر چه در داروهای ترکیبی و چه به عنوان دارو مستقل در کتب طب قدیم بسیار قابل مشاهده است. برای نمونه رک: الرسالة الهارونیه، ج ۲، ص ۳۳۴. حتی در روایات نیز به آن توصیه شده است. برای نمونه رک: کافی، ج ۶، ص ۳۶۵. در خود طب الانمه (ص ۱۰۲) که داروی دیگری برای بواسیر و بادها ذکر شده است، نیز کرات موجود است. جالب اینکه در مقداری از دستور، داروی اینجا با آنجا (طب الانمه، ص ۱۰۲) مشترک است. جالبتر اینکه در برخی از کتب قدیم داروهایی که برای بواسیر تجویز شده اند که البته شبیه به این دستور هستند به جز اینکه در آن مسکر نیز موجود است! به عنوان نمونه رک: الحاوی، ج ۱۱، ص ۴۲۵.

زکریای رازی در الحاوی (ج ۱۱، ص ۴۳۴) از برخی از اطباء چنین نقل می کند: إذا اشتد الوجع فی البواسیر فاحقنه بسمن مذاب و دهن جوز و ماء الکرات و احقنه بدهن حل مسخن و احقنه بلعاب بزر الکتان و البابونج و الحلبه. همان طور که می بینید، سه عنصر اصلی که در ابتداء ذکر شده است، بسیار شبیه داروی ذکر شده در طب الانمه هستند. به احتمال قوی تعبیر «سمن» در این دستور نیز، غلط باشد و مطابق آنچه در طب قدیم معروف بوده است، «سمن» باشد که در اینجا مراد دنبه (پیه) است.

۲. در خود کتاب طب الانمه (ص ۲۳) ابتداء به اسم حنن بن جابر الفلستینی شده است و در آنجا نیز این فرد از محمد بن علی ابو سمینه نقل کرده است.

۳. حسین بن حسن اشقر فزاری، کوفی، راست گو است، ولی در تشیع اهتمام دارد. وی در سال ۲۰۸ فوت کرده است و از رجال نسائی است. (تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۲۱۴، ش ۱۳۲۳) ایشان در میان شیعه راوی پر روایتی نیست ولی در کتب عامه فضائلی از امیرالمؤمنین عليه السلام به واسطه این شخص نقل شده است.

۴. طبق آمار نرم افزار درایة النور ۱/۲، ایشان در کتب اربعه ده مورد از جابر نقل کرده است.

۵. ظاهراً علی بن الحسین علیهما السلام صحیح تر باشد زیرا اولاً امام باقر عليه السلام در سنین زیر ۵ سال امام حسین عليه السلام را درک کرده اند و ثانیاً در ادامه روایت دارد که حضرت می فرمایند: «فَأَيَّنَ أَنْتَ مِنْ عَوْدَةِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ» که ظاهر در این است که حضرت توصیه به تعویذ جدشان می کنند. البته در بحار (ج ۹۲، ص ۸۴) به جای «عودۀ الحسین بن علی»، «عودۀ الحسن بن علی» گفته شده است ولی ظاهراً آنجا هم اشتباه است.

وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا^۱ قَالَ فَفَعَلْتُ مَا أَمَرَنِي بِهِ فَمَا أَحْسَسْتُ بَعْدَ ذَلِكَ بِشَيْءٍ مِنْهَا بَعُونَ
اللَّهُ تَعَالَى

[۲۸] عودۀ للعراقیب و باطن القدم

(۵۷) أَبُو عَتَّابٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَسْطَامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَوْدِيُّ^۲ عَنْ صَفْوَانَ

طَبِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ص: ۳۴

الْجَمَّالِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام: أَنَّ رَجُلًا اسْتَكَى إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي أَجِدُ وَجَعًا فِي عِرَاقِي قَدْ مَنَعَنِي مِنَ التُّهُؤُصِ إِلَى الصَّلَاةِ
قَالَ فَمَا يَمْنَعُكَ مِنَ الْعُودَةِ؟ قَالَ لَسْتُ أَعْلَمُهَا قَالَ فَإِذَا أَحْسَسْتَ بِهَا فَضَعْ يَدَكَ عَلَيْهَا وَقُلْ بِسْمِ اللَّهِ وَ
بِاللَّهِ وَ السَّلَامِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلوات الله وسلاماته ثُمَّ اقْرَأْ عَلَيْهِ **﴿ وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴾**^۳ فَفَعَلَ الرَّجُلُ ذَلِكَ فَشَفَاهُ اللَّهُ تَعَالَى

[۲۹] عودۀ للورم في المفاصل كلها

(۵۸) الْحَسَنُ بْنُ صَالِحِ الْمُحْمُودِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو بْنُ شِمْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ
مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام: قَالَ لِي يَا جَابِرُ قُلْتُ لَبَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ
اقْرَأْ عَلَى كُلِّ وَرَمٍ آخِرَ سُورَةِ الْحَشْرِ **﴿ لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ
وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ
الرَّحِيمُ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ
عَمَّا يُشْرِكُونَ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾**^۴ وَ اتَّلْ عَلَيْهَا ثَلَاثًا فَإِنَّهُ يَسْكُنُ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى تَأْخُذُ سِكِّينًا وَ تَمُرُّهَا عَلَى الْوَرَمِ وَ تَقُولُ بِسْمِ
اللَّهِ أَزْهَبَكَ مِنَ الْجَدِّ [الْحَدِّ] وَ الْحَدِيدِ وَ مِنْ أَمْرِ [أَثْرِ] الْعُودِ وَ مِنَ الْحَجَرِ الْمَلْبُودِ وَ مِنْ عِرْقِ الْعَاقِرِ وَ مِنْ
وَرَمِ الْآخِرِ [الْآجِرِ] وَ مِنَ الطَّعَامِ وَ عَقْدِهِ وَ مِنَ الشَّرَابِ وَ بَرِّدِهِ امْضِ بِإِذْنِ اللَّهِ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فِي الْإِنْسِ

۱. سوره فتح، آیه ۱-۷.

۲. در برخی از نسخ الازدی (نسخه کنز الدقائق، ج ۱۱، ص ۳۳۴). از ایشان در چند مورد از کتاب طب الائمه نقل شده است از جمله صفحات ۶۲ و ۶۳. اینجا به نظر می رسد سقط از سند قطعی باشد زیرا طبیعی است که مؤلف کتاب نمی توان با یک واسطه از اصحاب ابی عبدالله عليهما السلام نقل کند.

۳. سوره زمر، آیه ۶۷.

۴. اینجا تصحیف شده است. راوی بعدی عمرو بن شمر است که راوی معروف کتب جابر بن یزید است و لذا لفظ ابو در اینجا صحیح نیست. اما استاد مؤلف را نیز نمی شناسیم و در غیر این مورد ایشان نقلی ندارند.

۵. سوره حشر، آیه ۲۱-۲۴.

وَ الْأَنْعَامِ بِسْمِ اللَّهِ فَتَحَتْ وَ بِسْمِ اللَّهِ خَتَمَتْ ثُمَّ أَوْتِدِ السَّكِينِ فِي الْأَرْضِ
 طب الائمة عليهم السلام، ص: ۳۵

[۳۰] عودة لإبطال السحر

(۵۹) عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَلَاءِ الْقُرَوِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ عَمْرَانَ بْنِ مِيثِمٍ عَنْ عَبَّادَةَ بْنِ رَبِيعٍ الْأَسَدِيِّ: أَنَّهُ سَمِعَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بِأَمْرٍ بَعْضُ أَصْحَابِهِ وَ قَدْ شَكَا إِلَيْهِ السَّحْرَ فَقَالَ أَكْتُبْ فِي رَقٍّ طَبِي وَ عَلِّقْهُ عَلَيْكَ فَإِنَّهُ لَا يَضُرُّكَ وَ لَا يَجُورُ كَيْدُهُ فَيْكَ بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ بِسْمِ اللَّهِ وَ مَا شَاءَ اللَّهُ بِسْمِ اللَّهِ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ﴿ قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرَ إِنَّ اللَّهَ سَيَبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ ﴾^۲ ﴿ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَ انْقَلَبُوا صَاغِرِينَ ﴾^۳ و^۴

(۶۰) مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الرَّبِيعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَحْبُوبٍ^۵ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ غَالِبٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ ظَرِيفٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ السُّلَمِيِّ^۶ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: قَالَ الْأَصْبَغُ أَخَذْتُ هَذِهِ الْعُودَةَ مِنْهُ عليه السلام وَ قَالَ لِي يَا أَصْبَغُ هَذِهِ عُودَةُ السَّحْرِ وَ الْخَوْفِ مِنَ السُّلْطَانِ تَقُولُهَا سَبْعَ مَرَّاتٍ بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ ﴿ سَنَشُدُّ

۱. مشابه ذیل این روایت در کتاب قرب الاسناد(ص۴۲) به سند كاملا متفاوتی با اندکی اختلاف نسخه چنین نقل شده است: (عن احمد بن اسحاق بن سعد) قَالَ بَكْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ: فَسَأَلْتُهُ عَنْ رُقِيَّةِ الْحَمَمِيِّ فَحَدَّثَنِي بِهَا. وَ سَأَلْتُهُ عَنْ رُقِيَّةِ الْوَرَمِ وَ الْجِرَاحِ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: «تَأْخُذُ سَكِينًا ثُمَّ تُمِرُّهَا عَلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي تَشْكُو مِنْ جُرْحٍ أَوْ غَيْرِهِ فَتَقُولُ: بِسْمِ اللَّهِ أَزْهَبِ مِنَ الْحَدِّ وَ الْحَدِيدِ، وَ مِنْ أَثَرِ الْعُودِ، وَ الْحَجَرِ الْمَلْبُودِ، وَ مِنَ الْعَرِقِ الْفَائِرِ، وَ الْوَرَمِ [الْأَحْرَ]، وَ مِنَ الطَّعَامِ وَ عَقْرِهِ، وَ مِنَ الشَّرَابِ وَ بَرْدِهِ، أَمْضِي إِلَيْكَ يَا ذَنْ اللَّهِ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فِي الْإِنْسِ وَ الْأَنْعَامِ. بِسْمِ اللَّهِ فَتَحَتْ، وَ بِسْمِ اللَّهِ خَتَمَتْ. ثُمَّ أَوْتِدِ السَّكِينِ فِي الْأَرْضِ» و مشابه آن نیز در کتاب مکارم الاخلاق(ص۴۱۰) چنین نقل شده است: عَنْ بَعْضِ الصَّادِقِينَ عليه السلام قَالَ تَأْخُذُ سَكِينًا وَ تُمِرُّهَا عَلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي تَشْكُو مِنَ الْجِرَاحِ أَوْ غَيْرِهِ وَ تَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ أَزْهَبِ مِنَ الْحَدِّ وَ الْخُدْرِ وَ مِنْ أَثَرِ الْعُودِ وَ مِنَ الْحَجَرِ الْمَلْبُودِ وَ مِنَ الْعَرِقِ الْعَائِرِ وَ مِنَ الْوَرَمِ الْأَحْرَ وَ مِنَ الطَّعَامِ وَ حَرِّهِ وَ مِنَ الشَّرَابِ وَ بَرْدِهِ بِسْمِ اللَّهِ فَتَحَتْ وَ بِسْمِ اللَّهِ خَتَمَتْ ثُمَّ أَوْتِدِ السَّكِينِ فِي الْأَرْضِ.

۲. سوره بونس، آیه ۸۱.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۱۸ و ۱۱۹.

۴. در کتاب مکارم الاخلاق برای ابطال سحر تعویذ به همین آیه بدون دعا نقل شده است. (ج ۱، ص ۴۱۴) و همین طور است روایت بعدی و نیز در خود طب الائمه(ص ۱۱۵) خواهد آمد.

۵. صحیح الحسن بن محبوب است زیرا علاوه بر اینکه ایشان از عبد الله بن غالب روایات متعددی نقل کرده است (برای نمونه رک: کافی، ج ۳، ص ۱۶۴ و نیز تهذیب، ج ۱، ص ۳۰۳)، راوی کتاب عبد الله بن غالب نیز می باشد. (نجاشی، ص ۲۲۲) از اینجا به بعد سند، نقل تک تک افراد به دفعات در کتب حدیثی مشاهده می شود و مشکل خاصی ندارد ولی مثل اکثر احادیث این کتاب، استاد مؤلف چندان شناخته شده نیست. در یک مورد دیگر در خود طب الائمه(ص ۶۴) از شخصی به اسم محمد بن موسی السدیفی نقل شده است که در آنجا هم از ابن محبوب نقل کرده اند و لذا ظاهرا اختلاف نسخه است و همین فرد است.

۶. ظاهرا تصحیف الحنظلی یا التمیمی باشد زیرا اصبح بن نباته این دو وصف را دارند.

عُضْدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصْلُونَ إِلَيْكُمَا بِآبَاتِنَا أَنْتُمَا وَمَنْ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ^۱ وَتَقُولُ فِي وَجْهِ الْمَاءِ إِذَا فَرَعْتَ مِنْ صَلَاةِ اللَّيْلِ قَبْلَ أَنْ تَبْدَأَ بِصَلَاةِ النَّهَارِ سَبْعَ مَرَّاتٍ فَإِنَّهُ لَا يَضُرُّكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى

[۳۱] عوذة للمرأة إذا تعسر عليها ولدها

(۶۱) الْخَوَاتِمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الصَّيْرَفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَسْلَمَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَاشِمِيِّ عَنِ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ^۲ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنِّي لَأَعْرِفُ آيَتَيْنِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ الْمُنَزَّلِ يُكْتَبَانِ لِلْمَرْأَةِ إِذَا عَسَرَ عَلَيْهَا وَلَدَهَا يُكْتَبَانِ فِي رَقِّ ظَنِيٍّ وَتُعَلَّقُهُ عَلَيْهَا فِي حَقْوَيْهَا بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ ﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾^۳ ﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾^۴ سَبْعَ مَرَّاتٍ ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَرَوْهَا تَدْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۳۶

سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ^۵ مَرَّةً وَاحِدَةً تُكْتَبُ فِي وَرَقَةٍ تَرْبُطُ بِحَيْطٍ مِنْ كَتَّانٍ غَيْرِ مَفْتُولٍ وَتُشَدُّ عَلَى فَحْذِهَا الْأَيْسَرِ فَإِذَا وَلَدَتْهُ فَطَعْتَهُ مِنْ سَاعَتِهَا وَلَا تَتَوَانَى عَنْهُ وَيُكْتَبُ حِينَ [حَتَّى] وَلَدَتْ مَرْيَمَ وَ مَرْيَمَ وَلَدَتْ حِي [حَتَّى] يَا حَيُّ اهُبْ إِلَى الْأَرْضِ السَّاعَةَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى^۶

[۳۲] عوذة للصبی إذا كثر بكأوه

(۶۲) : وَ لِمَنْ يَنْزَعُ بِاللَّيْلِ وَ لِلْمَرْأَةِ إِذَا سَهَرَتْ مِنْ وَجَعٍ ﴿فَضْرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا﴾^۷ وَ حَدَّثَنَا أَبُو الْمَعْرِزِ الْوَاسِطِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ مَرْوَانَ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تُؤَدَّرُهُ عَنْ أَمِيرِ

۱. سوره قصص، آیه ۳۵.

۲. ظاهرا ابن روايت يك روايت بسيار شاذ از كتاب سليم باشد.

۳. سوره شرح، آیه ۶.

۴. سوره شرح، آیه ۶.

۵. سوره حج، آیه ۱۱ و ۱۲.

۶. ابن دستور در مكارم الاخلاق (ص ۳۸۱) به صورت مختصر زير چنین نقل شده است: يُكْتَبُ فِي رَقِّ وَ يُعَلَّقُ عَلَى فَحْذِهَا سَبْعَ مَرَّاتٍ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا وَ مَرَّةً وَاحِدَةً يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَرَوْهَا تَدْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا

۷. سوره كهف، آیه ۱۱ و ۱۲.

۸. مشابه ابن روايت در مكارم الاخلاق، ص ۳۸۶ ولی ظاهرا نسخه ديگری از طب الائمة است زیرا صاحب كتاب مكارم الاخلاق در ص ۳۵۷ تا ص ۴۱۹، ۵ فصل را به عنوان گچینی از دو كتاب از جمله طب الائمة ذكر می کند.

۹. ظاهرا هارون بن الجهم باشد که در كتب اربعه طبق آمار نرم افزار درایة النور ۲/ ۱، ۱۶ مورد از محمد بن مسلم نقل می کند و نیز

الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ ذَلِكَ

[۳۳] للدابة الحرون

(۶۳) حَاتِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَزْدِيُّ^۱ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ الْمُقْرِيُّ^۲ إِمَامَ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا جَابِرُ بْنُ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: بَيْنَا هُوَ فِي سَفَرٍ إِذْ نَظَرَ إِلَى رَجُلٍ عَلَيْهِ كَابَةٌ وَحُزْنٌ فَقَالَ مَا لَكَ قَالَ دَابَّتِي حَرُونَ قَالَ وَيَحْكُ أَقْرَأُ هَذِهِ الْآيَةَ فِي أُذُنِهَا «أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ»^۳

[۳۴] للأمن في السفر

(۶۴) عَلِيُّ بْنُ عُرْوَةَ الْأَهْوَازِيُّ^۱ قَالَ: حَدَّثَنَا الدَّيْلَمِيُّ^۲ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ^۳ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ كَانَ فِي سَفَرٍ فَخَافَ اللَّصُوصَ وَالسَّبْعَ فَلْيَكْتُبْ عَلَى عُرْفِ دَابَّتِهِ «لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَى»^۴ فَإِنَّهُ يَأْمَنُ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ دَاوُدُ الرَّقِّيُّ فَحَجَجْتُ فَلَمَّا كُنَّا بِالْبَادِيَةِ جَاءَ قَوْمٌ مِنَ الْأَعْرَابِ فَقَطَعُوا عَلَيَّ

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۳۷

الْقَافِلَةَ وَأَنَا فِيهِمْ فَكَتَبْتُ عَلَى عُرْفِ جَمَلِي «لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَى»^۵ فَوَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالنَّبُوءَةِ وَخَصَّهُ بِالرِّسَالَةِ وَشَرَّفَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِالْإِمَامَةِ مَا نَارَعَنِي أَحَدٌ مِنْهُمْ أَعْمَاهُمْ اللَّهُ عَنِّي

[۳۵] عوذة للأمراض كلها

(۶۵) عَلِيُّ بْنُ إِسْحَاقَ الْبَصْرِيُّ^۱ قَالَ: حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ آدَمَ الْمُقْرِيُّ^۲ وَكَانَ يَخْدُمُ الرِّضَا بِخُرَاسَانَ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَقَالَ لِي يَوْمًا يَا زَكَرِيَّا قُلْتُ لَبَّيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ قُلْ عَلَى جَمِيعِ الْعِلَلِ يَا مُنْزِلَ السَّفَاءِ وَمُدْهَبِ الدَّاءِ أَنْزَلُ

محمد بن سليمان الديلمي نیز از او در کتب اربعه، ۶ مورد نقل می کند و البته مثل اکثر روایات طب الائمه استاد مؤلف ناشناس است.

۱. در کتاب طب الائمه یک مورد دیگر (ص ۷۲) ابتداء به اسم ایشان شده است.

۲. سوره یس، آیه ۷۱ و ۷۲.

۳. در کتاب طب الائمه یک مورد دیگر (ص ۱۸) نیز از ایشان از دیلمی نقل شده بود و در آنجا ایشان را چنین توصیف می کند: «وَكَانَ رَاوِيَةً لِعُلُومِ أَهْلِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ» از ایشان به جز این دو مورد (اینجا و ص ۱۸) اسمی در این کتاب برده نشده است.

۴. نقل محمد بن سليمان الديلمي از داود الرقي در کتب حدیثی در مواردی یافت شد. برای نمونه: محاسن برقی، ج ۱، ص ۲۵۵ و ثواب الاعمال، ص ۱۳۳ و نیز در خود کتاب طب الائمه: ص ۱۸ و ۶۶ و ۷۱.

۵. سوره طه، آیه ۷۷.

۶. سوره طه، آیه ۷۷.

۷. در کتب رجال و احادیث برای جناب زکریا بن آدم قمی، لفظ مقری بیان نشده است و لذا احتمالاً تصحیف «قمی» باشد.

عَلَى وَجَعِي الشَّفَاءَ فَإِنَّكَ تُعَافِي بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ^۱

[۳۶] عودۀ لعرق النساء

(۶۶) حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْوَاسِطِيُّ^۲ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ مُحَبُّوبٍ عَنْ مُحَرَّرِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْأَزْرَقِ عَنْ أَبِي الْجَاوِدِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: أَنَّهُ عَلَّمَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ وَشَكَا إِلَيْهِ عِرْقَ النَّسَا فَقَالَ إِذَا أَحْسَسْتَهُ بِهِ فَضَعْ يَدَكَ عَلَيْهِ وَقُلْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ أَعُوذُ بِسْمِ اللَّهِ الْكَبِيرِ وَأَعُوذُ بِسْمِ اللَّهِ الْعَظِيمِ مِنْ شَرِّ كُلِّ عِرْقٍ نَقَارٍ وَمِنْ شَرِّ حَرِّ النَّارِ فَإِنَّكَ تُعَافِي بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى قَالَ الرَّجُلُ فَمَا قُلْتَ ذَلِكَ إِلَّا ثَلَاثًا حَتَّى أَذْهَبَ اللَّهُ مَا بِي وَعُوفِيْتُ مِنْهُ^۳

[۳۷] عودۀ للسِّل

(۶۷) مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ الدَّمَشَقِيُّ^۴ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يَقِطِينَ قَالَ: حَدَّثَنَا الرُّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ عليه السلام قَالَ: هَذِهِ عَوْدَةٌ لِشَيْعَتِنَا لِلْسِّلِّ يَا اللَّهُ يَا رَبَّ الْأَرْبَابِ وَيَا سَيِّدَ السَّادَاتِ وَيَا إِلَهَ الْأَلْهَةِ وَيَا مَلِكَ الْمُلُوكِ وَيَا جَبَّارَ السَّمَاوَاتِ

طب الأنمة عليهم السلام، ص: ۳۸

وَ الْأَرْضِ اشْفِينِي وَ عَافِنِي مِنْ دَائِي هَذَا فَإِنِّي عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ اتَّقَلَّبْ فِي قَبْضَتِكَ وَ نَاصِيَتِي بِيَدِكَ

۱. مشابه این دعا را مرحوم کلینی در باب دعاء برای علل و امراض (کافی، ج ۲، ص ۵۶۷) چنین نقل کرده‌اند: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ هِشَامِ الْجَوَلِيْقِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَا مُنْزِلَ الشَّفَاءِ وَ مُذْهِبَ الدَّاءِ أَنْزِلْ عَلَيَّ مَا بِي مِنْ دَاءٍ شِفَاءً. در خود طب الانمة (ص ۱۰۲) نیز روایتی با سند متفاوت از امام صادق عليه السلام نقل شده است که در آن ابن دعا آمده است: عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ قَالَ: حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ يُونُسَ قَالَ: أَصَابَنِي بِيَاضٌ بَيْنَ عَيْنَيْي فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ شَكُوْتُ ذَلِكَ إِلَيْهِ فَقَالَ تَطَهَّرْ وَ صَلِّ رَكَعَتَيْنِ وَ قُلْ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانَ يَا رَجِيمَ يَا سَمِيعَ يَا سَامِعَ الدَّعَوَاتِ يَا مُعْطِي الْخَيْرَاتِ أَعْطِنِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَ خَيْرَ الْآخِرَةِ وَ قِنِي شَرَّ الدُّنْيَا وَ شَرَّ الْآخِرَةِ وَ أَذْهِبْ عَنِّي مَا أَجِدُ فَقَدْ غَاطَنِي الْأَمْرُ وَ أَحْزَنَنِي قَالَ يُونُسُ فَفَعَلْتُ مَا أَمَرَنِي بِهِ فَأَذْهَبَ اللَّهُ عَنِّي ذَلِكَ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ عَنَّهُ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: ضَعْ يَدَكَ عَلَيْهِ وَ قُلْ يَا مُنْزِلَ الشَّفَاءِ وَ مُذْهِبَ الدَّاءِ أَنْزِلْ عَلَيَّ مَا بِي مِنْ دَاءٍ شِفَاءً. محل شاهد در ذیل روایت است که ممکن است روایتی مرسل باشد. همچنین در محل خود روایت مشکلات متن و سند این روایت از جمله نقل یونس از ابی عبدالله عليه السلام را شرح خواهیم داد ان شاء الله.

۲. در یک سند دیگر در کتاب طب الانمة (ص ۱۷) ابتداء به نام علی بن ابراهیم الواسطی شده است و در آنجا نیز ظاهراً نقل از ابن محبوب باشد و جالب اینکه تا انتهای سند در دو روایت یکسان است و لذا به احتمال قوی، این دو اسم (المعلی و علی) اختلاف نسخه باشند و از یک فرد حکایت کنند. سند ص ۱۷ چنین است: حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْوَاسِطِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ مُحَبُّوبٍ عَنْ مُحَرَّرِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْأَزْرَقِ عَنْ أَبِي الْجَاوِدِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام.

۳. مشابه این تعابیر در تعویذی به جهت همه دردها و طب و ... در مکارم الاخلاق (ص ۴۰۱) از ابن عباس چنین نقل شده است: عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ كَانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله يُعَلِّمُنَا مِنَ الْأَوْجَاعِ كُلِّهَا وَ الْحَمَى وَ الصَّدَاعَ بِسْمِ اللَّهِ الْكَبِيرِ أَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مِنْ شَرِّ كُلِّ عِرْقٍ نَقَارٍ وَ مِنْ شَرِّ حَرِّ النَّارِ وَ إِذَا رَفَعْتَ يَدَكَ فَقُلْ بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَعُوذُ بِاللَّهِ وَ قُدْرَتِهِ عَلَيَّ مَا يَشَاءُ مِنْ شَرِّ مَا أَجِدُ.

۴. از ایشان در خود طب الانمة (ص ۴۰) یک مورد دیگر نیز نقل شده است.

تَقُولُهَا ثَلَاثًا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَكْفِيكَ بِحَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى ۱

[۳۸] عُوذَةُ لِلْبَثْرِ

(۶۸) عَلِيُّ بْنُ الْعَبَّاسِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْعَلَوِيِّ^۲ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ: إِذَا أَحْسَسْتَ بِالْبَثْرِ فَصَعْ عَلَيْهِ السَّبَابَةَ وَدَوِّرْ مَا حَوْلَهُ وَقُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيمُ الْكَرِيمُ سَبْعَ مَرَّاتٍ فِي السَّابِعَةِ فَصَمِّدْهُ وَشُدَّهُ بِالسَّبَابَةِ

[۳۹] عُوذَةُ لِلْقَوْلَجِ

(۶۹) الصَّرَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عُمَرُ بْنُ يَزِيدَ الصَّقَلِيُّ^۳ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ: شَكَا إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَوْلِيَائِهِ الْقَوْلَجَ فَقَالَ لَهُ أَكْتَبْ لَهُ أَمَّ الْقُرْآنِ وَسُورَةَ الْإِخْلَاصِ وَ الْمُعَوَّذَتَيْنِ ثُمَّ تَكْتُبْ أَسْفَلَ ذَلِكَ أَعُوذُ بِوَجْهِ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَبِعِزَّتِهِ الَّتِي لَا تُرَامُ وَبِقُدْرَتِهِ الَّتِي لَا يَمْتَنِعُ مِنْهَا شَيْءٌ مِنْ شَرِّ هَذَا الْوَجَعِ وَمِنْ شَرِّ مَا فِيهِ ثُمَّ تَشْرَبُهُ عَلَى الرَّيْقِ بِمَاءِ الْمَطَرِ تَبْرَأُ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ۴

۱. این دعا با مقداری اختلاف نسخه در کافی (ج ۲، ص ۵۶۶) به این صورت نقل شده است: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عِيْسَى عَنْ عَمِّهِ قَالَ: قُلْتُ لَهُ عَلَّمْنِي دُعَاءَ أَدْعُو بِهِ لَوَجَعِ أَصَابَتِي قَالَ قُلْ وَأَنْتَ سَاجِدٌ - يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانَ يَا رَحِيمَ يَا رَبَّ الْأَرْبَابِ وَإِلَهَ الْأَلِهَةِ يَا مَلِكَ الْمُلُوكِ وَيَا سَيِّدَ السَّادَةِ اشْفِنِي بِشِفَانِكَ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَسَقِّمْ فَإِنِّي عَبْدُكَ أَنْقَلْبُ فِي قَبْضَتِكَ. وَهَمِينَ طُورِ دَرِّ مَكَارِمِ الْإِخْلَاقِ (ص ۴۰۷) از فردی دیگر: عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جَعَلْتَ فِدَاكَ إِنِّي أَحَدٌ وَجَعًا فِي بَطْنِي فَقَالَ وَخَدَّ اللَّهُ فَقُلْتُ مَاذَا أَقُولُ قَالَ تَقُولُ يَا اللَّهُ يَا رَبِّي يَا رَحْمَانَ يَا رَبَّ الْأَرْبَابِ يَا سَيِّدَ السَّادَاتِ اشْفِنِي وَعَافِنِي مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَسَقِّمْ فَإِنِّي عَبْدُكَ وَأَبْنُ عَبْدِكَ أَنْقَلْبُ فِي قَبْضَتِكَ. وَمِثَالِهِ أَنْ قَبَلَا دَرِ خُودِ طَبِّ الْإِنْمَةِ (ص ۲۸) گذشت.

۲. در خود طب الانمه سه مورد از ایشان (ص ۵۴ و ۶۸ و ۱۱۲) اسم برده شده است که البته به نظر می آید که بر اساس طبقه به دست آمده در سائر روایات از ایشان، در این روایت بین او و امام سقطی رخ داده باشد.

۳. موسی بن عمر بن یزید بن ذبیان الصیفلی علاوه بر اینجا در یک مورد دیگر در خود طب الانمه (ص ۷۰) از پدرش نقل می کند، هر چند که در سائر کتب حدیثی روایتی از ایشان از پدرش نیافتیم.

۴. این دستور برای هر بیماری در خود طب الانمه (ص ۱۰۰) با سندی دیگر چنین آمده است: أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جَمِيلَةَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام أَشْكُو إِلَيْهِ عِلَّةً فِي بَطْنِي وَأَسْأَلُهُ الدُّعَاءَ فَكَتَبَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يُكْتَبُ أَمَّ الْقُرْآنِ وَ الْمُعَوَّذَتَيْنِ وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ثُمَّ يُكْتَبُ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ أَعُوذُ بِوَجْهِ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَبِعِزَّتِهِ الَّتِي لَا تُرَامُ وَبِقُدْرَتِهِ الَّتِي لَا يَمْتَنِعُ مِنْهَا شَيْءٌ مِنْ شَرِّ هَذَا الْوَجَعِ وَسَرِّ مَا فِيهِ وَمَا أَحْدَرُ يُكْتَبُ ذَلِكَ فِي لُوحٍ أَوْ كَتِفٍ ثُمَّ يُغْسَلُ بِمَاءِ السَّمَاءِ ثُمَّ تَشْرَبُهُ عَلَى الرَّيْقِ وَعِنْدَ مَنَامِكَ وَ يُكْتَبُ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ جَعَلَهُ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ. وَنِزْرٌ دَرِ كِتَابِ مَكَارِمِ الْإِخْلَاقِ (ص ۳۸۲) نیز با اندکی اختلاف نسخه برای قولنج از ابراهیم بن یحیی نقل شده است: إِبْرَاهِيمُ بْنُ يَحْيَى عَنْهُمْ عليهم السلام قَالَ يُكْتَبُ لِلْقَوْلَجِ أَمَّ الْقُرْآنِ وَ التَّوْحِيدِ وَ الْمُعَوَّذَتَيْنِ وَ يُكْتَبُ أَسْفَلَ ذَلِكَ أَعُوذُ بِوَجْهِ اللَّهِ الْكَرِيمِ وَبِعِزَّتِهِ الَّتِي لَا تُرَامُ وَبِقُدْرَتِهِ الَّتِي لَا يَمْتَنِعُ مِنْهَا شَيْءٌ مِنْ شَرِّ هَذَا الْوَجَعِ وَمِنْ شَرِّ مَا فِيهِ وَمِنْ شَرِّ مَا أَحْدَرُ مِنْهُ يُكْتَبُ هَذَا الْكِتَابَ فِي لُوحٍ أَوْ كَتِفٍ وَ يُغْسَلُ بِمَاءِ السَّمَاءِ وَ تَشْرَبُ عَلَى الرَّيْقِ وَعِنْدَ النَّوْمِ فَإِنَّهُ نَافِعٌ مُبَارَكٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. وَنِزْرٌ دَرِ خُودِ طَبِّ الْإِنْمَةِ (ص ۶۵) این دستور به منظور قولنج با سندی دیگر چنین نقل شده است: هَازُونُ بْنُ شُعَيْبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زَيْنَبٍ عَنِ الْجَعْفِيِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: شَكَا إِلَيْهِ رَجُلٌ الْحَمَامَ وَ الْإِبْرَدَةَ وَ رِيحَ الْقَوْلَجِ فَقَالَ أَمَّا الْقَوْلَجُ فَاتَّكَبْ لَهُ أَمَّ الْقُرْآنِ وَ الْمُعَوَّذَتَيْنِ وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ أَكْتَبْ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ أَعُوذُ بِوَجْهِ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَبِقُوَّتِهِ الَّتِي لَا تُرَامُ وَبِقُدْرَتِهِ الَّتِي لَا يَمْتَنِعُ مِنْهَا شَيْءٌ مِنْ شَرِّ هَذَا الْوَجَعِ وَسَرِّ مَا

[۴۰] عودۀ للحمی و تعویذ حمی رسول الله

(۷۰) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمَّارٍ الدُّهْنِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمْرِو ذِي فَرٍّ وَ تَغْلِبَةَ الْجَمَالِيِّ قَالَا سَمِعْنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: حَمَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حُمَّى شَدِيدَةً فَأَتَاهُ جَبْرَيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَوَّذَهُ وَقَالَ بِسْمِ اللَّهِ أَزْقىكَ بِسْمِ اللَّهِ أَشْفِيكَ مِنْ كُلِّ دَاءٍ يُؤْذِيكَ بِسْمِ اللَّهِ وَ اللَّهُ شَافِيكَ بِسْمِ اللَّهِ خُذْهَا فَلْتَهْنِيكَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ *^۱ كَتَبَرَأَنَّ بِإِذْنِ اللَّهِ^۲

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۳۹

عَزَّ وَ جَلَّ فَاطَلِقِ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ عِقَالِهِ فَقَالَ يَا جَبْرَيْلُ هَذِهِ عَوْدَةٌ بَلِيغَةٌ قَالَ هِيَ مِنْ خِرَانَةِ فِي السَّمَاءِ السَّابِعَةِ

(۷۱) أَحْمَدُ بْنُ سَلْمَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى عَنْ حَرِيْزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ السَّجِسْتَانِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَمَزَةَ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ بَسَّارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ^۳ قَالَ: إِذَا مَرِضَ الرَّجُلُ فَأَزْدَتْ أَنْ تُعَوَّذَهُ

فیه و شَرِّ مَا أَحَدُزُّ مِنْهُ كُنْتُبُ هَذَا فِي كِتَابِ أَوْ لُوحِ أَوْ جَامِ بِمِسْكِ وَ رَغْفَرَانِ ثُمَّ تَغَسَّلُهُ بِمَاءِ السَّمَاءِ وَ تَشْرِبُهُ عَلَى الرَّيْقِ أَوْ عِنْدَ مَنَامِكَ. و مشابه متن اخیر در مکارم الاخلاق (ص ۳۸۳) نیز نقل شده است. و البته در مکارم الاخلاق همین دستور با حذف دستورهای انتهایی آن از قبیل آب باران و ...، به منظور درمان بیماری شکم نیز آمده است. (ص ۴۰۸) و خصوص دعای این دستور در روایتی به عنوان دعایی که اگر بعد از نمازها خوانده شود، خیر دنیا و آخرت را برای انسان جمع می کند در کتاب کافی (ج ۳، ص ۳۴۶) نقل شده است. ۱. ظاهراً صحیح بکر بن صالح باشد زیرا هم ایشان از محمد بن سنان روایات متعددی دارد و هم اینکه محمد بن خالد از ایشان به دفعات نقل می کند. البته اصل این سند در کتب مختلف محل تأمل است و ظاهراً در آن‌ها محمد بن خالد عطف بر بکر بن صالح شده باشد ولی در هر صورت این سند دقیقاً به همین شکل مکرر است. (رک نرم افزاز درایة النور، قسمت اسناد، قسمت راوی، ذیل عنوان بکر بن صالح)

۲. در کتب احادیث و رجال شخصی به این نام نداریم و ظاهراً معاویه بن عمار الدهنی صحیح آن باشد. برای نمونه رک: کافی، ج ۲، ص ۴۲۶ و ۴۸۴. و ایشان که از بزرگان طائفه هستند گاهی مقل اینجا از پدرشان نقل می کنند. برای نمونه رک: تهذیب، ج ۱۰، ص ۱۳۹. و در کتب حدیثی دیگر پدر ایشان تنها از امام زین العابدین عَلَيْهِ السَّلَامُ و ابو الطفیل عامر بن واثله از صحابی پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل می کنند. به احتمال قوی نفر انتهایی سند همین صحابی باشد که به دلیل خرابی نسخ، به این وضع موجود در آمده است. ۳. سوره واقعه، آیه ۷۵ و ۷۶.

۴. مشابه همین دستور تا این قسمت روایت، در مکارم الاخلاق (ص ۳۹۱ و ص ۳۹۹) از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده است که ظاهراً یکی از دو مورد (ص ۳۹۱) را از کتاب کافی (ج ۸، ص ۱۰۹) گرفته اند. روایت کافی چنین است: الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَمَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَأَتَاهُ جَبْرَيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَوَّذَهُ فَقَالَ بِسْمِ اللَّهِ أَزْقىكَ يَا مُحَمَّدٌ وَ بِسْمِ اللَّهِ أَشْفِيكَ وَ بِسْمِ اللَّهِ مِنْ كُلِّ دَاءٍ يُعْيِيكَ بِسْمِ اللَّهِ وَ اللَّهُ شَافِيكَ بِسْمِ اللَّهِ خُذْهَا فَلْتَهْنِيكَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ لَتَبْرَأَنَّ بِإِذْنِ اللَّهِ قَالَ بَكْرٌ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ رُفِيَةِ الْحُمَّى فَحَدَّثَنِي بِهَذَا.

۵. سند این روایت بسیار مضطرب است. ظاهراً سند اصلی دو قسمت باشد که با او عطف شده است، به این صورت که احمد بن حمزه بن بزيع از ابان بن عثمان از فضيل بن يسار نقل می کند و نیز احمد بن سلمة عن محمد بن عيسى عن حريز بن عبدالله عن فضيل بن يسار. در هر صورت سند اولی که ذکر کردیم اشکال چندانی ندارد و نقل تک تک افراد از یکدیگر در منابع روایی یافت می شود ولی سند دومی که ذکر کردیم مشکلاتی دارد از جمله اینکه قطعاً محمد بن عيسى نیز از حريز نقل نمی کند و هرگز او را درک

فَقُلَّ اَخْرُجْ عَلَيْكَ يَا عَرْقُ أَوْ يَا عَيْنَ الْجِنَّ أَوْ يَا عَيْنَ الْإِنْسِ أَوْ يَا وَجَعَ فُلَانِ ابْنِ فُلَانٍ اَخْرُجْ عَلَيْكَ بِاللَّهِ
الَّذِي كَلَّمَ مُوسَى تَكْلِيمًا وَ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلِيلًا وَ رَبِّ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ رُوحَ اللَّهِ وَ كَلِمَتِهِ وَ رَبِّ مُحَمَّدٍ
وَ آلِ مُحَمَّدٍ الْهُدَاةَ وَ طَفِئَتْ كَمَا طَفِئَتْ نَارُ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ۱

(۷۲) أَحْمَدُ بْنُ أَبِي زَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا فَضَالَةُ بْنُ أَيُّوبَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ زَيْدٍ ۳ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا كَسِلَ أَوْ أَصَابَتْهُ عَيْنٌ أَوْ صُدَاعٌ بَسَطَ يَدَيْهِ فَقَرَأَ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَ
الْمُعَوِّذَتَيْنِ ثُمَّ يَمْسَحُ بِهِمَا وَجْهَهُ فَيَذْهَبُ عَنْهُ مَا كَانَ يَجِدُ ۴

(۷۳) مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْبُرْسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَزْمِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ عَنْ
سَلْمَةَ بْنِ مُحْرَزٍ ۵ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: كُلُّ مَنْ لَمْ تُبْرِئْهُ سُورَةُ الْحَمْدِ وَقُلَّ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

نکرده است. (رجال شیخ طوسی، ص ۳۶۷)

۱. نسخه‌ای از این روایت در کتاب الحسین بن عثمان بن شریک (الاصول الستة عشر، ص ۳۲۴) چنین نقل شده است: حُسَيْنٌ، عَمَّنْ
ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي الصُّدَاعِ: اَخْرُجْ عَلَيْكَ يَا حَمَى، أَوْ يَا صُدَاعُ، أَوْ عَرْقُ، أَوْ عَيْنَ الْإِنْسِ، أَوْ وَجَعَ فُلَانِ بْنِ
فُلَانٍ، اَخْرُجْ عَلَيْكَ بِاللَّهِ الَّذِي اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَ كَلَّمَ مُوسَى تَكْلِيمًا، وَ رَبِّ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ الَّذِي هُوَ رُوحُهُ وَ كَلِمَتُهُ إِلَّا هَدَأْتُمْ وَ
طَفِئْتُمْ كَمَا طَفِئَتْ نَارُ إِبْرَاهِيمَ. وَ نِيز در کتاب کشی (ص ۱۹۹) نیز دستوری بسیار مشابه نقل شده است: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْعُوْدٍ، قَالَ
حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَ حَدَّثَنِي ابْنُ أَوْزَمَةَ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ، قَالَ أَصَابَنِي لَقْوَةٌ فِي وَجْهِي، فَلَمَّا قَدِمْنَا
الْمَدِينَةَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ مَا الَّذِي أَرَى بِوَجْهِكَ قَالَ، قُلْتُ فَاسِدَةٌ رِيحٍ، قَالَ، فَقَالَ لِي ائْتِ قَبْرَ النَّبِيِّ (ص) فَصَلِّ عِنْدَهُ
رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ صُغِّ بِدَعِكَ عَلَى وَجْهِكَ ثُمَّ قُلْ: بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ هَذَا اَخْرُجْ عَلَيْكَ مِنْ عَيْنِ إِنْسٍ أَوْ عَيْنِ جِنٍّ أَوْ وَجَعَ اَخْرُجْ عَلَيْكَ بِالَّذِي اتَّخَذَ
إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَ كَلَّمَ مُوسَى تَكْلِيمًا وَ خَلَقَ عِيسَى مِنْ رُوحِ الْقُدْسِ لَمَّا هَدَأَتْ وَ طَفِئَتْ كَمَا طَفِئَتْ نَارُ إِبْرَاهِيمَ أَطْفَأَ بِإِذْنِ اللَّهِ أَطْفَأَ بِإِذْنِ
اللَّهِ. قَالَ فَمَا عَاوَدْتُهُ إِلَّا مَرَّتَيْنِ حَتَّى رَجَعَ وَجْهِي، فَمَا عَادَ إِلَيَّ السَّاعَةَ. وَ نِيز در مکارم الاخلاق (ص ۳۹۷) نیز نقلی مشابه به عنوان
«صلاة للقوة» می‌آورد.

۲. این فرد نه در این کتاب و نه در مصدری دیگر یافت نشد.

۳. صحیح اسماعیل بن ابی زیاد مسلم السکونی معروف است که طبق آمار نرم افزاز درایة النور ۲/ ۱، ۲۱ مورد در کتب اربعه فضالة
بن ایوب از او نقل کرده است.

۴. نسخه‌ای از این روایت در کتاب جعفریات (ص ۲۱۶) نیز هست و از آنجا که کتاب جعفریات در واقع همان کتاب سکونی بالایش
نشده است، این مسأله کاملاً قابل توقع و انتظار است. متن در جعفریات چنین است: أَنْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا كَسِلَ أَوْ صُدِعَ أَوْ
أَصَابَتْهُ عَيْنٌ بَسَطَ يَدَيْهِ فَقَرَأَ فِيهِمَا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَ الْمُعَوِّذَتَيْنِ وَ يَمْسَحُ بِهِمَا فَيَذْهَبُ مَا كَانَ يَجِدُ. ص. در مکارم الاخلاق (ص ۳۶۵)
نیز این دستور به صورت کلی برای هر کس از طریق امام رضا علیه السلام از پیغمبر اکرم ﷺ چنین نقل شده است: عَنْ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَصَابَ أَحَدَكُمْ صُدَاعٌ أَوْ غَيْرُ ذَلِكَ فَبَسَطْ يَدَيْهِ وَ قَرَأْ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَ قُلَّ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ الْمُعَوِّذَتَيْنِ وَ مَسَحْ بِهِمَا
وَجْهَهُ يَذْهَبُ عَنْهُ مَا يَجِدُهُ.

۵. هر چند در کتب رجالی وصفی برای سلمة بن محرز بیان نشده است ولی نقل تک تک اعضای سند از یکدیگر اجمالاً واضح است.
محمد بن جعفر برسی از محمد بن یحیی الارمنی در خود این کتاب تا به حال چندین مورد داشته است و در همه موارد نقل از محمد
بن سنان است و محمد بن سنان نیز در کتب حدیثی دیگر روایاتی از سلمة بن محرز دارد. برای نمونه رک: کافی، ج ۲، ص ۶۲۶. همین
آدرس داده شده روایت مربوطه را به این صورت نقل کرده است: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ سَلْمَةَ
بْنِ مُحْرَزٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ لَمْ يُبْرِئْهُ الْحَمْدُ لَمْ يُبْرِئْهُ شَيْءٌ. وَ نِيز مانند متن طب الائمه که سوره توحید ندارد، در تفسیر
عیاشی نیز از سلمة بن محرز نقل شده است. (تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰)

لَمْ يُبْرِئْهُ شَيْءٌ كُلُّ عِلَّةٍ تُبْرِئُهَا هَاتَيْنِ السُّورَتَيْنِ

(۷۴) مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ زِيَادِ بْنِ مُحَمَّدِ الْمَلَطِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ هِشَامِ بْنِ أَحْمَرَ^۲ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ: مَنْ قَالَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَظِيمِ دَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ ثَلَاثَةَ وَسَبْعِينَ نَوْعًا مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ أَهْوَنُهَا الْحُنُونُ^۳

(۷۵) وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَا عَلِيُّ أَلَا أَدُلُّكَ عَلَى كَنْزٍ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ؟ قُلْتُ بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ صلى الله عليه وآله لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ^۴

(۷۶) مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ السَّرَّاجِ قَالَ: حَدَّثَنَا فَضَالَةُ وَ الْقَاسِمُ^۵ جَمِيعًا عَنْ أَبَانَ بْنِ عُمَانَ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عليه السلام قَالَ: إِذَا اشْتَكَى أَحَدُكُمْ شَيْئًا فَلْيَقُلْ -

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۴۰

بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ وَ قُدْرَتِهِ عَلَى مَا يَشَاءُ مِنْ شَرِّ مَا أَحْدُثُ

۱. در خود طب الائمه (ص ۶۱) یک مورد ابتدا به اسم محمد بن یزید بن سلیم الکوفی شده است که احتمالاً یک نفر باشند.

۲. ایشان در منابع روایی موجود از امام کاظم عليه السلام نقل می‌کنند ولی در رجال شیخ از اصحاب ابی عبداللہ عليه السلام نیز شمرده شده‌اند. (رجال شیخ طوسی، ص ۳۱۹)

۳. نسخه‌ای از ابن ابی نواص در کتاب ثواب الاعمال مرحوم صدوق (ص ۱۶۲) چنین آمده است: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام كَانَ يَقُولُ مَنْ قَالَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ دَفَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهَا عَنْهُ سَبْعِينَ نَوْعًا مِنَ الْبَلَاءِ أَيْسَرُهَا الْحُنْفَى. مشابه این دستور به عنوان دستوری بعد از نماز صبح و مغرب نیز در کافی (ج ۲، ص ۵۳۱) چنین آمده است: عَنْهُ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَنْ قَالَ فِي دُبْرِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ دُبْرِ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ سَمِعَ مَرَاتٍ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ دَفَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهُ سَبْعِينَ نَوْعًا مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ أَهْوَنُهَا الرِّيحَ وَ الْبَرَصَ وَ الْجُنُونَ وَ إِنْ كَانَ سَقِيمًا فَجِي مِنَ الشَّقَاءِ وَ كُتِبَ فِي السَّعْدَاءِ. و نیز در کتاب امالی شیخ طوسی (ص ۷۳۳) چنین آمده است: وَ عَنْهُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: مَنْ قَالَ بَعْدَ صَلَاةِ الصُّبْحِ قَبْلَ أَنْ يَتَكَلَّمَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ "يُعِيدُهَا سَبْعَ مَرَّاتٍ، دَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ سَبْعِينَ نَوْعًا مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ، أَهْوَنُهَا الْجُدَامُ وَ الْبَرَصُ.

۴. این مضمون در روایات متعددی آمده است. برای نمونه رک: محاسن برقی، ج ۱، ص ۹.

۵. اینجا مراد از القاسم، القاسم بن محمد جوهری است که طبق آمار نرم افزار درایة النور ۱/۲، ۴۴ مورد از ابان بن عثمان نقل کرده است. همچنین فضالة بن ایوب نیز ۸۳ مورد در کتب اربعه از ابان نقل می‌کند.

۶. همین دستور در خود طب الائمه (ص ۱۷) به سندی کاملاً متفاوت گذشت. همچنین در کتاب کافی (ج ۲، ص ۵۶۷) این دستور با انتهای سند مشترک با اندکی تفاوت در نسخه چنین آمده است: عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُمَانَ عَنِ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِذَا اشْتَكَى الْإِنْسَانُ فَلْيَقُلْ - بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ مُحَمَّدَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ وَ أَعُوذُ بِقُدْرَةِ اللَّهِ عَلَى مَا يَشَاءُ مِنْ شَرِّ مَا أَحْدُثُ. و نیز در دعوات راوندی (ص ۱۹۹)، و مکارم الاخلاق (ص ۴۰۷) نیز مشابه همین دستور در خصوص وجع الخصره بیان شده است.

(۷۷) أَحْمَدُ بْنُ صَالِحِ النَّيْشَابُورِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَمِيلُ بْنُ صَالِحٍ عَنْ ذَرِيحٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يُعَوِّذُ رَجُلًا مِنْ أَوْلِيَائِهِ مِنَ الرَّيْحِ قَالَ عَزَمْتُ عَلَيْكَ يَا وَجَعَ بِالْعَزِيمَةِ الَّتِي عَزَمَ بِهَا عَلَيَّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام رَسُولُ [رَسُولِ] اللَّهِ ﷺ عَلَى جَنِّ وَادِي الصَّبْرَةِ فَأَطَاعُوا وَأَجَابُوا لَمَّا أُطِعَتْ وَأَجَبَتْ وَ خَرَجَتْ عَنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ السَّاعَةَ السَّاعَةَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِقُدْرَةِ اللَّهِ بِسُلْطَانِ اللَّهِ بِجَلَالِ اللَّهِ بِكِبْرِيَاءِ اللَّهِ بِعَظَمَةِ اللَّهِ بِوَجْهِ اللَّهِ بِجَمَالِ اللَّهِ بِبَهَاءِ اللَّهِ بِنُورِ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا يَلْبَثُ أَنْ يَخْرُجَ ۳

۱. در یک مورد دیگر نیز در کتاب طب الائمه (ص ۸۶) به نام ایشان آغاز شده است و باز هم مثل بسیاری از اسناد دیگر این کتاب نقل تک نک افراد سند از یکدیگر به وضوح روشن است ولی استاد مؤلف ناشناس است.

۲. مرحوم مجلسی در مرآة العقول (ج ۲۵، ص ۱۹۵ و ۱۹۶) چنین می فرماید: لعل هذا إشارة إلى ما رواه الشيخ المفيد في إرشاده بإسناده عن ابن عباس قال: لما أخرج النبي صلى الله عليه وآله وسلم إلى بني المصطلق جنب عن الطريق فأدركه الليل ونزل بقرب واد وعرف فلما كان في آخر الليل هبط جبرئيل عليه يخبره أن طائفة من كفار الجن قد استبطنوا الوادي، يريدون كيدك عليه السلام وإيقاع الشر بأصحابه عند سلوكهم إياه، فدعا أمير المؤمنين عليه السلام فقال له: اذهب إلى هذا الوادي فسيعرض لك من أعداء الله الجن من يريدك، فادفعه بالقوة التي أعطاك الله وتحصن منهم بأسماء الله عز وجل التي خصك بعلمها، وأنفذ معه مائة رجل من أخلاط الناس، و قال لهم: كونوا معه و امثلوا أمره، فتوجه أمير المؤمنين عليه السلام إلى الوادي فلما قرب من شفيره أمر المائة الذين صحبوه أن يقفوا بقرب الشفير، ولا يحدثوا شيئا حتى يؤذن لهم ثم تقدم، فوقف على شفير الوادي وتعوذ بالله من أعدائه، وسمى الله عز اسمه، وأما إلى القوم الذين تبعوه أن يتقربوا منه فقبروا و كان بينه وبينهم فرجة مسافتها غلوة، ثم رام الهبوط إلى الوادي فاعترضت ريح عاصف كاد أن تقع القوم على وجوههم لشدها، ولم تثبت أقدامهم على الأرض من هول الخصم، و من هول ما لحقهم فصاح أمير المؤمنين عليه السلام أنا علي بن أبي طالب بن عبد المطلب، وصي رسول الله و ابن عمه اثبتوا إن شتمت فظهر للقوم أشخاص على صور الرط يخيل في أيديهم شعل النيران، قد اطمانوا و أطافوا بجنبات الوادي، فتوغل أمير المؤمنين عليه السلام بطن الوادي، و هو يتلو القرآن و يومئ بسيفه يمينا و شمالا فما لبث الأشخاص حتى صارت كالمدخان الأسود، و كبر أمير المؤمنين عليه السلام، ثم صعد من حيث هبط، فقام مع القوم الذين اتبعوه حتى أسفر الموضع عما اعتراه، فقال له أصحاب رسول الله: ما لقيت يا أبا الحسن فلقد كدنا أن نهلك خوفا و أشقنا عليك مما لحقنا فقال عليه السلام لهم: إنه لما تراءى إلى العدو جهرت فيهم بأسماء الله فتضاءلوا و علمت ما حل بهم من الجزع. فتوغل الوادي غير خائف منهم و لو بقوا على هيناتهم لآتيت على آخرهم، و قد كفى الله كيدهم و كفى المؤمنين شرهم، و سيسقني بقيتهم إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يؤمنون به، و انصرف أمير المؤمنين عليه السلام بمن معه إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و أخبره الخبر فسرى عنه، و دعا له بخير، و قال له: قد سبقك يا علي من أخافه الله بك و أسلم و قبلت إسلامه، ثم ارتحل بجماعة المسلمين، حتى قطعوا الوادي آمنين غير خائفين، و هذا الحديث قد روته العامة كما روته الخاصة، و لم يتناكروا شيئا انتهى.

۳. نسخه‌ای از این روایت در کتاب کافی (ج ۸، ص ۸۵) چنین آمده است: مُحَمَّدٌ عَنْ أَحْمَدَ عَنْ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ ذَرِيحٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يُعَوِّذُ بَعْضَ وُلْدِهِ وَ يَقُولُ عَزَمْتُ عَلَيْكَ يَا رِيحٌ وَ يَا وَجَعَ كَانِنًا مَا كُنْتُ بِالْعَزِيمَةِ الَّتِي عَزَمَ بِهَا- عَلَيَّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى جَنِّ وَادِي الصَّبْرَةِ فَأَجَابُوا وَأَطَاعُوا لَمَّا أُجِبَتْ وَأُطِعَتْ وَ خَرَجَتْ عَنِ ابْنِي فُلَانِ بْنِ ابْنَتِي فَلَانَةَ السَّاعَةَ السَّاعَةَ. و

مشابه این روایت در خود طب الائمه (ص ۹۲) به سندی کاملا متفاوت از امام صادق عليه السلام نقل شده است. همچنین در خود طب الائمه (ص ۹۱) نسخه دیگری از همین روایت به این صورت آمده است: إِسْحَاقُ بْنُ حَسَّانِ الْعَلَّافِ الْعَارِفُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ ذَرِيحِ الْمُحَارَبِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ هُوَ يُعَوِّذُ ابْنًا لَهُ صَغِيرًا وَ هُوَ يَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ أَعَزَمَ عَلَيْكَ يَا وَجَعَ وَ يَا رِيحٌ كَانِنًا مَا كَانَتْ بِالْعَزِيمَةِ الَّتِي عَزَمَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى جَنِّ وَادِي الصَّبْرَةِ فَأَجَابُوا وَأَطَاعُوا لَمَّا أُجِبَتْ وَأُطِعَتْ وَ خَرَجَتْ عَنِ ابْنِ فُلَانِ بْنِ فُلَانِ السَّاعَةَ حَتَّى قَالَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

[۴۱] عودۀ الرضا علیه السلام لكل داء و خوف

(۷۸) مُحَمَّدٌ بِنُ كَثِيرِ الدَّمَشَقِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يَظْفَرِ بْنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَخَذْتُ هَذِهِ الْعُودَةَ مِنَ الرِّضَا وَذَكَرَ أَنَّهَا جَامِعَةٌ مَانِعَةٌ وَهِيَ حِرْزٌ وَأَمَانٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَخَوْفٍ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللّٰهِ «أَخْسَوْا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ»^۱ «أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا»^۲ وَغَيْرَ تَقِيٍّ أَخَذْتُ بِسْمِ اللّٰهِ وَبَصْرِهِ عَلَى أَسْمَاعِكُمْ وَأَبْصَارِكُمْ وَبِقُوَّةِ اللّٰهِ عَلَى قُوَّتِكُمْ لَا سُلْطَانَ لَكُمْ عَلَى فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ وَلَا عَلَى ذُرِّيَّتِهِ وَلَا عَلَى مَالِهِ وَلَا عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ سَتَرْتُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ بِسِتْرِ النُّبُوَّةِ الَّتِي اسْتَرَّوْا بِهَا مِنْ سَطَوَاتِ الْفِرَاعِنَةِ جَبْرَيْئِيلَ عَنْ أَيْمَانِكُمْ وَمِيكَائِيلَ عَنْ يَسَارِكُمْ وَمُحَمَّدٌ ﷺ وَأَهْلُ بَيْتِهِ أَمَامَكُمْ وَاللّٰهُ تَعَالَى مُظِلُّ عَلَيْكُمْ يَمْنَعُهُ اللّٰهُ وَذُرِّيَّتَهُ وَمَالَهُ وَأَهْلُ بَيْتِهِ مِنْكُمْ مِنَ الشَّيَاطِينِ مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا يَبْلُغُ حِلْمُهُ أَنَا تَاكَ مَا لَا يَبْلُغُهُ مَجْهُودٌ نَفْسِكَ فَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَأَنْتَ «نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ»^۳ حَرَسَكَ اللّٰهُ وَذُرِّيَّتَكَ يَا فُلَانُ بِمَا حَرَسَ اللّٰهُ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَ تَكْتُبُ آيَةَ الْكُرْسِيِّ إِلَى قَوْلِهِ «وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»^۴ ثُمَّ تَكْتُبُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللّٰهِ إِلَّا إِلَيْهِ «حَسْبِنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»^۵ دل سام في رأس للسمما طالسلسيلياها^۶

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۴۱

[۴۲] عودۀ لكل ألم

(۷۹) مُحَمَّدٌ بِنُ حَامِدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا خَلْفُ بْنُ حَمَّادٍ عَنْ خَالِدِ الْعَبْسِيِّ^۷ قَالَ: عَلَّمَنِي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذِهِ الْعُودَةَ وَقَالَ عَلَّمَهَا إِخْوَانَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّهَا لِكُلِّ أَلَمٍ وَهِيَ أُعِيدُ نَفْسِي بِرَبِّ الْأَرْضِ وَرَبِّ السَّمَاءِ أُعِيدُ نَفْسِي بِالَّذِي لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ دَاءٌ أُعِيدُ نَفْسِي بِالَّذِي اسْمُهُ بَرَكَةٌ وَشِفَاءٌ

[۴۳] عودۀ الأيام

(۸۰) عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَوْلَاهَا عُودَةٌ يَوْمَ السَّبْتِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أُعِيدُ نَفْسِي أَوْ فُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ بِاللّٰهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَى «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۰۸.

۲. سوره مریم، آیه ۱۸.

۳. سوره انفال، آیه ۴۰.

۴. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۵. سوره آل عمران، آیه ۱۷۳.

۶. مهج الدعوات و منهج العبادات(ص۳۴) به سنندی کاملاً متفاوت از بزنی از امام رضا علیه السلام مشابه این تعویذ مؤثر در هر چیز با اندکی اختلاف نسخه نقل شده است.

۷. سند از ابتداء تا انتها مجاهیل هستند و متن نیز منفرد است.

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ^١ و ﴿بَرَبِّ
الْفَلَقِ﴾^٢ و ﴿بَرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ﴾^٣ إِلَى آخِرِ السُّورَةِ وَرَبِّ الْغَاسِقِ إِذَا وَقَبَ و ﴿مَنْ شَرَّ مَا خَلَقَ ...
وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾^٤ اللَّهُ الْأَحَدَ الصَّمَدَ ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ
كُفُوًا أَحَدٌ﴾^٥ نُورِ النُّورِ وَ مُدَبِّرِ الْأُمُورِ ﴿نُورِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ
فِي رُجَاةٍ الرَّجَاةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا
يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ
شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^٦ ﴿الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ ... قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ
الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ﴾^٧ ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ
بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾^٨ و ﴿وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا
﴿مِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرٍّ يُعَلِنُ بِهِ أَوْ يَسِرُّ مِنْ شَرِّ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ وَمِنْ شَرِّ مَا يَطِيرُ بِاللَّيْلِ وَيَسْكُنُ بِالنَّهَارِ
وَمِنْ شَرِّ طَوَارِقِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمِنْ شَرِّ مَا يَسْكُنُ الْحِمَامَاتِ وَالْوَحُوشِ [الْحَشُوشِ] وَالْحَرَابَاتِ وَالْأَوْدِيَةِ
الْأَوْدِيَةِ

طب الائمة عليهم السلام، ص: ٤٢

وَالْبَرَارِي وَالْغِيَاضِ وَالْأَشْجَارِ مِمَّا يَكُونُ فِي الْأَنْهَارِ وَأَعْيَدُهُ بِاللَّهِ مَالِكِ الْمُلْكِ ﴿تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ
تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذَلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ تُؤَلِّجُ اللَّيْلَ
فِي النَّهَارِ وَتُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ
حِسَابٍ﴾^{١٠} ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُسْطِرُّ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ
وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^{١١} و ﴿أَعْيَدُهُ بِالَّذِي﴾ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ
اسْتَوَى لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ

١. سورة حمد، آية ٤-٧.

٢. سورة فلق، آية ١.

٣. سورة ناس، آية ١ و ٢.

٤. سورة فلق، آية ٣-٥.

٥. سورة اخلاص، آية ٣ و ٤.

٦. سورة نور، آية ٣٥.

٧. سورة انعام، آية ٧٣.

٨. سورة طلاق، آية ١٢.

٩. سورة جن، آية ٢٨.

١٠. سورة آل عمران، آية ٢٦ و ٢٧.

١١. سورة شورى، آية ١١ و ١٢.

أَخْفَى اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ﴿١﴾ ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ اذْعُوا رَبِّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ ٢ وَأُعِيدُهُ بِمَنْزِلِ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ وَالْفُرْقَانِ الْعَظِيمِ مِنْ شَرِّ كُلِّ طَاغٍ وَبَاغٍ وَشَيْطَانٍ وَسُلْطَانٍ وَسَاجِرٍ وَكَاهِنٍ وَنَاطِرٍ وَطَارِقٍ وَمُتَحَرِّكٍ وَسَاكِنٍ وَصَامِتٍ وَمُتَخَيِّلٍ وَمُتَمَثِّلٍ وَمُتَلَوِّنٍ وَمُخْتَلِفٍ سُبْحَانَ اللَّهِ حِرْزُكَ وَنَاصِرُكَ وَمُؤْنِسُكَ وَهُوَ يَدْفَعُ عَنْكَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَلَا مُعَزِّ لِمَنْ أَدَّلَ وَلَا مُدِلَّ لِمَنْ أَعَزَّ ﴿٣﴾ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّازُ ﴿٤﴾ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ٤

عوده يوم الأحد

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اسْتَوَى الرَّبُّ عَلَى الْعَرْشِ وَقَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ بِحُكْمِهِ وَهَدَاتِ النُّجُومِ وَرَسَتْ الْجِبَالُ بِإِذْنِهِ لَا يُجَاوِزُ اسْمُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ الَّذِي دَانَتْ لَهُ الْجِبَالُ وَهِيَ طَائِعَةٌ وَانْبَعَثَتْ لَهُ الْأَجْسَادُ وَهِيَ بِالْيَةِ أَحْبَبَتْ كُلَّ صَارٍ وَحَاسِدٍ يَبْأَسِ اللَّهُ عَنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ وَبِمَنْ ﴿جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا﴾ ٥ ﴿جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا﴾ ٦ وَأُعِيدُهُ بِمَنْ زَيْنَهَا لِلنَّاطِرِينَ وَحَفِظَهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ وَأُعِيدُهُ بِمَنْ جَعَلَ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِي جِبَالًا وَأَوْتَادًا أَنْ يُوصَلَ إِلَيْهِ بِسُوءٍ أَوْ فَاحِشَةٍ أَوْ بِلِيَّةٍ ﴿حَم﴾ ٧ ﴿حَم﴾ ٧ ﴿حَم﴾ ٧ عَسَقَ كَذَلِكَ يُوجِي إِلَيْكَ

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ٤٣

وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٨﴾ ﴿حَم﴾ ٨ ﴿حَم﴾ ٨ ﴿حَم﴾ ٨ تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿٩﴾ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا ١

عوده يوم الاثنين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أُعِيدُ نَفْسَ فُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ بِرَبِّي الْأَكْبَرِ مِنْ شَرِّ مَا خَفِيَ وَظَهَرَ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ

١. سوره طه، آیه ٤-٨.

٢. سوره اعراف، آیه ٥٤-٥٦.

٣. سوره رعد، آیه ١٦.

٤. ابن تعویذ با کمی اختلاف نسخه در مصباح شیخ طوسی (ج ٢، ص ٤٣٨) آمده است.

٥. سوره نمل، آیه ٦١.

٦. سوره فرقان، آیه ٦١.

٧. در قرآن کریم ٧ مرتبه این آیه شریفه در ابتدای سوره غافر و فصلت و شوری و زحرف و دخان و جاثیه و احقاف آمده است و لذا تکرار حوامیم در این روایت ظاهرا ناظر به این تکرار قرآنی باشد.

٨. سوره شوری، آیه ١-٣.

٩. سوره فصلت، آیه ٢ و ١.

١٠. ابن تعویذ با کمی اختلاف نسخه در مصباح شیخ طوسی (ج ٢، ص ٤٤٩) آمده است.

أَنْتَى وَذَكَرٍ وَمِنْ شَرِّ مَا رَأَتْ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ قُدُوسٌ قُدُوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ أَدْعُوكُمْ أَيُّهَا الْجِنُّ إِنْ كُنْتُمْ سَامِعِينَ مُطِيعِينَ وَأَدْعُوكُمْ أَيُّهَا الْإِنْسُ إِلَى اللَّطِيفِ الْخَبِيرِ وَأَدْعُوكُمْ أَيُّهَا الْإِنْسُ وَالْجِنُّ إِلَى الَّذِي دَانَتْ لَهُ الْخَلَائِقُ أَجْمَعِينَ خَتَمْتُهُ بِخَاتَمِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَخَاتَمِ جَبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ وَخَاتَمِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ وَخَاتَمِ مُحَمَّدٍ ﷺ سَيِّدِ النَّبِيِّينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ أَخَذْتُ عَنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ كُلِّ تَابِعَةٍ ذِي رُوحٍ مَرِيدٍ جَنِّيٍّ أَوْ عَفْرِيَّتٍ أَوْ سَاحِرٍ مَرِيدٍ أَوْ سُلْطَانٍ عَنِيدٍ أَوْ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ أَخَذْتُ عَنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ مَا يُرَى وَمَا لَا يُرَى وَمَا رَأَتْ عَيْنٌ نَائِمٌ أَوْ يَقْظَانٌ بِإِذْنِ اللَّهِ اللَّطِيفِ الْخَبِيرِ لَا سَبِيلَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَلَا عَلَى مَا يَخَافُ عَلَيْهِ اللَّهُ اللَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ^١

عوذة يوم الثلاثاء

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَعِيدُ نَفْسِي بِاللَّهِ الْأَكْبَرِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ الْقَائِمَاتِ وَبِالَّذِي خَلَقَهَا فِي يَوْمَيْنِ وَ قَضَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَخَلَقَ الْأَرْضَ وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا وَجَعَلَ فِيهَا حَيَالًا وَجَعَلَهَا فِجَاجًا سُبُلًا وَأَنْشَأَ السَّحَابَ الثَّقَالَ وَسَخَّرَهُ وَأَجْرَى الْفَلَكَ وَسَخَّرَ الْبَحْرَ وَجَعَلَ فِي الْأَرْضِ رِوَايِي وَأَنْهَارًا وَمِنْ شَرِّ مَا يَكُونُ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَيَعْقُدُ عَلَى الْقُلُوبِ وَتَرَاهُ الْعُيُونُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ كَفَانَا اللَّهُ كَفَانَا اللَّهُ كَفَانَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا^٢

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ٤٤

عوذة يوم الأربعاء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَعِيدُكَ يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانَةَ بِالْأَحَدِ الصَّمَدِ مِنْ شَرِّ مَا نَفَتْ وَعَقَدَ وَمِنْ شَرِّ أَبِي مُرَّةٍ وَمَا وَلَدَ أَعِيدُكَ بِالْوَاحِدِ الْأَعْلَى مِمَّا رَأَتْ عَيْنٌ وَمَا لَمْ تَرَ وَأَعِيدُكَ بِالْفَرْدِ الْكَبِيرِ مِنْ شَرِّ مَا أَرَادَكَ [بِأَمْرِ الْمَلِكِ] عَسِيرِ أَنْتَ يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانَةَ فِي جِوَارِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ الْمَلِكِ الْقُدُوسِ الْقَهَّارِ السَّلَامِ الْمُؤْمِنِ الْمُهَيِّمِ الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ﴾^٣ هُوَ اللَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ^٤

عوذة يوم الخميس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَعِيدُ نَفْسِي أَوْ فُلَانُ بْنُ فُلَانَةَ ﴿بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ﴾^٥ مِنْ شَرِّ كُلِّ

١. ابن تعويذ با كمي اختلاف نسخه در مصباح شيخ طوسي (ج ٢، ص ٤٦٠) از ابى جعفر عليه السلام آمده است.

٢. ابن تعويذ با كمي اختلاف نسخه در مصباح شيخ طوسي (ج ٢، ص ٤٦٨) از ابى جعفر عليه السلام آمده است.

٣. سوره رعد، آيه ٩.

٤. ابن تعويذ با كمي اختلاف نسخه در مصباح شيخ طوسي (ج ٢، ص ٤٧٩) از ابى جعفر عليه السلام آمده است.

٥. سوره معارج، آيه ٤٠.

شَيْطَانٍ مَّارِدٍ^۱ وَقَانِمٍ وَقَاعِدٍ وَحَاسِدٍ وَمُعَانِدٍ ﴿ وَيُنزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهَّرَكُمْ بِهِ وَيُدْهَبَ عَنْكُمْ رَجَزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ ﴾^۲ ﴿ اِرْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ ﴾^۳ ﴿ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنَا بِيْئًا كَثِيرًا ﴾^۴ ﴿ الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ ﴾^۵ ﴿ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ ﴾^۶ ﴿ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ ﴾^۷ ﴿ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴾^۸ ﴿ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ لَا غَالِبَ إِلَّا اللَّهُ ﴾^۹ ﴿ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ ﴾^{۱۰} ﴿ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا^{۱۱}

عوذة يوم الجمعة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ اللَّهُ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ وَالنَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَقَاهِرٌ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ وَخَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَمَالِكُهُ أَكْفَنِي بِأَسْهُمٍ وَأَعْمُ أَبْصَارِهِمْ وَقُلُوبِهِمْ وَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ حَرَسًا وَحُجَابًا وَمُدْفَعًا

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۴۵

إِنَّكَ رَبُّنَا لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ ﴿ عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا ﴾^{۱۱} ﴿ وَأَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ عَافِ فُلَانَ بِنَ فُلَانَةَ مِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتَيْهَا وَمِنْ شَرِّ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ سُوءٍ آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ^{۱۲}

۱. سوره صافات، آیه ۷.

۲. سوره انفال، آیه ۱۱.

۳. سوره ص، آیه ۴۲.

۴. سوره فرقان، آیه ۴۸ و ۴۹.

۵. سوره انفال، آیه ۶۶.

۶. سوره بقره، آیه ۱۷۸.

۷. سوره نساء، آیه ۲۸.

۸. سوره بقره، آیه ۱۳۷.

۹. سوره یوسف، آیه ۲۱.

۱۰. این تعویذ با کمی اختلاف نسخه در مصباح شیخ طوسی (ج ۲، ص ۴۸۹) از ابی جعفر علیه السلام آمده است.

۱۱. سوره ممتحنه، آیه ۴.

۱۲. این تعویذ با اندکی اختلاف نسخه به همراه چند سطر اضافی در مصباح شیخ طوسی (ج ۲، ص ۴۹۹) از ابی جعفر الثانی علیه السلام آمده است. در این قسمت از مصباح شیخ، سندی برای این روایت ذکر شده است که اولاً نشان می دهد مراد از ابی جعفر، امام جواد علیه السلام است و ثانیاً نشان می دهد که مصدر اصلی این تعویذها چه بوده است زیرا ظاهراً همه آنها جزو یک تعویذ هستند. سند آنجا چنین است: أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْعَلَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَبِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ.

[۴۴] عوذة المأخوذ و المسحور

(۸۱) أَحْمَدُ بْنُ بَدْرٍ عَنْ إِسْحَاقَ الصَّحَّافِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: يَا صَحَّافُ قُلْتُ لَبَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ إِنَّكَ مَأخُذٌ عَنْ أَهْلِكَ؟ قُلْتُ بَلَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مُنْذُ ثَلَاثِ سِنِينَ قَدْ عَالَجْتُ بِكُلِّ دَوَاءٍ فَوَ اللَّهُ مَا تَفْعَنِي قَالَ يَا صَحَّافُ أَفَلَا أَعْلَمْتَنِي؟ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَاللَّهِ مَا خَفِيَ عَلَيَّ أَنْ كُلَّ شَيْءٍ عِنْدَكُمْ فَرَجُهُ وَ لَكِنْ أَسْتَحْيِيكَ قَالَ وَيْحَكَ وَمَا مَنَعَكَ الْحَيَاءَ فِي رَجُلٍ مَسْحُورٍ مَأخُودٍ؟ أَمَا إِنِّي أَرَدْتُ أَنْ أَفَاتِحَكَ بِذَلِكَ قُلْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَذْرُوكُمْ [أَيُّهَا السَّحْرَةُ عَنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانَةَ بِاللَّهِ الَّذِي قَالَ لِإِبْلِيسَ] «اخْرُجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَذْحُورًا»^۲ اِخْرُجْ «مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ»^۳ أَبْطَلْتُ عَمَلَكُمْ وَرَدَدْتُ عَلَيْكُمْ وَنَقَضْتُ بِإِذْنِ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى الْأَعْظَمِ الْقُدُوسِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ الْقَدِيمِ رَجَعَ سِحْرُكُمْ كَمَا لَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ»^۴ كَمَا بَطَلَ كَيْدَ السَّحْرَةِ حِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِمُوسَى صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ «أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۵ بِإِذْنِ اللَّهِ أَبْطَلَ سَحْرَةَ فِرْعَوْنَ أَبْطَلْتُ عَمَلَكُمْ أَيُّهَا السَّحْرَةُ وَنَقَضْتُ عَلَيْكُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ»^۶ وَ بِالَّذِي قَالَ «وَلَوْ نَزَّلْنَا كِتَابًا فِي قُرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ وَقَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ لَمْ لَا يُنظَرُونَ وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يُلْبَسُونَ»^۷ وَ بِإِذْنِ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ «فَاكْلًا مِنْهَا فَبَدَّتْ لَهَا سَوَاتِمُهَا»^۸ فَأَنْتُمْ مُتَحَيَّرُونَ وَ لَا تَتَوَجَّهُونَ بِشَيْءٍ مِمَّا كُنْتُمْ فِيهِ وَ لَا تَرْجِعُونَ إِلَى شَيْءٍ مِنْهُ أَبَدًا قَدْ بَطَلَ بِحَمْدِ اللَّهِ عَمَلَكُمْ وَ خَابَ سَعْيُكُمْ

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۴۶

وَ وَهَنَ كَيْدُكُمْ مَعَ مَنْ كَانَ ذَلِكَ مِنَ الشَّيَاطِينِ «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا»^۹ غَلَبْتُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ هَزَمْتُمْ كَثْرَتَكُمْ بِجُنُودِ اللَّهِ وَ كَسَرْتُمْ قُوَّتَكُمْ بِسُلْطَانِ اللَّهِ وَ سَلَطْتُ عَلَيْكُمْ عَزَائِمَ اللَّهِ عِجِي بَصْرَكُمْ وَ

۱. در خود طب الائمه (ص ۳۰) شخصی به اسم احمد بن يزيد از اسحاق الصحاف از موسى بن جعفر عليهما السلام روايتي نقل می کند که ظاهرا احمد بن يزيد در آنجا و احمد بن بدر در این روايت، اسم يك نفر باشند که بر اثر خرابی نسخه در این دو قسمت کتاب مختلف شده اند. در هر صورت متن این روايت ظاهرا منفرد است.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۸.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۳.

۴. سوره فاطر، آیه ۴۳.

۵. سوره اعراف، آیه ۱۱۷ و ۱۱۸.

۶. سوره حشر، آیه ۱۹.

۷. سوره انعام، آیه ۷-۹.

۸. سوره طه، آیه ۱۲۱.

۹. سوره نساء، آیه ۷۶.

صَعَفَتْ قُوَّتُكُمْ وَ انْقَطَعَتْ أَسْبَابُكُمْ وَ تَبَرَّ الشَّيْطَانُ مِنْكُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ ﴿ كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ فَكَانَ عَاقِبَتُهَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ﴾ ١ وَ أَنْزَلَ ﴿ إِذْ تَبَرَّ الَّذِينَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوْا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ وَ قَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَن لَنَا كَرَّةٌ فَنَتَّبَرَأَ مِنْهُمُ كَمَا تَبَرَّوْا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ ﴾ ٢ بِإِذْنِ اللَّهِ الَّذِي ﴿ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَ لَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ ﴾ ٣ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ﴿ ٤ ﴾ إِنَّ إِلَهُكُمْ لَوَاحِدٌ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ رَبُّ الْمَشَارِقِ إِنَّا زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ وَ حِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَ يُفْقِدُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ دُخُورًا وَ هُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ ﴿ ٥ ﴾ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ ﴿ الْآيَةَ إِلَى قَوْلِهِ ﴾ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ ﴿ إِلَى آخِرِ السُّورَةِ ﴾ ٦ إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿ ٧ ﴾ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿ ٨ ﴾ مَنْ أَرَادَ فَلَانَ بِنَ فَلَانَةَ بِسَوْءٍ مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ أَوْ غَيْرِهِمْ بَعْدَ هَذِهِ الْعُودَةِ جَعَلَ اللَّهُ مَمَّنَّ وَصَفَهُمْ فَقَالَ ﴿ أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَى فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ٤٧

فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ صَمٌّ بَعْضٌ عُمِّي فَهُمْ لَا

١. سورة حشر، آية ١٦ و ١٧.

٢. سورة بقره، آية ١٦٦ و ١٦٧.

٣. سورة بقره، آية ٢٥٥.

٤. سورة صافات، آية ٤-١٠.

٥. ظاهرا اين قسمت از متن شديددا خرابی دارد. اولاً كه عبارات «الى آخر السورة» زائد است زیرا اين آيه، آيه ١٦٤ سورة بقره است و بسيار مستبعد است كه تا آخر سورة بقره ادامه داشته باشد! همچنين تعبير «لقوم يعقلون» آخر آيه است و بقيه تعابير بين اول و آخر آيه هستند. لذا ظاهرا به جاى كل اين تعابير بايد آيه ١٦٤ سورة بقره جاىگزين شود.

٦. سورة اعراف، آيه ٥٤.

٧. سورة حشر، آيه ٢٢-٢٤.

يُرْجَعُونَ^١ جَعَلَهُ اللَّهُ مِمَّنْ قَالَ ﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بِكُمْ عُمِّيٰ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^٢ جَعَلَهُ اللَّهُ مِمَّنْ قَالَ ﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾^٣ جَعَلَهُ اللَّهُ مِمَّنْ قَالَ ﴿مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرَثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكْتَهُ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾^٤ جَعَلَهُ اللَّهُ مِمَّنْ قَالَ ﴿كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^٥ جَعَلَهُ اللَّهُ مِمَّنْ قَالَ ﴿وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ يَسْسُ الْقُرَارِ﴾^٦ جَعَلَهُ اللَّهُ مِمَّنْ قَالَ مَثَلُ ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَاهُمْ كَسْرَابٌ بِقَيْعَةٍ يُحْسِبُهَا الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ أَوْ كظلماتٍ فِي بَحْرِ لُجِّي يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظَلَمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾^٧ اللَّهُمَّ فَأَسْأَلُكَ بِصِدْقِكَ وَ عِلْمِكَ وَ حُسْنِ أَمْثَالِكَ وَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ مَنْ أَرَادَ فَلَانًا بِسُوءٍ أَنْ تَرُدَّ كَيْدَهُ فِي نَحْرِهِ وَ تَجْعَلَ حَذَاهُ الْأَسْفَلَ وَ تَرْكَسَهُ لِأَمِّ رَأْسِهِ فِي حُفْرَةٍ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ ذَلِكَ عَلَيْكَ بِسِيرٍ وَ مَا كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ السَّلَامُ عَلَيْهِمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ ثُمَّ تَقْرَأُ عَلَى طِينِ الْقَبْرِ وَ تَخْتِمُ وَ تُعَلِّقُهُ عَلَى الْمَأْخُودِ وَ تَقْرَأُ هُوَ اللَّهُ (الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا)^٨ ﴿وَ بَطَّلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَغَلِبُوا هُنَالِكَ وَ انْقَلَبُوا صَاغِرِينَ﴾^٩

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ٤٨

١. سورة بقره، آيه ١٦-١٨.
٢. سورة بقره، آيه ١٧١.
٣. سورة حج، آيه ٣١.
٤. سورة آل عمران، آيه ١١٧.
٥. سورة بقره، آيه ٢٦٤.
٦. سورة ابراهيم، آيه ٢٦-٢٩.
٧. سورة نور، آيه ٣٩ و ٤٠.
٨. سورة فتح، آيه ٢٨.
٩. سورة اعراف، آيه ١١٨ و ١١٩.

[۴۵] ما يجوز من العوذ والرقى والنشر

(۸۲) إِبْرَاهِيمُ بْنُ مَأْمُونٍ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ عَيْسَى عَنْ شُعَيْبِ الْعَقْرُقُوفِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ^۱ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَا بَأْسَ بِالرَّقِيِّ مِنَ الْعَيْنِ وَالْحُمَّى وَالضَّرْسِ وَكُلِّ ذَاتِ هَامَةٍ لَهَا حُمَةٌ إِذَا عَلِمَ الرَّجُلُ مَا يَقُولُ لَا يَدْخُلُ فِي رُقِيَّتِهِ وَعُودَتِهِ شَيْئًا لَا يَعْرِفُهُ

(۸۳) مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ بْنِ سُلَيْمِ الْكُوفِيِّ^۲ قَالَ: حَدَّثَنَا النَّضْرُ بْنُ سُؤَيْدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رُقِيَّةِ الْعُقْرَبِ وَالْحَيَّةِ وَالنُّشْرَةِ وَرُقِيَّةِ الْمَجْنُونِ وَالْمَسْحُورِ الَّذِي يُعَذِّبُ قَالَ يَا ابْنَ سِنَانٍ لَا بَأْسَ بِالرَّقِيَّةِ وَالْعُودَةِ وَالنُّشْرَةِ إِذَا كَانَتْ مِنَ الْقُرْآنِ وَمَنْ لَمْ يَشْفِهِ الْقُرْآنُ فَلَا شِفَاءَ لِلَّهِ وَهَلْ شَيْءٌ أَبْلَغُ فِي هَذِهِ الْأَشْيَاءِ مِنَ الْقُرْآنِ أَلَيْسَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ يَقُولُ ﴿ وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴾^۳ أَلَيْسَ يَقُولُ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَجَلَّ تَنَاوُهُ ﴿ كَوْنُنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ ﴾^۴ سَلَوْنَا نَعْلَمُكُمْ وَنُوقِفُكُمْ عَلَى قَوَارِعِ الْقُرْآنِ لِكُلِّ دَاءٍ^۵

[۴۶] بعض الرقى شرك

(۸۴) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ [مُحَمَّدًا] الْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَتَعَوَّذُ شَيْءَ [بِشَيْءٍ] مِنْ هَذِهِ الرَّقِيِّ؟ قَالَ إِلَّا مِنَ الْقُرْآنِ فَإِنَّ عَلَيَّا كَانَ يَقُولُ: إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الرَّقِيِّ وَالتَّمَانِيمِ^۶ مِنَ الْأَشْرَاكِ

۱. باز هم نقل تک تک اعضای سند از یکدیگر کاملاً واضح است و به دفعات در کتب حدیثی موجود است ولی استاد مؤلف ناشناس است و در همین کتاب هم تنها همین یک مورد ذکری از ایشان است.
۲. قبلاً روایتی از ایشان در خود طب الانم (ص ۳۹) گذشت که با عنوان محمد بن یزید بود و مورد دیگری در این کتاب نداریم.
۳. سوره اسراء، آیه ۸۲.
۴. سوره حشر، آیه ۲۱.

۵. تعبیر قوارع القرآن منحصر به اینجا نیست و به عنوان مثال در کافی (ج ۶، ص ۵۱۶) در روایتی چنین داریم: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ قَالَ: أَمْرِي أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَمِلْتُ لَهُ دُهْنًا فِيهِ مِسْكٌ وَعَنْبَرٌ فَأَمَرَنِي أَنْ أَكْتُبَ فِي قِوْطَاسٍ - آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَأَمَّ الْكِتَابِ وَالْمُعَوِّذَيْنِ وَقَوَارِعَ مِنَ الْقُرْآنِ وَأَجْعَلُهُ بَيْنَ الْغُلَافِ وَالْقَارُورَةَ فَعَلَعْتُ ثُمَّ أَتَيْتُهُ بِهِ فَتَغَلَّفَ بِهِ وَأَنَا أَنْظَرُ إِلَيْهِ. و از آنجا که عامه نیز مشابه این تعبیر را دارند، در نهایت ابن اثیر (ج ۵، ص ۴۵) چنین آمده است: الحديث «في ذكر قوارع القرآن» وهي الآيات التي من قرأها أمن شر الشيطان، كآية الكرسي ونحوها، كأنها تدها وتهلكه. و این تعبیر کم و بیش متعارف بوده است و لذا مرحوم سید رضی در المجازات النبویة نیز این تعبیر را به کار برده اند. (ص ۱۳۳) همچنین این تعبیر در خود طب الانم (ص ۴۹) نیز مشاهده می شود. قرق در لغت به معنای زدن چیزی بر چیزی است (المفردات، ج ۱، ص ۶۶۶) و قوارع الدهر، به معنای مشکلات و سختی های روزگار است. (کتاب العین، ج ۱، ص ۱۵۶)

۶. این مضمون که قرآن شفاء می دهد علاوه بر مؤیدات قرآنی روایاتی نیز دارد: در شیعه به عنوان نمونه فقه الرضا (ص ۳۴۲) چنین نقل می کند: وَقَالَ دَاوُودُ مَرَضًا كُمْ بِالصَّدَقَةِ وَاسْتَشْفُوا لَهُ بِالْقُرْآنِ فَمَنْ لَمْ يَشْفِهِ الْقُرْآنُ فَلَا شِفَاءَ لَهُ.

اما در عامه به عنوان نمونه رک: کنز العمال، ج ۱۰، ص ۸، باب التداوی بالقرآن.

۷. جمع التمیمة و التمیمة: قلادة من سیور، و ربما جعلت العوذة التي تعلق في أعناق الصبيان (کتاب العین، ج ۸، ص ۱۱۱)

(۸۵) جَعْفَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونِ السَّعْدِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ يَزِيدَ عَنِ الْقَاسِمِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ كَثِيرًا مِنَ التَّمَانِمِ شَرِكٌ

[۴۷] ما يجوز من التعويد

(۸۶) إِسْحَاقُ بْنُ يُونُسَ الْمَكِّيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا فَضَالَةُ عَنْ أَبِي بَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَرِيضِ هَلْ يُعَلَّقُ عَلَيْهِ تَعْوِيدٌ وَشَيْءٌ مِنْ

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۴۹

الْقُرْآنِ؟ فَقَالَ نَعَمْ لَا بَأْسَ بِهِ إِنْ قَوَّارِعَ الْقُرْآنِ تَنَفَّعَ فَاسْتَعْمَلُوهَا

(۸۷) إِسْحَاقُ بْنُ يُونُسَ قَالَ: حَدَّثَنَا فَضَالَةُ عَنْ أَبِي بَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ إِسْحَاقِ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي الرَّجُلِ تَكُونُ بِهِ الْعِلَّةُ فَيُكْتَبُ لَهُ الْقُرْآنُ فَيُعَلَّقُ عَلَيْهِ أَوْ يُكْتَبُ لَهُ فَيُغْسِلُهُ وَيَسْرُبُهُ قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ كُلَّهُ

(۸۸) عَلَّانُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ عُبَيْسَةَ بْنِ مُصْعَبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا بَأْسَ بِالتَّعْوِيدِ أَنْ يَكُونَ عَلَى الصَّبِيِّ وَالمَرْأَةِ

(۸۹) عُمَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمَرَ التَّمِيمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي حَمَّادُ بْنُ عَيْسَى عَنْ شُعَيْبِ الْعَقْرُقُوفِيِّ عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ نُعَلِّقُ شَيْئًا مِنَ الْقُرْآنِ وَالرُّقَى عَلَى صَبِيانًا وَنِسَائِنَا فَقَالَ نَعَمْ إِذَا كَانَ فِي أَدِيمِ تَلْبَسُهُ الْحَائِضُ وَإِذَا لَمْ يَكُنْ فِي أَدِيمِ لَمْ تَلْبَسُهُ الْمَرْأَةُ

(۹۰) شُعَيْبُ بْنُ زُرَيْقٍ قَالَ: حَدَّثَنَا فَضَالَةُ وَالقَاسِمُ جَمِيعًا عَنْ أَبِي بَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَهُوَ ابْنُ سَالِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَرِيضِ هَلْ يُعَلَّقُ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ أَوْ

۱. ظاهرا اینجا تصحیف رخ داده است و صحیح النضر بن سويد است و ايشان مشهورترين راوی القاسم بن سليمان البغدادي هستند که در کتب اربعه طبق آمار نرم افزار درایة النور ۱/۲، ۱۱۱ مورد از ايشان نقل کرده اند و البته باز هم مثل بسیاری از اسناد این کتاب استاد مؤلف ناشناس است و حتی در خود این کتاب تنها در اینجا اسمی از ايشان است.

۲. در طب الائمة علاوه بر روایت بعدی، در ص ۵۹ نیز ابتداء به نام ايشان شده است.

۳. در اینجا ابتدا به نام ايشان شده است ولی در ص ۱۳۳ مؤلف با واسطه المنذر بن محمد از ايشان نقل می کند. در این کتاب جز این دو مورد، مورد دیگری نام ايشان یافت نشد. جالب اینکه روایت ص ۱۳۳، در نسخه صاحب وسائل از طب الائمة چنین آمده است: المنذر بن محمد عن سالم بن محمد عن علي بن أسباط عن خلف بن سلمة عن علان بن محمد عن ذريح عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال الباقر عليه السلام. (وسائل، ج ۲۰، ص ۱۳۲) و البته باز هم مثل غالب اسناد این کتاب، نقل تک تک افراد سند از یکدیگر کاملا واضح است و به دفعات در کتب حدیثی مشاهده می شود ولی استاد مؤلف ناشناخته است.

۴. در طب الائمة تنها همینجا اسمی از ايشان آمده است. البته در این سند هر چند نقل حماد از شعيب بن يعقوب العرقوفی بسیار زیاد است ولی نقل شعيب از حلبی منحصر به همینجاست و در کتاب دیگری یافت نشد.

۵. القاسم بن محمد جوهری است.

۶. ابان بن عثمان طبق آمار نرم افزار درایة النور ۱/۲، در کتب اربعه ۳۰۲ مورد از عبد الرحمن بن ابی عبد الله نقل کرده است ولی

التَّعْوِيدُ؟ قَالَ لَا بَأْسَ قُلْتُ رَبِّمَا أَصَابَتْنَا الْجَنَابَةُ قَالَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيْسَ بِنَجَسٍ وَ لَكِنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَلْبَسُهُ إِذَا لَمْ تَكُنْ فِي أَدِيمٍ وَ أَمَّا الرَّجُلُ وَ الصَّبِيُّ فَلَا بَأْسَ

(۹۱) أَحْمَدُ بْنُ الْمَرْزُبَانِ بْنِ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ خَالِدِ الْأَشْعَرِيِّ^۱ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُكَيْرٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ مُحْمُومٌ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ مَوْلَاةٌ لَهُ وَ قَالَتْ كَيْفَ تَجِدُكَ فَدَيْتُكَ نَفْسِي؟ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ حَالِهِ وَ عَلَيْهِ ثَوْبٌ خَلَقَ قَدْ طَرَحَهُ عَلَى فِخْذَيْهِ فَقَالَتْ لَهُ لَوْ تَدَثَّرْتَ حَتَّى تَعْرَقَ أَبْرَزْتَ جَسَدَكَ لِلرِّيحِ فَقَالَ اللَّهُمَّ ائْتِنَهُمْ بِخِلَافِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ الْحُمَّى مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ وَ رَبِّمَا قَالَ مِنْ فَوْرِ جَهَنَّمَ فَأَطْفَنُوهَا بِالْمَاءِ الْبَارِدِ^۲

(۹۲) الْخَصِيبُ بْنُ الْمَرْزُبَانِ الْعَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى بَيَّاعُ السَّابِرِيِّ وَ فَضَالَةُ بْنُ أَيُّوبَ عَنْ عَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْحُمَّى

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۵۰

مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ فَأَطْفَنُوهَا بِالْمَاءِ الْبَارِدِ^۳

(۹۳) أَبُو عَسَّانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ^۴ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ عَيْسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ كَانَ إِذَا حَمَّ بَلَّ ثَوْبَيْنِ يَطْرُحُ عَلَيْهِ أَحَدَهُمَا فَإِذَا جَفَّ طَرَحَ

عبد الرحمن بن ابی عبد الله هيج ربطی به «ابن سالم» ندارد زیرا اسم ابی عبد الله، میمون است. استاد مؤلف هم ناشناخته است و تنها در همین مورد از او نقل شده است.

۱. ظاهراً صحیح محمد بن خالد اشعری است که در کتب اربعه طبق آمار نرم افزار درایة النور ۱/۲، ۱۷ مورد از عبد الله بن بکیر نقل می کند و نسخه صاحب وسائل هم از طب الائمه به صورت صحیح آن است (ج ۲، ص ۴۳۱) و باز هم استاد مؤلف ناشناس است و در کل این کتاب تنها یک مورد اسم ایشان یافت شد.

۲. در طب قدیم عرق کردن نیز به عنوان اموری که به درمان تب کمک می کند، عرق نیز ذکر شده است. به عنوان نمونه در کتاب جالینوس الی غلوquen (ص ۱۱۹) چنین آمده است: مداواة حمي الغب يكون باشياء تغير اعنى اشياء تبرد و ترطب و باشياء تستفرغ المادة بحسب ميلها اما بالبول بمنزلة الماء الذي يطبخ فيه الكرفس و الشبث و اما بالاسهال بمنزلة الحقنة اللينة و اما بالعرق بمنزلة التمريخ و اما باخراج الدم بمنزلة الفصد. البته در طب قدیم استفاده از آب سرد نیز به عنوان درمان تب، بسیار توصیه شده است. به عنوان نمونه رک: الحاوی، ج ۱۴، ص ۲۶۱. و نیز در الحاوی، ج ۱۵، ص ۳۷۹ چنین آمده است: و علاج الحمى الدموية: الفصد أو سقي الماء البارد.

۳. مشابه این حدیث در کتاب دعائم الاسلام (ج ۲، ص ۱۴۶) از پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ چنین نقل شده است: وَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: الْحُمَّى مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ فَأَطْفَنُوهَا بِالْمَاءِ وَ كَانَ إِذَا وُعِكَ دَعَا بِمَاءٍ وَ أَدْخَلَ فِيهِ يَدَهُ. در کتاب بلاغات النساء هم به سندی از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ چنین نقل می کند: «إن الحمى فيح من الحميم أو قال: من السعير أو قال: من النار فأطفئوها بالماء البارد» و جالب اینکه این روایت در کتاب علاء بن رزین (الاصول الستة عشر، ص ۳۵۷) نیز موجود است: الْحُمَّى مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ، أَطْفَنُوهَا بِالْمَاءِ. و عامه نیز به اسنادی این حدیث را از رسول اکرم نقل کرده اند. به عنوان نمونه رک: صحیح بخاری، ج ۴، ص ۸۹ و ۹۰ و نیز ج ۷، ص ۲۰ و صحیح مسلم، ج ۷، ص ۲۳ و ۲۴.

۴. در کتاب طب الائمه یک مورد دیگر (ص ۵۳) نیز ابتدا به اسم ایشان شده است. حماد بن عیسی از الحسین بن المختار نیز در کتب اربعه طبق آمار نرم افزار درایة النور ۱/۲، ۵۵ روایت نقل کرده است. ولی از الحسین بن المختار حتی یک روایت هم که در آن از محمد بن مسلم نقل کند، نیافتیم.

عَلَيْهِ الْآخَرَ

(۹۴) وَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَا وَجَدْنَا لِلْحُمَى مِثْلَ الْمَاءِ الْبَارِدِ وَ

الدُّعَاءِ

[۴۸] في صفة الحمى و طريق علاجه

(۹۵) عَوْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ [ابن] الْقَاسِمِ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ عَيْسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ أُسَامَةَ^۳ الشَّحَامِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَا اخْتَارَ جَدُّنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْحُمَى إِلَّا وَزَنَ عَشْرَ دَرَاهِمَ سُكَّرًا بِمَاءٍ بَارِدٍ عَلَى الرَّيْقِ^۴

(۹۶) عَوْنُ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَيْسَى قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ عَنْ أَبِي أُسَامَةَ قَالَ سَمِعْتُ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ:

إِنَّ الْحُمَى تُصَاعَفُ عَلَى أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

(۹۷) الْقَسْرِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْقَسْرِيِّ^۷ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ زَبْيَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زَيْنَبٍ^۸ قَالَ سَمِعْتُ الْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِخْرَاجُ الْحُمَى فِي ثَلَاثَةِ أَشْيَاءٍ فِي الْقَيْءِ وَ فِي الْعَرَقِ وَ فِي إِسْهَالِ الْبَطْنِ^۹

۱. ظاهرا ابن روایت تعلیق به روایت پیشین است.

۲. بسیاری از اطباء سنتی، قائل به نیکو بودن آب سرد برای همه انواع تب نیستند. به عنوان مثال جالینوس (کتاب جالینوس الی غلوقن) (المقالة الاولى والثانية)، ص ۱۳۳) چنین می گوید: و اما الباردة فليس ينبغي ان يستعملها دائما لان استعمال الاشياء الباردة ليس بمامون ولا محمود العاقبة في كل الحميات وذلك ان الاشياء الباردة بالفعل بمنزلة الماء البارد تحتاج في استعمالها الي تحصيل و تقدير كثير اذ كانت انما ينبغي ان يستعمل من بعد نضج المرض و عند ما يكون القوة قوية و العادة موافقه و اذا لم يكن شى من الاعضاء الشريفة ضعيفا ولا و اراما و اما الاشياء الباردة بالقوة فانها كثيرا ما قد يقهرها السبب الفاعل للحمي اذا كان هذا السبب باردا بمنزلة ما يتفق ذلك في الحمي البلغمية و في حمى الربع و لذلك لسنا نستعمل في هاتين الحميين اشيا تبرد بل اشيا تسخن.

۳. صحیح ابی اسامه است. ایشان ابو اسامه زید الشحام هستند که در کتب اربعه الحسین بن مختار طبق آمار نرم افزار درایه النور ۹، ۱/۲ مورد نقل کرده است. استاد مؤلف هم تنها در اینجا و روایت بعد مشاهده شد.

۴. در طب قدیم آب شکر را مهسل شکم می دانستند و از آنجا که اسهال رافع تب هست، می توان از آن استفاده کرد. رک: الحاوی، ج ۲۱، ص ۲۱۳.

۵. مشایبه همین روایت در مکارم الاخلاق (ص ۱۶۸) از امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَامُ چنین نقل شده است: عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ تَأْخُذُ لِلْحُمَى وَزَنَ عَشْرَةَ دَرَاهِمَ سُكَّرًا بِمَاءٍ بَارِدٍ عَلَى الرَّيْقِ.

۶. ظاهرا صحیح ابن عیسی باشد که به قرینه روایت سابق خلاصه نوشته است.

۷. ظاهرا استاد مؤلف در این روایت و روایت بعدی، یک نفر است که اسمشان تصحیف شده است.

۸. قبلا عرض کردیم که ظاهرا این فرد همان ابو اسماعیل محمد بن ابی زینب است که خط اعتدال از او به ابو الخطاب تعبیر می کردند. ۹. در طب قدیم اسهال شکم به عنوان دوايي برای تب ذکر شده است. به عنوان نمونه در الحاوی، ج ۱۴، ص ۳۰۹ چنین آمده است: جمله علاج الحمى السدوية إذا كانت فيها علامات حمى يوم ثم انحطت بلا عرق فهي سدوية و خاصة إن كان آدم من على أغذية غليظة و بحسب شدة الحمى تكون شدة السدد. و علاجها جملة إن كانت الحمى عظيمة أن يفصد ثم يقصد إلى تفتيح السدد بالسكنجبين و ماء الشعير و الحمام قبل النوبة بوقت صالح و ذلك ظاهر بدنه و إسهال بطنه و إدرار بوله برفق و تفقد نافض الحمى بعقلك فإنه بحسب

(۹۸) قَالَ السَّرِيِّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ السَّرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَزْمِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ عَنِ الرَّضَا عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام وَقَدْ اسْتَسْكَى فَبَاءَهُ الْمُتَرَفُّعُونَ بِالْأَدْوِيَةِ يَعْني الْأَطِبَّاءَ فَجَعَلُوا يَصْفُونَ لَهُ الْعَجَائِبَ فَقَالَ آئِنَ يَذْهَبُ بِكُمْ اقْتَصِرُوا عَلَي سَيِّدِ هَذِهِ الْأَدْوِيَةِ الْإِهْلِيلِجَ وَ الرَّازِيَانِجَ وَ السُّكَّرَ فِي اسْتِقْبَالِ الصَّيْفِ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ فِي كُلِّ شَهْرٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ فِي اسْتِقْبَالِ الشِّتَاءِ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ كُلُّ شَهْرٍ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ يُجْعَلُ مَوْضِعُ الرَّازِيَانِجِ مِصْطَكِي فَلَا يَمْرَضُ إِلَّا مَرَضَ الْمَوْتِ^۱

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۵۱

[۴۹] ما جاء في الحمى الربع و في هذه الحمى و طريق علاجها

(۹۹) عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَسْطَامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا كَامِلٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجُعْفِيِّ^۲ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: دَخَلْتُ عَلَي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ إِنِّي أَرَاكَ شَاحِبَ الْوَجْهِ^۳؟ قُلْتُ أَنَا فِي حُمَى الرَّبْعِ وَقَالَ آئِنَ آتَتْ عَنِ الْمُبَارِكِ الطَّيِّبِ؟ اسْحَقِ السُّكَّرَ ثُمَّ خُذْهُ بِالْمَاءِ وَ اشْرَبْهُ عَلَي الرِّيقِ عِنْدَ الْحَاجَةِ إِلَى الْمَاءِ قَالَ فَفَعَلْتُ فَمَا عَادَتْ إِلَيَّ بَعْدُ^۴

[۵۰] عودة للحمى الربع

(۱۰۰) عَبْدُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو زَكْرِيَا يَحْيَى بْنُ أَبِي بَكْرٍ عَنِ الْحَضْرَمِيِّ: أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ عليه السلام كَتَبَ

عظم السدد يكون بقاؤها، فإن كانت السدد قليلة لم تحتج إلى فصد و ما دمت لا ترى في الماء علامة عفن و لا في نوع الحرارة في اللمس فالحمى لم تنتقل إلى عفن لكنها بعد سديدة.

اما عرق نیز در شرح روایات سابق گذشت. و اما قیء نیز در برخی از کتب قدیم برای درمان تب ذکر شده است. از جمله رک: المغنی فی الطب، ص ۱۹۷ و ۲۱۰.

۱. در طب قدیم نیز گاهی داروهای برای مریض نشدن، یافت می شود. به عنوان مثال در الجامع لمفردات الادویة و الاغذیة (ج ۲، ص ۴۲۹) دارویی مشابه داروی این دستور طب الانمة چنین آمده است: الشریف: قال صاحب الفلاحة النبطیة عن آدم عليه السلام: ان بزر الرازیانج إذا اقتحم منه انسان وزن درهم مع مثله سكرًا و ابتداء ذلك من أول يوم تنزل الشمس برج الحمل، و اديم ذلك إلى أن تحل الشمس برج السرطان و فعل ذلك كل عام فإنه لا يمرض البتة، و لو بلغ عمره الطبیعی و تصح حواسه إلى أن يموت. در الرسالة الهارونیة (ج ۱، ص ۲۳۹) نیز دستور دیگری آمده است که البتة با این دستور كاملا متفاوت است.

۲. به جز مؤلف کتاب، تمام اشخاص ناشناس هستند. تنها نکته ای که هست اینکه در خود طب الانمة (ص ۱۰۱) با چنین سندی مواجه می شویم: أَبُو بَنْ عَمْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنْ كَامِلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: شَكَرَ رَجُلٌ إِلَيَّ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا عليه السلام كِه نشان می دهد، قریب به یقین از ابتدای این روایت اسمانی سقط شده است.

۳. شاحب الوجه یعنی کسی که رنگ و رویش بر اثر ضعف یا بیماری یا سفر تغییر کرده است. رک: کتاب العین، ج ۳، ص ۹۸.

۴. این روایت با انتهای سند یکسان در کافی (ج ۸، ص ۲۶۵) چنین نقل شده است: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ كَامِلِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجُعْفِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: دَخَلْتُ عَلَي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ مَا لِي بِكَ أَرَاكَ سَاهِمَ الْوَجْهِ فَقُلْتُ إِنَّ بِي حُمَى الرَّبْعِ فَقَالَ مَا [إِذَا] يَمْنَعُكَ مِنَ الْمُبَارِكِ الطَّيِّبِ اسْحَقِ السُّكَّرَ ثُمَّ امْخُضْهُ بِالْمَاءِ وَ اشْرَبْهُ عَلَي الرِّيقِ وَ عِنْدَ الْمَسَاءِ قَالَ فَفَعَلْتُ فَمَا عَادَتْ إِلَيَّ.

۵. ظاهرا مراد مؤلف کتاب است.

لَهُ هَذَا وَكَانَ ابْنُهُ يُحَمُّ حُمَى الرَّبِيعِ فَأَمَرَهُ أَنْ يَكْتُبَ عَلَى يَدِهِ الْيُمْنَى بِسْمِ اللَّهِ جَبْرَيْلُ وَعَلَى يَدِهِ الْيُسْرَى بِسْمِ اللَّهِ مِيكَائِيلُ وَعَلَى رِجْلِهِ الْيُمْنَى بِسْمِ اللَّهِ إِسْرَافِيلُ وَعَلَى رِجْلِهِ الْيُسْرَى بِسْمِ اللَّهِ ﴿ لَا يَرُونَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا ﴾ وَبَيْنَ كَتِفَيْهِ بِسْمِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ قَالَ وَمَنْ شَكَ لَمْ يَنْفَعَهُ^۲

[۵۱] في أدوية شتى عنهم عليه السلام

(۱۰۱) الْحَسَنُ بْنُ شاذَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام:^۳ وَسُئِلَ عَنِ الْحُمَى الْغَيْبِ الْعَالِيَةِ فَقَالَ يُؤْخَذُ الْعَسَلُ وَ الشُّونِيزُ وَيُلْعَقُ مِنْهُ ثَلَاثُ لَعَقَاتٍ^۴ فَإِنَّهَا تَنْفَلِعُ وَ هُمَا الْمُبَارَكَانِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْعَسَلِ ﴿ يُخْرِجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ ﴾^۵ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم:^۶ فِي الْحَبَّةِ السَّوْدَاءِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِلَّا السَّامَ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا السَّامُ؟ قَالَ الْمَوْتُ^۷ قَالَ وَ هَذَا نِ لَا يَمِيلَانِ إِلَى الْحَرَاةِ وَ الْبُرُودَةِ وَ لَا إِلَى الطَّبَائِعِ إِنَّمَا هُمَا شِفَاءٌ حَيْثُ وَقَعَا^۸

(۱۰۲) الْحَسَنُ بْنُ شاذَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الثَّلَاثِ عليه السلام قَالَ: خَيْرُ الْأَشْيَاءِ لِحُمَى الرَّبِيعِ أَنْ يُؤْكَلَ فِي يَوْمِهَا الْفَالُودَجُ الْمَعْمُولُ بِالْعَسَلِ وَ يُكْتَرُ زَعْفَرَانُهُ

۱. سوره انسان، آیه ۱۳.

۲. مشابه این روایت در کتاب مکارم الاخلاق (ص ۴۰۲) از همین راوی چنین نقل شده است: ذَكَرَ أَبُو زَكَرِيَّا الْحَضْرَمِيُّ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام كَتَبَ لَهُ هَذَا الْكِتَابَ وَ كَانَ يُحَمُّ حُمَى الرَّبِيعِ وَ أَمَرَ أَنْ يَكْتُبَ عَلَى يَدِهِ الْيُمْنَى بِسْمِ اللَّهِ جَبْرَيْلُ وَعَلَى يَدِهِ الْيُسْرَى بِسْمِ اللَّهِ مِيكَائِيلُ وَعَلَى رِجْلِهِ الْيُمْنَى بِسْمِ اللَّهِ إِسْرَافِيلُ وَعَلَى رِجْلِهِ الْيُسْرَى بِسْمِ اللَّهِ عِزْرَائِيلُ بِسْمِ اللَّهِ لَا يَرُونَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا وَ بَيْنَ كَتِفَيْهِ بِسْمِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ. ظاهرا این روایت نسخه‌ای از خود طب الائمه است زیرا قبلا عرض شد که در محدوده‌ای در مکارم الاخلاق است که گلچینی از طب الائمه نیز هست.

۳. ظاهرا به قرینه روایت آخر این باب، مراد ابی الحسن الثالث یعنی امام هادی عليه السلام است و ظاهرا مراد از ابو جعفر هم احمد بن محمد برقی باشد هر چند که چندان مسلم نیست. البته هر چند ابتداء به نظر می‌رسد که برقی بی واسطه از امام هادی نقل می‌کند ولی با تحقیق روشن می‌شود که این‌ها مکاتبات غیر برقی است که برقی نقل کرده است.

۴. شبیه این دستور در دعائم الاسلام (ج ۲، ص ۱۳۵) برای درمان دل درد آمده است. (حُدُّ سُرْبَةَ عَسَلٍ وَ أَلْقِ فِيهَا ثَلَاثَ حَبَّاتِ شُونِيزٍ أَوْ حَمْسًا أَوْ سَبْعًا وَ اشْرَبْهُ تَبْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ)

۵. سوره نحل، آیه ۶۹.

۶. اینجا ادامه روایت سابق است که در واقع به منزله تعلیل برای عبارت «المبارکان» است. ابتداء آیه آورده شد تا روشن شود که از چه جهت عسل مبارک است و در اینجا وجه مبارک بودن سیاه دانه بیان شده است.

۷. این قسمت از روایت بسیار مشهور است و عامه نیز آن را در معتبرترین کتبشان نقل کرده‌اند از جمله رک: صحیح بخاری، ج ۷، ص ۱۳ و ۱۴ و نیز صحیح مسلم، ج ۷، ص ۲۵. و اما این مضمون در شیعه رک: تحف العقول، ص ۱۲۴ و نیز خصال، ج ۲، ص ۶۳۷ که هر دو مورد دو نسخه از یک روایت هستند.

۸. این مضمون فراز اخیر روایت، منفرد است.

۹. در طب قدیم هیچ داروی دوا می‌شود. عسل و سیاه دانه نیز از این قاعده در نظر آن‌ها خارج نیستند. اجمالا عسل نیز در داروهای مختلفی به کار رفته است و خودش نیز به تنهایی برای درمان بیماری‌های مختلفی ذکر شده است. برای نمونه رک: الحاوی، ج ۲۱، ص ۲۶۷.

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۵۲

وَلَا يُؤْكَلُ فِي يَوْمِهَا غَيْرُهُ

[۵۲] في ماء زمزم

(۱۰۳) الْجَارُودُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْجَعْفَرِيِّ^۲ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ إِسْمَاعِيلِ بْنِ جَابِرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقَ عليه السلام يَقُولُ: مَاءُ زَمْرَمَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَأَظْنُهُ قَالَ كَانِنَا مَا كَانَ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ: مَاءُ زَمْرَمَ لِمَا شَرِبَ لَهُ^۳

[۵۳] في طين قبر الحسين ع

(۱۰۴) الْجَارُودُ بْنُ أَحْمَدَ عَنِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ الْجُعْفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زَيْنَبٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ عليه السلام يَقُولُ: طِينُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَأَمَانٌ مِنْ كُلِّ خَوْفٍ وَهُوَ لِمَا أُحِذَ لَهُ^۴

[۵۴] الأذان و الإقامة في قميص صاحب الحمى

(۱۰۵) مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْبُرْسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَرْمَظِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ السَّنَانُ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ ظَبْيَانَ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عليه السلام: أَنَّهُ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ مَوَالِيهِ وَقَدْ وَعِكَ وَقَالَ لَهُ مَا لِي أَرَاكَ مُتَغَيِّرَ اللَّوْنِ؟ فَقَالَ جُعِلَتْ فِدَاكَ وَعَكْتُ وَعَكَأَ شَدِيداً مِنْذُ شَهْرٍ ثُمَّ لَمْ تَنْقَلِعِ الْحُمَى عَنِّي وَقَدْ عَالَجْتُ نَفْسِي بِكُلِّ مَا وَصَفَهُ لِي الْمُتَرَفُّعُونَ فَلَمْ

۱. فالوده به همراه عسل و زعفران بسیار، دوايي است که زکریا رازی در کتاب الطب الملوکی (ص ۱۵۸) برای برخی از انواع دندان درد توصیه کرده است. عبارت ایشان چنین است: وینفع من أوجاع الأسنان إذا كانت مع حرارة.... و إذا کان مع برد فينفع منه.... و یطعم الأخبصة حارة، و الجودابات و الفالوذج/ الذي ليس بمعقد، الكثير العسل و الزعفران...

ولی اینکه از فالوده برای درمان تب استفاده شده باشد خصوصاً که فالوده طبع گرمی دارد و بیشتر برای درمان ضعف توصیه می شود، یافت نشد. رک: منافع الأغذية و دفع مضارها، ص ۲۵۷.

۲. احتمال دارد که ایشان محمد بن جعفر بن اسماعیل العبدي باشد که از محمد بن سنان نقل کرده است. برای نمونه رک: تهذیب، ج ۶، ص ۴۹.

۳. نسخه دیگری از این روایت در محاسن برقی (ج ۲، ص ۵۷۳) چنین نقل شده است: عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ إِسْمَاعِيلِ بْنِ جَابِرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ مَاءُ زَمْرَمَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَأَظْنُهُ قَالَ كَانِنَا مَا كَانَ قَالَ وَعَرَضْتُ أَنَا هَذَا الْحَدِيثَ عَنِ الْمُبَارَكِ وَهَمِينَ طَوْرٍ كَافِي (ج ۶، ص ۳۸۶): مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ إِسْمَاعِيلِ بْنِ جَابِرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ مَاءُ زَمْرَمَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَأَظْنُهُ قَالَ كَانِنَا مَا كَانَ. و مشابه مضمونی این روایت در محاسن (ج ۲، ص ۵۷۳) چنین آمده است: عَنْهُ عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَاءُ زَمْرَمَ دَوَاءٌ لِمَا شَرِبَ لَهُ. و نسخه دیگری از این روایت، در کافی (ج ۶، ص ۳۸۷) چنین آمده است.

۴. این مضمون در روایات متعددی آمده است. برای نمونه رک: وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۵۲۱ به بعد و نیز مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۲۹ به بعد.

أَنْتَمَعُ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حُلُّ أَرْزَارٍ قَمِيصِكَ وَ أَدْخِلْ رَأْسَكَ فِي قَمِيصِكَ وَ أَدْنِ وَ أَقِمَّ وَ أَقْرَأَ سُورَةَ الْحَمْدِ سَبْعَ مَرَّاتٍ قَالَ فَفَعَلْتُ ذَلِكَ فَكَأَنَّمَا نَشَطْتُ مِنْ عِقَالٍ^۱
 طب الائمة عليهم السلام، ص: ۵۳

[۵۵] في التفاح

(۱۰۶) الْحُسَيْنُ بْنُ بِسْطَامٍ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلْفٍ عَنِ الْوَشَاءِ الْحُسَيْنِيِّ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ جَعَفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي التَّفَاحِ مَا دَاوَوْا مَرْضَاهُمْ إِلَّا بِهِ^۲

[في الاستشفاء بالحمد] ۶

(۱۰۷) الْخَضِرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَوَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ^۵ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ التُّوفَلِيِّ عَنْ أَحَدِهِمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا قَرَأْتَ الْحَمْدَ سَبْعِينَ مَرَّةً إِلَّا سَكَنَ وَإِنْ سِتُّمُ فَجَرُّوا وَلَا تَشْكُرُوا^۶

[۵۶] في انتشار البر للحمى

(۱۰۸) الْفَيْضُ بْنُ الْمُبَارَكِ الْأَسَدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ عَنْ يُونُسَ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ^۷ قَالَ: مَرِضْتُ

۱. مشابه ابن روایت در مکارم الاخلاق (ص ۳۷۰) چنین آمده است: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ لِيَبْعُضِ أَصْحَابِهِ وَ قَدْ اسْتَكَى وَ عَكَ حُلُّ أَرْزَارٍ قَمِيصِكَ وَ أَدْخِلْ رَأْسَكَ فِي جَيْبِكَ وَ أَدْنِ وَ أَقِمَّ وَ أَقْرَأَ الْحَمْدَ سَبْعَ مَرَّاتٍ قَالَ فَعَلْتُ فَكَأَنَّمَا نَشَطْتُ مِنْ عِقَالٍ. ظاهرا این روایت نیز نسخه مختصر شده‌ای از طب الائمة است زیرا در قسمتی از مکارم الاخلاق است که گلچینی از طب الائمه نیز نقل می‌کند. لذا ظاهرا صاحب مکارم الاخلاق علاوه بر تلخیص در انتخاب، متن روایات را نیز تلخیص کرده باشند.

۲. سند تصحیفاتی دارد. صحیح آن چنین است: الوشاء الحسن بن علی عن عبد الله بن سنان.

۳. مشابه همین روایت در کتاب محاسن برقی (ج ۲، ص ۵۵۱) و کافی (ج ۶، ص ۳۵۶) چنین آمده است: عَنْهُ عَنِ أَبِيهِ عَنْ يُونُسَ عَنَّ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي التَّفَاحِ مَا دَاوَوْا مَرْضَاهُمْ إِلَّا بِهِ. در خود طب الائمة (ص ۱۳۵) نیز روایتی مشابه اینجا آمده است.

۴. این روایت ربطی به عنوان باب ندارد و لذا عنوان بابی برای آن زده‌ایم.

۵. به جز عبد الله بن الفضل التوفلی کس دیگری را از سند نمی‌شناسیم.

۶. نسخه‌ای از این روایت در کتاب کافی (ج ۲، ص ۶۲۳) چنین آمده است: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيعٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ التُّوفَلِيِّ رَفَعَهُ قَالَ: مَا قَرَأْتَ الْحَمْدَ عَلَى وَجْهِ سَبْعِينَ مَرَّةً إِلَّا سَكَنَ. و نیز در خود طب الائمة (ص ۸۸) نیز مشابه این روایت آمده است.

۷. اینکه داود در اینجا داود بن فرقد است یا داود الرقی یا داود بن زریب الخندقی یا داود بن نعمان، دقیقا روشن نیست. در کتاب کافی (ج ۲، ص ۵۶۴ و نیز ج ۸، ص ۸۸) نسخه‌ای از همین روایت چنین آمده است: عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهْتَدِيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ زُرَيْبٍ قَالَ: مَرِضْتُ بِالْمَدِينَةِ مَرَضًا شَدِيدًا فَبَلَغَ ذَلِكَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَتَبَ إِلَيَّ قَدْ بَلَغَنِي عَلَيْكَ فَاشْتَرِ صَاعًا مِنْ بَرِّ ثُمَّ اسْتَلْقِ عَلَيَّ فَفَاكَ وَ انْثُرْهُ عَلَيَّ صَدْرَكَ كَيْفَمَا انْتَرْتِ وَ قُلِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي إِذَا سَأَلْتُكَ بِهِ الْمُصْطَفَى كَشَفْتَ مَا بِهِ مِنْ ضَرٍّ وَ مَكَّنْتَ لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْتَهُ خَلِيفَتَكَ عَلَيَّ خَلَقْتَكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ عَلَيَّ أَهْلِ بَيْتِهِ - وَ أَنْ تُعَافِيَنِي مِنْ عِلَّتِي ثُمَّ اسْتَوِ جَالِسًا وَ اجْمَعْ الْبُرِّ مِنْ حَوْلِكَ وَ قُلْ مِثْلَ ذَلِكَ وَ افسُهُ مَدًّا لِكُلِّ مُسْكِينٍ وَ قُلْ مِثْلَ ذَلِكَ قَالَ دَاوُدُ فَفَعَلْتُ مِثْلَ ذَلِكَ فَكَأَنَّمَا نَشَطْتُ مِنْ عِقَالٍ وَ قَدْ فَعَلَهُ غَيْرٌ وَاجِدٍ فَانْتَمَعُ بِهِ. پس بر اساس این روایت هم مراد از عبد العزیز روشن می‌شود و هم اینکه به

بِالْمَدِينَةِ مَرَضًا شَدِيدًا قَبَلَكَ ذَلِكَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَتَبَ إِلَيَّ بَلَّغِي عَلَيْكَ فَاسْتَرِ صَاعًا مِنْ بُرٍّ وَ اسْتَلْقِ عَلَيَّ فَفَاكَ وَ انْتَرَهُ عَلَيَّ صَدْرِكَ كَيْفَ مَا انْتَرَهُ وَقُلِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي إِذَا سَأَلْتُكَ بِهِ الْمُضْطَرُّ كُشِفَ مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ مَكَنتَ لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْتَهُ خَلِيفَتَكَ عَلَيَّ خَلْقِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَنْ تُعَافِيَنِي مِنْ عِلَّتِي هَذِهِ ثُمَّ اسْتَوَّ جَالِسًا وَ اجْمَعَ الْبُرَّ مِنْ حَوْلِكَ وَقُلْ مِثْلَ ذَلِكَ وَ اقسِمْهُ مُدًّا مُدًّا لِكُلِّ مَسْكِينٍ وَقُلْ مِثْلَ ذَلِكَ قَالَ دَاوُدُ فَفَعَلْتُ مَا أَمَرَنِي بِهِ فَكَأَنَّمَا نَشِطْتُ مِنْ عِقَالٍ وَقَدْ فَعَلَهُ غَيْرٌ وَاحِدٍ فَانْتَفَعَ بِهِ

[۵۷] رقية بالغة مجربة للحمى عنهم عليه السلام

(۱۰۹) أَبُو غَسَّانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ مَسْعُودٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ أَبِي نَجْرَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ: حَضَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ يَعْلَمُ رَجُلًا مِنْ أَوْلِيَائِهِ رُقِيَةً الْحَمَّى طَبَ الْأُئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ص: ۵۴

فَكَتَبْتُهَا مِنَ الرَّجُلِ قَالَ يَقْرَأُ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ وَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ ثُمَّ يُكْتَبُ عَلَيَّ جَنَبِي الْمَحْمُومِ بِالسَّبَابَةِ اللَّهُمَّ ارحم جلدۀ الرقيق و عظمۀ الدقيق من سورة الحريق يا أم ولدٍ إن كنت آمنَت بالله و اليوم الآخر فلا تأكلني اللحم و لا تشربي الدم و لا تنهكي الجسم و لا تصدعي الرأس و انتقلني عن فلان بن فلانة إلى من يجعل مع الله إلهًا آخر لا إله إلا الله تعالى الله عما يشركون علوًا كبيرًا

[۵۸] في الكي و الحقنات

(۱۱۰) مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْعَلَوِيُّ الْمُسَوِّيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ يُعْنِي أَبَاهُ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلَ يُونُسُ بْنُ يَعْقُوبَ الرَّجُلَ الصَّادِقَ يُعْنِي جَعْفَرَ

دلیل بهتر بودن اجمالی نسخ کافی علی القاعدة صحیح داود بن زریبی خندقی باشد.

۱. سند وضع واضحی ندارد. عبد الرحمن بن ابی نجران به ندرت از یونس بن یعقوب نقل می کند و نیز بقیه افراد سند نیز به هیچ وجه شناخته شده نیستند و نیز ابن مسعود محمد بن عبد الله بن ابی احمد ظاهراً اشتباه است زیرا یا باید ابو مسعود به عنوان کنیه ذکر شود و بعد از آن اسم بیاید یا بالآخره باید اسم پدر عبد الله نباشد. در هر صورت متن سند بسیار مضطرب است.

۲. کنیه بیماری تب و حمی است. رک: کتاب العین، ج، ۸، ص ۴۶ و نیز نهاية ابن اثیر، ج، ۵، ص ۲۴۶.

۳. شبیه همین دستور بدون توصیه ابتدایی آن، در دعائم الاسلام (ج ۲، ص ۱۴۰) از رسول اکرم ﷺ چنین نقل شده است: وَ عَنْ عَلِيٍّ أَنَّهُ قَالَ: مَرَضْتُ فَعَادَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ أَنَا لَا أَتَقَارُّ عَلَيَّ فَرَأَيْتَنِي فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بِلَاءَ النَّبِيِّنَّ ثُمَّ الْأَوْصِيَاءَ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ أَبَشِرُ فَإِنَّهَا حَظُّكَ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مَعَ مَا لَكَ مِنَ الثَّوَابِ ثُمَّ قَالَ أ تَحِبُّ أَنْ يُكْشِفَ اللَّهُ مَا بِكَ فَقُلْتُ بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ قُلِ اللَّهُمَّ ارحم جلدی الرقيق و عظمی الدقيق و أعوذ بك من فورة الحريق يا أم ولدٍ إن كنت آمنَت بالله فلا تأكلني اللحم و لا تشربي الدم و لا تفورني على الفم و انتقلني إلى من يزعم أن مع الله إلهًا آخر فأتانا أسهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ حُدَّه لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَفَعَلْتُهَا فَعُوفِيَتْ مِنْ سَاعَتِي. و مشابه همین متن دعائم در کتاب دعوات راوندی (ص ۱۹۳) نیز به نقل از سلمه بن ابی سلمه آمده است.

بْنُ مُحَمَّدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ الرَّجُلُ يَكْتَوِي بِالنَّارِ وَرُبَّمَا قُتِلَ وَرُبَّمَا تَخَلَّصَ قَالَ اِكْتَوَى رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَانِمٌ عَلَى رَأْسِهِ (١١١) جَعْفَرُ بْنُ عَبْدِ الْوَاحِدِ قَالَ: حَدَّثَنَا النَّضْرُ بْنُ سُوَيْدٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ هَلْ يُعَالَجُ بِالْكَيِّ؟ قَالَ نَعَمْ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ فِي الدَّوَاءِ بَرَكَهً وَشِفَاءً وَخَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا عَلَى الرَّجُلِ أَنْ يَتَدَاوَى وَإِنْ لَا بَأْسَ بِهِ

[٥٩] في الحقنات عنهم رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ

(١١٢) ابْنُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُبَارَكُ بْنُ حَمَّادٍ عَنْ زُرْعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: الْحَقْنَةُ هِيَ مِنَ الدَّوَاءِ وَرَعْمُوا أَنَّهَا تُعْظَمُ الْبَطْنَ وَ قَدْ فَعَلَهَا رِجَالٌ صَالِحُونَ^١

١. مشابه همين متن در كتاب دعائم الاسلام (ج ٢، ص ١٤٥) چنین آمده است: وَعَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: لَا بَأْسَ بِالْحَقْنَةِ لَوْ لَا أَنَّهَا تُعْظَمُ الْبَطْنَ. در روایت ٤٠٠ ادب امیرالمؤمنین رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نیز (خصال، ج ٢، ص ٦١٠) مشابه این مطلب از رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین نقل شده است: حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدِ الْبُقَطِينِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ آبَائِهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَلَّمَ أَصْحَابَهُ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ أَرْبَعِمِائَةَ بَابٍ مِمَّا يُصْلِحُ لِلْمُسْلِمِ فِي دِينِهِ وَ دُنْيَاهُ..... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَدَاوَيْتُمْ بِهِ الْحَقْنَةُ وَ هِيَ تُعْظَمُ الْبَطْنَ وَ تُنْفَى دَاءَ الْجَوْفِ وَ تَقْوِي الْبَدْنَ.

[۶۰] في الحجامة و السعوط و الحمام و الحقنة عنهم عليهم السلام

(۱۱۳) حَفْصُ بْنُ عُمَرَ^۲ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ^۳ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ عَنْ حَفْصِ بْنِ عُمَرَ^۴ وَ هُوَ بَيَّاعُ السَّابِرِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: ۵: خَيْرُ

۱. روایات در این زمینه مختلف است. به موارد زیر توجه کنید:

الف. خَيْرٌ مَا تَدَاوَيْتُمْ بِهِ الْحِجَامَةُ وَ الشُّونِيزُ وَ الْقُسْطُ (طب النبي صلى الله عليه وآله وسلم، ص: ۳۱)
ب. وَ فِي حَدِيثِ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله خَيْرٌ مَا تَدَاوَيْتُمْ بِهِ الْحِجَامَةُ وَ الْقُسْطُ الْبُحْرِيُّ (عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية، ج: ۱، ص: ۱۰۳)

ج. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبُخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: الدَّوَاءُ أَرْبَعَةٌ الْحِجَامَةُ وَ السُّعُوطُ وَ الْحُقْنَةُ وَ الْقَيْءُ. (الخصال، ج: ۱، ص: ۲۴۹)

د. دعائم الاسلام (ج: ۲، ص: ۱۴۵): وَ الداء [الدَّوَاءُ] فِي أَرْبَعَةِ الْحِجَامَةِ وَ الْحُقْنَةِ وَ التَّوْرَةِ وَ الْقَيْءِ هـ. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ مُعْتَبِرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: الدَّوَاءُ أَرْبَعَةٌ السُّعُوطُ وَ الْحِجَامَةُ وَ التَّوْرَةُ وَ الْحُقْنَةُ. (كافي، ج: ۸، ص: ۱۹۲)

و. در کتب عامه از جمله سنن ترمذی (ج: ۲، ص: ۲۶۲) نیز چنین داریم: حدیثنا محمد بن یحیی، أخبرنا یزید بن هارون أخبرنا عباد ابن منصور عن عكرمة عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «إن خير ما تداويتم به اللدود والسعوط والحجامة والمشى، وخير ما احتلتم به الإثمد، فإنه يجلو البصر وينبت الشعر. قال: وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم له مكحلة يكتحل بها عند النوم ثلاثا في كل عين».

مجموعه عناوین به کار رفته در این روایات، اشاره به مجموعه روش های درمانی متعارف در آن روزگار بوده است که عبارتند از: حجامت (خارج کردن مقداری از خون بدن به روشی خاص) و سعوط (داخل کردن مواد از طریق بینی. قسط بحری و لدود هم از این نوع است.) و حقنة (داخل کردن مواد از راه روده بزرگ) و قیء (بالا آوردن و استفراغ) و مشی (مواد مسهل) و طلی (و نوره و روغن مالی به عنوان مثالی از آن) و حمام و خوردن داروهایی خاص (مثل عسل و شونیز) و کی (داغ کردن). البته ممکن است برخی از آن ها مثل «القیء» و «المشی» اختلاف نسخه باشند، هر چند که در هر صورت شکی نیست که هر دو از روش های درمانی متعارف بوده اند. البته روش های درمانی آن روزگار منحصر به این ها نبوده است. پس روایاتی که دواء را منحصر به برخی از این ها می کند، خلاف وجدان است و لذا یا باید در صدور آن ها تردید کرد و یا آن ها را بر غالبیت درمان توسط این ها یا مؤثرتر بودن این ها و ... حمل کرد که البته همین معانی نیز محل اشکال است. روایاتی هم که بهترین دواء ها را برخی از این ها معرفی می کند، گرفتار چنین مشکلی هستند چون برخی از بیماری ها و جدانا دواى بهتری از این موارد دارند ولی جزو این موارد نیستند. در مجموع این روایات بسیار محل اشکال است و بر فرض وثوق به صدور (که البته با وجود چنین اسناد ضعیفی خصوصا با تعارض دو به دوی این روایات نسبت به یکدیگر، وثوق به آن ها در غایت اشکال است)، راه حلی جز تعبد و رد علم آن به اهلش ندارد و الا به حسب دانش ظاهری ما، هرگز چنین نیست.

۲. در نسخه صاحب بحار الانوار، ظاهرا حفص بن محمد آمده است. (بحار الانوار، ج: ۵۹، ص: ۱۱۷) البته عجیب اینکه همین روایت در قسمت دیگری از بحار به صورت دیگری آمده است و به جای حفص بن محمد، جعفر بن عمر آمده است (بحار الانوار، ج: ۷۳، ص: ۷۶) و جالب اینکه مرحوم صاحب مستدرک نیز نسخه متفاوتی داشته اند و در آنجا جعفر بن محمد آمده است (مستدرک الوسائل، ج: ۱۶، ص: ۴۳۹)

۳. در نسخه صاحب وسائل، ابی القاسم بن محمد آمده است. (الفصول المهمة، ج: ۳، ص: ۱۸)

۴. اسم ایشان در نسخه صاحب وسائل نیامده است. (الفصول المهمة، ج: ۳، ص: ۱۸)

۵. بر اساس نکاتی که در ضمن افراد سند در حاشیه تحقیق ذکر کردیم و نیز عدم آشنایی هیچ یک از افراد سند نه در این کتاب و نه در دیگر کتب حدیثی، واضح است که این سند بسیار مضطرب است.

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۵۵

مَا تَدَاوَيْتُمْ بِهِ الْحِجَامَةُ وَالسُّعُوطُ وَالْحَمَامُ وَالْحُقْنَةُ

(۱۱۴) الْمُنْذِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ عَيْسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ السَّجِسْتَانِيِّ عَنْ جَعْفَرِ

بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الدَّوَاءُ أَرْبَعَةُ الْحِجَامَةُ وَالطَّلِيُّ وَالْقَيْءُ وَالْحُقْنَةُ

(۱۱۵) إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ حَسَّانَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ بُشَيْرٍ الْوَاسِطِيُّ

عَنْ ابْنِ مُسْكَانٍ وَزُرَّارَةَ قَالَا قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: طَبُّ الْعَرَبِ فِي ثَلَاثِ شَرْطَةٍ

الْحِجَامَةُ وَالْحُقْنَةُ وَآخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيْ

(۱۱۶) وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: طَبُّ الْعَرَبِ خَمْسَةُ شَرْطَةِ الْحَبَامِ وَالْحُقْنَةُ وَالسُّعُوطُ وَالْقَيْءُ

وَالْحَمَامُ وَآخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيْ

(۱۱۷) وَعَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: طَبُّ الْعَرَبِ فِي سَبْعَةِ شَرْطَةِ الْحِجَامَةِ وَالْحُقْنَةِ وَالْحَمَامِ وَ

۱. ایشان قطعا از امام باقر نقل نمی کنند (نجاشی، ص ۲۱۴) و لذا ظاهرا سند تصحیف شده است و به جای او، عن باشد و به جای او، قال، درست است.

۲. تعبیر «طب العرب» چندان واضح نیست. اگر منظور اختصاص این روش های طبی به عرب یا ابداع این روش ها توسط اعراب باشد، واضح است که چنین نیست و در سنت یونانی هم حتی حجامت و حقنه که در این روایت و دو روایت بعد مشترک است، یافت می شود. به عنوان نمونه زکریای رازی در الحاوی (ج ۲، ص ۲۲۲) چنین نقل می کند: اریباسیوس، قال: إذا رسخت المادة في الطبقات و أزم من الرمد و الوجع فحينئذ ينفع الحجامه على الأخدعين و العلق على الصدغين و ما قرب من العينين. و نیز همان (ج ۲، ص ۲۷۶) : أيشوع بخت، قال: ينفع من العشا فصد التيفال ثم فصد الآماق و الإسهال و الحقن الحادة ثم الحجامه على القفاء و العلق على الأصداغ و همان (ج ۳، ص ۵۰۹) : روفس الى من لا يجد طبيبا: جوامع ما قال في الخوانيق: الفصد، قال: هو أوجب ما يستعمل و الحجامه على الساق فإن العلة تخف به من ساعته إذا أخرج منه دم كثير، و الحقن الحادة فإنها حاضرة النفع ثم يغرغر بما يجلب البلغم. و همان (ج ۹، ص ۱۵۸) : الإسكندر: السكنجيين نافع للاختناق و تعصيب الساقين و الحجامه على الأربية و الفخذين و شحم الروائح المنتنة و تحمل الشيفات الطبية الريح. و نیز همان (ج ۱۰، ص ۳۷۲) : أركاغانيس في كتابه في «الأمراض المزمنة»: لسيلان المنى: ألزموه الأطعمة الغليظة و قسوا بدنه فإذا قوي بدنه انقطع عنه ذلك و حجموه بعد في الكاهل و القطن و دلکوا موضع الحجامه بالملح بعد الفراغ ثم استعملوا الأدوية المحمرة في كل خمسة أيام على القطن. و نیز (ج ۱۱، ص ۵۱۴) : فليغريوس قال: يعسر علاجه إذا كان في بدن بارد و زمان بارد و خاصة إن كان لحيما و هو في الأيسر أصعب و أشد، و لا تضع على الورك أدوية حارة قبل النفض بالفصد و الحقن، فإذا فصدت باسليق من ناحية العلة و الحجامه و العلق و حقنته.

اگر منظور رواج این درمان ها در میان عرب باشد، باید گفت که امور دیگری نیز هستند که در میان عرب رواج داشته اند و قطعا جنبه درمانی داشته اند و حتی در روایت آخر که مواردش از همه بیشتر است هم نیست، مثل فصد.

البته ظاهرا در میان خود اطباء عرب، طب عربی با این اصطلاح وجود داشته است و البته موارد درامانسان هم به موارد گفته شده در این روایات منحصر نبوده است. به عنوان مثال در کتاب کافی (ج ۸، ص ۱۹۳) چنین آمده است: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَخِيهِ الْعَلَاءِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْحَسَنِ الْمُتَطَبِّبِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي رَجُلٌ مِنَ الْعَرَبِ وَ لِي بِالطَّبِّ بَصَرٌ وَ طَبِّي طَبُّ عَرَبِيٍّ وَ لَسْتُ أَخْذُ عَلَيْهِ صَفْدًا فَقَالَ لَا بَأْسَ قُلْتُ إِنَّا نَبْطُ الْحَرْحُ وَ نَكْوِي بِالنَّارِ قَالَ لَا بَأْسَ قُلْتُ وَ نَسْقِي هَذِهِ السُّمُومَ الْأَسْمِجِقُونَ وَ الْغَارِقُونَ قَالَ لَا بَأْسَ قُلْتُ إِنَّهُ زُبْمَا مَاتَ قَالَ وَ إِنْ مَاتَ قُلْتُ نَسْقِي عَلَيْهِ النَّبِيدَ قَالَ لَيْسَ فِي حَرَامِ شِفَاءٍ- قَدْ اسْتَكَى اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَتْ لَهُ عَائِشَةُ بِكَ ذَاتُ الْجَنْبِ فَقَالَ أَنَا أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ أَنْ يُتَلَيَّنِي بِذَاتِ الْجَنْبِ قَالَ فَأَمَرَ قُلْتُ بِصَبْرِ.

السُّعُوطِ وَالْقَيْءِ وَ شَرْبَةِ عَسَلٍ وَ آخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيْ وَ رَبَّمَا يَزَادُ فِيهِ التُّورَةُ

[۶۱] في علامات هيجان الدم

(۱۱۸) عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُيَيْدَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى عَنْ مُسَيَّرٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: إِنَّ لِلدَّمِ وَ هَيْجَانِهِ ثَلَاثَ عَلَامَاتٍ التُّشْرَةُ فِي الْجَسَدِ وَ الْحِكَّةُ وَ دَيْبِيبُ الدَّوَابِّ^۱ وَ^۲

[۶۲] عوذة عند الحجامة

(۱۱۹) مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ مُنْجَابٍ قَالَ: حَدَّثَنَا خَلْفُ بْنُ حَمَادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ^۳ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام لِرَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ إِذَا أَرَدْتَ الْحِجَامَةَ فَحَرَجِ الدَّمَ مِنْ مَحَاجِمِكَ فَقُلْ قَبْلَ أَنْ تَفْرُغَ وَ قُلْ وَ الدَّمَ يَسِيلُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَعُوذُ بِاللَّهِ الْكَرِيمِ مِنَ الْعَيْنِ فِي الدَّمِ وَ مِنْ كُلِّ سُوءٍ فِي حِجَامَتِي هَذِهِ ثُمَّ قَالَ أَعَلِمْتَ أَنَّكَ إِذَا قُلْتَ هَذَا فَقَدْ جَمَعْتَ إِنْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ ﴿ وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَ مَا مَسَّنِي السُّوءُ ﴾^۴ يَعْنِي الْفَقْرَ وَ قَالَ جَلَّ جَلَالُهُ ﴿ وَ لَقَدْ

۱. در کتاب مکارم الاخلاق (ص ۷۳) ابن روایت چنین نقل شده است: مِنْ طِبِّ الْأَيُّمَةِ قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام إِنَّ لِلدَّمِ ثَلَاثَ عَلَامَاتٍ الْبُتْرُ فِي الْجَسَدِ وَ الْحِكَّةُ وَ دَيْبِيبُ الدَّوَابِّ وَ فِي حَدِيثِ آخَرَ وَ النُّعَاسَ وَ كَانَ إِذَا اغْتَلَّ إِنْسَانٌ مِنْ أَهْلِ الدَّارِ قَالَ انظُرُوا فِي وَجْهِهِ فَإِنْ قَالُوا أَصْفَرُ قَالَ هُوَ مِنَ الْمَرَّةِ الصُّفْرَاءِ فَيَأْمُرُ بِمَاءٍ فَيَسْقَى وَ إِنْ قَالُوا أَحْمَرُ قَالَ دَمٌ فَيَأْمُرُ بِالْحِجَامَةِ.

۲. در طب قدیم بیش از این علانم به عنوان علانم دم و هيجان آن ذکر شده است. در ارجوزه ابن سینا (شرح ابن رشد لارجوزه ابن سینا فی الطب، ص ۱۴۰) چنین آمده است: ۵۰۹- إن يغلب الدم من الأخلاط/ فالنوم والصداع في إفراط/ ۵۱۰- وظل العروق واحمرار/ وربما نكلت الافكار/ ۵۱۱- وتقل الرأس وضعف الحس/ وكسل والحر عند اللمس/ ۵۱۲- وتقل الأكتاف والتأوب/ وربما ثقلت الجوانب/ ۵۱۳- ويظهر الرعاف والتمطي/ ويطلق الطبع بغير فرط/ ۵۱۴- والخصب في العيش وأحلام فرح/ وكثرة الألوان فيها و المرح/ ۵۱۵- وحكة في موضع الفصاده/ وحمرة العين لغير عادة/ ۵۱۶- ودمل أو بثر في الجسم/ أو حلوة يأكلها في النوم/ ۵۱۷- أو كان طعم الفم ذا حلاوه/ وقد تغذى قبل بالحلاوه (۱/۷۴) / ۵۱۸- أو كانت الأعراض في الربيع/ أو في الشباب الأول البديع/ ۵۱۹- تدلنا على الدمى من علل/ و سترها عند بدني بالعمل.

۳. نسخه دیگری از همین روایت در کتاب معانی الاخبار (ص ۱۷۲) چنین نقل شده است: أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ (بن محمد) بْنِ سِنَانٍ عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَادٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ لِرَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ إِذَا أَرَدْتَ الْحِجَامَةَ وَ حَرَجِ الدَّمَ مِنْ مَحَاجِمِكَ فَقُلْ قَبْلَ أَنْ تَفْرُغَ وَ الدَّمَ يَسِيلُ - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَعُوذُ بِاللَّهِ الْكَرِيمِ فِي حِجَامَتِي هَذِهِ مِنَ الْعَيْنِ فِي الدَّمِ وَ مِنْ كُلِّ سُوءٍ ثُمَّ قَالَ وَ مَا عَلِمْتَ يَا فُلَانُ أَنَّكَ إِذَا قُلْتَ هَذَا فَقَدْ جَمَعْتَ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ - وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَ مَا مَسَّنِي السُّوءُ يَعْنِي الْفَقْرَ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ - كَذَلِكَ لِنُصَفِّعَنَّ السُّوءَ وَ الْفُحْشَاءَ يَعْنِي أَنْ يَدْخُلَ فِي الرِّئَا وَ قَالَ لِمُوسَى عليه السلام ادْخُلْ بَدَنَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ قَالَ مِنْ غَيْرِ بَرَصٍ.

که از این روایت اولاً روشن می شود که در سند حدیث ظاهرًا تصحیف و جابه جای رخ داده است و به جای عبد الله بن مسکان، محمد بن سنان باشد و البته اسم محمد بن سنان قبل از خلف بن حماد باشد و بر اساس طب الانمة می توان سند معانی الاخبار را نیز تصحیح کرد. همچنین اختلافات متنی دیگری نیز در متن روایت مشاهده می شود. البته در هر صورت نقل خلف بن حماد از جابر متعارف نیست ولی نقل و جاده آن چندان بعید هم نیست زیرا خلف بن حماد از هم خط جابر مثل مفضل بن عمر نقل می کند.

(رک کافی، ج ۲، ص ۱۸۹)

۴. سوره اعراف، آیه ۱۸۸.

طب الأنمة عليهم السلام، ص: ۵۶

هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ ﴿۱﴾ فَالسُّوءُ هَاهُنَا الزَّنَاءُ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي قِصَّةِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴿أَدْخُلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ﴾ ﴿۲﴾ يَعْنِي مِنْ غَيْرِ مَرَضٍ وَ اجْمَعْ ذَلِكَ عِنْدَ حِجَامَتِكَ وَ الدَّمُ يَسِيلُ بِهَذِهِ الْعُوذَةِ الْمُتَمَدَّةِ

[۶۳] اختيار الأيام للحجامة عنهم عليهم السلام

(۱۲۰) مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى ۳ الْبُرْسِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَرَمِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمْرِو الْجُعْفِيِّ قَالَ: سَأَلَ طَلْحَةَ بْنَ زَيْدٍ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْحِجَامَةِ يَوْمَ السَّبْتِ وَ يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ وَ حَدَّثَنِي بِالْحَدِيثِ الَّذِي تَرْوِيهِ الْعَامَّةُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَنْكَرُوهُ وَ قَالُوا الصَّحِيحُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذَا تَبِعَ بِأَحَدِكُمْ الدَّمُ فَلْيَحْتَجِمِ لَا يَقْتُلْهُ ثُمَّ قَالَ مَا عَلِمْتُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَرَى بِهِ بَأْسًا ﴿۱۲۱﴾ وَ رَوَى أَيْضًا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَوَّلُ ثَلَاثَاءٍ تَدْخُلُ فِي شَهْرِ آذَانَ بِالرُّومِيَةِ الْحِجَامَةُ فِيهِ مَصْحَحَةٌ سَنَةً بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى

(۱۲۲) وَ رَوَى أَيْضًا عَنْهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ الْحِجَامَةَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِسَبْعَةِ عَشَرَ مِنَ الْهِلَالِ مَصْحَحَةٌ سَنَةً

(۱۲۳) السَّجِسْتَانِيُّ قَالَ: قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَافِرٌ أَيَّ يَوْمٍ شِئْتَ وَ تَصَدَّقْ بِصَدَقَةٍ ۶

۱. سوره يوسف، آیه ۲۴.

۲. سوره نمل، آیه ۱۲.

۳. این سند در این کتاب مکرر است و قطعا اینجا تصحیف شده است و صحیح «محمد بن جعفر البرسی» است.

۴. عجیب اینکه همین روایت طلحه بن زید از امام صادق عليه السلام و سؤال ایشان از حجامت روز شنبه در خود طب الانمه (ص ۱۳۶) از طریق خود محمد بن سنان (که در طریق اینجا هم هست) به صورت متفاوتی نقل شده است: الْأَشْعَثُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْأَشْعَثِ مِنْ وَلَدِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسِ الْكِنْدِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُخْتَارِ مِنْ وَلَدِ الْمُخْتَارِ بْنِ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانَ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْحِجَامَةِ يَوْمَ السَّبْتِ قَالَ يُضَعْفُ قُلْتُ إِنَّمَا عَلَيَّ مِنْ ضَعْفِي وَ قِلَّةِ قُوَّتِي قَالَ فَعَلَيْكَ بِأَكْلِ السَّفَرَجْلِ الْحُلُوِّ مَعَ حَبِّهِ فَإِنَّهُ يَقْوِي الضَّعْفَ وَ يُطَيِّبُ الْمَعِدَةَ وَ يُزَكِّي الْمَعِدَةَ

۵. در مکارم الاخلاق (ص ۷۶) مشابه این روایت چنین آمده است: وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحِجَامَةُ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِسَبْعِ عَشْرَةَ تَمْضِي مِنَ الشَّهْرِ دَوَاءٌ لِدَاءِ سَنَةٍ. وَ مشابه آن در خصال (ج ۲، ص ۳۸۵) با مقداری اختلاف و تفصیل بیشتر چنین آمده است: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبُرْزُغِيُّ عَنْ أَبِي الْخَزْرَجِ عَنْ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِي نَضْرَةَ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ احْتِجَمَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِسَبْعِ عَشْرَةَ أَوْ تِسْعِ عَشْرَةَ أَوْ لِأَحَدَى وَ عِشْرِينَ مِنَ الشَّهْرِ كَانَتْ لَهُ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ مِنْ أدْوَاءِ السَّنَةِ كُلِّهَا وَ كَانَتْ لِمَا سَوَى ذَلِكَ شِفَاءً مِنْ وَجَعِ الرَّأْسِ وَ الْأَضْرَاسِ وَ الْجُنُونِ وَ الْجُدَامِ وَ الْبَرَصِ.

۶. این روایت به این صورتی که فعلا مشاهده می شود ربط مستقیمی به باب ندارد و ظاهرا حکمت قرار دادن آن در این باب این باشد که نحوست ایام با صدقه بر طرف می شود و لذا در حجامت نیز اگر کسی صدقه بدهد، نحوست بر طرف خواهد شد و هر روز حجامت کند، عیبی نخواهد داشت ولی در روایات ما روایتی داریم که از لحاظ تعبیر بسیار به اینجا نزدیک است و ظاهرا در اصل طب الانمه چیزی شبیه به آن آمده است. نقل کافی (ج ۸، ص ۲۷۳) چنین است: عَنْهُ عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَبَّاجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: اقْرَأْ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَ احْتَجِمِ أَيَّ يَوْمٍ شِئْتَ وَ تَصَدَّقْ وَ اخْرُجْ أَيَّ يَوْمٍ شِئْتَ. وَ مشابه آن در قسمت حجامت در فقه الرضا (ص ۳۹۴) و نیز در خصال (ج ۲، ص ۳۹۰) چنین آمده است: حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي

[۶۴] منافع الحجامة

(۱۲۴) مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا فَضَالَةُ بْنُ أَيُّوبَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ^۱ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ الصَّادِقِ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: مَا أَشْتَكِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَجَعًا قَطُّ إِلَّا كَانَ مَفْرُوعَهُ إِلَى الْحِجَامَةِ^۲ وَقَالَ أَبُو طَيْبَةَ^۳ حَجَمْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۵۷

وَأَعْطَانِي دِينَارًا وَشَرِبْتُ دَمَهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَشْرَبْتَهُ؟ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ وَ مَا حَمَلَكَ عَلَى ذَلِكَ؟ قُلْتُ أَتَبَرَّكَ بِهِ قَالَ أَحَدَتْ أَمَانًا مِنَ الْأَوْجَاعِ وَالْأَسْقَامِ وَالْفَقْرِ وَالْفَاقَةِ وَاللَّهِ مَا تَمَسَّكَ النَّارُ أَبَدًا^۴

(۱۲۵) الزُّبَيْرُ بْنُ بَكَّارٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَمَّارٍ عَنْ فَضْلِ الرَّسَّانِ^۵ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِنْ دَوَاءِ الْأَنْبِيَاءِ الْحِجَامَةُ وَالْتُّورَةُ وَالسُّعُوطُ

[۶۵] الأوقات المختلفة في الحجامة

(۱۲۶) أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَيْقٍ قَالَ: مَرَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَوْمٍ يَحْتَجِمُونَ قَالَ مَا كَانَ عَلَيْكُمْ لَوْ أَخْرَجْتُمُوهُ إِلَى عَشِيَّةٍ الْأَحَدِ فَكَانَ أَبْرَأَ لِلدَّاءِ^۶؟

مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى بْنِ عُثَيْدٍ عَنْ زَكَرِيَّا الْمُؤْمِنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ رَبَاحِ الْقَلَاءِ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَحْتَجِمُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ تَحْتَجِمُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ قَالَ أَقْرَأُ آيَةَ الْكُرْسِيِّ فَإِذَا هَاجَ بِكَ الدَّمُ لَيْلًا كَانَ أَوْ نَهَارًا فَأَقْرَأُ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَاحْتَجِمُ. و مشابه آن در فقيه (ج ۲، ص ۲۶۹) از حماد بن عثمان نقل شده است.

۱. ظاهرا مراد اسماعیل بن ابی زیاد السکونی است که در خود این کتاب (ص ۳۹ و ۶۶ و ۶۶) از سکونی نقل می کند و شاهد بر این مطلب وجود این روایت در کتاب جعفریات که در اصل کتاب سکونی است نیز می باشد.

۲. این قسمت حدیث در کتاب جعفریات (ج ۱، ص ۱۶۲) نیز آمده است.

۳. اسد الغابة (ج ۵، ص ۲۳۶) در ترجمه او می گوید: * (ب د ع * أبو طيبة) * الحجام مولى بنی حارثة من الأنصار ثم مولى محیصة بن مسعود كان يحجم النبي صلى الله عليه وسلم قبل اسمه دينار وقيل نافع وقيل ميسرة.

۴. این حدیث در عامة مشهور است. نوبی هم در المجموع (ج ۱، ص ۲۳۴) به این مطلب چنین شهادت می دهد: بنجاسة هذه الفضلات بأنه صلى الله عليه وسلم كان يتنزه منها واستدل من قال بطهارتها بالحديثين المعروفين أن أبا طيبة الحاحم حجه صلى الله عليه وسلم وشرب دمه ولم ينكر عليه وان امرأة شربت بوله صلى الله عليه وسلم فلم ينكر عليها وحديث أبي طيبة ضعيف وحديث شرب المرأة البول صحيح رواه الدارقطني وقال هو حديث صحيح وهو كاف في الاحتجاج لكل الفضلات قياسا: وموضع الدلالة أنه صلى الله عليه وسلم لم ينكر عليها ولم يأمرها بغسل فمها ولا نهاها عن العود إلى مثله وأجاب القائل بالطهارة عن تنزهه صلى الله عليه وسلم عنها ان ذلك على الاستحباب والنظافة والصحيح عند الجمهور نجاسة الدم والفضلات وبه قطع العراقيون وخالفهم القاضي حسين فقال الأصح طهارة الجميع والله أعلم. در شیعه نیز ماجرای خوردن خون در کتب روایی مختلفی از طریق خط غلو نقل شده است از جمله: کافی (ج ۵، ص ۱۱۶) و نیز من لا یحضره الفقیه (ج ۳، ص ۱۶۰).

۵. صحیح الفضیل بن الزبیر الرسان است که از متکلمین زیدیه است. (رک: رجال کشی، ص ۲۸۵)

۶. مشابه این روایت در کتاب خصال (ج ۲، ص ۳۸۳) چنین آمده است: حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَسَدِ الْبَصْرِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَادٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ مَرَّ بِقَوْمٍ يَحْتَجِمُونَ فَقَالَ مَا كَانَ عَلَيْكُمْ لَوْ أَخْرَجْتُمُوهُ إِلَى عَشِيَّةِ الْأَحَدِ فَكَانَ يَكُونُ أَنْزَلَ لِلدَّاءِ.

(١٢٧) وَعَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: احْتَجِمُوا إِذَا هَاجَ بِكُمْ الدَّمُ فَإِنَّ الدَّمَ رَبَّمَا تَبِعَ بِصَاحِبِهِ فَيَقْتُلُهُ^١

(١٢٨) وَعَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: خَيْرُ مَا تَدَاوَيْتُمْ بِهِ الْحَقْنَةُ وَالسُّعُوطُ وَالْحِجَامَةُ وَالْحَمَامُ^٢

[٦٦] الحجامات في مواضع شتى من البدن

(١٢٩) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ بْنُ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْحِجَامَةُ فِي الرَّأْسِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِلَّا السَّامُ^٣

(١٣٠) الْخَضِرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَوَارِيُّ بْنُ أَبِي مُحَمَّدٍ الْبُرْدَعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا صَفْوَانُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَحْتَجِمُ بِثَلَاثٍ وَاحِدَةٍ مِنْهَا فِي الرَّأْسِ يُسَمِّيهَا الْمُتَقَدِّمَةَ^٤ وَوَاحِدَةً بَيْنَ الْكَتِفَيْنِ يُسَمِّيهَا النَّافِعَةَ وَوَاحِدَةً بَيْنَ الْوَرَكَيْنِ يُسَمِّيهَا الْمُعِينَةَ

١. مشابه ابن مضمون را عامه از رسول الله نقل کرده اند. به عنوان نمونه در سنن ابن ماجه (ج ٢، ص ١١٥٣) چنین آمده است: ولا يتبغ بأحدكم الدم، فيقتله، و نیز در مجمع الزوائد (ج ٥، ص ٩٣) چنین آمده است: لا يتبغ بكم الدم فيقتلكم. و نیز فتح الباری (ج ١٠، ص ١١٦) چنین آمده است: احتجموا لا يتبغ بكم الدم فيقتلكم.

٢. بحث از این روایت در طب الامنة (ص ٥٤ و ٥٥) گذشت.

٣. ظاهرا صحیح «ابی» باشد که مراد پدر احمد بن محمد بن خالد برقی است که ظاهرا از مشایخ مصنف است.

٤. این روایت در کافی (ج ٨، ص ١٦٠) نیز آمده است: سهل بن زیاد عن ابن فضال عن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الحجامة في الرأس هي المغيبة تنفع من كل داء إلا السام و شبر من الحاجبين إلى حيث بلغ إبهامه ثم قال هاهنا. و در عامه نیز مشابه آن آمده است. به عنوان نمونه در مجمع الزوائد (ج ٥، ص ٩٤) چنین آمده است: وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحجامة في الرأس شفاء من سبع أدواء لصاحبها من الجنون والصداع والجذام والبرص والنعاس ووجع الأضراس وظلمة يجدها في عينيه. البته با لفظ دواء من كل داء، در جامع الصغير طبرانی (ج ١، ص ٣٠٠) چنین آمده است: إن الحجامة في الرأس دواء من كل داء: الجنون والجذام، والعشا، والبرص، والصداع.

٥. ظاهرا اشتباه شده است. در کتاب معانی الاخبار (ص ٢٤٧ و ٢٤٨) داریم: أبي رجمة الله قال حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن أبي عبد الله رفعه إلى أبي عبد الله جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام قال: احتجم النبي ﷺ في رأسه و بين كتفيه و في قفاة ثلاثا سمي واحدة النافعة و الأخرى المغيبة و الثالثة المنقذة. و بهذا الإسناد عن أحمد بن أبي عبد الله عن الحسن بن علي عن أحمد بن عابد عن ابن سلمة و هو أبو خديجة و اسمه سالم بن مكرم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الحجامة على الرأس على شبر من طرف الأنف و فتر بين الحاجبين فكان رسول الله ﷺ يسميها بالمنقذة - و في حديث آخر قال: كان رسول الله ﷺ يحتجم على رأسه و يسميها المغيبة أو المنقذة.

نسخه مغيبه در کافی (ج ٨، ص ١٦٠) نیز آمده است: سهل بن زیاد عن ابن فضال عن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الحجامة في الرأس هي المغيبة تنفع من كل داء إلا السام و شبر من الحاجبين إلى حيث بلغ إبهامه ثم قال هاهنا.

در مكارم الاخلاق (ص ٧٦) نیز اقوال را به این صورت نقل می کند: و عن أبي الحسن عليه السلام قال احتجم رسول الله ﷺ في رأسه و بين كتفيه و قفاة و سمي الواحدة النافعة و الأخرى المغيبة و الثالثة المنقذة و في غير هذا الحديث التي في الرأس المنقذة و التي في النقرة المغيبة و التي في الكاهل النافعة و روي المغيبة.

در كنز العمال (ج ١٠، ص ٩) هم چنین آمده است: الحجامة في الرأس هي المغيبة أمرني بها جبريل حين أكلت طعام اليهودية.

[۶۷] النظر في خروج الدم و الحجام يحجمك

(۱۳۱) عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الطَّبْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ أَبِي الْحَسَنِ عَنْ أُمِّهِ أُمِّ مُحَمَّدٍ: قُلْتُ [قَالَتْ] قَالَ سَيِّدِي عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ نَظَرَ إِلَى أَوَّلِ مِحْجَمَةٍ مِنْ دَمِهِ أَمِنَ مِنَ الْوَاهِيَةِ إِلَى الْحِجَامَةِ الْآخَرَى فَسَأَلْتُ سَيِّدِي مَا الْوَاهِيَةُ؟ فَقَالَ وَجَعُ الْعُنُقِ

(۱۳۲) إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخُزَامِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ يُونُسَ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَخِيهِ عَنْ عُمَرَ بْنِ شُمَيْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدٍ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ احْتَجَمَ فَنَظَرَ إِلَى أَوَّلِ مِحْجَمَةٍ دَمِهِ أَمِنَ مِنَ الرَّمَدِ إِلَى الْحِجَامَةِ الْآخَرَى

(۱۳۳) أَبُو زَكَرِيَّا يَحْيَى بْنُ أَدَمَ قَالَ: حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى بَيْعُ السَّابِرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُكَيْرٍ عَنْ شُعَيْبِ الْعَقْرُقُوفِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ الْأَزْدِيُّ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبْعِيِّ عَمَّنْ ذَكَرَهُ: أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَغْتَسِلُ مِنَ الْحِجَامَةِ وَالْحَمَامِ قَالَ شُعَيْبٌ فَذَكَرْتُهُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا احْتَجَمَ هَاجَ بِهِ وَتَبَّعَ فَاغْتَسَلَ بِالْمَاءِ الْبَارِدِ لِيَسْكُنَ عَنْهُ حَرَارَةُ الدَّمِ وَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ إِذَا دَخَلَ الْحَمَامَ هَاجَتْ بِهِ الْحَرَارَةُ صَبَّ عَلَيْهِ الْمَاءُ الْبَارِدُ فَتَسْكُنَ عَنْهُ الْحَرَارَةُ

[۶۸] حجامه الكاهل من دون الأخدعين

(۱۳۴) الْحَارِثُ بْنُ وَوَلِدِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَحْتَجِمُ فِي الْأَخْدَعَيْنِ فَاتَاهُ جَبْرَيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِحِجَامَةِ الْكَاهِلِ

(۱۳۵) دَاوُدُ بْنُ سُلَيْمَانَ الْبَصْرِيِّ الْجَوْهَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي نَصْرِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: سَأَلْتُ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْحِجَامَةِ [فَقَالَ] مَنْ احْتَجَمَ [يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ] يُرِيدُ خِلَافاً عَلَى أَهْلِ الطَّيْرَةِ عُوْفِي مِنْ كُلِّ عَاهَةٍ وَوَقِي كُلَّ آفَةٍ

(۱۳۶) إِبْرَاهِيمُ بْنُ سِنَانٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الدَّارِمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا زُرَّارَةُ بْنُ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ احْتَجَمَ فَقَالَ يَا جَارِيَةَ هَلُمَّي ثَلَاثَ سَكْرَاتٍ ثُمَّ بَعْدَ الْحِجَامَةِ يُوْرِدُ الدَّمَ الصَّافِي وَيَقْطَعُ الْحَرَارَةَ

۱. در طب قدیم به خوردن مواد مختلفی بعد از حجامت توصیه شده است و عمدتاً بر اساس طبع شخصی که حجامت شده است، نوع آن ماده تعیین می شود. به عنوان مثال در کتاب «الجراحة، المقالة الثلاثون من التصريف لمن عجز عن التأليف» (ص ۴۱۰) می گوید: فان كان المحتجم أو المقصد صفراويا والغالب على دمه الحده والالتهاب، فينبغي أن يأخذ المبردات كالرمان والهندبا بالخل والخس والسكنجين والجلاب ونحوها ويجعل أطعمته الفراريج ولحوم الضأن سكباجات وحضرميات ونحوها ومن كان

(۱۳۷) وَعَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام: كُلُّ الرُّمَانِ بَعْدَ الْحِجَامَةِ رُمَانًا حُلُوفًا فَإِنَّهُ يُسْكِنُ الدَّمَ وَ يُصَفِّي الدَّمَ فِي الْجَوْفِ^۲

[۶۹] في الحمية

(۱۳۸) إِسْحَاقُ بْنُ يُونُسَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعِيسَى^۳ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جُعِلَتْ فِدَاكَ يَمْرُضُ مِنَّا الْمَرِيضُ فَيَأْمُرُهُ الْمُعَالِجُونَ بِالْحَمِيَةِ قَالَ لَكِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نَحْتَمِي إِلَّا مِنَ التَّمْرِ وَ تَدَاوَى بِالتَّفَّاحِ وَ الْمَاءِ الْبَارِدِ قُلْتُ وَ لِمَ تَحْتَمُونَ مِنَ التَّمْرِ قَالَ لِأَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله حَمَى عَلِيًّا عليه السلام مِنْهُ فِي مَرَضِهِ وَ قَالَ لَا يَصْرُ الْمَرِيضُ مَا حَمَى عَنْهُ مِنَ الطَّعَامِ

(۱۳۹) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَاطٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: لَا يَنْفَعُ الْحَمِيَةَ بَعْدَ سَبْعَةِ أَيَّامٍ^۴

(۱۴۰) الْحَسَنُ بْنُ رَجَاءٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ:

مواجهه باردا فینگی آن یسقی شراب العسل أو شراب المنبه أو السکنجن البزوري. و نیز در کتاب القانون (ج ۱، ص ۲۷۵) می گوید: و المحتجم الصفراوي يتناول بعد الحجامة حب الرمان و ماء الرمان و ماء الهندبا بالسكر و الخس بالخل.

۱. برای آگاهی از آثار انار در علم جدید، رک به حاشیه فصل ۲۲۹ همین کتاب.

۲. مشابه این مضمون در رساله ذهبیه (ص ۶۱) نیز آمده است: وَ مَصَّ مِنَ الرُّمَانِ الْإِمْلِسِيِّ فَإِنَّهُ يَقْوِي النَّفْسَ وَ يُحْيِي الدَّمَ.

در طب قدیم نیز گاهی به خوردن انار یا آب انار یا دانه انار بعد از حجامت توصیه شده است، برای نمونه:

ابن سینا در قانون (ج ۱، ص ۲۷۵) چنین می گوید: و المحتجم الصفراوي يتناول بعد الحجامة حب الرمان و ماء الرمان و ماء الهندبا بالسكر و الخس بالخل.

۳. همین روایت در علل الشرائع (ج ۲، ص ۴۶۴) چنین آمده است: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِلَوِيٍّ رَجَمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَوْزَمَةَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَيْضِ قَالَ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ يَمْرُضُ مِنَّا الْمَرِيضُ فَيَأْمُرُهُ الْمُعَالِجُونَ بِالْحَمِيَةِ قَالَ لَا وَ لَكِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ لَا نَحْتَمِي إِلَّا مِنَ التَّمْرِ وَ تَدَاوَى بِالتَّفَّاحِ وَ الْمَاءِ الْبَارِدِ قَالَ قُلْتُ وَ لِمَ تَحْتَمُونَ مِنَ التَّمْرِ قَالَ لِأَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ صلى الله عليه وآله حَمَى عَلِيًّا عليه السلام مِنْهُ فِي مَرَضِهِ. در کافی (ج ۸، ص ۲۹۱) نیز این روایت چنین آمده است: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَيْضِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَمْرُضُ مِنَّا الْمَرِيضُ فَيَأْمُرُ الْمُعَالِجُونَ بِالْحَمِيَةِ فَقَالَ لَكِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نَحْتَمِي إِلَّا مِنَ التَّمْرِ وَ تَدَاوَى بِالتَّفَّاحِ وَ الْمَاءِ الْبَارِدِ قُلْتُ وَ لِمَ تَحْتَمُونَ مِنَ التَّمْرِ قَالَ لِأَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ صلى الله عليه وآله حَمَى عَلِيًّا عليه السلام مِنْهُ فِي مَرَضِهِ. و قسمتی از این روایت در جعفریات (رک: مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۴۵۲) این روایت در نسخ موجود جعفریات نیست و البته در نوادر راوندی (ج ۱، ص ۹) که یک نسخه از جعفریات است نیز آمده است: نيز آمده است: الْجَعْفَرِيَّاتُ، أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نَحْمِي وَلَا نَحْتَمِي إِلَّا مِنَ التَّمْرِ.

بر اساس سند کافی و علل ظاهرا صحیح در اینجا محمد بن الفیض است و البته راوی از او محمد بن اسحاق نا شناس است مگر اینکه راوی او، داود بن اسحاق ابو سلیمان الجبلی باشد که راوی معروف میراث محمد بن الفیض است.

۴. این روایت جزو معدود روایات صحیح السنند این کتاب است و دقیقاً در کافی (ج ۸، ص ۲۹۱) نیز آمده است: عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رَبَاطٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ لَا تَنْفَعُ الْحَمِيَةَ لِمَرِيضٍ بَعْدَ سَبْعَةِ أَيَّامٍ.

الْحَمِيَّةُ أَحَدَ عَشَرَ دُنْيَاً فَلَا حَمِيَّةَ قَالَ مَعْنَى قَوْلِهِ دُنْيَاً كَلِمَةٌ رُومِيَّةٌ يَعْنِي أَحَدَ عَشَرَ صَبَاحاً

[۷۰] في التخممة

(۱۴۱) مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْعَسْقَلَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا التَّضَرُّ بْنُ سُؤَيْدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي صَلْتِ بْنِ أَخِي شَهَابٍ: شَكَّوتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام الْأَوْجَاعَ وَالتَّخَمَ فَقَالَ لِي تَعَدَّ أَوْ تَعَشَّ وَلَا تَأْكُلْ فِيمَا بَيْنَهُمَا شَيْئاً فَإِنَّ فِيهِ فَسَادَ الْبَدَنِ أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ ﴿وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا﴾ ۴۳

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۶۰

[۷۱] في التسمية على الطعام

(۱۴۲) مُحَمَّدٌ بْنُ بَكْرِ بْنِ الْمُصَفَّى قَالَ: حَدَّثَنَا فَضَالَةُ بْنُ أَيُّوبَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: قَدْ صَمِنْتُ صَمَاناً صَحِيحاً لِمَنْ أَكَلَ طَعَاماً وَسَمَى اللَّهَ تَعَالَى أَلَّا يَصْرَةَ فَتَأْكُلُ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ فِتْنَةِ النَّاسِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَكَلْتُ الْبَارِحَةَ طَعَاماً فَسَمَيْتُ عَلَيْهِ فَادَانِي فَقَالَ عليه السلام أَكَلْتُ الْوَأَنَا فَسَمَيْتُ عَلَى بَعْضِهَا وَ لَمْ تُسَمِّ عَلَى الْبَعْضِ الْآخِرِ فَضَحِكَ الرَّجُلُ وَقَالَ صَدَقْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عليه السلام فَإِنَّمَا ذَلِكَ لِمَا لَمْ تُسَمِّ عَلَيْهِ يَا لَكْعُ ۴

۱. در نسخه مستدرک (ج ۱۶، ص ۴۵۱) «دینا» است. در معانی الاخبار نیز این روایت آمده است و در آنجا دو نسخه «ربقا» و «دبقا» آمده است. البته در معانی (ص ۲۳۸) سند و متن متفاوت است: أَبِي رَجْمَةَ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ الرَّبِيعِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ كَيْمَ يُحْمَى الْمَرِيضُ فَقَالَ دَبْقًا فَلَمْ أَذْرِكُمْ دَبْقًا فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ عَشْرَةَ أَيَّامٍ وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ أَحَدَ عَشَرَ دَبْقًا.

در میان زبان‌های رومی، نزدیکترین واژه‌ای که به این نوشتار پیدا کردیم که به معنای صبح یا روز یا چیزی معادل آن باشد، واژه dia در زبان اسپانیایی (که شاخه‌ای از زبان‌های رومی است) بود که معادل «روز» است و از نظر تلفظ بسیار شبیه واژه «day» در زبان انگلیسی است. (منبع: لغتنامه اینترنتی Glosbe: <https://fa.glosbe.com/es/fa/dia>)

۲. همین روایت در کتاب کافی (ج ۶، ص ۲۸۸) با سندی مشابه چنین آمده است: مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ التَّضَرُّ بْنِ سُؤَيْدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الصَّلْتِ بْنِ أَخِي شَهَابِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ قَالَ: شَكَّوتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَا أَلْقَى مِنَ الْأَوْجَاعِ وَالتَّخَمِ فَقَالَ لِي تَعَدَّ وَتَعَشَّ وَلَا تَأْكُلْ فِيمَا بَيْنَهُمَا شَيْئاً فَإِنَّ فِيهِ فَسَادَ الْبَدَنِ أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ- لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا. و بر اساس این روایت انتهای سند طب الأئمة اصلاح می‌شود و در واقع «عن» قبل از «ابن اخی شهاب» سقط شده است. و «ابن اخی شهاب» همان «ابن اخی شهاب بن عبد ربه» است که همان «اسماعیل بن عبد الخالق بن عبد ربه» است که جلیل القدر است (نجاشی، ص ۲۷) و گاهی در روایات به این صورت می‌آید. و اما «علی بن الصلت» یا «علی بن ابی الصلت» در هر صورت ناشناس است ولی در محاسن (ج ۲، ص ۴۲۰) همین روایت با همین سند به جای علی بن الصلت، علی بن صامت آمده است.

۳. سوره مریم، آیه ۶۲.

۴. همین روایت در کتاب محاسن برقی (ج ۲، ص ۴۳۰) چنین آمده است: عَنْهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنِ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ رَفَعَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: صَمِنْتُ لِمَنْ سَمَى اللَّهَ تَعَالَى عَلَى طَعَامٍ أَنْ لَا يَشْتَكِيَ مِنْهُ فَقَالَ ابْنُ الْكُزَّاءِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَقَدْ أَكَلْتُ الْبَارِحَةَ طَعَاماً فَسَمَيْتُ عَلَيْهِ فَادَانِي فَقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَكَلْتُ الْوَأَنَا فَسَمَيْتُ عَلَى بَعْضِهَا وَ لَمْ تُسَمِّ عَلَى كُلِّ لُؤْنٍ يَا لَكْعُ. و مشابه آن در قسمت دیگری از محاسن (ج ۲، ص ۴۳۷): به این سند آمده است: عَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالِ بْنِ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ أَظُنُّهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام. و همین روایت با سند اخیر در کافی (ج ۶، ص ۲۹۵) چنین آمده

[۷۲] لوجع الخاصرة

(۱۴۳) مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْبُرْسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَرْمِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: اشْرَبُوا الْكَاشِمَ فَإِنَّهُ جَيِّدٌ لَوْجَعِ الْخَاصِرَةِ^۱

(۱۴۴) الْبُرْسِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ سِنَانٍ^۲ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَرَادَ أَنْ لَا يَضُرَّهُ طَعَامٌ فَلَا يَأْكُلُ حَتَّى يَجُوعَ فَإِذَا أَكَلَ فَلْيَقُلْ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَ لِيَجِدَّ الْمَضْغَ وَ لِيَكْفَ عَنِ الطَّعَامِ وَ هُوَ يَسْتَهِيهِ وَ لِيَدْعُهُ وَ هُوَ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ

(۱۴۵) عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَسْطَامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زُرَيْقٍ^۳ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيْزِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ عَنْ ذِي الثَّفِنَاتِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَرَادَ الْبَقَاءَ وَ لَا بَقَاءَ فَلْيُخَفِّفِ الرِّدَاءَ وَ يَبَاكِرِ الْغَدَاءَ وَ لِيَقْلُ مُجَامَعَةَ النِّسَاءِ

(۱۴۶) صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَنْبَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي النَّضْرُ بْنُ سُؤَيْدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَوْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: تُمِرُّ يَدُكَ عَلَى مَوْضِعِ الثَّلَاثِ لِيُثْمَرَ

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۶۱

تَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ اللَّهُمَّ امْحُ عَنِّي مَا أَحْدُ تُمِرُّ يَدُكَ الْيُمْنَى وَ تَرْقِي عَلَيْهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ

[۷۳] صفة شراب

(۱۴۷) عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَسْطَامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ حَاتِمِ التَّمِيمِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ

است: أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَوْقِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۱. بدیهی است که محمد بن سنان بی واسطه از امام صادق علیه السلام نقل نموده و لذا سقط رخ داده است. (نجاشی، ص ۳۲۸)

۲. این روایت با همین سند در طب الائمه ص ۲۹، گذشت و شرح آن در طب قدیم نیز همان جا گذشت.

۳. صحیح محمد بن سنان است و در خود این کتاب بارها محمد بن یحیی الارمینی از محمد بن سنان نقل کرده است و نیز محمد بن سنان در کتب روایی دیگر نیز از یونس بن ظبیان نقل کرده است. (برای نمونه رک: کافی، ج ۲، ص ۳۶۷ و تهذیب، ج ۶، ص ۴۹) و همین روایت در خود طب الائمه با سند صحیح در ص ۲۹ آمده است و در آنجا اسم «جعفر» هم که اینجا زانده است، نیامده است.

۴. در خود طب الائمه (ص ۲۹، ح ۴۶) این روایت دقیقا به همین شکل آمده است و البته در سند محمد بن زرین آمده است و شرح این روایت در همانجا آمده است.

۵. این روایت در کتاب کافی (ج ۲، ص ۵۶۶) با همین سند چنین آمده است: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ الْوَشَاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَوْنِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَرَادَ أَنْ لَا يَضُرَّهُ طَعَامٌ فَلَا يَأْكُلُ حَتَّى يَجُوعَ فَإِذَا أَكَلَ فَلْيَقُلْ بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ اللَّهُمَّ امْسَحْ عَنِّي مَا أَحْدُ تُمِرُّ يَدُكَ الْيُمْنَى وَ تَمْسَحُ مَوْضِعَ الْوَجَعِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. وَ نِيزِ فِي رِوَايَاتٍ بَعْدِي فِي هِمَانِ أَدْرَسَ كَافِي: عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ عِرَامٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: نَضَعُ يَدُكَ عَلَى مَوْضِعِ الْوَجَعِ ثُمَّ تَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ اللَّهُمَّ امْسَحْ عَنِّي مَا أَحْدُ وَ تَمْسَحُ الْوَجَعِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

أَبِي خَالِدٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: شَكَوْتُ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عليه السلام بَعْضَ الْوَجَعِ وَقُلْتُ لَهُ إِنَّ الطَّيِّبَ وَصَفَ لِي شَرَابًا وَذَكَرَ أَنَّ ذَلِكَ الشَّرَابَ مُوَافِقٌ لِهَذَا الدَّاءِ فَقَالَ لَهُ الصَّادِقُ عليه السلام وَمَا وَصَفَ لَكَ الطَّيِّبُ؟ قَالَ خُذِ الزَّيْبَ وَصَبَّ عَلَيْهِ الْمَاءَ ثُمَّ صَبَّ عَلَيْهِ عَسَلًا ثُمَّ أَطْبِخْهُ حَتَّى يَذْهَبَ ثُلُثَاهُ وَيَبْقَى الثُّلُثُ فَقَالَ أَلَيْسَ هُوَ حُلُومًا؟ قُلْتُ بَلَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ اشْرَبِ الْحُلُومَ حَيْثُ وَجَدْتَهُ وَحَيْثُ أَصَبْتَهُ وَ لَمْ يَزِدْنِي عَلَى هَذَا^۱

[۷۴] کراهیه شرب الدواء إلا عند الحاجة

(۱۴۸) الْمُظَفَّرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْيَمَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ الْأَشْهَلِيُّ عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي خَيْمَةَ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ: مَنْ ظَهَرَتْ صِحَّتُهُ عَلَى سُقْمِهِ فَشَرِبَ الدَّوَاءَ فَقَدْ أَعَانَ عَلَى نَفْسِهِ^۲

(۱۴۹) أَيُّوبُ بْنُ حَرِيزٍ^۳ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي حَرِيزُ بْنُ أَبِي الْوَرْدِ عَنْ زُرْعَةَ عَنْ^۴ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَضْرَمِيِّ وَعَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ كَانَ بِهِ دَاءٌ فَأَمَرَ لَهُ بِشُرْبِ الْبَوْلِ فَقَالَ لَا يَسْرُبُهُ قُلْتُ إِنَّهُ مُضْطَّرٌّ إِلَى شُرْبِهِ قَالَ فَإِنْ كَانَ يَضْطَرُّ إِلَى شُرْبِهِ وَ لَمْ يَجِدْ دَوَاءً لِدَوَائِهِ فَلْيَسْرُبْ بَوْلَهُ أَمَا بَوْلُ غَيْرِهِ فَلَا

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۶۲

[۷۵] النبیذ الذي يجعل في الدواء

(۱۵۰) حَاتِمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا النَّضْرُ بْنُ سُؤَيْدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَرْجَانِيِّ عَنْ مَالِكِ بْنِ مِسْمَعٍ الْمِسْمَعِيِّ عَنْ قَائِدِ بْنِ طَلْحَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ النَّبِيذِ يُجْعَلُ فِي دَوَاءٍ قَالَ لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَسْتَشْفِيَ بِالْحَرَامِ^۵

۱. ابن روایت در کتاب کافی (ج ۶، ص ۴۲۶) ابن روایت چنین آمده است: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنِ السَّيَّارِيِّ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: شَكَوْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بَعْضَ الْوَجَعِ وَقُلْتُ إِنَّ الطَّيِّبَ وَصَفَ لِي شَرَابًا أَخَذَ الزَّيْبَ وَأَصْبُ عَلَيْهِ الْمَاءَ لِلْوَاحِدِ اثْنَيْنِ ثُمَّ أَصْبُ عَلَيْهِ الْعَسَلُ ثُمَّ أَطْبِخْهُ حَتَّى يَذْهَبَ ثُلُثَاهُ وَيَبْقَى الثُّلُثُ فَقَالَ أَلَيْسَ حُلُومًا قُلْتُ بَلَى قَالَ اشْرَبْهُ وَ لَمْ أُخْبِرْهُ كَيْمَ الْعَسَلِ.

۲. مشابه مضمونی ابن روایت در کتاب خصال (ج ۱، ص ۲۶) چنین آمده است: حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ التُّوفَلِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَنْ ظَهَرَتْ صِحَّتُهُ عَلَى سُقْمِهِ فَيَعَالِجُ بِشَيْءٍ فَمَاتَ فَأَنَّا إِلَى اللَّهِ مِنْهُ بِرِيءٍ.

۳. ظاهراً صحیح «حریز بن ایوب» است و احتمال دارد که نفر بعدی «محمد بن ابی نصر» باشد که در برخی از روایات ابن کتاب استناد، حریز بن ایوب است.

۴. ظاهراً سند تصحیف شده است و صحیح «زرعة بن محمد الحضرمي» است که از امام صادق عليه السلام نیز نقل می کند. (رک: کافی، ج ۵، ص ۵۵۹)

۵. ابن روایت دقیقاً در کافی (ج ۶، ص ۴۱۴) با همین سند چنین آمده است: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَرْجَانِيِّ عَنْ مَالِكِ الْمِسْمَعِيِّ عَنْ قَائِدِ بْنِ طَلْحَةَ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ النَّبِيذِ

(۱۵۱) إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا فَصَالَةُ بْنُ أَيُّوبَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَنِ الدَّوَاءِ الحَبِيثِ أَنْ يَتَدَاوَى بِهِ^۱

(۱۵۲) وَعَنْ عَبْدِ الحَمِيدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الحُرِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام أَيَّامَ قُدُومِهِ مِنَ العِرَاقِ فَقَالَ ادْخُلْ عَلَى إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرٍ فَإِنَّهُ يَشْكُو فأنظُرْ مَا وَجَعَهُ قَالَ فَقَمْتُ مِنْ عِنْدِ الصَّادِقِ عليه السلام وَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فَسَأَلْتُهُ عَنْ وَجَعِهِ الَّذِي يَجِدُهُ فَأَخْبَرَنِي بِهِ فَوَصَفْتُ لَهُ دَوَاءً فِيهِ نَبِيذٌ فَقَالَ لِي يَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ الحُرِّ النَّبِيذُ حَرَامٌ وَإِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَسْنَا نَسْتَشْفِي بِالحَرَامِ

[۷۶] دواء يعجن بالخمير و شحم الخنزير

(۱۵۳) عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى البَيْعَانِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنِ الحَلْبِيِّ^۲ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ دَوَاءٍ يُعْجَنُ بِالخَمْرِ لَا يَجُوزُ أَنْ يُعْجَنَ بِغَيْرِهِ إِنَّمَا هُوَ اضْطِرَارٌ فَقَالَ لَا وَاللَّهِ لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ فَكَيْفَ يَتَدَاوَى بِهِ وَإِنَّمَا هُوَ بِمَنْزِلَةِ شَحْمِ الخَنْزِيرِ الَّذِي يَقَعُ فِي كَذَا وَ كَذَا لَا يَكْمُلُ إِلَّا بِهِ فَلَا شَفَى اللَّهُ أَحَدًا شَفَاهُ خَمْرٌ وَ شَحْمُ خَنْزِيرٍ

[۷۷] في الأبوال بول البقر و الغنم

(۱۵۴) أَحْمَدُ بْنُ الفضلِ الدَّامِغَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ طَبِ الأئمة عليهم السلام، ص: ۶۳

يُجْعَلُ فِي الدَّوَاءِ فَقَالَ لَا لَيْسَ يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَسْتَشْفِيَ بِالحَرَامِ. وَ مشابه مضمونی آن به اسناد متعدد و معتبر در کافی (ج ۶، ص ۴۱۳) آمده است. و مشابه مضمونی آن در خود طب الائمه (ص ۳۲) گذشت.

۱. مشابه این روایت در عامه نیز نقل شده است. به عنوان نمونه مسند احمد (ج ۲، ص ۳۰۵) چنین نقل می کند: نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الدواء الخبيث. البته در ص ۴۴۶ و ۴۷۸ مسند احمد بعد از این ذیل تعبیری اضافه دارد که می گوید: یعنی السم.

۲. نسخه‌ای از همین روایت در کتاب کافی (ج ۶، ص ۴۱۴) چنین آمده است: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ جَمِيعًا عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنِ الحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الحَمِيدِ عَنْ عُمَرَ عَنِ ابْنِ الحُرِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَيَّامَ قَدِيمِ العِرَاقِ فَقَالَ لِي ادْخُلْ عَلَى إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرٍ فَإِنَّهُ شَاكٌ فأنظُرْ مَا وَجَعَهُ وَ صِفْ لِي شَيْئًا مِنْ وَجَعِهِ الَّذِي يَجِدُ قَالَ فَقَمْتُ مِنْ عِنْدِهِ فَدَخَلْتُ عَلَى إِسْمَاعِيلَ فَسَأَلْتُهُ عَنْ وَجَعِهِ الَّذِي يَجِدُ فَأَخْبَرَنِي بِهِ فَوَصَفْتُ لَهُ دَوَاءً فِيهِ نَبِيذٌ فَقَالَ إِسْمَاعِيلُ النَّبِيذُ حَرَامٌ وَإِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نَسْتَشْفِي بِالحَرَامِ.

۳. اینجا جابه جای رخ داده است زیرا راوی حدیث اسماعیل بن الحر نیست لذا صحیح آن مطابق نقل مستدرک (ج ۱۷، ص ۶۶) چنین است: «فَقَالَ لِي إِسْمَاعِيلُ يَا ابْنَ الحُرِّ».

۴. قسمتی از همین روایت از کتاب الحلبي در کتاب کافی (ج ۶، ص ۴۱۴) چنین نقل شده است: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ ابْنِ رِثَابٍ عَنِ الحَلْبِيِّ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ دَوَاءٍ يُعْجَنُ بِخَمْرٍ فَقَالَ مَا أَحِبُّ أَنْ أَنْظُرَ إِلَيْهِ وَ لَا أَشْمُهُ فَكَيْفَ أَتَدَاوَى بِهِ. وَ در کتاب کافی (همان) روایت دیگری از کتاب الحلبي نقل شده است که اتفاقا سند آن با سند طب الائمه برابری می کند که چنین است: أَبُو عَلِيٍّ الأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنِ الحَلْبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ دَوَاءٍ يُعْجَنُ بِالخَمْرِ فَقَالَ لَا وَاللَّهِ مَا أَحِبُّ أَنْ أَنْظُرَ إِلَيْهِ فَكَيْفَ أَتَدَاوَى بِهِ إِنَّهُ بِمَنْزِلَةِ شَحْمِ الخَنْزِيرِ أَوْ لَحْمِ الخَنْزِيرِ وَ إِنَّ أَنَا سَأَلْتُ لَيْتَدَاوُونَ بِهِ.

رُزَعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ شُرْبِ الرَّجُلِ آبِوَالِ الْإِبِلِ وَالْبَقَرِ وَالْعَنَمِ تَنَعْتُ لَهُ مِنَ الْوَجَعِ هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَشْرَبَ؟ قَالَ نَعَمْ لَا بَأْسَ بِهَا^۱
 (۱۵۵) إِبْرَاهِيمُ بْنُ رِيَّاحٍ قَالَ: حَدَّثَنَا فَضَالَةُ بْنُ أَيُّوبَ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ أَبِي يَعْقُوبَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْبَانِ الْأَثْنِ لِلدَّوَاءِ يَشْرِبُهَا الرَّجُلُ قَالَ لَا بَأْسَ بِهَا^۲

[۷۸] في الدواء يعالجه اليهودي و النصراني و المجوسي

(۱۵۶) مَرْزُوقُ بْنُ مُحَمَّدٍ الطَّائِنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا فَضَالَةُ بْنُ أَيُّوبَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ^۴ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عليه السلام: عَنِ الرَّجُلِ يُدَاوِيهِ النَّصْرَانِيُّ وَ الْيَهُودِيُّ وَ يَتَّخِذُ لَهُ الْأَدْوِيَةَ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِنَّمَا الشِّفَاءُ بِيَدِ اللَّهِ تَعَالَى
 (۱۵۷) إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَشْرَبُ الدَّوَاءَ وَ رَبَّمَا قَتَلَهُ وَ رَبَّمَا يَسْلَمُ مِنْهُ وَ مَا يَسْلَمُ أَكْثَرَ قَالَ فَقَالَ أَنْزَلَ اللَّهُ الدَّاءَ وَ أَنْزَلَ الشِّفَاءَ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ دَاءً إِلَّا جَعَلَ لَهُ دَوَاءً فَاشْرِبْهُ وَ سَمَّ اللَّهُ تَعَالَى^۵

[۷۹] في الترياق

(۱۵۸) مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَجْلَحُ قَالَ: حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى الْبَيْعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنِ التَّرْيَاقِ قَالَ لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ قَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّهُ يُجْعَلُ فِيهِ لُحُومُ الْأَفَاعِيِّ فَقَالَ لَا تَقْدِرُ [تَقْدِرُهُ] عَلَيْنَا^۶

۱. روایات به این مضمون در مصادر حدیثی مختلف یافت می‌شود. برای مشاهدہ جمعی از این روایات رک: وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۱۱۳.
۲. احتمال دارد اسم ایشان اندکی تصحیف شده باشد و در واقع «احمد بن ابراهیم بن ریاح» باشد همان طور که در طب الانمہ (ص ۷۰) صریحا چنین اسمی به عنوان استاد مؤلف آمده است. همچنین در طب الانمہ (ص ۷۵) نیز چنین آمده است: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ وَ الْحُسَيْنُ ابْنَا بَسْطَامٍ أَمَلِي عَلَيْنَا أَحْمَدُ بْنُ رِيَّاحٍ الْمُطَبِّبُ هَذِهِ الْأَدْوِيَةَ.
۳. روایات به این مضمون بسیار است. برای نمونه رک: کافی، ج ۶، ص ۳۳۸ و ۳۳۹. مشابه همین روایت از حیث متن، در کتاب مسائل علی بن جعفر (ص ۱۵۴) آمده است.
۴. این روایت هم اکنون در باقی مانده کتاب محمد بن مسلم که در مجموعه الاصول الستة عشر (ص ۳۵۹) به چاپ رسیده است، موجود است. نقل آنجا چنین است: وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ يُدَاوِيهِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى، قَالَ: لَا بَأْسَ، إِنَّمَا الشِّفَاءُ بِيَدِ اللَّهِ.
۵. این روایت از یونس بن یعقوب از طریق دیگری در کتاب کافی (ج ۸، ص ۱۹۴) چنین آمده است: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام الرَّجُلُ يَشْرَبُ الدَّوَاءَ وَ يَقْطَعُ الْعِرْقَ وَ رَبَّمَا نْتَفَعُ بِهِ وَ رَبَّمَا قَتَلَهُ قَالَ يَقْطَعُ وَ يَشْرَبُ. البته در خود طب الانمہ (ص ۵۴) همین سؤال یونس بن یعقوب از طریق دیگری به گونه‌ای اخص به صورت زیر مطرح شده است: مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْعَلَوِيُّ الْمَوْسَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ يَعْنِي أَبَاهُ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ الرُّضَا عليه السلام يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلَ يُونُسَ بْنُ يَعْقُوبَ الرَّجُلُ الصَّادِقُ يَعْنِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ الرَّجُلُ يَكْتَوِي بِالنَّارِ وَ رَبَّمَا قَتِلَ وَ رَبَّمَا تَخَلَّصَ قَالَ أَكْتَوَى رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَاتِمٌ عَلَى رَأْسِهِ.
۶. این روایت منفرد است و تنها در همین جا یافت شد. مرحوم مجلسی بعد از ذکر این روایت چنین می‌فرماید بحار الأنوار (ط -

[٨٠] في التفاح

(١٥٩) إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا زُرْعَةُ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَرِيضٍ اشْتَهَى التَّفْحَاخَ وَقَدْ نَهِيَ عَنْهُ أَنْ يَأْكُلَهُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَطْعِمُوهُ مَحْمُومَكُمْ التَّفْحَاخَ فَمَا مِنْ شَيْءٍ أَنْفَعَ مِنَ التَّفْحَاخِ

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ٦٤

[٨١] في الدم و دوامه

(١٦٠) الْمَسْعُودِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ خَالِدٍ قَالَ: كَتَبَتْ امْرَأَةٌ إِلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ تَشْكُو إِلَيْهِ دَوَامَ الدَّمِّ بِهَا فَكَتَبَ إِلَيْهَا تَأْخِذِينَ إِنَّ شَاءَ اللَّهُ كَفًّا مِنْ كُزْبُرَةٍ وَ مِثْلَهُ سُمَاقًا فَأَنْفَعِيهِ لَيْلَةً تَحْتَ النُّجُومِ ثُمَّ أَغْلِيهِ بِالنَّارِ فِي خَرْقَةٍ فَاشْرَبِي مِنْهُ قَدْرَ سُكَّرِجَةٍ يَقْطَعُ عَنْكَ الدَّمَ إِلَّا فِي أَوَانِ الْحَيْضِ^٢ وَ^٣

بيروت، ج ٥٩، ص: ٩١ و ٩٢): بيان قوله لا تقدره في بعض النسخ بصيغة الخطاب و في بعضها بصيغة الغيبة و في بعضها بالذال المعجمة و في بعضها بالمهملة فالنسخ أربع فعلى الخطاب و المعجمة كان المعنى لا تخبر بذلك فيصير سببا لقتارته عندنا فالكلام إما مبني على أنه لا يلزم التجسس و الأصل الحلية فيما نأخذه من مسلم أو أنه عليه السلام حكم بالحلية فيما لم يكن مشتملا عليها أو على أنه ليس بحرام لكن الطبع يستقدره و هو خلاف المشهور لكن يومئ إليه بعض الأخبار. و على الغيبة و الإعجام ظاهره الأخير أي ليس جعلها فيه سببا لقتارته و حرمة و يمكن حمله و ما مر على ما إذا لم يكن التداوي بالأكل و الشرب كالطلي و إن كان بعيدا و على الخطاب و الإهمال ظاهره النهي عن تعليم ذلك فإنه كان أعرف به فالظاهر الحلية و يمكن حمله على أن ما جوزناه عليه السلام غير هذا الصنف و على الغيبة و الإهمال يمكن فهم الحلية منه بأن يكون من القدر بمعنى الضيق كقوله تعالى و مَنْ قَدَّرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ أَوْ المعنى أن الطبيب لا يذكر أجزاءه لنا و يحكم بحليته و يكفينا ذلك و بالجملة الاستدلال بمثل هذا الحديث مع جهالة مصنف الكتاب و سنده و تشويش متنه و اختلاف النسخ فيه و كثرة الاحتمالات يشكل الحكم بالحل ببعض الاحتمالات مع مخالفته للمشهور و سائر الأخبار. و من الغرائب أنه كان يحكم بعض الأفاضل المعاصرين بحل المعاجين المشتملة على الأجزاء المحرمة متمسكا بما ذكره بعض الحكماء من ذهاب الصور النوعية للبساظ عند التركيب و حصول المزاج و فيضان الصورة النوعية التركيبية و كان يلزمه القول بحلية المركب من جميع المحرمات و النجاسات العشرة بل الحكم بطهارتها أيضا و كان هذا مما لم يقل به أحد من المسلمين و لو كانت الأحكام الشرعية مثبتة على المسائل الحكمية يلزم على القول بالهيولى الحكم بطهارة الماء النجس بل مطلق المانعات بأخذ قطرة منه أو بصبه في إناءين و هل هذا إلا سفسطة لم يقل به أحد.

١. مشابه ابن روايت بدون صدر أن در كتاب محاسن برقي (ج ٢، ص ٥٥١) چنین آمده است: عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يُونُسَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي التَّفْحَاخِ مَا دَاوَوْا مَرْضَاهُمْ إِلَّا بِهِ. عَنْهُ عَنْ بَعْضِهِمْ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَطْعِمُوا مَحْمُومِيكُمْ التَّفْحَاخَ فَمَا مِنْ شَيْءٍ أَنْفَعَ مِنَ التَّفْحَاخِ. و روایت اول محاسن در کافی (ج ٦، ص ٣٥٦) از خود احمد برقی نقل شده است و در خود طب الائمة (ص ٥٣) نیز این مطلب گذشت و در ص ١٣٥ طب الائمة نیز چنین خواهد آمد: جَابِرُ بْنُ عَمْرٍو السَّكْسَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى عَنْ أَيُّوبَ بْنِ فَضَالَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي التَّفْحَاخِ مَا دَاوَوْا مَرْضَاهُمْ إِلَّا بِهِ أَلَا وَإِنَّهُ أَسْرَعُ شَيْءٍ مَنفَعَةً لِلْفُؤَادِ خَاصَّةً وَإِنَّهُ نَصُوحُهُ.

٢. مشابه همین روایت با کمی تفاوت در خود طب الائمة (ص ١٠١) از طریق دیگری چنین آمده است: الصَّبَّاحُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَرْدَبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ خَالِدٍ قَالَ: كَتَبَتْ امْرَأَةٌ إِلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ تَشْكُو دَوَامَ الدَّمِّ بِهَا قَالَ فَكَتَبَ تَأْخِذِينَ كَفًّا مِنْ كُزْبُرَةٍ وَ مِثْلَهُ مِنْ سُمَاقٍ فَتَنْفَعِيهِ لَيْلَةً تَحْتَ النُّجُومِ ثُمَّ تَقْرَبِيهِ بِالنَّارِ وَ تُصْفِيهِ ثُمَّ تَشْرَبِينَ مِنْهُ قَدْرَ سُكَّرِجَةٍ يَسْكُنُ عَنْكَ الدَّمَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى. ظاهرا روایت ابنجا نیز صحیح در سند «الحسین بن خالد» باشد که طب آمار نزم افزاز درایة النور ١/٢، ١٣ روایت در کتب اربعه از امام رضا علیه السلام دارد.

٣. در داروهایی که برای درمان این مشکل در طب قدیم ذکر شده است، مواد این دارو موجود است. به عنوان نمونه رک: کامل

[۸۲] في ضعف البدن

(۱۶۱) مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى السُّدَيْفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ مَحْبُوبٍ وَهَارُونُ بْنُ أَبِي الْجَهْمِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُسْلِمِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عليه السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ: شَكَا نُوْحٌ عليه السلام إِلَى رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ ضَعْفَ بَدَنِهِ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ أَنْ اطْبِخِ اللَّحْمَ بِاللَّبَنِ فَكُلْهَا فَإِنِّي جَعَلْتُ الْقُوَّةَ وَالْبَرَكَةَ فِيهِمَا^۳

(۱۶۲) إِبْرَاهِيمُ بْنُ جَزَاءِ الْحَرِيرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي نَصْرٍ عَنْ تَغْلِبَةَ^۴ عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ بْنِ عَبْدِ الْمَجِيدِ الْقَصِيرِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ: مَنْ أَصَابَهُ ضَعْفٌ فِي قَلْبِهِ أَوْ بَدَنِهِ فَلْيَأْكُلْ لَحْمَ الضَّانِ بِاللَّبَنِ^۵ فَإِنَّهُ يُخْرِجُ مِنْ أَوْصَالِهِ كُلِّ دَاءٍ وَغَائِلَةٍ وَيَقْوِي جِسْمَهُ وَيَشُدُّ لِيَتَهُ وَيَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَيُحْيِي وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ يُرَدِّدُهَا عَشْرَ مَرَّاتٍ قَبْلَ نَوْمِهِ يُسَبِّحُ بِتَسْبِيحِ فَاطِمَةَ عليها السلام وَيَقْرَأُ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

[۸۳] في الزكام

(۱۶۳) سَعِيدُ بْنُ مَنْصُورٍ قَالَ: حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ يَحْيَى الْمُرْزَبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِي يَحْيَى عَنْ

الصناعة الطبية، ج ۴، ص ۱۸ و نیز التصريف لمن عجز عن التأليف، ص ۹۰۱. همچنین خود ابن مواد نیز در طب قدیم دارای خاصیت قطع خون هستند. به عنوان نمونه در الحاوی، ج ۲۱، ص ۳۲۶ می گوید: و قطعت الدم متى شربت أو ذرت على موضع الدم. و هذه خاصتها. و همچنین است در مورد سماق، ج ۲۱، ص ۲۱۱: و زعم قوم أنه متى شد في صوف مصبوغ بحمرة و علق على صاحب النزف من أي عضو كان قطع الدم.

۱. در یک مورد دیگر در خود طب الاثمة (ص ۳۵) از شخصی به اسم محمد بن موسی الربعی نقل شده است که در آنجا هم از ابن محبوب محبوب نقل کرده اند و لذا ظاهرا اختلاف نسخه است و همین فرد است.

۲. مشابه همین روایت از طریق هارون بن جهم در محاسن برقی (ج ۲، ص ۴۶۷) چنین آمده است: عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله شَكَا نَبِيَّ قَبْلِي إِلَى اللَّهِ ضَعْفًا فِي بَدَنِهِ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ أَنْ اطْبِخِ اللَّحْمَ وَاللَّبْنَ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُ الْبَرَكَةَ وَالْقُوَّةَ فِيهِمَا. که در جعفریات (ص ۱۶۱) نیز آمده است.

این روایت در کتب اهل عامه نیز آمده است. به عنوان مثال در مصنف ابی شیبیه (ج ۵، ص ۶۵) چنین آمده است: حَدَّثَنَا مَطَرُ الْوَرَّاقِ: «أَنَّ نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ شَكَا إِلَى اللَّهِ الضَّعْفَ، فَأَمَرَهُ أَنْ يُطْبِخَ اللَّحْمَ بِاللَّبَنِ، فَإِنَّ الْقُوَّةَ فِيهِمَا» و همین روایت در الطب النبوی ابو نعیم اصفهانی، ج ۱، ص ۲۹۲ نیز آمده است.

۳. این مضمون را در کتب قدیم نیافتیم.

۴. ظاهرا صحیح «ثعلبة بن میمون» باشد که در میراث حدیث ما از «عبد الرحیم بن روح القصیر» نیز نقل می کند (رک: الامامة و التبصرة، ص ۴۱) و لذا ظاهرا اسم بعدی هم اشتباه شده است و عبد المجید زائد باشد. در خود طب الاثمة (ص ۱۸) نیز محمد بن ابی نصر از ثعلبة نقل می کند. البته انصافا احتمال دارد که خود اسم محمد بن ابی نصر نیز اشتباه شده باشد و صحیح آن احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی باشد، زیرا در میراث های حدیثی ما روایات بسیاری از ثعلبة دارد (در کتب اربعة طبق آمار نرم افزار درایه ۲۱ مورد است) و این سنخ اشتباهات در کتابی با وضعیت نسخه های طب الاثمة کاملا محتمل است.

۵. قسمت خوراکی این دستور در محاسن (ج ۲، ص ۴۶۸) نیز به سندی دیگر چنین آمده است: عَنْهُ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَنْ أَصَابَهُ ضَعْفٌ فِي قَلْبِهِ أَوْ بَدَنِهِ فَلْيَأْكُلْ لَحْمَ الضَّانِ بِاللَّبَنِ

أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: شَكَّوْتُ إِلَيْهِ الزُّكَّامَ فَقَالَ صُنْعٌ مِنْ صُنْعِ اللَّهِ جُنْدٌ مِنْ جُنُودِ اللَّهِ بَعَثَهُ اللَّهُ إِلَيَّ عَلَةً فِي بَدَنِكَ لِيَتَلَعَّهَا^۱ فَإِذَا قَلَعَهَا فَعَلَيْكَ بَوْرُنٌ ذَائِقٌ

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۶۵

شُونِيز^۲ وَنِصْفِ ذَائِقِ كُنْدُسٍ يُدَقُّ وَيُنْفَخُ فِي الْأَنْفِ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِالزُّكَّامِ وَإِنْ أَمَكَنَّكَ أَلَا تُعَالِجَهُ بِشَيْءٍ فَأَفْعَلْ فَإِنَّ فِيهِ مَنَافِعَ كَثِيرَةً

[۸۴] للخام و الإبردة و القولنج

(۱۶۴) هَارُونُ بْنُ شَعِيبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زَيْنَبٍ عَنِ الْجَعْفِيِّ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: شَكَأ إِلَيْهِ رَجُلٌ الْخَامَ وَ الْإِبْرَدَةَ وَ رِيحَ الْقَوْلَنْجِ فَقَالَ أَمَا الْقَوْلَنْجُ فَاكْتُبْ لَهُ أُمَّ الْقُرْآنِ وَ الْمُعَوَّذَتَيْنِ وَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ اكْتُبْ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ أَعُوذُ بِوَجْهِ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَ بِقُوَّتِهِ الَّتِي لَا تُرَامُ وَ بِقُدْرَتِهِ الَّتِي لَا يَمْتَنِعُ مِنْهَا شَيْءٌ مِنْ شَرِّ هَذَا الْوَجَعِ وَ شَرِّ مَا فِيهِ وَ شَرِّ مَا أَحْذَرُ مِنْهُ تَكْتُبُ هَذَا فِي كِتْفٍ أَوْ لَوْحٍ أَوْ جَامٍ بِمِسْكِ وَ زَعْفَرَانٍ ثُمَّ تَغْسِلُهُ بِمَاءِ السَّمَاءِ وَ تَشْرِبُهُ عَلَى الرَّيِّقِ أَوْ عِنْدَ مَنَامِكَ^۳

(۱۶۵) الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا فَصَالَةُ بْنُ أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ بْنِ يَزِيدَ السَّكُونِيِّ^۴ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَكَلَ سَبْعَ تَمْرَاتٍ عَجْوَةٍ عِنْدَ مَضْجَعِهِ قَتَلَنَ الدُّوْدَ فِي بَطْنِهِ^۵

۱. این مضمون در روایات معتبر شیعه نیز آمده است به عنوان مثال در کتاب کافی (ج۸، ص ۳۸۲) چنین آمده است: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الزُّكَّامُ جُنْدٌ مِنْ جُنُودِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَبْعَثُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى الدَّاءِ فَيَزِيلُهُ.

۲. در طب قدیم شونیز را برای خصوص زکام بارد مناسب می دانستند. به عنوان مثال رک: منهاج البیان فیما يستعمله الانسان، ص ۵۳۸. همچنین در طب قدیم کندس در زکام بلغمی سرد استفاده می شده است. در کتاب اقرباذین القلانسی (ص ۹۱) چنین آمده است: و الکندس مما يعطس به في الزکام البارد البلغمي.

۳. مشابه همین دستور در مورد دل درد، در خود طب الانمه (ص ۱۰۰) آمده است و نیز در خود طب الانمه (ص ۳۸) در مورد قولنج نیز آمده است. و نیز در مکارم الاخلاق به صورتی دیگر در مورد یک سری بیماری ها از جمله بیماری های ذکر شده در این متن چنین آمده است: شَكَأَ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ فَقَالَ إِنَّ لِي ابْنَةً يَأْخُذُهَا فِي عَصَدِهَا حَذَرٌ أحياناً حَتَّى تَسْقُطَ فَقَالَ لَهُ عَدَّهَا أَيَّامَ الْحَيْضِ بِالسَّبِيحِ الْمُطْبُوخِ وَ الْعَسَلِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ قَالَ وَ يَفْرَأُ عَلَى الْفَالِجِ وَ الْقَوْلَنْجِ وَ الْخَامِ وَ الْإِبْرَدَةِ وَ الرِّيحِ مِنْ كُلِّ وَجَعٍ أُمَّ الْقُرْآنِ وَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ الْمُعَوَّذَتَيْنِ ثُمَّ يَكْتُبُ بَعْدَ ذَلِكَ أَعُوذُ بِوَجْهِ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَ عَزْرَتِهِ الَّتِي لَا تُرَامُ وَ قُدْرَتِهِ الَّتِي لَا يَمْتَنِعُ مِنْهَا شَيْءٌ مِنْ شَرِّ هَذَا الْوَجَعِ وَ مِنْ شَرِّ مَا فِيهِ وَ مِنْ شَرِّ مَا أَحْذَرُ مِنْهُ يَكْتُبُ هَذَا فِي كِتْفٍ أَوْ لَوْحٍ وَ يَغْسِلُهُ بِمَاءِ السَّمَاءِ وَ يَشْرِبُهُ عَلَى الرَّيِّقِ وَ عِنْدَ مَنَامِهِ يَبْرَأُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ

۴. صحیح اسماعیل بن مسلم ابی زیاد السکونی است که به این شک تصحیف شده است و فضاله در کتب اربعه ما طبق آمار نرم افزار درایة النور ۱/۲، ۲۱ مورد از او نقل می کند. و شاهد بر این مطلب این است که این روایت در کتاب جعفریات (ص ۲۴۳) که یک نسخه از کتاب سکونی است نیز آمده است.

۵. مشابه این روایت در کتاب کافی (ج ۶، ص ۳۴۹) چنین آمده است: عَنْهُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ زِيَادِ بْنِ مَرْوَانَ الْقَنْدِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ أَكَلَ سَبْعَ تَمْرَاتٍ عَجْوَةٍ عِنْدَ مَنَامِهِ قَتَلَنَ الدَّيْدَانَ مِنْ بَطْنِهِ. و نیز همین روایت با سندی مشابه

(۱۶۶) وَ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: اسْقِهِ خَلَّ الْحَمْرِ فَإِنَّ خَلَّ الْحَمْرِ يَقْتُلُ دَوَابَّ الْبَطْنِ^۲
(۱۶۷) وَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: كُلِّ الْعَجْوَةِ فَإِنَّ ثَمْرَةَ الْعَجْوَةِ تُمِيتُهَا وَ لِيَكُنَّ عَلَى الرَّيْقِ

[۸۵] الزحیر

(۱۶۸) بِشْرُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْوَشَّاءُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فَضِيلٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عليه السلام: أَنَّ رَجُلًا شَكَا إِلَيْهِ الرَّجِيرَ فَقَالَ لَهُ خُذْ مِنَ الطَّيْنِ الْأَرْمِيِّ وَ أَقْلِهِ بِنَارٍ لَيْتَنِي وَ اسْتَفَّ مِنْهُ فَإِنَّهُ يَسْكُنُ عَنْكَ^۳

(۱۶۹) وَ عَنْهُ عليه السلام: أَنَّهُ قَالَ فِي الرَّجِيرِ تَأْخُذُ جُزْءًا مِنْ خَرْفٍ أَبْيَضٍ^۴ وَ جُزْءًا مِنْ

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۶۶

بُزْرِ قَطُونَا^۵ وَ جُزْءًا مِنْ صَمْعِ عَرَبِيِّ^۶ وَ جُزْءًا مِنْ طَيْنِ أَرْمِيِّ^۷ يُقْلَى^۸ بِنَارٍ لَيْتَنِي وَ يُسْتَفَّ مِنْهُ

کافی در محاسن (ج ۲، ص ۵۳۳) نیز آمده است. البته برای این دستور فواید دیگری نیز در روایات نقل شده است، از جمله در کتاب محاسن (ج ۲، ص ۵۳۲) چنین آمده است: عَنْهُ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ قَالَ قَالَ: مَنْ أَكَلَ سَبْعَ تَمْرَاتِ عَجْوَةٍ مِمَّا يَكُونُ بَيْنَ لَابَتِي الْمَدِينَةِ لَمْ يَصْرُهُ لَيْلَتَهُ وَ يَوْمَهُ ذَلِكَ سَمٌّ وَ لَا عَيْزُهُ. وَ نَبِيٌّ فِي دَعْوَانِ الْإِسْلَامِ (ج ۲، ص ۱۴۸) نیز چنین آمده است: وَ مَنْ أَكَلَ سَبْعَ تَمْرَاتٍ عِنْدَ مَنَامِهِ عَوْفِيٍّ مِنْ قَوْلِنَجٍ وَ قَتَلَتْ الدُّودَ فِي بَطْنِهِ. وَ نَبِيٌّ فِي كِتَابِ كَافِي (ج ۶، ص ۳۴۹) چنین آمده است: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الدَّهْقَانِيِّ عَنْ دُرُسْتِ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَبَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَنْ أَكَلَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعَ تَمْرَاتٍ عَجْوَةٍ عَلَى الرَّيْقِ مِنْ ثَمَرِ الْعَالِيَةِ لَمْ يَصْرُهُ سَمٌّ وَ لَا سِحْرٌ وَ لَا شَيْطَانٌ.

این دستور در روایات عامه نیز مشاهده می‌شود. برای دیدن مجموعه‌ای از این روایات که در بخاری و ... آمده است، رک: مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۴۱. و نیز کنز العمال، ج ۱۰، ص ۲۹.

۱. این روایت در عیون (ج ۲، ص ۴۰) به اسناد معروف، چنین آمده است: عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: كُلُّوا خَلَّ الْحَمْرِ فَإِنَّهُ يَقْتُلُ الدِّيْدَانَ فِي الْبَطْنِ وَ قَالَ كُلُّوا خَلَّ الْحَمْرِ مَا فَسَدَ وَ لَا تَأْكُلُوا مَا أَفْسَدْتُمُوهُ أَنْتُمْ. وَ نَبِيٌّ فِي دَعْوَانِ بَرَقِي (ج ۲، ص ۴۶۷): عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَمْرٍو ذَكَرَهُ عَنْ صَبَّاحِ الْحَدَّاءِ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام خَلَّ الْحَمْرِ يَشُدُّ اللَّئِنَةَ وَ يَقْتُلُ دَوَابَّ الْبَطْنِ وَ يَشُدُّ الْعُقْلَ وَ زَوَاةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَبَّاحِ الْحَدَّاءِ. وَ نَبِيٌّ فِي كَافِي (ج ۶، ص ۳۳۰) چنین آمده است: عَلِيُّ بْنُ أَبِيهِ عَنْ حَنَّانِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: ذَكَرَ عِنْدَهُ خَلَّ الْحَمْرِ فَقَالَ عليه السلام إِنَّهُ لَيَقْتُلُ دَوَابَّ الْبَطْنِ وَ يَشُدُّ الْقَمَّ. وَ نَبِيٌّ فِي هِمَانِ: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: خَلَّ الْحَمْرِ يَشُدُّ اللَّئِنَةَ وَ يَقْتُلُ دَوَابَّ الْبَطْنِ وَ يَشُدُّ الْعُقْلَ.

۲. در طب قدیم در برخی از داروهای از بین برنده موجودات ریز داخل شکم، سرکه نیز استفاده شده است. به عنوان مثال در فردوس الحکمة، ص ۲۶۸ چنین آمده است: الترمس حار یتقی بمرارة فيه و إذا شرب مع الخل و العسل و ضمده به البطن قتل الديدان في البطن. ولی در مجموع اصل اینکه خل الخمر چنین خاصیتی دارد در طب قدیم یافت نشد.

۳. این خاصیت در کتب طب قدیم کاملاً برای طین ارمنی ثابت شده است. رک: القانون، ج ۱، ص ۴۶۶.

۴. در طب قدیم، آن را شدید الیبس می‌دانند و لذا می‌تواند برای اسهال مفید باشد. رک: الحاوی، ج ۲، ص ۱۴۶.

۵. این ماده به اضافه طین ارمنی جلوی اسهال را می‌گیرد. فردوس الحکمة (ص ۲۳۹) می‌گوید: فان لم یحتبس البطن بذلك شرب بزرقطونا مقلوا مع طین مختوم أو طین ارمنی.

۶. خشک کننده است و لذا در اسهال مفید است. رک: القانون، ج ۲، ص ۹۸.

۷. شرح خواص آن در طب قدیم در شرح روایت سابق گذشت.

۸. صحیح «یغلی» است.

الْأَكْلَ أَنْفَى الْمِرَّةِ^۱ وَإِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَزِيدَ فِي لَحْمِكَ فَادْخُلِ الْحَمَامَ عَلَى شِبَعِكَ^۲ وَإِنْ أَرَدْتَ أَنْ يَنْقُصَ فِي لَحْمِكَ فَادْخُلْهُ عَلَى الرَّيْقِ^۳ وَ^۴

[۸۷] في الرطوبة

(۱۷۲) سَالِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا الدَّيْلَمِيُّ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ قَالَ: شَكَا رَجُلٌ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام الرُّطوبَةَ فَأَمَرَهُ أَنْ يَأْكُلَ التَّمْرَ الْبُرْنِيَّ عَلَى الرَّيْقِ وَلَا يَشْرَبَ الْمَاءَ فَفَعَلَ ذَلِكَ فَذَهَبَتْ عَنْهُ الرُّطوبَةُ وَافْتَرَطَ عَلَيْهِ الْيُبْسُ فَشَكَا ذَلِكَ إِلَيْهِ فَأَمَرَهُ أَنْ يَأْكُلَ التَّمْرَ الْبُرْنِيَّ عَلَى الرَّيْقِ وَيَشْرَبَ عَلَيْهِ الْمَاءَ فَفَعَلَ فَاعْتَدَلَ^۵ وَ^۶

(۱۷۳) مُحَمَّدُ بْنُ السَّرَّاجِ^۷ قَالَ: حَدَّثَنَا فَضَالَةُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ^۸ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: ثَلَاثٌ يَذْهَبْنَ بِالْبَلْغَمِ قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ وَاللُّبَانُ وَالْعَسَلُ

۱. برای این قسمت در طب قدیم چیزی نیافتیم.
۲. این مضمون در برخی از کتب طب قدیم این مطلب آمده است. به عنوان نمونه المنصوری فی الطب (ص ۲۲۲) چنین آمده است: یحذر الحمام من به حمی أو قرحة أو فزع أو فسوخ أو ورم. و لیحذر دخوله علی الشیبع إلا من یرید السمّن. که از آن روشن می شود که از فوائد داخل شدن به حمام در حالت سیری، چاق شدن است. همچنین در التصریف لمن عجز عن التالیف (ص ۲۳۱) چنین آمده است: و لیحذر دخوله علی الشیبع إلا من یرید التسمین کما قلنا. این سینا نیز در قانون (ج ۱، ص ۱۴۰) نیز مطلب را با علت شرح می دهد: و الحمام قد یستعمل علی الریق و الخواء فیجفّف شدیداً و یهزل و یضعف، و قد یستعمل علی قرب عهد بالشیبع فیسمن بما یجذب إلى ظاهر البدن من المادة إلا أنه یحدث السدد بما ینجذب بسببه إلى الأعضاء من المعدة و الکبد من الغذاء الغیر النضج. که از عبارت ایشان علت فراز بعدی روایت نیز روشن می شود.
۳. در حاشیه قبل برخی از عبارات اطباء قدیم در این زمینه آمد.
۴. وسانال الشیعة، ج ۲، ص ۵۲ بابتی با عنوان «بَابُ كَرَاهَةِ دُخُولِ الْحَمَامِ عَلَى الرَّيْقِ وَمَعَ الْجُوعِ وَعَلَى الْبُطْنَةِ» و در آنجا مجموعه ای از روایات مرتبط با بحث ذکر شده است که اجمالاً در این مضمون که برای بدن داخل شدن با شکم خالی خوب نیست، مشترک هستند، به جز همین روایت طب الائمه.
۵. این روایت در کتاب محاسن برقی (ج ۲، ص ۵۳۳) چنین نقل شده است: عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شُمُونَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام أَنْ بَعْضَ أَصْحَابِنَا يَشْكُو الْبَحْرَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ كُلُّ التَّمْرِ الْبُرْنِيِّ قَالَ وَ كَتَبَ إِلَيْهِ آخَرَ يَشْكُو بَيْسًا فَكَتَبَ إِلَيْهِ كُلُّ التَّمْرِ الْبُرْنِيِّ عَلَى الرَّيْقِ وَ اشْرَبَ عَلَيْهِ الْمَاءَ فَفَعَلَ فَسَمِنَ وَ عَلَبَتْ عَلَيْهِ الرُّطوبَةُ فَكَتَبَ إِلَيْهِ يَشْكُو ذَلِكَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ كُلُّ التَّمْرِ الْبُرْنِيِّ عَلَى الرَّيْقِ وَ لَا تَشْرَبَ عَلَيْهِ الْمَاءَ فَاعْتَدَلَ. جالب اینکه برای خوردن تمر برنی در حالت ناشتا، در روایات هم از بین بردن فالج ذکر شده است و هم ایجاد فالج. در کتاب مکارم الاخلاق از صحیفه الرضا عليه السلام چنین نقل می کند: وَ قَالَ أَيْضاً مَنْ أَكَلَ التَّمْرَ الْبُرْنِيَّ عَلَى الرَّيْقِ ذَهَبَ عَنْهُ الْفَالِجُ. و در کتاب خصال (ج ۲، ص ۴۴۳) عکس این مطلب نقل شده است: وَ أَكَلُ التَّمْرِ الْبُرْنِيِّ عَلَى الرَّيْقِ يُوْرِثُ الْفَالِجَ.
۶. در طب قدیم، خرما را مرطوب می دانند (رک: قانون، ج ۲، ص ۱۵۳) ولی خواصی برای خصوص تمر برنی در کتب طب قدیم نیافتیم.
۷. ظاهراً اینجا «محمد بن ابراهیم السراج» باشد که در خود طب الائمه (ص ۲۰ و ۳۹) در مواردی ابتداء به اسم ایشان شده است.
۸. صحیح در اینجا: فضالة عن اسماعیل بن ابی زیاد سکونی است که در خود طب الائمه به دفعات (ص ۵۶ و ۶۵ و ۳۹) چنین نقلی صورت گرفته است و شاهد بر این مطلب این است که این روایت در کتاب جعفریات (ص ۲۴۱) که در واقع اصل کتاب سکونی است، نیز آمده است.

(۱۷۴) وَعَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَثْرَةُ التَّمَسُّطِ تَذْهَبُ بِالْبَلْغَمِ وَتَسْرِيحُ الرَّأْسِ يَقْطَعُ الرُّطُوبَةَ وَيَذْهَبُ بِأَصْلِهِ

[۸۸] فضل سکر الطبرزد

(۱۷۵) حَمْدَانُ بْنُ أَعْيَنَ الرَّازِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا قَسِيمُ النَّارِ

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۶۷

ذَا لِي وَذَا لَكَ قَالَ نَعَمْ قَالَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى رُءُوسِ الْأَشْهَادِ

(۱۷۶) عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: وَيَحْكُ يَا زُرَّارَةُ مَا أَغْفَلَ النَّاسَ عَنْ فَضْلِ السُّكَّرِ الطَّبْرَزْدِ وَهُوَ يَنْفَعُ مِنْ سَبْعِينَ دَاءً وَهُوَ يَأْكُلُ الْبَلْغَمَ أَكْلًا وَيَقْلَعُهُ بِأَصْلِهِ^۳ وَ

[۸۹] في السويق الجاف و شربه

(۱۷۷) صَالِحُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْمِصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا فَصَّالَةُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ عَنْ أَبِي يَعْفُورٍ^۵ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ السَّوِيقَ الْجَفَّ إِذَا أُخِذَ عَلَى الرَّيْقِ أَطْفَأَ الْحَرَارَةَ وَسَكَّنَ الْمِرَّةَ وَإِذَا لُتَّ ثُمَّ شُرِبَ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ^۶

(۱۷۸) وَعَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: مَا أَعْظَمَ بَرَكَةَ السَّوِيقِ إِذَا شَرِبَهُ الْإِنْسَانُ عَلَى الشَّبَعِ أَمْرَأَةً وَهَضَمَ الطَّعَامَ وَإِذَا شَرِبَهُ الْإِنْسَانُ عَلَى الْجُوعِ أَشْبَعَهُ وَنِعْمَ الرَّادُّ فِي السَّفَرِ وَالْحَصْرِ السَّوِيقِ

۱. در مکارم الاخلاق (ص ۷۲) برای شانه زدن سر، اثر قطع بلغم ذکر شده است و همین طور در طب الاثمه (ص ۱۹).
۲. این روایت هیچ ربطی به موضوع کتاب ندارد. شاید سند این روایت با روایت بعدی یکسان باشد و در واقع یک روایت باشند که ایشان صدر را به مناسبت ذیل آورده باشند، خصوصاً که ذیل نیز در گفتگویی با زراره است.
۳. قسمتی از این روایت در کتاب کافی (ج ۶، ص ۳۳۳) و نیز محاسن برقی (ج ۲، ص ۵۰۱) چنین آمده است: أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ عَنْ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ قَالَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: السُّكَّرُ الطَّبْرَزْدِيُّ يَأْكُلُ الْبَلْغَمَ أَكْلًا. و نیز در کافی (ج ۶، ص ۳۳۴) به سندی دیگر چنین آمده است: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ نَاسِرٍ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: السُّكَّرُ الطَّبْرَزْدِيُّ يَأْكُلُ الْبَلْغَمَ أَكْلًا.
۴. در طب قدیم همه انواع شکر را دارای خاصیت بلغم زدایی نمی دانند بلکه خصوص شکر کهنه را چنین می دانند. به عنوان نمونه در الحاوی (ج ۲، ص ۲۱۴) می گوید: ابن ماسویه و ابن ماسه: الحديث منه حار رطب، و العتيق حار يابس، صالح للرياح في البطن، يحلل الطبيعة. متى شرب مع دهن لوز حلوا منع القولنج. و العتيق منه نافع للبلغم الذي في المعدة، إلا أنه يعطش و يولد دما عكرا.
۵. فضالة از عبد الله بن ابی یعفور گاهی بی واسطه (رک: بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۰۴ و ۱۰۶) و نیز کافی، ج ۱، ص ۱۹۳) و گاهی با واسطه نقل (تهذیب، ج ۲، ص ۱۴۳ و ۱۵۸ و ج ۸، ص ۱۴۷) می کند. در هر صورت این روایت از نظر انتهای سند چندان واضح نیست.
۶. در کتاب کافی (ج ۶، ص ۳۰۷) این مضمون با اندکی تفصیل چنین آمده است: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ السِّيَّارِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ يَسْطَافٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ مَرْوٍ قَالَ: بَعَثَ إِلَيْنَا الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ عِنْدَنَا يُطَلِّبُ السَّوِيقَ فَبَعَثْنَا إِلَيْهِ بِسَوْيِقٍ مَلْتُوتٍ فَرَدَّهُ وَبَعَثَ إِلَيْيَ أَنَّ السَّوِيقَ إِذَا شُرِبَ عَلَى الرَّيْقِ وَهُوَ جَفَّ أَطْفَأَ الْحَرَارَةَ وَسَكَّنَ الْمِرَّةَ وَإِذَا لُتَّ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ.

[۹۰] فی القیء

(۱۷۹) جَعْفَرُ بْنُ مَنْصُورٍ الْوَدَاعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ يَظْقِينِ^۱ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فَضْلِ عَنْ حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ تَقَيَّأَ قَبْلَ أَنْ يُتَمَيَّأَ كَانَ أَفْضَلَ مِنْ سَبْعِينَ دَوَاءً وَيُخْرِجُ الْقَيْءَ عَنْ هَذَا السَّبِيلِ كُلِّ دَاءٍ وَعَلِيَّةٍ [عَلَّة]^۲

[۹۱] ما جاء في الحرمل عنهم ع^۳

(۱۸۰) إِبْرَاهِيمُ بْنُ خَالِدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ بْنُ^۴ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ عَنْ عَبْدِ الْوَاحِدِ بْنِ مِمُونٍ عَنْ أَبِي خَالِدِ الْوَاسِطِيِّ^۵ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ رَفَعَهُ إِلَى أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَا أَنْبَتَ الْحَرْمَلُ مِنْ شَجَرَةٍ وَلَا وَرْقَةٍ وَلَا ثَمْرَةٍ إِلَّا وَ مَلَكٌ مُوَكَّلٌ بِهَا حَتَّى تَصِلَ إِلَيَّ مِنْ وَصَلَتْ إِلَيْهِ أَوْ تَصِيرَ حَطَامًا وَإِنَّ فِي أَصْلِهَا وَفُرُوعِهَا لَسِرًّا وَإِنَّ فِي حَبِّهَا الشِّفَاءَ مِنْ اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ دَاءً فَتَدَاوُوا بِهَا وَ بِالْكُنْدَرِ^۶

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۶۸

(۱۸۱) وَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْحَرْمَلِ وَ اللَّبَانِ^۷ فَقَالَ أَمَّا الْحَرْمَلُ فَمَا يُقْلِقُ

۱. در سند تصحیفات و تحریفاتی رخ داده است. اول اینکه راوی اخیر ابو حمزه ثمالی است و دوم اینکه راوی او، محمد بن الفضیل الصیرفی است (کافی، ج ۱، ص ۳۲ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و...) و سوم اینکه راوی محمد بن الفضیل نیز، در احادیث موجود ما، الحسین بن علی بن یظقین است. (تهذیب، ج ۲، ص ۲۴۲)

۲. شکی نیست که در طب قدیم از اسپند و انواع مختلف آن در داروهای مختلفی استفاده شده است ولی از طرف دیگر شکی نیست که در طب قدیم، چنین تصویری که این دانه درمان بیماری‌های بسیار است وجود نداشته است. به عنوان نمونه به باب حرمل کتاب حاوی (ج ۲، ص ۲۰) یا قانون (ج ۱، ص ۴۴۲) یا الصیدنة (ص ۴۳۹) که مراجعه می‌کنیم، در نقل مجموعه اقوال و فوائد حرمل با مسائل بسیار کمی مواجه می‌شویم.

همین طور است کندر ولی موارد استفاده آن در طب قدیم به مراتب بیش از اسپند است. برای نمونه رک: الحاوی، ج ۲۱، ص ۳۱۸ القانون، ج ۱، ص ۴۷۸.

۳. مطالبی که در ضمن روایات این باب به عنوان خواص اسپند ذکر شده است، این خصوصیت را به ذهن می‌آورد که احتمالاً اسپند به نوعی خاصیت ضد میکروبی یا تقویت کننده سیستم ایمنی باید داشته باشد. در مورد خواص این ماده در طب قدیم از مرتبط‌ترین مقالاتی که یافت شد، مقاله‌ای با عنوان «Anti-mycobacterial and anti-inflammatory activity of Peganum harmala» است.

Davoodi, H. and Ghaemi, E. and Mazandarani, M. and Shakeri, F. and Javid, S.N. and Klishadi, M. (2015) *Anti-mycobacterial and anti-inflammatory activity of Peganum harmala*. Journal of Chemical and Pharmaceutical Research, 7 (4). pp. 1611-1616.

۴. ظاهراً اینجا «بن» اضافه است. رک به حاشیه ما در طب الأئمة، ص ۲۴.

۵. عمرو بن خالد ابو خالد الواسطی، راوی کتاب زید بن علی معروف است.

۶. مشابه این روایت در کتاب جعفریات (ص ۲۴۴) چنین آمده است: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا مِنْ شَجَرَةٍ حَرْمَلٍ نَبَتْ إِلَّا وَ مَعَهَا مَلَائِكَةٌ يَحْرُسُونَهَا حَتَّى تَصِلَ إِلَى مَنْ وَصَلَتْ وَ فِي أَصْلِ الْحَرْمَلِ سَبْرَةٌ وَ فِي فُرْعِهَا شِفَاءٌ مِنْ اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ دَاءً.

۷. در این روایت در مورد «لبان» مطلبی نیامده است.

لَهُ عَرْقٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فَرْعٌ فِي السَّمَاءِ إِلَّا وَكُلٌّ بِهِ مَلَكٌ حَتَّى يَصِيرَ حُطَامًا وَيَصِيرَ إِلَى مَا صَارَتْ فَنَانَ الشَّيْطَانُ لَيَتَنَكَّبُ سَبْعِينَ دَارًا دُونَ الدَّارِ الَّتِي هُوَ فِيهَا وَهُوَ شِفَاءٌ مِنْ سَبْعِينَ دَاءً أَهْوَنُهُ الْجُدَامُ فَلَا تَغْفُلُوا عَنْهُ^۱

[۹۲] في الشونيز و منافعه^۲

(۱۸۲) الْقَاسِمُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْلَى أَبِي عَمْرٍو عَنْ ذَرِيحٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنِّي لِأَجِدُ فِي بَطْنِي قَرَارٍ وَ وَجَعًا قَالَ مَا يَمْنَعُكَ مِنَ الْحَبَّةِ السُّودَاءِ فَإِنَّ فِيهَا شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِلَّا السَّامَ^۳؟

(۱۸۳) وَعَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: فِي هَذِهِ الْحَبَّةِ السُّودَاءِ إِنَّ فِيهَا شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِلَّا السَّامَ فَعَيْلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا السَّامُ؟ قَالَ الْمَوْتُ^۴

(۱۸۴) وَعَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرِ عليه السلام وَقَدْ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فِي الْحَبَّةِ السُّودَاءِ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ نَعَمْ قَالَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ اسْتَسْتَنَى فِيهِ فَقَالَ إِلَّا السَّامَ وَ لَكِنَّ أَلَا أَذْكَ عَلَى مَا هُوَ أَبْلَغُ مِنْهَا وَ لَمْ يَسْتَسْتَنِ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله قُلْتُ بَلَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ الدُّعَاءُ يَرُدُّ الْقَضَاءَ وَ قَدْ أَبْرَمَ إِبْرَاهِمَ^۵ وَ الصَّدَقَةُ تُطْفِئُ الْغَضَبَ وَ صَمَّ أَصَابِعَهُ

[۹۳] في البول و تقطيره

(۱۸۵) مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْعَلَوِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا فَصَّالَةٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: شَكَأَ عَمْرُو الْأَفْرُقُ إِلَى الْبَاقِرِ عليه السلام تَقْطِيرَ الْبَوْلِ فَقَالَ خُذِ الْحَرْمَلَ وَ اغْسِلْهُ بِالْمَاءِ الْبَارِدِ سِتَّ مَرَّاتٍ وَ بِالْمَاءِ

۱. مشابه ابن مضمون در بحار(ج۵۹، ص ۲۳۵) از کتاب فردوس چنین نقل شده است: عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله قَالَ: مَنْ شَرِبَ الْحَرْمَلَ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا كُلَّ يَوْمٍ مَقَالًا لَا اسْتِنَارَ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَ عَوْفِي مِنَ اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ دَاءً أَهْوَنُهُ الْجُدَامُ.
۲. می توان چنین گفت که هیچ ماده‌ی در طب قدیم برای همه بیماری‌ها مناسب نیست. برای سیاه دانه هم خواصی ذکر شده است و به شکل‌های مختلف در داروهای گوناگون استفاده شده است و خود آن نیز در حالات مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرد. به عنوان نمونه رک: الحاوی فی الطب، ج ۲۱، ص ۲۴۷.
۳. در خود طب الانمه(ص ۱۰۰) مضمون مشابهی آمده است.
۴. این روایت در ص ۵۱ طب الانمه نیز آمده بود و شرح روایت در آنجا گذشت.
۵. فراز اخیر این روایت از زراره در کتاب کافی(ج ۲، ص ۴۷۰) چنین نقل شده است: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيْزِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ عليه السلام قَالَ: قَالَ لِي أَلَا أَذْكَ عَلَى شَيْءٍ لَمْ يَسْتَسْتَنِ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قُلْتُ بَلَى قَالَ الدُّعَاءُ يَرُدُّ الْقَضَاءَ وَ قَدْ أَبْرَمَ إِبْرَاهِمَ وَ صَمَّ أَصَابِعَهُ. در دعائم الاسلام(ج ۲، ص ۱۳۶) نیز این روایت به صورت تقریباً کامل آمده که البته انتهای آن با اینجا کمی فرق دارد: رَوَيْنَا عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبَانِهِ عليه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فِي الْحَبَّةِ السُّودَاءِ فَقَالَ قَدْ قَالَ ذَلِكَ قَبْلَ وَ مَا قَالَ قَالَ فِيهَا شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِلَّا السَّامَ يَعْنِي الْمَوْتَ ثُمَّ قَالَ عليه السلام لِلْسَّائِلِ أَلَا أَذْكَ عَلَى مَا لَمْ يَسْتَسْتَنِ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ بَلَى قَالَ الدُّعَاءُ فَإِنَّهُ يَرُدُّ الْقَضَاءَ وَ قَدْ أَبْرَمَ إِبْرَاهِمَ وَ صَمَّ أَصَابِعَهُ مِنْ كَفِّهِ جَمِيعًا وَ جَمَعَهُمَا جَمِيعًا وَاحِدَةً إِلَى الْأُخْرَى الْخُنْصِرَ بِحَيْثَالِ الْخُنْصِرِ كَأَنَّهُ بَرِيكٌ شَيْئًا.

الْحَازَّ مَرَّةً وَاحِدَةً ثُمَّ يُجَفَّفُ فِي الظِّلِّ ثُمَّ يُلْتُ بِدُهْنِ جُلِّ خَالِصٍ ثُمَّ يُسْتَفَّ عَلَى الرِّيقِ سَقًّا فَإِنَّهُ يَقْطَعُ التَّقْطِيرَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى^۱

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۶۹

[۹۴] في اللواء

(۱۸۶) حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمَدَنِيُّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ صَاحِبِ أَبِي الْحَسَنِ^۲ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سِنْدِيٍّ^۳ عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ قَالَ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ وَهُوَ يَشْكُو اللَّوَاءَ خَذَ مَاءً وَارْقَهُ بِهِذِهِ الرُّقِيَّةِ وَلَا تَصَبْ عَلَيْهِ دُهْنًا وَقُلْ «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ»^۴ ثَلَاثًا «أَوْ لَمْ يَرِ الدِّينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا أَفَلَا يُؤْمِنُونَ»^۵ ثُمَّ اشْرَبَهُ وَامْرُزُ يَدِكَ عَلَى بَطْنِكَ فَإِنَّكَ تَعْفَى بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى^۶

[۹۵] لشدة الطلق و عسر الولادة

(۱۸۷) صَالِحُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْمِصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ^۷ فَضَالَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَهْمِ عَنِ الْمُنَحَّلِ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ: أَنَّ رَجُلًا أَتَى أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَغْثِي فَقَالَ مَا ذَاكَ؟ قَالَ امْرَأَتِي قَدْ أَشْرَفَتْ عَلَى الْمَوْتِ عَلَى الْمَوْلُودِ مِنَ شِدَّةِ الطَّلُقِ قَالَ أَذْهَبَ وَاقْرَأْ عَلَيْهَا «فَأَجَاءَهَا الْمُخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنَسِيًّا فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكَ تَحْتِكَ سَرَبًا وَهَرِيًّا إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَيِّبًا»^۸ ثُمَّ ارْفَعْ صَوْتَكَ بِهِذِهِ الْآيَةِ «وَاللَّهِ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»^۹ كَذَلِكَ أَخْرَجَ أَيُّهَا الطَّلُقُ أَخْرُجْ بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِنَّهَا تَبْرَأُ مِنْ سَاعَتِهَا بِعَوْنِ اللَّهِ تَعَالَى

۱. در طب قدیم دارویی برای علاج تقطیر بول یافت شد که در آن از اسپند (حرمل) نیز استفاده می‌شود. علاج تقطیر البول و حرقتہ فی مجراه: تأخذ زریعة الحرمل و زنجبیل و قرفة و دارصینی و فلفلًا تسحقهم ناعما و بسف عند النوم و علی الریق فإنه نافع. (الرحمة فی الطب و الحکمة، ص ۱۷۵)

۲. ظاهرا «اسحاق بن محمد بن احمد النخعی» است که در روایات ما از ابی الحسن العسکری علیه السلام روایاتی دارد. (رک: کافی، ج ۷، ص ۸۵ و تهذیب، ج ۹، ص ۲۷۴) و ایشان بسیار ضعیف هستند. (نجاشی، ص ۷۳)

۳. در روایاتمان روایتی که ایشان از سعد بن سعد الاشعری نقل کرده باشند، نیافتیم.

۴. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۵. سوره انبیاء، آیه ۳۰.

۶. این دستور برای سردرد در خود طب الائمه (ص ۱۹) آمده بود.

۷. در خود طب الائمه (ص ۶۷) در روایتی ابتداء به اسم «صالح بن ابراهیم المصری» شده است و در آنجا از فضالة نقل کرده‌اند و لذا ظاهرا اینجا نیز «ابن» اضافه باشد.

۸. سوره مریم، آیه ۲۳-۲۵.

۹. سوره نحل، آیه ۷۸.

[۹۶] لمن یضرب علیه عرق فی مفاصله

(۱۸۸) مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْبُرْسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَرْمِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ ظَلْيَانَ عَنْ أَبِي زَيْنَبٍ قَالَ: بَيْنَا أَنَا وَعِنْدَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ أَتَاهُ سِنَانُ بْنُ سَلَمَةَ مُصَفَّرَ الْوَجْهِ فَقَالَ لَهُ مَا لَكَ؟ فَوَصَفَ لَهُ مَا يِقَاسُهُ [يُقَاسِيهِ] مِنْ شِدَّةِ الصَّرْبَانِ فِي الْمَفَاصِلِ فَقَالَ

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۷۰

لَهُ وَيَحَاكَ قُلَّ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَسْمَائِكَ وَبَرَكَاتِكَ وَدَعْوَةِ نَبِيِّكَ الطَّيِّبِ الْمُبَارَكِ الْمَكِينِ عِنْدَكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبِحَقِّ ابْنَتِهِ فَاطِمَةَ الْمُبَارَكَةِ وَبِحَقِّ وَصِيِّهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَحَقِّ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ إِلَّا أَذْهَبَتْ عَنِّي شَرٌّ مَا أَحَدٌ بِحَقِّهِمْ بِحَقِّهِمْ بِحَقِّهِمْ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ فَوَاللَّهِ مَا قَامَ مِنْ مَجْلِسِهِ حَتَّى سَكَنَ مَا بِهِ^۲

[۹۷] فی الریح المشبکة

(۱۸۹) جَعْفَرُ بْنُ جَابِرِ الطَّائِبِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَمْرٍو بْنِ زَيْدِ الصَّقِيقَلِ قَالَ: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ زَيْدٍ قَالَ: كَتَبَ جَابِرُ بْنُ حَسَّانَ الصُّوفِيُّ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَعْتَنِي رِيحٌ شَابِكَةٌ سَبَكَتَ بَيْنَ قُرْبَيَّ إِلَى قَدَمَيَّ فَادْعَ اللَّهُ لِي فَدَعَا لَهُ وَكَتَبَ إِلَيْهِ عَلَيْكَ بِسُعُوطِ الْعَنْبَرِ وَ الرَّيْبِ عَلَى الرَّيْقِ تُعَافَى مِنْهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى فَفَعَلَ ذَلِكَ فَكَانَ مَا نَشَطَ مِنْ عِقَالٍ^۳

[۹۸] فی الریح الخبیثة التي تضرب الوجه

(۱۹۰) أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ رِيَّاحٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الصَّبَّاحُ بْنُ مُحَارِبٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَذَكَرَ أَنَّ سَبِيبَ بْنَ جَابِرٍ صَرَبَتْهُ الرِّيحُ الْخَبِيثَةُ فَمَالَتْ بِوَجْهِهِ وَعَيْنَيْهِ فَقَالَ يُؤْخَذُ لَهُ الْقَرْنُفَلُ حَمْسَةَ مَثَاقِيلَ فَيَصِيرُ فِي قَنِينَةٍ يَابِسَةٍ وَيَضْمُ رَأْسَهَا ضَمًّا شَدِيدًا ثُمَّ تَطِينُ وَتَوْضَعُ فِي الشَّمْسِ قَدْرَ يَوْمٍ فِي الصَّيْفِ وَ فِي الشِّتَاءِ قَدْرَ يَوْمَيْنِ ثُمَّ تُخْرِجُهُ فَتَسْحَقُهُ سَحَقًا نَاعِمًا ثُمَّ تَدْنِفُهُ بِمَاءِ الْمَطَرِ حَتَّى يَصِيرَ بِمَنْزِلَةِ الْخَلُوقِ ثُمَّ يَسْتَلْقِي عَلَى قَفَاهُ وَ يَطْلِي ذَلِكَ الْقَرْنُفَلَ الْمَسْحُوقَ عَلَى الشَّقِّ الْمَائِلِ وَلَا يَزَالُ مُسْتَلْقِيًا حَتَّى يَجُفَّ الْقَرْنُفَلُ فَإِنَّهُ إِذَا جَفَّ رَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ وَ عَادَ إِلَى أَحْسَنِ عَادَتِهِ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى قَالَ فَأَبْتَدَرَ إِلَيْهِ أَصْحَابُنَا فَبَشَّرُوهُ بِذَلِكَ فَعَالَجَهُ بِمَا أَمَرَهُ بِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَادَ إِلَى أَحْسَنِ مَا كَانَ يَعُونُ اللَّهُ تَعَالَى

۱. صحیح «اسماعیل بن ابی زینب» ابو الخطاب عالی معروف است.

۲. قسمتی از این دستور برای همین بیماری، در جعفریات (ص ۲۲۵) چنین آمده است: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ مَالَ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ جَسَدِهِ أَوْ ضَرَبَ عَلَيْهِ عَرَقٌ فَلْيَقُلْ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ وَبَرَكَاتِكَ وَدَعْوَةِ نَبِيِّكَ الطَّيِّبِ الْمُبَارَكِ الْمَكِينِ عِنْدَكَ أَنْ تُذْهَبَ شَرُّهُ وَفُحْشَتُهُ.

۳. در طب قدیم عنبر و نیز زنبق (سوسن سفید) را حار یا بس می دانستند. (رک: قانون، ج ۲، ص ۷۰ و ۴۵) و ظاهراً به این دلیل که باد سرد است، از این دو برای گرمی استفاده می شده است. همان طور که در روایت ۲۳۶ طب الائمه (ص ۸۷) نیز برای درمان سردی شدید به آن توصیه شده است.

۱۹۹] في البهق والوضح

(۱۹۱) عَبْدُ اللَّهِ وَ الْحُسَيْنُ ابْنَا بِسْطَامَ قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلْفٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ الْوَشَاءُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَنَانٍ قَالَ: شَكَرَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوُضْحَ وَ الْبَهَقَ فَقَالَ ادْخُلِ الْحَمَّامَ وَ اخْلِطْ الْحِنَاءَ بِالْتُّورَةِ وَ اطْلُبْ بِهِمَا فَإِنَّكَ لَا تُعَانِي بَعْدَ ذَلِكَ شَيْئًا قَالَ الرَّجُلُ فَوَ اللَّهُ مَا فَعَلْتُهُ إِلَّا مَرَّةً وَاحِدَةً فَعَايَنِي اللَّهُ مِنْهُ وَ مَا عَادَ بَعْدَ ذَلِكَ^۲

۱۰۰] في وجع الرأس

(۱۹۲) سَالِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا الدَّيْلَمِيُّ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ قَالَ: حَضَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَدْ جَاءَهُ خُرَّاسَانِيُّ حَاجٌّ فَدَخَلَ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ ثُمَّ سَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدِّينِ فَجَعَلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُمْسِرُهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا زِلْتُ شَاكِيًا مُنْذُ خَرَجْتُ مِنْ مَنَزِلِي مِنْ وَجَعِ الرَّأْسِ فَقَالَ لَهُ فَمَنْ مِنْ سَاعَتِكَ هَذِهِ فَأَدْخَلَ الْحَمَّامَ وَ لَا تَبْتَدِرَنَّ بِشَيْءٍ حَتَّى تَصُبَّ عَلَى رَأْسِكَ سَبْعَةَ أَكْفَافٍ مَاءً حَارًّا وَ سَمَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي كُلِّ مَرَّةٍ فَإِنَّكَ لَا تَشْتَكِي بَعْدَ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى

۱۰۱] لوجع المعدة و برودتها و ضعفها

(۱۹۳) قَالَ: يُؤْخَذُ خِيَارُ شَنْبَرٍ مَقْدَارَ رَطْلٍ فَيَنْقَى ثُمَّ يَدُقُّ وَ يُنْفَعُ فِي رَطْلٍ مِنْ مَاءٍ يَوْمًا وَ لَيْلَةً ثُمَّ يُصْفَى وَ يُطْرَحُ ثَنَلُهُ وَ يَجْعَلُهُ [يُجْعَلُ] مَعَ صَفْوِهِ رَطْلٍ مِنْ عَسَلٍ وَ رِطْلَانٍ مِنْ أَفْسَرَجِ السَّفَرَجَلِ وَ أَرْبَعُونَ مِثْقَالًا مِنْ دُهْنِ السُّورْدِ ثُمَّ يُطْبَخُ بِنَارٍ لَيِّنَةٍ حَتَّى يُنْحَنَ ثُمَّ يُنْزَلُ الْقِدْرُ عَنِ النَّارِ وَ يُتْرَكُ حَتَّى يَبْرُدَ فَإِذَا بَرَدَ جُعِلَ فِيهِ الْفُلْفُلُ وَ دَارُ فُلْفُلٍ وَ قَرْفَةُ الْقَرْفَنَسْلِ وَ قَافَلَةٌ وَ رَنْجَبِيلٌ وَ دَارِصِينِيٌّ وَ جَوْزُبَوَا مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ ثَلَاثَ مِثْقَالٍ مَدْفُوقٍ مَنَحُولٍ فَإِذَا جُعِلَ فِيهِ هَذِهِ الْأَخْلَاطُ عَجِنَ بَعْضُهَا بِبَعْضٍ وَ جُعِلَ فِي جَرَّةٍ خَصْرَاءَ الشَّرْبَةِ مِنْهُ وَ زُنَّ مِثْقَالَيْنِ عَلَى الرَّيْقِ مَرَّةً وَاحِدَةً فَإِنَّهُ يُسَخِّنُ الْمَعِدَةَ وَ يَهْضِمُ الطَّعَامَ وَ يُخْرِجُ الرِّيَّاحَ مِنَ الْمَفَاصِلِ كُلِّهَا بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى^۳ وَ

۱. صحیح الحسین بن علی الوشاء است که در خود همین کتاب به دفعات محمد بن خلف از او نقل می‌کند. (رک: طب الائمه، ص ۱۵ و ۱۶ و ۲۷ و ۵۳) و نقل و شفاء از عبد الله بن سنان نیز در کتب اربعه طبق آمار نرم افزار درایة النور ۱/۲، ۸۳ مورد است.

۲. استفاده از حناء به صورت مالیدن در حمام، در کتب طب قدیم نیز موجود است. برای نمونه در کتاب الحاوی، ج ۲۳، ص ۴۸۴ چنین آمده است: جورجس قال: اطل الوضح بعد الحمام بالبلاذر و الشیطرج و الصبر و الأفاقیا و المراداسنج و الخل؛ و ینفع حناء و خردل و حل.

۳. همین دستور در خود طب الائمه (ص ۷۵) از قول احمد بن رباح المطیب ادعا کرده که به امام عَلَيْهِ السَّلَامُ عرضه کرده است، آمده است.

۴. قسمت دوم مواد داروی ذکر شده در این دستور، داروهای گرمی است که استفاده درمانی برای معده و نیز هضم غذا دارند و حضور آن‌ها در این دارو کاملاً طبیعی است. اما قسمت اول دستور که از خیار شنبز شروع می‌شود تا روغن گل، معمولاً داروهای هستند که

[۱۰۲] للحصاة و الخاصرة

(۱۹۴) الْحَضْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْخَرَّازِيُّ^۱ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَحَدِهِمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ سَأَلْتُهُ أَنْ يَدْعُوَ اللَّهَ لِأَخِي ابْنَتِي بِالْحَصَاةِ لَا يَنَامُ فَقَالَ لِي ازْجِعْ فُحْدَ لَهُ مِنَ الْإِهْلِيلِجِ الْأَسْوَدِ وَ الْبَيْلِجِ وَ الْأَمْلِجِ وَ خُذِ الْكُورَ وَ الْفُلْفُلَ وَ الدَّارْفُلْفُلَ وَ الدَّارِصِينِي وَ زَنْجَبِيلَ وَ شَقَاقِلَ وَ وَحَّ^۲ وَ أَيْسُونَ وَ خُولَنْجَانَ أَجْرَاءَ سَوَاءٍ يَدَّقُ وَ يُنْحَلُ وَ يُلْتِ بِسَمْنٍ بَقَرٍ حَدِيثٌ ثُمَّ يُعْجَنُ جَمِيعُ ذَلِكَ بِوَزْنِهِ مَرَّتَيْنِ مِنْ عَسَلٍ مَنْزُوعِ الرَّعْوَةِ فَإِنَّهُ جَيِّدُ الشَّرْبَةِ مِنْهُ مِثْلُ الْبُنْدُوقَةِ أَوْ عَقْصَةِ^۳

[۱۰۳] دواء اليرقان

(۱۹۵) حَمَّادُ بْنُ مِهْرَانَ الْبَلْخِيُّ قَالَ: كُنَّا نَخْتَلِفُ إِلَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخِرَاسَانَ فَشَكَا إِلَيْهِ يَوْمًا مِنَ الْإِيَامِ شَابٌ مِثْلَ الْيَرَقَانِ فَقَالَ خُذْ خِيَارَ بَادَرَنْجٍ^۴ فَقَشِّرْهُ ثُمَّ اطْبُخْ قَشُورَهُ بِالْمَاءِ ثُمَّ اشْرَبْهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ عَلَى الرَّبِيقِ كُلِّ يَوْمٍ مِقْدَارَ رِطْلٍ فَأَخْبَرَنَا الشَّابُّ بَعْدَ ذَلِكَ أَنَّهُ عَالَجَ بِهِ صَاحِبَهُ مَرَّتَيْنِ فَبَرَأَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى

[۱۰۴] رقية لمن هاج به حرارة من قبل الرأس

(۱۹۶) حَاتِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الصَّانِعُ عَنْ حَمَّادِ بْنِ زَيْدِ الشَّحَامِ عَنْ أَبِي أُسَامَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: خُذْ لِكُلِّ وَجَعٍ وَ حَرَارَةٍ مِنْ قِبَلِ الرَّأْسِ يَكْتُبُ مَرَبَعَةً فِي وَسْطِهَا حُرَّ النَّارِ

بیشتر خاصیت سرد دارند. برای نمونه خیار شنبه سرد مایل به معتدل (الحاوی، ج ۲۰، ص ۱۳۹ و قانون، ج ۲، ص ۱۷۲) است و دهن الورد معتدل مایل به سرد (متهاج البیان فی ما يستعمله الإنسان، ص ۳۸۸) است و سفرجل (به) نیز سرد (الحاوی، ج ۲۱، ص ۲۰۶) است و ظاهراً استفاده آن‌ها در این دارو از جهت دیگری مثل خواص برخی از آن‌ها برای معده است. به عنوان مثال سفرجل برای معده مفید است (همان، ص ۲۰۵) و حتی اگر با عسل پخته شود (مطابق دستور اینجا) خاصیت تقویتی اش برای معده زیاد خواهد بود. (همان)

۱. ظاهراً مراد «علی بن العباس الخرازی» باشد زیرا در طب الائمه (ص ۱۳۶) چنین آمده است: الْحَضْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْعَبَّاسِ الْخَرَّازِيُّ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ.
۲. وج و نیز انیسون خاصیت مدزیت بول را دارد (رک: الحاوی، ج ۲۱، ص ۴۳۸، ج ۲۰، ص ۴۸) و از این جهت به منظور دفع سنگ مناسب به نظر می‌رسند ولی در مجموع تنواستیم وجه موجهی برای ترکیب این داروها در طب قدیم بیابیم.
۳. این دستور در خود طب الائمه (ص ۷۷) در بابی با عنوان «دواء عجیب یبفع باذن الله تعالی لورم البطن و وجع المعدة و یقطع البلغم و یدیب الحصاة و الحشو الذي یجتمع فی المثانة و وجع الخاصرة» بدون ذکر سندی آمده است.
۴. خیار بادرنگ یا همان خیار معمولی (دفع المضار الكلية عن الأبدان الإنسانية، ص ۱۰۳) در نظر اطباء قدیم دارای خاصیت درمانی برای یرقان بوده است. زکریا رازی در الحاوی (ج ۲۱، ص ۳۰۸) می‌گوید: و هي أيضا نافعة من اليرقان الأسود متى استعطف بها مع الخل. و نیز در الحاوی (ج ۷، ص ۵۱۲) می‌گوید: الخیار و القناء إن أكل لهنهما یرقان الیرقان. و نیز رک: الطب المملوکی، ص ۲۷۹.
۵. صحیح «حماد عن زید الشحام ابی اسامة» است. و حماد بن عثمان در کتب روایی، از زید روایاتی دارد. برای نمونه رک: تهذیب، ج ۳، ص ۲۰۸، ج ۴، ص ۲۳۳.

عَلَى هَذِهِ الصُّورَةِ ثُمَّ تَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَتَكْتُبُ الْأَذَانَ وَالْإِقَامَةَ فِي رُفْعَةٍ وَتُعَلِّمُهَا عَلَيْهِ فَإِنَّ الْحَرَارَةَ وَالْوَجَعَ يَسْكُنَانِ مِنْ سَاعَتِهِمَا بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۷۳

[۱۰۵] دواء الأذن جيد مجرب إذا ضربت عليك

(۱۹۷): يُؤْخَذُ السَّدَابُ^۱ وَ يُطْبَخُ بِزَيْتٍ وَ تَقَطَّرُ فِيهَا قَطْرَاتٌ فَإِنَّهُ يَسْكُنُ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ

(۱۹۸) عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْأَجْلَحِ الْمُؤَدِّنُ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمُتَطَبِّبُ قَالَ: شَكَا رَجُلٌ مِنْ الْأَوْلِيَاءِ إِلَى بَعْضِهِمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَعَ الْأُذُنِ وَ أَنَّهُ يَسِيلُ مِنْهُ الْقَيْحُ وَ الدَّمُ قَالَ لَهُ خُذْ جُبْنًا عَتِيْقًا اَعْتَقْ مَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ فَدَقَّهُ دَقًّا جَيِّدًا نَاعِمًا ثُمَّ اخْلَطْهُ بِلَبَنٍ امْرَأَةً وَ سَخَنَهُ بِنَارٍ لَيِّنَةٍ ثُمَّ صَبَّ مِنْهُ قَطْرَاتٍ فِي الْأُذُنِ الَّتِي يَسِيلُ مِنْهَا الدَّمُ فَإِنَّهَا تَبْرَأُ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ^۲

[۱۰۶] دواء البلبله و كثرة العطش و يبس الفم

(۱۹۹) إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ عَيْسَى عَنِ الْمُخْتَارِ^۳ عَنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ قَالَ:

اشْتَكَى رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِنَا إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَثْرَةَ الْعَطَشِ وَ يَبْسُ الْفَمِ وَ الرَّيْقِ فَأَمَرَهُ أَنْ يَأْخُذَ سَقْمُونِيَاءَ وَ قَاقِلَةً وَ سُنْبُلَةً وَ شَقَاقِلَ وَ عَوْدَ الْبَلْسَانَ وَ حَبَّ الْبَلْسَانَ وَ نَازُمُشَكَ وَ سَلِيخَةَ مُقَشَّرَةً وَ عِلْكَ رُومِيٍّ وَ عَاقِرِ قِرْحَا وَ دَارِصِينِيٍّ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِثْقَالَيْنِ يَدُقُّ هَذِهِ الْأَدْوِيَةَ كُلَّهَا وَ تُعْجَنُ بَعْدَ مَا تُنْحَلُ غَيْرَ السَّقْمُونِيَاءِ فَإِنَّهُ يَدُقُّ عَلَى حِدَةٍ وَ لَا يَنْحَلُ ثُمَّ يَخْلَطُ جَمِيعًا وَ يَأْخُذُ [يُؤْخَذُ] خَمْسَةَ وَ ثَمَانِينَ مِثْقَالًا فَايْنِدُ سِجْرِيٍّ جَيِّدٍ وَ يَذَابُ فِي الطَّبْخِينَ [الطَّنْجِيرِ] بِنَارٍ لَيِّنَةٍ وَ يَلْتُّ بِهِ الْأَدْوِيَةَ ثُمَّ يَعْجَنُ ذَلِكَ كُلَّهُ بِعَسَلٍ مُنْزُوعِ الرَّغْوَةِ ثُمَّ يُرْفَعُ فِي قَارُورَةٍ أَوْ جَرَّةٍ خَضْرَاءَ فَإِنْ احْتَجَّتْ إِلَيْهِ فَخُذْ مِنْهُ عَلَى الرَّيْقِ مِثْقَالَيْنِ بِمَا شِئْتَ مِنَ الشَّرَابِ أَوْ عِنْدَ

۱. سذاب به تنهایی برای خارج کردن کرم از گوش تجویز می شده است. (القانون، ج ۲، ص ۵۴) و نیز به همراه زیت برای کشتن کرم‌ها جوشانده می شده است. (همان، ص ۵۴-۵۵) و این دارو دقیقاً به همین صورت برای درمان برخی از بیماری‌های گوش در الحاوی (ج ۳، ص ۳۷۵) چنین آمده است: و إن طبخت السذاب في زيت نظيف و قطرته فيها عظم نفعه. و در الحاوی (ص ۳۷۹) همین مواد به اضافه دو ماده دیگر برای گوش درد تجویز شده است.

۲. در کتاب الحاوی (ج ۳، ص ۳۷۹) برای درمان گوش چنین آمده است: روفس: مرارة الثور إذا خلطت بلبن امرأة و لبن عنز و قطرت في الأذن التي تسيل منها القيح أبراه. از شیر زن، برای درمان گوش درد در داروهای دیگری نیز استفاده شده است. برای نمونه رک: تسهیل المنافع في الطب و الحكمة، ج ۱، ص ۱۸۸. و ظاهراً استفاده از شیر زن برای درد گوش از زمان بسیار قدیم توصیه شده است به طوری که حتی از بقراط نیز مشابه آن نقل شده است. رک: مختصر تذكرة الإمام السويدي في الطب، ص ۷۲.

۳. صحیح «الحسين بن المختار» است و در روایات این سند دقیقاً به همین شکل تکرار شده است. برای نمونه رک: کافی، ج ۴، ص ۲۱۵.

۱۰۷] في النظره و العين و البطن

(۲۰۰) عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الطَّبْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ السَّنَانِيِّ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: شَكَرَ رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِنَا إِلَيَّ طِبَ الْأَنْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ص: ۷۴

أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ شَكَاهُ أَهْلُهُ مِنَ النَّظَرَةِ وَالْعَيْنِ وَالْبَطْنِ وَالسَّرَّةِ وَوَجَعَ الرَّأْسِ وَالشَّقِيقَةَ وَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا تَزَالُ سَاهِرَةً تُصْبِحُ اللَّيْلَ أَجْمَعَ وَأَنَا فِي جَهْدٍ مِنْ بُكَائِهَا وَصُرَاخِهَا فَمَنْ عَلَيْنَا وَعَلَيْهَا بَعُودَةٌ فَقَالَ الصَّادِقُ ﷺ إِذَا صَلَّيْتَ الْفَرِيضَةَ فَأَبْسُطْ يَدَيْكَ جَمِيعًا إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قُلْ بِخُشُوعٍ وَاسْتِكَانَةٍ أَعُوذُ بِجَلَالِكَ وَقُدْرَتِكَ وَبِهَانِكَ وَسُلْطَانِكَ مِمَّا أَحَدُ يَا عَوْثِي يَا اللَّهُ يَا عَوْثِي يَا رَسُولَ اللَّهِ يَا عَوْثِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَا عَوْثِي يَا فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ أَغْنِيَنِي ثُمَّ امْسَحْ بِيَدِكَ الْيُمْنَى عَلَى هَامَتِكَ وَتَقُولُ يَا مَنْ سَكَنَ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ سَكُنْ مَا بِي بِقُوَّتِكَ وَقُدْرَتِكَ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَكُنْ مَا بِي

۱۰۸] في الصداع

(۲۰۱) مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ عَنْ أَبِي يَعْقُوبَ الزِّيَّاتِ^۳ عَنْ مُعَاوِيَةَ عَنْ عَمَّارِ الدُّهْنِيِّ قَالَ: شَكَوْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ ذَلِكَ فَقَالَ إِذَا أَنْتَ فَرَعْتَ مِنَ الْفَرِيضَةِ فَصُغْ سَبَابَتَكَ الْيُمْنَى عَلَى عَيْنَيْكَ وَقُلْ سَبْعَ مَرَّاتٍ وَأَنْتَ تُمَرُّهَا عَلَى حَاجِبِكَ الْأَيْمَنِ يَا حَنَّانُ أَشْفِنِي ثُمَّ امْرُزْهَا سَبْعَ مَرَّاتٍ عَلَى حَاجِبِكَ الْأَيْسَرِ وَقُلْ يَا مَنَّانُ أَشْفِنِي ثُمَّ صُغْ رَاحَتَكَ الْيُمْنَى عَلَى هَامَتِكَ وَقُلْ يَا مَنْ سَكَنَ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا [هُوَ] فِي الْأَرْضِ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَكُنْ مَا بِي ثُمَّ انْهَضْ إِلَى النَّطْوَعِ^۵

۱. كل این دستور به اضافه چند سطر در ابتدای این دستور در خود طب الائمه (ص ۷۷) با عنوان «دواء لكثرة الجماع وغيره» بدون ذکر سندی آمده است.

۲. این دارو نه تنها به این صورت در کتب طبی یافت نشد بلکه بالاتر اینکه تقریباً تک تک موادی که در آن هستند خشک هستند و علی القاعده در طب قدیم باید اثری دقیقاً خلاف آنچه که اینجا گفته شد داشته باشند!

۳. صحیح «عن محمد بن خالد البرقي» است زیرا در کتب اربعه طبق آمار نزم افزاز درایه النور ۱/۲، ۵۱ مورد محمد بن خالد از محمد بن سنان نقل کرده است و نیز در چند روایت بعدی که معلق به این روایت است صریحاً محمد بن اسماعیل از محمد بن خالد نقل کرده است.

۴. ظاهراً صحیح «ابی جعفر الزیات» است که همان محمد بن الحسین بن ابی الخطاب می باشند که در روایات از معاویه بن عمار الدهنی نقل کرده اند (برای نمونه رک: تهذیب، ج ۸، ص ۱۶۹) و نیز در محاسن برقی (ج ۲، ص ۳۲۷) محمد بن خالد از ایشان نقل کرده است.

۵. در کتاب مکارم الاخلاق (ص ۳۷۴) با شباهت بسیار زیاد همین دستور در مورد درد شقیقه چنین آمده است: مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمَّارٍ قَالَ شَكَوْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ رِيحَ الشَّقِيقَةِ فَقَالَ إِذَا فَرَعْتَ مِنَ الْفَرِيضَةِ فَصُغْ سَبَابَتَكَ الْيُمْنَى بَيْنَ عَيْنَيْكَ وَقُلْ سَبْعَ مَرَّاتٍ وَأَنْتَ

[۱۰۹] عودۀ لجميع الأمراض

(۲۰۲) مُحَمَّدٌ بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ سَعْدِ الْمَوْلَى^۱ قَالَ: أَمَلَى عَلَيْنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ عليه السلام الْعُودَةَ الَّتِي تُسَمَّى الْجَامِعَةَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الطَّاهِرِ الطَّهْرِ الْمُطَهَّرِ الْمُقَدَّسِ السَّلَامِ الْمُؤْمِنِ الْمُهَيِّمِ الْمُبَارِكِ الَّذِي مَنْ سَأَلَكَ بِهِ أَعْطَيْتَهُ وَمَنْ دَعَاكَ بِهِ أَجَبْتَهُ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُعَافِيَنِي

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۷۵

مِمَّا أَحَدُ فِي سَمْعِي وَبَصَرِي وَفِي يَدِي وَرِجْلِي وَفِي شَعْرِي وَبَشْرِي وَفِي بَطْنِي إِنَّكَ لَطِيفٌ لِمَا تَشَاءُ وَأَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ^۲

[۱۱۰] دواء للأمراض المذكورة

(۲۰۳) قَالَ عَبْدُ اللَّهِ وَ الْحُسَيْنُ ابْنَا بِسْطَامٍ أَمَلَى عَلَيْنَا أَحْمَدُ بْنُ رَبَاحٍ الْمُطَبِّبُ هَذِهِ الْأَدْوِيَّةُ وَ ذَكَرَ أَنَّهُ عَرَّضَهَا لِلْإِمَامِ فَرَضِيهَا^۳ وَقَالَ إِنَّهَا تَنْفَعُ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى مِنَ الْمِرَّةِ السَّوْدَاءِ وَ الصَّفْرَاءِ وَ الْبُلْغَمِ وَ وَجَعِ الْمَعِدَةِ وَ الْقَيْءِ وَ الْحُمَّى وَ الْبُرْسَامِ وَ تَشَقُّقِ الْيَدَيْنِ وَ الرَّجْلَيْنِ وَ الْأَسْرِ وَ الزَّحِيرِ وَ وَجَعِ الْبَطْنِ وَ وَجَعِ الْكَبِدِ وَ الْحَرِّ فِي الرَّأْسِ وَ يَنْبَغِي أَنْ يَحْتَمِيَ مِنَ التَّمْرِ وَ السَّمَكِ وَ الْحَلِّ وَ الْبَقْلِ وَ لَيْكُنْ طَعَامٌ مَنْ يَشْرِبُهُ زَيْرُ بَاجَةَ بِدُهْنِ سَمْسِمٍ يَشْرِبُهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ كُلِّ يَوْمٍ مِثْقَالَيْنِ وَ كُنْتُ أَسْقِيهِ مِثْقَالًا فَقَالَ الْعَالِمُ عليه السلام مِثْقَالَيْنِ وَ ذَكَرَ أَنَّهُ لِيَعْضُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيَّ نَبِيَّنَا وَ آلِهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يُؤْخَذُ مِنَ الْخِيَارِ شَبْتَرِ رِطْلٍ مَتَّقَى وَ يُتَّقَعُ فِي رِطْلٍ مِنْ مَاءٍ يَوْمًا وَ لَيْلَةً ثُمَّ يَصْفَى فَيُؤْخَذُ صَفْوُهُ وَ يُطْرَحُ نَفْلُهُ وَ يُجْعَلُ مَعَ صَفْوِهِ رِطْلٌ مِنْ عَسَلٍ وَ رِطْلٌ مِنْ أَفْشَرَجِ السَّفْرَجْلِ وَ أَرْبَعِينَ مِثْقَالًا مِنْ دُهْنٍ وَرَدِّ ثُمَّ يَطْبُخُهُ بِنَارٍ لَيِّنَةٍ حَتَّى يَبْخُرَ ثُمَّ يُنْزَلُ عَنِ النَّارِ وَ يَتْرَكُهُ حَتَّى يَبْرُدَ فَإِذَا بَرَدَ جُعِلَتْ فِيهِ الْفُلْفُلُ وَ دَارُفُلْفُلُ وَ قَوْفَةُ الْقَرْنَفُلِ وَ قَرْنَفُلٌ وَ قَاقِلَةٌ وَ زَنْجَبِيلٌ وَ دَاوْصِينِيٌّ وَ جَوْزُبُورًا مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ ثَلَاثَةُ مِثْقَالٍ مَدْقُوقٍ مَنَحُولٍ فَإِذَا جُعِلَتْ فِيهِ هَذِهِ الْأَخْلَاطُ عَجَنْتَ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ

تَمَرُّهَا عَلَيَّ حَاجِبِكَ الْأَيْمَنِ يَا حَتَّانَ أَشْفِينِي ثُمَّ تَمَرُّهَا عَلَيَّ يَسَارِكَ وَ تَقُولُ يَا مَتَّانَ أَشْفِينِي ثُمَّ صَعَّ رَاحَتَكَ الْيُمْنَى عَلَيَّ هَامَتِكَ وَ قُلْ يَا مَنْ لَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ وَ سَكُنْ مَا بِي. وَ هَمِچِينِ اسْتِ دَرِ دَعْوَاتِ رَاوَنْدِي (ص ۱۹۴).

۱. در کتاب خصال (ج ۲، ص ۴۸۹) ماجرای سخن گفتن شخصی با این نام با امام صادق عليه السلام است و نیز در خود طب الائمه (۱۱۰ و ۱۳۱) نیز در سند شخصی با این نام هست که ظاهراً همگی یک نفر باشند.
۲. در خود طب الائمه (ص ۱۷ و ۲۳) دستوری مشابه این دستور با عناوین دیگری و داستان دیگری آمده است.
۳. طبیعی است که ابداع این داروها توسط خود صاحب روایت است و واضح است که او به این ترکیبات به صورت شانس و بی حساب و کتاب دست نیافته است و لذا بر پایه اصول طب قدیم به آنها دست پیدا کرده است و برای نمونه یک مورد از داروهای او را که همان داروی اول است، قبلاً در ضمن روایتی شرح دادیم. رک طب الائمه، ص ۷۱، ح ۱۹۳.

جَعَلْتُهُ فِي جَرَّةٍ خَضْرَاءَ أَوْ فِي قَارُورَةٍ وَ الشَّرْبَةُ مِنْهُ مِثْقَالَانِ عَلَى الرَّيْقِ نَافِعٌ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ نَافِعٌ لِمَا ذَكَرَ وَ لِلرِّيقَانِ وَ الحَمَى الصُّلْبَةِ الشَّدِيدَةِ الَّتِي يَتَخَوَّفُ عَلَى صَاحِبِهَا البُرْسَامُ وَ الحَرَارَةُ^۱

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۷۶

[۱۱۱] وجع المثانة و الإحليل

قَالَ^۲: تَأْخُذُ خِيَارَ بَادِرَنَجٍ فَتَقْسِرُهُ ثُمَّ تَطْبُخُ قُسُورَهُ بِالمَاءِ مَعَ أَصُولِ الهِنْدَبَاءِ ثُمَّ تُصْفِيهِ وَ تُصَبُّ عَلَيْهِ سَكَّرَ طَبْرَزِدٍ ثُمَّ تَشْرَبُ مِنْهُ عَلَى الرَّيْقِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِقْدَارَ رَطْلٍ فَإِنَّهُ جَيِّدٌ مُجَرَّبٌ نَافِعٌ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى

[۱۱۲] في وجع الخاصرة

قَالَ^۳: تَأْخُذُ أَرْبَعَةَ مِثْقَالِ فُلْفُلٍ وَ مِثْلَهُ زَنْجَبِيلٍ وَ مِثْلَهُ دَارْفُلْفُلٍ وَ بَرْنَجٍ وَ بَسْبَاسَةَ وَ دَارْصِينِيٍّ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِقْدَارًا وَاحِدًا يُعْنِي أَزْبَعِ مِثْقَالِ وَ مِنَ الزُّبْدِ الصَّافِيِ الجَيِّدِ حُمْسَةَ وَ أَزْبَعِينَ مِثْقَالًا وَ مِنَ السُّكَّرِ الأَبْيَضِ سِتَّةَ وَ أَزْبَعِينَ مِثْقَالًا يَدُقُّ وَ يُنْحَلُ بِخِرْقَةٍ أَوْ بِمِنْخَلٍ سَعْرٍ صَفِيحٍ ثُمَّ يَعْجَنُ بِوزْنِهِ [بِوزْنِ] جَمِيعِهِ مَرَّتَيْنِ بِعَسَلٍ مَنْزُوعِ الرَّغْوَةِ فَمَنْ شَرِبَهُ لِلْخَاصِرَةِ فَلْيَشْرَبْ وَزْنَ ثَلَاثَةِ مِثْقَالِ وَ مَنْ شَرِبَهُ لِلْمَشِيِّ فَلْيَشْرَبْ وَزْنَ سَبْعِ مِثْقَالِ أَوْ ثَمَانِيَةَ بِمَاءٍ فَاتِرٍ فَإِنَّهُ يُخْرِجُ كُلَّ دَاءٍ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى وَ لَا يَحْتَاجُ مَعَ هَذَا الدَّوَاءِ إِلَى غَيْرِهِ فَإِنَّهُ يُجْزِيهِ وَ يُغْنِيهِ عَنِ سَائِرِ الأَدْوِيَةِ وَ إِذَا شَرِبَهُ لِلْمَشِيِّ وَ انْقَطَعَ مَشِيهِ فَلْيَشْرَبْ بِعَسَلٍ فَإِنَّهُ جَيِّدٌ مُجَرَّبٌ

[۱۱۳] ادواء عرق النسا

قَالَ^۴: تَأْخُذُ قَلَامَةَ طُفْرٍ مِنْ بِيهِ عِرْقُ النَّسَا فَتَعْقِدُهَا عَلَى مَوْضِعِ العِرْقِ فَإِنَّهُ نَافِعٌ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى سَهْلٌ حَاصِرُ النَّفْعِ وَ إِذَا غَلَبَ عَلَى صَاحِبِهِ وَ اشْتَدَّ ضَرْبَانُهُ تَأْخُذُ ثَلَاثِينَ^۵ فَتَعْقِدُهَا وَ تَشُدُّ فِيهِمَا الفِخْدَ الَّذِي فِيهِ عِرْقُ النَّسَا مِنَ الوَرِكِ إِلَى القَدَمِ شَدًّا شَدِيدًا أَشَدَّ مَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ حَتَّى يَكَادَ يُعْشَى عَلَيْهِ تَفْعَلُ ذَلِكَ بِهِ وَ هُوَ قَائِمٌ ثُمَّ تَعْمَدُ إِلَى بَاطِنِ خَصْرِ القَدَمِ الَّتِي فِيهَا الوَجَعُ فَتَشُدُّهَا ثُمَّ تَعَصِرُهُ عَصْرًا شَدِيدًا فَإِنَّهُ يَخْرُجُ مِنْهُ دَمٌ أَسْوَدٌ ثُمَّ يُحْسَى بِالمَلْحِ وَ الرَّيْتِ فَإِنَّهُ يَبْرَأُ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ

۱. پیش از این در خود طب الانمه(ص۷۳) روایتی گذشت که چند سطر از این دستور را ذکر کرده بود.

۲. ظاهرا اینجا ادامه داروهایی است که احمد بن ریح المتطبب ادعا کرده است که به امام علیه السلام عرضه کرده است و لذا شماره جدید نزدیم.

۳. ظاهرا اینجا ادامه داروهایی است که احمد بن ریح المتطبب ادعا کرده است که به امام علیه السلام عرضه کرده است و لذا شماره جدید نزدیم.

۴. ظاهرا اینجا ادامه داروهایی است که احمد بن ریح المتطبب ادعا کرده است که به امام علیه السلام عرضه کرده است و لذا شماره جدید نزدیم.

۵. (۱) کذا في النسخة التي عندنا.

(١) كذا في النسخة التي عندنا.

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ٧٧

[١١٤] دواء لخفقان الفؤاد و النفس العالي و وجع المعدة و تقويتها و وجع الخاصرة و يزيد في ماء الوجه و يذهب بالصفار و هو نافع بإذن الله عز و جل

أَنْ تَأْخُذَ مِنَ الرَّنَجَبِيلِ الْيَابِسِ اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ مِثْقَالًا وَ مِنَ الدَّارِفُلْفُلِ أَرْبَعِينَ مِثْقَالًا وَ مِنْ شَنَةِ [شَبَهٍ] وَ سَادَجٍ وَ فُلْفُلٍ وَ إِهْلِيلِجٍ أَسْوَدٍ وَ قَاقِلَةٍ مَرَّتَيْنِ وَ جَوْزِ طَيْبٍ وَ نَائِخَوَاهِ وَ حَبِّ الرُّمَّانِ الْحُلِيِّ وَ شُونِيزٍ وَ كَمُونٍ كِرْمَانِيٍّ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ أَرْبَعُ مِثْقَالٍ يُدْقُ كُلُّهُ وَ يُنْخَلُ ثُمَّ تَأْخُذُ سِتِّمِائَةَ مِثْقَالٍ فَايْنِدُ جَيِّدٍ فَتَجْعَلُهُ فِي بَرْنِيَّةٍ وَ تَصُبُّ فِيهِ سَبْعِينَ مِثْقَالًا مِنْ مَاءٍ ثُمَّ تُوقِدُ تَحْتَهَا وَ قُودًا لَيِّنًا حَتَّى يَذُوبَ الْفَايْنِدُ ثُمَّ تَجْعَلُهُ فِي إِنَاءٍ نَظِيفٍ ثُمَّ تَدْرُ [تَدْرُ] عَلَيْهِ الْأَدْوِيَةَ الْمَدْفُوقَةَ وَ تَعْجِنُهَا بِهِ حَتَّى تَحْتَلِطَ ثُمَّ تَرْفَعُهُ فِي قَارُورَةٍ أَوْ جَرَّةٍ خَضْرَاءَ الشَّرْبَةِ مِنْهُ مِثْلَ جَوْزَةٍ فَإِنَّهُ لَا يُخَالِفُ أَصْلًا بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى^١

[١١٥] دواء عجيب ينفع بإذن الله تعالى لورم البطن و وجع المعدة و يقطع البلغم و يذيب الحصىة و الحشو الذي يجتمع في المثانة و وجع الخاصرة

تَأْخُذُ مِنَ الْإِهْلِيلِجِ الْأَسْوَدِ وَ الْبَلْبَلِجِ وَ الْأَمْلِجِ وَ كُورٍ وَ فُلْفُلٍ وَ دَارِفُلْفُلٍ وَ دَارِصِينِيٍّ وَ رَنْجَبِيلٍ وَ شَقَاقِلٍ وَ وِشٍ [وَج] [وَج] وَ أَسْرَاوِنٍ [أَسْرَاوِنٍ] وَ خُولَنْجَانٍ أَجْزَاءً سَوَاءً تُدْقُ وَ تُنْخَلُ وَ تَلْتُ بِسَمْنِ بَقَرٍ حَدِيثٍ وَ تَعْجِنُ جَمِيعَ ذَلِكَ بِوَزْنِهِ مَرَّتَيْنِ عَسَلٍ مَنْزُوعِ الرَّغْوَةِ أَوْ فَايْنِدُ جَيِّدٍ الشَّرْبَةِ مِنْهُ مِثْلَ الْبُنْدُقَةِ أَوْ عَفْصَةٍ^٢

[١١٦] دواء لكثرة الجماع و غيره

قَالَ^٢ هَذَا عَجِيبٌ يُسَخِّنُ الْكُلَيْتَيْنِ وَ يُكَثِّرُ صَاحِبَهُ الْجِمَاعَ وَ يَذْهَبُ بِالْبُرُونِ^٤ [بِالْبُرُودَةِ]

(١) بياض في الأصل.

١. ظاهرا اینجا ادامه داروهایی است که احمد بن رباح المتطبب ادعا کرده است که به امام علیه السلام عرضه کرده است و لذا شماره جدید نزدیم.

٢. ظاهرا اینجا ادامه داروهایی است که احمد بن رباح المتطبب ادعا کرده است که به امام علیه السلام عرضه کرده است و لذا شماره جدید نزدیم. بیشتر نسخه‌ای از همین دستور در خود طب الائمه (ص ٧٢) گذشت.

٣. (١) بياض في الأصل.

٤. (٢) كذا في النسخ

(۲) کذا في النسخ

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۷۸

مِنَ الْمَفَاصِلِ كُلِّهَا وَ هُوَ نَافِعٌ لِرِجِّحِ الْخَاصِرَةِ وَ الْبَطْنِ وَ لِرِيَّاحِ الْبَطْنِ وَ لِرِيَّاحِ الْمَفَاصِلِ وَ لِمَنْ يَشُقُّ عَلَيْهِ الْبَوْلُ وَ لِمَنْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَحْسِبَ بَوْلَهُ وَ لَصِرْبَانَ الْفُوَادِ وَ النَّفْسِ الْعَالِيَةِ وَ النَّفْحَةِ وَ التَّحْمَةِ وَ الدُّوْدِ فِي الْبَطْنِ وَ يَجْلُو الْفُوَادَ وَ يَسْهِي الطَّعَامَ وَ يَسْكُنُ وَجَعَ الصَّدْرِ وَ صَفْرَةَ الْعَيْنِ وَ صَفْرَةَ اللُّونِ وَ الْيَرْقَانَ وَ كَثْرَةَ الْعَطَشِ وَ لِمَنْ يَشْتَكِي عَيْنَهُ وَ لِرِجِّحِ الرَّأْسِ وَ نُقْصَانِ الدِّمَاغِ وَ لِلْحُمَى النَّاقِصِ وَ لِكُلِّ دَاءٍ قَدِيمٍ وَ حَدِيثٍ جَيِّدٍ مُجْرَبٍ لَا يَخَالِفُ أَصْلًا الشَّرْبَةُ مِنْهُ مِثْقَالَانِ وَ كَانَ عِنْدَنَا مِثْقَالٌ فَغَيْرُهُ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَأْخُذُ [تُوْخَذُ] إِهْلِيلِجٌ أَسْوَدٌ وَ إِهْلِيلِجٌ أَصْفَرٌ وَ سَقْمُونِيَاءٌ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ سِتُّ مِثْقَالِينَ وَ فُلْفُلٌ وَ دَارْفُلْفُلٌ وَ زَنْجَبِيلٌ يَابِسٌ وَ نَانِخَوَاهُ وَ حَشْحَاشٌ أَحْمَرٌ وَ مِلْحٌ هِنْدِيٌّ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ أَرْبَعَةٌ مِثْقَالِينَ وَ نَارْمُشْكَ وَ قَاقِلَةٌ وَ سُنْبُلٌ وَ سَقَاقِلٌ وَ عَوْدُ الْبَلْسَانَ وَ حَبُّ الْبَلْسَانَ وَ سَلْنَجَةٌ [سَلِيحَةٌ] مُقَسَّرَةٌ وَ عِلْكٌ رُومِيٌّ وَ عَاقِرْقُوحَا وَ دَارْصِينِيٌّ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِثْقَالَيْنِ تَدُقُّ هَذِهِ الْأَدْوِيَةَ كُلَّهَا وَ تُعْجَنُ بَعْدَ مَا تُنْحَلُ غَيْرَ السَّقْمُونِيَاءِ فَإِنَّهُ يُدَقُّ عَلَى حِدَتِهِ وَ لَا يُنْحَلُ ثُمَّ تُخَلَطُ جَمِيعًا وَ يُؤْخَذُ حَمْسَةٌ وَ ثَمَانِينَ مِثْقَالًا فَأَيُّدُ سَجْزِيٍّ جَيِّدٍ وَ يَدَابُ فِي الطَّبْخِينَ [الطَّنْجِيرِ] بِنَارٍ لَيِّنَةٍ وَ يُلْتَمَسُ بِهِ الْأَدْوِيَةُ ثُمَّ يُعْجَنُ ذَلِكَ كُلُّهُ بِعَسَلٍ مَنزُوعٍ الرَّغْوَةَ ثُمَّ تُرْفَعُ فِي قَارُورَةٍ أَوْ جَرَّةٍ خَضْرَاءَ فَإِذَا احْتَجَّتْ إِلَيْهِ فَخُذْ مِنْهُ عَلَى الرَّيْقِ مِثْقَالَيْنِ بِمَا سِئَلْتِ مِنَ الشَّرَابِ وَ عِنْدَ مَنَامِكَ مِثْلُهُ فَإِنَّهُ عَجِيبٌ لِجَمِيعِ مَا وَصَفْنَاهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى^۱

[۱۱۷] دواء لوجع البطن و الظهر

تَأْخُذُ بُنْيَ يَابِسٍ وَ أَصْلَ الْأَنْجَدَانِ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ عَشْرَةَ مِثْقَالِينَ وَ مِنَ الْأَفْتِيمُونَ مِثْقَالَيْنِ يُدَقُّ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْ ذَلِكَ عَلَى جِدَةٍ وَ يُنْحَلُ بِحَرِيرَةٍ أَوْ بِخَرْقَةٍ صَفِيحَةٍ خَلَا الْأَفْتِيمُونَ فَإِنَّهُ لَا يَحْتَاجُ أَنْ يُنْحَلَ بَلْ يُدَقُّ دَقًّا نَاعِمًا وَ يُعْجَنُ جَمِيعًا بِعَسَلٍ مَنزُوعٍ الرَّغْوَةَ وَ الشَّرْبَةَ مِنْهُ مِثْقَالَانِ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ بِمَاءٍ فَاتِرٍ^۲ (۲۰۴) مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ مِنْ وُلْدِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ أَبِي يَعْقُوبَ الرِّيَّاتِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^۳ عَنْ أَبِي

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۷۹

عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كُنَّا مَعَهُ فِي سَفَرٍ وَ مَعَهُ إِسْمَاعِيلُ بْنُ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَشَكَا إِلَيْهِ وَجَعَ بَطْنِهِ وَ

۱. ظاهرا اینجا ادامه داروهایی است که احمد بن ریح المتطبب ادعا کرده است که به امام علی علیه السلام عرضه کرده است و لذا شماره جدید نزدیک. بیشتر نسخه‌های از همین دستور در خود طب الائمه (ص ۷۳) گذشت.
 ۲. ظاهرا اینجا ادامه داروهایی است که احمد بن ریح المتطبب ادعا کرده است که به امام علی علیه السلام عرضه کرده است و لذا شماره جدید نزدیک.
 ۳. ظاهرا صحیح «المعلی مولی ابی عبد الله» باشد که همان «المعلی بن خنیس» معروف است. ولی در هر صورت سند بسیار مشوش و مضطرب است.

ظَهَرَهُ فَقَالَ فَاَنْزَلَ ثُمَّ اَلْقَاهُ عَلَى قَفَاهُ وَقَالَ بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَبِ- «صُنِعَ اللّٰهُ الَّذِي اَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ» اسْكُنْ يَا رِيحُ بِالَّذِي سَكَنَ لَهُ مَا «فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» ۲ و ۳

[۱۱۸] في النزع الشديد

(۲۰۵) الخَضْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ عِمْسَى عَنْ حَرِيْرِ السَّجِسْتَانِيِّ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَجَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ أَخِي مُنْذُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي النَّزْعِ وَقَدْ اشْتَدَّ بِهِ الْأَمْرُ فَادْعُ اللَّهُ لَهُ فَقَالَ اللَّهُمَّ سَهِّلْ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ ثُمَّ أَمْرَهُ وَقَالَ حَوَّلُوا فِرَاشَهُ إِلَى مُصَلَّاهُ الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ فَإِنَّهُ يُخَفِّفُ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ فِي أَجَلِهِ تَأْخِيرٌ وَإِنْ كَانَتْ مُدَّتُهُ [مَوْتُهُ] قَدْ حَضَرَتْ فَإِنَّهُ يُسَهِّلُ عَلَيْهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى ۴

[۱۱۹] في تلقين الميت

(۲۰۶) مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الرُّسَيْيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَزْمِنِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ الرَّاهِرِيِّ السَّنَابِيِّ عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عَمْرٍ وَفَضْلِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي زَيْتَبٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِذَا حَضَرَ تَمُّ الْمَيِّتِ فَلَقِّنُوهُ هَذَا الْأَمْرَ يَعْنِي كَلِمَةَ التَّوْحِيدِ وَيُلْقَى فِي قُلُوبِهِمُ الرَّعْبُ فَإِذَا مَضَى عَلَى الْحَقِّ نَجَا

(۲۰۷) مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْمُصَيَّبِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَدَّاحُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام إِذَا حَضَرَ أَحَدًا مِنْ أَهْلِهِ عِنْدَ وَفَاتِهِ قَالَ لَهُ قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَمَا تَحْتَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَإِذَا قَالَهَا الْمَرِيضُ قَالَ أَذْهَبَ فَلَيْسَ بِكَ بَأْسٌ ۵

۱. سوره نمل، آیه ۸۸.

۲. سوره انعام، آیه ۱۳.

۳. در خود طب الائمة (ص ۱۱۷) مشابه ابن دستور چنین آمده است: عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عَمْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كَانَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عليه السلام يُعَوِّذُ أَهْلَهُ بِهَذِهِ الْعُوذَةِ وَيُعَلِّمُهُ لِيَخَاصَّتِهِ تَضَعُ يَدَكَ عَلَى فَيْكٍ وَتَقُولُ بِسْمِ اللّٰهِ بِسْمِ اللّٰهِ بِسْمِ اللّٰهِ وَبِصُنْعِ اللّٰهِ الَّذِي اَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ ثُمَّ تَقُولُ اسْكُنْ أَيُّهَا الْوَجْعُ سَأَلْتُكَ بِاللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكَ وَرَبِّ كُلِّ شَيْءٍ الَّذِي سَكَنَ لَهُ مَا فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ سَبْعَ مَرَّاتٍ.

۴. در خود طب الائمة (ص ۱۱۸) دستور دیگری برای نزع وارد شده است که در آنجا هم در انتها شخص را به مصلاى خود منتقل می کنند.

۵. نسخه‌ای از همین روایت در کتاب کافی (ج ۳، ص ۱۲۴) چنین آمده است: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِذَا حَضَرَ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ الْمَوْتَ قَالَ لَهُ قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * فَإِذَا قَالَهَا الْمَرِيضُ قَالَ أَذْهَبَ فَلَيْسَ عَلَيْكَ بَأْسٌ. و نیز در کتاب کافی به سند دیگر (ج ۳، ص ۱۲۴) چنین آمده است: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله دَخَلَ عَلَى رَجُلٍ مِنْ بَنِي

طب الائمة عليهم السلام، ص: ٨٠

(٢٠٨) أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ قَالَ: حَدَّثَنَا النَّصْرُ بْنُ سُوَيْدٍ عَنْ أَبِي الْأَشْعَثِ الْخَزَاعِيِّ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ جَدِّهِ عليه السلام: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله حَضَرَ رَجُلًا وَهُوَ فِي النَّزْعِ فَقَالَ قُلِ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الْكَبِيرَ مِنْ مَعْصِيَتِكَ وَاقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ مِنْ طَاعَتِكَ^١

[١٢٠] حالة الميت

(٢٠٩) مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ مِنْ وُلْدِ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسِ الْكِنْدِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَكْرِ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنٍ قَالَ: ثَقُلَ ابْنُ لَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ عليه السلام فِي حَيَاةِ أَبِي جَعْفَرٍ وَكَانَ جَعْفَرُ جَالِسًا فِي نَاحِيَةِ النَّبْتِ وَالْغَلَامُ فِي النَّزْعِ فَكَلَّمَا دَنَا مِنْهُ إِنْسَانٌ قَالَ لَا تَمَسَّهُ لِأَنَّهُ يَزْدَادُ ضَعْفًا لِأَنَّ الْأَضْعَفَ مَا يَكُونُ الْمَرِيضُ إِذَا كَانَ فِي هَذِهِ الْحَالَةِ فَكُلُّ مَنْ مَسَّهُ فَقَدْ أَعَانَ عَلَيْهِ فَلَمَّا قَبِضَ الْغَلَامُ أَمَرَ بِهِ فَأُغْمِضَ ثُمَّ قَالَ لَنَا إِنَّمَا الْحَزْرُ وَالْكَابَةُ وَالْحُزْنُ مَا لَمْ يَنْزِلْ أَمْرُ اللَّهِ فَإِذَا نَزَلَ أَمْرُ اللَّهِ فَلَيْسَ إِلَّا التَّسْلِيمُ وَالرِّضَا ثُمَّ دَعَا بِدُهْنٍ فَادَّهَنَ وَاسْتَحْلَلَ وَدَعَا بِطَعَامٍ فَأَكَلَ هُوَ وَمَنْ مَعَهُ ثُمَّ قَالَ هَذَا هُوَ الصَّبْرُ الْجَمِيلُ الَّذِي وَعَدْنَا الْفَضْلَ عَلَيْهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾^٢ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ فُغْسِلَ وَ لَبَسَ أَحْسَنَ ثِيَابِهِ وَ خَرَجَ فَصَلَّى عَلَيْهِ^٣

(٢١٠) وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ^٤: مَا مِنْ أَحَدٍ يَحْضُرُهُ الْمَوْتُ إِلَّا وَكَّلَ بِهِ شَيْطَانٌ مِنْ

هاشيم وهو يقضي فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله قل - لا إله إلا الله العلي العظيم لا إله إلا الله الخليم الكريم سبحانه الله رب السماوات السبع ورب الأرضين السبع وما بينهما ورب العرش العظيم والحمد لله رب العالمين* فقالها فقال رسول الله صلى الله عليه وآله الحمد لله الذي استنفذه من النار.

١. تفصيل و بسط يافته هامين ماجرا با ذكر صدر و ذيل داستان، در كتاب كافي (ج ٣، ص ١٢٤) چنين آمده است: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: حَضَرَ رَجُلًا الْمَوْتُ فَيَقِيلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ فَلَانَا قَدْ حَضَرَ الْمَوْتُ فَهَبْ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَمَعَهُ أَنْاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ حَتَّى آتَاهُ وَهُوَ مُغْمَى عَلَيْهِ قَالَ فَقَالَ يَا مَلِكَ الْمَوْتِ كَفَّ عَنِ الرَّجُلِ حَتَّى أَسْأَلَهُ فَأَقَافَ الرَّجُلُ فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله مَا رَأَيْتَ قَالَ رَأَيْتُ بَيَاضًا كَثِيرًا وَسَوَادًا كَثِيرًا قَالَ فَأَيُّهُمَا كَانَ أَقْرَبَ إِلَيْكَ فَقَالَ السَّوَادُ فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله قُلِ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الْكَثِيرَ مِنْ مَعْصِيَتِكَ وَاقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ مِنْ طَاعَتِكَ فَقَالَ ثُمَّ أَعْمَى عَلَيْهِ فَقَالَ يَا مَلِكَ الْمَوْتِ خَفَّفْ عَنْهُ حَتَّى أَسْأَلَهُ فَأَقَافَ الرَّجُلُ فَقَالَ مَا رَأَيْتَ قَالَ رَأَيْتُ بَيَاضًا كَثِيرًا وَسَوَادًا كَثِيرًا قَالَ فَأَيُّهُمَا كَانَ أَقْرَبَ إِلَيْكَ فَقَالَ الْبَيَاضُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله غَفَرَ اللَّهُ لِصَاحِبِكُمْ قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِذَا حَضَرْتُمْ مَيِّتًا فَقُولُوا لَهُ هَذَا الْكَلَامَ لِيَقُولَهُ.

٢. سورة بقره، آيه ١٥٧.

٣. نسخه ديگري از هامين روايت در كتاب تهذيب (ج ١، ص ٢٨٩) چنين آمده است: أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ ابْنِ بَكْرِ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: ثَقُلَ ابْنُ لَجَعْفَرٍ وَأَبُو جَعْفَرٍ جَالِسًا فِي نَاحِيَةِ فَكَانَ إِذَا دَنَا مِنْهُ إِنْسَانٌ قَالَ لَا تَمَسَّهُ فَإِنَّهُ إِنَّمَا يَزْدَادُ ضَعْفًا وَأَضْعَفُ مَا يَكُونُ فِي هَذِهِ الْحَالِ وَمَنْ مَسَّهُ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ أَعَانَ عَلَيْهِ فَلَمَّا قَبِضَ الْغَلَامُ أَمَرَ بِهِ فُغْمِضَ عَيْنَاهُ وَشُدَّ لِحْيَاهُ ثُمَّ قَالَ لَنَا أَنْ نَجْزِعَ مَا لَمْ يَنْزِلْ أَمْرُ اللَّهِ فَإِذَا نَزَلَ أَمْرُ اللَّهِ فَلَيْسَ لَنَا إِلَّا التَّسْلِيمُ ثُمَّ دَعَا بِدُهْنٍ فَادَّهَنَ وَاسْتَحْلَلَ وَدَعَا بِطَعَامٍ فَأَكَلَ هُوَ وَمَنْ مَعَهُ ثُمَّ قَالَ هَذَا هُوَ الصَّبْرُ الْجَمِيلُ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ فُغْسِلَ وَ لَبَسَ جَبَّةَ خَزٍّ وَمِطْرَفَ خَزٍّ وَ عِمَامَةَ خَزٍّ وَ خَرَجَ فَصَلَّى عَلَيْهِ.

٤. اين روايت اينجا مرسل است ولي در كتاب كافي (ج ٣، ص ١٢٣) با سند چنين آمده است: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ بُنْدَارٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنْ أَبِي حُدَيْجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَا مِنْ أَحَدٍ يَحْضُرُهُ الْمَوْتُ إِلَّا

شَيَاطِينِهِ يَا مُرَّةً بِالْكَفْرِ وَيُسْكِكُهُ فِي أَمْرِهِ وَدِينِهِ حَتَّى تَخْرُجَ نَفْسُهُ فَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا مُوحِّدًا مُسْتَبْصِرًا لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ وَ مَنْ كَانَ ضَعِيفًا فِي دِينِهِ سَكَّكَ فِي أَمْرِهِ وَ دِينِهِ فَإِذَا حَضَرْتُمْ مَوْتَكُمْ فَلَقُّوهُمْ كَلِمَةَ الْإِخْلَاصِ وَ هِيَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَا تَحْتَهُنَّ وَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲۱۱) قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُعَلَّى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَيْسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يُونُسَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ الْغَرِيبَ إِذَا حَضَرَهُ الْمَوْتُ فَالتَمَّتْ

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۸۱

يَمَنَّةً وَ يَسْرَةً فَلَمْ يَرِ أَحَدًا رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَبْدِي وَ وِلِيِّي إِلَى مَنْ تَلْتَمْتُ أ تَطْلُبُ حَمِيمًا أَوْ قَرِيبًا أَوْ قَرَّبَ إِلَيْكَ مِنِّي وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَيْنَ أَطْلَقْتَ عُقْدَتَكَ [و] لِأَصِيرَتِكَ إِلَى طَاعَتِي وَ لَيْنَ قَبْضَتِكَ إِلَيَّ [و] لِأَصِيرَتِكَ إِلَيَّ كِرَامَتِي وَ إِلَى مُجَاوِرَةِ أَوْلِيَانِكَ وَ أَوْلَادِكَ

۱۲۱] في تغيير اللون

(۲۱۲) أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الشَّمَالِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ الْجَرِيرِيِّ قَالَ: قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا جَرِيرِيُّ أَرَى لَوْنَكَ قَدْ ائْتَمَعَ بِكَ بَوَاسِيرٌ؟ قُلْتُ نَعَمْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَسْأَلُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ لَا يَحْرِمَنِي الْأَجْرَ قَالَ أَفَلَا أَصِفُ لَكَ دَوَاءً؟ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَقَدْ عَالَجَنَّهُ بِأَكْثَرِ مِنْ أَلْفِ دَوَاءٍ فَمَا ائْتَمَعَتْ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ وَ إِنْ بَوَاسِيرِي تَشْخَبُ دَمًا قَالَ وَ يَحْكُ يَا جَرِيرِيُّ فَإِنِّي طَبِيبُ الْأَطِبَاءِ وَ رَأْسُ الْعُلَمَاءِ وَ رَأْسُ الْحُكَمَاءِ وَ مَعْدِنُ الْفُقَهَاءِ وَ سَيِّدُ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ قُلْتُ كَذَلِكَ يَا سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ قَالَ إِنْ بَوَاسِيرِكَ إِنَّا تَشْخَبُ الدَّمَاءَ قَالَ قُلْتُ صَدَقْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ عَلَيْكَ بِشَمْعٍ وَ ذَهَبٍ وَ زَبْتِي وَ لُبْنَى عَسَلٍ وَ سَمَاقٍ وَ سَرُو كَتَّانٍ ائْتَمَعَتْ فِي مَعْرِفَةِ عَلَى النَّارِ فَإِذَا اخْتَلَطَ فَحُدِّ مِنْهُ قَدْرٌ حِمَصَةٍ فَالْطَّخُ بِهَا الْمَقْعَدَةَ تَبْرَأُ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى قَالَ الْجَرِيرِيُّ فَوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا فَعَلْتُهُ إِلَّا مَرَّةً وَاحِدَةً حَتَّى بَرَأْتُ مِمَّا كَانَ بِي فَمَا حَسَسْتُ بَعْدَ ذَلِكَ بِدَمٍ وَ لَا وَجَعٍ قَالَ الْجَرِيرِيُّ فَعَدْتُ إِلَيْهِ مِنْ قَابِلٍ فَقَالَ لِي يَا أَبَا إِسْحَاقَ قَدْ بَرَأْتُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ (۱) فَقَالَ أَمَا إِنْ شَعِيبَ

وَكَلَّ بِهِ إِبْلِيسُ مِنْ شَيْطَانِهِ أَنْ يَأْمُرَهُ بِالْكَفْرِ وَ يُسْكِكُهُ فِي دِينِهِ حَتَّى تَخْرُجَ نَفْسُهُ فَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ فَإِذَا حَضَرْتُمْ مَوْتَكُمْ فَلَقُّوهُمْ شَهَادَةً أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى يَمُوتَ.

۱. نسخه ای از همین روایت در کتاب محاسن برقی (ج ۲، ص ۲۷۰) چنین آمده است: عنه عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن يونس بن عقيل عن زواه عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن الغريب إذا حضره الموت التفت يمنة و يسرة فلم ير أحدا رفع رأسه فيقول الله عز و جل إلى من تلتفت إلى من هو خير لك مني و عزتي و جلالي لين أطلقت عقدتك لأصيرتك إلى طاعتي و لين قبضتك لأصيرتك إلى كرامتي. بر این اساس می توان گفت که ظاهرا سند صحیح چنین است: احمد بن محمد بن عيسى عن احمد (که منظور احمد بنظمی است) عن يونس بن عقيل عن زواه عن ابي عبد الله عليه السلام و شاهد بر این مطلب سند مرحوم شيخ حر عاملی در الجواهر السنیه (ص ۶۹۴) از این روایت است که دقیقا به همین صورت است.

۲. شاید اولی این بود که عنوان باب «دواء للبواسير» باشد زیرا درمان اصلی ذکر شده در این روایت ناظر به درمان بواسير است.

بْنِ إِسْحَاقَ بَوَاسِيرَهُ لَيْسَتْ كَمَا كَانَتْ بِكَ إِنَّهَا ذُكْرَانٌ فَقَالَ قُلْ لَهُ لِيَأْخُذَ أَبْرَادِرَ [بَلَادِرًا] فَيَجْعَلُهَا ثَلَاثَةَ أَجْرَاءِ
وَلِيَحْفِرَ حَفِيرَةً وَ لِيُخْرِقَ أَجْرَةً

(۱) بياض في الأصل

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۸۲

فَيَنْقُبُ فِيهَا ثُقْبَةً ثُمَّ يَجْعَلُ تِلْكَ الْأَبْرَادِرَ [الْبَلَادِرَ] عَلَى النَّارِ وَ يَجْعَلُ الْأَجْرَةَ عَلَيْهَا وَ لِيَقْعُدَ عَلَى
الْأَجْرَةِ وَ لِيَجْعَلَ الثُّقْبَةَ حِيَالِ الْمَقْعَدَةِ فَإِذَا اذْتَمَعَ الْبُخَارُ إِلَيْهِ فَاصَابَهُ حَرَارَتُهُ فَلْيَكُنْ هُوَ بِمَدِّ مَا يَجِدُ فَإِنَّهُ
رُبَّمَا كَانَتْ خَمْسَةَ ثَمَالِيلَ إِلَى سَبْعَةِ ثَمَالِيلَ فَإِنْ وَاتَتْهُ فَلْيَقْلَعُهَا وَ يَرِّمَ بِهَا وَ إِلَّا فَلْيَجْعَلِ الثُّلُثَ الثَّانِي مِنَ
الْأَبْرَادِرِ [الْبَلَادِرِ] عَلَيْهَا فَإِنَّهُ يَقْلَعُهَا بِأُصُولِهَا ثُمَّ لِيَأْخُذِ الْمَرْهَمَ الشَّمْعَ وَ دُهْنَ الزَّبْتِ وَ لِيَبْنِيَ عَسَلٍ وَ سَرُو
كَتَّانٍ هَكَذَا قَالَ هَاهُنَا لِلذُّكْرَانِ فَلْيَجْمَعُهُ عَلَى مَا وَصَفْتُ لِيَطْلِي بِهَا الْمَقْعَدَةَ فَإِنَّهَا هِيَ طَلِيَّةٌ وَاحِدَةٌ
فَرَجَحْتُ فَوَصَفْتُ لَهُ ذَلِكَ فَعَمَلُهُ فَبِرَأٍ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى فَلَمَّا كَانَ مِنْ قَابِلٍ حَجَبْتُ فَقَالَ لِي يَا إِسْحَاقُ
أَخْبِرْنَا بِخَبْرٍ شَعِيبٍ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ الَّذِي اصْطَفَاكَ عَلَى الْبَشَرِ وَ جَعَلَكَ حُجَّةً فِي الْأَرْضِ مَا
طَلِي بِهَا إِلَّا طَلِيَّةٌ وَاحِدَةٌ

[۱۲۲] في الوسخ الكثير

(۲۱۳) ابْنُ الْجَرِيرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ أَبَانَ عَنِ الثُّعْمَانَ بْنِ يَعْلَى قَالَ:
حَدَّثَنَا جَابِرُ الْجُعْفِيُّ قَالَ: سَكَوْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَخَا كَثِيرًا يُوَسِّخُ ثِيَابِي فَقَالَ دُقِّ الْأَمْسُ^۲ وَ اسْتَخْرِجْ
مَاءَهُ وَ اضْرِبْهُ عَلَى خَلِّ خَمْرِ أَحْوَدَ مَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ ضَرْبًا شَدِيدًا حَتَّى يَزْبَدَ ثُمَّ اغْسِلْ رَأْسَكَ وَ لِحْيَتَكَ بِهِ بِكُلِّ
قُوَّةٍ ثُمَّ ادَّهْنَهُ بَعْدَ ذَلِكَ بِدُهْنِ شَبْرَجٍ طَرِيٍّ فَإِنَّهُ يَقْلَعُهُ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى

[۱۲۳] في الكمأة و المن و العجوة^۳

(۲۱۴) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ طَبِيَّانٍ عَنْ

۱. این داروها در کتب طب قدیم یافت نشد. برای اطلاع اجمالی از شرایط طب قدیم و درمان بواسیر به شرح روایت ۵۵ و ۲۷۹ مراجعه کنید.

۲. آب آس به منظور بر طرف کردن چرک پوستی و نیز آلودگی و عفونت‌های دیگر مثل عفونت گوش و امثال آن و نیز ورم‌های پوستی در طب قدیم استفاده می‌شود. (الحاوی، ج ۲۰، ص ۱۱) خود سرکه نیز خواصی مشابه در این زمینه دارد. (رک الحاوی، ج ۲۰، ص ۱۴۹) همچنین روغن کنجد نیز دارای خاصیت درمان برخی از انواع آلودگی‌ها و بیماری‌های پوستی است. (رک: منهاج البیان فی ما يستعمله الإنسان، ص ۵۴۳)

۳. در مورد خواص سم زدایی و نیز ضد سرطان زیادی در تحقیقات ذکر شده است، جالب اینکه خاصیت سم زدایی آن در دانه آن می‌باشد و این مطابق مطلبی است که در دومین حاشیه بعد از این حاشیه (یعنی آخرین حاشیه روایت شماره ۲۱۴) خواهد آمد.

Sarfraz M¹, Khaliq T¹, Khan JA¹, Aslam B¹, Effect of aqueous extract of black pepper and ajwa seed on

جَابِرِ بْنِ زَيْدٍ الْجُعْفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ جَدِّهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: الْكُمَاءُ مِنَ الْمَنِّ وَالْمَنْ مِنَ الْجَنَّةِ وَمَاوَاهَا شِفَاءٌ لِلْعَيْنِ^۱ وَالْعَجْوَةُ مِنَ الْجَنَّةِ وَفِيهَا شِفَاءٌ مِنَ السَّمِّ^۲

liver enzymes in alloxan-induced diabetic Wister albino rats, Saudi Pharm J. 2017 May;25(4):449-452. doi: 10.1016/j.jsps.2017.04.004. Epub 2017 Apr 21.

Yasin BR¹, El-Fawal HA², Mousa SA³, Date (Phoenix dactylifera) Polyphenolics and Other Bioactive Compounds: A Traditional Islamic Remedy's Potential in Prevention of Cell Damage, Cancer Therapeutics and Beyond, Int J Mol Sci. 2015 Dec 17;16(12):30075-90. doi: 10.3390/ijms161226210.

Khan F, Aldhahri M, Hussain MA, Gauthaman K, Memic A, Abuzenadah A, Kumosani T, Barbour E, Alothmany NS, Aldhaheri RW, Encapsulation of 5-Fluorouracil into PLGA Nanofibers and Enhanced Anticancer Effect in Combination with Ajwa-Dates-Extract (*Phoenix dactylifera L.*), J Biomed Nanotechnol. 2018 Mar 1;14(3):553-563. doi: 10.1166/jbn.2018.2515.

Hasan M¹, Mohieldein A², In Vivo Evaluation of Anti Diabetic, Hypolipidemic, Antioxidative Activities of Saudi Date Seed Extract on Streptozotocin Induced Diabetic Rats, J Clin Diagn Res. 2016 Mar;10(3):FF06-12. doi: 10.7860/JCDR/2016/16879.7419. Epub 2016 Mar 1.

Mallhi TH¹, Qadir MI², Ali M², Ahmad B³, Khan YH⁴, Rehman A¹, Review: Ajwa date (*Phoenix dactylifera*)- an emerging plant in pharmacological research, Pak J Pharm Sci. 2014 May;27(3):607-16.

۱. این مطلب در کتب طب قدیم یافت شد. به عنوان نمونه، الحاوی (ج ۲۱، ص ۳۲۹) چنین نقل می‌کند: مسیح: یولد سوداء أکلا، و ماؤها یجلو البصر کحلا.

۲. در کتاب بصائر الدرجات (ج ۱، ص ۵۰۴) ماجرای را نقل می‌کند که چرا رسول الله ﷺ چنین فرموده‌اند و در انتهای آن روایت چنین آمده است: فَمِنْ ثَمَّ رَوَى الْعَامَّةُ أَنَّ الْكُمَاءَ مِنَ الْمَنِّ وَ يَمَارَهَا شِفَاءٌ لِلْعَيْنِ وَالْعَجْوَةُ مِنَ الْجَنَّةِ. و در محاسن برقی (ج ۲، ص ۵۲۷) چنین آمده است: عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقُضَيْبِلِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْكُمَاءُ مِنَ الْمَنِّ وَالْمَنُّ مِنَ الْجَنَّةِ وَمَاوَاهَا شِفَاءٌ لِلْعَيْنِ. و با همین سند در خود محاسن (ج ۲، ص ۵۳۲) چنین آمده است: الْعَجْوَةُ مِنَ الْجَنَّةِ وَفِيهَا شِفَاءٌ مِنَ السَّمِّ. و همین روایت در کافی (ج ۶، ص ۳۷۰) نیز از برقی نقل شده است. در دعائم الاسلام (ج ۲، ص ۱۴۷) نیز همین روایت آمده است ولی در انتهای آن طرز مصرفی خاص برای استفاده از عجمه را بیان می‌کند که نشان می‌دهد خاصیت سم زدایی عجمه مرتبط با دانه آن است و نه قسمت شسیرین آن و همانطور که در دو حاشیه قبل بیان کردیم تحقیقات جدید نیز چنین مطلبی را تأیید می‌کند. به این دستور توجه کنید: وَعَنْهُ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: الْعَجْوَةُ مِنَ الْجَنَّةِ وَفِيهَا شِفَاءٌ مِنَ السَّمِّ وَقَالَ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ صَفَةً ذَلِكَ أَنْ يُؤَخَذَ ثَمْرُ الْعَجْوَةِ فَيُنْرَعَ نَوَاهُ ثُمَّ يُدَقَّ دَقًّا بَلِيغًا وَيُعَجَّنَ بِسَمْنٍ يَبْرَعُ عَيْتِقٍ ثُمَّ يُرْفَعُ فَإِذَا اخْتَبَجَ إِلَيْهِ أَكَلَ لِلسَّمِّ. در کتاب عیون اخبار الرضا ﷺ (ج ۲، ص ۷۵) نیز به سند: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يُونُسَ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْنَةَ قَالَ حَدَّثَنَا دَارِمُ بْنُ قَبِيصَةَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرُّضَا ﷺ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «ص» چنین نقل می‌کند: وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْكُمَاءُ مِنَ الْمَنِّ الَّذِي أَنْزَلَهُ اللَّهُ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ هِيَ شِفَاءٌ لِلْعَيْنِ وَالْعَجْوَةُ الَّتِي فِي التَّيْنِ مِنَ الْجَنَّةِ وَ هِيَ شِفَاءٌ مِنَ السَّمِّ.

این روایت در عامه نیز در معروفترین مصادر نقل شده است. برای نمونه رک: صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۴۸ و ج ۷، ص ۱۷ که در هر دو آدرس تنها قسمت قارچ آمده است ولی در سنن ابن ماجه قزوینی (ج ۲، ص ۱۱۴۲) این روایت با اندکی اختلاف نسخه چنین آمده است: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الكُمَاء من المن . وماؤها شفاء للعين . والعجوة من الجنة . وهي شفاء من الجنة. در سنن ترمذی (ج ۲، ص ۲۷۱) نیز به همین صورت که ما نقل کرده‌ایم با جا به جایی صدر و ذیل چنین آمده است: العجوة من الجنة، وفيها شفاء من السم . والكماء من المن وماؤها شفاء للعين. و البته در همین آدرس به همین صورت نقل ما نیز در روایت دیگری آمده است.

[۱۲۴] في الإثمد

(۲۱۵) جَابِرٌ^۱ بْنُ أَبِيوبَ الْجُرْجَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى عَنِ ابْنِ الْمُفَضَّلِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ يَزِيدَ^۲ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^۳ قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ^ﷺ أَعْرَابِيٌّ يُقَالُ لَهُ فُلَيْتٌ^۳ وَكَانَ رَطْبَ الْعَيْنَيْنِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ^ﷺ أَرَى عَيْنَيْكَ رَطْبَتَيْنِ يَا فُلَيْتُ قَالَ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ هُمَا كَمَا تَرَى ضَعِيفَتَانِ قَالَ عَلَيْكَ بِالْإِثْمِدِ فَإِنَّهُ سِرَجِينُ^۴ الْعَيْنِ^۵ وَ

(۲۱۶) مَنْصُورٌ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي صَالِحٍ الْأَحْوَلِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا^۶ قَالَ: مَنْ أَصَابَهُ ضَعْفٌ فِي بَصَرِهِ فَيَكْحُلُ بِسَبْعَةِ مَرَاوِدٍ عِنْدَ مَنَامِهِ بِالْإِثْمِدِ^۷

[۱۲۵] عودة للرمد

(۲۱۷) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^۸ الصَّادِقِ^۸ قَالَ: الرَّجُلُ يَسْتَكِي عَيْنَهُ فَقَالَ أَيْنَ أَنْتَ عَنِ الْأَجْزَاءِ الثَّلَاثَةِ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا الْأَجْزَاءُ الثَّلَاثَةُ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي قَالَ الصَّبْرُ وَ الْمُرُّ وَ الْكَافُورُ^۹ وَ

۱. ظاهرا صحیح «حرز بن ایوب الجرجانی» باشد که در خود طب الائمه در چندین مورد ابتدا به اسم ایشان شده است.
۲. در برخی از نسخ (برای نمونه نسخه صاحب بحار، ج ۷۳، ص ۹۵) «عبد الرحمن بن زید» است که به نظر همان صحیح می رسد و بر این اساس ایشان «عبد الرحمن بن زید بن اسلم» است که از صحابی امام صادق^{علیه السلام} است (رجال شیخ، ص ۲۳۶) و در روایات متعددی «محمد بن الفضیل الصیرفی» از ایشان نقل می کند (برای نمونه، کافی، ج ۴، ص ۳ و نیز ج ۶، ص ۳۴۳) و «محمد بن عیسی بن عبید» نیز به دفعات از «محمد بن الفضیل» نقل می کند (برای نمونه، کافی، ج ۱، ص ۱۷۸ و ۱۷۹) و لذا اسم قبلی نیز کمی تصحیف شده است.
۳. در مکارم الاخلاق (ص ۴۶) «قلیب» آمده است.
۴. در مکارم اخلاق (ص ۴۶) «سراج» آمده است. در هر صورت اگر سراج باشد به معنای «روشن کننده» چشم است و اگر «سرجین» باشد به معنای این است که همان طور که «سرجین» برای گیاهان کود است و سبب رشد و نمو آن ها می شود، سرمه نیز برای چشم چنین حکمی دارد.
۵. این ماجرا در کتب عامه یافت نشد ولی اصل فوائد سرمه کشیدن برای چشم و از بین بردن رطوبت زائد چشم، در روایات مختلفی در شیعه و سنی نقل شده است. برای نمونه رک: موسوعة الاحاديث الطبية، ج ۱، ص ۱۸۵-۱۸۷.
۶. این خواص برای سرمه در کتب طب قدیم کاملا معروف است. برای نمونه رک: الحاوی، ج ۲۰، ص ۱۰ و القانون، ج ۱، ص ۳۳۱.
۷. شرح اثمد در طب قدیم در روایت سابق گذشت.
۸. مشابه این روایت در کافی (ج ۸، ص ۳۸۳) به سند صحیح از ابی عبد الله^{علیه السلام} چنین نقل شده است: عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ عَنِ ابْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَمِيلٍ بْنِ صَالِحٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ^{علیه السلام} إِنَّ لَنَا فِتَاةً كَانَتْ تَسْرَى الْكُوكَبَ مِثْلَ الْجُرَّةِ قَالَ نَعَمْ وَ تَرَاهُ مِثْلَ الْحُبِّ قُلْتُ إِنَّ بَصَرَهَا ضَعْفٌ فَقَالَ اكْحُلْهَا بِالصَّبْرِ وَ الْمُرِّ وَ الْكَافُورِ أَجْزَاءً سِوَاهُ فَكَحَلْنَاهَا بِهِ فَتَقَعَهَا.
۹. در طب قدیم «صبر» برای درمان برخی از بیماری های چشمی مفید است. به عنوان مثال رطوبت زائد چشم را بر طرف می کند و نیز حکة چشم را رمان می کند و خواصی دیگر. (الحاوی، ج ۲۱، ص ۲۵۳-۲۵۶) و مر نیز همین طور است. (الحاوی، ج ۲۱، ص ۳۹۰) و کافور نیز در داروهایی که برای ضعف چشم گرم است توصیه می شود. (القانون، ج ۱، ص ۴۷۷)

(۲۱۸) مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ جَابِرِ عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا رَمَدَ هُوَ أَوْ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِهِ أَوْ مِنْ أَصْحَابِهِ دَعَا بِهَذِهِ الدَّعَوَاتِ اللَّهُمَّ مَتَّعْنِي بِسَمْعِي وَبَصْرِي وَاجْعَلْهُمَا الْوَارِثَيْنِ مِنِّي وَانصُرْنِي عَلَى مَنْ ظَلَمَنِي وَارِنِي فِيهِ ثَارِي^۱

(۲۱۹) وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: الْكُحْلُ بِاللَّيْلِ يُطَيِّبُ الْفَمَ^۲

(۲۲۰) عَنْ جَابِرِ بْنِ خِدَاشٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ

لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَكْحَلَةٌ يَكْتَحِلُ مِنْهَا فِي كُلِّ لَيْلَةٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فِي كُلِّ عَيْنٍ عِنْدَ مَمَامِهِ^۳

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۸۴

۱. مشابه همین دعا با مقدار بسیار کمی تغییر در کافی (ج ۲، ص ۵۷۷) در ضمن یک دعای مفصل که به حسب ظاهر ربطی به شفای چشم ندارد، نقل شده است. و در دعوات راوندی (ص ۸۲) نیز به عنوان دعای بعد نماز صبح چنین چیزی نقل شده است.

۲. در مکارم الاخلاق (ص ۴۶) این متن به همراه چنین ذیلی آمده است: «وَمُتَّعْتُهُ إِلَى أَرْبَعِينَ صَبَاحًا. در کافی (ج ۶، ص ۴۹۴) روایت مشابهی با این روایت چنین آمده است: عَنْهُ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْكُحْلُ يُعَذِّبُ الْفَمَ.

۳. از برخی از عبارات اطباء قدیم نیز این مسأله قابل استنباط است. به عنوان مثال در الحاوی (ج ۲، ص ۳۲۵) چنین آمده است: «حفظ الصحة»: قال جالینوس: إن العين تحفظ صحتها بجذب فضولها إلى المنخرين و الفم بالعطوس و الغرور و تقويتها بالأكحال اليابسة المعمولة بالحجر الأفروحي الذي يصفه في «الميامر»: بأن يمر الميل الذي يأخذ به هذا الكحل على الجفن فقط و لا يصيب طبقاتها، يفعل ذلك في كل يوم. که از این عبارت فهمیده می شود که اگر کسی از سرمه استفاده کند، فضولات چشم کمتر به سراغ دهان می روند و در نتیجه دهان خوشبوتر یا خوش مزه تر خواهد بود.

۴. در روایت در کافی (ج ۶، ص ۴۹۵) به سند صحیح در مورد سرمه کشیدن رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمده است که ایشان در چشم راست

۴ بار و در چشم چپ ۳ بار سرمه می کشیدند.

[۱۲۶] في السمك^۱

(۲۲۱) أَحْمَدُ بْنُ الْجَارُودِ الْعَبْدِيُّ مِنْ وُلْدِ الْحَكَمِ بْنِ الْمُثَنِّدِ قَالَ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عَيْسَى عَنْ مَيْسَرِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: السَّمَكُ يُذِيبُ شَحْمَةَ الْعَيْنِ^۳

(۲۲۲) وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ هَذَا السَّمَكَ لَرَدِيءٌ لِعِشَاوَةِ الْعَيْنِ وَإِنَّ هَذَا اللَّحْمَ الطَّرِيَّ يُنْبِتُ اللَّحْمَ

(۲۲۳) الْحُسَيْنُ بْنُ بَسْطَامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُطَّلِبُ بْنُ زِيَادٍ الرَّادِعِيُّ عَنْ

۱. در طب قدیم نیز اجمالاً برخی از اطباء زیاد ماهی خوردن را برای چشم مضر می دانستند. به عنوان نمونه در کتاب الحاوی (ج ۲، ص ۳۲۸) چنین آمده است: من «الكتاب المجموع»: قال: قد قالت الأوائل: لا شيء أضر بالعين الصحيحة- وهي بالوجعة أشد إضراراً- من دوام بیس البطن، و طول النظر إلى الأشياء المضئنة، و الانكباب على قراءة الخط الدقيق، و إفراط الجماع، و إدمان الخل و المالح و السمك، و النوم بعقب الامتلاء من الأكل الكثير. همچنین برای برخی از ماهی ها نوع دیگری از ضعیف کردن چشم نیز مطرح شده است. در الحاوی (ج ۲۱، ص ۲۲۰) می گوید: و التي تسمى طريغلا و هي بحرية تورث العين غشاوة متى أدمن أكلها. از طرفی در طب قدیم برای همه ماهی ها احکام یکسانی بیان نشده است و برخی از ماهی ها سریع الهضم و بسیار مفید معرفی شده اند ولی اجمالاً برای ماهی لاغر کنندگی نیز مطرح شده است. به عنوان مثال در الرسالة الهارونية (ج ۱، ص ۱۴۵) می گوید: و من أراد أن يهزل فليتعب نفسه تعبا شديدا، و لا يدخل الحمام العذب [الماء]، و لا يأكل من بعد خروجه من الحمام، و يستعمل النوم و الرقاد على الفراش الخشنة، و ينام بشيابه، و يأكل العدس و السمك، و يشرب الماء بعد النوم، و يكثر الصوم فانه يهزل. اما در مورد بلغم افزایی ماهی، حکم یکسانی نمی کنند. به این صورت که فقط ماهی تازه را بلغم افزا می دانند و ماهی خشک شده با نمک را دارای طبع گرم می دانند. به عنوان مثال در الحاوی (ج ۲۱، ص ۲۲۳) از ابن ماسویه چنین نقل می کند: ابن ماسويه: السمك الطري يولد بلغما، نافع للمحرورين و لقمل الجسم؛ فأما من كان الأغلب عليه البلغم، و في عصبه استرخاء فليجتنبه، و خاصة في الشتاء و البلاد الباردة. و خاصته تبريد المعدة. و المالح حار، يابس، قاطع للبلغم، نافع للقيء به لإخراج البلغم اللزج في المعدة؛ و كلما عتق كان أكثره لحره و يبسه. و أحمد ما أكل ممقورا الجري. و نیز برخی از انواع ماهی ها را نیز حار می دانند. به عنوان مثال در الحاوی (ج ۲۱، ص ۲۲۳) نقل می کند: ماسرجويه: الكوسج حار جديد بالإضافة إلى السمك، حتى أنه يزيد في الباه و ما يهيج من الحرارة لا كما يفعل سائر السمك بالبرودة.

اما در مورد غلیظ کردن نفس (خون) که در روایت ۳۹۷ طب الائمه آمده است، در طب قدیم دقیقاً نظر بر عکس است. به عنوان نمونه در الحاوی (ج ۲۱، ص ۲۲۲) می گوید: و الدم المتولد من جميع السمك أرق و لطف من المتولد من المواشي.

۲. در تحقیقات جدید نکاتی در مورد ضد چاقی بودن ماهی یافت شد:

Du S, Jin J, Fang W, Su Q (2015) Does, Fish Oil Have an Anti-Obesity Effect in Overweight/Obese Adults? A Meta-Analysis of Randomized, Controlled Trials. PLoS ONE 10(11): e0142652, doi:10.1371/journal.pone.0142652

اما تأثیر آن بر چربی چشم و امثال آن یافت نشد.

۳. از طریق عثمان بن عیسی در کتاب کافی (ج ۶، ص ۳۲۴) این روایت چنین نقل شده است: عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَيْسَى رَفَعَهُ قَالَ: السَّمَكُ الطَّرِيُّ يُذِيبُ شَحْمَ الْعَيْنِ. در همین باب در کتاب کافی روایات متعددی در همین مضمون آمده است. بر اساس طب الائمه می توان ارسال نسخه کافی را نیز بر طرف کرد.

الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْحَفُّ (۱) مَصْحَةٌ لِلْبَصْرِ^۲

[۱۲۷] في تقليم الظفر

(۲۲۴) أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: مَنْ أَخَذَ مِنْ أَظْفَارِهِ كُلِّ خَمِيسٍ لَمْ تَزِدْ عَيْنَاهُ^۳ وَمَنْ أَخَذَهَا كُلَّ جُمُعَةٍ خَرَجَ مِنْ تَحْتِ كُلِّ ظُفْرٍ دَاءٌ قَالَ وَالْكُحْلُ يَزِيدُ فِي صَوِّهِ الْبَصَرِ وَتَبَّتِ الْأَشْفَارُ

(۲۲۵) وَعَنْهُ: أَنَّهُ كَانَ يَقْلُمُ أَظْفَارَهُ كُلَّ خَمِيسٍ يَبْدَأُ بِالْخِنْصِرِ الْأَيْمَنِ ثُمَّ يَبْدَأُ بِالْأَيْسَرِ وَقَالَ [مَنْ] فَعَلَ ذَلِكَ كَانَ أَخَذَ أَمَانًا مِنَ الرَّمَدِ^۴

[۱۲۸] عودَة في الرمد

(۲۲۶) مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الرَّزْفَرَانِيُّ^۵ قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ عَيْسَى بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ: جِئْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمًا مِنَ الْأَيَّامِ فَرَأَيْتُ بِهِ مِنَ الرَّمَدِ شَيْئًا فَأَعْتَمَمْتُ لَهُ ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَيْهِ مِنَ الْغَدِ وَلَمْ يَكُنْ بِهِ رَمَدٌ فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ عَالَجْتَهَا بِشَيْءٍ وَهُوَ عَوْذَةٌ عِنْدِي عَوَّذْتُ بِهَا قَالَ فَأَخْبَرَنِي بِهَا وَهَذِهِ نُسَخْتُهَا عَوْذُ بَعْزَةِ اللَّهِ عَوْذُ بَقْدَرَةِ اللَّهِ عَوْذُ بَعْظَمَةِ اللَّهِ عَوْذُ بِجَلَالِ اللَّهِ عَوْذُ بِجَمَالِ اللَّهِ عَوْذُ بِبَهَاءِ اللَّهِ

(۱) كذا في جميع النسخ.

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۸۵

عَوْذُ بِغُفْرَانَ اللَّهِ عَوْذُ بِحِلْمِ اللَّهِ عَوْذُ بِذِكْرِ اللَّهِ عَوْذُ بِرَسُولِ اللَّهِ عَوْذُ بِآلِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مَا أَحَدَرُ وَأَخَافُ عَلَى عَيْنِي وَأَجِدُهُ مِنْ وَجَعِ عَيْنِي وَمَا أَخَافُ مِنْهَا وَمَا أَحَدَرُ اللَّهُمَّ رَبَّ الطَّيِّبِ أَذْهَبْ ذَلِكَ عَنِّي بِحَوْلِكَ وَقُدْرَتِكَ^۶

۱. (۱) كذا في جميع النسخ. ولی در نسخه مجلسی و حاجی نوری رحمهما الله، الحف آمده است. (رك: بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۱۴۷ و نیز مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۸۲)

۲. به حسب ظاهر این روایت ربطی به عنوان باب ندارد مگر اینکه کلمه «الحف» یا نسخه بدل آن به معنای نوع خاصی از ماهی باشد و یا اینکه این روایت به مناسب ضرر داشتن ماهی برای چشم، استطرادا به عنوان نکته ای برای مقابله با این آسیب ماهی ذکر شده باشد.

۳. این قسمت از روایت در کتاب کافی (ج ۶، ص ۴۹۱) چنین آمده است: عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ التُّوفَلِيِّ عَنْ أَبِيهِ وَعَمِّهِ جَمِيعاً عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ أَدَمَنَ أَخَذَ أَظْفَارَهُ كُلِّ خَمِيسٍ لَمْ تَزِدْ عَيْنُهُ. و در فقیه (ج ۱، ص ۱۲۷) نیز مشابه آن آمده است.

۴. در مورد کوتاه کردن ناخن در روز جمعه، در کتاب فقیه (ج ۱، ص ۱۲۷) چنین آمده است: وَرُوي فِي خَبَرٍ آخَرَ أَنَّهُ مَنْ يَقْلُمُ أَظْفَارِيهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ - يَبْدَأُ بِخِنْصِرِهِ مِنَ الْيَدِ الْبَاسِرِ وَيُخْتِمُ بِخِنْصِرِهِ مِنَ الْيَدِ الْيُمْنَى.

۵. احتمالا صحیح: «محمد بن عبد الله عن الزعفرانی» باشد. رك: حاشیه ما در سند حدیث شماره ۵۱ طب الأئمة

۶. نسخه کاملتری از این روایت در مکارم الاخلاق (ص ۴۰۵) با جابه جایی اسم راوی چنین آمده است: سُلَيْمَانَ بْنُ عَيْسَى قَالَ دَخَلْتُ

[١٢٩] للرمد

(٢٢٧) أَحْمَدُ بْنُ بَشِيرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْجَمَالِ رَفَعَ الْحَدِيثَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: اشْتَكَيْتُ عَيْنَ سَلْمَانَ وَ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ فَأَتَاهُمَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَائِدًا لَهُمَا فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِمَا قَالَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لَا تَتَمَّ عَلَى الْجَانِبِ الْأَيْسَرِ مَا دُمْتَ شَاكِيًا مِنْ عَيْنَيْكَ وَلَا تَقْرَبِ التَّمَرَةَ حَتَّى يُعَافِيَكَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ

[١٣٠] في السل

(٢٢٨) جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ بَشَارَةَ قَالَ: حَجَجْتُ فَأَتَيْتُ الْمَدِينَةَ فَدَخَلْتُ مَسْجِدَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِذَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ جَالِسٌ فِي جَنْبِ الْمِنْبَرِ فَدَنَوْتُ فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ وَ يَدَيْهِ وَ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ وَ قَالَ كَيْفَ أَنْتَ مِنْ عِلَّتِكَ؟ قُلْتُ شَاكِيًا بَعْدَ وَ كَانَ بِي السَّلُّ فَقَالَ خُذْ هَذَا الدَّوَاءَ بِالْمَدِينَةِ قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ إِلَى مَكَّةَ فَإِنَّكَ تُعَافَى فِيهَا وَ قَدْ عُوِفِيتَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى. فَأَخْرَجْتُ الدَّوَاءَ وَ الْكَاغِدَ وَ أَمَلَى عَلَيْنَا يُوحَى سُنْبُلٌ وَ قَاقِلَةٌ وَ زَعْفَرَانٌ وَ عَاقِرٌ قَرَحًا وَ بَنُجٌ وَ حَرَبُوقٌ أَيْبُضٌ أَجْزَاءً بِالسُّوَيْيَةِ وَ إِبْرَفِيونَ جُرْءِينَ يَدُقُّ وَ يُنْخَلُ بِحَرِيرِيَّةٍ وَ يُعَجَّنُ بِعَسَلٍ مَنزُوعٍ الرَّغْوَةَ وَ يُسْقَى صَاحِبَ السَّلِّ مِنْهُ مِثْلَ الْحِمَصَةِ بِمَاءٍ مُسَخَّنٍ عِنْدَ النَّوْمِ وَ إِنَّكَ لَا تَشْرَبُ ذَلِكَ إِلَّا ثَلَاثَ لَيَالٍ حَتَّى تُعَافَى مِنْهُ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى

على أبي عبد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ فرأيت به من الرميد شئنا فاحشاً فاعثتممت و خرجت ثم دخلت عليه من الغد فإذا هو لا علة بعينه فقلت جعلت فذاك خرجت من عندك الأمس و بك من الرميد ما أعتميت و دخلت عليك اليوم فلم أر شيئاً أعالجته بشيء قال عوذتها بعوذتي فقلت أخبرني بهما فكتب أعوذ بعزة الله أعوذ بقدره الله أعوذ بقوة الله أعوذ بعظمة الله أعوذ بجلال الله أعوذ ببهاء الله أعوذ بجمع الله أعوذ برسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مما أخذت و أخاف على عيني و أجدته من وجع عيني اللهم رب الطيبين أذهب ذلك عني بحولك و قوتك و كشفنا عنك غطاءك فبصرتك اليوم حديد فتظر نظرة في النجوم فقال إني سقيم و صوركم فأحسن صوركم و رزقكم من الطيبات ذلكم الله ربكم فتبارك الله رب العالمين يا علي يا عظيم يا كبير يا جليل يا منيع يا فرد يا وتر رب لا تدزني فرداً و أنت خير الوارثين بسم الله الرحمن الرحيم يا حي يا حلیم يا علي يا عظیم يا جليل يا جميل يا فرد يا وتر أسألك أن تصلي علي محمد و آل محمد و أسألك أن لا تدعني في قبري فرداً و أنت خير الوارثين و إن كنت إلا واحداً لصلاة في قبري مما رزقني في حاجة أمين رب العالمين.

فَفَعَلْتُ فَدَفَعَ اللَّهُ عَنِّي فَعُوفِيْتُ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى^۱

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۸۶

۱۳۱] في السعال

(۲۲۹) أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ السَّلَامِ قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ جَمَاعَةٍ مِنْ أَهْلِ خُرَّاسَانَ عَلَى الرَّضَا عليه السلام فَسَلَّمْنَا عَلَيْهِ فَرَدَّ وَ سَأَلَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا حَاجَتَهُ فَقَصَّاهَا ثُمَّ نَظَرَ إِلَيَّ فَقَالَ لِي وَ أَنْتَ تَسْأَلُ حَاجَتَكَ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَشْكُو إِلَيْكَ السُّعَالَ الشَّدِيدَ فَقَالَ أ حَدِيثٌ أَمْ عَتِيقٌ فَقُلْتُ كِلَاهُمَا قَالَ خُذْ فُلْفَلًا أَبْيَضَ جُزْءًا وَ إِبْرَفِيونَ جُزْءَيْنِ وَ خَرْبَقًا أَبْيَضَ جُزْءًا وَ أَحِدًا وَ مِنَ السُّنْبُلِ جُزْءًا وَ مِنَ الْقَاقِلَةِ جُزْءًا وَ أَحِدًا وَ مِنَ الرَّغْفَرَانِ جُزْءًا وَ مِنَ الْبَنَجِ جُزْءًا وَ تَنْخُلَ بِحَرِيرَةٍ وَ تُعَجِّنْ بِعَسَلٍ مَنزُوعٍ الرَّغْوَةَ مِثْلَ وَزْنِهِ وَ تُتَخَذْ لِلسُّعَالَ الْعَتِيقِ وَ الْحَدِيثِ مِنْهُ حَبَّةٌ وَ أَحِدَةً بِمَاءِ الرَّازِ يَنْجِ عِنْدَ الْمَنَامِ وَ لِيَكُنِ الْمَاءُ فَاتِرًا لَا بَارِدًا فَإِنَّهُ يَفْلَعُهُ مِنْ أَصْلِهِ^۳

۱. در خود طب الأئمة ص ۸۸ و نیز ص ۹۰ در دو روایت مجزا مشابه این دستور برای درمان عقرب گزیدگی و نیز کسی که معده اش سرد است و ... بیان شده است که البته سند دو روایت و صدر و ذیل قبل از دستور کاملا متفاوت است. در روایت ص ۹۰، این دعا توسط امام جواد علیه السلام به عنوان دعای جامع امام رضا علیه السلام بیان شده است و در روایت ص ۸۸، توسط امام هادی علیه السلام به همین نام نامیده شده است و همین طور که در اینجا می بینید این دعا توسط امام کاظم علیه السلام (ابو ابراهیم علیه السلام) بیان شده است که چون امام کاظم علیه السلام قبل از امام رضا علیه السلام این دستور را طبق این روایت بیان فرموده اند وجه تسمیه این دستور به دستور امام رضا علیه السلام بی نکته می شود. هم چنین در مورد جزئیات دستور در برخی از نسخ، «فلفل ابیض» بعد از «بنج» آمده است و در برخی از روایات نیامده است. همچنین بعد از تهیه دارو، در دستور ص ۹۰، عبارت «حَبَّةٌ بِمَاءِ كَثُونٍ يُطْبَخُ» آمده ولی در ص ۸۸ چنین چیزی نیامده است و در روایت اینجا هم تعبیر دیگری آمده است که مشاهده می کنید. البته در روایت بعدی نیز دستوری بسیار شبیه به این دستور برای بر طرف کردن سرفه شدید آمده است که البته تفاوت هایی با این دستور دارد. در خود طب الأئمة (ص ۸۹) بعد از روایت ص ۸۸ در دو روایت بعدی به این دارو به عنوان داروی امام رضا علیه السلام اشاره شده است ولی تفصیل دستور آن ذکر نشده است و تنها با نوعی خاص از استعمال آن همراه شده است. همچنین بعد از روایت ص ۹۰، در چندین روایت بعد از آن به این دارو اشاره شده است و البته هر یک با بیان نوعی خاص از استعمال.

۲. شرح نکات طب قدیم این دارو در ضمن روایت ۲۲۹ مطرح شده است.

۳. جزئیات این دارو غالباً برای سینه و سرفه مناسب هستند. به عنوان مثال، در الحاوی (ج ۲۱، ص ۲۸۷) در مورد فلفل می گویند: و متی استعمل فی اللعوقات و الأشربة وافق السعال و سائر أوجاع الصدر. اما افریبون یا همان فریبون (رک: المنصوری فی الطب، ص ۶۲۲) بلغم زاست (رک: قانون، ج ۲، ص ۸۷) و لذا برای سرفه های خشک مفید است. و همین طور است خریق ابیض (رک: الحاوی، ج ۲۰، ص ۱۴۸). سنبل نیز برای بیماری های سینه مفید است. (رک: الحاوی، ج ۲۱، ص ۴۲۳ و ۴۲۴ در ضمن عنوان ناردین). قاقله نیز برای رطوبت های داخل حلق مفید است. (رک: الحاوی، ج ۲۱، ص ۳۱۳) و ...

البته توجه دارید که دارویی که در اینجا تجویز شده است همان دارو جامع منسوب به امام رضا علیه السلام است که هم در روایت ۲۲۸ آمد و هم در روایت ۲۴۰-۲۴۸ خواهد آمد. ادعا شده است که این دارو برای همه بیماری ها کارساز است. قبلاً هم عرض کرده بودیم که دارویی که برای همه بیماری ها کارساز باشد، در طب قدیم قابل قبول نبوده است، زیرا می گفتند که دارو یا طبع گرم دارد یا سرد و نیز یا تر است یا خشک، و در هر صورت برای بیماری های خاصی جواب خواهد داد که آن دارو بتواند از نظر مزاجی با آن سازگاری داشته باشد. البته فارغ از اشتباه بودن این استدلال به دلیل اینکه فروض دیگری هم برای مسأله متصور است مثل اینکه دارو سیستم ایمنی بدن را تقویت کند که در این صورت تقریباً تمامی بیماری های ناشی از نفوذ عوامل خارجی را از بین خواهد برد و فروضی دیگر می توان

[۱۳۲] فی الرزقی^{۲۹}

(۲۳۰) أَحْمَدُ بْنُ طَالِبٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ إِسْحَاقَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ صَالِحِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الضَّحَّاكِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَيْسَ شَيْءٌ خَيْرًا لِلْجَسَدِ مِنَ الرَّازِقِيِّ قُلْتُ وَمَا الرَّازِقِيُّ؟ قَالَ الرَّزْبُقِيُّ^۳

(۲۳۱) الْحَسَنُ بْنُ الْفَضْلِ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ عَيْسَى عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الرَّازِقِيُّ أَفْضَلُ مَا دَهَنْتُمْ بِهِ الْجَسَدَ

[۱۳۳] فی الهلیج

(۲۳۲) الْمَسِيْبُ بْنُ وَاصِحٍ وَكَانَ يَخْدُمُ الْعَسْكَرِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَا فِي الْهَلِيلِجِ الْأَصْفَرِ لَأَشْتَرَوْهَا بِوِزْنِهَا ذَهَبًا وَقَالَ لِرَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ خُذْ هَلِيلِجَةً صَفْرَاءَ وَسَبْعَ حَبَّاتٍ فُلْفُلٍ وَاسْحَقْهَا وَانْخُلْهَا وَاكْتَحِلْ بِهَا

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۸۷

گفت که اطبایی که ادعای چنین داروهای را داشته‌اند با این تصور که در دارویی خود موادی را جا بدهند که در مجموع بالاخره حداقل یک قسمت از داروی آن‌ها به یک بیماری مرتبط باشد، دست به چنین داروهای می‌زدند. البته طبیعی است که کار آن‌ها یک پیش فرض نیاز دارد و آن اینکه این مواد مختلف با یکدیگر تداخل دارویی ندارند. لذا اگر شما به خواص ترکیبات این دارو بنگرید، شاید بیماری متعارفی در طب قدیم نماند که بالاخره حداقل یک ماده این دارو برای آن مفید باشد!

البته یک نکته دیگر نیز در اینجا حائز اهمیت است و آن اینکه جامع منسوب به امام رضا علیه السلام در تمامی روایاتی که در مورد آن آمده است (که البته همگی منحصر به کتاب طب الائمه است) به شکل‌های مختلف تجویز شده است. یعنی طریقه مصرف آن و برخی از موادی که باید همراه با آن مصرف شود در بیماری‌های مختلفی که ذکر شده است فرق می‌کنند که می‌توانید برای دریافتن این فرق‌ها به روایات گفته شده مراجعه بفرمایید. به همین جهت، این دارو بر فرض که جامعیتی داشته باشد، به همراه شیوه مصرف آن که به جز چند مورد اندک ذکر نشده است، چنین خاصیتی دارد.

۱. در کتب طب قدیم، معمولاً از آن به «سوسن» یاد می‌شود و برای مالیدن آن به بدن آثار فراوانی ذکر شده است. برای نمونه در الحاوی فی الطب، ج ۲۱، ص ۲۰۶ می‌گوید: ودهن السوسن ملین للأعصاب ولحس الرحم، مسخن، مفتاح لانضمام فم الرحم، محلل لأورامه الصلبة؛ وبالجملة لا نظیر له فی المنفعة من أوجاع الرحم. و یوافق قروح الرأس الرطبة و التآلیل و نخالة الرأس؛ و هو بالجملة محلل. و إذا شرب أسهل مرة صفراء و یدر البول، رديء للمعدة و مغث. در ادامه این آدرس نیز به آثار فراوان دیگری اشاره می‌شود.

۲. به دلیل تقویت سیستم ایمنی به دلیل داشتن آنتی اکسیدان در رازقی، می‌توان آن را در بیماری‌های بسیار مؤثر دانست.
 Mucaji P¹, Haladová M, Eisenreichová E, Sersen F, Ubik K, Grancai D, Constituents of Lilium candidum L. and their antioxidative activity, Ceska Slov Farm. 2007 Jan;56(1):27-9.

۳. این روایت در کتاب کافی (ج ۶، ص ۵۲۳) از طریق خط غلو سیاسی مرسلاً چنین نقل شده است: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنِ السَّيَّارِيِّ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ خَيْرًا لِلْجَسَدِ مِنْ دُهْنِ الرَّزْبُقِيِّ يَعْنِي الرَّازِقِيِّ.

۱۳۴] في بياض العين و وجع الضرس

(۲۳۳) أَبُو عَتَّابٍ وَ الْمُحَسِّنُ ابْنَا بَسْطَامٍ قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلْفٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ ثَوْبَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ رَجُلًا شَكََا إِلَيْهِ بَيَاضًا فِي عَيْنِهِ وَ وَجَعًا فِي ضَرْسِهِ وَ رِيحًا فِي مَفْصَلِهِ فَأَمَرَهُ أَنْ يَأْخُذَ فُلْفُلًا أَبْيَضَ وَ دَارْفُلْفُلَ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ وَزَنَ دِرْهَمَيْنِ وَ نَشَادِرَ جِيدِ صَافِي [نُشَادِرًا جَيِّدًا صَافِيًا] وَزَنَ دِرْهَمًا وَ اسْحَفَهَا كُلَّهَا وَ انْحَلَّهَا وَ اِكْتَحَلَ بِهَا فِي كُلِّ عَيْنٍ ثَلَاثَةَ مَرَّاتٍ وَ اصْبِرْ عَلَيْهَا سَاعَةً فَإِنَّهُ يَقْطَعُ الْبَيَاضَ وَ يُنْقِي لَحْمَ الْعَيْنِ وَ يُسَكِّنُ الْوَجَعَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ثُمَّ فَاغْسِلْ عَيْنَيْكَ بِالْمَاءِ الْبَارِدِ وَ اتَّبِعْهُ بِالْإِثْمِدِ^۱

(۲۳۴) أَحْمَدُ بْنُ حَبِيبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا النَّضْرُ بْنُ سُؤَيْدٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ ذَرِيحٍ قَالَ: شَكََا رَجُلٌ إِلَيَّ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيَاضًا فِي عَيْنِهِ فَقَالَ خُذْ تَوْتِيَا هِنْدِيَّ جُزْءًا وَ اِقْلِيمِيَا الذَّهَبِ جُزْءًا وَ اِئْمِدًا جَيِّدًا جُزْءًا لِيَجْعَلَ [اجْعَلْ] جُزْءًا مِنَ الْهَلِيلِجِ الْأَصْفَرِ وَ جُزْءًا مِنْ مِلْحِ أَنْدَرَانِيٍّ وَ اسْحَقْ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهَا عَلَى حِدَةٍ بِمَاءِ السَّمَاءِ ثُمَّ اجْمَعْهُ بِالسَّحْقِ فَاِكْتَحِلْ بِهِ فَإِنَّهُ يَقْطَعُ الْبَيَاضَ وَ يُصَفِّي لَحْمَ الْعَيْنِ وَ يُنْقِيهِ مِنْ كُلِّ عِلَّةٍ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ^۲

(۲۳۵) الْحَسَنُ بْنُ أُرُومَةَ [أُرُومَةَ] عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُخَيْرَةَ عَنْ بَزِيغِ الْمُؤَدِّنِ^۳ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَقْدَحَ عَيْنِي فَقَالَ لِي اسْتَخِرِ اللَّهَ وَ افْعَلْ قُلْتُ هُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ يُتَّبَعِي لِلرَّجُلِ أَنْ يَتَّامَ

۱. در طب قدیم هم اجزای این دارو به صورت مجزا به عنوان دارویی برای بیماری‌های چشمی ذکر شده است و هم اینکه سه جزء اصلی این دارو به همراه موادی دیگر به منظور درمان خصوص سفیدی چشم، تجویز شده است. به عنوان نمونه در مورد نشادر در کتاب الرسالة الهارونیه (ج ۱، ص ۲۴۹) می‌گوید: و هو جيد للعين، يقوي البصر و يذهب بالأكال من العين. همچنین در مورد فلفل در الحاوی (ج ۲۱، ص ۲۸۷) می‌گوید: جالية لظلمة البصر. و اما به صورت ترکیبی در کتاب الرسالة الهارونیه، ج ۲، ص ۳۰۸ برای درمان بياض عين چنین آمده است: یؤخذ سادج هندي احمر اثنا عشر مثقالا، زنجار و نحاس محروق و شبّ یماني و کثیراء و دار فلفل و نشادر و زواق مصعد من کل واحد درهم، یدق و یعجن بمرارة عنز و یکتحل به. برای درمان برخی از بیماری‌های دیگر چشمی نیز از این سه ترکیب در دارو استفاده شده است. به عنوان نمونه در خواص الاشياء، ص ۱۱۰ می‌گوید: نوع دیگر: فرود آمدن آب و دمعہ باز دارد؛ صنعت آن: شادنج مغسول و سرمه و سادج و سرطان بحری و توتیا و مس سوخته و صبر و زعفران از هریک دو درم، فلفل و دارفلفل و نشادر از هریک درمی، کوفته و سحق کرده به کار دارند.

۲. این دارو نیز مانند داروی قبل هم اجزایش برای بیماری‌های مختلف چشمی توصیه شده است و هم برخی از مهمترین اجزای آن در کنار یکدیگر در برخی از داروهای ترکیبی برای کلیه دردها و بیماری‌های چشمی توصیه شده است. به عنوان نمونه در فردوس الحکمة، ص ۱۲۹ چنین آمده است: و یسکن الوجع الشدید اخلاطه: آن یؤخذ من الآبار المحرق أربعة مثاقيل و من الصمغ العربي و کتیرا من کل واحد أربعة مثاقيل و افيون مثقال و من ائمد اصبهاني و اقليميا اصفر و توتيا اخضر من کل واحد مثقالين، یدق و ینخل بحریة و یعجن ببياض البيض و يجعل شياف و یجفف في الظل و یداف ببياض البيض و لبن امرأة و یکتحل منه، و شياف تسمى ديدمرا یسکن الوجع الشدید الذي یكون في العين و يستعمل في جميع حالات المرض.

۳. این روایت از خود بزيع المؤذن در کتاب من لا یحضره الفقيه (ج ۱، ص ۳۶۱) چنین نقل شده است: وَ سَأَلَهُ بَزِيغُ الْمُؤَدِّنِ فَقَالَ لَهُ إِبْنِي أُرِيدُ أَنْ أَقْدَحَ عَيْنِي فَقَالَ لِي افْعَلْ قُلْتُ إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ يُلْقَى عَلَى قَفَاهُ كَذَا وَ كَذَا يَوْمًا لَا يُصَلِّي قَاعِدًا قَالَ افْعَلْ. و البته طریق مرحوم صدوق به ایشان طریق متفاوتی است که عبارت است از: و ما كان فيه عن بزيع المؤذن فقد رويته عن محمد بن موسى بن المتوكل - رضي الله عنه - عن علي بن الحسين السعدآبادي، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه، عن محمد بن سنان، عن بزيع المؤذن (فقيه، ج ۴، ص ۴۶۳)

عَلَى ظَهْرِهِ كَذَا وَ كَذَا وَ لَا يُصَلِّي قَاعِدًا فَقَالَ أَفْعَلْ

[۱۳۵] في برد الرأس

(۲۳۶) عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ الْحَنَاطُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ يَقُطِينَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي أَجِدُ بَرْدًا شَدِيدًا فِي رَأْسِي حَتَّى إِذَا هَبَّتْ عَلَيَّ الرِّيحُ كَدْتُ أَنْ نُعْشَى عَلَيَّ فَكَتَبَ لِي عَلَيْكَ بِسُغُوطِ الْعَنْبَرِ وَ الرَّثَبِ بَعْدَ الطَّعَامِ تُعَافَى مِنْهُ بِإِذْنِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ^۱ وَ

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۸۸

[۱۳۶] ریح الصبيان

(۲۳۷) عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زُهَيْرٍ الْعَابِدُ وَ كَانَ مِنْ زُهَادِ الشَّيْعَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ الْمُفَضَّلُ التَّوْفَلِيُّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: شَكَرَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ إِنَّ لِي صَبِيًّا رَبَّمَا أَخَذْتُهُ رِيحَ أُمِّ الصَّبِيانِ فَأَبَسَ مِنْهُ لِشِدَّةِ مَا يَأْخُذُهُ فَإِنْ رَأَيْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ تَدْعُو اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ بِالْعَافِيَةِ قَالَ فَدَعَا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ ثُمَّ قَالَ أَكْتُبْ لَهُ سَبْعَ مَرَّاتٍ سُورَةَ الْحَمْدِ بِزَعْفَرَانٍ وَ مِسْكِ ثُمَّ اغْسِلْهُ بِالْمَاءِ وَ لِيَكُنْ شَرَابُهُ مِنْهُ شَهْرًا وَاحِدًا فَإِنَّهُ يُعَافَى مِنْهُ قَالَ فَفَعَلْنَا بِهِ لَيْلَةً وَاحِدَةً فَمَا عَادَتْ إِلَيْهِ وَ اسْتَرَاحَ وَ اسْتَرَاحَا

(۲۳۸) وَ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: مَا قَرِئْتُ سُورَةَ الْحَمْدِ عَلَى وَجَعٍ مِنَ الْأَوْجَاعِ سَبْعِينَ مَرَّةً إِلَّا سَكَنَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى^۳

[۱۳۷] للمولود فيه البله و الضعف

(۲۳۹) أَحْمَدُ بْنُ غِيَاثٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بُكَيْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ^۴

۱. دقیقاً همین دارو برای بیماری که به توصیف راوی، بادی است که در هم می پیچد و از سر تا پای شخص را فرا می گیرد در خود طب الائمه (ص ۷۰) به سند کاملاً متفاوتی آمده است.
۲. در طب قدیم عنبر و نیز زنبق (سوسن سفید) را حار یابس می دانستند. (رک: قانون، ج ۲، ص ۷۰ و ۴۵) و واضح است، که از این دو برای گرمی استفاده می شده است. خصوصاً که خصوص عنبر برای درمان بیماری های مربوط به دماغ و سر نیز استفاده می شده است. (همان، ص ۷۰)
۳. این مضمون در کتاب کافی (ج ۲، ص ۶۲۳) چنین نقل شده است: مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيْعٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ التَّوْفَلِيِّ رَفَعَهُ قَالَ: مَا قُرِئَتْ الْحَمْدُ عَلَى وَجَعٍ سَبْعِينَ مَرَّةً إِلَّا سَكَنَ. بیشتر در ص ۵۳ طب الائمه این مطلب گذشت.
۴. نسخه ای از همین روایت در کتاب محاسن برقی (ج ۲، ص ۴۸۸) چنین آمده است: عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بُكَيْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِيِّ عَنْ خَضِرٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَتَانِي رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا فَقَالَ لَهُ يُوَلِّدُ لَنَا الْمَوْلُودَ فَيَكُونُ مِنْهُ الْقِلَّةُ وَ الضَّعْفُ فَقَالَ مَا يَمْنَعُكَ مِنَ السَّوْبِقِ فَإِنَّهُ يَشُدُّ الْعَظْمَ وَ يُنْبِتُ اللَّحْمَ. بر اساس این روایت روشن می شود که ظاهراً نسخه در اینجا تصحیف شده است و صحیح بکر بن محمد است و در ضمن نام راوی اخیر این روایت در اینجا سقط شده است. در ضمن در روایات خود محمد بن عیسی از بکر بن محمد نقل می کند (برای نمونه رک: قرب الاسناد، ص ۱۴ و نیز وسائل الشیعه ج ۲۵، ص ۱۶) به نقل صاحب وسائل از کتاب محاسن. مشابه این خواص برای سوبق در روایات دیگری نیز ذکر شده است. برای نمونه رک: کافی، ج ۶، ص ۳۰۵-۳۰۸.

قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ يُوَلَدُ الْوَلَدُ فَيَكُونُ فِيهِ الْبُلْهُ وَ الصَّعْفُ فَقَالَ مَا يَمْنَعُكَ مِنَ السَّوِيقِ اشْرَبْهُ وَ مُرْ أَهْلَكَ بِهِ فَإِنَّهُ يُنْبِتُ اللَّحْمَ وَ يَشُدُّ الْعَظْمَ وَ لَا يُوَلَدُ لَكُمْ إِلَّا الْقَوِيُّ^۱

[۱۳۸] للدغة العقرب

(۲۴۰) أَحْمَدُ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَخِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ: لَدَعْتَنِي عُقْرَبٌ فَكَادَتْ شَوْكَتُهُ حِينَ ضَرَبْتَنِي تَبْلُغُ بَطْنِي مِنْ شِدَّةِ مَا ضَرَبْتَنِي وَ كَانَ أَبُو الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَارِنَا فَصِرْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ إِنَّ ابْنِي عَبْدُ اللَّهِ لَدَعْتَهُ وَ هُوَ ذَا يَتَحَوَّفُ عَلَيْهِ فَقَالَ اسْقُوهُ مِنْ دَوَاءِ الْجَامِعِ فَإِنَّهُ دَوَاءُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ وَ مَا هُوَ

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۸۹

قَالَ دَوَاءٌ مَعْرُوفٌ قُلْتُ مَوْلَايَ فَإِنِّي لَا أَعْرِفُهُ قَالَ خذ [يُؤْخَذُ] سُنْبُلٌ وَ زَعْفَرَانٌ وَ قَاقِلَةٌ وَ عَاقِقِرْحَا وَ خَرْبُقٌ أَيْبُضٌ وَ بَنَجٌ وَ فُلْفُلٌ أَيْبُضٌ أَجْزَاءٌ سِوَاءَ بِالسَّوِيَةِ وَ إِبْرَفِيونٌ جُزْءَيْنِ يَدُقُّ دَقًّا نَاعِمًا وَ يُنْحَلُ بِحَرِيرَةٍ وَ يُعْجَنُ بِعَسَلٍ مَنزُوعِ الرَّغْوَةِ وَ يُسْقَى مِنْهُ لِلسَّعَةِ الْحَيَّةِ وَ الْعُقْرَبِ حَبَّةً بِمَاءِ الْجَلْتِيَتِ فَإِنَّهُ يَبْرِأُ مِنْ سَاعَتِهِ قَالَ فَعَالَجَنَاهُ بِهِ وَ سَقَيْنَاهُ فَبَرَأَ مِنْ سَاعَتِهِ وَ نَحْنُ نَتَّخِذُهُ وَ نُعْطِيهِ لِلنَّاسِ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا^۲

[۱۳۹] دواء الشوصة

(۲۴۱) إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ مَيْمُونِ الْأَزْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي أَجِدُ مِنْ هَذِهِ الشَّوْصَةِ وَ جَعَا شَدِيدًا فَقَالَ لَهُ خُذْ حَبَّةً

۱. علمای طب قدیم به صورت مطلق سویق بلکه حتی خصوص سویق گندم و جو را این چنین توصیه نمی کنند. زکریای رازی در منافع الاغذیة و دفع مضارها (ص ۵۹ تا ۶۱) به طور خلاصه نظر طب قدیم در مورد سویق را بیان می کند که حاصل آن این است که خصوص سویق گندم و جو استفاده غذایی دارند ولی سویق های دیگر استفاده دارویی دارند. مهمترین فائده سویق را برای کسانی می داند که گرم هستند و همچنین بیماری های ناشی از گرمی دارند ولی سردها و کسانی که بیماری های سرد دارند، شدیداً از سویق نهی می شوند و در صورت اضطراب به سویق باید با خوردن گرمی های شدید به نوعی با آن مقابله کنند.

لذا به عنوان یک احتمال قابل توجه می توان گفت شاید علت توصیه به سویق در روایات متعدد، خصوص منطقه ای باشد که اهل بیت علیهم السلام در آن زندگی می کرده اند که معمولاً نیاز به خنک کننده و مصرف مواد سرد داشتند. و العلم عند الله.

اما در مورد اینکه سبب رویش گوشت می شود باید گفت که در طب قدیم این مطلب نیز ظاهراً مقبول نیست. به عنوان مثال زکریای رازی در الحاوی (ج ۶، ص ۴۱۶) می گوید: و من یرید أن یهزل بدنه فلیستعمل السویق و نحوه من الاغذیة الكثیرة الكمیة القلیلة کیفیة.

اما در مورد اینکه سویق سبب سخت شدن استخوان می شود، مطلبی یافت نشد مگر اینکه زکریای رازی در الحاوی (ج ۱۳، ص ۲۳۳) به کسانی که به تازگی استخوانشان شکسته است، توصیه می کند که در روزهای اول بیماری غذاهای لطیف و سبک مثل سویق بخورند.

۲. شرح این روایت در شرح روایت ص ۸۵ در طب الائمة گذشت. و نیز خصائص طبی این دارو در طب قدیم در ضمن روایت ۲۲۹ گذشت.

وَاحِدَةً مِنْ دَوَاءِ الرَّصَاعِ مَعَ شَيْءٍ مِنْ زَعْفَرَانٍ وَ أَطْلَبَ بِهِ حَوْلَ الشَّوْصَةِ قُلْتُ وَ مَا دَوَاءُ أَبِيكَ قَالَ الدَّوَاءُ الْجَامِعُ وَ هُوَ مَعْرُوفٌ عِنْدَ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ قَالَ فَذَهَبْتُ إِلَى أَحَدِهِمَا وَ أَخَذْتُ مِنْهُ حَبَّةً وَاحِدَةً فَلَطَخْتُ بِهِ مَا حَوْلَ الشَّوْصَةِ مَعَ مَا ذَكَرَهُ مِنْ مَاءِ الزَّعْفَرَانِ فَعُوِيْتُ مِنْهَا

[۱۴۰] للفالج و اللقوة

(۲۴۲) أَحْمَدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ بْنِ الْمُسْتَعِينِ قَالَ: حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: سَكَوْتُ إِلَى الرَّضَا ع^۲ دَاءً بِأَهْلِي مِنَ الْفَالِجِ وَ اللَّقْوَةِ فَقَالَ أَيْنَ أَنْتَ مِنْ دَوَاءِ أَبِي؟ قُلْتُ وَ مَا هُوَ؟ قَالَ الدَّوَاءُ الْجَامِعُ^۳ خُذْ مِنْهُ حَبَّةً بِمَاءِ الْمَرْمَرِزْجُوشِ وَ اسْعُطْهَا بِهِ فَإِنَّهَا تُعَافِي بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى

[۱۴۱] في وجع الحلق

(۲۴۳) الْكَلَابِيُّ الْبَصْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ عَثْمَانَ الْبَرَاءُ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: مَا وَجَدْنَا لَوْجَعِ الْحَلْقِ مِثْلَ حَسْوِ اللَّبَنِ
طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۹۰

[۱۴۲] في برد المعدة و خفقان الفؤاد

(۲۴۴) مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ رَنْجَوَيْهِ الْمُتَطَبِّبُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَثْمَانَ قَالَ: سَكَوْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عليه السلام بَرْدَ الْمَعِدَةِ فِي مَعِدَّتِي وَ خَفَقَانًا فِي فُؤَادِي فَقَالَ أَيْنَ أَنْتَ عَنْ دَوَاءِ أَبِي وَ هُوَ الدَّوَاءُ الْجَامِعُ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَا هُوَ؟ قَالَ مَعْرُوفٌ عِنْدَ الشَّيْخَةِ قُلْتُ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ فَأَنَا كَأَحَدِهِمْ فَأَعْطَنِي صِفَتَهُ حَتَّى أَعْلَجَهُ وَ أُعْطِيَ النَّاسَ قَالَ خُذْ [يُؤْخَذُ] زَعْفَرَانٌ وَ عَاقِرُزُحَا وَ سُنْبُلٌ وَ قَاقِلَةٌ وَ بَنَجٌ وَ خَرْبُوقٌ أَبْيَضٌ وَ فُلْفُلٌ أَبْيَضٌ أَجْزَاءً سَوَاءً وَ إِبْرُقِيونُ جُزْءًا بَيْنَ يَدَيْكَ ذَلِكَ كُلُّهُ دَقًّا نَاعِمًا وَ يُنْخَلُ بِحَرِيرَةٍ وَ يُعْجَنُ بِضِعْفَيْنِ وَزَنَّهُ عَسَلًا مَنزُوعَ الرَّغْوَةِ فَيَسْتَمَى مِنْهُ صَاحِبُ خَفَقَانِ الْفُؤَادِ وَ مَنْ بِهِ بَرْدُ الْمَعِدَةِ حَبَّةً بِمَاءِ كَمُونٍ يُطْبَخُ فَإِنَّهُ يُعَافَى بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى^۴

۱. ظاهرا این تعبیر اشاره به همان داروی روایت قبل است که شرح آن در ص ۸۵ طب الاثمه گذشت. و نیز خصائص طبى این دارو در طب قدیم در ضمن روایت ۲۲۹ گذشت.
۲. ظاهرا صحیح «ابن الرضا عليه السلام» باشد.
۳. ظاهرا این تعبیر اشاره به همان داروی دو روایت قبل است که شرح آن در ص ۸۵ طب الاثمه گذشت. و نیز خصائص طبى این دارو در طب قدیم در ضمن روایت ۲۲۹ گذشت.
۴. شرح این روایت در شرح روایت ص ۸۵ در طب الاثمه گذشت. و نیز خصائص طبى این دارو در طب قدیم در ضمن روایت ۲۲۹ گذشت.

[۱۴۳] دواء لوجع الطحال

(۲۴۵) عَبْدُ الرَّحْمَنِ سَهْلُ بْنُ مَخْلَدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَشَكَوْتُ إِلَيْهِ وَجَعًا فِي الطَّحَالِ أَبِيْتُ مُسْهَرًا مِنْهُ وَ أَظَلُّ نَهَارِي مُتَلَبِّدًا عَنْ شِدَّةِ وَجَعِهِ فَقَالَ أَيْنَ أَنْتَ مِنَ الدَّوَاءِ الْجَامِعِ^۱ يَعْنِي الدَّوِيَّةَ الْمُتَقَدَّمَ ذِكْرَهَا غَيْرَ أَنَّهُ قَالَ خُذْ حَبَّةً مِنْهَا بِمَاءٍ بَارِدٍ وَ حُسْوَةَ خَلٍّ فَفَعَلْتُ مَا أَمَرَنِي بِهِ فَسَكَنَ مَا بِي بِحَمْدِ اللَّهِ تَعَالَى

[۱۴۴] لوجع الجنب

(۲۴۶) مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ الزُّبُرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ وَ كَانَ يَأْخُذُ عِلْمَ أَهْلِ النَّبِيِّ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: شَكَوْتُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَعًا بِجَنْبِي الْأَيْمَنِ وَ الْأَيْسَرِ فَقَالَ لِي أَيْنَ أَنْتَ عَنِ الدَّوَاءِ الْجَامِعِ^۲ فَإِنَّهُ دَوَاءٌ مُسْهُورٌ وَ عَنَى بِهِ الدَّوِيَّةَ الَّتِي تَقْدَمُ ذِكْرَهَا وَ قَالَ أَمَا لِلْجَنْبِ الْأَيْمَنِ فَخُذْ مِنْهُ حَبَّةً وَاحِدَةً بِمَاءٍ الْكُمُونِ يُطْبَخُ طَبْحًا وَ أَمَا لِلْجَنْبِ الْأَيْسَرِ فَخُذْهُ بِمَاءِ أُصُولِ الْكَرْفَسِ يُطْبَخُ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۹۱

أَخَذْتُ مِنْهُ مِثْقَالًا أَوْ مِثْقَالَيْنِ قَالَ لَا بَلْ وَزَنَ حَبَّةً وَاحِدَةً فَإِنَّكَ تُعَافَى بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى

[۱۴۵] دواء البطن

(۲۴۷) مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْكَاتِبُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ: كُنْتُ كَثِيرًا مَا أَجَالِسُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ أَبِي مَبْطُونٌ مُنْذُ ثَلَاثِ لَيَالٍ لَا يَمْلِكُ بَطْنُهُ فَقَالَ أَيْنَ أَنْتَ مِنَ الدَّوَاءِ الْجَامِعِ^۳ قُلْتُ لَا أَعْرِفُهُ قَالَ هُوَ عِنْدَ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ النَّمَارِ فَخُذْ مِنْهُ حَبَّةً وَاحِدَةً وَ اسْقِ أَبَاكَ بِمَاءِ الْأَمْسِ الْمَطْبُوخِ فَإِنَّهُ يَبْرَأُ مِنْ سَاعَتِهِ قَالَ فَصَبَرْتُ إِلَيْهِ فَأَخَذْتُ مِنْهُ شَيْئًا كَثِيرًا وَ اسْقَيْتُهُ حَبَّةً وَاحِدَةً فَسَكَنَ مِنْ سَاعَتِهِ

[۱۴۶] في الحصاة

(۲۴۸) مُحَمَّدُ بْنُ حَكِيمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ النَّضْرِ مُوَدَّبٌ وَوُلِدَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: شَكَوْتُ إِلَيْهِ مَا أَحَدٌ مِنْ الْحَصَاةِ فَقَالَ وَيْحَكَ أَيْنَ أَنْتَ عَنِ الْجَامِعِ دَوَاءً^۴ أَبِي فَقُلْتُ

۱. ظاهرا این تعبیر اشاره به همان داروی روایت قبل است که شرح آن در ص ۸۵ طب الائمه گذشت. و نیز خصائص طبی این دارو در طب قدیم در ضمن روایت ۲۲۹ گذشت.
۲. ظاهرا این تعبیر اشاره به همان داروی دو روایت قبل است که شرح آن در ص ۸۵ طب الائمه گذشت. و نیز خصائص طبی این دارو در طب قدیم در ضمن روایت ۲۲۹ گذشت. و نیز خصائص طبی این دارو در طب قدیم در ضمن روایت ۲۲۹ گذشت.
۳. ظاهرا این تعبیر اشاره به همان داروی سه روایت قبل است که شرح آن در ص ۸۵ طب الائمه گذشت. و نیز خصائص طبی این دارو در طب قدیم در ضمن روایت ۲۲۹ گذشت.
۴. ظاهرا این تعبیر اشاره به همان داروی چهار روایت قبل است که شرح آن در ص ۸۵ طب الائمه گذشت. و نیز خصائص طبی این

سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ اَعْطِنِي صِفَتَهُ فَقَالَ هُوَ عِنْدَنَا يَا جَارِيَةَ اُخْرِجِي الْبُسْتُوْقَةَ الْخَضْرَاءَ قَالَ فَاُخْرِجَتِ الْبُسْتُوْقَةَ
وَ اُخْرِجْ مِنْهَا مِقْدَارَ حَبَّةٍ فَقَالَ اشْرَبْ هَذِهِ الْحَبَّةَ بِمَاءِ السَّدَابِ اَوْ بِمَاءِ الْفُجْلِ الْمَطْبُوخِ فَاِنَّكَ تُعَافَى مِنْهُ
قَالَ فَشَرِبْتُهُ بِمَاءِ السَّدَابِ فَوَ اللّٰهُ مَا اَحْسَسْتُ بِوَجْعِهِ اِلَى يَوْمِنَا هَذَا

[۱۴۷] عودة نافعة للابن الصغير

(۲۴۹) إِسْحَاقُ بْنُ حَسَّانِ الْعَلَّافِ الْعَارِفُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ
ذَرِيحِ الْمُحَارِبِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ هُوَ يُعَوِّذُ ابْنًا لَهُ صَغِيرًا وَ هُوَ يَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ اَعْرِمُ
عَلَيْكَ يَا وَجِعٌ وَيَا رِيحٌ كَانِنًا مَا كَانَتْ بِالْعَزِيمَةِ الَّتِي عَزَمَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام عَلَى
جَنِّ وَادِي الصَّبْرَةِ فَأَجَابُوا وَ أَطَاعُوا لَمَّا أَجَبَتْ وَ أَطْعَمَتْ وَ خَرَجَتْ عَنِ ابْنِ فَلَانٍ ابْنِ فَلَانَةَ السَّاعَةَ السَّاعَةَ
حَتَّى قَالَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ۲

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۹۲

[۱۴۸] التواتر الوجع

(۲۵۰) الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَيْنِ الدَّامَغَانِيُّ عَنِ الْحَسَنِ عَنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبِلَادِ
يَرْفَعُهُ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْكَاطِمِ عليه السلام قَالَ: شَكَا إِلَيْهِ عَامِلُ الْمَدِينَةِ تَوَاتُرَ الْوَجَعِ عَلَى ابْنِهِ قَالَ تَكْتُثُّ لَهُ
هَذِهِ الْعُودَةُ فِي رِقٍّ وَ تُصَبِّرُهَا فِي قَصَبَةٍ فِضَّةٍ وَ تُعَلَّقُ عَلَى الصَّبِيِّ يَدْفَعُ اللَّهُ عَنْهُ بِهَا بِكُلِّ عِلَّةٍ بِسْمِ اللَّهِ اَعُوذُ
بِوَجْهِكَ الْعَظِيمِ وَ عِزَّتِكَ الَّتِي لَا تُرَامُ وَ قُدْرَتِكَ الَّتِي لَا يَمْتَنِعُ مِنْهَا شَيْءٌ مِنْ شَرِّ مَا أَخَافُ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ
وَ مِنْ شَرِّ الْأَوْجَاعِ كُلِّهَا وَ مِنْ شَرِّ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنْ كُلِّ سُقْمٍ أَوْ وَجَعٍ أَوْ هَمٍّ أَوْ مَرَضٍ أَوْ بَلَاءٍ أَوْ بَلِيَّةٍ أَوْ
مِمَّا عَلِمَ اللَّهُ أَنَّهُ خَلَقَنِي لَهُ وَ لَمْ أَعْلَمْهُ مِنْ نَفْسِي وَ أَعْذِنِي يَا رَبِّ مِنْ شَرِّ ذَلِكَ كُلِّهِ فِي لَيْلِي حَتَّى أَصْبِحَ
وَ فِي نَهَارِي حَتَّى أَمْسِيَ وَ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ الَّتِي لَا تَجَاوِزُهُنَّ [يُجَاوِزُهُنَّ] بَرٌّ وَ لَا فَاجِرٌ وَ مِنْ شَرِّ ﴿ مَا
يَنْزُلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا ﴾ ﴿ وَ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا ﴾ ۳ ﴿ وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾ ۴ أَسْأَلُكَ يَا رَبِّ بِمَا سَأَلْتُكَ بِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ ﴿ حَسْبِيَ
اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴾ ۵ اَخْتَمَ عَلَيَّ ذَلِكَ مِنْكَ يَا بَرُّ يَا رَحِيمَ بِاسْمِكَ

دارو در طب قدیم در ضمن روایت ۲۲۹ گذشت.

۱. صحیح «الحسن بن محبوب» است که طبق آمار نرم افزاری درایه النور ۱/۲، در کتب اربعه ۱۴۰ مورد از جمیل بن صالح نقل می کند.
۲. شرح مضامین این روایت و موارد مشابه آن و وادی الصبره و ماجرای امیر المؤمنین عليه السلام در ضمن روایت ص ۴۰ طب الائمه (روایت شماره ۷۸) گذشت.
۳. سوره سبأ، آیه ۲. قسمت قبل ذیل آیه است و قسمت دوم صدر آیه است.
۴. سوره صافات، آیه ۱۸۱ و ۱۸۲.
۵. سوره توبه، آیه ۱۲۹.

اللَّهُمَّ الْوَاحِدِ الْوَاحِدِ الصَّمَدِ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَادْفَعْ عَنِّي سُوءَ مَا أَجِدُ بِقُدْرَتِكَ

[۱۴۹] عودة للمصروع

(۲۵۱) إبراهيم بن المنذر الخزازي قال: حدثنا أحمد بن محمد بن أبي بشر عن أبي عبد الله عليه السلام قال: تَعَوَّذُ الْمَصْرُوعُ وَتَقُولُ عَزَمْتُ عَلَيْكَ يَا رَبَّ [رَبِّحْ] بِالْعَزِيمَةِ الَّتِي عَزَمَ بِهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى جَنِّ وَادِي الصَّبْرَةِ فَأَجَابُوا وَأَطَاعُوا لَمَّا أَجَبْتَ وَأَطَعْتَ وَأَخْرَجْتَ عَن فُلَانِ ابْنِ فُلَانَةَ السَّاعَةَ^۱

(۲۵۲) وَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَنْظَلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي هَاشِمٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: هَذِهِ الْعُودَةُ لِكُلِّ وَجَعٍ طَبِ الْأُئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ص: ۹۳

تَضَعُ يَدَكَ عَلَى فَيْكِ مَرَّةً وَتَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ بِجَلَالِ اللَّهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ الثَّمَامَاتِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ تَضَعُ يَدَكَ عَلَى مَوْضِعِ الْوَجَعِ ثُمَّ تَقُولُ أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ وَ قُدْرَتِهِ عَلَى مَا يَشَاءُ مِنْ شَرِّ مَا تَحْتَ يَدَيْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَإِنَّهَا تَسْكُنُ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى^۲

[دهن الليل]

(۲۵۳) إبراهيم بن الحسن قال: حدثنا ابن محبوب عن عبد الله بن سنان عن أبي حمزة عن أبي جعفر الباقير^۳ قال: دُهْنُ اللَّيْلِ يَجْرِي فِي الْعُرُوقِ وَيُرِيي الْبَشْرَةَ

[۱۵۰] دهن البنفسج

(۲۵۴) حَسَامُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ جَنَابٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: دُهْنُ الْبَنْفَسَجِ سَيِّدُ الْأَذْهَانِ^۴

(۲۵۵) وَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: نَعَمْ الدُّهْنُ الْبَنْفَسَجُ أَذْهِنُوا بِهِ فَإِنَّ فَضْلَهُ عَلَى سَائِرِ الْأَذْهَانِ كَفَضْلِنَا عَلَى

۱. شرح مضامين اين روايت و موارد مشابه آن و وادي الصبره و ماجرای امير المؤمنين عليه السلام در ضمن روايت ص ۴۰ طب الانمة (روايت شماره ۷۸) گذشت.

۲. نسخه‌ای از اين روايت در مكارم الاخلاق (ص ۳۹۲) چنين آمده است: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ صَنَعَ رَاخَتَكَ عَلَى فَيْكِ وَ قُلْ بِسْمِ اللَّهِ ثَلَاثًا بِجَلَالِ اللَّهِ ثَلَاثًا بِكَلِمَاتِ اللَّهِ الثَّمَامَاتِ ثَلَاثًا ثُمَّ امْسَحْ عَلَى رَأْسِ الَّذِي يَشْتَكِي وَجْهَهُ يَصْنَعُ ذَلِكَ أَنْفَقَ أَهْلِهِ عَلَيْهِ.

۳. نسخه ديگري از اين روايت به همين سند، در كتاب كافي (ج ۶، ص ۵۱۹) چنين آمده است: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: دُهْنُ اللَّيْلِ يَجْرِي فِي الْعُرُوقِ وَ يُرِيي الْبَشْرَةَ وَ يُبَيِّضُ الْوَجْهَ. در هر صورت اين روايت هيچ ربطی به عنوان باب ندارد.

۴. نسخه ديگري از اين روايت در كتاب كافي (ج ۶، ص ۵۲۱) چنين آمده است: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ الْبَنْفَسَجُ سَيِّدُ أَذْهَانِكُمْ.

النَّاسِ^۱

- (۲۵۶) وَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: مَثَلُ الْبَنْفَسَجِ فِي الْأَذْهَانِ كَمَثَلِ الْمُؤْمِنِ فِي النَّاسِ^۲ ثُمَّ قَالَ إِنَّهُ حَارٌّ فِي الشِّتَاءِ بَارِدٌ فِي الصَّيْفِ^۳ وَ لَيْسَ لِسَائِرِ الْأَذْهَانِ هَذِهِ الْفَضِيلَةُ^۴
- (۲۵۷) وَ قَالَ أَيضاً: إِنَّ الْبَنْفَسَجَ حَارٌّ فِي الشِّتَاءِ بَارِدٌ فِي الصَّيْفِ لَيِّنٌ لَشَيْعَتِنَا يَابِسٌ عَلَيَّ عَدُونًا وَ لَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَا فِي الْبَنْفَسَجِ لَقَيَّمَتْ أَوْقِيَّةً بِدِينَارٍ^۵
- (۲۵۸) وَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: عَلَيْكُمْ بِدُهْنِ الْبَنْفَسَجِ فَإِنَّ فَضْلَ الْبَنْفَسَجِ عَلَيَّ سَائِرِ الْأَذْهَانِ كَفَضْلِ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيَّ النَّاسِ^۶

[۱۵۱] دهن آلبان^۲

(۲۵۹) يَحْيَى بْنُ الْحَجَّاجِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى عَنْ خَالِدِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي الْعَيْسِ قَالَ:

۱. این روایت در کتاب کافی (ج ۶، ص ۵۲۳) چنین آمده است: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَيْضِ قَالَ: ذَكَرْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ الْأَذْهَانَ فَذَكَرَ الْبَنْفَسَجَ وَ فَضْلَهُ فَقَالَ نَعَمْ الدُّهْنُ الْبَنْفَسَجِ أَذْهَوَاهُ بِهِ فَإِنَّ فَضْلَهُ عَلَيَّ الْأَذْهَانَ كَفَضْلِنَا عَلَيَّ النَّاسِ وَ الْبَانُ دُهْنٌ ذَكَرَ نَعَمَ الدُّهْنُ الْبَانُ وَ إِنَّهُ لَيُعْجِبُنِي الْخَلُوفُ. و نیز در کتاب قرب الاسناد (ص ۱۱۸) چنین آمده است: وَ عَنْهُ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ، عَنْ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «عَلَيْكُمْ بِدُهْنِ الْبَنْفَسَجِ، فَإِنَّ لَهُ فَضْلاً عَلَيَّ الْأَذْهَانَ كَفَضْلِي عَلَيَّ سَائِرِ الْخَلْقِ» و مشابه همین مضمون به بیان دیگری در کافی (ج ۶، ص ۵۲۱) آمده است.
۲. این مضمون در کافی (ج ۶، ص ۵۲۲) چنین آمده است: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَيْسَى عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: مَثَلُ الْبَنْفَسَجِ فِي الدُّهْنِ كَمَثَلِ شَيْعَتِنَا فِي النَّاسِ.
۳. این مضمون در کافی (ج ۶، ص ۵۲۱) معلقاً به سند قبل چنین آمده است: عَلِيُّ بْنُ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فَدَخَلَ عَلَيْهِ مَهْرَمٌ فَقَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ ادْخُلْنَا الْجَارِيَةَ تَجِنُّنَا بِدُهْنٍ وَ كُحِلَ فَدَعَوْتُ بِهَا فَبَجَاءَتْ بِهَا وَرَوْرَةً بَنْفَسَجٍ وَ كَانَ يَوْمًا شَدِيدَ الْبُرْدِ فَصَبَّ مَهْرَمٌ فِي رَاحَتِهِ مِنْهَا ثُمَّ قَالَ جُعِلَتْ فِدَاكَ هَذَا بَنْفَسَجٌ وَ هَذَا الْبُرْدُ الشَّدِيدُ فَقَالَ وَ مَا بَالُهُ يَا مَهْرَمٌ فَقَالَ إِنَّ مُطَبِّبِنَا بِالْكَوْفَةِ يَزْعُمُونَ أَنَّ الْبَنْفَسَجَ بَارِدٌ فَقَالَ هُوَ بَارِدٌ فِي الصَّيْفِ لَيِّنٌ حَارٌّ فِي الشِّتَاءِ. و نیز همان، ح ۲.
۴. اجمالاً اطباء قدیم تقریباً متفق هستند که طبع بنفشه، سرد و مرطوب است. در کتاب کامل الصناعة الطيبة، ج ۱، ص ۵۹۰ می‌گوید: فاما البنفسج: بارد رطب. و نیز ابن سینا در قانون (ج ۱، ص ۳۵۸) می‌گوید: الطبع: بارد رطب في الأولى، و قال قوم: إنه حار في الأولى، و لا شك في برد ورقة. اما به نسبت به آثار و خواص دارویی آن باید گفت که در موارد بیماری‌های بسیاری از این ماده به عنوان دارو یا جزئی از داروها استفاده شده است. برای نمونه رک: همان.
۵. این روایت به صورت مفصلتر به همراه یک داستان در صدر آن در کافی (ج ۶، ص ۵۲۱) چنین آمده است: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي زَيْدِ الرَّازِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَالِحِ بْنِ عَقْبَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: أَهْدَيْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ بَعْلَةً فَصَرَعَتِ الَّذِي أَوْسَلْتُ بِهَا مَعَهُ فَأَمْتُهُ فَدَخَلْنَا الْمَدِينَةَ فَأَحْبَرْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ أَفَلَا أَسْعَطْتُمُوهُ بَنْفَسَجًا فَأَسْعَطَ بِالْبَنْفَسَجِ فَبَرَأْتُ ثُمَّ قَالَ يَا عَقْبَةُ إِنَّ الْبَنْفَسَجَ بَارِدٌ فِي الصَّيْفِ حَارٌّ فِي الشِّتَاءِ لَيِّنٌ عَلَيَّ شَيْعَتِنَا يَابِسٌ عَلَيَّ عَدُونًا لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي الْبَنْفَسَجِ قَامَتْ أَوْقِيَّتُهُ بِدِينَارٍ.
۶. می‌توان این روایات را معارض روایات فضل روغن رازقی یا همان زنبق دانست. در خود طب الانمه (ح ۲۳۱ و ۲۶۲، ص ۸۶ و ۹۴) روغن رازقی، بهترین چیزی که به تن مالیده شود، معرفی شده است.
۷. «البان»: درختی است که دانه‌ای دارد که دانه آن بوی خوشی دارد و به آن در فارسی «بیدمشک» و «بانک» می‌گویند. رک: مجمع

ذُكِرَتِ الْأَذْهَانُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى ذُكِرَ الْبَانُ فَقَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دُهْنٌ ذَكَرَ^۱ وَنِعْمَ الدُّهْنُ دُهْنُ الْبَانِ ثُمَّ قَالَ وَإِنَّهُ لَيُعْجِبُنِي الْخَلْقُ^۲

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۹۴

(۲۶۰) وَعَنْ يَحْيَى بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَصِيبِ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمْرَةَ بِنْتُ عَيْسَى عَنْ حَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ السَّجِسْتَانِيِّ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَذْهَنَ بِدُهْنِ الْبَانِ ثُمَّ قَالَ بَيِّنَ يَدَيِّ الشَّيْطَانِ لَمْ يَضُرَّهُ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ

(۲۶۱) وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نِعْمَ الدُّهْنُ دُهْنُ الْبَانِ هُوَ حِرْزٌ وَهُوَ ذَكَرٌ وَأَمَانٌ مِنْ كُلِّ بَلَاءٍ فَادَّهِنُوا بِهِ فَإِنَّ الْأَنْبِيَاءَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ كَانُوا يَسْتَعْمِلُونَهُ

[۱۵۲] دهن الزنبق

(۲۶۲) الْعَبَّاسُ بْنُ عَاصِمٍ الْمُؤَدِّنُ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُفَضَّلِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ السَّجِسْتَانِيِّ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدٍ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْأَذْهَانِ أَنْفَعَ لِلْجَسَدِ مِنْ دُهْنِ الزَّنْبِقِ إِنَّ فِيهِ لَمَنَافِعَ كَثِيرَةً وَشِفَاءً مِنْ سَبْعِينَ دَاءً^۳

(۲۶۳) وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: عَلَيْكُمْ بِالْكَيسِ فَتَدَّهِنُوا بِهِ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ سَبْعِينَ دَاءً قُلْنَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَا الْكَيسُ؟ قَالَ الزَّنْبِقُ يَعْنِي الرَّازِقِي

[۱۵۳] أوجاع الجسد

(۲۶۴) مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْبَرْسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَزْمِنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانِ الرَّاهِرِيِّ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمْرِو الْجُعْفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي رَثَابٍ^۴ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ

البحرين، ج ۶، ص ۲۱۶ و نیز ترجمه المنصوری فی الطب، ص ۶۴۵.

۱. ظاهراً در فرهنگ آن زمان، به روغن و عطری که مناسب مردان بوده است «مذکر» اطلاق می کرده اند که معمولاً بی رنگ بوده است و نیز به عطری که مناسب زنان بوده است «مؤنث» می گفته اند که معمولاً دارای رنگ نیز بوده است. (لسان العرب، ج ۲، ص ۱۱۴)

۲. این روایت در کتاب کافی (ج ۶، ص ۵۲۳) چنین آمده است: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَيْضِ قَالَ: ذُكِرَتْ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْأَذْهَانُ فَذُكِرَ التَّنْفَسُجُ وَفَضْلُهُ فَقَالَ نِعْمَ الدُّهْنُ التَّنْفَسُجُ ادَّهِنُوا بِهِ فَإِنَّ فَضْلَهُ عَلَى الْأَذْهَانِ كَفَضْلِنَا عَلَى النَّاسِ وَ الْبَانُ دُهْنٌ ذَكَرَ نِعْمَ الدُّهْنُ الْبَانُ وَإِنَّهُ لَيُعْجِبُنِي الْخَلْقُ. در همین آدرس ح ۳ نیز قسمتی از این روایت است به سندی دیگر از محمد بن الفیض.

۳. این روایت در کتاب کافی (ج ۶، ص ۵۲۳) از طریق خط غلو سیاسی مرسلاً چنین نقل شده است: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ عَنِ السَّبَّارِيِّ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ خَيْرًا لِلْجَسَدِ مِنْ دُهْنِ الزَّنْبِقِ يَعْنِي الرَّازِقِي. و قبلاً در خود طب الائمه (ص ۸۶) بابی در این موضوع به همراه برخی از این روایات گذشت.

۴. صحیح در اینجا «ابن ابی زینب» است و در اسناد خود طب الائمه این سند از معدود اسنادی است که مشابه آن بسیار تکرار شده است.

عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا كَانَ بِأَحَدِكُمْ أَوْ جَاعٌ فِي جَسَدِهِ وَقَدْ غَلَبَتْهُ الْحَرَارَةُ فَعَلَيْهِ بِالْفِرَاشِ قِيلَ لِلْبَاقِرِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَا مَعْنَى الْفِرَاشِ؟ قَالَ غُشِيَانُ النِّسَاءِ فَإِنَّهُ يُسَكِّنُهُ وَيُطْفِئِهِ^١

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ٩٥

[١٥٤] عودَة للعسر و الولادة

(٢٦٥) عَبْدُ الْوَهَّابِ بْنُ مَهْدِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى عَنِ ابْنِ هَمَّامٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: إِذَا عَسَرَ عَلَى الْمَرْأَةِ وَلَا دَنَتْهَا يُكْتَبُ لَهَا هَذِهِ الْآيَاتُ فِي إِنْاءٍ نَظِيفٍ بِمَسْكِ وَ زَعْفَرَانٍ ثُمَّ يُغْسَلُ بِمَاءِ الْبُرِّ وَيُسْقَى مِنْهُ الْمَرْأَةُ وَيُنْضَحُ بطنها وَ فَرْجها فَإِنَّهَا تَلِدُ مِنْ سَاعَتِهَا يُكْتَبُ كَانْتَهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوعَدُونَ ﴿لَمْ يَلْبَسُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا﴾^٢ ﴿كَأَمْهَمَّ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَسُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ﴾^٣ ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^٤

[١٥٥] عودَة للولادة

(٢٦٦) عَيْسَى بْنُ دَاوُدَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ الْقَاسِمِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ بْنُ عَمَرَ عَنْ أَبِي الظَّيْبَانِ^٥ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: تُكْتَبُ هَذِهِ الْآيَاتُ فِي قِرْطَاسٍ لِلْحَامِلِ إِذَا دَخَلَتْ فِي شَهْرِهَا الَّتِي تَلِدُ فِيهِ فَإِنَّهَا لَا يُصِيبُهَا طَلْقٌ وَلَا عُسْرٌ وَلَا ذَلَّةٌ وَلَا يَلْتَفُّ عَلَى الْقِرْطَاسِ سَحَابَةٌ لَفًا خَفِيفًا وَلَا يَرْبِطُهَا وَلَا يَكْتَبُ ﴿أَوْ لَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾^٦ ﴿وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ وَالشَّمْسُ تَحْرِي مُسْتَقَرًّا لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ وَالْقَمَرَ قَدْرَ نَازِهِ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ وَآيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفَلَكِ الْمَشْحُونِ وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنقَدُونَ إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ﴾^٧ ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا

١. ابن مطلب در طب قديم هم اجمالاً مطرح بوده است. رك: الحاوي، ج ١٠، ص ٣٧٧.

٢. سورة نازعات، آيه ٤٦.

٣. سورة احقاف، آيه ٣٥.

٤. سورة يوسف، آيه ١١١.

٥. صحيح يونس بن ظبيان است كه مفضل از او نقل مي كند. (برای نمونه رك: كافي، ج ١، ص ٥٢٧)

٦. سورة انبياء، آيه ٣٠.

٧. سورة يس، آيه ٣٧-٤٤.

هُم مِّنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ ﴿١﴾ وَ يَكْتُبُ عَلٰى ظَهْرِ الْقِرْطَاسِ هَذِهِ الْآيَاتِ ﴿كَاتَمَهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبِتُوا إِلَّا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ﴾ ٢ ﴿كَاتَمَهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبِتُوا إِلَّا

طب الأنمة عليهم السلام، ص: ٩٦

عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا﴾ ٣ وَ تَعَلَّقَ الْقِرْطَاسُ فِي وَسْطِهَا فَحِينَ يَفْعُ وَلَدَهَا يُفْطَعُ عَنْهَا وَ لَا يَتْرُكُ عَلَيْهَا سَاعَةً وَاحِدَةً

[١٥٦] ما يكتب للمولود ساعة يولد

(٢٤٧) سَعِدُ بْنُ مِهْرَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ صَدَقَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانِ الرَّاهِرِيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ مِّن بَنِي أُمَيَّةَ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَ كَانَ مُؤْمِنًا مِّن آلِ فِرْعَوْنَ يُوَالِي آلَ مُحَمَّدٍ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ جَارِيَتِي قَدْ دَخَلَتْ فِي شَهْرِهَا وَ لَيْسَ لِي وَلَدٌ فَادْعُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِي ابْنًا فَقَالَ اللَّهُمَّ ارْزُقْهُ ابْنًا ذَكَرًا سَوِيًّا ثُمَّ قَالَ إِذَا دَخَلَتْ فِي شَهْرِهَا فَارْتَبِّطِي لَهَا إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ وَ عَوَّذْهَا بِهِذِهِ الْعُوذَةِ وَ مَا فِي بَطْنِهَا بِمَسْكِ وَ زَعْفَرَانٍ وَ اغْسِلْهَا وَ اسْتَقْهَا مَاءَهَا وَ انْضَحْ فَرْجَهَا وَ الْعُوذَةَ هَذِهِ أَعِيدُ مَوْلُودِي بِسْمِ اللَّهِ بِسْمِ اللَّهِ (وَ أَنَا لَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مَلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَ شُهَبًا وَ أَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْمَعُ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شُهَابًا رَّصَدًا) ٤ ثُمَّ يَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ بِسْمِ اللَّهِ أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ أَنَا وَ أَنْتَ وَ الْبَيْتُ وَ مَنْ فِيهِ وَ الدَّارُ وَ مَنْ فِيهَا نَحْنُ كُلُّنَا فِي حَرْزِ اللَّهِ وَ عِصْمَةِ اللَّهِ وَ حِجْرَانِ اللَّهِ وَ جِوَارِ اللَّهِ آمِنِينَ مَحْفُوظِينَ ثُمَّ تَقْرَأُ الْمَعُودَتَيْنِ وَ تَبْدَأُ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ قَبْلَهُمَا بِسُورَةِ الْإِحْلَاصِ ثُمَّ تَقْرَأُ ﴿أَفْحَسِبْتُمْ أَنَّا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَ أَنْكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ مَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ وَ قُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ﴾ ٥ ﴿لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْنَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾ ٦ إِلَى آخِرِ السُّورَةِ ثُمَّ تَقُولُ مَدْحُورًا مِّنْ يُشَاقُّ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَقْسَمْتُ عَلَيْكَ يَا بَيْتُ وَ مَنْ فِيكَ بِالْأَسْمَاءِ السَّبْعَةِ وَ الْأَمْلَاقِ السَّبْعَةِ الَّذِينَ يَخْتَلِفُونَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ مَحْجُوبًا عَنْ هَذِهِ الْمَرْأَةِ وَ مَا فِي بَطْنِهَا كُلِّ عَرَضٍ وَ اخْتِلَاسٍ أَوْ لَمَسٍ أَوْ لَمْعَةٍ طَيْفٍ مَسَّ مِنْ إِنْسٍ أَوْ جَانٍّ وَ إِنْ قَالَ عِنْدَ فَرَاغِهِ مِّنْ هَذَا الْقَوْلِ وَ مِّنَ الْعُوذَةِ كُلِّهَا أَعْنِي بِهِذَا الْقَوْلِ وَ هَذِهِ

طب الأنمة عليهم السلام، ص: ٩٧

١. سورة يس، آية ٥١.

٢. سورة احقاف، آية ٣٥.

٣. سورة نازعات، آية ٤٦.

٤. سورة جن، آية ٩ و ٨.

٥. سورة مؤمنون، آية ١١٥-١١٨.

٦. سورة حشر، آية ٢١.

الْعُوذَةُ فُلَانًا وَ أَهْلَهُ وَ وُلْدَهُ وَ دَارَهُ وَ مَنْزِلَهُ فَلْيَسِّمْ نَفْسَهُ وَ دَارَهُ وَ مَنْزِلَهُ وَ أَهْلَهُ وَ وُلْدَهُ وَ لِيَلْفِظْ بِهِ وَ لِيَقُلْ
أَهْلَ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ وَ وَدَّةَ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ فَإِنَّهُ أَحْكَمُ لَهُ وَ أَجْوَدُ وَ أَنَا لَصَّامِنٌ عَلَى نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ أَنْ لَا
يُصِيبَهُمْ آفَةٌ وَ لَا حَبَلٌ وَ لَا جُنُونٌ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى

[١٥٧] عوذة لمن يريد أن لا يعبت الشيطان بأهله

(٢٦٨) (الْوَلِيدُ بْنُ بِيْنَةَ [تَقِيَّةَ] مُؤَدِّنُ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيُّ عَنْ آبَائِهِ عَنْ
مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ عليه السلام قَالَ: مَنْ أَرَادَ أَنْ لَا يَعْبَثَ الشَّيْطَانُ بِأَهْلِهِ مَا دَامَتِ الْمَرْأَةُ فِي نَفْسِهَا فَلْيَكْتُبْ هَذِهِ الْعُوذَةَ
بِمَسْكِ وَ زَعْفَرَانٍ بِمَاءِ الْمَطَرِ الصَّافِي وَ لِيَعْرِضَهُ بِمُؤَبِّ جَدِيدٍ لَمْ يَلْبَسْ وَ لَيْسَ مِنْهُ أَهْلُهُ وَ وُلْدُهُ وَ لِيُرْشَّ
الْمَوْضِعَ وَ اللَّيْتِ الَّذِي فِيهِ التُّفْسَاءُ فَإِنَّهُ لَا يُصِيبُ أَهْلَهُ مَا دَامَتْ فِي نَفْسِهَا وَ لَا يُصِيبُ وَدَّةَ حَبْطٍ وَ لَا
جُنُونٌ وَ لَا فَرَعٌ وَ لَا نَظْرَةٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ بِسْمِ اللَّهِ وَ السَّلَامُ
عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ السَّلَامُ عَلَى آلِ رَسُولِ اللَّهِ وَ الصَّلَاةُ عَلَيْهِمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ أَخْرَجَ
بِإِذْنِ اللَّهِ أَخْرَجَ بِإِذْنِ اللَّهِ مِنْهَا خَرَجْتُمْ ﴿ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى ﴾^١ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ
حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿ بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ أَدْفَعُكُمْ بِاللَّهِ أَدْفَعُكُمْ
بِرَسُولِ اللَّهِ

[١٥٨] للفرس عند وضعها

(٢٦٩) (الْخَضِرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَرَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ
مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ عَنْ ابْنِ رِثَابٍ عَنْ ابْنِ سِنَانَ عَنِ الْمُفْضَلِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَ رَوَاهُ أَيْضًا عَنْ
عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: يُكْتَبُ لِلْفَرَسِ الْعَتِيقَةِ الْكَرِيمَةِ
عِنْدَ وَضْعِهَا هَذِهِ الْعُوذَةُ فِي رَقٍّ غَزَالٍ وَ يُعَلَّقُ فِي حَقْوِيهَا اللَّهُمَّ فَارِحْ لَهَا وَ كَاشِفِ الْعَمِّ رَحْمَانَ الدُّنْيَا وَ
الْآخِرَةِ وَ رَحِيمَهُمَا اِرْحَمْ فُلَانًا

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ٩٨

بُنْ فُلَانَةَ صَاحِبِ الْفَرَسِ رَحْمَةً تُغْنِيهِ عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاكَ وَ فَرِّجْ هَمَّهُ وَ عَمَّهُ وَ نَفْسِ كُرْبَتَهُ وَ سَلِّمْ
فَرَسَهُ وَ يَسِّرْ عَلَيْهَا وَ لَادَتَهَا

(٢٧٠): خَرَجَ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا عَلَى نَبِيَّتَا وَ آلِهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِلَى الْبَرِّيَّةِ فَسَمِعَا
صَوْتًا وَ حَشِيَّةً فَقَالَ الْمَسِيحُ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ عليه السلام يَا عَجَبًا مَا هَذَا الصَّوْتُ قَالَ يَحْيَى هَذَا صَوْتُ وَ حَشِيَّةٌ
تَلِدُ فَقَالَ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ عليه السلام انزُلْ سَرْحًا سَرْحًا بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى

١. سورة طه، آية ٥٥.

٢. سورة توبه، آية ١٢٩.

[١٥٩] عوذة للحوامل من الإنس و الدواب

(٢٧١) أَبُو يَزِيدَ الْفَنَاءُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ: تَكْتَبُ هَذِهِ الْعُذَّةُ فِي قِرْطَاسٍ أَوْ رِقٍّ لِلْحَوَامِلِ مِنَ الْإِنْسِ وَ الدَّوَابِّ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ بِسْمِ اللَّهِ بِسْمِ اللَّهِ ﴿ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴾^١ ﴿ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَ لِيُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِيُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُم وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾^٢ ﴿ وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴾^٣ ﴿ وَ يُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِغْرَابًا وَ يُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِغْرَابًا وَ يُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِغْرَابًا ﴾^٤ ﴿ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ ﴾^٥ ﴿ أَوْ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا أَ فَلَا يُؤْمِنُونَ ﴾^٦ ﴿ فَانْتَبَذْتُمْ بِهَا مَكَانًا قَصِيًّا فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَ كُنْتُ نَسِيًّا مَنَسِيًّا فَانْدَاها مِنْ تَحْتِهَا أَ لَا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا وَ هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا فَكُلِي وَ اشْرَبِي وَ قَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيَنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنَّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ النَّوْمَ إِنْسِيًّا فَاتَّتْ بِهِ قَوْمًا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَ مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا قَالَ إِنَّي عَبْدُ اللَّهِ أَتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ

طب الأنمة عليهم السلام، ص: ٩٩

حَيًّا وَ بَرًّا بِوَالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا وَ السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أُمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعِثُ حَيًّا ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ﴿^٨﴾ وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿^٩﴾ كَذَلِكَ أَنبَأْنَا الْمُؤَلُّودَ أَخْرَجَ سَوِيًّا بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ تَعَلَّقَ عَلَيْهَا فَإِذَا وَضَعَتْ نَزَعَ مِنْهَا فَاحْفَظِ الْآيَةَ أَنْ لَا تَتْرُكْ مِنْهَا بَعْضَهَا أَوْ تَقِفْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهَا حَتَّى تَتِمَّهَا وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى ﴿ وَ اللَّهُ

١. سورة شرح، آيه ٥ و ٦.

٢. سورة بقره، آيه ١٨٥.

٣. سورة بقره، آيه ١٨٦.

٤. سورة كهف، آيه ١٦.

٥. سورة نحل، آيه ٩.

٦. سورة عبس، آيه ٢٠.

٧. سورة انبياء، آيه ٣٠.

٨. سورة مريم، آيه ٢٢-٣٤.

٩. سورة نحل، آيه ٧٨ و ٧٩.

أَخْرَجَكُمْ مِنْ بَطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً ﴿١﴾ فَإِنْ وَقَفْتَ هَاهُنَا خَرَجَ الْمُؤَلَّدُ أُخْرَسَ وَإِنْ لَمْ تَقْرَأْ ﴿٢﴾ وَ جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٣﴾ لَمْ يَخْرُجِ الْوَلَدُ سَوِيًّا

[١٦٠] في النحول

(٢٧٢) إِسْمَاعِيلُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُتَطَبِّبُ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ الْفَيْضِ^٣ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الصَّادِقِ عليه السلام فَجَاءَ رَجُلٌ مِنَ الشَّيْعَةِ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ ابْنَتِي ذَابَتْ وَ نَهَيْتُهَا [نَحَل] جِسْمَهَا وَ طَالَ سَقْمُهَا وَ بِهَا بَطْنٌ ذَرِيعٌ فَقَالَ الصَّادِقُ عليه السلام وَ مَا يَمْنَعُكَ مِنْ هَذَا الْأَرَزِّ بِالشَّحْمِ الْمُبَارَكِ إِنَّمَا حَرَّمَ اللَّهُ الشَّحْمَ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ لِعَظَمِ بَرَكَتِهَا أَنْ يَطْعَمَهَا حَتَّى يَمْسَحَ اللَّهُ مَا بِهَا لَعَلَّكَ تَتَوَهَّمُ أَنْ يُخَالِفَ لِكَثْرَةِ مَا عَالَجْتَ قَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ كَيْفَ أَصْنَعُ بِهِ قَالَ خُذْ أَحْجَاراً أَوْ بَعَةً فَاجْعَلْهَا تَحْتَ النَّارِ وَ اجْعَلِ الْأَرَزَّ فِي الْقِدْرِ وَ اطْبُخْهُ حَتَّى يُدْرِكَ ثُمَّ خُذْ شَحْمَ الْكَلْبِيِّينَ طَرِيًّا وَ اجْعَلْهُ فِي قِصْعَةٍ فَإِذَا بَلَغَ الْأَرَزُّ وَ نَصَحَ فَخُذِ الْأَحْجَارَ الْأَرْبَعَةَ فَالْقِصْعَةَ فِيهَا الشَّحْمُ وَ كُبِّ عَلَيْهَا قِصْعَةٌ أُخْرَى ثُمَّ حَرِّكْهَا تَحْرِيكاً شَدِيداً وَ لَا يَخْرُجَنَّ بَخَاؤُهُ فَإِذَا ذَابَ الشَّحْمُ فَاجْعَلْهُ فِي الْأَرَزِّ لِتَحْسَاةٍ لَا حَازَا وَ لَا بَارِدَا فَإِنَّهَا تُعَافَى بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ الرَّجُلُ الْمُعَالِجُ وَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا أَكَلْتَهُ إِلَّا مَرَّةً وَاجِدَةً حَتَّى عُوْفِيَتْ^٤

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ١٠٠

[١٦١] في الزحير

(٢٧٣) أَبُو يَعْقُوبَ يُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ الزَّعْفَرَانِيُّ قَالَ الْحَكَمُ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ عَنْ يُوسُفَ ابْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ كُنْتُ أَخْدُمُهُ فِي وَجَعِ الَّذِي كَانَ فِيهِ وَ هُوَ الرَّجِيرُ وَ يَحِكُّ يَأْ يُوسُفُ

١. سورة نحل، آية ٧٨.

٢. سورة نحل، آية ٧٨.

٣. نسخه‌ای از ابن روایت در کتاب محاسن (ج ٢، ص ٥٠٣) چنین آمده است: عَنْهُ عَنِ ابْنِ سَلِيمَانَ الْحَدَّاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَيْضِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَجَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ إِنَّ ابْنَتِي قَدْ ذَبَلَتْ وَ بِهَا الْبَطْنُ فَقَالَ مَا يَمْنَعُكَ مِنَ الْأَرَزِّ بِالشَّحْمِ خُذْ حِجَاراً أَوْ بَعَةً أَوْ خَمْساً وَ اطْرَحْهَا تَحْتَ النَّارِ وَ اجْعَلِ الْأَرَزَّ فِي الْقِدْرِ وَ اطْبُخْهُ حَتَّى يُدْرِكَ وَ خُذْ شَحْمَ كُلِّ طَرِيًّا فَإِذَا بَلَغَ الْأَرَزُّ فَاطْرَحِ الشَّحْمَ فِي قِصْعَةٍ مَعَ الْحِجَارَةِ وَ كُبِّ عَلَيْهَا قِصْعَةٌ أُخْرَى ثُمَّ حَرِّكْهَا تَحْرِيكاً شَدِيداً وَ اضْبِطْهَا لَا يَخْرُجَنَّ بَخَاؤُهُ فَإِذَا ذَابَ الشَّحْمُ فَاجْعَلْهُ فِي الْأَرَزِّ ثُمَّ تَحْسَاةً. وَ هَمِجْنِيْنِ دَرِ كَافِي (ج ٦، ص ٣٤١) چنین آمده است: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي سَلِيمَانَ الْحَدَّاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَيْضِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَجَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ إِنَّ ابْنَتِي قَدْ ذَبَلَتْ وَ بِهَا الْبَطْنُ فَقَالَ مَا يَمْنَعُكَ مِنَ الْأَرَزِّ بِالشَّحْمِ خُذْ حِجَاراً أَوْ بَعَةً أَوْ خَمْساً فَاطْرَحْهَا بِجَنْبِ النَّارِ وَ اجْعَلِ الْأَرَزَّ فِي الْقِدْرِ وَ اطْبُخْهُ حَتَّى يُدْرِكَ وَ خُذْ شَحْمَ كُلِّ طَرِيًّا فَإِذَا بَلَغَ الْأَرَزُّ فَاطْرَحِ الشَّحْمَ فِي قِصْعَةٍ مَعَ الْحِجَارَةِ وَ كُبِّ عَلَيْهَا قِصْعَةٌ أُخْرَى ثُمَّ حَرِّكْهَا تَحْرِيكاً جَيِّداً وَ اضْبِطْهَا كَيْ لَا يَخْرُجَنَّ بَخَاؤُهُ فَإِذَا ذَابَ الشَّحْمُ فَاجْعَلْهُ فِي الْأَرَزِّ ثُمَّ تَحْسَاةً. بر اساس این دو نسخه، می‌توان فهمید که سند صحیح در طب الاثمه چنین است: داود بن اسحاق (ابو سلیمان) عن محمد بن الفيض.

٤. بدیهی است که بیماری ضعف و لاغری شدید با یک بار خوردن غذایی که مخلوطی از برنج و چربی است، محقق نخواهد شد مگر به معجزه.

أَعْلِمْتَ أَنِّي أُلْهِمْتُ فِي مَرَضِي أَكَلَ الْأُرْزِّ فَأَمَرْتُ بِهِ فَعَسَلْتُ ثُمَّ جَفَّفْتُ ثُمَّ قَلْبِي ثُمَّ رَضَّ فَطَبِحَ فَأَكَلْتُهُ بِالشَّحْمِ فَأَذْهَبَ اللَّهُ بِذَلِكَ الْوَجَعَ عَنِّي ۳۲

[۱۶۲] في علة البطن و ما يكتب من الدعاء

(۲۷۴) أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جَمِيلَةَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَشْكُو إِلَيْهِ عِلَّةً فِي بَطْنِي وَ أَسَأَلُهُ الدُّعَاءَ فَكَتَبَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يُكْتَبُ أُمُّ الْقُرْآنِ وَ الْمُعَوِّذَتَيْنِ وَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ثُمَّ يُكْتَبُ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ أَعُوذُ بِوَجْهِ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَ عِزَّتِهِ الَّتِي لَا تَرَامُ وَ قُدْرَتِهِ الَّتِي لَا يَمْتَنِعُ مِنْهَا شَيْءٌ مِنْ شَرِّ هَذَا الْوَجَعِ وَ شَرِّ مَا فِيهِ وَ مَا أَحْدَرُ يُكْتَبُ ذَلِكَ فِي لَوْحٍ أَوْ كِتَابٍ ثُمَّ يُغْسَلُ بِمَاءِ السَّمَاءِ ثُمَّ تَشْرَبُهُ عَلَى الرَّيْقِ وَ عِنْدَ مَنَامِكَ وَ يُكْتَبُ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ جَعَلَهُ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ ۳

[۱۶۳] للقرقر في البطن

(۲۷۵) أَحْمَدُ بْنُ مُحَارِبِ السُّودَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ عَيْسَى بْنِ يَحْيَى الْبَيْعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْجَهْمِ قَالَ: شَكَأَ ذَرِيحُ الْمُحَارِبِيُّ قَرَاقرِ فِي بَطْنِهِ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَتُوجِعُكَ؟ قَالَ نَعَمْ قَالَ مَا يَمْنَعُكَ مِنَ الْحَبَّةِ السُّودَاءِ وَ الْعَسَلِ لَهَا؟ ۴

(۲۷۶) سَلَمَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عَيْسَى قَالَ: شَكَأَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ إِنَّ بِي قَرَقَرَةٌ لَا تَسْكُنُ أَصْلًا وَ إِنِّي لَأَسْتَحْيِي أَنْ أَكَلِمَ النَّاسَ فَيَسْمَعَنَّ مِنْ صَوْتِ تِلْكَ الْقَرَقَرَةِ فَادْعُ لِي بِالشَّفَاءِ مِنْهَا فَقَالَ إِذَا فَرَعْتَ مِنْ صَلَاةِ اللَّيْلِ فَقُلِ اللَّهُمَّ مَا عَلِمْتَ مِنْ خَيْرٍ فَهُوَ مِنْكَ لَا حَمْدَ لِي فِيهِ وَ مَا عَلِمْتُ مِنْ سُوءٍ فَقَدْ

۱. تا این قسمت از دستور به منظور درمان دل درد در روایات آمده است. رک: محاسن، ج ۲، ص ۵۰۳ و کافی، ج ۶، ص ۳۴۲.
۲. نسخه‌ای از این روایت در محاسن (ج ۲، ص ۵۰۲) چنین آمده است: عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ وَ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا يَأْتِينَا مِنْ نَاحِيَتِكُمْ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَ الْأُرْزِّ وَ الْبَنْفَسِجِ إِنِّي اسْتَكْنَيْتُ وَ جَعِي ذَاكَ الشَّدِيدَ فَأُلْهِمْتُ أَكَلَ الْأُرْزِّ فَأَمَرْتُ بِهِ فَعَسَلْتُ فَجَفَّفْتُ ثُمَّ قَلْبِي وَ طَحَنُ فَجَعَلْتُ لِي مِنْهُ سَفُوفٌ بَرِيَّتٌ وَ طَبِخُ أَحْسَاءَ فَذْهَبَ اللَّهُ بِذَلِكَ الْوَجَعِ. و متنی مشابه محاسن در کافی (ج ۶، ص ۳۴۱) با همین نیز آمده است.
۳. ظاهراً در فرهنگ مردمان گذشته استفاده از برنج به عنوان قطع کننده اسهال رواج داشته است ولی برخی از اطباء معروف مثل جالینوس ضمن تأیید آن، آن را چندان قوی نمی دانسته‌اند. به عنوان مثال در الاغذیة و الادویة (ص ۲۲۴) چنین نقل می کند: قال جالینوس: إن أكثر الناس يستعملون الأرز لقطع الإسهال، وليس فعله ذلك بقوي، ولكنه ضعيف لأن الذي فيه من القبض يسير جدا. و أكثر ذلك في قشره الأحمر الذي يلي جسمه، و لذلك صار الأرز الأحمر أشد قبضا و أحبس للبطن من الأبيض. و الأرز في طبيعته و مزاجه حار في الدرجة الأولى، يابس في الثانية. و يستدل على حرارته من جهتين: إحداهما: من طبعه، و الأخرى: من تأثيره و فعله.
۴. شرح این روایت در طب الانمة، ص ۳۸ در باب عودة للقولنج گذشت.
۵. ماجرای قرقر و وجع ذریح محاربی در خود طب الانمة (ص ۶۸) گذشت.
۶. سیاه دانه دارای خاصیت بر طرف کردن نفخ و بادهای معده است (رک: قانون، ج ۲، ص ۱۳۹) و ظاهراً مشکل راوی در این روایت نیز همین بوده است. عسل نیز برای معده سرد بسیار مفید است. (رک: الحاوی، ج ۲، ص ۲۶۸)

طب الأنمة عليهم السلام، ص: ١٠١

حَدَّثَنِيهِ فَلَا عُدْرَ لِي فِيهِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَتَّكِلَ عَلَى مَا لَا حَمْدَ لِي عَلَيْهِ أَوْ آمَنَ مَا لَا عُدْرَ لِي فِيهِ

[١٦٤] في تسكين الدم

(٢٧٧) الصَّبَّاحُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ خَالِدٍ قَالَ: كَتَبْتُ امْرَأَةً إِلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ تَشْكُو دَوَامَ الدَّمِّ بِهَا قَالَ فَكَتَبَ تَأْخِذِينَ كَفًّا مِنْ كُزْبُرَةٍ وَ مِثْلَهُ مِنْ سَمَاقٍ فَتَنْفِيعِهِ لَيْلَةٌ تَحْتَ النُّجُومِ ثُمَّ تَقْرَبِيهِ بِالنَّارِ وَ تُصَفِّيهِ ثُمَّ تَشْرَبِينَ مِنْهُ فَدَرَّ سَكْرَجَةً يَسْكُنُ عَنْكَ الدَّمُّ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى^١

[١٦٥] في المغص

(٢٧٨) أَيُّوبُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى عَنْ كَامِلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: شَكَرَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مَغْصًا كَادَ يَقْتُلُهُ وَ سَأَلَهُ أَنْ يَدْعُو اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ فَقَدْ أَعْيَاهُ كَثْرُهُ مَا يَتَّخِذُ لَهُ مِنَ الْأَدْوِيَةِ وَ لَيْسَ يَنْفَعُهُ ذَلِكَ بَلْ يَزْدَادُ عَلَيْهِ شِدَّةً قَالَ فَتَبَسَّمَ عَلَيْهِ وَ قَالَ وَ يَحْكُ إِنَّ دُعَاءَنَا مِنَ اللَّهِ بِمَكَانٍ وَ إِنِّي أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَحْفَفَ عَنْكَ بِحَوْلِهِ وَ قُوَّتِهِ فَإِذَا اسْتَدَّ بِكَ الْأَمْرُ وَ التَّوَيْتَ مِنْهُ فَخُذْ جَوْزَةً وَ اطْرَحْهَا عَلَى النَّارِ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهَا قَدِ اسْتَوَى مَا فِي جَوْفِهَا وَ غَيْرَتْ [غَيْرْتَهُ] النَّارُ فَشَرَّهَا [وَ] كُلَّهَا فَإِنَّهَا تَسْكُنُ مِنْ سَاعَتِهَا قَالَ فَوَ اللَّهُ مَا فَعَلْتُ ذَلِكَ إِلَّا مَرَّةً وَاحِدَةً فَسَكَنَ عَنِّي الْمَغْصُ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ^٢

[١٦٦] في البواسير

(٢٧٩) أَبُو الْفَوَارِسِ بْنُ غَالِبٍ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ فَارِسٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ حَمَّادٍ الْبَصْرِيُّ مِنْ وُلْدِ نَصْرِ بْنِ سَيَّارٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مُعَمَّرُ بْنُ خَلَادٍ قَالَ: كَانَ أَبُو الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَثِيرًا مَا يَأْمُرُنِي بِاتِّخَاذِ هَذَا الدَّوَاءِ وَ يَقُولُ إِنَّ فِيهِ مَنَافِعَ كَثِيرَةً وَ لَقَدْ جَرَّبْتُهُ فِي

طب الأنمة عليهم السلام، ص: ١٠٢

الْأَرْيَاحِ وَ الْبُؤَاسِيرِ فَلَا وَ اللَّهُ مَا خَالَفَ تَأْخِذُ هَلِيلِجِ أَسْوَدَ وَ بَلِيلِجِ وَ أَمْلِجِ أَجْزَاءَ سَوَاءً فَتَدْفُقُهُ وَ تَنْخُلُهُ بِحَرِيرَةٍ ثُمَّ تَأْخِذُ مِثْلَهُ لَوْزًا أَرْزَقَ وَ هُوَ عِنْدَ الْعِرَاقِيِّينَ مُقْلٌ أَرْزَقَ فَتَنْقَعُ اللَّوْزُ فِي مَاءِ الْكُرَّاثِ حَتَّى يُمَاتَ فِيهِ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً ثُمَّ تَطْرَحُ عَلَيْهَا هَذِهِ الْأَدْوِيَةَ وَ تَعْجِنُهَا عَجْنًا شَدِيدًا حَتَّى يَخْتَلِطَ ثُمَّ تَجْعَلُهُ حَبًّا مِثْلَ الْعَدَسِ وَ تَدُهْنُ يَدَكَ بِالْبَنْفَسِجِ أَوْ دُهْنِ خَيْرِيٍّ أَوْ شِيرِجٍ لَيْلًا يَلْتَرِقُ ثُمَّ تُجَفِّفُهُ فِي الظِّلِّ فَإِنْ كَانَ فِي الصَّيْفِ أَخَذْتَ

١. مشابه همين روايت با انتهای سند يكسان در ص ٦٨ طب الانمة(ح ١٦٠) گذشت و شرح آن در طب قديم نيز در همانجا ذكر شد.

٢. دقيقا ابن دارود در كتاب قانون ابن سينا در خواص گردو آمده است. ابن سينا می گوید(ج ١، ص ٣٨٤): أعضاء النفض: مبشر و يسكن المغص و يحبس، لا سيما مقلوا.

۱۶۸] ألبان اللقاح^۱

(۲۸۲) الْجَارُودُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ كَامِلٍ قَالَ سَمِعْتُ مُوسَى بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَشْيَاخًا يَقُولُونَ أَلْبَانُ اللَّقَاحِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ فِي الْجَسَدِ^۲

(۲۸۳) وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: مِثْلُ ذَلِكَ إِلَّا أَنَّهُ زَادَ فِيهِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَعَاهَةٌ فِي الْجَسَدِ وَهُوَ يَنْقِي الْبَدَنَ وَيُخْرِجُ دَرَنَهُ وَيَغْسِلُهُ غَسَلًا

طب الأثمة عليهم السلام، ص: ۱۰۳

۱۶۹] في الربو

(۲۸۴) أَبُو جَعْفَرٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانِ السَّنَانِيِّ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّهُ يُصِيبُنِي رَبُّو شَدِيدٌ إِذَا مَشَيْتُ حَتَّى لَرُبَّمَا جَلَسْتُ فِي مَسَافَةٍ مَا بَيْنَ دَارِي وَدَارِكٍ فِي مَوْضِعَيْنِ قَالَ يَا مُفَضَّلُ اشْرَبْ لَهُ أَبْوَالَ اللَّقَاحِ قَالَ

۱. به طور کلی مهمترین فوایدی که در طب قدیم برای «البان اللقاح» شمرده‌اند، در عبارات زیر قابل مشاهده است:

در کتاب فردوس الحکمة نوشته (علی بن سهل الطبری، متوفی ۲۶۰) چنین آمده است:

ثم لبن اللقاح فإنه يغذو البدن و يلين البطن و يزيد في الباه و ينفع من الاستسقاء لا سيما إذا شرب مع بوله. (فردوس الحکمة فی الطب، ص ۲۷۴) و نیز: لبن اللقاح فيه حرارة و ملوحة و له خفة، و ينفع من البواسير و الاستسقاء و الدبيلة و يهيج شهوة الطعام و الباه. (همان، ص ۳۹۵). هم چنین زکریا رازی در المنصوری فی الطب (ص ۱۴۱) می‌گوید: و لبن اللقاح يسقي في أوجاع الكبد و فساد المزاج. لذا بر این اساس در تفسیر روایات این قسمت بر پایه طب قدیم می‌توان این احتمال را مطرح کرد که مراد از « وَ هُوَ يَنْقِي الْبَدَنَ وَ يُخْرِجُ دَرَنَهُ وَ يَغْسِلُهُ غَسَلًا » چیزی شبیه بیماری استسقاء (پرنوشی یا Polydipsia) است که در طب قدیم هم «لبن اللقاح» برای آن تجویز می‌شده است. در واقع چون آب آوردگی شکم و امثال آن (که از علائم بیماری استسقاء است) با مصرف این ماده بر طرف می‌شده است، چنین تعبیر «پاک کردن بدن و خارج کردن آلودگی آن و شستن آن‌ها»، از نظر عرفی صحیح به نظر می‌رسد. گویا تصورشان این بوده است که «لبن اللقاح» آب آوردگی‌ها را از خارج می‌کند و می‌شوید.

همچنین چیزی که به تعبیر زکریا رازی برای حل مشکل «فساد مزاج» مناسب باشد، می‌توان به عنوان ماده‌ای مفید برای بر طرف کردن هر مشکل بدن مناسب دانست.

لذا در مجموع مطالب روایات این باب، با تصور طب قدیم، همخوانی خوبی دارد.

۲. شیر شتر دارای خواص سم زدایی و نیز تقویت کننده سیستم ایمنی است و لذا با مضامین روایات این باب قرابت دارد.

M. QutaSalwaA.F. KurdiLina, Antigenotoxic and anticytotoxic effect of camel milk in mice treated with cisplatin, Saudi Journal of Biological Sciences, Volume 17, Issue 2, April 2010, Pages 159-166.

YongpingWen^bQiuwenHe^aJiaDing^bHuiyanWang^aQiangchuanHou^aYiZheng^aChangkunLi^aYuzhuMa^aHepingZhang^aLai-YuKwok^a, Cow, yak, and camel milk diets differentially modulated the systemic immunity and fecal microbiota of rats Science Bulletin, Volume 62, Issue 6, 30 March 2017, Pages 405-414.

۳. در کتاب کافی (ج ۶، ص ۳۳۸) نسخه دیگری از همین مطلب چنین آمده است: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ نَوْحِ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ مُوسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ سَمِعْتُ أَشْيَاخَنَا يَقُولُونَ أَلْبَانُ اللَّقَاحِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَعَاهَةٌ وَ لَصَاحِبِ الْبَطْنِ أَبْوَالَهَا. همین طور که می‌بینید در اینجا مطلب از امام علیه السلام نقل نشده است.

فَشَرِبْتُ ذَلِكَ فَمَسَحَ اللَّهُ دَانِي^۱

(۲۸۵) إِبْرَاهِيمُ بْنُ سِرْحَانَ الْمُتَطَبِّبُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَسْبَاطٍ عَنْ حَكِيمِ بْنِ مِسْكِينٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَبِشْرِ بْنِ عَمَّارٍ قَالَا: أَتَيْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَقَدْ خَرَجَ بِيُونُسَ مِنَ الدَّاءِ الْخَبِيثِ قَالَ فَجَلَسْنَا بَيْنَ يَدَيْهِ فَقُلْنَا أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَصْبِنَا مُصِيبَةً لَمْ نُصَبْ بِمِثْلِهَا قَطُّ قَالَ وَ مَا ذَاكَ فَأَخْبَرَنَا بِالْقِصَّةِ فَقَالَ لِيُونُسَ قُمْ فَتَطَهَّرْ وَصَلِّ رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ أَحْمِدِ اللَّهَ وَآتِنِ عَلَيْهِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ ثُمَّ قُلْ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانَ يَا رَحْمَانَ يَا رَحِيمَ يَا رَحِيمَ يَا رَحِيمَ يَا وَاحِدُ يَا وَاحِدُ يَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ يَا صَمَدُ يَا صَمَدُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ يَا أَقْدَرَ الْقَادِرِينَ يَا أَقْدَرَ الْقَادِرِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ يَا سَامِعَ الدَّعَوَاتِ يَا مُنْزِلَ الْبَرَكَاتِ يَا مُعْطِيَ الْخَيْرَاتِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اعْطِنِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَ خَيْرَ الْآخِرَةِ وَ اصْرِفْ عَنِّي سَرَّ الدُّنْيَا وَ سَرَّ الْآخِرَةِ وَ أَذْهَبْ مَا بِي فَقَدْ غَاطَنِي الْأَمْرُ وَ أَحْزَنَنِي قَالَ فَفَعَلْتُ مَا أَمَرَنِي بِهِ الصَّادِقُ عليه السلام فَوَلَّى اللَّهُ مَا خَرَجْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ حَتَّى تَنَاثَرَ عَنِّي مِثْلُ النُّخَالَةِ

[۱۷۰] حبابه الوالبيه و داء الخبيثه

(۲۸۶) أَحْمَدُ بْنُ الْمُنْذِرِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام فَدَخَلْتُ حَبَابَةَ الْوَالِيَّةِ وَ كَانَتْ خَيْرَةً فَسَأَلْتُهُ عَنْ مَسَائِلٍ فِي الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ فَتَعَجَّبْنَا مِنْ حُسْنِ تِلْكَ الْمَسَائِلِ إِذْ قَالَ لَنَا أَرَأَيْتُمْ مَسَائِلَ

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۱۰۴

أَحْسَنَ مِنْ مَسَائِلِ حَبَابَةِ الْوَالِيَّةِ؟ فَقُلْنَا جُعَلْنَا فِدَاكَ لَقَدْ وُقِّرْتَ ذَلِكَ فِي عِيُونِنَا وَ قُلُوبِنَا قَالَ فَسَأَلْتُ دُمُوعَهَا فَقَالَ الصَّادِقُ عليه السلام مَا لِي أَرَى عَيْنَيْكَ قَدْ سَأَلْتَا؟ قَالَتْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ دَاءٌ قَدْ ظَهَرَ بِي مِنَ الْأَدْوَاءِ الْخَبِيثَةِ الَّتِي كَانَتْ تُصِيبُ الْأَنْبِيَاءَ عليهم السلام وَ الْأَوْلِيَاءَ وَ إِنَّ قَرَابَتِي وَ أَهْلَ بَيْتِي يَقُولُونَ قَدْ أَصَابَتْهَا الْخَبِيثَةُ وَ لَوْ

۱. خاصیت دارویی بول لقاخ برای درمان تنگی نفس در کتب طب قدیم نیز موجود است. برای نمونه در منهاج البیان فیما یستعمله الانسان (ص ۷۲۱) می گوید: [۲۰۱۴] لبن اللقاح: اذ هو التوق، و هی أقل الألبان دسومة و جنبته، و هو رقیق جدا مانی، لا یحدث سدا کثیره من الألبان لقله جنبته. ینفع من الربو.

۲. صحیح اسحاق و اسماعیل است زیرا در کتاب مناقب آل ابی طالب (ج ۴، ص ۲۳۲) نسخه دیگری از همین روایت چنین آمده است: إِسْحَاقُ وَ إِسْمَاعِيلُ وَ یُونُسُ بْنُ عَمَّارٍ أَنَّهُ اسْتَحَالَ وَجْهَ یُونُسَ إِلَى الْبِیَاضِ فَتَطَّرَ الصَّادِقُ إِلَى جَبْهَتِهِ فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ حَمَدَ اللَّهَ وَ أَتَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ وَ آلِهِ ثُمَّ قَالَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانَ يَا رَحْمَانَ يَا رَحِيمَ يَا رَحِيمَ يَا رَحِيمَ يَا رَحِيمَ يَا رَحِيمَ يَا رَحِيمَ يَا رَحِيمَ يَا وَاحِدُ يَا وَاحِدُ يَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ يَا صَمَدُ يَا صَمَدُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ يَا أَقْدَرَ الْقَادِرِينَ يَا أَقْدَرَ الْقَادِرِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ يَا سَامِعَ الدَّعَوَاتِ يَا مُعْطِيَ الْخَيْرَاتِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ الطَّيِّبِينَ وَ اصْرِفْ عَنِّي سَرَّ الدُّنْيَا وَ سَرَّ الْآخِرَةِ وَ أَذْهَبْ عَنِّي مَا بِي فَقَدْ غَاطَنِي ذَلِكَ وَ أَحْزَنَنِي قَالَ فَوَلَّى اللَّهُ مَا خَرَجْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ حَتَّى تَنَاثَرَ عَنِّي مِثْلُ النُّخَالَةِ وَ ذَهَبَ قَالَ الْحَكِيمُ بْنُ مِسْكِينٍ وَ رَأَيْتُ الْبِیَاضَ یُوجِّهُهُ ثُمَّ انْصَرَفَ وَ لَیْسَ فِی وَجْهِهِ شَیْءٌ. بر این اساس راوی از اسحاق بن عمار و برادرانش هم «حکم بن مسکین» است که در کتب ۱۱ بار از اسحاق بن عمار نقل کرده است و علی بن اسباط نیز از معروفترین راویان از اوست. پیشتر در ص ۱۰۲ نسخه دیگری از این روایت گذشت.

كَانَ صَاحِبَهَا كَمَا قَالَتْ مَفْرُوضٌ الطَّاعَةِ لَدَعَا لَهَا فَكَانَ اللَّهُ تَعَالَى يُذْهِبُ عَنْهَا وَ أَنَا وَاللَّهُ سُرِرْتُ بِذَلِكَ وَعَلِمْتُ أَنَّهُ تَمَحِيصٌ وَ كَفَارَاتٌ وَ أَنَّهُ دَاءٌ الصَّالِحِينَ فَقَالَ لَهَا الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَقْدَمَ [قَالُوا قَدْ] أَصَابَتْكَ؟ قَالَتْ نَعَمْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ فَحَرَكَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَفْتَيْهِ بِشَيْءٍ مَا أَدْرِي أَيُّ دُعَاءٍ كَانَ فَقَالَ ادْخُلِي دَارَ النِّسَاءِ حَتَّى تَنْظُرِي إِلَى جَسَدِكَ قَالَ فَدَخَلَتْ فَكَشَفَتْ عَنْ نِيَابِهَا ثُمَّ قَامَتْ وَ لَمْ يَبْقَ فِي صَدْرِهَا وَ لَا فِي جَسَدِهَا شَيْءٌ فَقَالَ أَذْهَبِي الْآنَ إِلَيْهِمْ وَ قُولِي لَهُمْ هَذَا الَّذِي يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِإِمَامَتِهِ^۱

(۲۸۷) وَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَكَلَ مَرَقًا بِلَحْمٍ بَقِرٍ أَذْهَبَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ الْبَرَصَ وَ الْجُدَامَ^۲

[۱۷۱] الداء الخبيث

(۲۸۸) الْحَسَنُ بْنُ الْخَلِيلِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ شَادَانَ بْنِ الْخَلِيلِ عَنْ ذَرِيعٍ^۳ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَكَ إِلَيْهِ أَنْ بَعْضَ مَوَالِيهِ أَصَابَهُ الدَّاءُ الْخَبِيثُ فَأَمَرَهُ أَنْ يَأْخُذَ طِينَ الْجَبْرِ [الْحَبِيرِ]^۴ بِمَاءِ الْمَطَرِ فَيَسْرُبُهُ قَالَ فَفَعَلَ ذَلِكَ فَبَرَأَ

(۲۸۹) وَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: مَا مِنْ شَيْءٍ أَنْفَعَ لِدَاءِ الْخَبِيثِ مِنْ طِينِ الْحَبِيرِ^۵ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ كَيْفَ نَأْخُذُهُ قَالَ تَسْرِبُهُ بِمَاءِ الْمَطَرِ وَ تَطْلِي بِهِ مَوْضِعَ الْأَثْرِ فَإِنَّهُ نَافِعٌ مُجَرَّبٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى

[۱۷۲] للأمان من الجذام

(۲۹۰) إِبْرَاهِيمُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينِ^۶ عَنْ طَبِ الْأئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ص: ۱۰۵

سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَعَةُ الْجَنْبِ وَ الشَّعْرُ

۱. مضمون ماجرای بیماری حبابه الوالبية و شفاى او به دعای امام عليه السلام در سائر مصادر رواى نیز بیان شده است. برای نمونه رک: بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۷۰ و از نقل بصائر روشن می شود که او گرفتار نوعی برص بوده است.

۲. این روایت ربطی به عنوان باب ندارد مگر اینکه به مناسبت اینکه بیماری حبابه الوالبية چیزی شبیه برص بوده است، اینجا درمانی برای آن ذکر شده است.

۳. ظاهراً صحیح ذریع محاربی است.

۴. همین مضمون در کتاب مکارم الاخلاق (ص ۳۸۴) چنین نقل شده است: سَكَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْبَرَصَ فَأَمَرَ أَنْ يَأْخُذَ طِينَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَاءِ السَّمَاءِ فَفَعَلَ ذَلِكَ فَبَرَأَ. که از این روایت و نیز روایت بعدی روشن می شود که ظاهراً نسخه صحیح «طین الحائر» است که مراد همان «گل مبارک قبر امام حسین عليه السلام» است.

۵. به حاشیه قبلی رجوع شود.

۶. ظاهراً در هر دو مورد «الحسن» درست است نه «الحسین» به دلیل نقل الحسن بن علی بن فضال و الحسن بن علی بن یقطین از سعدان بن مسلم. رک: تهذیب، ج ۶، ص ۱۱۳ و نیز محاسن، ج ۱، ص ۲۸.

الَّذِي يَكُونُ فِي الْأَنْفِ أَمَانٌ مِنَ الْجُدَامِ

(۲۹۱) وَعَنْ سَلَامَةَ بْنِ عَمَرَ الهمداني قال: دخلت المدينة فأتيت أبا عبد الله عليه السلام فقلت يا ابن رسول الله اعتللت على أهل بيتي بالحج وأنتك مستحيراً من أهل بيتي من علة أصابني وهي الداء الحبيثة قال أقم في جوار رسول الله صلى الله عليه وآله وفي حرمة وأمنه واكتب سورة الأنعام بالعسل واشربه فإنه يذهب عنك

(۲۹۲) وَعَنْهُ عليه السلام أنه قال: تربة المدينة مدينة رسول الله صلى الله عليه وآله تنفي الجدام

[۱۷۳] في السلجم

(۲۹۳) أبو بكر بن محمد بن الحرير قال: حدثنا محمد بن عيسى قال: حدثنا علي بن مسيب قال: قال عبد الصالح عليه السلام: عليك باللفت يعني السلجم فكله فإنه ليس من أحد إلا وبه عرق من الجدام وإنما يديه أكل اللفت قال نينا أو مطبوخاً قال كلاهما

(۲۹۴) وَعَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أنه قال: ما من خلق إلا وفيه عرق من الجدام أذيبوه بالسلجم

[۱۷۴] في الغدد

(۲۹۵) مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ البرسي قال: حدثنا محمد بن يحيى الأزمني قال: حدثنا محمد بن سنان قال: حدثنا المفضل بن عمر الجعفي قال: حدثنا أبو عبد الله الصادق عليه السلام عن أبيه عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إياكم وأكل الغدد فإنه يحرك الجدام وقال عوفيت اليهود لتركهم أكل الغدد وقال إذا رأيتم المجدومين فاسألوا ربكم العافية ولا تغفلوا عنه

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۱۰۶

۱. روایت دیگری در این مضمون در کافی (ج ۶، ۴۷۹) چنین آمده است: الحسن بن محمد بن مَعْلَى بن محمد بن منصور بن العباس عن الحسن بن علي بن يقطين عن عمرو بن إبراهيم عن خلف بن حماد عن علي بن محمد بن أبي عبد الله عليه السلام قال: سعة الجربان وتبات الشعر في الأنف أمان من الجدام ثم قال أما سمعت قول الشاعر - ولا ترى قميصي إلا واسع الجيب واليد. بر اساس این روایت که صریح است که مراد «جربان» یا همان «جیب» است، معلوم می شود که متن روایت در طب الائمة تصحیف شده است و صحیح «الجیب»، «الجیب» است.

۲. در طب قدیم اینکه شلغم بر طرف کننده جذام باشد، یافت نشد.

۳. در محاسن برقی (ج ۲، ۵۲۵) مشابه همین متن به چند سند مقابل چنین آمده است: عنه عن محمد بن أورمة عن بعض أصحابه رفعه قال: ما من خلق إلا وفيه عرق من الجدام فأذيبوه بالسلجم عنه عن أبي يوسف عن يحيى بن المبارك عن عبد الله بن جبلة عن علي بن أبي حمزة مثله. و نیز: عنه عن السري عن العبدی عن علي بن المسيب قال أخبرني زياد بن بلال عن أبي عبد الله عليه السلام و نیز: عنه عن عبد العزيز بن المهتدي رفعه. در کافی (ج ۶، ۳۷۲) به چند سند مقابل آمده است: عده من أصحابنا عن أحمد بن أبي عبد الله عن عبد العزيز المهتدي رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام وعنه عن يعقوب بن يزيد عن يحيى بن المبارك [عن عبد الله بن المبارك] عن عبد الله بن جبلة عن علي بن أبي حمزة عن أبي الحسن عليه السلام أو قال عن أبي عبد الله عليه السلام وعنه عن الحسن بن الحسين عن محمد بن سنان عن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام.

[۱۷۵] النظر إلى أهل البلاء

(۲۹۶) طَاهِرُ بْنُ حَرْبٍ الصَّيْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانِ السَّعِيدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تُدِيمُوا النَّظَرَ إِلَى أَهْلِ الْبَلَاءِ وَالْمَجْدُومِينَ فَإِنَّ ذَلِكَ يَحْزَنُهُمْ^۱

(۲۹۷) وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَنِ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَقْلُوا مِنَ النَّظَرِ إِلَى أَهْلِ الْبَلَاءِ وَلَا تَدْخُلُوا عَلَيْهِمْ وَإِذَا مَرَرْتُمْ بِهِمْ فَاسْرِعُوا الْمَشَى لَا يُصِيبُكُمْ مَا أَصَابَهُمْ

[۱۷۶] أخذ الشارب و الشعر في الأنف

(۲۹۸) أَحْمَدُ بْنُ بَصِيرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا زِيَادُ بْنُ مَرْوَانَ الْعَبْدِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَائِلِ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع: أَخَذُ الشَّارِبِ مِنَ الْجُمُعَةِ إِلَى الْجُمُعَةِ أَمَانٌ مِنَ الْجَذَامِ وَالشَّعْرِ فِي الْأَنْفِ أَمَانٌ مِنْهُ أَيْضًا^۲

[۱۷۷] في الذباب

(۲۹۹) سَهْلُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أُرْمَةَ [أُورَمَةَ] قَالَ: حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ ع: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا وَقَعَ الذَّبَابُ فِي إِنْاءٍ أَحَدِكُمْ فَلْيَغْمِسْهُ فِيهِ فَإِنَّ فِي إِحْدَى جَنَاحَيْهِ شِفَاءً وَفِي الْآخَرِ سَمًّا لِأَنَّهُ يَغْمِسُ جَنَاحَهُ الْمُسْمُومَ فِي الشَّرَابِ وَلَا يَغْمِسُ الَّذِي فِيهِ الشِّفَاءُ فَاعْمِسُوهَا لِنَلَّا يَضُرُّكُمْ^۳

(۳۰۰) وَقَالَ ع: لَوْ لَا الذَّبَابُ الَّذِي يَقَعُ فِي أَطْعَمَةِ النَّاسِ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ لَأَسْرَعَ فِيهِمْ

۱. کافی (ج ۲، ص ۹۸) مضمون متفاوتی چنین آمده است: عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ حَنْصَلِ بْنِ عَمْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الْبَلَاءِ فَاحْمَدُوا اللَّهَ وَلَا تُسَبِّحُوهُمْ فَإِنَّ ذَلِكَ يَحْزَنُهُمْ. در کتب عامه از جمله مسند احمد (ج ۱، ص ۷۸) ابن مضمون بسیار نقل شده است: عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا تدبوا النظر إلى المجذمين. ولی تعلیل موجود در روایت اینجا در روایات عامه یافت نشد.

۲. در کتاب خصال (ج ۱، ص ۳۹) مشابه این روایت در قسمت «اخذ الشارب» چنین آمده است: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَنْصَلِ بْنِ الْبُخَيْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: تَقْلِيمُ الْأُظْفَارِ وَأَخْذُ الشَّارِبِ مِنْ جُمُعَةٍ إِلَى جُمُعَةٍ أَمَانٌ مِنَ الْجَذَامِ. مشابه این روایت در قسمت «الشعر في الانف» در مجموعه ورام (تنبيه الخواطر ونزهة النواظر) (ج ۲، ص ۱۱۸) در ضمن یک روایت طولانی چنین آمده است: الشَّعْرُ فِي الْأَنْفِ أَمَانٌ مِنَ الْجَذَامِ. و نیز در کتاب کافی (ج ۶، ص ۴۷۹) چنین آمده است: الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَظِينَ عَنِ عَمْرِو بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ خَلْفِ بْنِ حَمَادٍ عَنِ عَلِيِّ الْقُمِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَعَةُ الْجُرْبَانَ وَتَبَاتُ الشَّعْرِ فِي الْأَنْفِ أَمَانٌ مِنَ الْجَذَامِ ثُمَّ قَالَ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ الشَّاعِرِ - وَلَا تَرَى قَمِيصِي إِلَّا وَاسِعَ الْجَنْبِ وَالْيَدِ.

۳. صحیح عمرو بن شمر است که راوی معروف آثار جابر بن یزید جعفی است. رک: نجاشی، ص ۱۲۸.

۴. این مضمون در روایات عامه معروف است و در معتبرترین کتب حدیث آن‌ها آمده است. برای نمونه رک: صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۰۰ و ج ۷، ص ۳۳ و سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۱۵۹ و سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۱۶.

الْجُدَامُ

(۳۰۱) وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عليه السلام قَالَ: لَوْلَا أَنَّ النَّاسَ يَأْكُلُونَ الذُّبَابَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ لَجُدُّمُوا أَوْ قَالَ لَجُدِمَ عَامَّتَهُمْ
طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۱۰۷

[۱۷۸] في الزكام

(۳۰۲) عَلِيُّ بْنُ الْحَلِيلِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ حَسَّانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ السَّجِسْتَانِيِّ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ لِمُؤَدِّبِ أَوْلَادِهِ إِذَا رُكِمَ أَحَدٌ مِنْ أَوْلَادِي فَأَعْلَمْنِي فَكَانَ الْمُؤَدِّبُ يُعَلِّمُهُ فَلَا يَرُدُّ عَلَيْهِ شَيْئًا فَيَقُولُ الْمُؤَدِّبُ أَمْرَتِي أَنْ أَعْلَمَكَ بِهَذَا وَقَدْ أَعْلَمْتُكَ فَلَمْ تَرُدَّ عَلَيَّ شَيْئًا قَالَ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَبِهِ عِرْقٌ مِنَ الْجُدَامِ فَإِذَا هَاجَ دَفَعَهُ اللَّهُ بِالرُّكَامِ^۱

[۱۷۹] في أكل الدراج

(۳۰۳) مَرْوَانَ بْنَ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ النُّعْمَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: مَنْ يَسْرُهُ أَنْ يَقِلَّ غَيْظُهُ فَلْيَأْكُلِ الدَّرَاجَ^۲ وَ^۳

(۳۰۴) وَعَنْهُ صلى الله عليه وآله: مَنْ اسْتَكَى فُؤَادَهُ^۴ وَكَثُرَ غَمُّهُ فَلْيَأْكُلِ الدَّرَاجَ

۱. در کتاب کافی، ج ۸، ص ۳۸۲ و ۲۸۳، چند روایت پشت سر هم به این صورت آمده است: ۵۷۷- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ وَ النَّوْفَلِيِّ وَ غَيْرِهِمَا يَرْفَعُونَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَا يَتَدَاوَى مِنَ الرُّكَامِ وَ يَقُولُ مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَبِهِ عِرْقٌ مِنَ الْجُدَامِ فَإِذَا أَصَابَهُ الرُّكَامُ قَمَعَهُ. ۵۷۸- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الرُّكَامُ جُنْدٌ مِنْ جُنُودِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَبْعُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى الدَّاءِ فَيُزِيلُهُ. ۵۷۹- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُوسَى بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ أَوْلَادِ آدَمَ إِلَّا وَفِيهِ عِرْقَانِ عِرْقٌ فِي رَأْسِهِ يَهَيِّجُ الْجُدَامَ وَ عِرْقٌ فِي بَدَنِهِ يَهَيِّجُ الْبَرَصَ فَإِذَا هَاجَ الْعِرْقُ الَّذِي فِي الرَّأْسِ سَلَطَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ الرُّكَامَ حَتَّى يَسْبِيلَ مَا فِيهِ مِنَ الدَّاءِ وَ إِذَا هَاجَ الْعِرْقُ الَّذِي فِي الْجَسَدِ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ الدَّمَامِيلَ حَتَّى يَسْبِيلَ مَا فِيهِ مِنَ الدَّاءِ فَإِذَا رَأَى أَحَدَكُمْ بِهِ رُكَامًا وَ دَمَامِيلًا فَلْيُحْمَدِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى الْعَافِيَةِ وَ قَالَ الرُّكَامُ فَضُولٌ فِي الرَّأْسِ. در طب النبوی (ص ۳۲) نیز چنین نقل شده است: وَ قَالَ صلى الله عليه وآله لَا تَكْرَهُوا أَرْبَعَةَ الرَّمَدِ فَإِنَّهُ يَقْطَعُ عُرُوقَ الْعَمَى وَ الرُّكَامَ فَإِنَّهُ يَقْطَعُ عُرُوقَ الْجُدَامِ وَ السُّعَالَ فَإِنَّهُ يَقْطَعُ عُرُوقَ الْفَالِجِ وَ الدَّمَامِيلَ فَإِنَّهَا تَقْطَعُ عُرُوقَ الْبَرَصِ.

در اهل عامه نیز این روایت در مواردی آمده است از جمله در صحیح مسلم (ج ۴، ص ۴۱۱) چنین آمده است: قال رسول الله صلى الله عليه وآله ما من أحد الا وفي رأسه عرق من الجذام تنزع فإذا هاج سلط الله عليه الركام فلا تداواوا له.

۲. این روایت در کافی (ج ۶، ص ۳۱۲) چنین آمده است: السِّيَّارِيُّ عَمَّنْ زَوَّاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَقِلَّ غَيْظُهُ فَلْيَأْكُلْ لَحْمَ الدَّرَاجِ.

۳. در طب قدیم یکی از فوائد دراج، افزایش عقل و فهم بیان شده است که معمولاً با عصبانیت رابط معکوس دارد. رک: قانون، ج ۱، ص ۴۱۱.

۴. فائده برای معده در کتب طب قدیم نیز آمده است. در فردوس الحکمة، ص ۳۰۲ می گوید: لحم الدراج ينفع المعدة.

[١٨٠] عودۃ للخبل

(٣٠٥) عُمَانُ بْنُ سَعِيدِ الْقَطَانِ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدَانُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: دَخَلَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَقَدْ عَرَضَ لَهُ خَبْلٌ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ادْعُ بِهَذَا الدُّعَاءَ إِذَا أُوْتِيَ إِلَى فِرَاشِكَ بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهِ آمَنْتُ بِاللَّهِ وَكَفَرْتُ بِالطَّاغُوتِ اللَّهُمَّ احْفَظْنِي فِي مَنَامِي وَبِقَظَائِي أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ وَجَلَالِهِ مِمَّا أَحَدُ وَأَحْذَرُ قَالَ الرَّجُلُ فَفَعَلْتُهُ فَعُوفِيْتُ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى

(٣٠٦) وَعَنْهُ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَنْ أَصَابَهُ خَبْلٌ فَلْيُعَوِّذْ نَفْسَهُ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ بِهَذِهِ الْعُوذَةِ النَّافِعَةِ الشَّافِيَةِ ثُمَّ ذَكَرَ نَحْوَ الْحَدِيثِ الْأَوَّلِ وَقَالَ لَا تَعُوذُ إِلَيْهِ أَبَدًا وَلْيَفْعَلْ ذَلِكَ عِنْدَ السَّحْرِ بَعْدَ الْإِسْتِغْفَارِ وَفِرَاغِهِ مِنْ صَلَاةِ اللَّيْلِ

طب الائمة عليهم السلام، ص: ١٠٨

[١٨١] للفرع

(٣٠٧) جَعْفَرُ بْنُ حَنَانَ الطَّائِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْكَانَ الْحَلْبِيِّ^١ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لِرَجُلٍ مِنْ أَوْلِيَانِيهِ وَقَدْ سَأَلَهُ الرَّجُلُ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ لِي بِنْتًا وَأَنَا أَرُقُّ لَهَا وَأُشْفِقُ عَلَيْهَا وَإِنَّمَا تَفْرَعُ كَثِيرًا لَيْسَ لَهَا نَهَارًا فَإِن رَأَيْتَ أَنَّ تَدْعُو اللَّهَ لَهَا بِالْعَاقِيَةِ قَالَ فَدَعَا لَهَا ثُمَّ قَالَ مُرَّهَا بِالْفُصْدِ فَإِنَّهَا تَنْتَفِعُ بِذَلِكَ^٢

(٣٠٨) وَعَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ الْبَاقِرِ عليه السلام: أَنَّهُ سَكَا إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ لِي جَارِيَةً تَتَعَرَّضُ لَهَا الْأُرُوحُ فَقَالَ عَوِّذْهَا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَالْمُعَوِّذَتَيْنِ عَشْرًا عَشْرًا ثُمَّ اكْتُبْ لَهَا فِي جِامٍ بِمَسْكِ وَرَعْفَرَانٍ وَاسْقِهَا إِيَّاهُ وَيَكُونُ فِي شَرَابِهَا وَوُضُوئِهَا وَغُسْلِهَا فَفَعَلْتُ ذَلِكَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَذَهَبَ اللَّهُ بِهَ عَنَّا

[١٨٢] للدم المحترق

(٣٠٩) عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ هَلَالٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ هَذِهِ الدَّمَامِيلَ وَالْقُرُوحَ أَكْثَرُهَا مِنْ هَذَا الدَّمِ الْمُحْتَرَقِ الَّذِي لَا يُخْرِجُهُ صَاحِبُهُ فِي إِيَّانِهِ فَمَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ فَلْيَقْلُ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ أَعُوذُ بِوَجْهِ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَكَلِمَاتِهِ التَّامَّاتِ الَّتِي لَا يَجَاوِزُهُنَّ بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ مِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرٍّ فَإِنَّهُ إِذَا قَالَ ذَلِكَ لَمْ يُؤْذِهِ شَيْءٌ مِنَ الْأُرُوحِ وَعُوفِيَّ فِيهَا بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى

١. ظاهرا صحيح «عبد الله بن مسكان عن الحلبي» باشد كه در روايات ما به دفعات تكرر شده است و به عنوان مثال طبق آمار نرم افزار درايه ١/٢، ٢٦٥ مورد در كتب اربعة تكرر شده است.
٢. در طب الائمة (ص ١١٠) نیز مشابه اين روايت با اضافاتي در انتها آمده است.

(٣١٠) آخَرُ: يُكْتَبُ عَلَى كَاغَذٍ فَيَبْلَعُهُ صَاحِبُ الدَّمَامِيلِ لَا آلَاءَ إِلَّا الْأَوْكُ يَا اللَّهُ عَلِمْتُكَ بِهِ مُحِيطٌ

عَلِمْتُكَ بِهِ كَهَلْسُون

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ١٠٩

[١٨٣] في التؤلؤل

(٣١١) سَعَدُوِيهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ النُّعْمَانِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ لِي ابْنًا مَرْجُوًّا وَلَا يَكْمَنُهُ [يُمْكِنُهُ] أَنْ يُخَالِطَ النَّاسَ مِنْ كَثْرَةِ الشَّنَائِلِ الَّتِي بِهِ فَاسْأَلْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنْ تَعَلِّمَنِي شَيْئًا يَنْتَفِعُ بِهِ فَقَالَ خُذْ لِكُلِّ تَأْلُولٍ سَبْعَ شَعِيرَاتٍ وَاقْرَأْ عَلَى كُلِّ شَعِيرَةٍ سَبْعَ مَرَّاتٍ ﴿إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبِتًا﴾^١ ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا﴾^٢ ثُمَّ خُذْ شَعِيرَةً فَاْمَسَحْ بِهَا عَلَى التُّؤْلُولِ ثُمَّ صَرِّهَا فِي خِرْقَةٍ جَدِيدَةٍ وَازْبِطْ عَلَى الْخِرْقَةِ حَجْرًا وَالْقَهَا فِي كَنِيفٍ قَالَ فَفَعَلْتُ فَتَنْظَرْتُ إِلَيْهِ وَ اللَّهُ يَوْمَ السَّابِعِ وَالْثَامِنِ وَ هِيَ مِثْلُ رَاحَتِي وَ أَصْفَى^٣

و قال بعضهم ينبغي أن يعالج في محاق الشهر يعني إذا استتر الهلال و لم تره فإنه أبلغ للمعالجة و

أفيد

[١٨٤] في السلعة

(٣١٢) مُحَمَّدُ بْنُ عَامِرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ التَّفَيْضِيُّ عَنْ عَمَارِ بْنِ عِيْسَى الْكِلَابِيِّ^٤ عَنْ عَبْدِ

اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: شَكَا إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الشَّيْعَةِ سَلْعَةً ظَهَرَتْ بِهِ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ صُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ثُمَّ اغْتَسِلْ فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ وَ ابْرُزْ لِرَبِّكَ وَ لِيَكُنْ مَعَكَ خِرْقَةٌ نَظِيْفَةٌ فَصَلِّ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ وَ اقْرَأْ فِيهَا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ وَ اخْضَعْ بِجُهدِكَ فَإِذَا فَرَعْتَ مِنْ صَلَاتِكَ فَالْتَقِ ثِيَابَكَ وَ ابْرُزْ بِالْخِرْقَةِ وَ الرَّقِّ خَدَّكَ الْأَيْمَنَ عَلَى الْأَرْضِ ثُمَّ قُلْ بِابْتِهَالٍ وَ تَضَرُّعٍ وَ خُشُوعٍ يَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ

١. سورة واقعه، آيه ٦-١.

٢. سورة طه، آيه ١٠٥-١٠٧.

٣. نسخه ديگري از ابن روايت در كتاب عيون اخبار الرضا عليه السلام (ج ٢، ص ٥٠) چنين آمده است: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْجَمِيرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ السَّيَّارِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ نُعْمَانَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ بِي تَأْلِيلَ كَثِيرَةً قَدْ اغْتَمَمْتُ بِأَمْرِهَا فَاسْأَلْكَ أَنْ تَعَلِّمَنِي شَيْئًا يَنْتَفِعُ بِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خُذْ لِكُلِّ تُوْلُولٍ سَبْعَ شَعِيرَاتٍ وَ اقْرَأْ عَلَى كُلِّ شَعِيرَةٍ سَبْعَ مَرَّاتٍ إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ إِلَى قَوْلِهِ فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبِتًا وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَ لَا أَمْتًا تَأْخُذُ الشَّعِيرَ شَعِيرَةً شَعِيرَةً فَاْمَسَحْ بِهَا عَلَى كُلِّ تُوْلُولٍ ثُمَّ صَرِّهَا فِي خِرْقَةٍ جَدِيدَةٍ فَازْبِطْ عَلَى الْخِرْقَةِ حَجْرًا وَ الْقَهَا فِي كَنِيفٍ قَالَ فَفَعَلْتُ فَتَنْظَرْتُ إِلَيْهَا يَوْمَ السَّابِعِ فَإِذَا هِيَ مِثْلُ رَاحَتِي وَ يَنْبَغِي أَنْ يَفْعَلَ ذَلِكَ فِي مُحَاقِ الشَّهْرِ.

٤. ظاهرا صحيح عثمان بن عيسى الكلابي است كه از عبد الله بن سنان هم نقل می كند. برای نمونه رك: كافي، ج ٢، ص ٢٠٥.

يَا كَرِيمُ يَا حَنَّانُ يَا قَرِيبُ يَا مُجِيبُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اكْشَفَ مَا بِي مِنْ مَرَضٍ وَ أَلْبَسَنِي الْعَافِيَةَ الْكَافِيَةَ الشَّافِيَةَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ آمَنُنَّ عَلَيَّ بِتَمَامِ النِّعْمَةِ وَ أَذْهَبَ مَا بِي فَقَسَدَ آذَانِي وَ غَمَمَنِي فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ وَ اعْلَمَنَّ أَنَّهُ لَا يَنْفَعُكَ حَتَّى لَا يَخْلُجَ فِي قَلْبِكَ خِلَافُهُ وَ تَعْلَمَنَّ أَنَّهُ يَنْفَعُكَ قَالَ فَعَمَلُ الرَّجُلِ مَا أَمَرَهُ

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۱۱۰

بِهِ جَعَفَرُ الصَّادِقُ ﷺ قَالَ فَعُوفِي مِنْهَا

[۱۸۵] اللورم في الجسد

(۳۱۳) مُحَمَّدٌ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ الْوَلِيدِ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ عَمِّي أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْوَلِيدِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَسْبَاطٍ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ مَيْسَرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ ﷺ قَالَ: إِنَّ هَذِهِ الْآيَةَ لِكُلِّ وَرَمٍ فِي الْجَسَدِ يَخَافُ الرَّجُلُ أَنْ يُتَوَلَّى إِلَى شَيْءٍ فَإِذَا قَرَأَتْهَا فَاقْرَأْهَا وَ أَنْتَ طَاهِرٌ وَ إِذَا أَعْدَدْتَ وَضُوءَكَ لِصَلَاةِ الْفَرِيضَةِ فَعَوِّذْ بِهَا وَرَمَكَ قَبْلَ الصَّلَاةِ وَ ذُبْرَهَا وَ هِيَ ﴿لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾^۱ إِلَى آخِرِ السُّورَةِ فَإِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ عَلَيَّ مَا حُدَّ لَكَ سَكَنَ الْوَرَمِ

[۱۸۶] للفرع في النوم

(۳۱۴) أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عُبَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدٌ بْنُ عُبَيْدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ مَيْسَرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ ﷺ قَالَ: إِنَّ رَجُلًا قَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ لِي جَارِيَةً يَكْثُرُ فَرْعُهَا فِي الْمَنَامِ وَ رُبَّمَا اشْتَدَّ بِهَا الْحَالُ فَلَا تَهْدَأُ يَأْخُذُهَا حَرٌّ [خَدْرٌ] فِي عَضُدَيْهَا وَ قَدْ رَأَاهَا بَعْضُ مَنْ يَعَالِجُ فَقَالَ إِنَّ بِهَا مَسٌّ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ^۲ وَ لَيْسَ بِمَكْنُ عِلَاجِهَا فَقَالَ ﷺ مَرَّهَا بِالْفَصْدِ وَ خَذْ لَهَا مَاءَ الشَّيْبِ الْمَطْبُوحِ بِالْعَسَلِ^۳ وَ تُسْقَى ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُعَافِيهَا قَالَ فَعَمَلْتُ ذَلِكَ فَعُوفِيَتْ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ

۱. نسخه‌ای از این روایت در مسرور در مقنعه شیخ مفید چنین آمده است: و روي أن رجلا شكى إلى أبي عبد الله ﷺ سلعة كانت له فقال له إيت أهلك فصم ثلاثة أيام ثم اغتسل في اليوم الثالث عند زوال الشمس و ابرز لربك و ليكن معك خرقة نظيفة فصل أربع ركعات تقرأ فيها ما تيسر من القرآن و اخضع بجهدك فإذا فرغت من صلاتك فألق ثيابك و اتزر بالخرقة و ألصق خدك الأيمن بالأرض ثم قل يا واحد يا ماجد يا كريم يا حنان يا قريب يا مجيب يا أرحم الراحمين صل على محمد و آل محمد و اكشف ما بي من ضر و معرة و ألبسني العافية في الدنيا و الآخرة و آمنن علي بتمام النعمة و أذهب ما بي فإنه قد آذاني و غمني - ثم قال أبو عبد الله ﷺ إنه لا ينفعك حتى تيقن أنه ينفعك فتبرأ منه إن شاء الله تعالى.

۲. سوره حشر، آیه ۲۱.

۳. ظاهراً مراد پزشک گزیدگی بوده است زیرا بدخواهی در طب قدیم یکی از نشانه‌های گزیدگی است. برای نمونه در کتاب الحاوی (ج ۱۱، ص ۴۱۲) چنین نقل می‌کند: من «کتاب الدلائل»: يدل على الحيات مغس في البطن و غشي و صفرة اللون و فرغ في النوم و توثب معه بغتة و نبض صغير، و تتولد من أكل الخبز الخشن الوسخ الجشب.

۴. در طب قدیم یکی از مهم‌ترین کارهایی که برای رفع مشکلات گزیدگی انجام می‌دادند فصد موضع گزیدگی بود که ظاهراً از روایت برداشت می‌شود که بازوی بیمار بوده است.

[۱۸۷] للأرواح

(۳۱۵) مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرِ قَالَ: حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى الْبَيَّاعُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُنْذِرُ بْنُ هَامَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ سَعْدِ الْمَوْلَى قَالَا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ عليه السلام: إِنَّ عَامَّةَ هَذِهِ الْأَرْوَاحِ مِنَ الْمِرَّةِ الْعَالِيَةِ أَوْ دِمٍ مُحْتَرِقٍ أَوْ بَلْغَمٍ غَالِبٍ فَلْيَسْتَعِزِلِ الرَّجُلُ بِمِرَاعَاةِ نَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ تَغْلِبَ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ هَذِهِ الطَّبَائِعِ فَيُهْلِكَهُ
طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۱۱۱

[۱۸۸] في علاج المصروع

(۳۱۶) عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام: أَنَّهُ رَأَى مَصْرُوعًا فَدَعَا لَهُ بِقَدَحٍ فِيهِ مَاءٌ ثُمَّ قَرَأَ عَلَيْهِ الْحَمْدَ وَ الْمُعَوِّذَتَيْنِ وَ نَفَثَ فِي الْقَدَحِ ثُمَّ أَمَرَ بِصَبِّ الْمَاءِ عَلَى رَأْسِهِ وَ وَجْهِهِ فَأَفَاقَ وَ قَالَ لَهُ لَا يَعُودُ إِلَيْكَ أَبَدًا

[۱۸۹] في الحمام

(۳۱۷) عَلِيُّ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَرَامَةَ قَالَ: رَأَيْتُ فِي مَنْزِلِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام رَوْجَ حَمَامٍ أَمَّا الذَّكَرُ فَإِنَّهُ كَانَ أَخْضَرَ بِهِ شَيْءٌ مِنَ السَّمْرِ وَ أَمَّا الْأُنْثَى فَسُودَاءٌ وَ رَأَيْتُهُ يَفْتُ لَهَا الخُبْرَ وَ هُوَ عَلَى الخِوَانِ وَ يَقُولُ إِنَّهُمَا لَيَتَحَرَّكَانِ مِنَ اللَّيْلِ وَ يُؤْنَسَانِي وَ مَا مِنْ انْتِفَاضَةٍ يَنْفُضُ بِهَا مِنَ اللَّيْلِ إِلَّا دَفَعَ اللَّهُ بِهَا مَنْ دَخَلَ الْبَيْتَ مِنَ الْأَرْوَاحِ

[۱۹۰] قتل الحمام

(۳۱۸) عَلِيُّ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَرَامَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَمْرَةَ الشُّمَالِيُّ قَالَ: كَانَتْ لِابْنِ ابْتِي حَمَامَاتٌ فَدَبَّحَتْهُنَّ غَضَبًا ثُمَّ خَرَجَتْ إِلَى مَكَّةَ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ عليه السلام قَبْلَ طُلُوعِ

البنه خود عسل و شبت (شويد) با يكدیگر نیز به عنوان دارویی برای دفع سموم از بدن استفاده می شده است. به عنوان نمونه در کتاب فردوس الحکمة (ص ۳۱۱) در «الباب الثاني في علامات السموم و علاجها» چندین دارو تجویز می کند که در بسیاری از آن ها شويد و عسل با هم پخته می شوند.

همچنین استفاده از شبت (شويد) به عنوان داروی خواب آور در طب قدیم مرسوم بوده است. در کتاب الاغذية و الادوية (ص ۴۷۵) می گوید: و أما الشبت فيتخذ على ضربين: لأن منه ما يستعمل طرياً، و منه ما يستعمل يابساً. فما كان منه طرياً، كان الأمر فيه بنا آتة أقل حرارة و أزيد رطوبة من اليابس، للرطوبة المائية التي هي فيه بعد باقية. و لذلك (كان) إنضاجه أسرع و جلبيه للنوم أكثر.... و أما اليابس من الشبت فحرارته في آخر الدرجة الثانية تمتد إلى الثالثة، و يبسه في وسط الدرجة الثانية.... مستحلبة للنوم منضجة للأورام الرخوة.... و نفع من القروح المتقدمة العارضة في طرف الذكر لأنه يجففها و يدملها بإذن الله. که از این عبارت روشن می شود که چون شويد خشک کننده هم هست، به منظور درمان زخمها نیز مناسب است و به مسأله ما نیز از این جهت بی ارتباط نیست.

۱. مشابه این مضمون در کتاب مکارم الاخلاق (ص ۱۳۰) چنین آمده است: رَوَى الْجَعْفَرِيُّ قَالَ رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام فِي بَيْتِهِ رَوْجُ حَمَامٍ أَمَّا الذَّكَرُ فَأَخْضَرُ وَ أَمَّا الْأُنْثَى فَسُودَاءٌ وَ رَأَيْتُهُ عليه السلام يَفْتُ لَهَا الخُبْرَ وَ يَقُولُ يَتَحَرَّكَانِ مِنَ اللَّيْلِ فَيُؤْنَسَانِ وَ مَا مِنْ انْتِفَاضَةٍ يَنْفُضَانِهَا مِنَ اللَّيْلِ إِلَّا اتَّقَى مَنْ دَخَلَ الْبَيْتَ مِنْ عِرْمَةِ الْأَرْضِ. مضمون ذیل این روایت نیز در کتاب کافی (ج ۶، ص ۵۴۷) چنین نقل شده است: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام وَ نَظَرَ إِلَى حَمَامٍ فِي بَيْتِهِ مَا مِنْ انْتِفَاضٍ يَنْفُضُ بِهَا إِلَّا نَفَرَ اللَّهُ بِهَا مَنْ دَخَلَ الْبَيْتَ مِنْ عِرْمَةِ الْأَرْضِ.

السَّمْسِ فَلَمَّا طَلَعَتْ رَأَيْتُ فِيهَا حَمَامًا كَثِيرًا قَالَ قُلْتُ أَسْأَلُهُ مَسَائِلَ وَ أَكْتُبُ مَا يُجِيبُنِي عَنْهَا وَ قَلْبِي مُتَفَكِّرٌ مِمَّا صَنَعْتُ بِالْكَوْفَةِ وَ ذَبِحِي لِتِلْكَ الْحَمَامَاتِ مِنْ غَيْرِ مَعْنَى وَ قُلْتُ فِي نَفْسِي لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الْحَمَامِ خَيْرٌ لَمَا أَمْسَكْتُهُنَّ فَقَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام مَا لَكَ يَا أَبَا حَمْرَةَ؟ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ خَيْرٌ قَالَ كَانَ قَلْبُكَ فِي مَكَانٍ آخَرَ؟ قُلْتُ إِي وَ اللَّهِ وَ قَصَصْتُ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ وَ حَدَّثْتُهُ بِأَنِّي ذَبِحْتُهُنَّ فَالآنَ أَنَا أَعْجَبُ بِكَثْرَةِ مَا عِنْدَكَ مِنْهَا قَالَ فَقَالَ الْبَاقِرُ عليه السلام بِنَسِّ مَا صَنَعْتَ يَا أَبَا حَمْرَةَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ إِذَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ عِشًا [عَبَثٌ] بِصَيَابِنَا يُدْفَعُ عَنْهُمْ الضَّرْرُ بِانْتِفَاضِ الْحَمَامِ وَ أَنَّهُنَّ يُؤْذَنُ

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۱۱۲

بِالصَّلَاةِ فِي آخِرِ اللَّيْلِ فَتَصَدَّقْ عَنْ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ دِينَارًا فَإِنَّكَ قَتَلْتَهُنَّ غَضَبًا

[۱۹۱] عودۀ لمن رماه الجن

(۳۱۹) حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي يَحْيَى الْمَدَنِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ رُمِيَ أَوْ رَمَتْهُ الْجِنُّ فَلْيَأْخُذِ الْحَجَرَ الَّذِي رُمِيَ بِهِ فَلْيُرْمِ بِهِ مِنْ حَيْثُ رُمِيَ وَ لِيَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ وَ كَفَى وَ سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ دَعَا لَيْسَ وَرَاءَ اللَّهِ مُنْتَهَى وَ قَالَ ﷺ أَكْثَرُوا مِنَ الدَّوَاجِحِ فِي بُيُوتِكُمْ يَتَسَاغَلُ بِهَا الشَّيَاطِينُ عَنْ صَيَابِنِكُمْ

[۱۹۲] آروية المبتلى

(۳۲۰) عَابِدُ بْنُ عَوْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمَدَنِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى بَيَّاعُ السَّابِرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ حَنَانَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ: إِذَا رَأَيْتَ مُبْتَلَى فَقُلْ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَافَانِي مِمَّا ابْتَلَاكَ بِهِ وَ لَوْ شَاءَ أَنْ يَفْعَلَ فَعَلَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَفْعَلْ وَ لَا يُسْمِعُهُ فَيُعَاقِبُ

۱. مرحوم مجلسی در بحار (ج ۶۲، ص ۱۵) و نیز مرحوم حاجی نوری در مستدرک (ح ۸، ص ۲۸۳) همین روایت را با همین سند از ارشاد مرحوم مفید نقل می کنند و در ارشاد فعلی چنین چیزی نیست. در هر صورت بر فرض صحت، مرحوم شیخ مفید نیز ظاهراً از طب الانمه این روایت را گرفته اند.

۲. مضمون این روایت در روایات متعددی آمده است از جمله در فقه الرضا عليه السلام (ص ۳۳۹) چنین آمده است: فَإِذَا نَظَرْتَ إِلَى أَهْلِ الْبَلَاءِ فَقُلْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَافَانِي مِمَّا ابْتَلَاكَ بِهِ وَ لَوْ شَاءَ لَفَعَلَ وَ أَنَا أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا وَ مِمَّا ابْتَلَاكَ بِهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنِي عَلَى كَثِيرٍ مِنْ خَلْقِهِ. و نیز در کافی (ج ۲، ص ۹۷) چنین آمده است: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخُرَّازِيِّ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: تَقُولُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ إِذَا نَظَرْتَ إِلَى الْمُبْتَلَى مِنْ غَيْرِ أَنْ تُسْمِعَهُ - الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَافَانِي مِمَّا ابْتَلَاكَ بِهِ وَ لَوْ شَاءَ فَعَلَ قَالَ مَنْ قَالَ ذَلِكَ لَمْ يُصِبْهُ ذَلِكَ الْبَلَاءُ أَبَدًا. و نیز در امالی صدوق (ص ۲۶۷) چنین آمده است: حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْعَيْصِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ: مَنْ نَظَرَ إِلَى ذِي عَاهَةٍ أَوْ مَنْ قَدْ مَثَلَ بِهِ أَوْ صَاحِبِ بَلَاءٍ فَلْيَقُلْ سِرًّا فِي نَفْسِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُسْمِعَهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَافَانِي مِمَّا ابْتَلَاكَ بِهِ وَ لَوْ شَاءَ لَفَعَلَ بِبِي ذَلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَإِنَّهُ لَا يُصِيبُهُ ذَلِكَ الْبَلَاءُ أَبَدًا. و نیز در کافی (ج ۲، ص ۵۶۵) چنین آمده است: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ جَمِيعًا عَنْ حَنَانَ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِذَا رَأَيْتَ الرَّجُلَ مَرَّ بِهِ الْبَلَاءُ فَقُلْ - الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَافَانِي مِمَّا ابْتَلَاكَ بِهِ وَ فَضَّلَنِي عَلَيْكَ وَ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقَ وَ لَا تُسْمِعُهُ. در ضمن نسخه اخیر می تواند

(۳۲۱) وَعَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: إِذَا رَأَيْتُ مُبْتَلَى فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَافَانِي مِمَّا ابْتَلَاكَ بِهِ وَفَضَّلَنِي عَلَيْكَ وَعَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقَ تَفْضِيلًا

[۱۹۳] للجنون و المصروع

(۳۲۲) مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مَهْرَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ حَمَّادٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ وَصَفَ بُخُورَ مَرِيَمَ لَأُمِّ وَلَدِ لَهْ وَذَكَرَ أَنَّهُ نَافِعٌ لِكُلِّ شَيْءٍ مِنْ قِبَلِ الْأَرْوَاحِ مِنَ الْمَسِّ وَالْمَخِيلِ وَالْحُجُونِ وَالْمَصْرُوعِ وَالْمَأْخُودِ وَغَيْرِ ذَلِكَ نَافِعٌ مُجَرَّبٌ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى قَالَ لِتَأْخُذْ لَبَانًا أَوْ سَنْدُرُوسًا وَبُزَاقَ الْفَمِ وَكُورَ سَنْدَرِيٍّ وَفُسُورَ الْحَنْظَلِ وَ مَرْمَرِيٍّ [بَرْيٍّ] وَ كَبْرِيَّتَ [كَبْرِيَّتًا] أَيْبُضَ كَسَّرَتْ دَاخِلَ الْمُقْلِ وَ سَعْدَ يَمَانِيٍّ وَ يَكْسَرَ [يَكْتُرًا] فِيهِ مَرٌّ وَ سَعْرٌ قُنْفُذٌ

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۱۱۳

مَشْبُوبٌ بِقَطْرَانِ سَامِيٍّ قَدْرَ ثَلَاثِ قَطْرَاتٍ تَجْمَعُ ذَلِكَ كُلَّهُ وَ يُصْنَعُ بِخُورًا فَإِنَّهُ جَيِّدٌ نَافِعٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى^۲

[۱۹۴] عوذة للسحر

(۳۲۳) مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْبُرَيْسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى الْأَزْمَعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَيَّارٍ^۳ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ عَمْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ جَبْرَيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ وَقَالَ يَا مُحَمَّدُ قَالَ لَبَيْكَ يَا جَبْرَيْلُ قَالَ إِنْ فَلَانًا الْيَهُودِيَّ سَحَرَكَ وَ جَعَلَ السَّحَرَ فِي بَطْنِ بَنِي فَلَانَ فَابْعَثْ إِلَيْهِ يَغْنِي إِلَى الْبَيْتِ أَوْ تَقَّ النَّاسَ عِنْدَكَ وَ أَعْظَمَهُمْ فِي عَيْنِكَ وَ هُوَ عَدِيلُ نَفْسِكَ حَتَّى يَأْتِيكَ بِالسَّحْرِ قَالَ فَبَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ انْطَلِقْ إِلَى بَطْنِ ذُرْوَانَ فَإِنَّ

معیاری برای اصلاح آخر سند روایت طب الائمه نیز باشد. برای مشاهده موارد دیگر مشابه این روایت رک: جعفریات، ص ۲۲۰ و نیز عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۱۰۲ و نیز کافی، ج ۲، ص ۹۷، ح ۲۱.

۱. شرح این مضمون در حاشیه قبل گذشت.

۲. هر چند این دارو به حسب ظاهر به امور ماورائی و اموری که از جانب ارواح حاصل شده است، مرتبط است ولی ظاهرا مواد آن برای مشکلاتی که در عنوان ذکر شده است، مورد استفاده قرار می‌گرفتند. به عنوان مثال ابن سینا در مورد سندروس می‌گوید (قانون، ج ۲، ص ۳۸): فيه قبض، و خاصية يحبس الدم، و يستعمله المصارعون ليخفوا و يقوا و لا يبهروا.... ينفع من الخفقان كالكهرباء، و يمنع من نرف الدم، و يمنع من الربو الرطب بتجفيفه، و لذلك يستعمله المصارعون لنلا يبهروا. و کندر (لبان) نیز دقیقا همین خاصیت خشک کنندگی و قبض را دارد و لذا طبیعی است که به جای یگدیگر استفاده شوند. (قانون، ج ۱، ص ۴۷۸) و نکته جالب در مورد بقیه مواد استفاده شده در این دارو این است که برای از بین بردن حشرات و کرم‌ها و موجوداتی که می‌گزند مثل عقرب و زهر آن‌ها نیز استفاده می‌شوند. به عنوان نمونه رک: قانون، ج ۲، ص ۱۱۹ (در مورد قنفذ) و همان، ج ۱، ص ۳۸۱ (در مورد آب دهان) و الحاوی، ج ۲، ص ۱۱۸ (در مورد حنظل) و ...

۳. این سند جزو معدود اسناد پر تکرار این کتاب است و لذا ظاهرا صحیح در اینجا «محمد بن سنان عن المفضل بن عمر» است و ظاهرا نسخه مرحوم مجلسی (بحار، ج ۸۹، ص ۳۶۴) نیز به همین صورتی که تصحیح کردیم، بوده است.

فِيهَا سِحْرًا سَحَرَنِي بِهِ لَيْدُ بْنُ أَعْصَمَ الْيَهُودِيُّ فَأَتَيْتُ بِهِ قَالَ عَلِيُّ ع فَأَنْطَلَقْتُ فِي حَاجَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَهَبْتُ فَإِذَا مَاءُ الْبُرِّ قَدْ صَارَ كَأَنَّهُ مَاءُ الْحِيَاضِ مِنَ السَّحْرِ فَطَلَبْتُهُ مُسْتَعْجِلًا حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى أَسْفَلِ الْقَلْبِ فَلَمْ أَظْفَرْ بِهِ قَالَ الَّذِينَ مَعِيَ مَا فِيهِ شَيْءٌ فَاصْعَدْ فَقُلْتُ لَا وَاللَّهِ مَا كَذَبَ وَمَا كَذِبْتُ وَمَا نَفْسِي بِهِ مِثْلَ أَنْفُسِكُمْ يَعْنِي رَسُولَ اللَّهِ ص ثُمَّ طَلَبْتُ طَلَبًا بِلُطْفٍ فَاسْتَخْرَجْتُ حَقًّا فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ص فَقَالَ افْتَحْهُ فَفَتَحْتُهُ فَإِذَا فِي الْحَقِّ قِطْعَةٌ كَرَبِ النَّخْلِ فِي جَوْفِهِ وَتَرٌّ عَلَيْهَا إِحْدَى وَعِشْرُونَ عُقْدَةً وَكَانَ جَبْرِئِيلُ ع أَنْزَلَ يَوْمَئِذٍ الْمُعْوِذَتَيْنِ عَلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَ النَّبِيُّ ص يَا عَلِيُّ اقْرَأْهَا عَلَى الْوَتْرِ فَجَعَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع كُلَّمَا قَرَأَهُ انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ حَتَّى فَرَّغَ مِنْهَا وَكَشَفَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْ نَبِيِّهِ مَا سَحَرَهُ بِهِ وَعَافَاهُ

(۳۲۴) وَيُرْوَى: أَنَّ جَبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ ع أَتَيَا إِلَى النَّبِيِّ ص فَجَلَسَ إِحْدَاهُمَا عَنْ يَمِينِهِ وَالْآخَرَ عَنْ شِمَالِهِ فَقَالَ جَبْرِئِيلُ لِمِيكَائِيلَ مَا وَجَعَ الرَّجُلَ فَقَالَ

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۱۱۴

مِيكَائِيلَ هُوَ مَطْبُوبٌ فَقَالَ جَبْرِئِيلُ ع مَنْ طَبَّهُ قَالَ لَيْدُ بْنُ أَعْصَمَ الْيَهُودِيُّ ثُمَّ ذَكَرَ الْحَدِيثَ إِلَى

آخِرِهِ

[۱۹۵] فِي الْمَعْوِذَتَيْنِ

(۳۲۵) إِبْرَاهِيمُ الْبَيْطَارُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَيُقَالُ لَهُ يُونُسُ الْمُصَلِّي لِكَثْرَةِ صَلَاتِهِ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع الْبَاقِرُ ع: إِنَّ السَّحْرَ لَمْ يُسَلِّطْ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا عَلَى الْعَيْنِ

(۳۲۶) وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ ع: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْمُعْوِذَتَيْنِ أَهُمَا مِنَ الْقُرْآنِ؟ فَقَالَ الصَّادِقُ ع نَعَمْ هُمَا مِنَ الْقُرْآنِ فَقَالَ الرَّجُلُ إِنَّهُمَا لَيْسَتَا مِنَ الْقُرْآنِ فِي قِرَاءَةِ ابْنِ مَسْعُودٍ وَلَا فِي مُصْحَفِهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَخْطَأَ ابْنُ مَسْعُودٍ أَوْ قَالَ كَذَبَ ابْنُ مَسْعُودٍ هُمَا مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ الرَّجُلُ فَأَقْرَأْ بِهِمَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْمَكْتُوبَةِ قَالَ نَعَمْ وَهَلْ تَدْرِي مَا مَعْنَى الْمُعْوِذَتَيْنِ وَفِي أَيِّ شَيْءٍ نَزَلَتَا؟ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص سَحَرَهُ لَيْدُ بْنُ أَعْصَمَ الْيَهُودِيُّ فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَمَا كَادَ أَوْ عَسَى أَنْ يَبْلُغَ مِنْ سَحْرِهِ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ ع بَلَى كَانَ النَّبِيُّ ص يَرَى أَنَّهُ بِجَامِعٍ وَلَيْسَ بِجَامِعٍ وَكَانَ يُرِيدُ الْبَابَ وَلَا يُبْصِرُهُ حَتَّى يَلْمَسَهُ بِيَدِهِ وَالسَّحْرُ حَقٌّ وَمَا يُسَلِّطُ السَّحْرُ إِلَّا عَلَى الْعَيْنِ وَالْفَرْجُ فَاتَاهُ جَبْرِئِيلُ ع فَأَخْبَرَهُ بِذَلِكَ فَدَعَا عَلِيًّا ع وَبَعَثَهُ لِيَسْتَخْرِجَ ذَلِكَ مِنْ بُرِّ ذُرْوَانَ وَذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطَوْلِهِ إِلَى آخِرِهِ

۱. ماجرای سحر شدن رسول اکرم ص مورد انکار بسیاری از بزرگان شیعه از گذشته بوده است و حتی محدثین شیعه نیز معمولاً این روایات را در منابع حدیثی خود نقل نکرده‌اند و در هر صورت، در برخی از مصادر روایی با اسناد ضعیفی نقل شده است از جمله: تفسیر فرات، ص ۶۱۹ و نیز مکارم الاخلاق، ص ۴۱۳ و مناقب، ج ۲، ص ۲۲۶ ولی اهل عامه که معمولاً مشکلی با این سنخ مطالب

۱۹۶] في النشرة للمسحور

(۳۲۷) سَهْلٌ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَهْلٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ رَبِّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ ابْنِ أُرْوَمَةَ [أُورَمَةَ] عَنِ ابْنِ مُسْكَانٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ النَّشْرَةِ لِلْمَسْحُورِ فَقَالَ مَا كَانَ أَبِي عليه السلام يَرَى بِهِ بِأَسَاءً

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۱۱۵

(۳۲۸) وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: هَذِهِ الْعُوذَةُ الَّتِي أَمْلَاهَا عَلَيْنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَذْكُرُ أَنَّهَا وَرِاثَةٌ وَأَنَّهَا تَبْطُلُ السَّحْرَ تُكْتَبُ عَلَى وَرَقٍ وَمَا يُعَلَّقُ عَلَى الْمَسْحُورِ ﴿ قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴾^۲ ﴿ أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّيِّئَاتُ إِنَّهَا رَفَعَتْ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا ﴾^۳ الْآيَاتِ ﴿ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَغَلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ وَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ ﴾^۴

۱۹۷] عوذة لمن يريد الدخول على السلطان

(۳۲۹) الْأَشْعَثُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: لَمَّا طَلَبَ أَبُو الدَّوَانِيقِ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَهَمَّ بِقَتْلِهِ فَأَخَذَهُ صَاحِبُ الْمَدِينَةِ وَوَجَّهَ بِهِ إِلَيْهِ وَكَانَ أَبُو الدَّوَانِيقِ اسْتَعْجَلَهُ وَاسْتَبْطَأَ قُدُومَهُ حِرْصًا مِنْهُ عَلَى قَتْلِهِ فَلَمَّا مَثَلَ بَيْنَ يَدَيْهِ ضَحِكَ فِي وَجْهِهِ ثُمَّ رَحَّبَ بِهِ وَأَجْلَسَهُ عِنْدَهُ وَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَاللَّهِ لَقَدْ وَجَّهْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا عَازِمٌ عَلَى قَتْلِكَ وَلَقَدْ نَظَرْتُ فَأَلْقَيْتَنِي إِلَيْكَ مَحَبَّةً لَكَ فَوَاللَّهِ مَا أَحَدٌ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي أَعَزَّ مِنْكَ وَلَا أَثَرٌ عِنْدِي وَلَكِنْ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا كَلَامٌ يَلْعَنُنِي عَنْكَ تَهْجِنَا [تُهَجِّنُنَا] فِيهِ وَتَذَكُرُنَا بِسُوءٍ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا ذَكَرْتُكَ قَطُّ بِسُوءٍ فَتَبَسَّمَ أَيْضًا وَقَالَ وَاللَّهِ أَنْتَ أَصْدَقُ عِنْدِي مِنْ جَمِيعٍ مَنْ سَعَى بِكَ إِلَى هَذَا مَجْلِسِي بَيْنَ يَدَيْكَ وَخَاتَمِي

در مورد نبی اکرم ندارند، این مطلب را در مصادر مختلفی بلکه معتبرترین منابع خود، نقل کرده اند از جمله: صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۹ و ۳۰ و نیز معجم الاوسط طبرانی، ج ۶، ص ۱۰۱. مرحوم طبرسی در کتاب مجمع البیان در مورد این روایات چنین می فرماید: «و هذا لا يجوز لأن من وصف بأنه مسحور فكأنه قد خبل عقله و قد أبى الله سبحانه ذلك في قوله «و قال الظالمون إن تبیعون إلا رجلاً مسحوراً» أنظر كيف ضربوا لك الأمثال فضلوها ولكن يمكن أن يكون اليهودي أو بناته على ما روي اجتهدوا في ذلك فلم يقدروا عليه و أطلع الله نبيه صلى الله عليه وآله على ما فعلوه من التمويه حتى استخرج و كان ذلك دلالة على صدقه و كيف يجوز أن يكون المرض من فعلهم و لو قدروا على ذلك لقتلوه و قتلوا كثيرا من المؤمنين مع شدة عداوتهم له.» (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۶۵).

۱. در منابع روایی ما محمد بن اورمه از عبد الله بن مسکان با یک واسطه یا دو واسطه نقل می کند و لذا اینجا ظاهراً اسمی سقط شده است. برای نمونه رک: کافی، ج ۲، ص ۴۴۶ و نیز کامل الزیارات، ص ۱۶۶ و ۲۹۲.

۲. سوره یونس، آیه ۸۱ و ۸۲.

۳. سوره نازعات، آیه ۲۷ و ۲۸.

۴. سوره اعراف، آیه ۱۱۸-۱۲۲.

۵. مشابه همین مضمون در خود طب الائمه (ص ۳۵) گذشت.

فَانْبَسِطْ وَلَا تَحْسِنِي فِي جَلِيلِ أَمْرِكَ وَصَغِيرِهِ فَلَسْتُ أَرُدُّكَ عَنْ شَيْءٍ ثُمَّ أَمَرَهُ بِالْإِنْصِرَافِ وَحَبَاهُ وَأَعْطَاهُ فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَ شَيْئاً وَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَمَا [أَنَا] فِي غَنَاءٍ وَكِفَايَةٍ وَخَيْرٍ كَثِيرٍ فَإِذَا هَمَمْتَ بِبِرِّي فَعَلَيْكَ بِالْمُتَحَلِّفِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَارْزُقْ عَنْهُمْ الْقَتْلَ قَالَ قَدْ قَبِلْتُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَقَدْ أَمَرْتُ بِمِائَةِ أَلْفٍ دِرْهَمٍ فَفَرَّقُوا بَيْنَهُمْ فَقَالَ وَصَلَّتِ الرَّحِمُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَمَّا خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ مَشَى بَيْنَ يَدَيْهِ مَسَاحِيقُ قُرَيْشٍ وَشَبَّانُهُمْ مِنْ كُلِّ قَبِيلَةٍ وَمَعَهُ عَيْنٌ أَبِي الدَّوَانِيقِ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ نَظَرْتُ نَظْرًا شَافِئاً حِينَ دَخَلْتَ عَلَيَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا أَنْكَرْتُ مِنْكَ

طب الانمة عليهم السلام، ص: ۱۱۶

شَيْئاً غَيْرَ شَفْتَيْكَ وَقَدْ حَرَكْتَهُمَا بِشَيْءٍ فَمَا كَانَ ذَلِكَ؟ قَالَ إِنِّي لَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ قُلْتُ يَا مَنْ لَا يُضَامُ وَلَا يُرَامُ وَبِهِ تَوَاصَلُ الْأَرْحَامُ صَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَآكْفِنِي شَرَّهُ بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ وَاللَّهِ مَا رَدْتُ عَلَى مَا سَمِعْتُ قَالَ فَرَجَعَ الْعَيْنُ إِلَى أَبِي الدَّوَانِيقِ فَأَخْبَرَهُ بِقَوْلِهِ فَقَالَ وَاللَّهِ مَا اسْتَمْتَمَ مَا قَالَ ذَهَبَ مَا كَانَ فِي صَدْرِي مِنْ غَانِلَةٍ وَشَرِّ

۱۹۸] في ضربان العروق

(۳۳۰) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَارُودِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى عَنْ دَاوُدَ بْنِ رَزِينٍ^۱ قَالَ: شَكَّوْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام وَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَرَبَ عَلَيَّ الْبَارِحَةَ عِرْقٌ فَمَا بَدَأْتُ إِلَّا أَنْ أَصْبَحْتُ فَأَتَيْتُكَ مُسْتَجِيرًا فَقَالَ صَعَّ يَدُكَ عَلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي صَرَبَ عَلَيْكَ وَقُلْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ اللَّهُ اللَّهُ رَبِّي حَقًّا فَإِنَّهُ يَسْكُنُ فِي سَاعَتِهِ^۲

(۳۳۱) وَعَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ^۳: خُذْ عَنِّي يَا مُفَضَّلُ عَوْدَةَ الْأَوْجَاعِ كُلِّهَا مِنَ الْعُرُوقِ الصَّارِبَةِ وَغَيْرِهَا قُلْ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ كَمْ مِنْ نِعْمَةِ اللَّهِ فِي عِرْقٍ سَاكِنٍ وَغَيْرِ سَاكِنٍ عَلَى عَبْدِ سَاكِرٍ وَغَيْرِ سَاكِرٍ وَتَأْخُذُ لِحْيَتِكَ بِيَدِكَ الْيُمْنَى بَعْدَ الصَّلَاةِ الْمَكْتُوبَةِ وَقُلْ اللَّهُمَّ فَرِّجْ كُرْبَتِي وَعَجِّلْ عَافِيَتِي وَاكْشِفْ ضُرِّي ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَاجْهَدْ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ مَعَ دُمُوعٍ وَبُكَاءٍ

۱. صحیح داود بن زرعی خندقی است که در برخی از روایات محمد بن عیسی از او نقل کرده است. برای نمونه رک: کافی، ج ۲، ص ۵۶۵.

۲. نسخه دیگری از این روایت در کتاب کافی (ج ۲، ص ۵۶۵) چنین آمده است: مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ دَاوُدَ بْنِ رُزْبَيْنٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: تَصَعَّ يَدُكَ عَلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي فِيهِ الرَّجْعُ وَتَقُولُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - اللَّهُ اللَّهُ رَبِّي حَقًّا لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً اللَّهُمَّ أَنْتَ لَهَا وَلكلِّ عَظِيمَةٍ فَرَّجَهَا عَنِّي.

۳. نسخه‌ای از این روایت در کتاب کافی (ج ۲، ص ۵۶۵) چنین آمده است: عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ دَاوُدَ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لِلأَوْجَاعِ يَقُولُ - بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ كَمْ مِنْ نِعْمَةِ اللَّهِ فِي عِرْقٍ سَاكِنٍ وَغَيْرِ سَاكِنٍ عَلَى عَبْدِ سَاكِرٍ وَغَيْرِ سَاكِرٍ وَتَأْخُذُ لِحْيَتِكَ بِيَدِكَ الْيُمْنَى بَعْدَ صَلَاةٍ مَفْرُوضَةٍ وَتَقُولُ - اللَّهُمَّ فَرِّجْ عَنِّي كُرْبَتِي وَعَجِّلْ عَافِيَتِي وَاكْشِفْ ضُرِّي ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَاحْرُضْ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ مَعَ دُمُوعٍ وَبُكَاءٍ. بر اساس این روایت می‌توان فهمید که این روایت بر روایت قبل طب الانمة معلق است و در واقع این روایت نسخه دیگری از روایتی است که در کافی آمده است.

[۱۹۹] في استكفاء الجن

(۳۳۲) عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَحْيَى الْبَرَّازُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْكَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُفَضَّلِ^۱ النَّوْفَلِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: كَلِمَاتٌ إِذَا قُلْتُهُنَّ مَا أَبَالِي مِمَّنْ اجْتَمَعَ عَلَيَّ الْجِنُّ وَالْإِنْسُ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَإِلَى اللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله اللَّهُمَّ اكْفِنِي بِقُوَّتِكَ وَحَوْلِكَ وَقُدْرَتِكَ شَرَّ كُلِّ مُغْتَالٍ وَكَيْدِ الْفَجَّارِ فَإِنِّي أَحِبُّ الْأَبْرَارَ وَأُؤَالِي الْأَخْيَارَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَآلِهِ وَسَلَّمَ^۲

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۱۱۷

[۲۰۰] في الوحشة

(۳۳۳) عَلِيُّ بْنُ مَاهَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا سِرَاجُ مَوْلَى الرُّضَا عليه السلام قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ دَيْلَمٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ^۳ عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام إِنِّي إِذَا خَلَوْتُ بِنَفْسِي تَدَاخَلَنِي وَحْشَةٌ وَهَمٌّ وَإِذَا خَالَطْتُ النَّاسَ لَا أَحْسُ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ ضَعْ يَدَكَ عَلَيَّ فُوَادِكَ وَقُلْ بِسْمِ اللَّهِ بِسْمِ اللَّهِ بِسْمِ اللَّهِ ثُمَّ امْسَحْ يَدَكَ عَلَيَّ فُوَادِكَ وَقُلْ أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ وَأَعُوذُ بِقُدْرَةِ اللَّهِ وَأَعُوذُ بِجَلَالِ اللَّهِ وَأَعُوذُ بِعِظَمَةِ اللَّهِ وَأَعُوذُ بِجَمْعِ اللَّهِ وَأَعُوذُ بِرُسُولِ اللَّهِ وَأَعُوذُ بِأَسْمَاءِ اللَّهِ مِنْ شَرِّ مَا أَحْدَرُ وَمِنْ شَرِّ مَا أَخَافُ عَلَيَّ نَفْسِي تَقُولُ ذَلِكَ سَبْعَ مَرَّاتٍ قَالَ فَفَعَلْتُ ذَلِكَ فَأَذْهَبَ اللَّهُ عَنِّي الْوَحْشَةَ وَابْتَدَلَنِي الْأَنْسَ وَالْأَمْنَ

[۲۰۱] للوسوسة

(۳۳۴) الْحُسَيْنُ بْنُ سَطَّامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلْفٍ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْوَشَاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: شَكَرَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام كَثْرَةَ التَّمَنِّيِّ وَالْوَسْوَسَةِ فَقَالَ أَمْرٌ يَدُكَ إِلَى صَدْرِكَ ثُمَّ قُلْ

۱. صحيح عبد الله بن الفضل النوفلي است که طبق آمار نرم افزار درایة النور ۱/۲، در ۹ مورد در کتب اربعه از پدر خویش نقل می کند.
 ۲. در کتاب کافی (ج ۲، ص ۵۶۳) روایتی با همین مضمون از امام سجاد عليه السلام نقل شده است که البته تنها در سطر اول دعا با دستور اینجا مشترک است. نقل آنجا چنین است: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَعِينٍ عَنْ قَيْسِ بْنِ سَلَمَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَقُولُ مَا أَبَالِي إِذَا قُلْتُ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيَّ الْجِنُّ وَالْإِنْسُ - بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْلَمْتُ نَفْسِي وَإِلَيْكَ وَجْهِي وَإِلَيْكَ أَلْجَأْتُ ظَهْرِي وَإِلَيْكَ فَوَضْتُ أَمْرِي اللَّهُمَّ احْفَظْنِي بِحِفْظِ الْإِيمَانِ مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ وَمِنْ خَلْفِي وَعَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي وَمِنْ قُرْبِي وَمِنْ تَحْتِي وَمِنْ قِبَلِي وَادْفَعْ عَنِّي بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ فَإِنَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.
 ۳. نقل ابراهیم بن عبد الحمید از عبید الله بن علی الحلبي در برخی از روایات ما موجود است. برای نمونه رک: کافی، ج ۲، ص ۱۱۴ و همین دستور در کافی از طریق ابراهیم بن عبد الحمید با شباهت بسیار بالا در دستور، مرسلات چنین نقل شده است: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ رَجُلٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَسَكَّوْتُ إِلَيْهِ وَجَعْتُ يَدِي فَقَالَ قُلْ بِسْمِ اللَّهِ ثُمَّ امْسَحْ يَدَكَ عَلَيْهِ وَقُلْ أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ وَأَعُوذُ بِقُدْرَةِ اللَّهِ وَأَعُوذُ بِجَلَالِ اللَّهِ وَأَعُوذُ بِعِظَمَةِ اللَّهِ وَأَعُوذُ بِجَمْعِ اللَّهِ وَأَعُوذُ بِرُسُولِ اللَّهِ وَأَعُوذُ بِأَسْمَاءِ اللَّهِ مِنْ شَرِّ مَا أَحْدَرُ وَمِنْ شَرِّ مَا أَخَافُ عَلَيَّ نَفْسِي تَقُولُهَا سَبْعَ مَرَّاتٍ قَالَ فَفَعَلْتُ فَأَذْهَبَ اللَّهُ عَنِّي وَجَعُ يَدِي وَجَلَّ بِهَا الْوَجَعُ عَنِّي.
 که بر این اساس ظاهراً نسخه کلینی ناخوانا بوده است و رجلی که از او نقل شده است همان حلبي باشد.

بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ اللَّهُمَّ امْسَحْ عَنِّي مَا أَحْذَرُ
ثُمَّ امْرُرْ يَدَكَ عَلَيَّ بَطْنِكَ وَقُلْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَمْسَحُ عَنْكَ وَيَصْرِفُ قَالَ الرَّجُلُ فَكُنْتُ كَثِيرًا
مَا أَقْطَعُ صَلَاتِي مِمَّا يَفْسِدُ عَلَيَّ التَّمَنِّي وَ الْوَسْوَسَةَ فَفَعَلْتُ مَا أَمَرَنِي بِهِ سَيِّدِي وَمَوْلَايَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ
فَصَرَفَ اللَّهُ عَنِّي وَعُوفِيَتْ مِنْهُ فَلَمْ أُحْسَ بِهِ بَعْدَ ذَلِكَ

(۳۳۵) عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمْرٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُعَوِّذُ أَهْلَهُ بِهَذِهِ
الْعُوذَةِ وَيُعَلِّمُهُمْ لِخَاصَّتِهِ تَضَعُ يَدَكَ عَلَى فَيْكٍ وَتَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ بِسْمِ اللَّهِ بِسْمِ اللَّهِ وَبِ- «صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي
أَتَقَنَّ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ» ائِمُّ تَقُولُ اسْكُنْ أَيُّهَا الْوَجَعُ سَأَلْتُكَ بِاللَّهِ رَبِّي وَرَبَّكَ وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ
الَّذِي سَكَنَ لَهُ مَا ﴿فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ

طب الأنمة عليهم السلام، ص: ۱۱۸

الْعَلِيمُ ﴿سَبْعَ مَرَّاتٍ ۳

۲۰۲] في ریح البحر ۴

(۳۳۶) عَمْرُ بْنُ عُثْمَانَ الْخَزَّازُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عِيسَى عَنْ عَمِّهِ ۵ قَالَ: سَكَوْتُ إِلَى مُوسَى بْنِ
جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رِيحَ الْبُحْرِ فَقَالَ قُلْ وَأَنْتَ سَاجِدٌ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا رَبَّ الْأَرْبَابِ يَا سَيِّدَ
السَّادَاتِ يَا إِلَهَ الْأَلِهَةِ يَا مَالِكَ الْمُلْكِ يَا مَلِكَ الْمُلُوكِ اشْفِنِي بِشِفَائِكَ مِنْ هَذَا الدَّاءِ وَاصْرِفْهُ عَنِّي فَإِنِّي
عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ أَتَقَلَّبُ فِي قَبْضَتِكَ فَانصَرَفْتُ مِنْ عِنْدِهِ فَوَاللَّهِ الَّذِي أَكْرَمَهُمْ بِالْإِمَامَةِ مَا دَعَوْتُ بِهِ إِلَّا
مَرَّةً وَاحِدَةً فِي سُجُودِي فَلَمْ أُحْسَ بِهِ بَعْدَ ذَلِكَ

۲۰۳] في النزع الشديد

(۳۳۷) الْأَحْوَصُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي نَجْرَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ عِيسَى عَنْ حَرِيرِ

۱. سوره نمل، آیه ۸۸.

۲. سوره انعام، آیه ۱۳.

۳. در خود طب الانمه (ص ۱۸ و ۲۲ و ۲۳ و ۷۸) مشابه این دستور برای موارد متعدد آمده است و در ضمن روایات در آدرس های گفته شده به نکاتی که مناسب شرح مضمونی این روایت است اشاره شده است.

۴. در نسخه مجلسی از روایت (ج ۲، ص ۹۴) «ریح البحر» آمده است که یعنی «هوای بوی بد دهان».

۵. در کافی (ج ۲، ص ۵۶۶) نسخه دیگری از این روایت جنین آمده است: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عِيسَى عَنْ عَمِّهِ قَالَ: قُلْتُ لَهُ عَلَّمْنِي دُعَاءَ أَذْعُو بِهِ لَوْجَعِ أَصَابَتِي قَالَ قُلْ وَأَنْتَ سَاجِدٌ- يَا اللَّهُ يَا رَبَّ الْأَرْبَابِ يَا رَبَّ الْأَرْبَابِ يَا إِلَهَ الْأَلِهَةِ يَا مَلِكَ الْمُلُوكِ وَيَا سَيِّدَ السَّادَةِ اشْفِنِي بِشِفَائِكَ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ سَقَمٍ فَإِنِّي عَبْدُكَ أَتَقَلَّبُ فِي قَبْضَتِكَ. که بر این اساس روشن می شود که در سند طب الانمه صحیح (عمرو بن عثمان الخزاز) است. در خود طب الانمه ص ۲۸ و ۳۷ نیز مشابه این دستور با اسناد دیگری آمده است که شرح برخی مطالب در آنجا آمده است.

۶. در نسخه مجلسی از روایت (ج ۲، ص ۹۴) «ریح البحر» آمده است که یعنی «هوای بوی بد دهان».

بْنِ عَبْدِ اللَّهِ السَّجِسْتَانِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عليه السلام قَالَ: إِذَا دَخَلْتَ عَلَى مَرِيضٍ وَهُوَ فِي النَّزْعِ الشَّدِيدِ فَقُلْ لَهُ ادْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ يُخَفِّفِ اللَّهُ عَنْكَ أَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ الْكَرِيمِ مِنْ كُلِّ عِزْقٍ نَفَّارٍ وَمِنْ شَرِّ حَرِّ النَّارِ سَبْعَ مَرَّاتٍ ثُمَّ لَقْنَهُ كَلِمَاتِ الْفَرَجِ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَا كَلِمَاتُ الْفَرَجِ قَالَ قُلْ لِيَقُلَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَمَا تَحْتَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ثُمَّ حَوِّلْ وَجْهَهُ إِلَى مُصَلَّاهِ الَّتِي كَانَ يُصَلِّي عَلَيْهَا فِيهِ فَإِنَّهُ يُخَفِّفُ عَنْهُ وَيُسَهِّلُ أَمْرَهُ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى

[۲۰۴] عودۀ جامعۀ

(۳۳۸) إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَيْسَى الرَّعْفَرَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَبِيبٍ الْحَارِثِيُّ وَكَانَ مِنْ أَعْلَمِ

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۱۱۹

أَهْلِ زَمَانِهِ وَاتَّقَاهُمْ^۲ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام:^۳ إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تَبِيتَ حَتَّى تَتَعَوَّذَ بِالْأَحَدِ عَشَرَ حَرْفًا فَافْعَلْ فَقُلْتُ أَخْبِرْنِي بِهَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ قُلْ أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ أَعُوذُ بِقُدْرَةِ اللَّهِ أَعُوذُ بِجَلَالِ اللَّهِ أَعُوذُ بِجَمَالِ اللَّهِ أَعُوذُ بِسُلْطَانِ اللَّهِ أَعُوذُ بِدَفْعِ اللَّهِ أَعُوذُ بِمَنْنِ اللَّهِ أَعُوذُ بِجَمْعِ اللَّهِ أَعُوذُ بِمُلْكِ اللَّهِ أَعُوذُ بِتَمَامِ رَحْمَةِ اللَّهِ أَعُوذُ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَذَرَأَ وَبَرَأَ وَتَعَوَّذُ بِهِ مِمَّا شِئْتَ فَإِنَّهُ لَا يَضُرُّكَ هَوَامٌّ وَلَا جِنٌّ وَلَا إِنْسٌ وَلَا شَيْطَانٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى

(۳۳۹) وَعَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ عليه السلام قَالَ: عَوَّذَ نَفْسَكَ مِنَ الْهَوَامِّ بِهَذِهِ

الْكَلِمَاتِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ أَعُوذُ بِقُدْرَةِ

۱. نسخه تقطیع شده از ای ابن روایت در کتاب کافی (ج ۲، ص ۵۶۶) چنین نقل شده است: مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ

عَيْسَى عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ

عَيْسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ زُرَّادَةَ عَنْ أَحَدِهِمَا عليه السلام قَالَ: إِذَا دَخَلْتَ عَلَى مَرِيضٍ فَقُلْ أُعِيذُكَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ مِنْ شَرِّ كُلِّ عِزْقٍ نَفَّارٍ وَمِنْ شَرِّ حَرِّ النَّارِ سَبْعَ مَرَّاتٍ. و بر اساس سند اینجا و نیز بر این اساس که می دانیم جناب حریر از ابی جعفر عليه السلام نقل نمی کند (نجاشی، ص ۱۴۴)، ظاهراً نسخه کافی اصح است و لذا اسم «زراره» از سند روایت طب الائمه سقط شده است. مشابه همین دستور در خود طب الائمه (ص ۱۲۰) با انتهای سند مشابهی آمده است.

۲. ایشان را با این اسم و رسم در منبعی نیافتیم.

۳. نسخه ای از این روایت در کتاب کافی (ج ۲، ص ۵۳۷) چنین نقل شده است: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تَبِيتَ لَيْلَةً حَتَّى تَعُوَّذَ بِالْأَحَدِ عَشَرَ حَرْفًا قُلْتُ أَخْبِرْنِي بِهَا قَالَ قُلْ أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ وَ أَعُوذُ بِقُدْرَةِ اللَّهِ وَ أَعُوذُ بِجَلَالِ اللَّهِ وَ أَعُوذُ بِسُلْطَانِ اللَّهِ وَ أَعُوذُ بِجَمَالِ اللَّهِ وَ أَعُوذُ بِدَفْعِ اللَّهِ وَ أَعُوذُ بِمَنْعِ اللَّهِ وَ أَعُوذُ بِجَمْعِ اللَّهِ وَ أَعُوذُ بِمُلْكِ اللَّهِ وَ أَعُوذُ بِوَجْهِهِ وَ أَعُوذُ بِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَ بَرَأَ وَ ذَرَأَ وَ تَعَوَّذُ بِهِ كَلِمَاتًا سِتًّا.

اللَّهِ عَلَى مَا يَشَاءُ مِنْ شَرِّ كُلِّ هَامَّةٍ تَدُبُّ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ﴿إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱

[۲۰۵] عودۀ للمال و الولد

(۳۴۰) صَالِحُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَبَلَةَ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: حَصَّنُوا أَمْوَالَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ وَأَحْرُزُوهُمْ بِهِذِهِ وَقُولُوهَا بَعْدَ صَلَاةِ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ أُعِيدُ نَفْسِي وَذُرِّيَّتِي وَأَهْلَ بَيْتِي وَمَالِي بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَأَمَةٍ وَهِيَ الْعُودَةُ الَّتِي عَوَّذَ بِهَا جَبْرَائِيلُ عليه السلام الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عليهما السلام ۲

[۲۰۶] عودۀ للسارق

(۳۴۱) الْخَضِرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَمَرَ بْنِ مُسْلِمٍ وَمُحَسَّنُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ۳ قَالَ: كُلُّ مَنْ قَالَ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ وَاسْتَعْمَلَ هَذِهِ الْعُودَةَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ صَمِنَتْ لَهُ أَنْ لَا يَغْتَالَهُ مُغْتَالٌ مِنْ سَارِقٍ فِي اللَّيْلِ

طب الائمة عليهم السلام، ص: ۱۲۰

وَ النَّهَارِ يَقُولُ بَعْدَ صَلَاةِ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ أُعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ وَ أُعُوذُ بِقُدْرَةِ اللَّهِ وَ أُعُوذُ بِمَغْفِرَةِ اللَّهِ وَ أُعُوذُ بِرَحْمَةِ اللَّهِ وَ أُعُوذُ بِسُلْطَانِ اللَّهِ الَّذِي هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ أُعُوذُ بِكَرَمِ اللَّهِ وَ أُعُوذُ بِجَمْعِ اللَّهِ مِنْ شَرِّ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ وَ كُلِّ مُغْتَالٍ وَ سَارِقٍ وَ عَارِضٍ وَ مِنْ شَرِّ السَّامَةِ وَ الْهَامَةِ وَ الْعَامَةِ وَ مِنْ شَرِّ

۱. سوره هود، آیه ۵۶.

۲. نسخه دیگری از این روایت در کتاب فقیه (ج ۱، ص ۴۷۰) چنین آمده است: وَ رَوَى الْعَلَاءُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عليهما السلام قَالَ: لَا يَدْعُ الرَّجُلُ أَنْ يَقُولَ عِنْدَ مَنَامِهِ - أُعِيدُ نَفْسِي وَ ذُرِّيَّتِي وَأَهْلَ بَيْتِي وَمَالِي بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَ هَامَّةٍ وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَأَمَةٍ فَذَلِكَ الَّذِي عَوَّذَ بِهِ جَبْرَائِيلُ ع - الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عليهما السلام . و مشابه همین نقل در تهذیب (ج ۲، ص ۱۱۶) آمده است.

و اما اصل این عودۀ را که نبی اکرم صلی الله علیه و آله چنین می کرده اند اهل عامۀ نقل کرده اند و در مناقب ابن شهر آشوب (ج ۳، ص ۳۸۳) چنین آمده است: ابْنُ مَاجَةَ فِي السُّنَنِ وَ أَبُو نُعَيْمٍ فِي الْحُلِيِّ وَ السَّمْعَانِيُّ فِي الْفَضَائِلِ بِالْإِسْتِنَادِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ يُعَوِّذُ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا يَقُولُ أُعِيدُ كَمَا بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَ هَامَّةٍ وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَأَمَةٍ وَ كَانَ إِبْرَاهِيمُ يُعَوِّذُ بِهَا إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ. وَ هَمِينَ طُورَ جَعْفَرِيَّاتٍ (ص ۲۸۴) این روایت را نقل کرده است. رک: صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۱۹ و سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۶۷ و سنن ابی داود، ج ۲، ص ۴۲۱ و سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۱۶۵.

۳. در کتاب کافی (ج ۲، ص ۵۶۹) نسخه دیگری از این روایت چنین آمده است: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْ أُعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ وَ أُعُوذُ بِقُدْرَةِ اللَّهِ وَ أُعُوذُ بِجَلَالِ اللَّهِ وَ أُعُوذُ بِعَظَمَةِ اللَّهِ وَ أُعُوذُ بِعَفْوِ اللَّهِ وَ أُعُوذُ بِمَغْفِرَةِ اللَّهِ وَ أُعُوذُ بِرَحْمَةِ اللَّهِ وَ أُعُوذُ بِسُلْطَانِ اللَّهِ الَّذِي هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَ أُعُوذُ بِكَرَمِ اللَّهِ وَ أُعُوذُ بِجَمْعِ اللَّهِ مِنْ شَرِّ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَ كُلِّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ - وَ شَرِّ كُلِّ قَرِيبٍ أَوْ بَعِيدٍ أَوْ ضَعِيفٍ أَوْ شَدِيدٍ وَمِنْ شَرِّ السَّامَةِ وَ الْهَامَةِ وَ الْعَامَةِ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ صَغِيرَةٍ أَوْ كَبِيرَةٍ لَيْلًا أَوْ نَهَارًا وَمِنْ شَرِّ فُسَّاقِ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ وَمِنْ شَرِّ فُسْقَةِ الْجَنِّ وَ الْإِنْسِ. که بر این اساس تصحیف در سند طب الائمة روشن می شود که صحیح: «ابی بصیر عن ابی عبد الله عليه السلام» است.

در ضمن مشابه همین دستور در کافی (ج ۲، ص ۵۳۷) به منظور بر طرف شدن ترس کودک در شب نیز نقل شده است. همچنین در فلاح السائل (ص ۲۷۴) به سند کاملاً متفاوتی این دعا به عنوان دعای قبل از خواب نقل شده است.

كُلُّ دَابَّةٍ صَغِيرَةٍ وَكَبِيرَةٍ بَلِيلٌ أَوْ نَهَارٍ وَمِنْ شَرِّ فُسَّاقِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ وَفُجَّارِهِمْ وَمِنْ شَرِّ فَسَقَةِ الْحَجْنِ وَالْإِنْسِ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ رَبِّي ﴿أَخَذْ بِنَاصِيئِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱

[۲۰۷] قملة النسر

(۳۴۲) مُحَمَّدُ بْنُ الْأَسْوَدِ الْعَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَحْيَى قَالَ: لَدَعْتَنِي قَمَلَةُ النَّسْرِ وَدَخَلَتْ فِي جِلْدِي فَأَصَابَنِي وَجَعٌ شَدِيدٌ فَشَكَّوْتُ ذَلِكَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ ضَعْ يَدَكَ عَلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي يُوجِعُكَ فَاْمَسَحْهُ ثُمَّ ضَعْ يَدَكَ عَلَى مَوْضِعِ سُجُودِكَ إِذَا فَرَعْتَ عَنْ صَلَاةِ الْفَجْرِ قُلْ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَمُحَمَّدٍ رَسُولُ اللَّهِ صلوات الله عليه ثُمَّ تَرَفَّعْ يَدَكَ فَتَضَعْهَا عَلَى مَوْضِعِ الدَّاءِ وَتَقُولُ اسْمِنِي يَا شَافِي لَا شِفَاءَ إِلَّا شِفَاؤُكَ شِفَاءً لَا يُعَادِرُ سَقَمًا تَقُولُهَا سَبْعَ مَرَّاتٍ^۲

[۲۰۸] في عيادة المريض

(۳۴۳) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مَيْمُونٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام عَنْ آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ عليهم السلام قَالَ: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ عَادَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ وَهُوَ سَاكٍ فَقَالَ لَهُ أُعِيدُكَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ رَبِّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ مِنْ شَرِّ كُلِّ عِزْقٍ نَفَّارٍ وَمِنْ شَرِّ حَرِّ النَّارِ فَكَانَ فِي أَجَلِهِ تَأْخِيرٌ إِلَّا خَفَّفَ اللَّهُ عَنْهُ^۳

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۱۲۱

[۲۰۹] عودة للعين

(۳۴۴) مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا زِيَادُ بْنُ هَارُونَ الْعَبْدِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَلِّيِّ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَنْ أَعْجَبَهُ شَيْءٌ مِنْ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فَلْيُكَبِّرْ عَلَيْهِ^۴ فَإِنَّ الْعَيْنَ حَقٌّ^۵

۱. سوره هود، آیه ۵۶.

۲. مشابه همین دستور در کتاب کافی (ج ۲، ص ۵۶۷) از طریق محمد بن عیسی چنین نقل شده است: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُوسَى بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ صَاحِبِ السَّعِيرِ عَنْ حُسَيْنِ الْخُرَّاسَانِيِّ وَكَانَ خَبْرًا قَالَ: شَكَّوْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَجَعًا بِي فَقَالَ إِذَا صَلَّيْتَ فَضَعْ يَدَكَ مَوْضِعَ سُجُودِكَ ثُمَّ قُلْ بِسْمِ اللَّهِ مُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ صلوات الله عليه اسْمِنِي يَا شَافِي لَا شِفَاءَ إِلَّا شِفَاؤُكَ شِفَاءً لَا يُعَادِرُ سَقَمًا شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ سَقَمٍ.

۳. شرح این روایت در خود طب الائمه ص ۱۱۸ گذشت.

۴. در مکارم الاخلاق (ص ۳۸۶): «فليبارك عليه» آمده است که یعنی مثلاً «تبارك الله» بگوید. و همین طور در مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۱۲ «فليبرک» آمده است. و همان، ج ۴، ص ۲۱۵، «فليدع بالبركة» آمده است. و همین طور است در سائر منابع روایی. لذا به نظر می رسد صحیح همین تعبیر باشد.

۵. این مطلب که «العين حق» در کتب اهل عامه از رسول الله صلوات الله عليه نقل شده است. برای نمونه رک: صحیح بخاری، ج ۷،

(۳۴۵) مُحَمَّدٌ بْنُ مَيْمُونٍ الْمَكِّيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عُمَانُ بْنُ عَيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُخْتَارٍ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَوْ نَبَسَ لَكُمْ عَنِ الْقُبُورِ لَرَأَيْتُمْ أَنَّ أَكْثَرَ مَوَاتِكُمْ بِالْعَيْنِ لِأَنَّ الْعَيْنَ حَقٌّ أَلَّا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ الْعَيْنُ حَقٌّ فَمَنْ أَعْجَبَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَلْيَذْكُرِ اللَّهَ فِي ذَلِكَ فَإِنَّهُ إِذَا ذَكَرَ اللَّهَ لَمْ يَضُرَّهُ

[۲۱۰] دعاء المکروب

(۳۴۶) حَكِيمٌ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ يَقُطِينٍ عَنْ يُونُسَ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ حَنْصِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام: أَنَّهُ اسْتَكَى بَعْضَ وُلْدِهِ فَدَنَا مِنْهُ فَقَبَلَهُ ثُمَّ قَالَ يَا بَنِي كَيْفَ تَجِدُكَ، قَالَ أَحَدُنِي وَجِعًا قَالَ قُلْ إِذَا صَلَّيْتَ الظُّهْرَ يَا اللَّهَ يَا اللَّهَ يَا اللَّهَ عَشْرَ مَرَّاتٍ فَإِنَّهُ لَا يَقُولُهَا مَكْرُوبٌ إِلَّا قَالَ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَبَّيْكَ عَبْدِي مَا حَاجَتُكَ؟^۲

(۳۴۷) وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: دُعَاءُ الْمَكْرُوبِ فِي اللَّيْلِ يَا مُنْزِلَ الشِّفَاءِ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ مُدْهِبِ الدَّاءِ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَنْزَلَ عَلَيَّ مِنْ شِفَانِكَ شِفَاءً لِكُلِّ مَا بِي مِنَ الدَّاءِ^۳

(۳۴۸) الْقَاسِمُ بْنُ بَهْرَامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ الْخُرَّاسَانِيِّ وَكَانَ مِنَ الْأَخْيَارِ^۴ قَالَ: حَضَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام مَعَ جَمَاعَةٍ مِنْ إِخْوَانِي مِنَ الْحُجَّاجِ أَيَّامَ أَبِي الدَّوَانِقِ فَسُئِلَ عَنْ دُعَاءِ الْمَكْرُوبِ فَقَالَ دَوَاءُ الْمَكْرُوبِ إِذَا صَلَّى صَلَاةَ اللَّيْلِ يَضَعُ يَدَهُ عَلَى مَوْضِعِ سُجُودِهِ وَيَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ بِسْمِ اللَّهِ مُحَمَّدٌ

طب الأنمة عليهم السلام، ص: ۱۲۲

رَسُولُ اللَّهِ عَلَيَّ إِمَامُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ عَلَيَّ جَمِيعِ عِبَادِهِ اشْفِنِي يَا شَافِي لَا شِفَاءَ إِلَّا شِفَاؤُكَ شِفَاءً لَا

ص ۲۳ و ۲۴ و ۶۴ و صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳ و ۱۴.

۱. در حاشیه روایت سابق در ضمن «فلیکبر الله» نکاتی عرض شد که ظاهرا نشان می دهد اینجا نیز تصحیف شده است و صحیح «فلیبارک الله» باشد.

۲. مشابه این دستور در محاسن (ج ۱، ص ۳۵) چنین آمده است: عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ صَفْوَانَ وَ ابْنِ الْمُغْبِرَةِ عَنْ معاوية بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي بصير عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا قَالَ الْعَبْدُ يَا اللَّهُ يَا رَبِّي حَتَّى يَنْقَطِعَ النَّفْسُ قَالَ لَهُ الرَّبُّ سَلْ مَا حَاجَتُكَ وَ فِي رِوَايَةِ أَبِي بصير قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ - وَ حَنَانًا مِنْ لَدُنَّا قَالَ إِنَّهُ كَانَ يَحْيَى إِذَا دَعَا قَالَ فِي دُعَائِهِ يَا رَبَّ يَا اللَّهُ نَادَا اللَّهُ مِنْ السَّمَاءِ لَبَّيْكَ يَا يَحْيَى سَلْ حَاجَتَكَ.

۳. شرح ابن روایت در ص ۱۰۲ طب الانمة گذشت.

۴. نسخه دیگری از این روایت در کتاب کافی (ج ۲، ص ۵۶۷) چنین آمده است: مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُوسَى بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ صَاحِبِ الشَّعِيرِ عَنْ حُسَيْنِ الْخُرَّاسَانِيِّ وَ كَانَ خَبْرًا قَالَ: شَكَوْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ جَعَا بِي فَقَالَ إِذَا صَلَّيْتَ فَضَعْ يَدَكَ مَوْضِعَ سُجُودِكَ ثُمَّ قُلْ بِسْمِ اللَّهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله اشْفِنِي يَا شَافِي لَا شِفَاءَ إِلَّا شِفَاؤُكَ شِفَاءً لَا يَغَادِرُ سَقْمًا شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ سُقْمٍ. که روشن می شود قسمت اخیر سند روایت، اختلاف نسخه ای دارد که معلوم نیست الحسین بن الحسن الخراسانی «خباز» به معنای «نانوا» بوده است یا از «اخیار» و «خوبان» است.

يُعَادِرُ سُقْمًا مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ سُقْمٍ قَالَ الْخُرَّاسَانِيُّ لَا أَدْرِي أَنَّهُ قَالَ يَقُولُهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ أَوْ سَبْعَ مَرَّاتٍ (۳۴۹) وَعَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: دُعَاءُ الْمَكْرُوبِ الْمَلْهُوفِ وَمَنْ قَدَّ أَعْيَتْهُ الْحِيلَةُ وَ أَصَابَتْهُ بَلِيَّةٌ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ يَقُولُهَا لَيْلَةً الْجُمُعَةِ إِذَا فَرَّغَ مِنَ الصَّلَاةِ الْمَكْتُوبَةِ مِنَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ وَقَالَ إِنِّي أَخَذْتُهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَخَذْتُهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ذِي النُّفَاتِ أَخَذَهُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ أَخَذَهُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخَذَهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ أَخَذَهُ عَنْ جَبْرِئِيلَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ أَخَذَهُ جَبْرِئِيلُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

[۲۱۱] دعاء الوالدة للولد من فوق البيت

(۳۵۰) عَلِيُّ بْنُ مَهْرَانَ بْنِ الْوَلِيدِ الْعَسْكَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَالِمٍ عَنِ الْأَزْهَقِيِّ وَهُوَ ابْنُ أُخْتِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَرِضْتُ مَرَضًا شَدِيدًا وَأَرْسَلْتُ أُمَّيَ إِلَى خَالِي فَجَاءَ وَأُمِّي خَارِجَةٌ فِي بَابِ الْبَيْتِ وَ هِيَ أُمُّ سَلَمَةَ بِنْتُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ هِيَ تَقُولُ وَ شَبَابَاهُ فَرَأَاهَا خَالِي فَقَالَ ضَمِّي عَلَيْكَ ثِيَابَكَ ثُمَّ ارْفَعِي فَوْقَ الْبَيْتِ ثُمَّ اكْشِفِي فِتَاعَكَ حَتَّى تَبْرُزِي شَعْرَكَ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قُولِي رَبِّ أَنْتَ أَعْطَيْتَنِيهِ وَ أَنْتَ وَهَبْتَهُ لِي اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ هَبْتَكَ الْيَوْمَ جَدِيدَةً إِنَّكَ قَادِرٌ مُقْتَدِرٌ ثُمَّ اسْجُدِي فَإِنَّكَ لَا تَرْفَعِينَ رَأْسَكَ حَتَّى يَبْرَأَ ابْنُكَ فَسَمِعْتُ ذَلِكَ وَ فَعَلْتُهُ قَالَ فَقُمْتُ مِنْ سَاعَتِي فَخَرَجْتُ مَعَ خَالِي إِلَى الْمَسْجِدِ

[۲۱۲] من أراد سوء بغيره

(۳۵۱) سَعْدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ قَيْسٍ الْحَنَاطِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ وَهُوَ وَالِدُ سَعِيدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الشَّعِيرِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ زَادَهُ إِنْسَانٌ بِسُوءٍ فَزَادَ أَنْ يَحْجُرَ اللَّهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۱۲۳

فَلْيَقُلْ حِينَ يَرَاهُ أَعُوذُ بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ مِنْ حَوْلِ خَلْفِهِ وَ قُوَّتِهِمْ وَ ﴿أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ﴾ ثُمَّ يَقُولُ مَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِنَبِيِّهِ ﷺ ﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾ ۲ صَرَفَ اللَّهُ عَنْهُ كَيْدَ كُلِّ كَائِدٍ وَ مَكْرَ كُلِّ مَآكِرٍ وَ حَسَدَ كُلِّ حَاسِدٍ وَ لَا يَقُولَنَّ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ إِلَّا فِي وَجْهِهِ فَإِنَّ اللَّهَ يَكْفِيهِ بِحَوْلِهِ

[۲۱۳] الصدقة

(۳۵۲) إِبْرَاهِيمُ بْنُ يَسَارٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: دَاوُوا

۱. سوره فلق، آیه ۱ و ۲.

۲. سوره توبه، آیه ۱۲۹.

مَرْضَاكُمْ بِالصَّدَقَةِ^١

(٣٥٣) وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ : الصَّدَقَةُ تَدْفَعُ الْبَلَاءَ الْمُبْرَمَ^٢ فِدَاوُوا مَرْضَاكُمْ بِالصَّدَقَةِ

(٣٥٤) وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ : الصَّدَقَةُ تَدْفَعُ مِيتَةَ السَّوْءِ عَنْ صَاحِبِهَا^٣

(٣٥٥) وَعَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنَّ رَجُلًا شَكَا إِلَيْهِ أَنِّي فِي كَثْرَةِ مِنَ الْعِيَالِ كُلُّهُمْ مَرْضَى فَقَالَ

لَهُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَاوُوهُمْ بِالصَّدَقَةِ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَسْرَعَ إِجَابَةً مِنَ الصَّدَقَةِ وَلَا أَحْدَى مُنْفَعَةً عَلَى

الْمَرِيضِ مِنَ الصَّدَقَةِ^٤

[٢١٤] عوذة

(٣٥٦) مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ الْمُؤَدِّنُ مُؤَدِّنُ مَسْجِدِ سُرَّ مِنْ رَأَى قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ

قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرِ الْأَزْدِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَأَوْصَى أَصْحَابَهُ وَأَوْلِيَاءَهُ مَنْ كَانَ بِهِ عِلَّةٌ

فَلْيَأْخُذْ قَلَّةً جَدِيدَةً وَلِيَجْعَلَ فِيهَا الْمَاءَ وَلِيَسْتَقِي الْمَاءَ بِنَفْسِهِ وَلِيَقْرَأْ عَلَى الْمَاءِ سُورَةَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ عَلَى

التَّرْتِيلِ ثَلَاثِينَ مَرَّةً ثُمَّ لِيَشْرَبْ مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ وَلِيَتَوَضَّأَ وَلِيَمْسَحَ بِهِ وَكُلَّمَا تَقَصَّ زَادَ فِيهِ فَإِنَّهُ لَا يَطْهَرُ ذَلِكَ

ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا وَ يُعَافِيهِ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ ذَلِكَ الدَّاءِ

١. دقيقا همين تعبير در قرب الاسناد(ص ١١٧) به ابن سند آمده است: وَعَنْ (الحسن بن ظريف)، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ، عَنْ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. وَنِيزِ دَرِ مَحَاسِنِ (ج ١، ص ٢٩٤) به ابن سند آمده است: عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَمَّنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. هَمَجْتَيْنِ دَرِ كَافِي (ج ٤، ص ٣) به ابن سند آمده است: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَنِيزِ جَعْفَرِيَّاتِ (ص ٢٢١) وَدَعَائِمِ الْإِسْلَامِ (٢٤٠) وَفَقِيهِ (ج ٢، ص ٦٦) وَنِيزِ ثَوَابِ الْأَعْمَالِ (ص ٤٦) آمَدَهُ اسْت.

٢. مشابه ابن تعابیر در بحار(ج ٩٣، ص ١٣٧) به نقل از الامامة و التبصرة چنین آمده است: الصَّدَقَةُ تَدْفَعُ الْبَلَاءَ وَهِيَ أَنْجَحُ دَوَاءٍ وَ تَدْفَعُ الْقَضَاءَ وَ قَدْ بَرِمَ إِزْمَامًا وَ لَا يَذْهَبُ بِالْأَدْوَاءِ إِلَّا الدُّعَاءُ وَ الصَّدَقَةُ. وَ سَنَدُ أَنْ جَنِينِ اسْت: عَنِ الْحَسَنِ بْنِ حُزْرَةَ الْعُلَوِيِّ عَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بِنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مُسْعَدَةَ بِنِ صَدَقَةَ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص. وَ نِيزِ مَكَارِمِ الْإِخْلَاقِ (ص ٣٨٨) جَنِينِ آمَدَهُ اسْت: عَنِ الْعَالِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الصَّدَقَةُ تَدْفَعُ الْقَضَاءَ الْمُبْرَمَ مِنَ السَّمَاءِ. وَ نِيزِ فَهِّ الرِّضَا (ص ٣٤٧): وَ قِيلَ إِنَّ الصَّدَقَةَ تَدْفَعُ الْقَضَاءَ الْمُبْرَمَ عَنْ صَاحِبِهِ وَ قِيلَ لَا يَذْهَبُ بِالْأَدْوَاءِ إِلَّا الدُّعَاءُ وَ الصَّدَقَةُ وَ الْمَاءُ الْبَارِدُ. دَرِ كَافِي (ج ٤، ص ٥) نِيزِ بَابِي بَا عِنَوَانِ «الصَّدَقَةُ تَدْفَعُ الْبَلَاءَ» آمَدَهُ اسْت.

٣. دَرِ كَافِي (ج ٤، ص ٥) رَوَايَتِي بَا سَنَدِ مَقَابِلِ جَنِينِ آمَدَهُ اسْت: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدِ الْأَسَدِيِّ عَنْ سَالِمِ بْنِ مُكْرَمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ وَ قَالَ إِنَّ الصَّدَقَةَ تَدْفَعُ مِيتَةَ السَّوْءِ عَنِ الْإِنْسَانِ. وَ نِيزِ هَمَانَ، ص ٢: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الصَّدَقَةُ تَدْفَعُ مِيتَةَ السَّوْءِ. وَ نِيزِ ثَوَابِ الْأَعْمَالِ (ص ١٤٢): أَبِي رَه قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الصَّدَقَةُ بِالْيَدِ تَدْفَعُ مِيتَةَ السَّوْءِ وَ تَدْفَعُ سَبْعِينَ نَوْعًا مِنَ الْبَلَاءِ وَ تَنْفَعُ عَنْ لِحْيِ سَبْعِينَ شَيْطَانًا كُلُّهُمْ يَأْمُرُونَ أَنْ لَا تَفْعَلَ. وَ نِيزِ هَمَانَ، ص ١٤٣: حَدَّثَنِي حُزْرَةَ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الصَّدَقَةُ بِاللَّيْلِ تَدْفَعُ مِيتَةَ السَّوْءِ وَ تَدْفَعُ سَبْعِينَ نَوْعًا مِنَ الْبَلَاءِ. وَ نِهَجِ الْبَلَاغَةِ، ص ١٦٣: وَ صَدَقَةُ الْعَلَانِيَةِ فَإِنَّهَا تَدْفَعُ مِيتَةَ السَّوْءِ. وَ نِيزِ رَك: عِلَلِ الشَّرَائِعِ، ج ١، ص ٢٤٧ وَ اِمَالِي شَيْخِ طَوْسِي، ص ٢١٦ وَ مَحَاسِنِ، ج ١، ص ٢٨٩.

٤. دَرِ جَنَدِ رَوَايَتِ سَابِقِ، مَضَامِينِي كِه كَم وَ بِيَشِ مَوِيدِ مَضَامِينِ ابْنِ رَوَايَتِ هَسْتَنْدِ، ذَكَرَ شَد.

[٢١٥] للبلاء الفادحة

(٣٥٧) عَبْدُ الْوَهَّابِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمُقْرِيُّ مُقْرِيٌّ أَهْلُ مَكَّةَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو زَكْرِيَّا يَحْيَى بْنُ أَبِي زَكْرِيَّا عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ قَالَ: حَدَّثَنَا شَرِيفُ بْنُ سَابِقِ الثَّقَلَيْسِيِّ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِي قُرَّةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: هَذِهِ عُوذَةٌ لِمَنْ ابْتُلِيَ بِبَلَاءٍ مِنْ هَذِهِ الْبَلَاءِ الْفَادِحَةِ مِثْلَ الْأَكْلَةِ وَغَيْرِهَا تَضَعُ يَدَكَ عَلَى رَأْسِ صَاحِبِ الْبَلَاءِ ثُمَّ تَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَمِنَ اللَّهِ وَإِلَى اللَّهِ وَمَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ نُوحٍ نَجِيِّ اللَّهِ عَيْسَى رُوحِ اللَّهِ مُحَمَّدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ مِنْ كُلِّ بَلَاءٍ فَادِحٍ وَأَمْرٍ فَاجِعٍ وَكُلِّ رِيحٍ وَأَزْوَاحٍ وَأَوْجَاعٍ قَسَمَ مِنَ اللَّهِ وَعَزَانِمُ مِنْهُ لِفُلَانِ ابْنِ فُلَانَةَ لَا يَقْرَبُهُ الْأَكْلَةُ وَغَيْرُهَا وَأُعِيدُهُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ الَّتِي سَأَلَ بِهَا آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَبَّهُ ﴿فَنَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ﴾ إِلَّا أَنَهَا حَزْرُ أَيَّتْهَا الْأَوْجَاعُ وَالْأَزْوَاحُ الصَّاخِبَةُ بِإِذْنِ اللَّهِ بِعَوْنِ اللَّهِ بِقُدْرَةِ اللَّهِ ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾^٢ ثُمَّ يَقْرَأُ أُمَّ الْكِتَابِ وَآيَةَ الْكُرْسِيِّ وَعَشْرَ آيَاتٍ مِنْ سُورَةِ يسَ وَتَسْأَلُهُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الشَّفَاءَ فَإِنَّهُ يَبْرَأُ مِنْ كُلِّ دَاءٍ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى^٣

[٢١٦] دواء الشافية

(٣٥٨) أَبُو عَتَّابِ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ بَسْطَامٍ قَالَ حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ النَّضْرِ مِنْ وُلْدِ مِيثَمِ التَّمَارِ بِقُرْبَيْنِ وَ نَحْنُ مُرَابِطُونَ عَنِ الْأَنْمَةِ بِهَا أَنْهُمْ وَضَعُوا هَذَا الدَّوَاءَ لِأَوْلِيَائِهِمْ وَهُوَ الدَّوَاءُ الَّذِي يُسَمَّى الشَّافِيَةَ وَهُوَ خِلَافُ الدَّوَاءِ الْجَامِعَةِ فَإِنَّهُ لِلْفَالِجِ الْعَتِيقِ وَ الْحَدِيثِ وَهُوَ لِلْقُوَّةِ الْعَتِيقَةِ وَ الْحَدِيثَةِ وَ الدُّبَيْلَةِ مَا حَدَّثَ مِنْهَا وَ مَا عَتَقَ وَ السُّعَالِ الْعَتِيقِ وَ الْحَدِيثِ وَ الْكُرْزِ وَ رِيحِ الشُّوْكَةِ وَ وَجَعِ [الْعُنُقِ] الْعَيْنِ وَ رِيحِ السَّبَلِ وَ هِيَ الرِّيْحُ تُنْبِتُ الشَّعْرَ فِي الْعَيْنِ وَ لَوْجَعِ الرَّجْلَيْنِ مِنَ النَّحَامِ الْعَتِيقِ وَ لِلْمَعْدَةِ إِذَا صَعَفَتْ وَ لِلْأَزْوَاحِ الَّتِي تُصِيبُ الصَّبْيَانَ مِنْ أُمَّ الصَّبْيَانِ وَ الْفَرْعِ الَّذِي يُصِيبُ الْمَرْأَةَ فِي نَوْمِهَا وَ هِيَ حَامِلٌ وَ السَّلُّ الَّذِي يَأْخُذُ بِالنَّفْخِ

وَ هُوَ الْمَاءُ الْأَصْفَرُ الَّذِي يَكُونُ فِي الْبَطْنِ وَ الْجَذَامِ وَ لِكُلِّ عِلْمَاتِ الْمِرَّةِ وَ الْبُلْغَمِ وَ النَّهْشَةِ وَ لِمَنْ تَلَسَعَهُ الْحَيَّةُ وَ الْعَقْرَبُ نَزَلَ بِهِ جَبْرَيْلُ الرُّوحِ الْأَمِينُ عَلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ أَزَادَ فِرْعَوْنُ أَنْ يَسْمَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَجَعَلَ لَهُمْ عِيداً فِي يَوْمِ الْأَحَدِ وَ قَدْ تَهَيَّأَ فِرْعَوْنُ وَ اتَّخَذَ لَهُمْ طَعَاماً كَثِيراً وَ نَصَبَ مَوَائِدَ كَثِيراً

١. سورة بقره، آيه ٣٧.

٢. سورة اعراف، آيه ٥٤.

٣. مشابه اين دستور در مكارم الاخلاق تحت عنوان «دعاء يدعى به للمريض»، ص ٣٩٠ نیز آمده است.

وَجَعَلَ السَّمَّ فِي الْأَطِمْعَةِ وَخَرَجَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِبَنِي إِسْرَائِيلَ وَهُمْ سِتْمِائَةٌ أَلْفٍ فَوَقَفَ لَهُمْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ الْمَصِيفِ فَرَدَّ النِّسَاءَ وَالْوُلْدَانَ وَأَوْصَى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ لَا تَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِهِمْ وَلَا تَشْرَبُوا مِنْ شَرَابِهِمْ حَتَّى أَعُودَ إِلَيْكُمْ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ يَسْقِيهِمْ مِنْ هَذَا الدَّوَاءِ مِقْدَارَ مَا تَحْمِلُهُ رَأْسُ الْإِبْرَةِ وَعَلِمَ أَنَّهُمْ يُخَالِفُونَ أَمْرَهُ وَيَقْعُونَ فِي طَعَامِ فِرْعَوْنَ ثُمَّ زَحَفَ وَزَحُفُوا مَعَهُ فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَى نَصَبِ الْمَوَائِدِ أَسْرَعُوا إِلَى الطَّعَامِ وَوَضَعُوا أَيْدِيَهُمْ فِيهِ وَمِنْ قَبْلِ مَا نَادَى فِرْعَوْنُ مُوسَى وَهَارُونَ وَيُوشَعَ بْنِ نُونٍ وَمِنْ كُلِّ خِيَارِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَجَهَّهُمْ إِلَى مَا بَدَأَ لَهُمْ خَاصَّةً وَقَالَ إِنِّي عَزَمْتُ عَلَى نَفْسِي أَنْ لَا يَلِيَّ خِدْمَتَكُمْ وَبِرُكْمِ غَيْرِي [كَذَا] أَوْ كِبْرَاءِ أَهْلِ مَمْلَكَتِي فَأَكَلُوا حَتَّى تَمَلَّؤُوا مِنَ الطَّعَامِ وَجَعَلَ فِرْعَوْنُ بَعْدَ [يُعِيدُ] السَّمَّ مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى فَلَمَّا فَرَعُوا مِنَ الطَّعَامِ خَرَجَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَخَرَجَ أَصْحَابُهُ قَالَ لِفِرْعَوْنَ إِنَّا تَرَكْنَا النِّسَاءَ وَالصَّبِيَّانَ وَالْأَتْقَالَ خَلْفَنَا وَإِنَّا نَنْتَظِرُكُمْ قَالَ فِرْعَوْنُ إِذَا يَعَادُ لَهُمْ الطَّعَامُ وَنُكِرَ مِنْهُمْ كَمَا أَكْرَمْنَا مَنْ مَعَكَ فَتَوَافَوْا وَأَطَعْتَهُمْ كَمَا أَطَعَمَ أَصْحَابَهُمْ وَخَرَجَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْعَسْكَرِ فَأَقْبَلَ فِرْعَوْنُ عَلَى أَصْحَابِهِ وَقَالَ لَهُمْ زَعَمْتُمْ أَنَّ مُوسَى وَهَارُونَ سَحَرَا بِنَا وَأَرْيَانَا بِالسَّحْرِ أَنَّهُمْ يَأْكُلُونَ مِنْ طَعَامِنَا فَلَمْ يَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِنَا شَيْئًا وَقَدْ خَرَجَا وَذَهَبَ السَّحْرُ فَاجْمَعُوا مَنْ قَدَّرْتُمْ عَلَيْهِ عَلَى الطَّعَامِ الْبَاقِي يَوْمَهُمْ هَذَا وَمِنَ الْعَدِ لَكِي يَتَفَارَقُوا فَفَعَلُوهُ وَقَدْ أَمَرَ فِرْعَوْنُ أَنْ يَتَّخِذَ لِأَصْحَابِهِ خَاصَّةً طَعَامًا [طَعَامًا] لَا سَمَّ فِيهِ فَجَمَعَهُمْ عَلَيْهِمْ [عَلَيْهِ] فَمِنْهُمْ مَنْ أَكَلَ وَمِنْهُمْ مَنْ تَرَكَ فَكُلٌّ مِنَ الطَّعَامِ مِنْ طَعَامِهِ لَفَتِحَ [تَفَسَّحَ] فَهَلَكَ مِنْ أَصْحَابِ فِرْعَوْنَ سَبْعُونَ أَلْفًا ذَكَرًا وَمِائَةٌ وَسِتُّونَ أَلْفًا أَنْثَى سِوَى الدَّوَابِّ وَالْكَلَابِ وَغَيْرِ ذَلِكَ فَيَعْجَبُ [فَتَعْجَبَ] هُوَ وَأَصْحَابُهُ بِمَا كَانَ اللَّهُ أَمْرَهُ أَنْ يَسْقِيَهُمْ أَصْحَابَهُ مِنَ الدَّوَاءِ الَّذِي يُسَمَّى الشَّافِيَةَ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى رَسُولِهِ هَذَا الدَّوَاءَ نَزَلَ بِهِ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ [نُسَخَةُ الدَّوَاءِ هَذِهِ]

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ١٢٦

تَأْخُذُ جُزْءًا مِنْ ثَوْمٍ مَقْشَرٍ ثُمَّ تَشْدُخُهُ وَلَا تُنْعِمَ دَقَّهُ وَتَضَعُهُ فِي طَنْجِيرٍ أَوْ فِي قَدْرِ عَلَى قَدْرِ مَا يَحْضُرُكَ ثُمَّ تُوقِدُ تَحْتَهُ بِنَارٍ لَيِّنَةٍ ثُمَّ تَصُبُّ عَلَيْهِ مِنْ سَمَنِ الْبَقْرِ قَدْرَ مَا يُعْمَرُهُ وَتَطْبُخُهُ بِنَارٍ لَيِّنَةٍ حَتَّى يَشْرَبَ ذَلِكَ السَّمْنَ ثُمَّ تَسْقِيهِ مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى حَتَّى لَا يَقْبَلَ الثَّوْمَ شَيْئًا ثُمَّ تَصُبُّ عَلَيْهِ اللَّبْنَ الْحَلِيبَ فَتُوقِدُ تَحْتَهُ بِنَارٍ لَيِّنَةٍ وَتَفْعَلُ ذَلِكَ مَا فَعَلْتَ بِالسَّمَنِ وَلِيَكُنَ اللَّبْنُ أَيْضًا لَبَنَ بَقْرَةٍ حَدِيثَةِ الْوِلَادَةِ حَتَّى لَا يَقْبَلَ شَيْئًا وَلَا يَشْرَبُ ثُمَّ تَعْمِدُ إِلَى عَسَلِ الشَّهْدِ فَتَغْصِرُهُ مِنْ شَهْدِهِ وَتَغْلِيهِ عَلَى النَّارِ عَلَى حِدَةٍ وَلَا يَكُونُ فِيهِ مِنَ الشَّهْدِ شَيْءٌ ثُمَّ تَصْبُهُ عَلَى الثَّوْمِ وَتُوقِدُ تَحْتَهُ بِنَارٍ لَيِّنَةٍ كَمَا صَنَعْتَ بِالسَّمَنِ وَاللَّبَنِ ثُمَّ تَعْمِدُ إِلَى عَشْرَةِ دَرَاهِمٍ مِنَ الشُّونِيزِ وَتَدْفُقُهُ دَقًّا نَاعِمًا وَتَنْظِفُ الشُّونِيزَ وَلَا تَنْخَلُهُ وَتَأْخُذُ خَمْسَةَ دَرَاهِمٍ فَلُفْلُ وَمَرَزَنْجُوشٍ وَتَدْفُقُهُ ثُمَّ تَرْمِي فِيهِ وَتُصَيِّرُهُ مِثْلَ خَبِيصَةِ عَلَى النَّارِ ثُمَّ تَجْعَلُهُ فِي إِنَاءٍ لَا يُصَيِّبُهُ الْعُبَارُ وَلَا شَيْءٌ وَلَا رِيحٌ وَيُجْعَلُ فِي الْإِنَاءِ شَيْءٌ مِنْ سَمَنِ بَقْرِ وَتَدُهْنُ بِهِ الْإِنَاءَ ثُمَّ يَدْفَنُ فِي شَعِيرٍ أَوْ رَمَادٍ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَكَلَّمَا عَتِقَ فَهَوَ أَجْوَدُ وَيَأْخُذُ صَاحِبَ الْعِلَّةِ فِي السَّاعَةِ الَّتِي يُصَيِّبُهُ فِيهِ الْأَذَى الشَّدِيدَ مِقْدَارَ حِمَصَةٍ قَالَ فَإِذَا أَتَى عَلَى هَذَا الدَّوَاءِ شَهْرٌ فَهَوَ يُنْفَعُ مِنْ ضَرْبَانِ الضَّرْسِ وَجَمِيعِ مَا يَثُورُ مِنَ الْبَلْغَمِ بَعْدَ أَنْ يَأْخُذَهُ عَلَى الرَّيْقِ مِقْدَارَ

نِصْفِ جَوْزَةٍ وَإِذَا أَتَى عَلَيْهِ شَهْرَانِ فَهُوَ جَيِّدٌ لِلْحُمَى النَّافِضِ يَأْخُذُ مِنْهُ عِنْدَ مَمَامِهِ مِقْدَارَ نِصْفِ جَوْزَةٍ وَهُوَ غَايَةٌ لَهُضْمِ الطَّعَامِ وَكُلُّ دَاءٍ فِي الْعَيْنِ فَإِذَا أَتَى عَلَيْهِ ثَلَاثَةٌ أَشْهُرٍ فَهُوَ جَيِّدٌ مِنَ الْمِرَّةِ الصَّفْرَاءِ وَالبَلْغَمِ الْمُحْتَرِقِ وَهَيَّجَانِ كُلِّ دَاءٍ يَكُونُ مِنَ الصَّفْرَاءِ يَأْخُذُهُ عَلَى الرَّيْقِ فَإِذَا أَتَى عَلَيْهِ أَرْبَعَةٌ أَشْهُرٍ فَهُوَ جَيِّدٌ مِنَ الظُّلْمَةِ يَكُونُ فِي الْعَيْنِ وَالنَّفْسِ الَّذِي يَأْخُذُ الرَّجُلَ إِذَا مَشَى يَأْخُذُهُ بِاللَّيْلِ إِذَا نَامَ وَإِذَا أَتَى عَلَيْهِ خَمْسَةٌ أَشْهُرٍ يُؤْخَذُ دُهْنُ بَنْفَسَجٍ أَوْ دُهْنُ خَلٍّ وَيُؤْخَذُ مِنْ هَذَا الدَّوَاءِ نِصْفَ عَدَسَةٍ تُدَافُ بِالدُّهْنِ وَيَسْعَطُ بِهِ صَاحِبُ الصَّدَاعِ الْمُطْبِقِ فَإِذَا أَتَى عَلَيْهِ سِتَّةٌ أَشْهُرٍ يُؤْخَذُ مِنْهُ قَدْرُ عَدَسَةٍ يَسْعَطُ بِهِ صَاحِبُ الشَّقِيقَةِ بِالبَنْفَسَجِ فِي الْجَانِبِ الَّذِي فِيهِ الْعِلَّةُ وَذَلِكَ عَلَى الرَّيْقِ مِنْ أَوَّلِ النَّهَارِ وَإِذَا أَتَى عَلَيْهِ سَبْعَةٌ أَشْهُرٍ يَنْفَعُ مِنَ الرِّيحِ الَّذِي يَكُونُ فِي الْأَذُنِ يَقَطَّرُ فِيهَا بِدُهْنِ وَرْدٍ مِثْلَ الْعَدَسَةِ مِنْ أَوَّلِ النَّهَارِ إِذَا نَامَ وَإِذَا أَتَى عَلَيْهِ ثَمَانِيَةٌ أَشْهُرٍ يَنْفَعُ مِنَ

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ١٢٧

الْمِرَّةِ الصَّفْرَاءِ وَالدَّاءِ الَّذِي يَخَافُ مِنْهُ الْأَكِلَةُ يُشْرَبُ بِمَاءٍ وَتَدَهْنُ بِأَيِّ دُهْنٍ شِئَتْ وَتَصْنَعُ الدَّوَاءَ وَذَلِكَ عَلَى الرَّيْقِ مَعَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَإِذَا أَتَى عَلَيْهِ تِسْعَةٌ أَشْهُرٍ يَنْفَعُ بِإِذْنِ اللَّهِ مِنَ السَّدْرِ وَكَثْرَةِ النَّوْمِ وَالهَدْيَانِ فِي الْمَنَامِ وَالْوَجَلِ وَالفَرْعِ يُؤْخَذُ بِدُهْنِ بَزْرِ الفُجْلِ عَلَى الرَّيْقِ بِالبَلْبَلَسَةِ وَالحُمَى البَاطِنَةِ وَاخْتِلَاطِ العَقْلِ يُؤْخَذُ مِنْهُ مِثْلُ العَدَسَةِ بِخَلٍّ وَبَيَاضِ العَيْنِ [البَيْضِ] تَشْرَبُهُ عَلَى الرَّيْقِ بِأَيِّ وَجْهِ شِئَتْ عِنْدَ مَمَامِكَ وَإِذَا أَتَى عَلَيْهِ أَحَدَ عَشَرَ شَهْرًا فَإِنَّهُ يَنْفَعُ مِنَ الْمِرَّةِ السُّودَاءِ الَّتِي أَحَذَّ صَاحِبُهَا بِالفَرْعِ وَالْوَسْوَاسِ قَدْرَ الحِمَصَةِ بِدُهْنِ الوَرْدِ وَيَشْرَبُهُ عَلَى الرَّيْقِ بِقَدْرِ الحِمَصَةِ يَشْرَبُهُ عِنْدَ مَمَامِهِ بِغَيْرِ دُهْنٍ وَإِذَا أَتَى عَلَيْهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا يَنْفَعُ مِنَ الفَالِجِ الحَدِيثِ وَالعَتِيقِ بِمَاءِ المَرزَنْجُوشِ يَأْخُذُ مِنْهُ قَدْرَ حِمَصَةٍ وَيَدُهْنُ رِجْلَيْهِ بِالرَّيْتِ وَالمِلْحِ عِنْدَ مَمَامِهِ وَ مِنَ القَابِلَةِ مِثْلَ ذَلِكَ وَيَحْتَمِي مِنَ الخَلِّ وَالبَلْبَلِ وَالسَّمَكِ وَيطْعَمُ بِذَلِكَ مَا يَشَاءُ وَإِذَا أَتَى عَلَيْهِ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ شَهْرًا فَإِنَّهُ يَنْفَعُ مِنَ الدُّبَيْلَةِ وَالصَّحِكِ مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ وَعَبَثِ الرَّجُلِ بِلَحْيَتِهِ يُؤْخَذُ مِنْهُ قَدْرُ الحِمَصَةِ وَيُدَافُ بِمَاءِ السَّدَابِ وَيُشْرَبُ مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ وَإِذَا أَتَى عَلَيْهِ أَرْبَعَةٌ عَشَرَ شَهْرًا يَنْفَعُ مِنَ السُّمُومِ كُلِّهَا وَإِنْ كَانَ سُقِي سَمًا يُؤْخَذُ بِدُرِّ البَادَنْجَانِ فَيَدُقُّ ثُمَّ يَغْلَى عَلَى النَّارِ ثُمَّ يَصْفَى وَيُشْرَبُ مِنْ هَذَا الدَّوَاءِ قَدْرَ الحِمَصَةِ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ أَوْ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ بِمَاءٍ فَاتِرٍ وَلَا يَتَجَاوَزُ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ وَلَيْشْرَبُهُ عِنْدَ السَّحَرِ وَإِذَا أَتَى عَلَيْهِ خَمْسَةٌ عَشَرَ شَهْرًا فَإِنَّهُ يَنْفَعُ مِنَ السَّحَرِ وَالحَامَةِ وَالإِبْرَدَةِ وَالأَرْوَاحِ يُؤْخَذُ مِنْهُ قَدْرُ نِصْفِ بُنْدُوقَةٍ وَيُغْلَى بِتَمْرٍ وَيَشْرَبُهُ إِذَا أَحَذَّ مَضْجَعَهُ وَلَا يَشْرَبُ فِي لَيْلَةٍ وَمِنْ الغَدِ حَتَّى يَطْعَمَ طَعَامًا كَثِيرًا وَإِذَا أَتَى عَلَيْهِ سِتَّةٌ عَشَرَ شَهْرًا يُؤْخَذُ نِصْفَ عَدَسَةٍ فَيُدَافُ بِمَاءِ المَطَرِ مَطَرِ حَدِيثٍ مِنْ يَوْمِهِ أَوْ مِنْ لَيْلَتِهِ أَوْ بَرْدٍ فَيَكْحُلُ صَاحِبُ العَمَى العَتِيقِ وَالحَدِيثِ عُذْوَةً وَعَشِيَّةً وَعِنْدَ مَمَامِهِ أَرْبَعَةَ أَيَّامٍ فَإِنْ بَرَى وَإِلَّا فَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ وَلَا أَرَاهُ يَبْلُغُ الثَّمَانَ حَتَّى يَبْرَأَ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِذَا أَتَى عَلَيْهِ سَبْعَةٌ عَشَرَ شَهْرًا يَنْفَعُ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الجُدَامِ بِدُهْنِ الأَكَارِجِ الأَكَارِجِ البَقْرِ لَا أَكَارِجِ العَنَمِ يُؤْخَذُ مِنْهُ قَدْرُ بُنْدُوقَةٍ يَنْفَعُ عِنْدَ المَنَامِ وَعَلَى الرَّيْقِ وَيُؤْخَذُ مِنْهُ قَدْرُ حَبَّةٍ فَتَدُهْنُ بِهِ جَسَدَكَ يُدْلِكُ ذَلِكَ شَدِيدًا وَيُؤْخَذُ مِنْهُ

شَيْءٌ قَلِيلٌ فَيَسْعَطُ

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ١٢٨

بِهِ بَدْهِنِ الرَّيْتِ رَيْتِ الرَّيْتُونَ أَوْ بَدْهِنِ الْوَرْدِ وَذَلِكَ فِي آخِرِ النَّهَارِ فِي الْحَمَامِ وَإِذَا أَتَى عَلَيْهِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ شَهْرًا يَنْفَعُ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى مِنَ الْبَهَقِ الَّذِي يُشَاكِلُ الْبَرَصَ إِلَّا أَنْ يَشْرَطَ مَوْضِعَهُ فَيَدْمَى وَيُؤْخَذُ مِنَ الدَّوَاءِ مُقَدَّارَ حِمَصَةٍ وَيُسْقَى مَعَ دُهْنِ الْبُنْدُقِ أَوْ دُهْنِ لَوْزٍ مَرَّةً أَوْ دُهْنِ صَنْوَبَرٍ يُسْقَى بَعْدَ الْفَجْرِ وَيَسْعَطُ مِنْهُ بِمُقَدَّارٍ جَيِّدٍ مَعَ ذَلِكَ الدَّهْنِ وَيَذَلُّكَ بِهِ جَسَدَهُ مَعَ الْمِلْحِ قَالَ وَلَا يَنْبَغِي أَنْ تُغَيَّرَ هَذِهِ الْأَدْوِيَّةُ عَنْ حَدِّهَا وَوَضْعِهَا الَّتِي تَقَدَّمَ ذِكْرُهَا لِأَنَّهُ إِنْ خَالَفَ خُولِفَ بِهِ وَلَمْ يَنْتَفِعْ بِشَيْءٍ مِنْهُ وَإِذَا أَتَى عَلَيْهِ تِسْعَةَ عَشَرَ شَهْرًا يُؤْخَذُ حَبُّ الرُّمَّانِ الرُّمَّانِ الْحُلُوِّ فَيَعَصِرُهُ وَيُخْرِجُ مَاءَهُ وَيُؤْخَذُ مِنَ الْحَنْظَلَةِ قَدْرَ حَبَّةٍ فَيُسْقَى مِنَ السَّهْوِ وَالتَّسْيَانِ وَالبَلْعَمِ الْمُحْتَرِقِ وَالحُمَى الْعَتِيْقَةِ وَالحَدِيثَةِ عَلَى الرَّيْقِ بِمَاءِ حَارٍّ وَإِذَا أَتَى عَلَيْهِ عِشْرُونَ شَهْرًا يَنْفَعُ بِإِذْنِ اللَّهِ مِنَ الصَّمَمِ يَنْفَعُ بِمَاءِ الْكُنْدُرِ ثُمَّ يُخْرِجُ مَاءُوهُ فَيَجْعَلُ مَعَهُ مِثْلَ الْعَدْسَةِ اللَّطِيْفَةِ فَتَضْبُهُ فِي أُذُنِهِ فَإِنْ سَمِعَ وَإِلَّا أَسْعَطَ مِنَ الْغَدِ بِذَلِكَ الْمَاءِ بِمِثْلِ الْعَدْسَةِ وَصَبَّ عَلَى يَافُوخِهِ مِنْ فَضْلِ السُّعُوطِ وَالمُبْرَسَمِ إِذَا ثَقُلَ بِهِ وَطَالَ لِسَانُهُ يُؤْخَذُ حَبُّ الْعِنَبِ الْحَامِضِ ثُمَّ يُسْقَى الْمُبْرَسَمِ بِهَذَا الدَّوَاءِ فَإِنَّهُ يَنْتَفِعُ بِهِ وَيُخَفِّفُ عَنْهُ وَكُلَّمَا عَتَقَ كَانَ أَجْوَدَ وَيُؤْخَذُ مِنْهُ الْأَقْلُ

[٢١٧] دواء لجميع الأمراض و العلل

(٣٥٩) مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ الْبُرْسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَرْمِينِيُّ وَكَانَ أَبَا لِلْمُفْضَلِ بْنِ عَمَرَ وَكَانَ الْمُفْضَلُ أَبَا لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَرْمِينِيُّ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانَ السَّنَانِيُّ الرَّاهِرِيُّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ قَالَ الْمُفْضَلُ بْنُ عَمَرَ قَالَ: حَدَّثَنِي الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: هَذَا الدَّوَاءُ دَوَاءُ مُحَمَّدٍ ﷺ وَهُوَ شَبِيهُهُ بِالْدَّوَاءِ الَّذِي أَهْدَى جَبْرِئِيلُ الرُّوحِ الْأَمِينُ ﷺ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ^١ إِلَّا أَنْ فِي هَذَا مَا لَيْسَ فِي ذَلِكَ مِنَ الْعِلَاجِ وَ الزِّيَادَةِ وَ النِّقْصَانِ وَإِنَّمَا هَذِهِ الْأَدْوِيَّةُ مِنْ وَضْعِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْحُكَمَاءِ مِنْ أَوْصِيَاءِ الْأَنْبِيَاءِ فَإِنْ زِيدَ فِيهِ أَوْ نَقِصَ مِنْهُ أَوْ جُعِلَ فِيهِ فَضْلٌ حَبَّةً أَوْ نَقِصَانُ حَبَّةً مِمَّا وَضَعَهُ انْتَفَضَ الْأَصْلُ وَ فَسَدَ

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ١٢٩

الدَّوَاءِ وَ لَمْ يَنْجَحْ لِأَنَّهُمْ مَتَى خَالَفُوهُمْ خُولِفَ بِهِمْ فَهُوَ أَنْ يَأْخُذَ مِنَ الثُّومِ الْمُقَشَّرِ أَرْبَعَةَ أَرْطَالٍ وَ يَصَّبَ عَلَيْهِ فِي الطَّنْجِيرِ أَرْبَعَةَ أَرْطَالٍ لَبَنٍ بَقْرٍ وَيُوقَدُ تَحْتَهُ وَفُودًا لَيْنًا رَقِيْقًا حَتَّى يَشْرِبَهُ ثُمَّ يَصَّبَ عَلَيْهِ أَرْبَعَةَ أَرْطَالٍ سَمْنٍ بَقْرَةٍ فَإِذَا شَرِبَهُ وَ نَضِجَ صَبَّ عَلَيْهِ أَرْبَعَةَ أَرْطَالٍ عَسَلٍ ثُمَّ يُوقَدُ تَحْتَهُ وَفُودًا رَقِيْقًا ثُمَّ يَطْرُحُ عَلَيْهِ وَزَنَ دِرْهَمَيْنِ قِرَاضٍ [قِرَاضًا] ثُمَّ اضْرِبْهُ ضَرْبًا شَدِيدًا حَتَّى يَنْعَقِدَ فَإِذَا انْعَقَدَ وَ نَضِجَ وَ اخْتَلَطَ بِهِ حَوْلَتَهُ وَ

١. تعابير ابن قسنت و تشبيه ابن دارو به داروى روايت قبل بيشرت به كلمات مؤلف كتاب شبيهه است تا روايت. و همچنين است مطالبى كه در ابتداى روايت بعد در باب «دواء محمد» (ﷺ) به سند ذكر شده است.

هُوَ حَازٌّ إِلَى بُسْتُوْقَةٍ وَشَدَدَتْ رَأْسَهُ وَدَفَنَتْهُ فِي شَعِيرٍ أَوْ تُرَابٍ طَيِّبٍ مُدَّةَ أَيَّامِ الصَّيْفِ فَإِذَا جَاءَ الشِّتَاءُ أَخَذَتْ مِنْهُ كُلَّ عَدَاةٍ مِثْلَ الْجَوْزَةِ الْكَبِيرَةِ عَلَى الرَّيْقِ فَهُوَ دَوَاءٌ جَامِعٌ لِكُلِّ شَيْءٍ دَقَّ أَوْ جَلَّ صَغِيرٍ أَوْ كَبِيرٍ وَهُوَ مُجَرَّبٌ مَعْرُوفٌ عِنْدَ الْمُؤْمِنِينَ

[۲۱۸] دواء محمد ﷺ

(۳۶۰) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ عِيْسَى عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: فِي دَوَاءِ مُحَمَّدٍ عليه السلام الَّذِي لَا يُؤْخَذُ لِشَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ إِلَّا نَفَعَ صَاحِبَهُ هُوَ لِمَا يُشْرَبُ لَهُ مِنْ جَمِيعِ الْعِلَلِ وَالْأَرْوَاحِ فَاسْتَعْمِلْهُ وَعَلِّمَهُ إِخْوَانَكَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّ لَكَ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ يَنْتَفِعُ بِهِ عِتْقٌ رَقَبَةٍ مِنَ النَّارِ

[۲۱۹] لقلة الولد

(۳۶۱) أَحْمَدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ أَبِي لَيْلَى قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْأَوَّلِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ عليه السلام: أَنَّ رَجُلًا شَكَا إِلَيْهِ قَلَّةَ الْوَلَدِ وَأَنَّهُ يَطْلُبُ الْوَلَدَ مِنَ الْإِمَاءِ وَالْحَرَائِرِ فَلَا يَرْزُقُ لَهُ وَهُوَ ابْنُ سِتِّينَ سَنَةً فَقَالَ عليه السلام قُلْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي دُبُرِ صَلَاتِكَ الْمَكْتُوبَةِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ وَفِي دُبُرِ صَلَاةِ الْفَجْرِ سُبْحَانَ اللَّهِ سَبْعِينَ مَرَّةً وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ سَبْعِينَ مَرَّةً وَتَحْتِمُهُ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا»^۲ ثُمَّ وَاقِعِ امْرَأَتَكَ اللَّيْلَةَ الثَّلَاثَةَ

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۱۳۰

فَإِنَّكَ تَرْزُقُ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَكَرًا سَوِيًّا قَالَ فَفَعَلْتُ ذَلِكَ وَ لَمْ يَحْوِلْ [يَحْلِلْ] الْحَوْلُ حَتَّى رَزِقْتُ قُرَّةَ عَيْنٍ

۱. سليمان بن جعفر الجعفری از امام باقر عليه السلام نقل نمی کند. (رک: نجاشی، ص ۱۸۲). البته نقل عبدالرحمن بن ابی نجران از او در برخی از روایات مشاهده می شود. (برای نمونه رک: کافی، ج ۱، ص ۲۸۶ و نیز ج ۶، ص ۸). نکته جالب اینکه مشابه همین دستور برای بچه دار شدن در از طریق عبد الرحمن بن ابی نجران از سلیمان بن جعفر با دو واسطه از امام باقر عليه السلام در کافی چنین نقل شده است: الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ السِّيَّارِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ شَيْخِ مَدْيَنِيِّ عَنْ زُرَّازَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ وَقَدَ إِلَى هِشَامِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ فَأَبْطَأَ عَلَيْهِ الْإِذْنَ حَتَّى اغْتَمَّ وَ كَانَ لَهُ حَاجِبٌ كَثِيرٌ الدُّنْيَا وَ لَا يُولَدُ لَهُ فَدَنَا مِنْهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ لَهُ هَلْ لَكَ أَنْ تُوَصِّلَنِي إِلَى هِشَامٍ وَ أَعْلَمَكَ دُعَاءَ يُولَدُ لَكَ قَالَ نَعَمْ فَأَوْصَلَهُ إِلَى هِشَامٍ وَ قَضَى لَهُ جَمِيعَ حَوَائِجِهِ قَالَ فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ لَهُ الْحَاجِبُ جُعِلْتُ فِدَاكَ الدُّعَاءَ الَّذِي قُلْتَ لِي قَالَ لَهُ نَعَمْ فُلْ فِي كُلِّ يَوْمٍ إِذَا أَصْبَحْتَ وَ أَمْسَيْتَ - سُبْحَانَ اللَّهِ سَبْعِينَ مَرَّةً وَ تَسْتَغْفِرُ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَ تُسَبِّحُ تِسْعَ مَرَّاتٍ وَ تَحْتِمُ الْعَاثِرَةَ بِالْاسْتِغْفَارِ ثُمَّ تَقُولُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا. يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا. وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَيْنَ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا»^۱ فَقَالَهَا الْحَاجِبُ فَرَزَقَ ذُرِّيَّةً كَثِيرَةً وَ كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ يَصِلُ أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ سُلَيْمَانُ فَقُلْتُهَا وَ قَدْ تَزَوَّجْتُ ابْنَةَ عَمِّ لِي فَأَبْطَأَ عَلَيَّ الْوَلَدُ مِنْهَا وَ عَلِمْتُهَا أَهْلِي فَرَزِقْتُ وَ لَدَا وَ زَعَمَتِ الْمَرْأَةُ أَنَّهَا مَتَى تَسْأَلُ أَنْ تَحْمِلَ حَمَلَتْ إِذَا قَالَتْهَا وَ عَلِمْتُهَا غَيْرَ وَاحِدٍ مِنَ الْهَاشِمِيِّينَ مِمَّنْ لَمْ يَكُنْ يُولَدُ لَهُمْ فَوَلِدَ لَهُمْ وَ لَدَّ كَثِيرٌ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ. در هر صورت به نظر کاملا واضح می رسد که این دو روایت نسخ مختلف یک اصل هستند.

[۲۲۰] للجماع

(۳۶۲) مُحَمَّدُ بْنُ الْعِيسِ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ عُثْمَانَ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنِّي أَشْتَرِي الْجَوَارِيَ فَأُحِبُّ أَنْ تَعَلِّمَنِي شَيْئاً أَقْوَى بِهِ عَلَيْهِنَ فَقَالَ خُذْ بَصَالاً أَيْضَ فَقَطِّعْهُ صِغَاراً وَاقْلِهِ بِالزَّيْتِ ثُمَّ خُذْ بَيْضاً فَاقْفِضْهُ فِي قِصْعَةٍ وَدِّرْ عَلَيْهِ شَيْئاً مِنَ الْمِلْحِ ثُمَّ اكْتَبِنَهُ عَلَى الْبَصْلِ وَالزَّيْتِ وَاقْلِهِ وَ كُلِّ مِنْهُ قَالَ إِسْحَاقُ فَفَعَلْتُهُ فَكُنْتُ لَا أُرِيدُ مِنْهُنَّ شَيْئاً إِلَّا نِلْتُهُ^۱ وَ

(۳۶۳) وَ عَنْهُ عليه السلام: قَالَ لِأَخَرَ تَسْجُدُ سَجْدَةً ثُمَّ تَقُولُ اللَّهُمَّ أَدِمْ فِيهِنَّ لَدَّتِي وَ كَثِّرْ فِيهِنَّ رُغْبَتِي وَ قَوِّ

عَلَيْهِنَّ صَعْفِي جَلالاً [حالا] مِنْ عِنْدِكَ يَا سَيِّدِي

(۳۶۴) وَ قَالَ: الْكُحْلُ يَزِيدُ فِي الْمُضَاجِعَةِ^۲ وَ الْحِنَاءُ يَزِيدُ فِيهَا^۳

(۳۶۵) وَ قَالَ عليه السلام: اللَّبْنُ الْحَلِيبُ نَافِعٌ لِمَنْ نَفَرَ عَلَيْهِ مَاءَ الظَّهْرِ

(۳۶۶) وَ عَنْ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَنْ عَدِمَ الْوَلَدَ فَلْيَأْكُلِ الْبَيْضَ وَ لْيُكْثِرْ مِنْهُ فَإِنَّهُ يُكْثِرُ النَّسْلَ^۴

(۳۶۷) وَ قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: عَلَيْكَ بِالْهِنْدَبَاءِ فَإِنَّهُ يَزِيدُ فِي الْمَاءِ وَ يُحَسِّنُ اللَّوْنَ وَ هُوَ حَارٌّ لَبِنٌ يَزِيدُ

۱. مشابه این روایت در مکارم الاخلاق (ص ۱۹۵) چنین آمده است: عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أَشْتَرِي الْجَوَارِيَ فَأُحِبُّ أَنْ تَعَلِّمَنِي شَيْئاً أَقْوَى عَلَيْهِنَ قَالَ خُذْ بَصَالاً وَ قَطِّعْهُ صِغَاراً وَ اقْلِهِ بِالزَّيْتِ وَ خُذْ بَيْضاً فَاقْفِضْهُ فِي صَحْفَةٍ وَ دِرْ عَلَيْهِ شَيْئاً مِنَ الْمِلْحِ فَادْرُزْهُ عَلَى الْبَصْلِ وَ الزَّيْتِ وَ اقْلِهِ شَيْئاً ثُمَّ كُلِّ مِنْهُ قَالَ فَفَعَلْتُ فَكُنْتُ لَا أُرِيدُ مِنْهُنَّ شَيْئاً إِلَّا وَ قَدَرْتُ عَلَيْهِ.

۲. اجزای این دستور ارای خاصیت تقویت قوه شهوت هستند. به عنوان مثال ابن سینا در مورد پیاز می گوید (قانون، ج ۱، ص ۳۶۱): وَ جَمِيعُ أَنْوَاعِ الْبَصْلِ مَهِيجٌ لِلْبَاهِ. اما زیت در برخی از ترکیبها به دلیل گرم بودنش افزایش دهنده قوه باه است ولی ظاهراً به صورت تنهایی و بدون چیز دیگر کم کننده منی است. رک: قانون، ج ۳، ص ۴۱۹ و نیز منافع الاغذیه و دفع مضارها، ص ۱۳۴. همچنین ابن سینا در مورد تخم مرغ می گوید: وَ جَمِيعُ الْبَيْضِ لَا سِيْمَا بَيْضَ الْعَصَافِيرِ يَزِيدُ فِي الْبَاهِ. (القانون، ج ۱، ص ۳۶۷)

۳. در مکارم الاخلاق (ص ۴۶): «المباضة» آمده است. و همچنین در کافی (ج ۶، ص ۴۹۴) نیز چنین آمده است: ابْنُ فَضَّالٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: الْكُحْلُ يَزِيدُ فِي الْمُبَاضَعَةِ.

۴. می توان به عنوان شاهد برای قسمت دوم روایت به این روایات اشاره کرد: کافی، ج ۶، ص ۴۸۰: أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مُوسَى الْوَرَّاقِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: دَخَلَ قَوْمٌ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَرَأَوْهُ مُخْتَضِباً بِالسَّوَادِ فَسَأَلُوهُ فَقَالَ إِنِّي رَجُلٌ أَحَبُّ النِّسَاءِ وَ أَنَا أَتَّصَعُّ لَهُنَّ. وَ الْبَتَّةُ رَوَايَاتٌ بَعْدَى صَرِيحٍ فِي مَطْلَبِ اسْتِغْفَارِ الْبَاهِ. کافی، ج ۶، ص ۴۸۱: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: فِي الْخِطَابِ ثَلَاثُ خِصَالٍ مَهْيَبَةٌ فِي الْحَرْبِ وَ مَحَبَّةٌ إِلَى النِّسَاءِ وَ يَزِيدُ فِي الْبَاهِ.

۵. در کتاب محاسن (ج ۲، ص ۴۸۱) چنین آمده است: ۵۰۶ عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ الْأَصْبَغِ عَنْ عَلِيِّ عليه السلام قَالَ: إِنَّ نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ سَكَأَ إِلَى اللَّهِ قَلَّةَ النَّسْلِ فِي أُمَّتِهِ فَأَمَرَهُ أَنْ يَأْمُرَهُمْ بِأَكْلِ الْبَيْضِ فَفَعَلُوا فَكَثُرَ النَّسْلُ فِيهِمْ. ۵۰۷ عَنْهُ عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ الْكُوفِيِّ وَ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ الْقَنْدَوِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَكَأَ نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ إِلَى رَبِّهِ قَلَّةَ الْوَلَدِ فَأَمَرَهُ بِأَكْلِ الْبَيْضِ. ۵۰۸ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبِقَطِينِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ سَكَأَ إِلَى اللَّهِ قَلَّةَ النَّسْلِ فَقَالَ لَهُ كُلِّ اللَّحْمِ بِالْبَيْضِ. ۵۰۹ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ عَنْ عَمْرِ بْنِ أَبِي حَسَنَةَ الْجَمَّالِ قَالَ: سَكَوْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَلَّةَ الْوَلَدِ فَقَالَ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ وَ كُلِّ الْبَيْضَ بِالْبَصْلِ. ۵۱۰ عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ أَكْبُرُوا مِنَ الْبَيْضِ فَإِنَّهُ يَزِيدُ فِي الْوَلَدِ. ۵۱۱ عَنْهُ عَنْ نُوحِ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ كَامِلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَنْ عَدِمَ الْوَلَدَ فَلْيَأْكُلِ الْبَيْضَ وَ لْيُكْثِرْ مِنْهُ.

في الولد الذكور^۱

(۳۶۸) وَعَنْ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنِّي مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ وَقَدْ انْقَرَضُوا وَ لَيْسَ لِي وَلَدٌ قَالَ فَادْعُ اللَّهَ تَعَالَى وَ أَنْتَ سَاجِدٌ وَقُلْ ﴿ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ﴾^۲ ﴿ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ﴾^۳ وَ لِيَكُنْ ذَلِكَ فِي الرِّكَعَةِ الْأَخِيرَةِ مِنْ صَلَاةِ الْعَتَمَةِ ثُمَّ جَامِعَ أَهْلَكَ مِنْ لَيْلَتِكَ قَالَ الْحَارِثُ بْنُ الْمُغِيرَةَ فَفَعَلْتُ فَوُلِدَ لِي عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۱۳۱

[۲۲۱] في الأوقات المكروهة للجماع

(۳۶۹) أَحْمَدُ بْنُ الْحَضِيْبِ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا النَّضْرُ بْنُ سُوَيْدٍ عَنْ فَصَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ^۴ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام جَعِلْتُ فِدَاكَ هَلْ يُكْرَهُ فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ الْجَمَاعُ؟ قَالَ

۱. در کتاب مکارم الاخلاق (ص ۱۷۸) چنین آمده است: عَنْ السَّيَّارِيِّ يَرْفَعُهُ قَالَ عَلَيْكَ بِالْهَنْدَبَاءِ فَإِنَّهُ يَزِيدُ فِي الْمَاءِ وَ يُحَسِّنُ الْوَلَدَ وَ هُوَ حَارٌّ لَيْلِيٌّ يَزِيدُ فِي الْوَلَدِ الذُّكُورِ. وَ نِزِ كِتَابِ كَافِي (ج ۶، ص ۳۶۳) جَنِينَ امْدَه اسست: مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ جَمِيعاً عَنْ الْحَجَّالِ عَنْ ثَعْلَبَةَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: عَلَيْكَ بِالْهَنْدَبَاءِ فَإِنَّهُ يَزِيدُ فِي الْمَاءِ وَ يُحَسِّنُ الْوَلَدَ وَ هُوَ حَارٌّ لَيْلِيٌّ يَزِيدُ فِي الْوَلَدِ الذُّكُورَةِ. قسمت اول ابن تعابیر در محاسن (ج ۲، ص ۵۰۹) نیز آمده است.

۲. نسخه‌ای از ابن روایت در کتاب کافی (ج ۶، ص ۸) چنین آمده است: مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ الْحَارِثِ النَّضْرِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنِّي مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ وَقَدْ انْقَرَضُوا وَ لَيْسَ لِي وَلَدٌ قَالَ ادْعُ وَ أَنْتَ سَاجِدٌ - رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ قَالَ فَفَعَلْتُ فَوُلِدَ لِي عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ.

۳. سوره آل عمران، آیه ۳۸.

۴. سوره انبیاء، آیه ۸۹.

۵. نسخه‌ای از ابن روایت در کافی (ج ۵، ص ۴۹۸) چنین آمده است: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ هَلْ يُكْرَهُ الْجَمَاعُ فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ وَ إِنْ كَانَ حَلَالًا قَالَ نَعَمْ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ مِنْ مَغِيبِ الشَّمْسِ إِلَى مَغِيبِ الشَّمْفِقِ وَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي تَنْكَسِفُ فِيهِ الشَّمْسُ وَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي يَنْخَسِفُ فِيهَا الْقَمَرُ وَ فِي اللَّيْلَةِ وَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي يَكُونُ فِيهِمَا الرِّيحُ السُّودَاءُ وَ الرِّيحُ الْحُمْرَاءُ وَ الرِّيحُ الصَّفْرَاءُ وَ الْيَسُومُ وَ اللَّيْلَةُ الَّتِي يَكُونُ فِيهِمَا الزَّلْزَلَةُ - وَ لَقَدْ بَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عِنْدَ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ فِي لَيْلَةٍ انْكَسَفَ فِيهَا الْقَمَرُ فَلَمْ يَكُنْ مِنْهُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ مَا كَانَ يَكُونُ مِنْهُ فِي غَيْرِهَا حَتَّى أَصْبَحَ فَقَالَتْ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَيْبَعْضُ كَانَ مِنْكَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ قَالَ لَا وَ لَكِنْ هَذِهِ الْآيَةُ ظَهَرَتْ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فَكَرِهْتُ أَنْ أَتَلَدَّ وَ أَلْهُوَ فِيهَا وَ قَدْ عَيَّرَ اللَّهُ أَقْوَامًا فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ - إِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ فَذَرَهُمْ حَتَّى يَلْقَاوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ

ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام وَ إِبْنُ اللَّهِ لَا يُجَامِعُ أَحَدٌ فِي هَذِهِ الْأَوْقَاتِ الَّتِي نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَنْهَا وَ قَدْ انْتَهَى إِلَيْهَا الْخَبِرُ فَيُزْرَقُ وَ لَدَا فَيَرَى فِي وَلَدِهِ ذَلِكَ مَا يُحِبُّ. که بر این اساس می توان فهمید که در سند سقطی رخ داده است و اسم پدر عبد الرحمن بن سالم باید بین امام و راوی اخیر در سند طب الائمه باشد. مشابه همین روایت که در آنجا اسم پدر هم هست، در محاسن (ج ۲، ص ۳۱۱) و نیز الاختصاص (ص ۲۱۸) آمده است. البته این روایت به سند کاملاً متفاوتی در کتاب فقیه (ج ۳، ص ۴۰۳) چنین آمده است: رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ أَيُّ كُرْهٍ الْجَمَاعُ فِي سَاعَةٍ مِنَ السَّاعَاتِ قَالَ نَعَمْ يُكْرَهُ فِي لَيْلَةٍ يَنْخَسِفُ فِيهَا الْقَمَرُ وَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي تَنْكَسِفُ فِيهِ الشَّمْسُ وَ فِيمَا بَيْنَ غُرُوبِ الشَّمْسِ إِلَى أَنْ يَغِيبَ الشَّمْفِقُ وَ مِنْ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ فِي الرِّيحِ السُّودَاءِ وَ الْحُمْرَاءِ وَ الصَّفْرَاءِ وَ الزَّلْزَلَةِ وَ لَقَدْ بَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَيْلَةً عِنْدَ بَعْضِ نِسَائِهِ فَانْخَسَفَ

نَعَمْ وَإِنْ كَانَ حَلَالًا يُكْرَهُ مَا بَيَّنَّ طُلُوعَ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ وَمَا بَيَّنَّ مَغِيبَ الشَّمْسِ إِلَى سُقُوطِ الشَّفَقِ وَفِي الْيَوْمِ الَّذِي تَنَكَّسَ فِيهِ الشَّمْسُ وَفِي اللَّيْلَةِ وَالْيَوْمِ الَّذِي تَكُونُ فِيهِ الرِّزْلَةُ وَالرِّيْحُ السَّوْدَاءُ وَالرِّيْحُ الْحُمْرَاءُ وَالصَّفْرَاءُ وَلَقَدْ بَاتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَعَ بَعْضِ نِسَائِهِ فِي لَيْلَةٍ انْكَسَفَ فِيهَا الْقَمَرُ فَلَمْ يَكُنْ مِنْهُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ شَيْءٌ مِمَّا كَانَ فِي غَيْرِهَا مِنَ اللَّيَالِي فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لِيُبْغِضَ كَانَ هَذَا الْجَفَاءُ فَقَالَ ﷺ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْآيَةَ ظَهَرَتْ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فَكَرِهْتُ أَنْ أَتَلَذَّذَ وَأَلْهُو فِيهَا وَأَتَشَبَّهَ بِقَوْمٍ عَيْرَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ﴾^١ فَذَرَهُمْ يُجُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يَلْقَاوَا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ﴾^٢ وَقَوْلُهُ ﴿حَتَّى يَلْقَاوَا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ﴾^٣ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَائِمُّ اللَّهِ لَا يُجَامِعُ أَحَدٌ فِي هَذِهِ الْأَوْقَاتِ الَّتِي كَرِهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْجَمَاعَ فِيهَا ثُمَّ رَزَقَ لَهُ وَلَدٌ فَبَرَى فِي وُلْدِهِ مَا لَا يُحِبُّ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ عَلِيمٌ مَا نَهَى عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْأَوْقَاتِ وَكَرِهَ فِيهَا الْجَمَاعَ وَاللَّهُوَ وَاللَّذَّةُ وَاعْلَمْ يَا ابْنَ سَالِمٍ أَنَّ مَنْ لَا يَجْتَنِبُ اللَّهْوَ وَاللَّذَّةَ عِنْدَ ظُهُورِ الْآيَاتِ كَانَ مَمَّنْ يَتَّخِذُ ﴿آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا﴾^٤

[٢٢٢] الجماع في ليلة الهلال

(٣٧٠) عَبْدُ اللَّهِ وَ الْحُسَيْنُ ابْنَا بَسْطَامَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلْفٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْجَهْمِ عَنْ سَعْدِ الْمَوْلَى قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَاكَ وَالْجَمَاعَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي يَهْلُ فِيهَا الْهِلَالُ فَإِنَّكَ إِنْ فَعَلْتَ ثُمَّ رَزِقْتَ وَلَدًا كَانَ مَخْبُوطًا

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ١٣٢

قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ وَ لِمَ تَكْرَهُونَ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ أَمَا تَرَى الْمَصْرُوعَ أَكْثَرُهُمْ لَا يُصْرَعُ إِلَّا فِي رَأْسِ الْهِلَالِ^٥

الْقَمَرُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ فَلَمْ يَكُنْ مِنْهُ شَيْءٌ فَقَالَتْ لَهُ زَوْجَتُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَا بَيْتُ أَنْتَ وَأُمِّي أَكُلُ هَذَا لِيُبْغِضَ فَقَالَ وَيْحَكَ حَدَّثَ هَذَا الْحَادِثُ فِي السَّمَاءِ فَكَرِهْتُ أَنْ أَتَلَذَّذَ وَأَدْخُلَ فِي شَيْءٍ وَلَقَدْ عَيَّرَ اللَّهُ تَعَالَى قَوْمًا فَقَالَ - وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ وَائِمُّ اللَّهِ لَا يُجَامِعُ أَحَدٌ فِي هَذِهِ السَّاعَاتِ الَّتِي وَصَفْتُ فَيَزُوقُ مِنْ جَمَاعِهِ وَلَدًا وَقَدْ سَمِعَ هَذَا الْحَدِيثَ فَبَرَى مَا يُحِبُّ. إِبْنُ رَوَابِتَ بِهِ سِنْدُ الْخَيْرِ فِي تَهْذِيبِ (ج٧، ص٤١١) نَبِيذُ أَمَدِهِ اسْت.

١. سورة طور، آية ٤٤.

٢. دو آية در قرآن کریم دقیقاً به همین صورت است. سورة زخرف، آية ٨٣ و سورة معارج، آية ٤٢.

٣. سورة طور، آية ٤٥.

٤. سورة جاثية، آية ٣٥.

٥. مشابه مضمون این روایت در کافی (ج٥، ص٤٩٩) چنین آمده است: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ أَتَى أَهْلَهُ فِي مُحَاقِ الشَّهْرِ فَلَيْسَ لَهُمْ لِسَطُ الْوَلَدِ. برای مشاهده بقیه روایات در این مضمون رک: جامع احادیث الشیعة، ج٢٥، ص٢٥٦، باب (٤١) باب کراهة التزویج و القمر فی العقر و فی محاق الشهر.

[۲۲۳] في الجماع ليلة النصف من الشهر

(۳۷۱) أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ التَّبَسَاوِيرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا النَّضْرُ بْنُ سُوَيْدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عليه السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ أَتَكْرَهُونَ مِنَ الْعِشْيَانِ عِنْدَ مُسْتَهَلِّ الْهَلَالِ وَفِي النِّصْفِ مِنَ الشَّهْرِ؟ قَالَ لِأَنَّ الْمَصْرُوعَ أَكْثَرَ مَا يُصْرَعُ فِي هَذَيْنِ الْوَقْتَيْنِ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ عَرَفْتُ مُسْتَهَلِّ الْهَلَالِ فَمَا بَالُ النِّصْفِ مِنَ الشَّهْرِ قَالَ إِنَّ الْهَلَالَ يَتَحَوَّلُ مِنْ حَالِهِ إِلَى حَالِهِ وَيَأْخُذُ فِي التَّقْصَانِ فَإِنْ فَعَلَ ذَلِكَ ثُمَّ رَزِقَ وَلَدًا كَانَ مَقِيلًا فَقِيرًا ضَيِّبًا مُمْتَحِنًا

[۲۲۴] فيمن يجامع وهو مختضب

(۳۷۲) مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الرُّسَيْيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَرْمِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانِ الزَّاهِرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ طَبْيَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زَيْنَبٍ^۲ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَنَّهُ قَالَ لِرَجُلٍ مِنْ أَوْلِيَانِهِ لَا تَجَامِعْ أَهْلَكَ وَ أَنْتَ مُخْتَضِبٌ فَإِنَّكَ إِنْ رَزِقْتَ وَلَدًا كَانَ مُخْتَضِبًا

[۲۲۵] في الجماع ليلة السفر

(۳۷۳) مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَرَّرٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمَقْدَامِ عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ عليه السلام قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: كَرِهَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي يُرِيدُ فِيهَا الرَّجُلُ سَفْرًا وَقَالَ إِنْ رَزِقَ وَلَدًا كَانَ أَحْوَلًا [أَحْوَل]^۴

(۳۷۴) وَعَنْ الْبَاقِرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۱۳۳

لأَصْحَابِهِ اجْتَنَبُوا الْعِشْيَانَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي تُرِيدُونَ فِيهَا السَّفَرَ فَإِنَّ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ ثُمَّ رَزِقَ وَلَدًا كَانَ أَحْوَلًا [أَحْوَل]

۱. مضمون این روایت در روایات متعددی آمده است، از جمله در تحف العقول، ص ۱۰ چنین آمده است: يَا عَلِيُّ لَا تَجَامِعْ أَهْلَكَ لَيْلَةَ النِّصْفِ وَلَا لَيْلَةَ الْهَلَالِ أَمَا رَأَيْتَ الْمَجْنُونُ يُصْرَعُ فِي لَيْلَةِ الْهَلَالِ وَ لَيْلَةَ النِّصْفِ كَثِيرًا. برای مشاهده روایات هم مضمون با این روایت رک: وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۲۸، ۶۴. بَابُ كَرَاهَةِ الْجَمَاعِ فِي أَوَّلِ الشَّهْرِ إِلَّا شَهْرَ رَمَضَانَ فَيَسْتَحَبُّ وَيُكْرَهُ فِي نِصْفِ الشَّهْرِ وَ فِي آخِرِهِ.

۲. این سند از اسناد بسنیار پر تکرار در کتاب طب الأئمة است و لذا بر اساس سائر اسناد صحیح: محمد بن اسماعیل بن ابی زینب است که ظاهرا مراد جدی از آن همان ابو الخطاب معروف است.

۳. اینکه جماع در حالتی خاص منجر به تخنث فرزند می شود در وصیت پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم به امیرالمؤمنین عليه السلام چنین آمده است: لَا تَجَامِعْ امْرَأَتَكَ بِشَهْوَةِ امْرَأَةٍ غَيْرِكَ فَإِنَّهُ إِنْ قَضَى بَيْنَكُمَا وَلَدٌ يَكُونُ مُخْتَضِبًا مُؤْتَمًا مُتَدَلِّلًا. (اختصاص، ص ۱۳۳) (ع در حالتی خاص منجر به تخنث فرزند می شود در وصیت پیغمبر به امیرالمؤمنین عليه السلام چنین آمده است: ی زینب است که ظاهرا مراد ج

۴. در همان وصیت پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم به امیرالمؤمنین عليه السلام چنین آمده است: يَا عَلِيُّ لَا تَجَامِعْ امْرَأَتَكَ بَعْدَ الظُّهْرِ فَإِنَّهُ إِنْ قَضَى بَيْنَكُمَا وَلَدٌ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ يَكُونُ أَحْوَلًا وَ الشَّيْطَانُ يُفْرَحُ بِالْأَحْوَلِ مِنَ الْإِنْسَانِ. (اختصاص، ص ۱۳۳)

[٢٢٦] في الجماع عند الصبيان

(٣٧٥) أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْخَلِيلِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْوَلِيدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنِ الثُّغَمَانِ بْنِ يَعْلَى عَنْ جَابِرٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِيَّاكَ وَالْجَمَاعَ حَيْثُ يَرَاكَ صَبِيٌّ يُحْسِنُ أَنْ يَصِفَ حَالَكَ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ كَرَاهَةَ النَّبِيعَةِ قَالَ لَا فَإِنَّكَ إِنْ رَزِقْتَ وَلَدًا كَانَ شُهْرَةً وَعِلْمًا فِي الْفِسْقِ وَالْفُجُورِ^٢

(٣٧٦) خَلْفُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَرْوَانَ الرَّغْفَرَانِيُّ عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ سَلَمَةَ بَيْعِ السَّابِرِيِّ عَنِ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ قَالَ لِي إِيَّاكَ أَنْ تُجَامِعَ أَهْلَكَ وَصَبِيٌّ يَنْظُرُ إِلَيْكَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَكْرَهُ ذَلِكَ أَشَدَّ كَرَاهَةٍ^٣

[٢٢٧] مجامعة الحرّة بين يدي الحرّة

(٣٧٧) الْمُنْدُؤُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلَّانُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ ذَرِيحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تُجَامِعِ الْحُرَّةَ بَيْنَ يَدَيْ الْحُرَّةِ فَأَمَّا الْإِمَاءُ بَيْنَ يَدَيْ الْإِمَاءِ فَلَا بَأْسَ^٤

[٢٢٨] عوذة للحيوان من العين

(٣٧٨) أَحْمَدُ بْنُ الْحَارِثِ قَالَ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي عُوذَةِ الْحَيَوَانَ وَقَالَ هِيَ مَحْفُوظَةٌ عِنْدَهُمْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ خَرَجَ عَيْنُ السَّوْءِ مِنْ بَيْنِ لَحْمِهِ وَجِلْدِهِ وَعَظْمِهِ وَعَصْبِهِ وَعُرُوقِهِ فَلَقِيهَا جَبْرَائِيلُ وَمِيكَائِيلُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقَالَا أَيْنَ تَذْهَبِينَ أَيُّهَا

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ١٣٤

الْعَيْنَةُ؟ قَالَتْ أَذْهَبُ إِلَى الْجَمَلِ فَأَطْرَحُهُ مِنْ قَطَارِهِ وَالدَّابَّةَ مِنْ مَقْوَدِهَا وَالْحِمَارَ مِنْ آكَامِهِ وَالصَّبِيَّ مِنْ حَجَرِ أُمِّهِ وَالْقِيَّ الرَّجُلَ الثِّيَابِ [السَّابِ] الْمُمْتَلِيَّ مِنْ قَدَمَيْهِ فَقَالَا لَهَا أَذْهَبِي أَيُّهَا الْعَيْنَةُ إِلَى الْبَرِّيَّةِ فَتَمَّ حَيَّةٌ لَهَا عَيْنَانِ عَيْنٌ مِنْ مَاءٍ وَعَيْنٌ مِنْ نَارٍ وَكَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى عَيْنِ السَّوْءِ وَعَبَسَ حَابِسُ [عَابِسٍ] وَحَجَرَ يَابِسٍ وَنَفْسٍ نَافِسٍ وَنَارٍ قَابِسٍ رَدَدْتُ بِعَوْنِ اللَّهِ عَيْنَ السَّوْءِ إِلَى أَهْلِهِ وَفِي جَنبِيهِ وَكَسَحَيْهِ وَفِي

١. نسخه شيخ حر عاملي، ج ٢٠، ص ١٣٤، به جای این لفظ، «الشنعة» آمده است که به مضمون مورد بحث نزدیکتر است.

٢. برای مشاهده مجموع روایات در این موضوع رک: جامع احادیث الشيعة، ج ٢٥، ص ٤٣٧، باب (١٥) باب كراهة مجامعة المرأة أو الجارية وفي البيت صبى أو صبينة أو خادم أو غيرها.

٣. برای مشاهده مجموع روایات در این موضوع رک: جامع احادیث الشيعة، ج ٢٥، ص ٤٣٧، باب (١٥) باب كراهة مجامعة المرأة أو الجارية وفي البيت صبى أو صبينة أو خادم أو غيرها.

٤. برای مشاهده مجموع روایات در این موضوع رک: جامع احادیث الشيعة، ج ٢٥، ص ٤٣٦، باب (١٤) باب حكم مجامعة الحرّة بين يدي الحرّة والأمة بين يدي الأمة وحكم النوم بين الحرّتين والأمتين.

أَحَبُّ خُلَايَاهِ إِلَيْهِ بِعَزِيمَةِ اللَّهِ وَقَوْلِهِ ﴿أَوْ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾^۱ ﴿فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ﴾^۲ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ^۳

۱۲۲۹] في أكل الرمان بشحمه^{۵۰۴}

(۳۷۹) سُلَيْمَانُ بْنُ مُحَمَّدٍ مُؤَدِّنُ مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عَيْسَى الْكِلَابِيُّ

۱. سوره انبياء، آیه ۳۰.
۲. سوره ملک، آیه ۳ و ۴.
۳. مضمون‌های متعددی برای چشم زخم در روایات آمده است که احیانا در برخی از فرازاها از جمله آیه موجود در این دستور مشترک هستند. برای نمونه رک: بحار، ج ۹۲، ص ۴۲ و ۱۳۳ و مکارم الاخلاق، ص ۴۱۵.
۴. در طب قدیم به این صورتی که در روایات بحث «انار» و خوردن آن به همراه سفیدی‌های داخل آن مطرح شده است، مطرح نشده است. بین اطبای قدیم در این زمینه اختلاف نظراتی هست و در ضمن معمولاً انواع خاصی از انار را دارای خاصیتی می‌دانند و کمتر در عبارات آن‌ها می‌توان چنین عموماًتی یافت.
- به عنوان مثال زکریای رازی (ج ۲۰، ص ۱۷۲) از روفس یکی از اطبای قدیم، چنین نقل می‌کند: و قال روفس: الرمان الحامض رديء للمعدة، يجرد الأمعاء، و يكثر الدم. و قال في كتاب آخر: الرمان الحلو يلين البطن و يهيج رياحا بسيرة. و قال في «كتاب التدبير»: الرمان الحامض ينفع خفقان الفؤاد، و الحلو ليس بسريع الهضم. همو در همان از بولس چنین نقل می‌کند: قال بولس: أما الحلو منه فإن في كله قوة قابضة، إلا أنها في الحامض أكثر، و من أجل ذلك يبرد و يجفف؛ و أما سائر الأفعال فإنها فيه أقل، و العفص منه يبرد تبريدا أكثر من الحلو، و هو يجفف أكثر، و يصلح للمعدة؛ و الحامض يبرد أكثر مع شيء من الجلاء. همو در همان (ص ۱۷۱) چنین نقل می‌کند: قال د: كله جيد الكيموس، جيد للمعدة، قليل الغذاء. و الحلو يولد حرارة قليلة في المعدة و نفخا؛ و لذلك لا يصلح للمحرورين. و الحامض ينفع المعدة الملتهبة و هو أكثر إدرازا للبول من غيره من الرمان و أشد قبضا. و حب الرمان الحامض إذا دخل في الطعام منع الفضول أن تسيل إلى المعدة و الأمعاء. همچنین همو در همان (ج ۵، ص ۲۰۵) چنین نقل می‌کند: د: لحم القنفذ البحري جيد للمعدة، الراسن المربي بالطلاء جيد للمعدة، و حب الرمان جيد للمعدة، إذا جعل حب الرمان الحامض في الطعام قطع سيلان الفضول إلى المعدة. د: شراب الرمان نافع من سيلان الفضول إلى المعدة، ماء الرمان بشحمه يقوي المعدة. د و ابن ماسويه: أقماغ الرمان نافعة للمعدة. همچنین همو در همان (ج ۵، ص ۱۸۹) از يوحنا بن ماسويه چنین نقل می‌کند: ابن ماسويه: أقماغ الرمان يدبغ المعدة. همان طور که می‌بینید این اقوال کم و بیش با یکدیگر اختلافاتی دارند و گاهی مقابل هم هستند. در سائر کتب طبی نیز چنین چیزی مشاهده می‌شود. برای نمونه رک: فردوس الحکمة، ص ۸۹.
- لذا در مجموع در طب قدیم اتفاق نظری در زمینه فوائد گوارشی انار به صورت کلی و مطلق وجود ندارد ولی کم و بیش در برخی از موارد توصیه‌هایی به آن شده است.

۵. در تحقیقات جدید، انار تأثیراتی در فشار خون دارد که با روایت شماره ۱۳۷ همین کتاب ارتباط دارد:

Amirhossein Sahebkar^a Claudio Ferri^b Paolo Giorgini^c Simona Bo^d Petr Nachtigal^e Davide Grassi^f, Effects of pomegranate juice on blood pressure: A systematic review and meta-analysis of randomized controlled trials, Pharmacological Research, Volume 115, January 2017, Pages 149–161.

همچنین خواص درمانی آن برای معده نیز در برخی از مقالات جدید مطرح شده است.

H.R. Rahimi, M. Arastoo and M. Shiri, 2011. *Punica granatum* is More Effective to Prevent Gastric Disorders Induced by *Helicobacter pylori* or any Other Stimulator in Humans. *Asian Journal of Plant Sciences*, 10: 380-382

قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَابِرٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عليه السلام عَنْ آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: كُلُّ الرُّمَّانِ بِشَحْمِهِ فَإِنَّهُ دِبَاغٌ لِلْمَعْدَةِ وَفِي كُلِّ حَبَّةٍ مِنْهَا إِذَا اسْتَقَرَّتْ فِي الْمَعْدَةِ حَيَاةٌ لِلْقَلْبِ وَإِنَارَةٌ لِلنَّفْسِ وَتَقْرُضُ وَسَاوِسَ الشَّيْطَانِ أَزْبَعِينَ صَبَاحًا وَ الرُّمَّانُ مِنْ فَوَاكِهِ الْجَنَّةِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ ﴾ ^۱

(۳۸۰) وَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَنْ أَكَلَ رُمَّانًا عِنْدَ مَنَامِهِ فَهُوَ آمِنٌ فِي نَفْسِهِ إِلَى أَنْ يُصْبِحَ

(۳۸۱) وَ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ: شَكَوْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام تَقَالًا أَجِدُهُ فِي فُؤَادِي وَكَثْرَةَ التُّخْمَةِ مِنْ طَعَامِي فَقَالَ تَنَاوَلْ مِنْ هَذَا الرُّمَّانِ الْحُلُوقِ وَكُلَّهُ بِشَحْمِهِ فَإِنَّهُ يَدْبُغُ الْمَعْدَةَ دَبْغًا وَيَشْفِي التُّخْمَةَ وَيَهْضِمُ الطَّعَامَ وَتَسَّخَّ فِي الْجَوْفِ

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۱۳۵

[۲۳۰] التفاح

(۳۸۲) جَابِرُ بْنُ عَمْرٍو السَّكْسَكِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى عَنْ أَيُّوبَ بْنِ فَضَالَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي التَّفَاحِ مَا دَاوَوْا مَرَضَهُمْ إِلَّا بِهِ أَلَا وَ إِنَّهُ أَسْرَعُ شَيْءٍ مَنَفَعَةً لِلْفُؤَادِ حَاصَةً وَ إِنَّهُ نَصُوحُهُ ^۲ وَ

(۳۸۳) وَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ الْبَاقِرَ عليه السلام يَقُولُ: إِذَا أَرَدْتَ أَكَلَ التَّفَاحِ فَشَمِّمْهُ ثُمَّ كُلَّهُ فَإِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ أَخْرَجَ مِنْ جَسَدِكَ كُلَّ دَاءٍ وَ غَائِلَةٍ وَ سَكَنَ مَا يُوجَدُ مِنْ قَبْلِ الْأَرْوَاحِ كُلِّهَا

[۲۳۱] الكمثرى ^۵

(۳۸۴) مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْبُرْسِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَرْمِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ

۱. سوره الرحمن، آیه ۶۸.

۲. برای مشاهده مجموعه روایات در مورد خوردن انار به همراه سفیدی های داخل انار (شحم و بیه انار) رک: وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۱۵۶ به بعد.

۳. شرح این روایت در ص ۵۳ طب الائمه گذشت.

۴. در طب قدیم شاید هیچ ماده ای نباشد که دواى هر دردی شمرده شده باشد. اما از حیث فائده سیب برای معده، در طب قدیم در برخی از موارد برای درمان برخی از مشکلات معده به سیب یا محصولاتى از آن توصیه شده است. به عنوان نمونه: الحاوی، ج ۲۰، ص ۶۶: و سويق التفاح يسكن القيء و يقوي المعدة و يشد الطبيعة ما لم يكن فيه سكر. همان، ص ۶۶: و أكثر حمضه في ادمال الجراحات، و منع التحلب في ابتداء الأورام، و تقوية فم المعدة، و المعده إذا استرخت..... و الحلو منه جيد لمن معدته باردة.

۵. در برخی از تحقیقات جدید تأثیرات گلابی بر برخی از امور مرتبط با دستگاه گردش خون، ذکر شده است.

Sarah A. Johnson, Negin Navaei, Shirin Pourafshar, Neda S. Akhavan, Marcus L. Elam, Elizabeth Foley, Elizabeth A. Clark, Mark E. Payton, and Bahram H. Arjmandi, Fresh pear (Pyrus communis) consumption may improve blood pressure in middle-aged men and women with metabolic syndrome,

الرَّاهِرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ ظَبْيَانَ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زَيْتَبٍ عَنْ جَابِرِ الْجَعْفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كُلُوا الْكُمَّثْرَى فَإِنَّهُ يَجَلِّي الْقَلْبَ^۱

(۳۸۵) وَعَنْ زِيَادِ بْنِ الْجَهْمِ عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ لِرَجُلٍ شَكَا إِلَيْهِ وَجَعًا يَجِدُهُ فِي قَلْبِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلِّ الْكُمَّثْرَى

[۲۳۲] الأترج^۲

(۳۸۶) أَبُو غِيَاثٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَسْطَامَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَسَنِ الْجَعْفَرِيِّ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لِأَصْحَابِهِ أَخْبِرُونِي بِأَيِّ شَيْءٍ يَأْمُرُكُمْ بِهِ أَطِبَّاءُكُمْ فِي الْأُتْرُجِّ؟ قَالَ يَا أَبَنَ رَسُولِ اللَّهِ يَأْمُرُونَنَا بِهِ قَبْلَ الطَّعَامِ قَالَ مَا مِنْ شَيْءٍ أَوْدَأَ مِنْهُ قَبْلَ الطَّعَامِ وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَنْفَعَ مِنْهُ بَعْدَ الطَّعَامِ^۴ فَعَلَيْكُمْ بِالْمُرَبِّيِّ مِنْهُ فَإِنَّ لَهُ رَائِحَةَ فِي الْجَوْفِ كَرَائِحَةِ الْمَسْكِ

Vol. 30, No. 1_supplement, April 2016.

۱. در کتاب کافی (ج ۶، ص ۳۵۸) ابن مضمون به این صورت آمده است: مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ زَائِدٍ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كُلُوا الْكُمَّثْرَى فَإِنَّهُ يَجَلُو الْقَلْبَ وَ يُسَكِّنُ أَوْجَاعَ الْجَوْفِ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى. همین روایت در محاسن (ج ۲، ص ۵۵۳) نیز آمده است.

در طب قدیم نیز برخی از اطباء به این خاصیت گلابی تصریح شده است. به عنوان نمونه در کامل الصناعة الطبية (ج ۳، ص ۱۷۹) چنین آمده است: ورد اللوز و التفاح و السفرجل و الكمثرى و الخلاف: كلها باردة مقوية للقلب و الدماغ لذكاء رانحتها.

همچنین برای گلابی خواص دیگری نیز از جمله تقویت معده و دباغی آن نیز ذکر شده است. رک: الحاوی فی الطب، ج ۲۱، ص ۳۲۰. ۲. این را که آب پنیر به هضم ترنج کمک می کند، در کتب طب قدیم نیافتیم. همچنین این مطلب که اطباء توصیه به خوردن ترنج تنها قبل از غذا می کنند نیز نیافتیم. البته در کلمات اطباء اشاره به این را که خوردن ترنج قبل از غذا سبب افزایش اشتها می شود، می توان مؤید بر چنین مطلبی گرفت. به عنوان نمونه از ابن ماسویه نقل شده است که: ابن ماسویه: حماض الأترج يشهي الطعام (الحاوی فی الطب، ج ۵، ص ۱۸۶) حماض الأترج هم همان تکه های داخل آن است که ممکن است ترش هم نباشند ولی باز هم به آن ها حماض گفته می شود. حنین بن اسحاق در المسائل فی الطب للمتعلّمين (ص ۴۵۹) به این نکته تصریح می کند.

اما در مورد فوائد و مضرات آن، برخی آن را برای دندان مضر می دانند. به عنوان نمونه حنین بن اسحاق در «فی حفظ الاسنان و اللثة و استصلاحها» (ص ۳۲) می گوید: و الرابع مما ينبغي أن يحذر في ذلك، كل ما يضرّس، مثل الحصرم و حمّاض الأترج.

در مورد آزار رساندن آن قبل از غذا هم مطلبی در کتب اطباء یافت نشد بلکه به عکس آن را برای معده مفید نیز ذکر کرده بودند. به عنوان مثال در الرسالة الهارونية (ج ۲، ص ۳۰۲) آمده است: شراب الأترج ينفع من ضعف المعدة.

لذا در مجموع فضای طب قدیم با مطالب ذکر شده در این روایات سازگاری چندانی ندارد.

۳. خاصیت ترنج برای هضم غذا در مقالات یافت شد:

Paul Forlot & Paul Pevet (2012) Bergamot (Citrus bergamia Risso et Poiteau) essential oil:

Biological properties, cosmetic and medical use. A review, Journal of Essential Oil Research, 24:2, 195-201.

۴. مضمون این قسمت در محاسن، ج ۲، ص ۵۵۵ چنین آمده است: عَنْهُ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَزْعُمُونَ النَّاسَ أَنَّ الْأُتْرُجَّ عَلَى الرِّيقِ أَجْوَدُ مَا يَكُونُ قَالَ إِنْ كَانَ قَبْلَ الطَّعَامِ خَيْرٌ وَ بَعْدَ الطَّعَامِ خَيْرٌ وَ خَيْرٌ. وَ نِزَ هَمَانُ: عَنْهُ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَيُّ شَيْءٍ يَأْمُرُكُمْ أَطِبَّاءُكُمْ مِنَ الْأُتْرُجِّ قُلْتُ يَأْمُرُونَنَا بِهِ قَبْلَ الطَّعَامِ قَالَ

(۳۸۷) وَقَالَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: إِنَّ كَانَ قَبْلَ الطَّعَامِ

طَبِ الْأَيْمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ص: ۱۳۶

خَيْرٌ وَبَعْدَ الطَّعَامِ خَيْرٌ وَأَخِيرٌ ثُمَّ قَالَ هُوَ يُؤْذِي قَبْلَ الطَّعَامِ وَيَنْفَعُ بَعْدَ الطَّعَامِ وَإِنَّ الْجُبْنَ الْيَابِسَ يَهْضُمُ الْأَتْرَجَ

[۲۳۳] السفرجل^{۲۱}

(۳۸۸) الْحَضِرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْعَبَّاسِ الْخَرَّازِيُّ عَنِ ابْنِ فَصَّالٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: أَكَلُ السَّفْرَجْلِ يَزِيدُ فِي قُوَّةِ الرَّجُلِ وَيَذْهَبُ بِضَعْفِهِ^۲

لَكِنِّي أَمُرُّكُمْ بِهِ بَعْدَ الطَّعَامِ

۱. در مورد «به» در کتب طب قدیم خواص مختلفی ذکر شده است و اجمالاً از آنجا که آن را قابض می‌دانند، خود آن را و نیز رب آن و حتی آب آن را برای معده مفید می‌دانند و همچنین آن را برای حرارت قلب نیز مفید می‌دانند. به برخی از عبارات دقت کنید: الحاوی فی الطب، ج ۱۷، ص ۴۷: قسماً: من ضعف من نرف دم أو جراحة، فمما یسترد به قوته الطیب و الأدهان المسخنة العطرية و شرب ماء اللحم المعمول بالشراب الريحاني و بقشر الأترج و التفاح و السفرجل و شرب التریاق و دواء المسک أو ممزوجین و نحوها مما یقوي حرارة القلب. مشابه این مطلب در همان، ج ۶، ص ۲۹۱. همچنین ابن سینا در قانون (ج ۴، ص ۷۰) «به» را برای تقویت خود قلب مفید می‌داند. عبارت او چنین است: ثم یجب أن یقبل علی القلب بالمحفظ و التقوية بما فیہ تبرید و عطرية، مثل حماض الأترج و الليمون و ربوب التفاح و السفرجل.

اما نسبت به فوائد آن برای معده به این عبارات دقت کنید:

الحاوی فی الطب، ج ۲۱، ص ۲۰۵: قال فی ده: إنه نافع، جيد للمعدة، مدر للبول، و متی شوي و أكل كان أقل لخشونته؛ و كان نافعاً للإسهال المزمن الصفراوي و قروح المعی و نفث الدم و الهیضة؛ و غیر المشوي أقل فعلاً. و یتبع السفرجل موافق للمعدة و الأمعاء التي تسيل إليها الفضول..... و شراب السفرجل قابض، جيد للمعدة، موافق لقروح الأمعاء و وجع الكبد و الکلی و عسر البول. همچنین در کتاب جالینوس إلى غلوکن (المقالة الأولى و الثانية) (مجموعه هشت کتاب طبی (مجموعه ثمانية کتب طبیة)) (ص ۱۵۱) چنین آمده است: ان المعدة ان ضعفت نظرنا فان كان ضعفها من سوء مزاج بارد ضمدناها بالاضمدة التي یقع فیها السفرجل و الشراب و السويق الشعير و الزعفران و الصبر و المصطکی. و نیز رک: الفردوس فی الحکمة، ص ۲۷۲.

۲. خاصیت ضد میکروبی و ضد افسردگی و ضد التهاب میوه به، در برخی از مقالات جدید ذکر شده است و با روایات این باب قرابت دارد.

SidraSabir^aRahmatullahQureshi^aMuhammadArshad^{ab}Muhammad, ShoaibAmjad^{ab}SammerFatima^aMariaMasood^aSaboon^aSunbal KhalilChaudhari^a, Pharmacognostic and clinical aspects of *Cydonia oblonga*: A review, Asian Pacific Journal of Tropical Disease, Volume 5, Issue 11, November 2015, Pages 850-855.

۳. در کتاب محاسن، ج ۲، ص ۵۴۸ به بعد روایاتی در مورد السفرجل آمده است که برخی از آن‌ها هم مضمون با این روایت است از جمله: ح ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۵ و ۸۸۸. برای مشاهده بقیه روایات رک: ج ۶۳، ص ۱۶۶ به بعد.

این مضمون در کتب اهل عامه نیز آمده است برای نمونه در المعجم الکبیر طبرانی (ج ۱، ص ۱۱۷) چنین آمده است: حدثنا یحیی بن عثمان بن صالح ثنا سلیمان بن ایوب حدثنا ابي عن جدي عن موسى بن طلحة عن ابيه قال اتيت النبي صلى الله عليه وسلم وهو في جماعة من أصحابه وفي يده سفرجلة يقلبها فلما جلست إليه دحى بها نحوى ثم قال دونكها أباً محمد فإنها تشد القلب و تطيب

(۳۸۹) الْأَشْعَثُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْأَشْعَثِ مِنْ وُلْدِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسِ الْكِنْدِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُحْتَارِ مِنْ وُلْدِ الْمُحْتَارِ بْنِ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْجَبَامَةِ يَوْمَ السَّبْتِ قَالَ يَضْعُفُ قُلْتُ إِنَّمَا عَلَيَّ مِنْ ضَعْفِي وَ قَلَّةِ قُوَّتِي قَالَ فَعَلَيْكَ بِأَكْلِ السَّفْرَجْلِ الْحُلُوِّ مَعَ حَبِّهِ فَإِنَّهُ يُقْوِي الضَّعْفَ وَيُطَيِّبُ الْمَعِدَةَ وَيَزَكِّي الْمَعِدَةَ^۱ (۳۹۰) وَ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ فِي السَّفْرَجْلِ خَصْلَةً لَيْسَتْ فِي سَائِرِ الْفَوَاكِهِ قُلْتُ وَ مَا ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ يُسَجِّعُ الْجَبَانَ هَذَا وَ اللَّهُ مِنْ عِلْمِ الْأَنْبِيَاءِ ص^۲

[۲۳۴] المرار

(۳۹۱) إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَرْوَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ نَجِيحٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ شِمْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: شَكَرَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ مَرَارًا هَاجَتْ بِهِ حَتَّى كَادَ أَنْ يَجِنَّ فَقَالَ لَهُ سَكَّنَهُ بِالْإِجَاصِ^۳ (۳۹۲) وَ عَنِ الْأَزْرَقِيِّ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْإِجَاصِ فَقَالَ نَافِعٌ لِلْمَرَارِ^۴ وَ يَلَيِّنُ

النفس وتذهب بطخاوة الصدر.

۱. در کتاب محاسن، ج ۲، ص ۵۴۸ به بعد روایاتی در مورد السفرجل آمده است که برخی از آن‌ها هم مضمون با این روایت است از جمله: ح ۸۸۳ و ۸۸۵. برای مشاهده بقیه روایات رک: ج ۳، ص ۱۶۶ به بعد.
۲. در کتاب محاسن، ج ۲، ص ۵۴۸ به بعد روایاتی در مورد السفرجل آمده است که برخی از آن‌ها هم مضمون با این روایت است از جمله: ح ۸۷۷ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴. برای مشاهده بقیه روایات رک: ج ۳، ص ۱۶۶ به بعد.
۳. در کتاب کافی (ج ۶، ص ۳۵۹) روایتی در مورد آلو آمده است که آثاری بر خلاف آنچه در اینجا آمده است ذکر کرده است. این روایت چنین است: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ زِيَادِ الْقَنْدِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بَيْنَ يَدَيْهِ تَوْرٌ مَاءٍ فِيهِ إِجَاصٌ أَسْوَدٌ فِي إِبَانِهِ فَقَالَ إِنَّهُ هَاجَتْ بِي حَرَارَةٌ وَ إِنَّ الْإِجَاصَ الطَّرِيَّ يُطْفِئُ الْحَرَارَةَ وَ يُسَكِّنُ الصَّفْرَاءَ وَ إِنَّ الْيَابِسَ مِنْهُ يُسَكِّنُ الدَّمَ وَ يَسْلُ الدَّاءَ الدَّوِيَّ.
۴. در کتب طب قدیم نیز به این خاصیت آلو اشاره شده است. به عنوان نمونه در کامل الصناعة الطبية، ج ۱، ص ۵۲۴ چنین آمده است: و ما كان منه حامضاً فهو مطفي للصفراء قليل التلين للطبيعة. و نیز در کتاب الذخيرة في علم الطب (ص ۱۱۹) آمده است: فان كان المرار المؤذي ينصب إلى المعدة من الكبد أو من سائر البدن فافصد العروق و انفضهم بالحب الذي تقدم ذكره بعد أن تجعل فيه سقمونيا مشوى و تميل بغذائهم إلى الباردة الرطبة مثل الفراريج المتخذة بالمزة القابضة لأن من شأن الفروج أن يسكن بالطبع حرارة المعدة، و يطفئها و يصلح لهم السكنجيين السكري، و ماء الرمان المز، و ماء الأجاص. و نیز در الحاوی (ج ۵، ص ۱۷۰) چنین آمده است: و يكون الإسهال بما يخرج المرار برفق من غير تسخين كطبخ الأفسنتين و الشاهترج و الإجاص و التمر الهندي. نیز در کتاب تقاسيم العلل (ص ۶۰) چنین آمده است: و يكون من غلبة المرار في الدم و علامته جفاف البدن و نحو له و سرعة النبض و العطش و يبس الخياشيم و كثرة السهر و علاجه تلين الطبيعة بماء الأجاص و شراب الورد، ثم يصب الماء البارد على الرأس، و وضع خل الخمر و الماورد على الرأس، و دهن الورد عليه و يفرق بدهن البنفسج. و نیز فردوس الحكمة (ص ۲۷۰): الإجاص بارد يلين البطن و يسكن الصفراء و يخرجها.
۵. شرح این مطلب در روایت سابق گذشت.

المفاصل^۱ فلا تكثر منه فيعقبك رياحاً في مفاصلك وعنه أنه قال الإجاص على الريق يسكن الجوار إلا أنه يهيج الرياح

(۳۹۳) وَعَنْهُمْ عَلَيْهِ: عَلَيْكُمْ بِالْإِجَاصِ الْعَتِيقِ فَإِنَّ الْعَتِيقَ قَدْ بَقِيَ نَفْعُهُ وَذَهَبَ صَرْرُهُ^۲

طب الأثمة عليهم السلام، ص: ۱۳۷

وَكُلُّهُ مَقْشَرًا فَإِنَّهُ نَافِعٌ لِكُلِّ مِرَارٍ^۳ وَحَرَارَةٍ^۴ وَهَجٍ يَهِيحُ مِنْهَا

[۲۳۵] في أكل الزبيب^۵

(۳۹۴) مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْبُرْسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَرْمَنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانِ السَّنَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ أَكَلَ إِحْدَى وَ عَشْرِينَ زَبِيبَةً حَمْرَاءَ مِنْ أَوَّلِ النَّهَارِ دَفَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ كُلَّ مَرَضٍ وَ سُقْمٍ

۱. در کتب طب قدیم نیز برای درمان درد مفاصل به آلو توصیه شده است. برای نمونه در الطب الملوکی (ص ۲۴۹) چنین آمده است: وینفع من الأوجاع المفاصل الحارة: النفض بما ذكرنا في باب الصلداح الحار، و بشراب الورد المقوی بالسقمونیا، و بشراب الإجاص المقوی و الجلاب/ المقوی.

۲. در کتاب منافع الاغذیة و دفع مضارها (ص ۲۵۲) برای آلو خشک نیز مضراتی چنین ذکر شده است: مطلق للطبیعة، مذهب لشهوة الطعام. يصلح للمحرورين، و لا يصلح للمبرودين و المشايخ، و إن أكلوا منه في حال، فليؤخذ بعده شيء من المصطكى و الكندر ليذهب عن المعدة لطحه.

۳. شرح این مطلب دو روایت قبل از این روایت گذشت.

۴. طب آلو سرد است و لذا برای حرارت نافع است. رک: قانون، ج ۱، ص ۳۴۳.

۵. در طب قدیم برای کشمش فوائد متفاوتی ذکر شده است. اجمالاً برخی از اطباء قدیم برای کشمش خیلی ارزش قائل بوده اند. به عنوان نمونه در الرسالة الهارونیه (ج ۱، ص ۱۰۵) چنین آمده است: و أفضل جميع الفواكه التين الابيض الشديد البياض النضيج، و لا خير في التين الرطب لأنه محموم، ثم بعد ذلك في الفضل الزبيب همچنین برای کشمش خواصی از قبیل تقویت حافظه (همان، ص ۲۸۲) و پاک کردن بدن از آلودگی ها (فردوس الحکمة، ص ۹۰) و نرم کردن سینه (همان، ص ۲۷۱) و قابضیت و بر طرف کننده رطوبت اضافی (همان، ص ۲۷۱) و قطع بلغم (الحاوی، ج ۲۱، ص ۲۶۹) ذکر شده است. برای خصوص زبیب احمر، نیز همان خواص هست جز اینکه قابضیت و بیسش بیشتر است. (همان، ص ۲۷۷) شاید منقی و پاک کننده بودن کشمش دلیلی برای مطلبی باشد که در روایات این قسمت آمده است.

۶. در مکارم الاخلاق، ص ۱۷۵ چنین آمده است: وَعَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ أَكَلَ إِحْدَى وَ عَشْرِينَ زَبِيبَةً حَمْرَاءَ لَمْ يَرِ فِي جَسَدِهِ شَيْئاً يَكْرَهُهُ. همین روایت به سند در امالی شیخ طوسی (ص ۳۶۱) و صحیفة الرضا علیه السلام (ص ۸۹) و عیون اخبار الرضا علیه السلام (ج ۲، ص ۴۱) نقل شده است. همچنین مضامینی مشابه در کافی (ج ۶، ص ۳۵۱) و نیز محاسن (ج ۲، ص ۵۴۸) نیز آمده است.

این حدیث در میان اهل عامه نیز نقل شده است. در کنز العمال (ج ۱۰، ص ۸۶) در حدیثی طولانی چنین آمده است: قال وکیع حدثنا الفضل بن سهل الأعرج حدثنا زيد بن الحباب حدثني عيسى بن الأشعث عن جويرير عن الضحاک عن النزال بن سبرة عن علي بن أبي طالب قال: من ابتداء غداءه بالمالح أذهب الله عنه سبعين نوعاً من البلايا، و من أكل كل يوم سبع تمرات عجوة قتلت كل داء في بطنه و من أكل كل يوم إحدى وعشرين زببئة حمراء لم ير في جسده شيئاً يكرهه، و اللحم ينبت اللحم، و الثريد طعام العرب و الباشياز حار جار يعظم البطن و يرخي الأليتين، و لحم البقر داء و لبنها شفاء و سمنها دواء و الشحم يخرج مثله من الداء، و لم يستشف الناس

(۳۹۵) وَعَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ فِي هَذَا الزَّبِيبِ قَوْلًا عَنْكُمْ فَمَا هُوَ؟ قَالَ نَعَمْ وَذَكَرَ الْحَدِيثَ

[۲۳۶] في التين^۱

(۳۹۶) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَرَفَةَ قَالَ: كُنْتُ بِخِرَاسَانَ أَيَّامَ الرِّضَا عليه السلام وَالْمَأْمُونِ فَقُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي أَكْلِ التَّيْنِ؟ قَالَ هُوَ جَيِّدٌ لِلْقَوْلنجِ فَكُلُوهُ

(۳۹۷) وَعَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عليه السلام قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: عَلَيْكُمْ بِأَكْلِ التَّيْنِ فَإِنَّهُ نَافِعٌ لِلْقَوْلنجِ

بشفاة أفضل من السمن وقراءة القرآن ، والسواك يذهب البلغم ، ولم تستشف النفساء بشئ أفضل من الرطب ، والسماك يذيب الجسد ، والمرء يسعى بجده ، والسيف يقطع بجمده ، ومن أراد البقاء ولا بقاء فليباكر الغداء ، وليقل غشيان النساء وليخف الرداء قيل : وما خفة الرداء في البقاء ؟ قال خفة الدين - روى بعضه ابن السني وأبو نعيم معافي الطب ، عب وعيسى بن الأشعث ، قال في المغني مجهول وجويبر متروك.

۱. در طب قدیم، انجیر را مسهل می دانستند (برای نمونه رک: الحاوی، ج ۲۰، ص ۶۹) و اجمالاً هم در داروهای که برای قولنج می ساختند و هم به صورت مستقل به خوردن انجیر برای درمان قولنج توصیه کرده اند. برای نمونه به موارد زیر توجه کنید: در کتاب منافع الاغذیه و دفع مضارها (ص ۲۴۸) چنین آمده است: و ان جمع لبن التین و جفف ثم جعل وسط تینة، و اخذ منه قدر دانقین الى نصف درهم أسهل إسهالا قویا. و هو مسهل ظریف، و يصلح أن یدیمه أصحاب القولنج علی هذه الصفة. و نیز در کتاب الطب المملوکی (۲۹۰) چنین آمده است: و ینفع أصحاب القولنج: ماء الکرنب و اللبلاب، و ماء الملح الظاهر الملح، و الجوز و اللوز إذا أکلا بالغانیذ، و التین الیابس و الزبیب الأبیض و نحوها، و التبیذ الحلو و المیفختج. در مجموع انجیر به عنوان چیزکی که برای قولنج نافع و سودمند است، در فضای طب قدیم شناخته می شود و در روایات اینجا هم دقیقاً به همین جهت نافع بودن آن تأکید شده است و لذا کاملاً هم سو می باشند.

۲. در مقالات برای انجیر خاصیت ضد یبوست ذکر شده است.

Oh HG¹, Lee HY, Seo MY, Kang YR, Kim JH, Park JW, Kim OJ, Back HI, Kim SY, Oh MR, Park SH, Kim MG, Jeon JY, Hwang MH, Shin SJ, Chae SW, Effects of Ficus carica paste on constipation induced by a high-protein feed and movement restriction in beagles, Lab Anim Res. 2011 Dec;27(4):275-81. doi: 10.5625/lar.2011.27.4.275. Epub 2011 Dec 19.

وَأَقْلُوا مِنْ أَكْلِ السَّمَكِ^۱ فَإِنَّ لَحْمَهُ يُذِيلُ الْبَدَنَ^۲ وَ يُكَيِّرُ الْبَلْغَمَ وَ يُعَلِّطُ النَّفْسَ^۳
(۳۹۸) وَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: أَكَلِ التَّيْنَ تَلَيِّنُ الشَّدَدَ^۴ وَ هُوَ نَافِعٌ لِرِيَّاحِ الْقَوْلَجِ فَأَكْثِرُوا
مِنْهُ بِالنَّهَارِ وَ كُلُوهُ بِاللَّيْلِ وَ لَا تُكْثِرُوا مِنْهُ

[۲۳۷] في الهندياء

(۳۹۹) مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْبُرَيْسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَرْمَنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانَ
بْنِ عَبْدِ اللَّهِ السَّنَائِي الرَّاهِرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ ظَبْيَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي زَيْنَبٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ
الصَّادِقِ عليه السلام عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: كُلُوا الْهِنْدِيَاءَ فَمَا مِنْ صَبَاحٍ إِلَّا وَ يَقْطُرُ عَلَيْهِ مِنْ قَطْرِ
الْحَنَّةِ^۵

طب الائمة عليهم السلام، ص: ۱۳۸

(۴۰۰) وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: شَكَّوتُ إِلَيْهِ هَبِجَانًا فِي رَأْسِي وَ
أَصْرَاسِي وَ ضَرْبَانًا فِي عَيْنِي حَتَّى تَوَرَّمَّ وَ جَهِى مِنْهُ فَقَالَ عليه السلام عَلَيْكَ بِهَذَا الْهِنْدِيَاءِ فَأَعَصِرْهُ وَ خُذْ مَاءَهُ وَ
صَبَّ عَلَيْهِ مِنْ هَذَا السُّكَّرِ الطَّبْرَزْدِ وَ أَكْثِرْ مِنْهُ فَإِنَّهُ يَسْكُنُهُ وَ يَدْفَعُ صَرَرَهُ قَالَ فَانصَرَفْتُ إِلَى مَنْزِلِي فَعَالَجْتُهُ
مِنْ لَيْلَتِي قَبْلَ أَنْ أَنَامَ وَ سَرِبَتْهُ وَ نِمْتُ عَلَيْهِ فَأَصْبَحْتُ وَ قَدْ عُوْفِيْتُ بِحَمْدِ اللَّهِ وَ مِنْهُ^۶

۱. پیشتر در ضمن ابتدای باب ۱۲۶ به برخی از نکات تحقیقات جدید در مورد روغن ماهی اشاره کردیم. در مورد مواردی که در این روایت ذکر شده است تحقیقات جدید چندان مساعد نیست. اول اینکه روغن ماهی در درمان آسم مؤثر است و همچنین در مورد تأثیر آن در پایین آوردن فشار خون بالا نکاتی یافت شد.

Morris MC¹, Sacks F, Rosner B, Does fish oil lower blood pressure? A meta-analysis of controlled trials, ACP J Club. 1994 Jan-Feb;120 Suppl 1:8-10.

Christopher E. Ramsden, M.D, Breathing Easier with Fish Oil — A New Approach to Preventing Asthma?, N Engl J Med. 2016 December 29; 375(26): 2596-2598. doi:10.1056/NEJMe1611723.

۲. این مضمون که ماهی انسان را لاغر می کند در کتاب دعائم الاسلام (ج ۲، ص ۱۵۱) و نیز کافی (ج ۶، ص ۳۲۳) و جعفریات (ج ۱، ص ۲۴۳) و محاسن (ج ۲، ص ۴۷۶) آمده است.

۳. شرح مطالب ناظر به ماهی در طب قدیم در ضمن حاشیه عنوان فصل ۱۲۶ در ص ۸۴ طب الائمة گذشت.

۴. در نسخه مرحوم شیخ حر، «الصدر» آمده است. (الفصول المهمة، ج ۳، ص ۱۷۰)

۵. دقیقاً همین متن اینجا در خصال (ج ۲، ص ۶۳۶) در ۴۰۰ توصیه امیر المؤمنین عليه السلام آمده است. اما ظاهراً روایت طب الائمة قطع شده است و در برخی از منابع به صورت کامل آمده است. به عنوان نمونه در مکارم الاخلاق (ص ۱۷۷) چنین آمده است: وَ عَنْهُ عليه السلام قَالَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكْثُرَ مَالُهُ وَ وُلْدُهُ فَلْيَكْثِرْ مِنْ أَكْلِ الْهِنْدِيَاءِ فَمَا مِنْ صَبَاحٍ إِلَّا وَ يَقْطُرُ عَلَيْهِ قَطْرَةٌ مِنَ الْحَنَّةِ فَإِذَا أَكَلْتُمُوهَا فَلَا تَنْفُضُوهَا وَ كَانَ أَبِي يَنْهَانَا أَنْ نَنْفُضَهُ. و نیز در کافی (ج ۶، ص ۳۶۳) چنین آمده است: عَنْهُ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْأَصَمِّ عَنْ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كُلُوا الْهِنْدِيَاءَ فَمَا مِنْ صَبَاحٍ إِلَّا وَ تَنْزِلُ عَلَيْهِ قَطْرَةٌ مِنَ الْحَنَّةِ فَإِذَا أَكَلْتُمُوهَا فَلَا تَنْفُضُوهَا قَالَ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام كَانَ أَبِي عليه السلام يَنْهَانَا أَنْ نَنْفُضَهَا إِذَا أَكَلْنَاهَا. برای مشاهده بقیه متون رک: محاسن برقی، ج ۲، ص ۵۰۸ و نیز

امالی شیخ طوسی، ص ۳۶۲

۶. توصیه به استفاده از کاسنی (هندباء) در این مورد ممکن است به دلیل وجود ورم و نیز به جهت غلبه دم در شخص بیماری باشد

[۲۳۸] فی الدباء^۱

(۴۰۱) حَتَّانُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكِرْمَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُبَارَكِ بْنِ عَجَلَانَ عَنْ ابْنِ أَبِي [أَسَامَةَ زَيْدٍ الشَّحَامِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كُلُوا الدُّبَاءَ وَنَحْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ نُحِبُّهُ

(۴۰۲) وَعَنْ ذَرِيحٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحَدِيثُ الْمَرْوِيُّ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الدُّبَاءِ أَنَّهُ قَالَ كُلُوا الدُّبَاءَ فَإِنَّهُ يَزِيدُ فِي الدَّمَاعِ فَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَعَمْ وَأَنَا أَقُولُ إِنَّهُ حَيِّدٌ يُوَجِّعُ الْقَوْلَجَ^۲

[۲۳۹] فی تقلیم الظفر

(۴۰۳) مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْبُرْسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَرْمَنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانَ الزَّاهِرِيُّ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمَرَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي الظَّيَّانِ عَنْ جَابِرِ بْنِ زَيْدٍ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدٍ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ قَبْلَ الصَّلَاةِ يَمْنَعُ الدَّاءَ الْأَعْظَمَ^۴

(۴۰۴) وَعَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: تَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ يَمْنَعُ كُلَّ دَاءٍ^۵ وَتَقْلِيمُهُ يَوْمَ الْحَمِيسِ يُدْرِ الرَّزْقَ دَرًّا^۶

زیرا طبع کاسنی سرد و خشک است. (الحاوی، ج ۲۱، ص ۴۴۲)

۱. در برخی تحقیقات خواص مسهل و به تبع ضد قولنج برای کدو ذکر شده است:

August JR, Gastrointestinal disorders of the cat, Vet Clin North Am Small Anim Pract. 1983 Aug;13(3):585-97.

۲. این روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام در کتاب خصال (ج ۲، ص ۶۳۲) در ضمن ۴۰۰ ادب امیر المؤمنین علیه السلام چنین نقل شده است: كُلُوا الدُّبَاءَ فَإِنَّهُ يَزِيدُ فِي الدَّمَاعِ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعْجِبُهُ الدُّبَاءَ. برای مشاهده مجموعه روایاتی که بر افزودن کدو تنبل بر عقل دلالت دارند رک: بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۲۲۵-۲۳۰، باب القرع و الدباء.

۳. در طب قدیم دقیقاً خلاف این مطلب آمده است. اطباء مختلفی به شکل های مختلف کدو را برای افراد خاصی، قولنج آور دانسته اند. به عنوان نمونه: در کتاب منافع الأغذية و دفع مضارها، ص: ۲۰۹ می گوید: و لیستجنبه المبرودون و المبلغمون لأنه یولد فیهم القولنج الغلیظ. و نیز در کتب الحاوی فی الطب، ج ۲۱، ص ۳۰۶ از ابن ماوسیة چنین نقل می کند: ابن ماسه: القرع یولد القولنج البارء.

اما اینکه سبب زیادی عقل و بهبود دماغ می شود، به صورت پماد در برخی از عبارات اطباء قدیم، سبب از بین رفتن ورم سر بوده است. به عنوان نمونه، همان، ص ۳۰۵: إذا ضمد به یافوخ الصبی نفعه من الورم الحادث فی دماغه. ولی اینکه به صورت کلی برای افزایش عقل خوب است تنها در عبارات اطباء متأخر یافتیم. به عنوان نمونه حکیم مؤمن ظاهراً آن را برای خشکی مغز خوب می دانسته است. (به نقل از فهرست انتهایی تهیه شده برای کتاب ترجمه المنصوری فی الطب، ص ۷۳۲)

۴. همین روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام در کتاب خصال (ج ۲، ص ۶۱۱ و ۶۱۲) در قسمت ۴۰۰ ادب ایشان و مشابه آن به همین سند در ثواب الاعمال (ص ۲۳) و نیز در کافی (ج ۶، ص ۴۹۰)، چنین آمده است: تَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ يَمْنَعُ الدَّاءَ الْأَعْظَمَ وَ يُدْرِ الرَّزْقَ وَ يُورِدُهُ.

۵. در روایات دیگر «کل داء» نداریم بلکه صرفاً بیماری های خاصی ذکر شده است از جمله جذام و برص و کوری و جنون. برای نمونه رک: کافی، ج ۶، ص ۴۹۰، ح ۲-۴.

۶. این مضمون را در مورد روز پنجشنبه نداریم بلکه مضمون افزایش روزی برای روز جمعه ذکر شده است. (برای نمونه رک: کافی،

[۲۴۰] فی اللحم^۱

(۴۰۵) مُحَمَّدُ بْنُ الْمُنْذِرِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أُخِيٍّ يَعْقُوبَ عَنْ دَاوُدَ عَنْ هَارُونَ بْنِ أَبِي

طَبِ الْأُمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ص: ۱۳۹

الْجَهْمِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي مُسْلِمٍ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ رَجُلًا قَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ قَوْمًا مِنْ عُلَمَاءِ الْعَامَّةِ يَرُؤُونَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ اللَّحْمَ وَاللَّحَامِينَ وَيَمَقَّتُ أَهْلَ بَيْتِ الَّذِي يُؤْكَلُ فِيهِ كُلَّ يَوْمٍ اللَّحْمُ فَقَالَ غَلَطُوا غَلَطًا بَيِّنًا إِنَّمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ أَهْلَ بَيْتِ يَأْكُلُونَ فِي بِيوتِهِمْ لُحُومَ النَّاسِ أَيْ يَعْتَابُونَهُمْ مَا لَهُمْ لَا يَرَحْمُهُمُ اللَّهُ عَمَدُوا إِلَى الْحَلَالِ فَحَرَمُوهُ بِكَثْرَةِ رَوَايَاتِهِمْ^۲

(۴۰۶) وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: اللَّحْمُ يُبَيْتُ اللَّحْمَ^۳ وَيَزِيدُ فِي الْعَقْلِ وَ مَنْ تَرَكَ أَكْلَهُ أَيَّامًا فَسَدَّ عَقْلُهُ^۴

ج، ص ۴۹۱، ح ۱۰-۱۲) برای روز پنجشنبه، امان از ضعف چشم ذکر شده است (برای نمونه رک: ج ۶، ص ۴۹۱، ح ۱۳ و ۱۴).

۱. در برخی از تحقیقات جدید نتایج متقاربی با برخی از مضامین موجود در روایات ذکر شده است:

Daly RM¹, O'Connell SL, Mundell NL, Grimes CA, Dunstan DW, Nowson CA, Protein-enriched diet, with the use of lean red meat, combined with progressive resistance training enhances lean tissue mass and muscle strength and reduces circulating IL-6 concentrations in elderly women: a cluster randomized controlled trial, Am J Clin Nutr. 2014 Apr;99(4):899-910. doi: 10.3945/ajcn.113.064154. Epub 2014 Jan 29.

۲. این مضمون در روایات دیگر نیز آمده است. از جمله در کافی، ج ۶، ص ۳۰۹ چنین آمده است: وَعَنْهُ عَنْ عُمَانَ بْنِ عَيْسَى عَنْ مِسْمَعِ أَبِي سَيَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَجُلًا قَالَ لَهُ إِنَّ مِنْ قِبَلِنَا يَرُؤُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُبْغِضُ بَيْتَ اللَّحْمِ فَقَالَ صَدَقُوا وَ لَيْسَ حَيْثُ ذَهَبُوا إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يُبْغِضُ الْبَيْتَ الَّذِي يُؤْكَلُ فِيهِ لُحُومُ النَّاسِ. و نیز در معانی الاخبار، ص ۳۸۸ چنین آمده است: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَانِئِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِيُبْغِضُ الْبَيْتَ الْحَمِيمَ وَ اللَّحْمَ السَّمِيمَ قَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّا لَنُحِبُّ اللَّحْمَ وَ مَا تَخْلُو بِيوتِنَا مِنْهُ فَكَيْفَ ذَلِكَ فَقَالَ لَيْسَ حَيْثُ تَذَهَبُ إِلَّا بَيْتُ اللَّحْمِ الْبَيْتَ الَّذِي يُؤْكَلُ فِيهِ لُحُومُ النَّاسِ بِالْغَيْبَةِ وَ أَمَّا اللَّحْمُ السَّمِيمُ فَهُوَ الْمُتَكَبِّرُ الْمُتَبَخِّرُ الْمُحْتَالُ فِي مَشِيئِهِ. برای مشاهده مجموعه روایات رک: وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۳۶ به بعد، ۱۱ باب عَدَمِ كَرَاهَةِ كُؤَنِ الْإِنْسَانِ مُجِبًا لِلْحَمِّ كَثِيرِ الْأَكْلِ مِنْهُ.

۳. این مضمون در روایات متعددی آمده است، از جمله در قرب الاسناد، ص ۱۰۷ و محاسن، ج ۲، ص ۴۶۵ به چندین سند که یک سند آن صحیح است: عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: اللَّحْمُ يُبَيْتُ اللَّحْمَ وَ مَنْ تَرَكَهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا سَاءَ خُلُقُهُ وَ مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ فَادْنُوا فِي أَذْنِهِ. که همین روایت با همین سند در کافی (ج ۶، ص ۳۰۹) نیز آمده است.

۴. در طب قدیم نیز برخی از اطباء به این نکات تصریح کرده‌اند. به عنوان مثال در الرسالة الهارونیه (ج ۱، ص ۱۱۳) در بیان آبگوشت چنین می‌گوید: و اعلم أن مرقة اللحم من يحساها فهي نافعة للجسد والعروق وتنفع الشب الذي ضعف والشيخ الذي هرم، و تزيد في العقل والبصر، و تسرع النهوض من الجسم، و تقوي الضعيف، و تسمن المهزول، و تعقبه الشباب، و تحم الفوائد، و تزيد في نور الوجه و بهانه، و تزيد في الباه، و هو محمود للرجال والنساء، و تصفي اللون، و هي جيدة للرياح و لكل وجع يصيب الإنسان. نیز در کتاب حاوی (ج ۶، ص ۳۹۷) از ابیدیمیا چنین نقل می‌کند: و اللحم الكثير الغذاء إذا أكل مشويا أكثر منه مطبوخا لأنه يكثر و تجتمع مانيته، فيكون في قلبه غذاء كثير و يكون اللحم المتولد منه غير رهل و لا رطب. که نشان می‌دهد که از نظر ایشان گوشت سبب رشد

(۴۰۷) وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ تَرَكَ أَكْلَ اللَّحْمِ أَزْبَعِينَ صَبَاحًا سَاءَ خُلُقُهُ وَ فَسَدَ عَقْلُهُ وَ مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ فَأَذَّنُوا فِي أُذُنِهِ بِالتَّوْبِ^۱

[۲۴۱] في الباذنجان^۲

(۴۰۸) قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ الْمُعَلَّى سِبْجَادَهُ عَنْ أَبِي الْخَيْرِ الرَّازِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَقُطِينٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي الْأَعْرَجِ النَّحَّاسِ عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْقُوبَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كُلُوا الْبَاذَنْجَانَ فَإِنَّهُ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ^۳

گوشت می شود و در این عبارت از نوع گوشت تولید شده بر اثر نوع گوشت خورده شده بحث شده است.

۱. مشابه این روایت بدون کلام آخر آن در کافی (ج ۶، ص ۳۰۹) چنین آمده است: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: اللَّحْمُ يُنْبِتُ اللَّحْمَ وَ مَنْ تَرَكَ اللَّحْمَ أَزْبَعِينَ يَوْمًا سَاءَ خُلُقُهُ وَ مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ فَأَذَّنُوا فِي أُذُنِهِ. وَ نِيز در محاسن برقی (ج ۲، ص ۴۶۶) چنین آمده است: عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ذَكْرَةَ عَنْ أَبِي حُفْصِ الْأَبَّانِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كُلُوا اللَّحْمَ فَإِنَّ اللَّحْمَ مِنَ اللَّحْمِ وَ اللَّحْمُ يُنْبِتُ اللَّحْمَ وَ مَنْ لَمْ يَأْكُلِ اللَّحْمَ أَزْبَعِينَ يَوْمًا سَاءَ خُلُقُهُ وَ إِذَا سَاءَ خُلُقُ أَحَدِكُمْ مِنْ إِنْسَانٍ أَوْ دَابَّةٍ فَأَذَّنُوا فِي أُذُنِهِ الْأَذَانَ كُلَّهُ وَ رَوَى بَعْضُهُمْ أَيَّمَا أَهْلِ بَيْتِ لَمْ يَأْكُلِ اللَّحْمَ أَزْبَعِينَ لَيْلَةً سَاءَتْ أَخْلَاقُهُمْ. معنای متعارف «توب» گفتن «الصلوة خیر من النوم» است ولی آقای طریحی در مجمع البحرین (ج ۲، ص ۲۰) در ضمن روایتی که توب را از سنت می داند چنین احتمال می دهد: وَ مَا رَوَى مِنْ أَنَّ النَّدَاءَ وَ التَّوْبَ فِي الْإِقَامَةِ مِنَ السَّنَةِ فَقَدْ قِيلَ فِيهِ: يَنْبَغِي أَنْ يَرَادَ بِالتَّوْبِ هُنَا تَكَرُّرُ الشَّهَادَتَيْنِ وَ التَّكْبِيرِ - كما ذكر ابن إدريس - لا التَّوْبِ المشهور. مرحوم مجلسی در بحار، ج ۶۳، ص ۷۲ در ذیل این روایت چنین می فرماید: بالتَّوْبِ أي بتکریر فضوله، که در واقع از معنی متعارف آن به معنای لغوی آن عدول فرموده اند.

۲. در مورد بادمجان در طب قدیم، به طور کلی چنین تصور می شده است که:

اولا طبع آن گرم و خشک است. به عنوان نمونه در فردوس الحکمة (ص ۲۷۰) چنین آمده است: الباذنجان حار یابس لأنه یلدع اللسان و فيه شيء من غلظ و صلابة. و نیز در المنصوری فی الطب (ص ۱۴۶) می فرماید: الباذنجان: حار شدید الیسیس. در کتاب الاغذیة و الادویة (ص ۴۴۴) نیز چنین می گوید: فی الباذنجان حار یابس فی آخر الدرجة الثانية، و یدلّ علی ذلك مرارته و حرافته و تلذیعه اللسان و الشفتین.

ثانیا زیاد خوردن آن به سوداء می افزاید. به عنوان نمونه در فردوس الحکمة (ص ۲۷۰): و یولد إذا أكثر منه المرة السوداء. و نیز در الذخیرة فی علم الطب (ص ۲۱): فأما الذی یكثر السوداء فالحم البقر و التیوس و أكثر لحوم الصید و خاصة الجبلية، و النمسکود، و السمک المالح، و الدوع و الجبن الیابس، و خاصة العتیق منه، و الكرب، و الباذنجان، و العدس. مشابه همین مطلب در: الحاوی فی الطب، ج ۱۱، ص ۴۲۵ و تقاسیم العلل، ص ۴۸ و المنصوری فی الطب، ص ۱۴۶.

ثالثا اینکه ضررهای هم برای آن بیان شده است از جمله در الاغذیة و الادویة (ص ۴۴۴) می گوید: و لما كان الأغلب علی الدم المتولد عنه الحدة و الحرافة، صار قابلا للاحتراق بسرعة. و لذلك يستحيل من قرب و ينتقل إلى المرة السوداء الحریفة. و هذه خاصته اللازمة له. و من قبل ذلك صار مفسدا للون مسودا للبشرة و مولدا للكلف و مورثا للداء المعروف بالسرطان و الداء المعروف بداء الفیل و الأورام الجاسنة الصلبة و للسدد.

لذا در مجموع آنچه در این روایات آمده است یا آنچه در فضای طب قدیم مطرح است، چندان سازگار نیست مگر اینکه گفته شود مراد از «جید للمرة السوداء» این است که آن را تولید می کند! در هر صورت در مورد طبع آن نیز مطلب موجود در روایت در کتب طی قدیم یافت نشد.

۳. نزدیکترین مضمون به این روایت در کافی (ج ۶، ص ۳۷۳) چنین آمده است: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَامِرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كُلُوا الْبَاذَنْجَانَ فَإِنَّهُ يُذْهِبُ الدَّاءَ وَ لَا دَاءَ لَهُ. ولی از برخی از روایات دیگر استفاده می شود که حتی هر بادمجانی این گونه نیست که دائمی در آن نباشد. به عنوان نمونه در

(۴۰۹) وَ عَنْهُ بِهِذَا الْإِسْنَادِ قَالَ: الْبَادَنْجَانُ جَيِّدٌ لِلْمِرَّةِ السَّوْدَاءِ^۱ وَلَا يُضِرُّ بِالصَّفْرَاءِ

(۴۱۰) وَ عَنِ الرَّضَا عليه السلام: أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ لِبَعْضِ قَهَّارِمَتِهِ^۲ اسْتَكْثِرُوا لَنَا مِنَ الْبَادَنْجَانِ فَإِنَّهُ حَارٌّ فِي وَقْتِ الْبُرْدِ بَارِدٌ فِي وَقْتِ الْحَرِّ مُعْتَدِلٌ فِي الْأَوْقَاتِ كُلِّهَا جَيِّدٌ فِي كُلِّ حَالٍ^۳ وَقَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ الْبَادَنْجَانُ لَنَا وَالْحَرْجِيرُ لِبَنِي أُمِّيَّةَ^۴ وَ حِجَامَةُ الْإِثْنَيْنِ لَنَا وَ الثَّلَاثَاءُ لِبَنِي أُمِّيَّةَ

[۲۴۲] في الجرح

(۴۱۱) أَحْمَدُ بْنُ الْعِيصِ قَالَ: حَدَّثَنَا النَّضْرُ بْنُ سُؤَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرٍ عَنْ

محاسن (ج ۲، ص ۵۲۶) چنین آمده است: عَنْهُ عَنِ السِّيَّارِيِّ عَنْ مُوسَى بْنِ هَارُونَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام قَالَ: الْبَادَنْجَانُ عِنْدَ جَدِّائِ النَّخْلِ لَا دَاءَ فِيهِ.

۱. این قسمت در امالی شیخ طوسی (ص ۶۶۸) چنین آمده است: وَ بِهِذَا الْإِسْنَادِ، عَنِ الْحُسَيْنِ، عَمَّنْ أَخْبَرَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: الْبَادَنْجَانُ جَيِّدٌ لِلْمِرَّةِ السَّوْدَاءِ. وَ نِزْدَرِ مَحَاسِنِ بَرْقِيِّ (ج ۲، ص ۵۲۶) چنین آمده است: عَنْهُ عَنِ السِّيَّارِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْهَاشِمِيِّ عَمَّنْ أَخْبَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كُلُّوْا الْبَادَنْجَانَ فَإِنَّهُ جَيِّدٌ لِلْمِرَّةِ السَّوْدَاءِ.

۲. جمیع «قهرمانه»، ابن اثیر در نهایت (ج ۵، ص ۱۲۹) در توضیح این واژه می گوید: که هالخان و الوکیل و الحافظ لما تحت یدہ، و القائم بأمور الرجل، بلغة الفرس.

۳. این روایت تا این قسمت در کتاب محاسن (ج ۲، ص ۵۲۶) از امام هادی عليه السلام (ابی الحسن الثالث عليه السلام) چنین نقل شده است: عَنْهُ عَنِ السِّيَّارِيِّ عَنْ بَعْضِ الْبَغْدَادِيِّينَ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ الثَّلَاثِ عليه السلام قَالَ لِبَعْضِ قَهَّارِمَتِهِ اسْتَكْثِرُوا لَنَا مِنَ الْبَادَنْجَانِ فَإِنَّهُ حَارٌّ فِي وَقْتِ الْحَرِّ وَ بَارِدٌ فِي وَقْتِ الْبُرْدِ مُعْتَدِلٌ فِي الْأَوْقَاتِ كُلِّهَا جَيِّدٌ عَلَى كُلِّ حَالٍ. مرحوم کلینی نیز در کافی (ج ۶، ص ۳۷۳) به سند مقابل همین متن را از ابی الحسن الثالث عليه السلام نقل کرده است: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الثَّلَاثِ عليه السلام لِبَعْضِ قَهَّارِمَتِهِ

۴. در کتاب کافی (ج ۶، ص ۳۶۸) همین مضمون چنین آمده است: مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ مُوسَى بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ سَلِيمَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْبَقْلِ الْهَنْدَبَاءِ وَ الْبَادَنْجَانِ وَ الْحَرْجِيرِ فَقَالَ الْهَنْدَبَاءُ وَ الْبَادَنْجَانُ لَنَا وَ الْحَرْجِيرُ لِبَنِي أُمِّيَّةَ.

۵. در برخی از روایات همین نوع نسبت دادن ایام هفته به شیعیان یا دشمنان اهل بیت مشاهده می شود. در جامع الاخبار (ص ۹۰) چنین آمده است: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ السَّبْتَ لَنَا وَ الْأَحَدَ لِشِيعَتِنَا وَ الْإِثْنَيْنِ لِأَعْدَائِنَا وَ الثَّلَاثَاءُ لِبَنِي أُمِّيَّةَ وَ الْأَرْبَعَاءُ يَوْمَ شُرْبِ الدَّوَاءِ وَ الْخَمِيْسَ يُقْضَى فِيهِ الْحَوَائِجُ وَ الْجُمُعَةَ لِلتَّنْظِيفِ وَ التَّطْيِيبِ وَ هُوَ عِيدٌ لِلْمُسْلِمِينَ. و مفصل همین روایت در کتاب خصال (ج ۲، ص ۳۹۴) چنین آمده است: حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: السَّبْتُ لَنَا وَ الْأَحَدَ لِشِيعَتِنَا وَ الْإِثْنَيْنِ لِأَعْدَائِنَا وَ الثَّلَاثَاءُ لِبَنِي أُمِّيَّةَ وَ الْأَرْبَعَاءُ يَوْمَ شُرْبِ الدَّوَاءِ وَ الْخَمِيْسَ يُقْضَى فِيهِ الْحَوَائِجُ وَ الْجُمُعَةَ لِلتَّنْظِيفِ وَ التَّطْيِيبِ وَ هُوَ عِيدٌ لِلْمُسْلِمِينَ وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنَ الْفِطْرِ وَ الْأَضْحَى وَ يَوْمَ الْغَدِيرِ أَفْضَلُ الْأَعْيَادِ وَ هُوَ ثَامِنٌ عَشْرَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ وَ كَانَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ يَخْرُجُ قَائِمًا أَهْلُ النَّبِيِّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ يُسَمُّوْا الْقِيَامَةَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ مَا مِنْ عَمَلٍ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَفْضَلَ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ. در صحیفه الرضا عليه السلام (ص ۷۸) به طور متفاوتی نسبت ایام هفته آمده است: وَ بِإِسْنَادِهِ قَالَ قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام السَّبْتُ لَنَا وَ الْأَحَدَ لِشِيعَتِنَا - وَ الْإِثْنَيْنِ لِبَنِي أُمِّيَّةَ وَ الثَّلَاثَاءُ لِشِيعَتِهِمْ - وَ الْأَرْبَعَاءُ لِبَنِي الْعَبَّاسِ وَ الْخَمِيْسَ لِشِيعَتِهِمْ - وَ الْجُمُعَةَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَيْسَ فِيهِ سَفَرٌ - قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ - فَإِذَا قَضَيْتَ الصَّلَاةَ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ - وَ انْتَبَهُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ - يَغْيِي سَفَرٌ يَوْمَ السَّبْتِ. در الهدایة الكبرى (ص ۳۶۳) این مضمون به این صورت آمده است: وَ عَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُسْعُودٍ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَبَلِيِّ، قَالَ: دَخَلْنَا عَلَى سَيِّدِنَا عَلِيِّ الْعُسْكُرِيِّ عليه السلام بِسَامَرَاءَ وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ شِيعَتِهِ فَسَأَلْنَا عَنْ أَسْعَدِ الْأَيَّامِ وَ أَنْحَسِهَا فَقَالَ: لَا تَعَادُوا الْأَيَّامَ فَتُعَادِيَكُمْ وَ سَأَلْنَا عَنْ مَعْنَى هَذَا الْحَدِيثِ فَقَالَ: مَعْنَاهُ بَيْنَ ظَاهِرٍ وَ بَاطِنٍ إِنَّ السَّبْتَ لَنَا وَ الْأَحَدَ لِشِيعَتِنَا وَ الْإِثْنَيْنِ لِبَنِي أُمِّيَّةَ وَ الثَّلَاثَاءُ لِشِيعَتِهِمْ وَ الْأَرْبَعَاءُ لِبَنِي الْعَبَّاسِ وَ الْخَمِيْسَ لِشِيعَتِهِمْ وَ الْجُمُعَةَ لِلْمُؤْمِنِينَ.

أَبِيهِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِلْجُرْحِ قَالَ تَأْخُذُ قَبِيْرًا طَرِيًّا وَ مِثْلَهُ شَحْمَ مَعْرٍ

طب الأئمة عليهم السلام، ص: ۱۴۰

طَرِيٌّ ثُمَّ تَأْخُذُ خِرْقَةً جَدِيْدَةً وَ بُسْتُوْقَةً جَدِيْدَةً فَتَطْلِي ظَاهِرَهَا بِالْقَبِيْرِ ثُمَّ تَضَعُهَا عَلَى قِطْعِ لَبِنٍ وَ تَجْعَلُ تَحْتَهَا نَارًا لَيِّنَةً مَا بَيْنَ الْأُوْلَى إِلَى الْعَصْرِ ثُمَّ تَأْخُذُ كِتَّانًا بَالِيًّا فَتَضَعُهُ عَلَى يَدِكَ وَ تَطْلِي الْقَبِيْرَ عَلَيْهِ وَ تَطْلِيهِ عَلَى الْجُرْحِ وَ لَوْ كَانَ الْجُرْحُ لَهُ فَعَرَّ كَبِيْرًا فَافْتَلَّ الْكِتَّانَ وَ صَبَّ الْقَبِيْرَ فِي الْجُرْحِ صَبًّا ثُمَّ دَسَّ فِيهِ الْفَيْتِلَةَ^۱

[۲۴۳] في العين

(۴۱۲): تَقْرَأُ وَ تَكْتُبُ وَ تَعْلِقُ عَلَيْهِ سُورَةَ الْحَمْدِ وَ الْمُعَوِّذَتَيْنِ وَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَ اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَلَيكَ تَوَكَّلْتُ وَ أَنْتَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ حَسْبِيَ اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ وَ مَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ أَشْهَدُ^۲ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا^۳ ﴿ وَ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا^۴ ﴾ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ^۵ ﴿ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴾ بِسْمِ اللَّهِ رَبِّ عَابِسٍ وَ حَبْسٍ حَابِسٍ وَ حَجَرٍ بَابِسٍ وَ مَاءٍ فَارِسٍ وَ شَهَابٍ قَابِسٍ مِنْ نَفْسٍ نَافِسٍ وَ مِنْ عَيْنٍ الْعَائِنِ رَدَدْتُ عَيْنَ الْعَائِنِ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيْهِ فِي كِبِدِهِ وَ كَلْبَتِهِ دَمَ رَفِيقٍ وَ شَحْمٍ وَسِيْقٍ وَ عَظْمٍ دَقِيقٍ فِي مَالِهِ يَلِيْقُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصَاصًا^۶ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا

[۲۴۴] النمل

(۴۱۳): تَدُقُّ الْكَرَاوِيَا وَ يُلْقَى فِي حَجَرٍ [جُحْرِ] النَّمْلِ وَ تَكْتُبُ فِي شَيْءٍ وَ تَعْلِقُ فِي زَوَايَا الدَّارِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ بِالنَّبِيِّينَ وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ فَأَسْأَلْكُمْ بِحَقِّ اللَّهِ وَ

۱. استفاده از قير برای درمان جراحت كاملا در طب قديم متعارف است. به عنوان مثال در الحاوي، ج ۲۰، ص ۶۴ چنين آمده است: وقال جالينوس: إن الزيت اليابس يشفي القروح الحادثة في الأبدان التي مزاجها حار يابس و يهيج، و ينفر التي في الأبدان اللينة. و الدهن الذي يكون من الزيت الرطب قريب من القطران. و قال فيه في الثامنة حيث أفرد ذكره: إن اليابس يسخن و يجفف في الثالثة، و تحفيفه أكثر من إسخانه؛ فأما الرطب فإسخانه أكثر من تحفيفه، و فيه شيء من اللطافة؛ من أجلها صار نافعا من الربو و قذف المدة؛ و حسب من يتعالج به أن يلحق منه قدر أوقية و نصف مع عسل.

۲. سوره طلاق، آيه ۱۲.

۳. سوره جن، آيه ۲۸.

۴. سوره هود، آيه ۵۶.

۵. سوره توبه، آيه ۱۲۹.

۶. سوره مائده، ۴۵.

بِحَقِّ نَبِيِّكُمْ وَ نَبِيِّنَا وَ مَا أُنزِلَ عَلَيْهِمَا إِلَّا تَحْوِيلُهُمْ عَنْ مَسْكِنَاتِنَا

فہرست آیات

(١) الحمد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (١) الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (٢) الرَّحْمَنُ الرَّحِيمِ (٣) مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (٤)
إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (٥) اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (٦) صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ
عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ (٧): روایت شماره ٨٠ (آیه ٤-٧)

(٢) البقره

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي
اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ صُمُّ بَعْضِكُمْ عَمِّي فَهُمْ
لَا يَرْجِعُونَ (١٦-١٨): روایت شماره ٨١

... فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (٣٧): روایت شماره ٣٥٧

بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (١١٢):

روایت شماره ٥٢

... فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (١٣٧): روایت شماره ٨٠

أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ (١٥٧): روایت شماره ٢٠٩
إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ
وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَ
السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (١٦٤): روایت شماره ٨١

إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ
لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ
النَّارِ (١٦٦-١٦٧): روایت شماره ٨١

وَمَثَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بَعْضِكُمْ عَمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ

(١٧١) : روايت شماره ٨١

... ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ..... (١٧٨) : روايت شماره ٨٠

.... يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ... (١٨٥) : ١٨٦

يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ وَ لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (١٨٥) : روايت شماره ٢٦٧

وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ (١٨٦) : روايت شماره ٢٦٧

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَ لَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ لَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (٢٥٥) : روايت شماره ٧٨ و ٨١

... كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (٢٦٤) : روايت شماره ٨١

(٣) آل عمران

.... شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ (٥) : شماره ١١

... تَوَاتَى الْمُلْكُ مِنْ تَشَاءٍ وَ نَزَعَ الْمُلْكُ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ نُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ نُذَلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (٢٦-٢٧) : روايت شماره ٨٠

... رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ (٣٨) : روايت ٣٦٨

وَ إِذْ قَاتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَ اللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (٧٢) فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا... روايت شماره ٣٥

... أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (١٠٦) أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ (١٠٧) : روايت شماره ٤٩

مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتُهُ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ (١١٧) : روايت شماره ٨١

وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ مَيِّتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ (١٤٥) : روايت شماره ٥٠

.... حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعَمَ الْوَكِيلُ (١٧٣) : روايت شماره ٧٨

(۴) النساء

يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ... (۲۸): روایت شماره ۸۰
... إِنْ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا (۷۶): روایت شماره ۸۱

(۵) المائدة

وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأَذْنَ بِالْأَذَنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ
وَالْجُرُوحَ قِصَاصًا... (۴۵): روایت شماره ۴۱۳

(۶) الانعام

وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالُوا الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ وَقَالُوا
لَوْ لَا أَنْزَلْ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلْبَسْنَا
عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ (۷-۹): روایت شماره ۸۱

وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۳): روایت شماره ۱۰ و ۱۱ و ۲۴ و ۳۶ و ۲۰۴ و ۳۳۵ (البته ظاهرا در تمامی این روایات جا به جایی در نقل آیه رخ داده است)

... وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۵): روایت شماره ۲۷

الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ... قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ
الشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۷۳): روایت شماره ۸۰

(۷) الاعراف

... مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ (۱۳): روایت شماره ۸۱

... اخْرُجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا... (۱۸): روایت شماره ۸۱

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ
يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَ النُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ
(۵۴): روایت شماره ۸۱ و از «الا له» تا آخر آیه در ۳۵۷

... أَلْقَى عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۱۷-۱۱۸): روایت شماره ۸۱

فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَ انْقَلَبُوا صَاغِرِينَ (۱۱۸-۱۱۹): روایت شماره

۵۹ و از «و بطل» تا آخر آیه ۱۱۹ در روایت شماره ۸۱

فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَ انْقَلَبُوا صَاغِرِينَ وَ أَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ قَالُوا
آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ (۱۱۸-۱۲۲): روایت شماره ۳۲۸

... وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْعَيْبَ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَ مَا مَسَّنِيَ السُّوْءُ... (١٨٨): رواية شماره ١١٩

٨ الانفال

... وَ يُنَزَّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَ يُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَ لِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَ يُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ (١١): رواية شماره ٨٠

... نِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ (٤٠): رواية شماره ٧٨

... أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ وَ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَ اذْهَبُوا خَوْفًا وَ طَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (٥٤-٥٦):
رواية شماره ٨٠

الآن خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ... (٦٦): رواية شماره ٨٠

٩ التوبه

... حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (١٢٩): رواية شماره ٢٥٠ و ٢٦٨ و ٣٥١ و ٤١٣

١٠ يونس

فَلَمَّا أَتَقُوا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ (٨١):
رواية شماره ٥٩

قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ وَ يُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (٨١-٨٢): رواية شماره ٣٢٨

١١ هود

... إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (٥٦): رواية شماره ٣٣٩

... آخِذْ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (٥٦): رواية شماره ٣٤١ و ٤١٣

١٢ يوسف

... وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ... (٢١): رواية شماره ٨٠

وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ... (٢٤):

رواية شماره ١١٩

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَ لَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ

تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (١١١): روایت شماره ٢٦٥

(١٣) الرعد

عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ (٩): روایت شماره ٨٠

.... وَ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (١٦): روایت شماره ٨٠

(١٤) ابراهيم

وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ يُبَيِّنُ اللَّهُ لِّلَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ أَمْ تَرَى إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَ يَسُّ الْقَرَارُ (٢٦-٢٩): روایت شماره ٨١

(١٦) النحل

وَ عَلَى اللَّهِ قَضُ السَّبِيلِ وَ مِنْهَا جَائِزٌ وَ لَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (٩): روایت شماره ٢٧١

... يَخْرُجُ مِنْ بَطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِّلنَّاسِ... (٦٩): روایت شماره ١٠١

وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (٧٨): روایت شماره ١٨٧

وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ أَمْ يَرَوْنَ إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (٧٨-٧٩): روایت شماره ٢٧١

(١٧) الاسراء

وَ نُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا (٨٢): روایت شماره

٤٢ و ٨٣ (بدون جمله آخر آیه)

قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَ لَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَ لَا تَخَافُ بِهَا وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (١١٠) وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وِليٌّ مِنَ الدُّلَّةِ وَ كَبَّرَهُ تَكْبِيرًا (١١١): روایت شماره ٤٧

(١٨) الكهف

فَصَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكُهْفِ سِنِينَ عَدَدًا ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيَّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا (١١) -

(١٢): روایت شماره ٦٢

... وَ يَهَيِّئُ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا (١٤) : روایت شماره ٢٧١
 وَ اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ لَنْ نَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلتَحِدًا (٢٧) : روایت ٥٣

(١٩) مريم

.... أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا (١٨) : روایت شماره ٧٨
 فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَ كُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا فَنادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا وَ هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا (٢٣-٢٥) : روایت شماره ١٨٧

... فَاتَّبَعَتْهُ بِه مَكَانًا قَصِيًّا (٢٢) فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَ كُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا (٢٣) فَنادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا (٢٤) وَ هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا (٢٥) فَكُلِي وَ اشْرَبِي وَ قَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيَنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أَكَلِمَ الْيَوْمَ أَنسِيًّا (٢٦) فَآتَتْ به قَوْمَهَا تَحْمِيلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا (٢٧) يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَ مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا (٢٨) فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نَكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (٢٩) قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا (٣٠) وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوَسَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا (٣١) وَ بَرًّا بِوَالِدَتِي وَ لَمْ يُجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا (٣٢) وَ السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أُمُوتٍ وَ يَوْمَ أُبْعِثُ حَيًّا (٣٣) ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ... (٣٤) : روایت شماره ٢٧١
 ... وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَ عُشِيًّا (٦٢) : روایت شماره ١٤١

(٢٠) طه

... وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى (٥٥) : روایت شماره ٢٦٨
 ... لَا تَخَافُ دَرَكًا وَ لَا تَحْشَى (٧٧) : روایت شماره ٦٤
 وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَ لَأَمْتًا (١٠٥) - (١٠٧) : روایت شماره ٣١١
 فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَّتْ لهما سَوَاتِمَهُمَا (١٢١) : روایت شماره ٨١

(٢١) الانبياء

أَوْ لَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا أَفَلَا يَأْمَنُونَ (٣٠) : روایت شماره ١٤ و ٥١ و ١٨٦ و ٢٦٦ و ٢٧١ و ٣٧٨
 قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ (٦٩) وَ أَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمْ الْأَخْسَرِينَ (٧٠) : روایت

... رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ (٨٩): روایت شماره ٣٦٨

(٢٢) الحج

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَرَوْهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ (١-٢):

روایت شماره ٦١

... وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِينٍ (٣١):

روایت شماره ٨١

(٢٣) المؤمنون

... اخْسَوْا فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُونَ (١٠٨): روایت شماره ٧٨

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ (١١٥) فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ (١١٦) وَ مَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ (١١٧) وَ قُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ (١١٨): روایت شماره ٤٣ و ٢٦٧

(٢٤) النور

نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَ لَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (٣٥): روایت شماره ٨٠

الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَاهُمْ كَسْرَابٌ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ سَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَهُ حِسَابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ أَوْ كظلماتٍ في بحرٍ لجِّي يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ (٣٩-٤٠):

روایت شماره ٨١

(٢٥) الفرقان

... وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا لِنُنْحِيَهُ بِهٖ بَلَدَةً مَيْتًا وَ نُسْفِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَ أَنَابِيَّ كَثِيرًا (٤٨-٤٩)

روایت شماره ٨٠

... جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَ قَمَرًا مُنِيرًا (٦١): روایت شماره ٨٠

(٢٧) النمل

...نُودِي أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (٨): روایت شماره ٣٦
 أَدْخَلَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ... (١٢): روایت شماره ١١٩
 ...جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا... (٦١): روایت شماره ٨٠
 ...يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ... (٦٢): روایت شماره ٣٧
 وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا شَيْءٌ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ
 (٨٨): روایت شماره ٣٠ و ٢٠٤ بدون صدر آیه از ابتدای «صنع الله» وهمین طور ٣٣٥

(٢٨) القصص

قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصْلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمْ وَ مَنِ اتَّبَعَكُمُ الْغَالِبُونَ
 (٣٥): روایت شماره ٦٠

(٣٤) سبأ

.... مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا... (٢): روایت شماره ٢٥٠

(٣٥) فاطر

... لَا يَحِيقُ الْمُكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ... (٤٣): روایت شماره ٨١

(٣٦) يس

وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ وَ إِنَّا نَشَأُ نُغْرِقُهُمْ فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ وَ لَا هُمْ يُنْقَدُونَ إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَ مَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ (٣٧-٤٤): روایت شماره ٢٦٦
 وَ نَفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ (٥١): روایت شماره ٢٦٦
 أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ وَ ذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَ مِنْهَا يُأْكَلُونَ (٧١-٧٢): روایت شماره ٦٣

(٣٧) الصفات

إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ رَبُّ الْمَشَارِقِ إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ وَ حِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ وَ يُفْقَدُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ دُحُورًا وَ لَهُمْ

عَذَابٌ وَاصِبٌ إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ (۴-۱۰): روایت شماره ۸۱

.... كُلُّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ (۷): روایت شماره ۸۰

وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۸۱-۱۸۲): روایت شماره ۲۷ خصوص آیه ۲۸۲

و ۲۵۰ هر دو آیه

(۳۸) ص

ازْكَضُ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ (۴۲): روایت شماره ۸۰

(۳۹) الزمر

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ

تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۶۷): روایت شماره ۵۷

(۴۱) فصلت

حَم تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱-۲): روایت شماره ۸۰

.... وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ (۴۱) لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (۴۲):

روایت شماره ۴۱

(۴۲) الشوری

حَم عسق كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱-۳): روایت شماره ۸۰

... لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ

يَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۱-۱۲): روایت شماره ۸۰

(۴۳) الزخرف

فَدَرَهُمْ يُخَوِّضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (۸۳): روایت شماره ۳۶۹

(۴۵) الجاثية

... آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا... (۳۵): روایت شماره ۳۶۹

(۴۶) الاحقاف

... فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعَدَّ الصَّدَقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ (۱۶): روایت شماره ۳۷

... كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ (۳۵)

(٤٨) الفتح

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُيَمِّمَ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيمًا هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ يُكَفِّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا وَ يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْمَشْرِكِينَ وَ الْمَشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنُّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيمًا حَكِيمًا (١-٧)

: روايت شماره ٥٦

الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا (٢٨): روايت شماره ٨١

(٥٢) الطور

وَ إِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ (٤٤): روايت شماره ٣٦٩
... حَتَّى يَلِاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ (٤٥): روايت شماره ٣٦٩

(٥٥) الرحمن

فِيهَا فَكِيهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُؤْمَانٌ (٦٨): روايت شماره ٣٧٩

(٥٦) الواقعة

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ (١) لَيْسَ لَوْفَعَتِهَا كَاذِبَةٌ (٢) خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ (٣) إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا (٤) وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا (٥) فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا (٦): روايت شماره ٣١١
فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ (٧٥-٧٦): روايت شماره ٧٠

(٥٩) الحشر

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ فَكَانَ عَاقِبَتُهُمْ أَنَّهُمْ فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (١٦-١٧): روايت شماره ٨١
وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ... (١٩): روايت شماره ٨١
لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ

فهرست آیات ❖ ۳۵۱

لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۲۱) هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (۲۲) هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۲۳) هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۴): روایت شماره ۲۸ و ۵۸ و (۲۲-۲۴) روایت شماره ۸۱ و ۸۳ از ابتداء تا «خشية الله» و ۲۶۷ و ۳۱۳

۶۰ الممتحنه

.... عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْتَبْنَا.... (۴): روایت شماره ۸۰

۶۵ الطلاق

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا (۱۲): روایت شماره ۸۰ و دو جمله آخر آیه در ۴۱۳

۶۷ الملك

... فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِنْ فُطُورٍ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ (۳-۴): روایت شماره ۳۷۸

۷۰ المعارج

..... بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ.... (۴۰): روایت شماره ۸۰
فَدَرُّهُمْ يُخَوِّضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (۴۲): روایت شماره ۳۶۹

۷۱ نوح

... اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا (۱۰-۱۲): روایت شماره ۳۶۱

۷۲ الجن

وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مِثْلَ لِحَافٍ خِثَّةٍ عَلَيْنَا وَنَايِبَاتٍ مُّجْتَمِعَاتٍ يُؤْتِينَ النَّارَ لَقِيبًا فَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْحَبْلَ الْأَبْيَضَ طَاهِرًا لَّا يُغَسِّقُهُ الْغَمَامُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۸-۹): روایت شماره ۲۶۷
... وَأَخْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا (۲۸): روایت شماره ۸۰

(۷۶) الانسان

... لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا (۱۳): روایت شماره ۱۰۰

(۷۹) النازعات

أَنْتُمْ أَشَدُّ خُلُقًا أَمْ السَّمَاءُ بِنَاهَا رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا (۲۷-۲۸): روایت شماره ۳۲۸ که در روایات اشاره به آیاتی بعد هم دارد ولی معلوم نیست تا کجای سوره مراد است.

كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا (۴۶): روایت شماره ۲۶۵ بدون صدر آیه و ۲۶۶

(۸۰) عبس

ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (۲۰): روایت شماره ۲۷۱

(۹۵) الشرح

إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۶): روایت شماره ۶۱ و ۲۷۱. در هر دو مورد ممکن است آیه ۵ نیز منظور باشد.

(۹۶) القدر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (۲) لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (۳) تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ (۴) سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ (۵): روایت شماره ۵۰

(۱۱۲) الاخلاص

لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (۳-۴): روایت شماره ۸۰

(۱۱۳) الفلق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (۱) مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ (۲) وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ (۳) وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ (۴) وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ (۵): روایت شماره ۸۰ و خصوص آیه ۱ و ۲ در ۳۵۱

(۱۱۴) الناس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (۱) مَلِكِ النَّاسِ (۲) إِلَهِ النَّاسِ (۳) مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ (۴) الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ (۵) مِنَ الْخِنَّةِ وَالنَّاسِ (۶): روایت شماره ۸۰

**فهرست داروها و مواد و
افعال درمانی**

افعال

- شانه کشیدن موهای گونه‌ها (ریشهای دو طرف صورت): محکم شدن دندانها ۱۵
- شانه کشیدن موهای چانه (ریش روئیده در چانه): از بین برنده و بآء ۱۵
- شانه کشیدن موی پشت سر که آویزان است: رطوبت سینه را می برد ۱۵
- شانه کشیدن دو ابرو: پیش گیری از جذام ۱۵
- شانه کشیدن سر: بلغم را می برد ۱۵ و رطوبت را قطع می کند ۱۷۴
- زیاد شانه کشیدن: بلغم را می برد ۱۷۴
- خوب بچود ۴۵
- تا گرسنه نشده و شکمش خالی نشده نخورد ۴۵
- قبل از سیری دست از غذا بکشد ۴۵
- سر صبح غذا خوردن ۴۶ و ۱۴۵
- دو نوبت غذا خوردن در روز اول صبح و اول شب: ۱۴۱
- رابطه جنسی کم ۴۶ و ۱۴۵
- خنک کردن با آب سرد برای تب ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ برای حرارت خون ۱۳۳
- قیء: درمان تب: ۹۷ قیء سریع ۱۷۹

- عرق کردن: درمان تب: ۹۷
- استفاده از مسهل: درمان تب: ۹۷
- حقنه: خاصیت دارویی: ۱۱۲
- حجامت: دوی هر درد: ۱۲۴ و ۱۲۹ دوی دم: ۱۲۷
- خوردن سه جبه شکر بعد از حجامت: خون خالص تولید می کند و حرارت را قطع می کند: ۱۳۶
- خوردن انار شیرین بعد از حجامت: خون را خالص می کند و خون را آرام می کند: ۱۳۷
- مسواک: دوی بلغم: ۱۷۰
- حمام کردن: قبل از صبحانه: پاک کننده بلغم و لاغر کننده ۱۷۱
- حمام کردن: بعد از غذا: پاک کننده مرة ۱۷۱
- حمام کردن: در حال سیری: چاق کننده ۱۷۱
- گرفتن ناخن: جلوگیری از کم سوئی چشم و بسیاری از بیماری ها ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۴۰۳ و ۴۰۴
- روغن مالی در شب: مؤثرتر: ۲۵۳
- جماع: غلبه حرارت و کم شدن برخی از دردها ۲۶۴
- بزرگی جیب امان از جذام ۲۹۰
- موی داخل بینی: امان از جذام: ۲۹۰ و ۲۹۸
- گرفتن اضافه سبیل: امان از جذام: ۲۹۸
- اگر مگسی در غذای آبکی افتاد آن را در آن فرو برند، زیرا یک طرف دیگر بالهایش حاوی ماده خنثی کننده سمش است ۲۹۹
- اگر نبود پشه های ریزی که مردم نادانسته می خورند، ابتلاء به جذام زیاد می شد: ۳۰۰ و ۳۰۱

مواد خاص

- کاشم (کرفس کوه): مفید برای درد خاصره: ۴۴ و ۱۴۳
- عسل: مفید برای هر دردی: ۱۰۱
- سیاه دانه: مفید برای هر دردی: ۱۰۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳
- آب زمزم: شفای هر دردی: ۱۰۳
- سیب: دوی هر دردی: ۱۰۶ و ۳۸۳ و بسیار پر فائده برای معده ۳۸۲
- خرمای عجوه: ۷ عدد از آن هنگام خواب، کشنده کرهها در شکم است: ۱۶۵ و ۱۶۷ سم زدایی

کندر: دوی بلغم: ۱۷۰ و ۱۷۳

سرکه شراب انگوری: کشنده کرم شکم ۱۶۶ و محکم کردن لثه ۳۳

عسل: دوی بلغم: ۱۷۳

سکر طبرزد: دوی بلغم و مفید برای هفتاد بیماری ۱۷۶

سویق بی روغن (خشک) ناشتا: حرارت را پایین می آورد و مرة را آرام می کند و چرب این خاصیتها را ندارد: ۱۷۷ اگر روی سیری خورده شود، سبب هضم غذاست و اگر در حالت گرسنگی خورده شود سیر می کند ۱۷۸ رویناندن گوشت و قوی شدن استخوان و متولد شدن بچه های قوی و شاید رفع ضعف

۲۳۹

قارچ: آبش شفای چشم است ۲۱۴

سرمه: خشک کردن رطوبت زائد چشم ۲۱۵ استفاده قبل از خواب مفید برای چشم ۲۱۶ و ۲۲۰ و در شب خوش بو کننده دهان ۲۱۹ و نور چشم و رویش مژه (یا تقویت ریشه مژه) ۲۲۴ افزایش قدرت جنسی ۳۶۴

ماهی: آب کردن شحم چشم ۲۲۱ و ۲۲۲ و لاغر کردن ۳۹۸ و زیاد کردن بلغم ۳۹۸ و غلیظ کردن خون (یا نفس) ۳۹۸

هلیله زرد: آن قدر ارزشمند که به وزنش طلا باید بدهند: ۲۳۲

روغن بنفشه: بهترین روغن ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و در سرما سرد و در گرما گرم ۲۵۶ و برعکس ۲۵۷

روغن زنبق: بهترین روغن ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و شفای ۷۰ بیماری ۲۶۲ و ۲۶۳

شیر شتر شیرده: شفای هر دردی ۲۸۲ و ۲۸۳ و خارج کننده آلودگی های بدن ۲۸۳

ادرار شتر شیرده: درمان تنگی نفس ۲۸۴

شلغم: پیشگیری از جذام: ۲۹۳ و ۲۹۴

غده حیوانات حلال گوشت: بالا بردن احتمال ابتلاء به جذام: ۲۹۵

دراج (پرنده ای شبیه کبک): کم کردن غیظ ۳۰۳ و ۳۰۴ درمان دل درد ۳۰۴

حناء: تقویت قدرت جنسی ۳۶۴

شیر: تقویت بنیه جنسی ۳۶۵

تخم مرغ: تقویت قدرت باروری ۳۶۶

کاسنی: افزایش منی، خوش چهره کردن، گرم نرم، افزایش فرزندان پسر ۳۶۷
 انار: انار شیرین بعد از حجامت خون را خالص می‌کند و خون را آرام می‌کند ۱۳۷ و به همراه
 سفیدی‌های داخل آن دباغی معده ۳۷۹ و ۳۸۱ و هضم کننده غذا و درمان بیماری ناشی از هضم نشدن
 غذا ۳۸۱

گلایی: جلا دهنده قلب: ۳۸۴ درمان درد قلب: ۳۸۵

ترنج: قبل از غذا از بدترین چیزها و بعد از غذا از بهترین چیزها ۳۸۶ و ۳۸۷
 به: قوت قلب ۳۸۸ و ۳۹۰، بر طرف کردن ضعف ۳۸۸ و ۳۸۹ و پاک کننده و خوش بو کننده معده
 ۳۸۹

آلو: درمان هیجان مرار: ۳۹۱ و ۳۹۲ و نرم کننده مفاصل ۳۹۲ کهنه آن بی ضرر است ۳۹۳
 پوست کنده آن برای تسکین حرارت و مرار مفید است ۳۹۳
 کشمش: دفع امراض و بیماری‌ها: ۳۹۴ و ۳۹۵
 انجیر: مفید برای قولنج ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ در روز زیاد بخورید و در شب زیاد نخورید ۳۹۸ نرم
 کردن گرفتگی‌ها (یا نرم کننده سینه) ۳۹۸

کدو تنبل: عقل را زیاد می‌کند و سودمند برای درد قولنج ۴۰۲
 گوشت: سبب رویش گوشت و زیاد کننده عقل و ترک آن سبب کاهش عقل ۴۰۶ و ۴۰۷ بد اخلاقی
 بر اثر ترک آن ۴۰۷
 بادمجان: شفای هر دردی ۴۰۸ مفید برای سوداء و غیر مضر برای صفراء ۴۰۹ گرد در سرما و سرد
 در گرما ۴۱۰

ترکیبات

داروی شماره ۱: دوی بلغم: علک رومی و کندر و سعتر و نانخواه و سیاه دانه به مقدار مساوی جدا
 جدا به خوبی آسیاب میشود و سپس تصفیه میشود (ظاهرا مراد غربال کردن و رد کردن از صافی برای
 جدا شدن ذرات ریز باشد) سپس با یکدیگر مخلوط میشوند و دوباره کوبیده و آسیاب میشود و خوب
 مخلوط میشود و سپس با غسل مخلوط میشود و در هر شبانه روز به اندازه فندقی قبل از خواب خورده
 میشود. روایت شماره ۱۶

داروی شماره ۲: داروی بلغم: یک مثقال هلیله زرد و دو مثقال خردل و یک مثقال عاقرقرا و
 خوب آسیاب میشوند و ناشتا به دندانها مالیده میشود. فوائد: پاک کردن بلغم و خوش بو کننده دهان و
 محکم کننده دندانها: ۱۷

۳۵۹ ❖ فهرست داروها و مواد و افعال درمانی

داروی شماره ۳: درد گوش: کفی از کنجد پوست گرفته نشده و کفی از خردل جدا جدا آرد می‌شوند سپس مخلوط می‌شوند و روغن آنها گرفته می‌شود و در شیشه‌ای ریخته می‌شود و به در آهنی مهر می‌شود پس هنگامی که خواستید استفاده کنید، دو قطره در گوش بریزید و با پارچه سه روز گوش را ببندند: ۲۶

داروی شماره ۴: درد طحال: یک مثقال تره با روغن عربی جوشانده شود و سه روز به بیمار بخوراند: روایت شماره ۴۸

داروی شماره ۵: بواسیر شدید: سر تره سفید را قطع می‌کنند و آن را نمی‌شویند بعد آن را ریز ریز می‌کنند. بعد کوهان شتری را آب می‌کنند و آن را بر تره‌ها می‌ریزند و پوست ده گردو را می‌گیرند با وزن ده درهم پنیر فارسی آسیاب می‌کنند. تره را بر آتش می‌گذارند وقتی به آب افتاد بر آن گردو و پنیر را می‌ریزند. سپس آن را از آتش بر می‌دارند و در حالت ناشتا با نان سه روز یا هفت روز خورده می‌شود و از سایر غذاها اجتناب می‌کند : روایت شماره ۵۵

داروی شماره ۶: تب: ده درهم شکر به آب ناشتا: روایت ۹۵ و مشابه ۹۹

داروی شماره ۷: واکسن فصلی: هلیله و رازیانه و شکر در ابتدای فصل گرماسه ماه در هر ماه سه بار و در ابتدای فصل سرما سه روز سه بار و به جای رازیانه مصطکی مصرف می‌شود: روایت شماره ۹۸

داروی شماره ۸: دوی تب ربع: فالوده ساخته شده با عسل و زعفران زیاد: ۱۰۲
دارو شماره ۹: درمان دوام خون در زنان: گشنیز تر را به اضافه سماق در آب قرار دهید و یک شب زیر ستارگان قرار دهید سپس با آتش در خزفی بجوشانید سپس به اندازه ظرف کوچک سکرجه از آن بنوشید: ۱۶۰ و ۲۷۷

دارو ۱۰: درمان ضعف: گوشت با شیر پخته شود: ۱۶۱ و ۱۶۲ گوشت گوسفند ماده با شیر دارو ۱۱: سرماخوردگی: وزن دانه سیاه دانه و نصف دانه کندس (خریق سفید) آسیاب می‌شود و در بینی استنشاق می‌شود: ۱۶۳

دارو ۱۲: اسهال خونی: گل ارمنی را با حرارت ملایم می‌جوشانند: ۱۶۸
دارو ۱۳: اسهال خونی: مقداری خرف سفید و بزر قطونا همان مقدار و همان مقدار صمغ عربی و همان مقدار گل ارمنی با آتش ملایم حرارت می‌بینند: ۱۶۹

دارو ۱۴: قطره قطره ریختن ادرار: اسپند شش بار با آب سرد شستشو داده شود و یک بار با آب گرم و سپس در سایه خشک شود سپس با گل آب خالص آغشته شود و در حالت ناشتا خورده شود: ۱۸۵
دارو ۱۵: صورت و دو چشم باد گرفته و گویا از کار افتاده: ۵ مثقال میخک در ظرفی مناسب

نوشیدنی می‌ریزند و درش را محکم می‌بندند و گل مالی می‌شود و در مقابل آفتاب در ایام گرما یک روز و در سرما دور روز گذاشته می‌شود و سپس آن را می‌کوبند و سپس با آب باران مخلوط می‌شود و شخص به پشت می‌خوابد و مانند پماد بر آن قسمت از کار افتاده صورت مالیده می‌شود و تا ماده خشک شود بر این حالت باقی می‌ماند: ۱۹۰

داروی ۱۶: وضح و بهق: نوره را مخلوط با حنا کشیدن: ۱۹۱

دارو ۱۷: برای درد معده و سردی و ضعفش و خارج کردن باد از مفاصل: یک رطل خیار چنبر را خوب تمیز کنند سپس خورد شود و یک شبانه روز در ظرف آبی بماند و سپس تفاله‌هایش را دور می‌ریزند. باقی مانده را با رطلی از عسل و دو رطل افشره به و چهل مثقال گلاب مخلوط می‌کنند. سپس با حرارت ملایم می‌پزند. سپس می‌گذارند تا به آرامی سرد شود و سپس در آن فلفل و دار فلفل و قرفه قرفل و قاقله و زنجبیل و دار چین و جوزبواز هر یک سه مثقال آسیاب شده خالص شده مخلوط می‌شوند و سپس در جره سبزی (نوعی ظرف) می‌ریزند و دو مثقال در حالت ناشتا می‌نوشند: ۱۹۳

دارو ۱۸: سنگ مثانه یا کلیه: هلیله سیاه و بلبله و املج و کور و فلفل و دار فلفل و دار چین و زنجبیل و شقاقل و وج و انیسون و خولنجان به یک اندازه آسیاب و سپس خاصل سازی می‌شوند و آغشته با روغن حیوانی گاو مخلوط می‌شود و سپس دو بار به اندازه وزنش عسل خالص با آن آمیخته می‌کنند و به اندازه فندقی مصرف می‌شود: ۱۹۴

دارو ۱۹: دوی یرقان: خیار بادرنگ (خیار معمولی) را پوست بکن و دانه‌هایش را در آب بپز و سه روز هر روز مقدار یک رطل مصرف کن در حالت ناشتا: ۱۹۵

دارو ۲۰: دوی ضربان گوش: سذاب با روغن زیتون پخته می‌شود و قطراتی در گوش ریخته می‌شود: ۱۹۷

دارو ۲۱: روی گوش درد: پنیر کهنه تا جایی که می‌شود خورد می‌کنند و با شیر زن مخلوط می‌کنند و سپس با حرارت ملایم گرم می‌کنند و قطراتی از آن را در گوش می‌ریزند: ۱۹۸

دارو ۲۲: دوی خشکی دهان و کثرت عطش: سقمونیاء و قاقله و: ۱۹۹

دور ۲۳: برای تقریبا همه بیماری‌ها: مشابه داروی ۱۷: ۲۰۳

دارو ۲۴: درد مثانه: دانه‌های خیار بادرنگ به همراه پایین کاسنی پخته می‌شود و: ۲۰۳

دارو ۲۵: درد خاصه: از فلفل و زنجبیل و دار فلفل و برنج و ... ۴ مثقال: ۲۰۳

دارو ۲۶: دوی عرق النساء (رگی از زانو تا پایین پا): ناخن کسی که این بیماری را دارد کوتاه می‌کنند و آن را بر روی جایی که نبض این رنگ می‌زند می‌گذارند: ۲۰۳

دور ۲۷: دوی عرق النساء: روشی خاص برای درمان: ۲۰۳

فهرست داروها و مواد و افعال درمانی ❖ ۳۶۱

- داور ۲۸: دوایی برای خیلی مشکلات: ۷۲ مثقال زنجبیل خشک: ۲۰۳
- داور ۲۹: ورم شکم و ... : مشابه ۱۸: ۲۰۳
- داور ۳۰: برای بسیاری از مشکلات: خشخاش سرخ و: ۲۰۳
- داور ۳۱: برای درد پشت و شکم: اصل انجدان و: ۲۰۳
- داور ۳۲: بواسیر مؤنث: شمع و روغن زنبق: ۲۱۲
- داور ۳۳: بواسیر مذکر: بلاذر: ۲۱۲
- داور ۳۴: چرک شدید پوستی: آس را آرد کن ...: ۲۱۳
- داور ۳۵: درد چشم: صبر و مر و کافور: ۲۱۷
- داور ۳۶: سل: سنبل و قاقله و زعفران و: ۲۲۸
- داور ۳۷: سرفه شدید کهنه: فلفل سفید و...: ۲۲۹
- داور ۳۸: درد دندان و بیماری چشمی و باد در مفاصل: فلفل سفید و دار فلفل و نشادر و ...: ۲۳۳
- داور ۳۹: سفیدی در چشم: هلیله زرد و نمک اندرانی و ...: ۲۳۴
- داور ۴۰: بادی در سر و سراسر بدن: سعوط عنبر و زنبق : ۲۳۶
- داور ۴۱: دوی جامع: سنبل و زعفران و: ۲۴۰-۲۴۸
- داور ۴۲: لاغری شدید بر اثر بیماری: برنج و شحم مبارک و: ۲۷۲
- داور ۴۳: اسهال خونی: برنج ...: ۲۷۳
- داور ۴۴: سر و صدای شکم: سیاه و عسل: ۲۷۵
- داور ۴۵: درد روده: گردو پخته: ۲۷۸
- داور ۴۶: بواسیر و بادها: هلیله سیاه و بلبله و: ۲۷۹
- داور ۴۷: برص و جذام: خورشید گوشت گاو: ۲۸۷
- داور ۴۸: درمان گزیدگی: فصد و آب شوید پخته شده با عسل سه روز: ۳۱۴
- داور ۴۹: شافیه: بسیاری از بیماری‌ها: توضیح مفصل: ۳۵۸
- داور ۵۰: دوی حضرت محمد (ﷺ): شبیه دوی قبل: ۳۵۹ و ۳۶۰
- داور ۵۱: تقویت قدرت جنسی: پیاز سفید و روغن زیتون: ۳۶۲
- داور ۵۲: هیجان در سر و دندان و ضربان در چشم که منجر به ورم شده است: کاسنی و شکر و
.....: ۴۰۰
- داور ۵۳: درمان جراحت: قیر و چربی میش نر و ...: ۴۱۱

توصیف بیماری

علائم هیجان دم: ۱۱۸

سرماخوردگی سبب دفع جذام ۳۰۲

علل غالب بیماری‌ها ۳۱۵

فهرست منابع

فهرست كتب

قرآن كريم

۱. ابن أبي جمهور، محمد بن زين الدين، عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۵ ق.
۲. ابن ابی شبيهه، عبد الله بن محمد، محقق: سعيد اللحام، الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار، ۸ ج، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت، چاپ: اول، ۱۴۰۹ - ۱۹۸۹ م.
۳. ابن اثير جزري، مبارك بن محمد، النهاية في غريب الحديث و الأثر - قم، چاپ: چهارم، ۱۳۶۷ ش.
۴. ابن اثير، على بن محمد، اسد الغابة، انتشارات اسماعيليان - تهران از نسخه دار الكتاب العربی - بيروت، بی تا.
۵. ابن ازرق، ابراهيم بن عبد الرحمن، تسهيل المنافع في الطب و الحكمة، ۲ جلد، عاصمة الثقافة العربية - مسقط، چاپ: اول، ۱۴۲۷ ه. ق.
۶. ابن اشعث، محمد بن محمد، الجعفریات (الأشعثيات) - تهران، چاپ: اول، بی تا.
۷. ابن بابويه، على بن حسين، الإمامة و التبصرة من الحيرة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۴ ق.
۸. ابن بابويه، محمد بن على، الاعتقادات - قم، چاپ: دوم، ۱۴۱۴ ق.
۹. -----، الأمالي (للسدوق) - تهران، چاپ: ششم، ۱۳۷۶ ش.

١٠. -----، -----، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال - قم، چاپ: دوم، ١٤٠٦ ق.
١١. -----، -----، الخصال - قم، چاپ: اول، ١٣٦٢ ش.
١٢. -----، -----، علل الشرائع - قم، چاپ: اول، ١٣٨٥ ش / ١٩٦٦ م.
١٣. -----، -----، عيون أخبار الرضا عليه السلام - تهران، چاپ: اول، ١٣٧٨ ق.
١٤. -----، -----، معاني الأخبار - قم، چاپ: اول، ١٤٠٣ ق.
١٥. -----، -----، من لا يحضره الفقيه - قم، چاپ: دوم، ١٤١٣ ق.
١٦. ابن بيطار، عبد الله بن احمد، الجامع لمفردات الأدوية و الأغذية، ٤ جلد، دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ: اول، ١٤١٢ ه. ق.
١٧. ابن جزله، يحيى بن عيسى، منهاج البيان في ما يستعمله الإنسان، ١ جلد، جامعة الدول العربية - قاهره، چاپ: اول، ١٤٣١ ه. ق.
١٨. ابن جوزى، عبد الرحمن بن على، لقط المنافع في علم الطب، ١ جلد، دار الكتب و الوثائق القومية مركز تحقيق التراث - قاهره، چاپ: اول، ٢٠١٠ م.
١٩. ابن حجر عسقلانى، احمد بن على، محقق: محمد بن عوامة، تقريب التهذيب، ١ ج، دار الرشيد - سوريا، الطبعة: الأولى، ١٤٠٦ - ١٩٨٦.
٢٠. -----، -----، فتح البارى شرح صحيح البخارى، ١٣ ج، دار المعرفة - بيروت، ١٣٧٩.
٢١. ابن حيون، نعمان بن محمد مغربى، دعائم الإسلام - قم، چاپ: دوم، ١٣٨٥ ق.
٢٢. ابن سعد، أبو عبد الله محمد بن سعد بن منيع، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، الطبقات الكبرى، دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة الأولى، ١٤١٠ هـ - ١٩٩٠ م.
٢٣. ابن سينا، حسين بن عبد الله - شارح: ابن رشد، محمد بن احمد، شرح ابن رشد لأرجوزة ابن سينا في الطب، ١ جلد، جامعة قطر - دوحه، چاپ: اول، ١٤١٥ ه. ق.
٢٤. -----، -----، القانسون في الطب (طبع بيروت)، ٤ جلد، دار إحياء التراث العربي - بيروت، چاپ: اول، ١٤٢٦ ه. ق.
٢٥. -----، -----، من مؤلفات ابن سينا الطبية (دفع المضار الكلية عن الأبدان الإنسانية أو تدارك أنواع الخطأ الواقع في التدبير)، ١ جلد، معهد التراث العلمي العربي - دمشق، چاپ: اول، ١٤٠٤ ه. ق.
٢٦. ابن شعبه حرانى، حسن بن على، تحف العقول - قم، چاپ: دوم، ١٤٠٤ / ١٣٦٣ ق.

٢٧. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب) - قم، چاپ: اول، ١٣٧٩ ق.
٢٨. ابن طاووس، علی بن موسی، فلاح السائل و نجاح المسائل - قم، چاپ: اول، ١٤٠٦ ق.
٢٩. -----، -----، مهج الدعوات و منهج العبادات - قم، چاپ: اول، ١٤١١ ق.
٣٠. ابن طیفور، احمد بن أبي طاهر، بلاغات النساء - قم، چاپ: اول، بی تا.
٣١. ابن عديم، عمر بن احمد، الوصلة إلى الحبيب في وصف الطيبات و الطيب، ٢ جلد، معهد التراث العلمي العربي - حلب، چاپ: اول، ١٣٦٤ ه.ش.
٣٢. ابن قولويه، جعفر بن محمد، كامل الزيارات - نجف اشرف، چاپ: اول، ١٣٥٦ ش.
٣٣. ابن قيم جوزی، محمد، الطب النبوي (ابن قيم)، ١ جلد، دار و مكتبة الهلال - بيروت، چاپ: اول، ١٩٨٣ م.
٣٤. -----، -----، زاد المعاد في هدي خير العباد، ٥ جلد، مؤسسة الرسالة، بيروت - مكتبة المنار الإسلامية، الكويت، الطبعة: السابعة والعشرون، ١٤١٥ هـ / ١٩٩٤ م.
٣٥. ابن ماجه قزوینی، محمد بن يزيد، محقق: محمد فؤاد عبد الباقي، سنن ابن ماجه، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بی جا، بی تا.
٣٦. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب - بيروت، چاپ: سوم، ١٤١٤ ق.
٣٧. ابن مهنا، عبد الجبار بن عبد الله، تاريخ داريا، ١ ج، مطبعة البرقي - دمشق، عام النشر: ١٣٦٩ هـ - ١٩٥٠ م.
٣٨. ابن نفيس قرشى، علی بن ابى حزم، الصيدلية المجربة (الموجز في الطب)، ١ جلد، دار المحجة البيضاء - بيروت، چاپ: اول، ١٤٢٣ ه.ق.
٣٩. -----، -----، شرح فصول بقراط، ١ جلد، نهضة مصر، مصر، ٢٠٠٨ م.
٤٠. ابنا بسطام، عبد الله و حسين، طبّ الأئمة عليهم السلام - قم، چاپ: دوم، ١٤١١ ق.
٤١. ابوداود، سليمان بن الأشعث، محقق: سعيد محمد اللحام، سنن ابى داود، ٢ ج، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بی جا، چاپ اول، ١٤١٠ - ١٩٩٠ م.
٤٢. ابوريحان بيروني، محمد بن احمد - مترجم: مظفرزاده، باقر، الصيدنة في الطب (داروشناسی در پزشکی)، ١ جلد، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، گروه نشر آثار - تهران، چاپ: اول، ١٣٨٣ ه.ش.
٤٣. ابوعلی - مترجم: رازی، محمد بن زكريا، خواص الأشياء، ١ جلد، مجمع ذخائر اسلامي - قم، چاپ: اول، ١٣٨٨ ه.ش.

۴۴. ابو نعیم، أحمد بن عبد الله بن أحمد بن إسحاق بن موسى بن مهران الأصبهاني، تحقیق: عادل بن یوسف العزازی، معرفة الصحابة، دار الوطن للنشر، الرياض، الطبعة: الأولى ۱۴۱۹ هـ - ۱۹۹۸ م.

۴۵. احمد بن حنبل، المسند، ۶ ج، دار صادر - بیروت، بی تا.

۴۶. ازدی، عبد الله بن محمد، کتاب الماء، ۳ جلد، دانشگاه علوم پزشکی ایران - مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل - تهران - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۷ ه.ش.

۴۷. اسرائیلی، اسحاق بن سلیمان، الأغذية و الأدوية، ۱ جلد، مؤسسه عزالدین - بیروت، چاپ: اول، ۱۴۱۲ ه.ق.

۴۸. انطاکي، داود بن عمر، ثلاث رسائل طبية لداود الأنطاكي (الملكي في الطب)، ۱ جلد، دار الكتب العلمية - بیروت، چاپ: اول، ۱۴۲۴ ه.ق.

۴۹. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ۸ جلد، دار الفکر، طبعة بالأوفست عن طبعة دار الطباعة العامرة بإستانبول، ۱۴۰۱ هـ - ۱۹۸۱ م.

۵۰. ---، ---، رجال البرقي - الطبقات - تهران، چاپ: اول، ۱۳۴۲ ش.

۵۱. برقي، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن - قم، چاپ: دوم، ۱۳۷۱ ق.

۵۲. بروجردي، آقا حسین، جامع احادیث الشيعة (للبروجردي) - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۶ ش.

۵۳. بغدادی، عبد اللطيف، الطب من الكتاب و السنة، ۱ جلد، عالم الكتب - بیروت، چاپ: اول، ۱۴۲۶ ه.ق.

۵۴. بغدادی، علی بن احمد، المختارات في الطب، ۴ جلد، دائرة المعارف العثمانية - حیدرآباد، چاپ: اول، ۱۳۶۲ ه.ق.

۵۵. بقراط و جالینوس - مترجم: حنین بن اسحاق، ثلاث رسائل لبقراط و جالینوس (عربی - انگلیسی)، ۱ جلد، دانشگاه علوم پزشکی ایران - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۶ ه.ش.

۵۶. ---، ---، مترجم: ---، ثلاث رسائل لبقراط و جالینوس (عربی -

انگلیسی) (کتاب الغذاء لبقراط)، ۱ جلد، دانشگاه علوم پزشکی ایران - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۶ ه.ش.

۵۷. بلینوس الحکیم، سر الخلیقة و صنعة الطبيعة (کتاب العلل)، ۱ جلد، معهد التراث العلمي العربي جامعة حلب - بیروت، چاپ: اول.

۵۸. ترمذی، محمد بن عیسی، محقق: عبد الوهاب عبد اللطيف، سنن الترمذی، دار الفکر

للطباعة والنشر، بیروت، چاپ: دوم، ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳ م.

۵۹. تمیمی، محمد بن احمد، مادة البقاء في إصلاح فساد الهواء و التحرز من ضرر الأوباء، ۱ جلد،

- معهد المخطوطات العربية - قاهره، چاپ: اول، ۱۴۲۰ ه.ق.
۶۰. تورات (تحریف شده)
۶۱. ثابت بن قره، الذخيرة في علم الطب (معالجة الأمراض بالأعشاب)، ۱ جلد، دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ: اول، ۱۴۱۹ ه.ق.
۶۲. جالينوس - مترجم و شارح: حنين بن اسحاق، كتاب جالينوس إلى غلوطن في التائي لشفاء الأمراض، ۱ جلد، الهيئة المصرية العامة للكتاب - قاهره، چاپ: اول، ۱۹۸۲ م.
۶۳. ----- مترجم: -----، مجموعه هشت كتاب طبي، ۱ جلد، دانشگاه علوم پزشکی ایران - مؤسسه مطالعات تاريخ پزشکی، طب اسلامي و مکمل - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۷ ه.ش.
۶۴. حاکم نیشابوری، محمد بن عبد الله، محقق: يوسف عبد الرحمن المرعشلي، المستدرک علی الصحیحین، ۴ ج، بی جا، بی تا.
۶۵. حلي، حسن بن علي بن داود، الرجال (لابن داود) - تهران، چاپ: اول، ۱۳۴۲ ش.
۶۶. حمیری، عبد الله بن جعفر، قرب الإسناد (ط - الحديثة) - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۳ ق.
۶۷. حنين بن اسحاق، حفظ الأسنان و اللثة و استصلاحها، ۱ جلد، دار القلم - حلب، چاپ: اول، ۱۴۱۷ ه.ق.
۶۸. -----، المسائل في الطب للمتعلمين، ۱ جلد، دار الجامعات المصرية - قاهره، چاپ: اول، ۱۹۷۸ م.
۶۹. دارقطنی، علی بن عمر، محقق: مجدي بن منصور سيد الشوري، سنن الدارقطنی، دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ: اول، ۱۴۱۷ - ۱۹۹۶ م.
۷۰. دمشقى، مسیح بن حکم، الرسالة الهارونية (عربی - انگلیسی)، ۲ جلد، دانشگاه علوم پزشکی ایران - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۸ ه.ش.
۷۱. ديلمی، حسن بن محمد، إرشاد القلوب إلى الصواب (للديلمی) - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۲ ق.
۷۲. رازی، محمد بن زکریا، الأبدال (الأبدال المستعملة في الطب و العلاج) (عربی - انگلیسی)، ۱ جلد، دانشگاه علوم پزشکی ایران - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۳ ه.ش.
۷۳. -----، تقاسيم العلل (كتاب التقسيم و التشجير) (عربی - انگلیسی)، ۱ جلد، منشورات جامعة حلب معهد التراث العلمي العربي - حلب، چاپ: اول، ۱۴۱۲ ه.ق.
۷۴. -----، الحاوي في الطب، ۲۳ جلد، دار احیاء التراث العربي - بيروت، چاپ: اول، ۱۴۲۲ ه.ق.

٧٥. ---، -----، منافع الأغذية ودفع مضارها، ١ جلد، دار الكتاب العربي - دمشق،
چاپ: اول، ١٩٨٤ م.
٧٦. ---، -----، المنصوري في الطب، ١ جلد، المنظمة العربية للتربية والثقافة و
العلوم - كويت، چاپ: اول، ١٤٠٨ ه.ق.
٧٧. ---، -----، مترجم: ذاكر، محمد ابراهيم، المنصوري في الطب (ترجمه)،
١ جلد، دانشگاه علوم پزشکی تهران - تهران، چاپ: اول، ١٣٨٧ ه.ش.
٧٨. الزركلي الدمشقي، خير الدين بن محمود بن محمد بن علي بن فارس، الأعلام، دار العلم
للملايين، الطبعة: الخامسة عشر - أيار / مايو ٢٠٠٢ م.
٧٩. راغب اصفهاني، حسين بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن - بيروت - دمشق، چاپ: اول،
١٤١٢ ق.
٨٠. رهاوی، اسحق بن علی، أدب الطبيب، ١ جلد، دانشگاه علوم پزشکی ایران - تهران، چاپ:
اول، ١٣٨٧ ه.ش.
٨١. ريشهري، محمد، موسوعة الاحاديث الطبية، ٢ ج، دار الحديث - قم، چاپ: اول، ١٤٢٥ -
١٣٨٣ ش.
٨٢. زهراوی، خلف بن عباس، التصريف لمن عجز عن التأليف، ١ جلد، مؤسسه الكويت للتقدم
العلمي، إدارة الثقافة العلمية - كويت، چاپ: اول، ٢٠٠٤ م.
٨٣. ستاری، مسعود؛ ماهی شناسی (تشریح و فیزیولوژی)؛ جلد اول، انتشارات نقش مهر، چاپ
اول ١٣٨١ .
٨٤. سعيد بن هبة الله، المغني في الطب، ١ جلد، دار النفائس - بيروت، چاپ: اول، ١٤١٩ ه.ق.
٨٥. سيوطي، عبدالرحمن بن ابى بكر، الرحمة في الطب و الحكمة، ١ جلد، المكتبة العصرية -
بيروت، چاپ: اول، ١٤٢٨ ه.ق.
٨٦. شريف الرضي، محمد بن حسين، المجازات النبوية - قم، چاپ: اول، ١٤٢٢ ق / ١٣٨٠ ش.
٨٧. -----، -----، نهج البلاغة (للسبحي صالح) - قم، چاپ: اول، ١٤١٤
ق.
٨٨. شعرائي، عبد الوهاب بن احمد، مختصر تذكرة الإمام السويدي في الطب، ١ جلد، دار الكتب
العلمية - بيروت، چاپ: اول، ١٤١٩ ه.ق.
٨٩. شعيري، محمد بن محمد، جامع الأخبار (للسعيري) - نجف، چاپ: اول، بی تا.
٩٠. شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، الجواهر السننية في الأحاديث القدسية (كليات حديث

- قدسى) - تهران، چاپ: سوم، ۱۳۸۰ ش.
۹۱. -----، -----، الفصول المهمة في أصول الأئمة (تكملة الوسائل) - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۸ ق / ۱۳۷۶ ش.
۹۲. -----، -----، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.
۹۲. صدر الدين اصبهاني، احمد بن محمد، محققين: دسمان يحيى معالي، عباس صخر الحسن، الطيوريات، ۴ ج، مكتبة أضواء السلف، الرياض، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۵ هـ - ۲۰۰۴ م.
۹۴. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم - ايران؛ قم، چاپ: دوم، ۱۴۰۴ ق.
۹۵. طبرسى، حسن بن فضل، مكارم الأخلاق - قم، چاپ: چهارم، ۱۴۱۲ ق / ۱۳۷۰ ش.
۹۶. طبرسى، فضل بن حسن، مجمع البيان في تفسير القرآن، ۱۰ جلد، ناصر خسرو - ايران - تهران، چاپ: ۳، ۱۳۷۲ هـ ش.
۹۷. طبرى، على بن سهل، فردوس الحكمة في الطب، ۱ جلد، دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ: اول، ۱۴۲۳ هـ ق.
۹۸. طبرانى، سليمان بن احمد، المعجم الاوسط، ۱۰ ج، دار الحرمين - القاهرة، بى تا.
۹۹. -----، -----، المعجم الصغير (الروض الدانى)، ۲ ج، المكتب الإسلامى، دار عمار - بيروت، عمان، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۵ - ۱۹۸۵.
۱۰۰. -----، -----، المعجم الكبير، ۲۵ ج، مكتبة ابن تيمية - القاهرة، الطبعة: الثانية، بى تا.
۱۰۱. طريحي، فخر الدين بن محمد، مجمع البحرين - تهران، چاپ: سوم، ۱۳۷۵ ش.
۱۰۲. طوسى، محمد بن الحسن، الأمالي (للطوسي) - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۴ ق.
۱۰۳. -----، -----، تهذيب الأحكام (تحقيق خراسان) - تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ ق.
۱۰۴. -----، -----، رجال الطوسي - قم، چاپ: سوم، ۱۳۷۳ ش.
۱۰۵. -----، -----، مصباح المتهجد و سلاح المتعبد - بيروت، چاپ: اول، ۱۴۱۱ ق.
۱۰۶. عده‌ای از علماء، الأصول الستة عشر (ط - دار الشبستري) - قم، چاپ: اول، ۱۳۶۳ ش.
۱۰۷. عريضى، على بن جعفر، مسائل علي بن جعفر و مستدرکاتها - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

١٠٨. عطار اسرايلى، داود بن ابى نصر، منهاج الدكان و دستور الأعيان في أعمال و تراكيب الأدوية النافعة للأبدان، ١ جلد، دانشگاه علوم پزشکی ايران - تهران، چاپ: اول، ١٣٨٣ ه.ش.
١٠٩. غسانى تركمانى، ملك مظفر، المعتمد في الأدوية المفردة، ٢ جلد، دار الكتب العلمية - بيروت، چاپ: اول، ١٤٢١ ه.ق.
١١٠. فراهيدى، خليل بن أحمد، كتاب العين - قم، چاپ: دوم، ١٤٠٩ ق.
١١١. قطب الدين راوندى، سعيد بن هبة الله، الخرائج و الجرائح - قم، چاپ: اول، ١٤٠٩ ق.
١١٢. -----، -----، الدعوات (للراوندى) / سلوة الحزين - قم، چاپ: اول، ١٤٠٧ ق.
١١٣. قلانسى سمرقندى، محمد بن بهرام، أقرباذين القلانسي، ١ جلد، معهد التراث العلمي العربي - حلب، چاپ: اول، ١٤٠٣ ه.ق.
١١٤. قمي مشهدي، محمد بن محمدرضا، تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب - تهران، چاپ: اول، ١٣٦٨ ش.
١١٥. كراجكى، محمد بن على، كنز الفوائد - ايران؛ قم، چاپ: اول، ١٤١٠ ق.
١١٦. كشى، محمد بن عمر، رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال - مشهد، چاپ: اول، ١٤٠٩ ق.
١١٧. كلينى، محمد بن يعقوب، الكافي (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، ١٤٠٧ ق.
١١٨. ليثى واسطى، على بن محمد، عيون الحكم و المواعظ (لليثى) - قم، چاپ: اول، ١٣٧٦ ش.
١١٩. متقى هندى، على بن حسام، محققين: بكرى حياني، صفوة السفا، كنز العمال، مؤسسة الرسالة - بيروت، ١٤٠٩ - ١٩٨٩ م.
١٢٠. مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى، بحار الأنوار (ط - بيروت) - بيروت، چاپ: دوم، ١٤٠٣ ق.
١٢١. -----، -----، زاد المعاد - مفتاح الجنان - بيروت، چاپ: اول، ١٤٢٣ ق.
١٢٢. -----، -----، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول - تهران، چاپ: دوم، ١٤٠٤ ق.
١٢٣. مجوسى، على بن عباس، كامل الصناعة الطبية، ٤ جلد، جلال الدين - قم، چاپ: اول، ١٣٨٧ ه.ش.

۱۲۴. محمد بن عبد الکریم شهرستانی، الملل و النحل - قم، چاپ: سوم، ۱۳۶۴ ش.
۱۲۵. مفید، محمد بن محمد، الإختصاص - ایران؛ قم، چاپ: اول، ۱۴۱۳ ق.
۱۲۶. ---، ---، تصحیح اعتقادات الإمامیة - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۳ ق.
۱۲۷. ---، ---، المقنعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۳ ق.
۱۲۸. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۰ ق.
۱۲۹. مستغفری، جعفر بن محمد، طب النبی صلی الله علیه و آله و سلم، ۱ جلد، مکتبه الحیدریة - نجف اشرف، چاپ: اول، ۱۳۸۵ ه. ق.
۱۳۰. مفضل بن عمر، توحید المفضل - ایران؛ قم، چاپ: سوم، بی تا.
۱۳۱. منسوب به علی بن موسی، امام هشتم علیه السلام، صحیفه الإمام الرضا علیه السلام - مشهد، چاپ: اول، ۱۴۰۶ ق.
۱۳۲. ---، ---، طب الإمام الرضا علیه السلام (الرسالة الذهبیة) - ایران؛ قم، چاپ: اول، ۱۴۰۲ ق.
۱۳۳. ---، ---، الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا علیه السلام - مشهد، چاپ: اول، ۱۴۰۶ ق.
۱۳۴. منسوب به قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی - قم، چاپ: سوم، ۱۴۰۴ ق.
۱۳۴. میرزائی، احمد، بررسی روایات به روش فهرستی، ۱ ج، مطالعات راهبردی علوم اسلام، بهار ۱۳۹۷.
۱۳۵. ---، ---، فرآیند ثبوتی و اثباتی احکام اسلامی، تاکنون چاپ نشده.
۱۳۶. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی - قم، چاپ: ششم، ۱۳۶۵ ش. نام صحیح کتاب فهرست است و لذا در نوشتار به صورت صحیح آن را ذکر کردیم.
۱۳۷. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۸ ق.
۱۳۸. نووی، یحیی بن شرف، المجموع شرح المهذب، دار الفکر، بی جا، بی تا.
۱۳۹. نیشابوری، مسلم بن الحجاج، الجامع الصحیح، دار الفکر - بیروت لبنان، بی تا.
۱۴۰. واسطی بغدادی، احمد بن حسین، الرجال (لابن الغضائری) - قم، چاپ: اول، ۱۳۶۴ ش.
۱۴۱. هیثمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد، دار الکتب العلمیة - بیروت، ۱۴۰۸ - ۱۹۸۸ م.
- تذکر: تمامی کتب ذکر شده از نسخه‌های موجود در نرم افزارهای جامع الاحادیث ۳/۶ و مکتبه

اهل بیت علیهم السلام ۲ و جامع التفاسیر ۳ و نرم افزار شامله ۳/۶۴ و جامع طب ۱/۵ می باشد و اطلاعات ذکر شده در اینجا صرفاً بر اساس اطلاعات ذکر شده در قسمت شناسنامه کتاب در این نرم افزارها می باشد.

مقالات

1. Akbari ME, Asadi Lari M, Akbari A, Mousavi R, Spiritual care, neglected aspects of health in cancer management, Palliative medicine in Iran, 2010, [http://www.senkyo.co.jp/apcc20th_abstract/pdf/0003_O-3\)00058.pdf](http://www.senkyo.co.jp/apcc20th_abstract/pdf/0003_O-3)00058.pdf)
2. AmirhosseinSahebkar^{ab}ClaudioFerri^cPaoloGiorgini^cSimonaBo^dPetrNachtigaleDavideGrassic, Effects of pomegranate juice on blood pressure: A systematic review and meta-analysis of randomized controlled trials, Pharmacological Research, Volume 115, January 2017, Pages 149-161.
3. August JR, Gastrointestinal disorders of the cat, Vet Clin North Am Small Anim Pract. 1983 Aug;13(3):585-97.
4. Christopher E. Ramsden, M.D, Breathing Easier with Fish Oil — A New Approach to Preventing Asthma?, N Engl J Med. 2016 December 29; 375(26): 2596-2598. doi:10.1056/NEJMe1611723.
5. Davoodi, H. and Ghaemi, E. and Mazandarani, M. and Shakeri, F. and Javid, S.N. and Klishadi, M. (2015) Anti-mycobacterial and anti-inflammatory activity of Peganum harmala. Journal of Chemical and Pharmaceutical Research, 7 (4). pp. 1611-1616.
6. Daly RM1, O'Connell SL, Mundell NL, Grimes CA, Dunstan DW, Nowson CA, Protein-enriched diet, with the use of lean red meat,

combined with progressive resistance training enhances lean tissue mass and muscle strength and reduces circulating IL-6 concentrations in elderly women: a cluster randomized controlled trial, *Am J Clin Nutr.* 2014 Apr;99(4):899-910. doi: 10.3945/ajcn.113.064154. Epub 2014 Jan 29.

7. Du S, Jin J, Fang W, Su Q (2015) Does, Fish Oil Have an Anti-Obesity Effect in Overweight/Obese Adults? A Meta-Analysis of Randomized, Controlled Trials. *PLoS ONE* 10(11): e0142652, doi:10.1371/journal.pone.0142652

8. Ghahari Sh, Fallah R, Bolhari J, Effectiveness of Cognitive-behavioral and Spiritual-religious Interventions on Reducing Anxiety and Depression of Women with Breast Cancer, *Knowledge & Research in Applied Psychology*, Vol 13. No. 4 (Continuous No. 50) - winter 2012, PP: 33-40, http://pdfarchive.ir/pack-19/Do_33413915003.pdf

9. Hasan M1, Mohieldein A2, In Vivo Evaluation of Anti Diabetic, Hypolipidemic, Antioxidative Activities of Saudi Date Seed Extract on Streptozotocin Induced Diabetic Rats, *J Clin Diagn Res.* 2016 Mar;10(3):FF06-12. doi: 10.7860/JCDR/2016/16879.7419. Epub 2016 Mar 1.

10. H.R. Rahimi, M. Arastoo and M. Shiri, 2011. *Punica granatum* is More Effective to Prevent Gastric Disorders Induced by *Helicobacter pylori* or any Other Stimulator in Humans. *Asian Journal of Plant Sciences*, 10: 380-382.

11. Kashani FL, Akbari S, Akbari ME ,The Islamic Perspective of

Spiritual Intervention Effectiveness on Bio-Psychological Health Displayed by Gene Expression in Breast Cancer Patients, Iran J Cancer Prev. 2016; 9(2), <https://www.ncbi.nlm.nih.gov/pmc/articles/PMC4951763/>

12. Khan F, Aldahri M, Hussain MA, Gauthaman K, Memic A, Abuzenadah A, Kumosani T, Barbour E, Alothmany NS, Aldaheri RW, Encapsulation of 5-Fluorouracil into PLGA Nanofibers and Enhanced Anticancer Effect in Combination with Ajwa-Dates-Extract (Phoenix dactylifera L.), J Biomed Nanotechnol. 2018 Mar 1;14(3):553-563. doi: 10.1166/jbn.2018.2515.

13. Mallhi TH¹, Qadir MI², Ali M², Ahmad B³, Khan YH⁴, Rehman A¹, Review: Ajwa date (Phoenix dactylifera)- an emerging plant in pharmacological research, Pak J Pharm Sci. 2014 May;27(3):607-16.

14. Morris MC¹, Sacks F, Rosner B, Does fish oil lower blood pressure? A meta-analysis of controlled trials, ACP J Club. 1994 Jan-Feb;120 Suppl 1:8-10.

15. M. QuitaSalwa A.F. KurdiLina, Antigenotoxic and anticytotoxic effect of camel milk in mice treated with cisplatin, Saudi Journal of Biological Sciences, Volume 17, Issue 2, April 2010, Pages 159-166.

16. Mucaji P¹, Haladov M, Eisenreichov E, Sersen F, Ubik K, Grancai D, Constituents of Lilium candidum L. and their antioxidative activity, Ceska Slov Farm. 2007 Jan;56(1):27-9.

17. Oh HG¹, Lee HY, Seo MY, Kang YR, Kim JH, Park JW, Kim OJ, Back HI, Kim SY, Oh MR, Park SH, Kim MG, Jeon JY, Hwang MH,

Shin SJ, Chae SW, Effects of Ficus carica paste on constipation induced by a high-protein feed and movement restriction in beagles, Lab Anim Res. 2011 Dec;27(4):275-81. doi: 10.5625/lar.2011.27.4.275. Epub 2011 Dec 19.

18. Paul Forlot & Paul Pevet (2012) Bergamot (Citrus bergamia Risso et Poiteau) essential oil :Biological properties, cosmetic and medical use. A review, Journal of Essential Oil Research, 24:2, 195-201.

19. Sarah A. Johnson, Negin Navaei, Shirin Pourafshar , Neda S. Akhavan, Marcus L. Elam, Elizabeth Foley, Elizabeth A. Clark, Mark E. Payton, and Bahram H. Arjmandi, Fresh pear (Pyrus communis) consumption may improve blood pressure in middle-aged men and women with metabolic syndrome, Vol. 30, No. 1_supplement, April 2016.

20. Sarfraz M1, Khaliq T1, Khan JA1, Aslam B1, Effect of aqueous extract of black pepper and ajwa seed on liver enzymes in alloxan-induced diabetic Wister albino rats, Saudi Pharm J. 2017 May;25(4):449-452. doi: 10.1016/j.jsps.2017.04.004. Epub 2017 Apr 21.

21. SidraSabiraRahmatullahQureshiaMuhammadArshadaMuhammad, ShoaiBAmjadabSammerFatimacMariaMasoodaSaboonaSunbal KhalilChaudharia, Pharmacognostic and clinical aspects of Cydonia oblonga : A review, Asian Pacific Journal of Tropical Disease, Volume 5, Issue 11, November 2015, Pages 850-855.

22. YasinBR1, El-FawalHA2, MousaSA3, Date (Phoenix dactylifera) Polyphenolics and Other Bioactive Compounds : A Traditional Islamic

Remedy's Potential in Prevention of Cell Damage, Cancer Therapeutics and Beyond, Int J Mol Sci. 2015 Dec 17;16(12):30075-90. doi: 10.3390/ijms161226210.

سایتها

1. <https://doi.org/10.1016/j.phrs.2016.11.018>
2. <https://doi.org/10.1016/j.sjbs.2010.02.010>
3. [https://doi.org/10.1016/S2222-1808\(15\)60934-3](https://doi.org/10.1016/S2222-1808(15)60934-3)
4. https://en.wikipedia.org/wiki/Names_of_God_in_Judaism
5. <https://fa.glosbe.com/es/fa/dia>
6. <https://www.researchgate.net/publication/254246913>
7. <https://www.ncbi.nlm.nih.gov/pubmed/http://eprints.goums.ac.ir/id/eprint/4744>
8. <https://scialert.net/abstract/?doi=ajps.2011.380.382>
9. <https://NEJM.org>

نرم افزارها

۱. نرم افزار جامع الاحادیث ۳/۶
۲. نرم افزار جامع التفاسیر ۳
۳. نرم افزار مکتبه اهل بیت علیهم السلام ۲
۴. نرم افزار درایة ۱/۲
۵. نرم افزار کتب شیخ صدوق
۶. نرم افزار جامع طب ۱/۵
۷. نرم افزار شامله ۳/۶۴
۸. نرم افزار کلام